مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد چهاردهم

جمال صفری

مصدّق ، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصرایران

جلد چهاردهم

جمال صفری

hewalnama.com/ku/

انتشار و نقل مطالب فقط با ذکر مأخذ آزاد است!

آبان ۱۳۹۸

ارتباط از طریق پست الکترونیک:

mosadegh.fatemi@yahoo.com

انتشارات مصدّق – فاطمی

فهرست

فهرست ۲
پیشگفتار ۷
حقایق وقضاوت راجع به رضا شاه ۱۹
کارهای مفید به کشور ۱۹
کارهای مضربه کشور ۲۰
نظریات و قضاوت بی طرفانه ۲۲
استبداد نظامی، تجدّد و غرب گرائی ۴۱
مدرن سازی ۴۴
فشار برای صنعتی‌کردن ۱۹۴۰-۱۹۲۲ ..... ۶۵
توضیحات و مآخذ ۷۴
فصل اول ۸۹
پروگرام مشروطه ۸۹
توضیحات و مآخذ ۹۸
فصل دوم ۱۰۰
الف - سیری درتاریخ اقتصاد ایران: از قطب تمرکزونکاثربه قطب تلاشی همه جانبه وادغام ... ۱۰۰
۱ – جریان جدائی از حوزهٔ فرهنگی - اقتصادی ۱۰۱
توضیحات و مآخذ ۱۲۳
«[رضا] شاه از وزرای فهمیده و زیرک خوشش نمی‌آید.» ۱۲۳
«منشی شرکت نفت» ۱۲۴
فصل سوم ۱۳۷
جان فوران:دولت ، جامعه و اقتصاد در دورهٔ رضا شاه ۱۳۷
میلسپو: امریکاییان در ایران ۱۳۸
استبداد نظامی ، تجدّد و غرب گرائی ۱۳۸
وجه های تولید روستایی ۱۵۲
وجه تولید شهری ۱۶۱
شیوه های تولید و محدودیتهای توسعه ۱۷۱
ایران در نظام جهانی دههٔ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش ۱۷۵
جنبشهای اجتماعی و مداخلهٔ خارجی در دورهٔ سلطنت رضا شاه ۱۸۴
توضیحات و مآخذ ۱۹۰

hewalmine.com/ku/

فصل چهارم ۱۹۱
سیدحسن تقی‌زاده؛ یک مملکت، یک برنامه ۱۹۱
مدرن سازی ۲۰۲
صنعت ۲۰۳
تمرکز اقتصادی ۲۰۶
آموزش ۲۰۹
توضیحات و مآخذ ۲۱۴
فصل پنجم ۲۱۸
بورو کراسی جدید: افراد ودستگاه رضا شاه ۲۱۸
اقتصاد سیاسی ۲۲۴
پول، بانکداری و مالیه ۲۲۵
زیر ساخت ۲۲۹
صنعت ، کشاورزی و تجارت ۲۳۱
نفت و قرارداد ۱۳۱۲ / ۱۹۳۳ ..... ۲۳۲
پیشرفت اجتماعی یا انحصارقدرت ۲۳۶
نفت، دولت و اقتصاد ۲۳۷
کار نامهٔ اقتصادی رضا شاه ۲۴۱
توضیحات و مآخذ ۲۴۴
فصل ششم ۲۴۷
ارتش و بوروکراسی ۲۴۷
دولت و جامعه ۲۵۶
اوضاع اقتصادی ایالات ایران در دوره رضاخان ۲۶۱
راپورت اوضاع عمومی و اقتصادی کرمان ۲۶۲
وضعیت کرمان و مقایسه با بلوچستان انگلیس ۲۶۴
وضعیت فلاکتبار رعایا در کرمان ۲۶۷
روزگار صنعت در کرمان دههٔ اول ۱۳۰۰ ..... ۲۷۲
با تأمین قضایی زحمت دولت کمتر می‌شود ۲۸۱
توضیحات و مآخذ ۲۸۴
فصل هفتم ۲۸۵
نوگرایی، تحوّل و دیکتاتوری در ایران؛ نظم نوین و مخالفانش ۲۸۵

hewalname.com/ku/

توضیحات و مآخذ ۳۳۵
فصل هشتم ۳۴۴
حکومت وحشت در سراسر کشور در دورهٔ پهلوي اول ۳۴۴
جزئیات بیشتر دربارهٔ دستگیري‌ها ۳۴۷
ایران نو و زوال سیاست های حزبی در دورهٔ رضا شاه ۳۵۵
ایران نو ۳۶۲
مخالفت با ایران نو ۳۶۵
نتیجه گیری ۳۷۵
توضیحات و مآخذ ۳۷۸
فصل نهم ۳۸۰
ویلیام داگلاس: نحوه اسکان عشایر توسط رضاخان بسیار وحشیانه بود ۳۸۰
ایل بویر احمد و رضاشاه ۳۹۱
سیاست رضا شاه در قبال عشایر ۴۱۱
کوچ و اسکان اجباری بنام امنیت و تجدد عشایر لُر و عرب ۴۱۳
کوچ و اسکان اجباری اکراد ۴۱۶
نظرات دکتر سموئیل ام. جردن ۴۱۷
«مدرن کردن» شهرها ۴۲۱
توضیحات و مآخذ: ۴۲۶
فصل دهم ۴۲۸
تنوع قومی و تمامیت ارضی ایران ۴۲۸
سازگاری داخلی و مخاطرات منطقه ای ۴۲۸
پیوندهای قلمروای و مرزهای سیاسی ۴۳۴
قومیت، تحرک و تجدد ۴۳۶
توضیحات و مآخذ: ۴۴۴
فصل یازدهم ۴۴۶
تبلیغات سیاست قومی پهلوی اول در قبال قوم لر ۴۴۶
ایران کشوری است دارای هویت وانسجام اجتماعی، فرهنگی وسیاسی ۴۴۷
جدال قدرت های مرکزگرا و مرکزگریز ۴۴۹
ایلات و عشایر لر ۴۵۴
وضعیت ایلات و عشایر لر در زمان صفویه ۴۵۶

hewalname.com/ku

وضعیت ایلات و عشایر لر در زمان قاجاریه ۴۶۱
وضعیت ایلات و عشایر لر در زمان پهلوی اول ۴۶۹
ناسیونالیسم ایرانی و آذربایجان ۴۸۱
پان ترکسیم و واکنش ایران در قبال آن ۴۸۷
از ناسیونالیسم سرزمینی تا ناسیونالیسم صاحب عنوان ۴۹۶
توضیحات و مآخذ ۵۰۱
فصل دوازدهم ۵۰۸
بحران ارزی و وخامت وضع اقتصادی ۱۹۴۱ـ ۱۹۲۸ ۵۰۸
قانون کنترل اسعار خارجی و متمم آن ۵۱۳
آغاز بحران اقتصادی ۵۱۴
اوضاع آذربایجان در سال ۱۹۳۰ ۵۱۷
وخیم تر شدن اوضاع اقتصادی ۵۱۸
رضا شاه و تیمورتاش عرصه را بر بازار ارز تنگ می کنند ۵۲۰
قانون انحصار تجارت مارس ۱۹۳۱ ۵۲۲
تجارت خارجی و قانون اسعار خارجی ۱ مارس ۱۹۳۶ ۵۲۶
نظرات متفاوت آمریکایی ها و انگلیسی ها درباره اوضاع اقتصادی ۵۲۹
عدم پرداخت طلب صادرکنندگان آمریکایی به ایران ۵۳۱
فروش تمبر پستی به جای ارز ۵۳۶
انتقال پول های ایران به نیویورک ۵۳۸
توضیحات و مآخذ ۵۴۳
فصل سیزدهم ۵۴۸
دانشگاه تهران چگونه به‌وجود آمد؟ / نوشته ای از علی‌اصغر حکمت ۵۴۸
باغ جلالیه ۵۴۸
شبی که دانشگاه متولد شد ۵۴۹
انتخاب زمین ۵۴۹
تالار تشریح اولین ساختمان دانشگاه ۵۵۱
لوحه تاریخی ۵۵۳
قانون ۸ خرداد ۱۳۱۲ ۵۶۰
فصل چهاردهم ۵۶۶
جریان صنعتي شدن ایران در سال‌هاي ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۰ ۵۶۶

hewalname.com/ku/

فشار براي صنعتي‌كردن ۱۹۴۰-۱۹۲۲ ..... ۵۶۷
جهش بزرگ به پيش (۴۰-۱۹۳۰) ۵۷۳
پيشرفت‌هاي ايران در صنعت ۵۸۴
خصوصي‌ها بيشتراز دولتي‌ها بودند ۵۸۵
توزيع صنعت در سال ۱۳۱۱ ..... ۵۸۶
صنايعي با رويكرد بومي ۵۸۶
توضيحات و مآخذ ۵۸۷
فصل پانزدهم ۵۸۸
گزارش كاردار فرانسه از اقتصاد دوران رضاشاه ۵۸۸
مرگ علی‌اکبر داور، وزیر دارایی ۵۹۰
اشتباه و مرگ داور در بوته نقد ۵۹۵
اوضاع وخيم اقتصادي و ترس داور از بيان واقعيت ۶۰۱
توضيحات و مآخذ ۶۰۹
فصل شانزدهم ۶۱۰
دولت مدرن و خودکامگی ۶۱۰
رویکرد نظریه ۶۱۳
الف) عدم انحصار اعمال مطلق زور و مکفی نبودن ابزار سلطه ۶۱۵
ب) نیروهای اجتماعی و دولت رضاشاه ۶۱۷
نخبگان و روشنفکران ۶۲۳
قدرت بازار ۶۲۸
ایلات، قبایل و خاندان های بزرگ ۶۳۰
ج) نیروهای خارجی و قدرت دولت ۶۳۵
نتیجه گیری ۶۳۷
ساختار امنیت رضاخانی ۶۳۹
۱- ساختار سیاسی رژیم پهلوی و تامین امنیت ۶۴۰
۲- عملکرد امنیتی رژیم رضاشاه ۶۴۲
توضيحات و مآخذ ۶۴۸
فصل هفدهم ۶۵۳
زندگینامه نصرت الدوله فیروز ۶۵۳
توضيحات و مآخذ ۶۷۳

hewalname.com/ku

پیشگفتار

این همه شیران، ولی شیر علَم حمله‌شان از باد باشد دم‌به‌دم (۱)

«اما متأسفانه از زمانی که کشورهای نیرومند خارجی هر یک به بهانه‌ای برای ارضاء مطامع خود به ما روی آوردند و در شئون اجتماعی ما نفوذ و رخنه کردند سعی نمودند تا این روح آزادیخواهی و تفوق را از ما سلب کنند زیرا خود می‌دانستند که یک ملت اصیل را به آسانی نمی‌توان بنده و برده ساخت. لذا با نقشهٔ منظم در حالی که زمامداران ما در خواب غفلت بودند وسائلی فراهم کردند تا ملت را همواره اسیر پنجهٔ قدرت خود کنند و در اجرای این نقشه بعضی از رجال خائن را خریدند؛ رشتهٔ الفت و دوستی را در بین افراد این ملت به وسائل مختلف گسستند و بریدند؛ همه را نسبت بهم بدبین و بی اعتماد نمودند؛ وسائل تشییع فقر و مسکنت را فراهم آوردند؛ یأس و نا امیدی را در افراد مردم رواج داده تا بتوانند کشور ما را غارت کنند و به بهانهٔ مسائل اقتصادی مقاصد سیاسی خود را انجام دهند.

این‌ها که گفته شد افسانه نیست بلکه حقایق مسلّمی است که می‌توان از گفتهٔ سخنگویان آن‌ها نیز در موارد مختلف شنید. »

«دکتر محمد مصدق- سه شنبه ۲۷ اسفند ماه ۱۳۳۰ »

خواننده گرامی! چهاردهمین جلد از سری مجلدّهای« مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصرایران »، پیش روی شما است.

دراین مجموعه بررسی وکنکاش دربارۀ«تجدّد، اصلاحات وتوسعه دردوران «پهلوی اوّل»که ازقول اهل نظرآورده‌ام به پایان می‌رسد. سیاست وبرنامه رضاخان ویارانش سیاست«تجدد، اصلاحات و توسعه» در وابستگی و استبداد وقهرفزاینده و ویرانگربود که، بنام امنیت، توجیه و اجرا می‌شد. آن تجدد – به قول مخبرالسلطنه هدایت، **«تمدن بلواری»**(۲)– با آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی و حقوق ملی ایرانیان درتضاد بود. زیرا اجرای برنامۀ رشد دراستقلال وآزادی وبرخورداری‌کردن جامعه ملی ازاقتصاد تولید محور، نیازمند بسط استقلال وآزادی در«جامعۀ باز»، یعنی تحول از پایین و نه تحمیل از بالای دست نشانده است. واین کار، محتاج به دولت حقوق مداراست ـ دولتی که با«جامعه بسته» و در واقع با استبداد و دیکتاتوری وخودگامگی مخالف باشد ـ حکومت مصدق بر وفق ارزشهای دیرپای نهضت ملی، چنین دولتی را برپا می‌کرد وبراساس سیاست موازنۀ منفی، که استقلال ازهرقدرت خارجی است. آن روش که تغییرمردم توسط مردم دراستقلال وآزادی است، مغایربا سیاست گروهها واشخاص سرسپرده به بیگانه می‌باشدکه می‌خواهندازطریق قدرتهای خارجی به آنها، بنام « آزادی و دمکراسی وترقی» ولایت وآمریت خودکامه خود را بر مردم را تحمیل کنند.

تجارب تاریخ معاصرایران می‌گوید که دست نشاندگان با تکرارهمان سیاست دخالت دادن بیگانگان ودرخدمت منافع آنها قرارگرفتن،احیاء وبازسازی استبداد و وابستگی است که درسردارند. تجربه‌ها از دوران قاجارتا امروز آیا جز این می‌گویند که این بیراهه تناقض وتقابل با حقوق ومنافع ملی ما ایرانیان دارد؟ آیا گروهها و اشخاص جانبداران این سیاست، خودقربانی آن نشده‌اند؟ تجربه تاریخ ایران معاصر بکنار،وابسته‌ها در تجربه افغانستان،عراق، سوریه ولیبی چرا اندیشه نمی‌کنند ودرک نمی‌کنندکه با استمداد از خارجی، ناتوانی وضعف شخصیتی خویش را برهمه آشکار می‌کنند؟ با« **کمک خارجی**»می‌خواهند رژیم مافیائی ومستبد روحانیت را براندازند. زیرا بزعم اینان،« بدون کمک خارجی» به این مقصد نمی‌توان رسید!!.

هرروزهم کنفرانس‌ها، سمینارها وجلساتی به شکل‌ها ونام‌های مختلف تشکیل می‌دهند وبحکم وابستگی، از یاد می‌برند که باید روی سخنشان با مردم ایران باشد

ولی مخاطب خود را قدرت جهانی و اقمارش درمنطقه قرارمی‌دهند وآنچه را خوشایندارباب خارجی است می‌گویند ومی‌نویسند و تصویب می‌کنند. عجبا! امربراین عناصردرخدمت سیاست روزقدرتهای بیگانه چنان مشتبه شده است که برابر "ولایتمداری و نخبه گرایی" وهرهری مسلکی، خود را نه "نماینده " مردم ایران که ولی آنان، قلمداد می‌کنند و بنام آنان به امریکا و این و آن رژیم دست نشانده، امتیازها می‌دهند.

مایک پمپئو، وزیرخارجه آمریکا روزدوشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۸دریک سخنرانی دراندیشکده بنیاد هریتیج گفته بود واشینگتن«شدیدترین تحریم‌های تاریخ را علیه ایران وضع خواهد کرد. او« برای رسیدن به یک توافق هسته‌ای جدید با ایران ۱۲ شرط تعیین کرد». اینک، آشکارا، درسایت رسمی عده ای ازایرانیان مخالف رژیم ولایت فقیه حاکم برایران بنام «شورای دوران گذار» موافقت این «**شورا**» با « **۱۲ شرط تحمیلی دولت کنونی آمریکا و اجرای این شروط بمنظور پایان بخشیدن به مجازات و تحمیل فشارهای سیاسی و اقتصادی به ایران**»، اعلام می‌شود!

بیاد بیاوریم که رژیم کودتای ۲۸مرداد۱۳۳۲ دست نشانده آمریکا وانگلیس بود، این عناصر باصطلاح اپوزیسیون مخالف رژیم ولایت فقیه معروف به «شورا دوران گذار »،«۱۲شرط» وزیرخارجه آمریکا را قبول وبه این ترتیب، سرسپردگی و نوکر صفتی خود را به ارباب استعمارگر صریح و آشکار ابراز کرده‌اند.

برنامه فارسی رسانه‌های خارجی، با بوق وکرنا هم، نتوانستند کوچک را بزرگ و بی‌اعتبار را با اعتبار کنند. آگاه یا ناخودآگاه، اعلان دست نشاندگی کردند. اینان از سرنوشت گذشتگان سرسپرده وآلت فعل قدرتهای خارجی که بازی خورده اند ومی‌خورند،عبرت نمی‌گیرند، هنوز این دسته ایفا کننده نقش آلترناتیو دست نشانده صحنه را ترک نکرده، دسته دیگر که بازیگران اصلیش، دردسته‌های پیشین نیزنقش بازی کرده‌اند، وارد صحنه می‌شود.درصحنه مجازی ، پهلوان می‌شوندوبه رژیم حمله می‌برند، غافل ازاینکه چنین سیاست و عملکردی، عامل ادامه حیات جنایت بارش می‌شوند.

و رضا پهلوی نوۀ رضا خان که دستیارانش دراین «کنفرانس ها، سمینارها وجلسات»فعال هستندازانتخاب آقای ترامپ افراطی‌ترین وضد ایران‌ترین کاسب‌کار امریکایی خوشحال شدوبه این رئیس جمهورمعلوم‌الحال دخیل بست.او،درمصاحبه‌ای ، گفت:**«کمک‌های عربستان واسرائیل را برای "دموکراتیک" کردن ایران قبول خواهدنمود.»** ودرملاقات با سناتورمک کین، که نقش خبرنگار را بازی می‌کرد،

«درپایان پرسش وپاسخ، ازسناتور پرسید: «**سناتور اگر ممکن است من سؤال آخر را بپرسم.: در ارتباط با همان مسائلی که درباره‌شان بحث کردی، درآینده و ایرانی متفاوت، چه شرایطی برای اعضای دستگاه‌های نظامی، اعضای سپاه پاسداران {باید در نظر گرفت} و چه پیامی برای آن‌ها، دارید؟**» گویی، در باره ایران و آینده آن، ازجمله سپاه، تصمیم گیرنده مک کین است و رضا پهلوی از او می‌خواهد تکلیف سپاه رادر«ایرانی متفاوت» معین کند! ولی سناتور جان مک کین اخیراً درگذشت.

دیگراینکه دراردیبهشت۱۳۹۵- رضاپهلوی درمراسمی که حامیان صهیونیسم برپا کرده بودند، شرکت کرد.از آن حامیان جایزه نیز دریافت کرد. با "شلدون آدلسون"(Sheldon Adelson) سرمایه‌دار یهودی آمریکایی و کازینودارمیلیادر معروف لاس وگاس گفتگوکرد. **بیادشما وطن دوستان ایرانی می‌آورم که آدلسون همان کسی است که "راه‌حل ایران" را «انداختن بمبی هسته‌ای وسط یکی از بیابان‌های ایران و تهدید به اینکه بمب بعدی در وسط تهران انداخته خواهد شد»** می‌داند.اوهمچنین کسی است که بخشی ازکمک‌ها به گروه‌های «اپوزیسیون» دست نشانده را تامین می کند. (۳)

بدون شک جانبداران واقعی «راه مصدق» و «ارزشهای نهضت ملی ایران» با اینگونه منش و روش سیاسی همخوانی وسازگاری نداشته و بشدت مخالفند.

نصرالله سیف پورفاطمی درکتاب خاطراتش تحت عنوان« آیینه عبرت»آورده است : روزی ضمن صحبت از[میرزا حسن خان مشیرالدوله**] پرسیدم چه نصیحتی برای نسل جوان ایران دارد؟

« **...جوانان نباید خود را با سیاست خارجی آلوده سازند– مرد سیاسی باید طرفدار کشورش باشد وسیاست خارجی راهم برای کشورش بخواهد. هرسیاستی که با اهداف ایران و منافع مردم موافق است، تعقیب کند، زیرا هیچ خارجی نمی تواند دایهٔ دلسوزتر از مادر باشد. خارجیها برای پیشرفت منافع و مقاصد خود با شما دوستی می کنند و روزیکه دیگراز وجود شما و کشور شما استفاده نمی شودکرد شما را ازمیان برده وکشورتان را به حریف می فروشند.**

هیچگاه اجازه ندهید حرص مال یا مقام، شخصیت و حیثیت و آزادگی شما را از میان ببرد.” بدست آهن تفته کردن خمیر، به از دست برسینه پیش امیر”.»(۴)

بیاد شما خوانندگان عزیزمی آورم که برای عبرت نسل ها وجوانانی که هنوز بجائی نرسیده اند و نگران سرنوشت مردم و کشورشان هستند نقش کارگزاران قدرتهای مسلط انگلیس، روس وبیگانگان را قبلاً بنوشته آورده ام وهمچنین نقش داور، تیمورتاش و نصرت الدوله درخلع قاجاریه، سرنوشت تیمورتاش به عنوان وزیر دربار، نصرت الدوله فیروز وزیرمالیه وعلی اکبر داور در وزارتخانه های عدلیه و مالیه را، قبلاً شناسانده‌ام. اینها درپیشبردبرنامه های« تجدد، اصلاحات، توسعه » سلطنت رضاخان بسی مهم هستند. این سه، با خدمات خود به رضا خان ودرهمکاری با او، توانستند نظام مالی و قضایی کشوررا تغییردهند. اما رضاخان بعد از استفادهٔ ممکن ازآنها اقدام به سربه نیست کردنشان کرد. این طبیعت سلطه، استبداد وقدرت است که انسان را ابزاری می‌بیند.

«مخبرالسلطنه هدایت می‌نویسد: رضا شاه، هنگام نهضت قم، خیال داشت نصرت الدوله را سپربلای خود بکند:« فرمودند دیگر حاجتی به نصرت الدوله نداریم چه عیب دارد ازخدمت معاف باشد. عرض کردم دراین موقع صلاح نیست معارضین جری می شوند. فرمودند هرچه عقلت می رسد بکن». وسیف پور فاطمی در توضیح آن می نویسد: « بنابراین شاه ازروز اول به فکراین بوده که ازاین افراد استفاده کرده وهمین که احتیاجش رفع شد[آنهارا]ازمیان ببرد. ولی این افراد صمیمانه او را بقدرت رسانیده و هیچ فکر نکردند که بر دوستی پادشاهان و آوازخوش کودکان غره نباید شد که آن به خیالی و این بخوابی مبدل شود.»(۵)

جا دارد دراین پیشگفتار به تفاوت مصطفی کمال اتاتورک با رضاخان اشاره کنم که نگرش آمرانه آنها به مدرنیته و تجدد درگفتارورفتار متفاوت بود. زیرا آتاتورک باسواد و اهل فکر، استراتژیک نظامی و کتابخوان و در بحث و گفتگو شرکت فعال داشت و مشروعیت خود را درجنگ برعلیه بیگانگان برای استقلال ترکیه دردو جنگ مهم شبه جزیره گالی پولی و همچنین ۱۹۲۰ در نبرد با یونانی ها آنا تولی را از نیروهای خارجی گرفته بود بعد ازعنوان قهرمان ملی، لقب غازی توسط مجلس کبیر ملی به او داده شد و هنگامیکه قدرت را بدست گرفت چهرهٔ شناخته شده ومحبوب برای مردم ترکیه بود. درحالیکه رضاخان بیسواد تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ برای مردم و نخبگان جامعه ناشناش بود و با حمایت انگلیس برسرقدرت آمد. این درست است که رضاخان ترقی می خواست ولی او درک درستی ازتجدد وترقی

نداشت ومحمدعلی فروغی،تیمورتاش،علی اکبرداورونصرت الدوله فیروزمشاورفکری اوبودند.

آتاتورك،« **زنان را به ترك چادر تشویق می کرد، اما هیچ گاه چادر و به طور کلّی حجاب امری خلاف قانون شناخته نشد. همچنین به زنان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن اعطاء گردید؛ نخست در انجمن های شهرداری ۱۳۰۹ ش./ ۳ آوریل ۱۹۳۰ م. و سپس در شورای ریش سفیدان روستاها ۱۳۱۲ ش./ ۲۶ اکتبر ۱۹۳۳ م. و در انتخاباب مجلس کبیر ملّی، در مدارس دولتی و دانشگاه ها و خدمات کشوری و مشاغل آزاد، زنان بر اساس حقوق مساوی با مردان و با پوشش غربی به عنوان لباس رسمی پذیرفته می شدند.**» (۶)

اکنون به وضوح لمس میکنیم که رژیم جبارومستبد روحانیت که شخص خمینی پرچمدار آن است به روش رضاخانی به زورحجاب را به زنان ایران تحمیل کرده است وعاجلترین حقوق آنها را زیر پا گذاشته است .صدیقه دولت آبادی در مقاله ای در سال ۱۳۱۱ در بارهٔ « **با حجاب و بی حجاب**» می گوید:
«**اما برای ما آزادی و کشف حجاب به طور خیلی طبیعی پیش آمده، که دولت وافکارمنور روی این زمینه زنان را درکشف حجاب مختار گذاشته اند، تا هرکس میل دارد با حجاب وهرکس مایل است بی حجاب معاشرت کند. بنابراین دوم آزادی است که ما ازاروپاییان کامل تر داریم.**» ولی این سیاست «**اصلاحات تدریجی جامعه**» همراه با زمان ادامه نیافت زیرا که طبیعت رژیم رضا خانی براساس اراده گرائی همراه با قهرو زور بود که با تصورات نادرست از ساختار و بافتهای آن زمان جامعه با اعلام رسمی «**کشف حجاب ۱۷ دی ۱۳۱٤**» باعث واکنش بخش بزرگی از مردم جامعه گردید.
هوشنگ شهابی در مقالهٔ تحلیلی تحت عنوان « **ممنوعیت حجاب و پیامدهای آن**» به این نتیجه رسیده بود که: سیاست کشف حجاب رضا شاه بیزاری اکثریت مردم را برانگیخت ودرعدم محبوبیت او سهم بزرگی داشت. خشونتی که با آن کشف حجاب بر زنان نافرمان تحمیل شد بیشتربه روش های بلشویک ها در آسیای میانه شباهت داشت تا به روش آتا تورک در ترکیه زیرا آتاتورک اجازه داد تا حجاب خود رفته رفته بپوسد واز میان برود. یکی از جنبه های مهم سیاست حجاب رضا شاه این بود که اومیان «حجاب » با « پرده» تمایزی قایل نشد. توجیه کشف حجاب

اجباری این بود که می خواهند زنان را به مسیر اصلی تحولات اجتماعی وارد کنند، و به راستی نیز کشف حجاب با گشوده شدن راه آموزش و پرورش برای زنان توأم شد. با همه ارزش ستودنی توسعه امکانات تحصیلی برای زنان و نیز ستایش برانگیزی ورود زنان به حیات اجتماعی، اما راه های معقول تر و سنجیده تری برای اجرای این سیاست ها وجود داشت تا هم سنّت تا حدودی رعایت شود و هم علاقه آن برانگیخته گردد، به خصوص آنکه ایران سنّتی منابع وسرچشمه های فرهنگی لازم برای بهره برداری و مشروعیت بخشیدن به جهت گیری های نوین را در اختیار داشت. این گفته رضا شاه درسخنرانی ۱۷ دی ۱۳۱۴ که تاکنون زنان ایرانی « خارج از جامعه » قرار گرفته بودند آشکارا مغایر با تجربه روزانه میلیون ها زن روستایی و عشایری ایران بود. کوشش برای تأسیس دبستان های مختلط (پسر و دختر) این واقعیت را نادیده می گرفت که بعضی از « **مکتب خانه های** » سنّتی را زنان اداره می کردند و درآنها دختران نزدیک به سن بلوغ در کنار پسران درس می خواندند. این فکرکه مشارکت زنان در فعالیت های اجتماعی با آزادی دادن انتخاب لباس به ایشان گسترده تر خواهد شد نه به ذهن تجددطلبان خطور کرد و نه، اگر انصاف دهیم، به ذهن علما.

در برخی موارد برنامه شاه برای مشارکت دادن زنان در فعالیت اجتماعی از طریق بی حجابی حتی گاه نتیجه وارونه داد و پیامدهای غیر منتظره ای به بار آورد که با نتایج معکوس فاصله چندانی نداشت. بسیاری از زنان در برابر آزارهای پلیس ترجیح دادند درخانه بمانند. پس از آن که دختران مجبور شدند بی حجاب به مدرسه بروند،رسم قدیم مکتب خانه های سنّتی که دختران و پسران راکنارهم درس می دادند برافتاد.اگرچه فرصت های تحصیلی و آموزشی برای زنان افزایش و بهبود یافت، اما همین عمل باعث شد بسیاری از دختران خانواده های سنّتی ازتحصیل محروم شوند چون والدین ایشان به خصوص در نواحی مذهبی تر کشورمانند قم دختران خود را از رفتن به مدرسه باز داشتند. مدیران مدارس دخترانه ای که مخالف بی حجابی بودند تهدید به اخراج شدند. تلاش های رضا شاه برای متحدالشکل کردن لباس های زنان و مردان به شیوه غربی با آن که به قصد ایجاد وحدت ملی از طریق حذف تمایزات طبقاتی ومنطقه ای انجام گرفت، در واقع شکاف عمیق دیگری درجامعه ایران پدید آورد، یعنی میان غرب گرایانی که ازاین سیاست استقبال کردند و داوطلبانه مُدهای اروپایی را برگزیدند(وبا چنان تعصب و شور و اشتیاقی که حتی

باعث حیرت خود اروپائیان شد) و بقیه جامعه که از دخالت دولت درزندگی خصوصی خود بیزار بودند. »(۷)
سیدمحسن محلاتی معروف به صدرالاشراف ویامحسن صدر(۱۲۵۰ خورشیدی محلات ـ ۲۷ مهر ۱۳۴۱ خورشیدی تهران) سیاستمدار و پنج بار وزیر دادگستری وهمچنین نخستوزیر ایران از خرداد ۱۳۲۴ تا مهر ۱۳۲۴ بود. وی مدتی نیز رئیس مجلس سنای ایران بود. او در کتاب خاطرات صدرالاشراف، در بارهٔ "کضف حجاب "رضاخان آورده است.
«شاه برای این که مردم عادت کنند امر کرد وزراء هر کدام در وزارتخانه خود یا در کلوب ایران جشن بگیرند واز افراد آن وزارتخانه و رجال دعوت کنند که با خانمهای خود در آن جشن حاضر شوند. ابتدا در وزارت جنگ این امر اجرا شد و خود شاه هم در آن جشن حاضر شد. زنهای افسران طوعاً و کرهاً حاضر شدند و سایر وزرا هم شروع کردند. همین که یکی ـ دو وزارتخانه جشن گرفت روزی شاه در هیأت دولت گفت وسیلهای فراهم بیاورید که من خودم هم با دخترهای خود بدون حجاب حاضر شوم.
حکمت وزیر فرهنگ گفت: برای جشن توزیع دیپلم درمدارس دخترانه مناسب است شاه تشریف فرما شوند. شاه پسندید وقرارشد درآن جشن حاضرشودو گفت وزراء و معاونین و مدیرکلها باید با خانمهای خود حاضر شوند. این امر برای من اشکال زیاد داشت زیرا خانم من به هیچ وجه حاضرنبود. حتی به من گفت مرا طلاق بده و از این امر معاف بدار.
من به توسط شکوهالملک رئیس دفتر مخصوص به شاه پیغام دادم که خانم من مریضه است و نمیتواند حرکت کند جواب داد که خود شما حاضر شوید، ولی این عذر را به سایر وزرا بگویید.
این مرحله هم گذشت چند روز بعد شاه به من گفت: نوبت جشن در وزارت عدلیه چه وقت خواهد بود؟ من گفتم (وزیروقت عدلیه)جمعیت اعضاء عدلیه زیاد و ۲ قسم هستند: قسمتی اعضاء اداری و جمعی قضات هستند که در بین آنها اشخاص عالم و پیرمرد است. مناسب میدانم که مجلسی فراهم کنم که اول اعضاء اداری و بعد نوبت دوم قضات. شاه گفت مناسب نیست و کار را باید از نقطه مشکل شروع کرد تا دیگران حساب کار خود را بکنند.

زنم از غصه مرد:

من ناچار شدم و مجلسی در کلوب ایران که وسعت زیاد داشت، فراهم کرده و دعوت کردم، ولی درخانه من حالت عزا بود. ناچارشب وقتی عده زیاد از اعضاء و سایرین آمده بودند، خانم من با کراهت با دخترهایم حاضر شدند و از مدعوین پذیرایی شد. اما بعد از مراجعت از آنجا خانم من مریض شد و دیگر از آن خانه بیرون نیامد تا درمدت یک سال بعد فوت شد وجنازه او بیرون رفت...» (۸)

اتاتورک **تربیت دزدی و غارتگری نداشت از این نظر لکه ای به او نمی چسبید.** ولی رضاخان این تربیت را همواره با خود بدوش می کشید بی خود نبود که گام به گام همراه با استبداد فراگیر خود، بیشتراموال و زمینها حاصلخیز بسیاری از مردم را به اسم خود کرد. حسین مکی در کتاب «**تاریخ بیست ساله ایران** » دربارهٔ غارت وغصب املاک مردم اینگونه شرح می کند: همه می دانند که رضا خان قبل از کودتا یعنی در دوره سربازی بقول معروف« **هفت آسمان یک ستاره نداشت**» حتی در موقعی که افسری جزء بود در یک خانهٔ محقر استیجاری در یکی از کوچه های سنگلج منزل داشت، و ماجرای صابون فروش دوره گرد مشهور است که به خانهٔ رضا خان چند قالب صابون نسیه داده بود وچند روز بعد برای مطالبهٔ پول صابون مراجعه کرد وکاربه نزاع لفظی کشید وحرفهای زشت بین رضاخان وصابون فروش رد و بدل می شود و پس از آنکه رضاخان به مقام وزیر جنگی ارتقاء یافت اتفاقاً روزی ضمن عبور با صابون فروش مزبورمواجه و مصادف می شود و صابون فروش مورد سئوال و جواب قرارمی گیرد. این داستان را معمرین شنیده اند و حتی در یکی از روزنامه هم نوشته اند که در کتاب « رضا شاه » به چاپ رسیده است.

حسین مکی بدنبال آن اینگونه شرح می کند:

«اما در اواخر دوران وزیر جنگی نخست بومهن و سپس رودهن را متصرف شد و از آنجا همانطور که مجلهٔ پیکار- که در برلن منتشر می شد- کاریکاتوری از رضا شاه به شکل اژدهای خطرناکی کشیده بود که در حین خزیدن زمین ها و قراء و

قصبات و املاک مردم را می بلعید. ناگفته نباید گذاشت که انتشاراین کاریکاتور و مطالب آن موجب گردید که روابط ایران وآلمان به تیرگی گرائید.
رضا خان دردوران ریاست وزرائی ازبومهن بطرف مازندران و در دوران سلطنت بطرف گرگان و گیلان و سایر نقاط کشورهمچنان با سرعت و شدت عجیبی شروع به تصرف املاک ودست اندازی به هستی مردم نمود. بطوریکه درشهریور ۱۳۲۰ که اجباراً از ایران خارج گردید طبق گفتهٔ مؤید احمدی نمایندهٔ کرمان درجلسهٔ رسمی مجلس رضا شاه دارای ٤٤ هزار پارچه آبادی از قریه وقصبه و بلوک بوده است. بعلاوه مبلغ ۵۸ میلیون لیره دربانکهای انگلستان سپرده است و در بانک ملی هم طبق صورت حساب رسمی ٦٨ میلیون تومان سپرده داشته که به فرزندش بخشیده است.
بطوریکه گفته اند رضا شاه ظرف مدت ۱۶سال سلطنت یکی از ثروتمندان جهان گردیده بود.
ناگفته نباید گذاشت که رضا شاه بزرگترین کارخانه وهتل داران هم درایران بوده است مانند هتل آبعلی و ویلاهای مبارک آباد و هتل های گچ سر چالوس، رامسر، دربند شمیران، فردوسی در تهران و غیره و کارخانه های حریربافی چالوس و پارچه بافی علی آباد(شاهی) و کارخانهٔ برنج پاک کنی و پنبه و کارخانهٔ سنگ و غیره هم بوده است. و اگرغارت هائی که ازخزانهٔ اقبال السلطنه ماکوئی و سردار معّززبجنوردی وخزعل ودیگران را بحساب آوریم معلوم می شود که چه ثروت سرسام آوری ظرف این مدّت اندوخته است. گرچه ازغارت خزائن اشخاص فوق الذکر چیزی عاید اونشد ونصیب خزانهٔ سلطنتی انگلستان گردید .»(۹)

در اینجا با استعانت و برگرفته از« یادداشتهایی اززندگانی باقر کاظمی (مهذب الدوله)» وزیر خارجه وقت حکومت رضاخان و پیشگفتارکتاب«**تجدد آمرانه**» نوشتهٔ تورج اتابکی واریک یان زورکردربارهٔ مصطفی کمال آتاتورک و رضاخان می آورم.

◄ از« یادداشت هایی از زندگانی باقر کاظمی (مهذب الدوله) » در بارهٔ رضا خان:

یک ازکارهای باقرکاظمی وزیرخارجه وقت به گفتهٔ خودش: «مأموریت های محرمانهٔ من به ترکیه در شهریور ۱۳۱۲، ترتیب مقدمات مسافرت رسمی شاه به ترکیه بود که در نتیجه مذاکرات با آتا تورک، عصمت انینو و توفیق رشیدی وزیرامورخارجه دراساس کارموافقت وبه تابستان۱۳۱۳ مقرر گردیده است.» (۱۰)

در یادداشتهای کاظمی آمده است:
روزسه شنبه ۱۲ تیر ماه ۱۳۱۳ / سیم ژویه و بیستم ربیع الاول ، و شب چهار شنبه ۱۳خرداد تماماً درکشتی گذشت، دریا هم آرام و ساکت بود ومسافرت به خوبی وخوشی برگزارمی شد وتمام ساعات صبح وعصرموزیک درعرشهٔ کشتی مترنم بود و اعلیحضرت هم روی عرشه کشتی مدتی با توفیق رشدی وزیر خارجه ترکیه و مدتی هم با من دو به دوگردش وصحبت می کردند. **در ضمن بیانات خودشان به من گفتند، دیدی افراد و وزراء واعضاء دولت ترکیه وافسران نظامی باچه اخلاص وارادتی با رئیس جمهوری تماس داشتند. من آناً به فکرافتادم که از خودم بگذرم و پیه همه چیزرا به تنم بمالم وجواب لازم بدهم و بعد ازچند ثانیه تأمل گفتم، لابد اعلیحضرت هم ملاحظه فرمودند که رئیس جمهور باچه مهربانی وملاطفت و صمیمیتی باتمام کارمندان دولت وحتی اعضاءکوچک رفتارکردند.چهرهٔ اعلیحضرت خیلی گرفته شدو من منتظرحوادثی بودم، اما اعلیحضرت سکوت اختیار و به قدم زدن روی عرشهٔ کشتی ادامه دادند و بالاخره بعد ازچند دقیقه جلوی من آمدند ومدتی مرا نگاه کردند وگفتند، اگرمن هم کسانی رابا همان درجهٔ صمیمیت واخلاص و وفا ببینم، همان طور رفتارخواهم کرد.** البته موردی برای جواب دادن من که قطعاًبه مباحثه ومشاجره منتهی می شد،وجود نداشت ومن دیگر چیزی نگفتم وایشان هم مطلب دیگری را عنوان کردند و راجع به موزیک کشتی و افسر آن صحبت نمودند.
درمجالس متعدد باحضوراعلیحضرت من مکرردیدم که رئیس جمهور(اتاتورک) با افراد وزراء وافسران ونمایندگان مجلس وحتی مدیرهای وزارتخانه ها با چه صفا

ویک رنگی وتوجه پدرانه حرف می زدند وحتی از آن ها احوال خانم هایشان و بچه هایشان را می پرسد ویک شب هم خودم شاهد بودم که یکی از مدیرهای وزارت خارجه را که درسمت دیگراطاق بود، به توسط آجودانش خواست و به او تبریک فرزند جدیدی راکه مدیرهمان روزها پیداکرده بود،گفت وبه توفیق رشدی در حضورشان گفت که البته حقوق این مدیر را که فرزند اضافی جدیدی پیدا کرده [بود] ، بایداضافه تر بدهدکه خیال اوازمخارجش راحت شود. ودرچند کافه و رستوران که شاه را برد خصوصاً تعمد می کرد که با مردم و زن ها و اطفال کوچک با مهربانی و صمیمیت حرف بزند وحتی بچه سه چهار ساله را روی زانوی خودش نشانید و به آن ها بستنی وکیک خورانید ومردم را از اینکه درجلوی او تواضع کنند و کنار بروند ممنوع می کرد و به همه می گفت" اتور جانم اتور جانم"- یعنی بنشینید جانم و مکررمن واسطهٔ ترجمه بودم وعصمت پاشا به عنوان یک سردار فاتح نظامی و یک سیاستمدارعالی قدر مشرق زمین تجلیل می کرد و از مارشال فوزی چخماق و توفیق رشید وکاظم پاشا نهایت احترام و تمجید را می نمود و دو سه مرتبه هم از من تعریف کرد که من خجالت کشیدم، برای شاه ترجمه کنم و چون ملتفت این نکته شد، خودش به ترکی مطالبش را به شاه حالی کرد.

شب ها اعلیحضرت زود به اطاق مخصوص خود در کشتی می رفتند و استراحت می کردند. شب چهارشنبه۱۳تیرماه ، ساعت ده مرا به اطاق خودشان احضار کردند ودرحالی که عبایی به دوش داشتند وکفش راحتی بوشیده بودند، مرا پذیرفتند ازانقلاب مختصری که در آن ساعت در دریا پیش آمده بود و طبعاً قدری کشتی را حرکت می داد سئوال کردند و جواب دادم که این انقلاب دریا خیلی ساده و کوچک است و به زودی از بین می رود و کشتی بزرگ و منظم است وجای هیچ نگرانی نمی باشد وخیالشان را راحت کردم و آسوده شدند. (۱۱)

باقرکاظمی درادامه آن دربارهٔ آتاتورک می افزاید تعهد داشت: به استحضار واطلاع اعلیحضرت پهلوی برسد و مخصوصاً طرز رفتاروادب واحترامات خود رابه عامهٔ مردم وکارکنان دولت بیشترجلوه دهد وپیشرفت های اخیرترکیه را ازحیث لباس وکلاه وعادات مردم و آزادی زن ها وتوسعه مدارس ودانشگاه ها وانستیتوها وپارک ها وسدها وغیره کاملاً برایشان عرضه دارد ودرانجام این منظورسرسوزنی کوتاهی

وغفلت ننمود واگر نقشهٔ من درمسافرت خصوصی وناشناس اعلیحضرت به اروپا عملی می شد، یقیناً مشاهدهٔ ظواهرتمدن وآبادی ها وآزادی های اروپا درایشان تأثیرات مهمی ایجاد می گردید و به نفع مملکت ازآن ها ممکن بود استفاده شود. **عجالتاً نتایجی که ازمسافرت ترکیه حاصل شده، تفویض کلاه لبه دارپهلوی به کلاه کاملاً اروپایی و آزادی زن ها وپیشرفت کار پیشاهنگی پسران ودختران وایجاد تأسیس دانشگاه وازدیاد ساختمان های جدید اروپایی می باشد، اما متأسفانه آثاری درآزادی ملت وشرکت ملت دراداره امورکشور واستقرار دمکراسی وحکومت ملی ونظائرآن یخدور**(کلمه ترکی است به معنای نیست) (۱۲)

حقایق وقضاوت راجع به رضا شاه

باقرکاظمی همچنین نوشته است:
راجع به رضا شاه عده ای مجذوب قدرت ونفوذ اوهستند وافراد تعریف وتمجید می کنند وحاضر نیستند کارهای مضراورا به خاطربیاورند وعده ای دیگرطوری مخالف اومی باشند که به هیچ یک از کارهای خوبی که ممکن است کرده باشد، اعتراف نمی کنند ودراین افراط وتفریط مفرط و نبودن قضاوت محققانه وعادلانه وبی طرفانه حقایق مکتوم ومستورمی نمایند وتاریخ نمی تواند قضاوت صحیح بکند. من برای این که راه حقیقت وبی طرفی بپیمایم وحقایق واقعی را ثبت کنم، این راه را درنظرگرفتم که کارهای مفید به کشوررا که اوانجام داده، با دقت وصحت بنویسم و کارهای مضربه کشوراورا هم با همان دقت وصحت خاطرنشان کنم وبرمبنای اطلاعات شخصی وتحقیقاتی که دردورهٔ خدمت نموده ام ودرقسمت هایی هم خودم شاهد ناظر وقایع بوده ام، قضاوتی محققانه بی طرفانه بکنم که تاریخ بتواند ازآن استفاده کند وازافراط وتفریط مصون باشد. لذا اول کارهای مفید وبعد کارهای مضررا می نویسم وسپس نظریات و قضاوت خودم را بر آن اضافه کنم.

کارهای مفید به کشور

۱. ایجاد امنیت درسراسرکشورومنکوب کردن گردن کشان ورؤسای ایلات وغیره وبرقراری نظم و آرامش دراطراف واکناف و ولایات منهای امنیت قضایی مالی مردم!

۲. قرض نکردن ازخارجی ها وتنظیم بودجهٔ کشوروبالابردن آن تاحدود سیصدمیلیون تومان وکنار گذاشتن عایدات نفت برای مصارف عمومی ازقبیل خرید کارخانجات وتجهیزات قشونی وغیره.
۳. ایجاد راه آهن سراسرکشوروایجاد هزاران کیلومتر راه شوسه درقسمت های مهم کشوروایجاد چند بندرازمحل عایدات قند وشکروغیره بدون توسل به هیچ گونه قرض خارجی.
۴. ایجاد بانک ملی وبانک سپه ورادیو و دکل بزرگ آن، درمنع بانک انگلیس وایران ازانتشاراسکناس و دادن حق انحصاری انتشاراسکناس با تنظیم پشتوانهٔ طلا به بانک ملی وایجاد آژانس پارس وایجاد اولین دانشگاه درایران واعزام چند دسته از محصلین به اروپا واعزام عدهٔ ای افسران به دانشگاههای جنگی اروپا.
۵. بناهای جدید مدرن برای دانشگاه طهران وبرای عده ای ازدبستان ها و دبیرستان ها وموزهٔ ملی و چند بیمارستان و نیز بنای جدید برای وزارت امور خارجه و شهربانی و باشگاه افسران وبرای عده ای از پادگان ها ومحل اقامت سربازان از بودجهٔ جاری مملکت بدون استقراض از خارج.
۶. الغاء کاپیتولاسیون و بنیان عدلیه جدید و بناهای جدید دادگستری وعده ای از ادارات آن.
۷. رفع حجاب از زنان کشوردردی۱۳۱۴ش وتعمیم لباس وکلاه اروپایی، از بین بردن لباس های محلی ایلات وعشایروایجاد لباس متحدالشکل برای همهٔ مملکت.
۸. سعی درارزانی ارزاق واجناس وممانعت ازبالا رفتن مزدها وحقوق ها وجلوگیری ازلوکس و تجمل و تفریط وجوه کشور و نظم و ترتیب درزندگی شخصی وایجاد دیسیپلین وانتظامات درادارات و وزارتخانه ها و قشون وغیره به سبک خاص و سلیقهٔ مخصوص خودشان.

کارهای مضربه کشور

۱. اختناق آزادی ودموکراسی پانزده سالهٔ اول مشروطیت وخودسری استبداد و از بین بردن تدریجی انتخابات آزادعمومی وایجاد یأس وحرمان درطبقهٔ منورو آزادیخواه وجوانان وکشتن شئون وحیثیات اشخاص ورشد ملی آنها ودخالت ندادن

مردم درامورمملکت، مخصوصاً درده سال آخر قدرت خود که بدترین ومضرترین اقدام وبرای ترقی وپیشرفت ملت وتوسعه وپرورش رشد ملی به شمارمی رود.
۲. حرص وجمع آوری مال وضبط اموال واملاک مردم به عناوین وطرق مختلف، خاصه درحدود مازندران وگیلان به طوری که درموقع استعفا دوهزار وچهارصد واندی قریه وده معتبروشصت و نه میلیون تومان پول نقد در بانک ملی داشت وشهرت داشت که مبالغ مهمی اسعار در بانک های خارجی داشته که صورت ریزآن هم بالاخره به دست نیامد.
۳ . سوء ادارهٔ مؤسسات قشونی وفساد وقلدری واختلاس درآن ها وجلوگیری نکردن ازافسرانی که درمدت کم دارای اموال واملاک وپول وجواهرمی شدند ونبودن حس وطن دوستی وخدمت به کشورو خلق واعتلای نام کشور وبرعکس ایجاد حس بندگی وبردگی وبت پرستی وچاپلوسی وتملق و بدخواهی به خلق درارتش که نتایج آن درحوادث اوایل شهریور۱۳۲۰ ش ظاهروعلنی گردید ومسلط کردن اشخاص فاسدی برسرمردم ازقبیل سرتیپ محمد درگاهی مشهوربه چاقو وسرتیپ محمدحسین آیرم وتیمورتاش ورکن الدین خان وکریم آقا بوذرجمهری ومأمورین غلاظ وشداد املاک مثل افشار طوس وغیره و غیره که هریک ازآنها دردورهٔ تسلط خود به پشت گرمی شاه به جان ومال وحیثیات وآبروی مردم رحم نمی کردند وفجایع عجیب مرتکب می شدند و کسی جرأت نداشت حرفی بزند.
۴. دستورقتل عبدالحسین تیمورتاش، جعفرقلی خان اسعدبختیاری، فیروز میرزا نصرت الدوله، صولت الدوله قشقائی، وکیل الملک دیبا، محمد ولی خان اسدی، شیخ خزعل، سید حسن مدرس،فرخی یزدی و ارباب کیخسروشاهرخ وغیره و بد رفتاری نسبت به علی اکبرداوروسرلشکرحبیب الله خان شیبانی که منجر به خود کشی آنها شد وحبس وآزاروتبعیدعده[ای] از رؤسای بختیاری و آزدیخواهان ومیهن پرستان دیگرواعدام عده[ای] ازافسران به اتهام سوء قصد به او با حکم محکمهٔ دستوری نظامی و ایجاد وحشت و ترس و یأس دراذهان عمومی و بد رفتاری نسبت به عده[ای]ازرجال صدیق کشورمانند ذکاءالملک فروغی ودکترمصدق السلطنه وخودم. امیدوارم حمل به خود خواهی نشود.
۵. ایجاد قلدری وقزاقی وبی اعتنایی به حیثیات وشرافت مردم ودانستن همه چیزبهترازهمه کس و غرورونخوت و تبختر و تشویق روح بردگی وبندگی وبت پرستی درمردم وترس ازخارجی ها خاصه ازانگلیسی ها وکشتن روح شخصیت

ولیاقت اشخاص وغروربی جا تا آن حد که به من گفتند: هرچه ولیعهد تحصیل کرده بس است، باید حالا درمکتب من درس بخواند!
۶. نداشتن تحصیل ومعلومات ودیدن دنیا وترقیات آن- جزیک مسافرت چند روزه به کربلا ونجف و مسافرت به ترکیه – وآشنا نبودن به اصل دموکراسی آزادی ودخالت مردم درامورکشورشان و نخواندن کتاب وجراید ومجلات وبی اطلاعی ازهمهٔ دنیا وحتی نداشتن اطلاعات عادی کوچک جغرافیایی که هر طفل دبستان هم می داند.
۷. خراب کردن کارنفت جنوب واضافه کردن شصت سال به مدت آن درروزآخر، خراب کردن زحمات ونتیجهٔ حاصله درباب الغای مادهٔ شش عهدنامه مودت با شوروی در۱۹۲۱ م. خراب کردن کارهیرمند ودادن خط سرحدی آرارات به ترک ها درسال ۱۳۱۰ ش.
۸. بی اطلاعی ازاوضاع سیاست دنیا درموقعی که فرمانروای منحصرمطلق ایران بود وبه احدی اجازهٔ دخالت یا مصلحت بینی نمی داد وبا کسی مشورت هم نمی کرد و روی خیالات واهی جاهلانهٔ خود تصوراتی می کرد وسیاست غلط نسبت به آلمان هیتلری اتخاذ کرده بود که متأسفانه منجربه حوادث سوم شهریور ۱۳۲۰ ش گردید و به واسطهٔ ضعف و سستی وترس و لرزو وظیفه نشناسی در موقع تهاجم خارجی ها رسوایی هاوافتضاحات بزرگی بارآمد که ملت ایران سرشکسته وخجل وشرمنده و درمقابل دنیا وتاریخ دوهزار وپانصد سالهٔ خودش شد.

نظریات و قضاوت بی طرفانه

این بودفهرست کارهای مفید وکارهای مضررضا شاه نسبت به کشورکه هرکس می تواند به سلیقهٔ سیاسی خود درآنها قضاوت نماید. اما من قبل ازقضاوت قطعی می خواهم درهریک ازکارهای مفید وکارهای مضرتجزیه وتحلیل بنمایم. درکارهای مفید باید این نکته مهم را یادآور شوم که درغالب امور اساسی ومهمه، ابتکارازدیگران بود که نظربه وطن دوستی وعلاقه به ترقیات مملکت از قدرت اواستفاده ، به نفع کشورمی کردند واو هرکاری را که خوب می شد، به نام خودش وابتکارخودش وانمود می کرد، مثلاً الغاء کاپیتولاسیون در زمان حکومت صمصام السلطنه بختیاری شروع واقدام شد ومشیر الدوله و مستوفی الممالک و وکلای مبرز مجلس درتحقق آن قدم های بزرگی برداشتنند وداورهم در۱۳۰۵ ش به این کار قطعیت داد

و فکرانحلال عدلیه وبنیانگذاری عدلیهٔ مدرن دنیا پسند فکرداوربود ودر زحمات انجام این امرمهم را داورکشید واشخاص بالنسبه خوب را ازگوشه و کنارمملکت پیدا کرد وتشکیلات داد ودروضع قوانین جدید کوشید وبعد هم دردورهٔ وزارت دارایی خودش درتأسیس مؤسسات اقتصادی وبالا بردن عایدات کشوراقدامات زیاد کرد. فکرایجاد راه آهن درایران را صنیع الدوله ریاست داشت و بعدها حاجی امین الضرب راه آهن محمودآباد وآمل را آغازکرده وبه غلط یاصحیح متفکرین و آزادیخواهان نقشهٔ ایجاد راه آهن را می کشیدند ومنتهی بهترین راه ها را راهی می دانستند که ایران را واسطهٔ بین مشرق وغرب قراردهد وازمشرق به مغرب امتداد یابد . البته شروع جدید این کارو استفاده از وجوه قند وشکر را رضاشاه کرد وانصافاً جدیت ومراقبت زیادی دراین امرمی نمود، اما خود رأیی او درامتداد راه آهن ازبحرخزر به خلیج فارس از راه فعلی بی اندازه بود و حرف احدی را گوش نداد. مساعی که من دردورهٔ خدمت وزارت طرق و شوارع برای خریدن ریل و لکوموتیو و لوازم راه آهن ازسوئد به طریق مبادلهٔ اجناس ایرانی نمودم وسهام خارجی به این طریق تهیه کردم، به کلی بر همه مستوربود ورضا شاه این موفقیت را به حساب خود میگذاشت. درایجادبانک ملی که فکر آن سال ها بود درایران وجود داشت، تیمورتاش و داور خیلی جدیت کردند وترتیب قانون پشتوانهٔ طلا ومنع بانک انگلیس وایران ازانتشاراسکناس وامورمربوطه به آن، همه نتیجهٔ مساعی داوربود وتقی زاده هم دروزارت دارایی خود کارهای بسیارمفید نمود. فکرایجاد دانشگاه ازسابق بود، ولی درحکومت فروغی که حکمت کفیل وزارت معارف اوومن وزیرامور خارجه بودم من وحکمت برای تحقق آن خیلی زحمت کشیدیم ودرپیدا کردن زمین ومحل دانشگاه – که بالاخره جلالیه معین شد – و خریداری آن و شوارع به بنا وغیره اقدامات مجددانه کردیم وبرای اولین مرتبه من درموقع تنظیم نظامنامهٔ تشریفاتی حضور استادان را درسلام ومواقع رسمی پیش بینی و برقرارکردم، ولی هیچ کس از این زحمات و اقدامات خبری نداشت و تأسیس دانشگاه فکربکر شخص رضاشاه معرفی گردید!!.

تنظیماتی که من در وزارت خارجه دادم وعمارت جدیدی که بعد ازخون دل و زحمت به این خوبی واستحکام بی نظیردرست شد و تأسیس آژانس پارس و مقدمات ایجاد دستگاه رادیو وبودجه ای که برای وزارت خارجه ایجاد کردم وکادری که برای حقوق مأمورین رسمی دولت درخارجه ایجاد نمودم، غیر از امورسیاسی مهم مثل دفاع از قضیهٔ شط العرب درجامعهٔ ملل وراضی کردن روس ها به الغاء ماده

ششم عهدنامهٔ ۱۹۲۱ م وابتکار پاکت سعدآباد وملحق کردن ترکیه وعراق وافغانستان به این پاکت همه نتیجهٔ ابتکارها وزحمات شخصی من بود ودرهریک ازآنها ومخصوصاً درالغاء مادهٔ۶عهد نامهٔ شوروی با مخالف ها وبی اعتنایی های رضا شاه مصادف می شدم.
درمسافرت رسمی به ترکیه چقدرکوشش کردم، ایشان را از وضعیات دنیای پیشرفت های ملل دیگر مطلع سازم وحتی سعی نمودم به عنوان دیدن ولیعهد اورا به قسمتی ازاروپا ببرم که به چشم خود ترقیات ملل اروپایی را ببیند ومتأسفانه موفق به اجرای این نیت نشدم ونتوانستم اهمیت آزادی و وجود احزاب سیاسی وتشکیلات دموکراسی را که اتاتورک درترکیه عملی کرده بود درفکر رضا شاه رسوخ دهم. تنها اثری که ظاهرشدرفع حجاب اززنان ولباس وکلاه اروپایی بودکه عملی وانجام گردید و صددر صد به اسم ایشان دررفت. به طورخلاصه غیرازقسمت های۱،۲،۵ و۸ که از ابتکارات شخصی ایشان بود وبا نواقص واشتباهات زیاد،به موقع اجراگذاشته شد، بقیه کارهای مفید نتیجهٔ ابتکارات وافکاردیگران بود واجرای آنها هم به توسط وزرای میهن دوست علاقه مند به کشورکه از قدرت رضا شاه به نفع کشوراستفاده می نمودند صورت گرفت. اما درکارهای مضربه کشورباید با نهایت تأثرو تأسف بنویسم که تمام هشت فقره اموری که نوشته ام ازابتکارات وعملیات شخص ایشان (رضا شاه) بود وکسانی که آنها را اجرا می کردند، آلت بلا اراده و نوکرمطیع دیکتاتوربودند.
موضوع اول، اختناق آزادی ودموکراسی نتیجهٔ زندگانی شخصی وقزاقی وقلدری ونداشتن تحصیل و معلومات وبی اطلاعی ازدنیا بود وبه نظرهمهٔ متفکرین ضرر این نوع عمل برای حال وآتیهٔ مملکت به قدری زیاد بود که وصف آن ممکن نیست.
راست است که دورهٔ پانزده ساله – قبل ازکودتای حوت ۱۲۹۹ م – مشروطیت دارای معایب و نقائص بود، مثل طفلی که درسال های اول زندگانی نواقص دارند که اگرتربیت صحیحی داشته باشد، تدریجاًرفع می شود. اما محسنات غیرقابل انکاری نیزداشت ونتیجهٔ آزادی مجامع و جراید وتشکیلات خوبی به تدریج ظاهرمی شد واگراین دورهٔ بیست سالهٔ تسلط رضا شاه مثل دورهٔ قبل از کودتا می گذشت، مسلماً پیشرفت های مهمی ازحیث دموکراسی و تشکیلات وتقوی ودرستکاری و وطن پرستی حاصل شده بود واشخاص با مسلک با ایمان رجال میهن دوست با اعتقاد پیدا می شدند، چنانکه درهمان دورهٔ کوتاه پانزده ساله با همهٔ انقلابات سیاسی وآثار جنگ اول جهانی وبی پولی وغیره رجال مهمی مانند مشیرالدوله، مؤتمن

الملک، مصدق السلطنه، مستوفی الممالک، مخبرالسلطنه، ذکاء الملک وغیره نمایندگان شجاع و رشید و ایران دوست مانند سید حسن مدرس و شیخ حسین یزدی وشیخ ابراهیم زنجانی وتقی زاده ودیگران پیدا شدند ودرتمام دورهٔ بیست ساله دیکتاتوری دیگر کسی ازقبیل این اشخاص به وجود نیامد واگر مثل تیمور تاش و فیروز و داور وغیره هم پیدا شدند بازترتیبیت شدهٔ دورهٔ آزادی بودند.

موضوع دویم، که حرص ازجمع آوری مال وضبط املاک مردم باشد، نیزامرعجیبی که درتاریخ هیچ مملکتی دردنیا وحتی درایران سابقه نداشت که پادشاهی این طورنسبت به دارایی وموجودیت مردم اقدام کند. یک حساب سطحی کوچکی نشان می دهد که رضاشاه درسال های اول سه سال حقوق وزیر جنگ و دوسال حقوق ریاست وزراء وبعد ازسلطنت تا تبعید پانزده سال حقوق سلطنت گرفته که جمع آنها رامیتوان ده میلیون تومان تخمین زد. اگر تصوربکنیم که نصف این مبلغ را دراین مدت بیست سال خرج زندگانی شخصی خود واولادش کرده باشد، می توانست روز استعفاء وتبعید پنج میلیون ملک و پول نقد داشته باشد، اما به طوری که درصفحات قبل نوشتم آنچه علنی شد این بودکه شصت ونه میلیون تومان پول نقد دربانک ملی داشت وعده [ای] املاک ضبطی اورا دوهزار و چهارصد وکسری صورت دادند و گفتند که مبالغی هم اسعارخارجی دربانک های خارج داشته است. اگرازاو واولادش بپرسند که این ثروت ومکنت را ازکجا آورده است، چه جواب خواهند داد؟! مال کی را گرفته وچرا گرفته و چرا نصف بودجهٔ مملکت را به عناوین مختلف صرف آبادی املاک و دارائی ها و ساختمان عمارات ویلاها واثاثیه وراه های فرعی واصلی برای املاک خود کرده است. حساب املاک اوهمیشه قیمت عایدات داشته و قیمت مخارج ابداً وجود نداشته وهرخرجی بوده، باید ادارات دولتی و وزارتخانه ها بکنند و حتی اعتبار ساختمان گورستان برای طهران را هم صرف ساختمان چند ویلا دربند کردند واگرملکی تصادفاً به واسطهٔ خشکسالی ویا علل دیگرکسرعایداتی داشت مأمورین املاک آن کسری را از مالکین دهات مجاورمی گرفتند- وخود من چند بار شاهد این اجحاف بودم - و همیشه باید عایدات زیادترو زیادتر در حساب بیاید. استدلالی هم که رضا شاه در این باب می کرد، بسیارمضحک ومفتضح بود و دراستعفا نامهٔ خود ومصالحه نامهٔ خود هم گفته بود وآن این بودکه می خواستم آبادی و عمران املاک به مردم بیاموزیم! آیا رسواتر وننگین ترازاین استدلال پیدا می شود که اموال ودارایی مردم را مفت یا به ثمن ، به حسن یا به حبس و زجر وشکنجه ازآن ها بگیرند، تا نشان بدهند چگونه می شود ، آنها را آباد نمود! وآیا مردم بدبخت هم توانستند مخارج

آبادی املاک خود را به پای دولت بگذارند وکسری محصول یک سال را ازدهات مجاوردریافت دارند!
در موقع وزارت طرق من، روزی درضمن صحبت گفت: من این املاک را بگور نمی برم ودراین مملکت می ماند! البته نمی توانستم چند کلمه حرف حق به اوبزنم و ناچار ساکت شدم وخون خوردم و حالا هم که این یادداشت را می نویسم سرا پا تأسف وتأثرهستم.
موضوع چهارم، دستورتوقیف وتبعید وقتل عده [ای] که اسم برده ام جنایت و فاجعه است که دردنیا بسیارکم نظیرو دراین قرن بیستم و توسعهٔ دموکراسی و آزادی وقانون دردنیا ازفجایع دلخراش وحشیانه می باشد. کسی نبود ازاین دیکتاتور بپرسید به چه قاعده اشخاصی مثل سید حسن مدرس و فرخی یزدی و ارباب کیخسرو شاهرخ با این همه زجروشکنجه وعذاب دستور کشتن دادی وچه جوابی درمقابل خداوند عادل منتقم خواهی داد! تیمورتاش وسرداراسعد ونصرت الدوله اگرمعایبی هم داشتند، محسناتی هم داشتند. به چه مجوزی تیمورتاش وفیروزمیرزا [را] به محاکمهٔ مفتضح و رسوا کشاندی – که مثلاً ۱۵ هزاریا هشت هزار تومان اختلاس کرده اند- وبعد به حبس فرستادی وبا زجروشکنجه آنها را درگوشهٔ زندان کشتی واجازه ندادی ختم هم برای آنها گذاشته شود. آیا محمد ولی اسدی واقعاً تقصیری کرده بود که مستحق اعدام باشد؟ یا صولت الدوله قشقایی، شیخ خزعل، وکیل الملک دیبا [به] چه گناه مستحق اعدام شده بودند. اگر بخواهیم راجع تک تک افرادی که از نظامی ها غیرنظامی ها به عناوین مختلف کشته شده اند، بنویسم این یادداشت بسیار طولانی وخسته کننده خواهد شد. ایا سرداراسعد بختیاری برای مشروطیت ودولت درآذربایجان قشون کشی نکرده وفتوحاتی نکرده بود؟ آیا داوردر دورهٔ وزارت عدلیه و وزارت دارایی خود خدماتی به کشور نکرده بود؟ آیا حبیب الله شیبانی افسر بد وخائن مثل افسران دیگر بود که سرداراسعد را به آن شکل فجیع درزندان کشتند وداورو شیبانی را وادار کردن که خود کشی نمایند.

به مردی که ملک سراسر زمین نیرزد که خونی چکد برزمین

درموضوع سوم و پنجم وهفتم وهشتم که مطالب روشن و واضح ومحتاج به تکمیل و تفسیری نیست. محتاج نمی بینم جملاتی اضافه نمایم، همین قدراشاره می کنم که

تقصیر تمام مفاسد و بی تربیتی ها و خرابکاری ها و بی لیاقتی ها و وظیفه نشناسی ها متوجه شخص رضا شاه و سوء ادارهٔ او ودیکتاتوری او بود و حوادث شهریور ۱۳۲۰ ش نتیجه بی اطلاعی ها وبی خبری ها وخود رأئی های او بود که این طور باعث بی آبرویی کشوروشکست مملکت ونتاج وعواقب آن گردید. با توضیحات فوق که عین حقایق و واقعیات می باشد واز ذره ای مبالغه واغراق وتفریط دران وجود ندارد متأسفانه این طور نتیجه می گیرم که کارهای مضرایشان برکارهای مفید ایشان می چربید. (۱۳)

◄ تورج اتابکی و اریک یان زورکر درپیشگفتار کتاب «تجدد آمرانه » درباره مصطفی کمال آتاتورک و رضا خان اینگونه داوری می کنند:

پیشینه تجدد خواهی را باید در قرن نوزدهم از تاریخ ایران و عثمانی جست و جو کرد. اولین نکته این که، دراین دوره، برابری خواهی اجتماعی و آزادی خواهی و ملی گرایی رمانتیک، سه عنصر اصلی، برای گروه های روشنفکر می بود. دراین دوره، تردد به سالن ها توسط روشنفکران عثمانی و ایران گزارش شده ویکی از موضوعات اصلی جلسات، مساله پوزیتیویسم وعلم گرایی می باشد. (اتابکی: ۱۳۸۷: ص ۱۲)

زمانه هم به عصر ظهور آتا ترک و رضا شاه در ایران، بعد از جنگ جهانی اول رسیده بود. با این شکست اولیه در تجدد، رضا شاه و مصطفی کمال، در ترکیه و ایران به سیاست متمرکز سازی روی آوردند. (اتابکی:۱۳۸۷: ص ۱۵) در هر دو کشور، حرکتهایی برای جدا شدن از بخشی از بدنه گذشته آغاز شده بود: در ترکیه، ترک گرایان، همچون گوگ آلپ، معتقد بودند فرهنگ ترکی باید تقویت شود وتمدن منسوخ اسلامی بافرهنگ اروپایی جایگزین شود. (اتابکی: ۱۳۸۷: ص ۱۷) **رضا شاه هم از روشنفکران تاثیر می پذیرفت، با این حال، رضاشاه به مرور زمان، خود را ازاستدلال انتقادی و فردگرایی و خردورزی دورنمود و نکته جالب اینکه صرفا شیفته "جنبه های فنی" مدرنیته شده بود و مانند مصطفی کمال، به "نهاد سیاسی" توجهی نداشت.** (اتابکی:۱۳۸۷: ص ۲۰)

در مجموع مشاهده می شود که درنیمه دوم قرن نوزدهم، با آشنایی با جامعه اروپایی، درایران و ترکیه تلاش هایی برای ترجیح نظام مبتنی بر قانون صورت پذیرفت.

(اتابکی:۱۳۸۷: ص۲۰) والبته کسی که بتواند در راس قرار گیرد،(مانند رضاشاه) وتضمین اجرایی بدهد واقتداراجرا واستقرارآن را داشته باشد دراولویت بود.
بیش ازدویست سال است که الگوی مدرنیت اروپایی درجامعه های غیر اروپایی همچون ترکیه و ایران تنها الگوی پذیرش مدرن سازی تلقی شده است. هرچند از آغاز قرن بیستم به بعد، ژاپن نمونهٔ الهام بخشی بوده است ازاین که یک کشورغیرغربی چگونه می تواند«به پای غرب برسد»وحتی ازآن پیشی گیرد، تأثیرآن به عنوان یک الگو به راستی محدود مانده است. مطابق الگوی فرانسهٔ پس ازعصر ناپلئون، لازمهٔ مدرن شدن وجود دولت مقتدرمتمرکزو صنعتی شدن جامعه بود. اما اکثریت کسانی که می کوشیدند نظیرفرایند اروپایی مدرن سازی را درجامعه های خودشان پیاده کنند تنها تصورمبهمی ازمدرن سازی ومسیرطی شده دراروپا برای پی ریزی آن داشتند.اکثرمحافل روشنفکری درایران وعثمانی، درداخل نظام حاکم یا خارج ازآن، نه درک فراگیری ازمدرنیت اروپایی داشتند ونه وسیله ای که امکان تحقق آن تغییروتحولات بایسته ای را برای آنها فراهم آوردکه جوامع سنتی، روستایی و کشاورزی اروپا را به جوامع شهری، عرفی و صنعتی متحول ساخت.
عصرمدرنیت (modernity) دراروپا سرآغاز دورهٔ نوینی بود که درآن فرد واحد اساسی ساختارهای جامعه مدرن محسوب می شد، به جای گروه یا جماعت که واحد اساسی جامعهٔ فلاحتی یا دهقانی بود. طبیعی است که فردگرایی که دربر دارندهٔ آزادی وخود مختاری فرد بود مرزبندی تازه ای به وجود آورد که شامل ارتباط تازهٔ فرد وحکومت بود. براساس این ارتباط تازه، فرد درجامعه مدرن، دست کم بنابرقاعده، دیگررعیت یا عامل شاه یا کشیش، سلطان یا شیخ خاصی با اقتدارالهی یا آمرانه نبود. بلکه فرد برمبنای قواعد عقلانی وغیرشخصی ای عمل می کرد که به صورت قوانین عرضه می شد. اعطای حقوق سیاسی وقضایی جدید، ازجمله حق نمایندگی، درواقع نتیجهٔ این ارتباط تازه بود.پیدایش طبقه متوسط بازرگان و صنعتگر شهری پیوند جدایی نا پذیری با این فردگرایی داشت.
درجامعهٔ اروپایی فرایند مدرن سازی با رشد وگسترش تدریجی خرد نقاد، که ملزم تحقق تدریجی خود مختاری فردی بود، وپیدایش جامعه مدنی همراه بود، اما درترکیه عثمانی وایران وضع برعکس بود. درآن جا، مدرن سازی مورد استقبال روشنفکرانی قرارگرفت که از دیوانسالاران وافسران ارتش تشکیل می دادند و منافع خود را با منافع حکومت یکسان تلقی می کردند، بورژوازی تجاری و صنعتی نوخاسته، که اکثریت قاطع آن را اعضای اقلیت های غیرمسلمان و برخوردار از

حمایت خارجی تشکیل میدادند، به طرز فزاینده ای بیگانه ودرنتیجه تهدیدی برای بقای حکومت تلقی میشد. درنتیجه، حقوق فرد ورابطهٔ اوباحکومت ازنگاه تجدد خواهان خاورمیانه ازاهمیت جزئی ونه محوری برخورداربود، وبه نظرمی رسید خرد نقاد وخودمختاری فردی اهمیت چندانی ندارند. دلیل اصلی این تفاوت دراین واقعیت نهفته بودکه رشد جامعه های مدرن اروپایی با عصراستعمار وامپریالیسم اروپایی و درگیری با شرق همزمان بود وازآن بهره مند می شد. اما مدرن سازی درخاورمیانه نوعی واکنش دفاعی بود.

ازپی جنگ شش سالهٔ روسیه وترکیه(۷۴– ۱۷۶۸)وشکست عثمانی ازامپراتوری تزاری، عثمانی ها معاهدهٔ کوچوک کارینا(Kücük Kaznarca) را امضا کردند که افزون بر واگذاری اراضی، دستاویزی برای مداخلهٔ آیندهٔ روسیه درامور داخلی امپراتوری عثمانی فراهم آورد. تلاش دیگری از جانب عثمانی ها برای تغییر سرنوشت خوددرجنگ دیگری در۹۲– ۱۷۸۷به فاجعه انجامید وفتح مصراز سوی نیروی اعزامی ژنرال بناپارت درسال ۱۷۹۸ سرافکندگی دیگری برای این امپراتوری بود. نظیرآن،دومعاهدهٔ پی درپی گلستان(۱۸۱۳) وترکمنچای (۱۸۲۸) بود که ازپی شکست ایران درجنگی دراز مدت با روسیه به این کشورتحمیل و منافع روسیهٔ تزاری به جزئی پایداردرهر تحول اجتماعی و نیز در تجدید سازمان سیاسی ایران تبدیل شد. در واقع، در واکنش به این معاهده های تحقیرآمیز بود که فراخوان برای تغییرواصلاح نخست درترکیه عثمانی وایران شده شد. این واقعیت که یک افسرعثمانی آلبانیایی تباربه نام محمدعلی پاشا موفق شد پس ازشکست فرانسوی ها قدرت را درمصربه دست گیرد و از پی آن منابع کشور را با چنان موفقیتی به انحصار درآورد که بتواند نخستین ارتش مدرن خاورمیانه را به وجود آورد و بیشتر سرزمین های عربی را تسخیر کند، نمونه ای به دست داد ازآنچه با کاربست الگوهای اروپایی می شد کسب کرد.

هرچند انگیزهٔ اصلی برای اصلاحات بی تردید تمایل ایجاد ارتشی کارآمد به سبک اروپایی بود، فرایند مدرن سازی به زودی ازامورنظامی صرف بسیار فراتررفت. بازسازی ارتش به همراه خود نیازبه یک قدرت انحصاری کارآمد و متمرکز،توسعهٔ مهارتهای جدید،بهره برداری مؤثرترازمنابع مازاد، سرشماری جمعیت وثبت زمین ها را پدیدآورد. درنیمه قرن نوزدهم به ساختارهای حقوقی وسیاسی تشکیل دهندهٔ زیربنای قدرت نظامی واقتصادی دولت های اروپایی توجه ویژه ای مبذول می شد. در هردوکشورگروه هایی ازافراد روشن بین بودند که - باالهام ازترکیب به هم پیچیده

ای ازبرابری خواهی اجتماعی، آزادی خواهی وملی گرایی رمانتیک میکوشیدندبه منظورمقاومت دربرابرفشاراستعماری وامپریالیستی از خارج، وهمین طور نیرو های مرکز گریز داخل کشورهای چند قومیتی خود، قواعد وقوانین اروپایی را واردواجرا کنند.چنان که نیپردی به درستی خاطرنشان می کند،ازنظرآن ها ملی گرایی رمانتیک که کل کشوررا دربرمی گرفت، نیروی محرک برای کنش سیاسی را فراهم می آورد:«هویت فرهنگی با دعاوی اش درمورد آنچه باید باشد، نیازبه نتایج سیاسی داشت: حکومتی فراگیر؛ تنها بستری که درآن [مردم] می توانستند رشد یابند، تنها نیرویی که می توانست ازآن ها حمایت کند وتنها امکان واقعی برای یکپارچه کردن افراد در ملتی واحد.»(۱)

تلاش های دیرپای این گروه ازروشنفکران دربسیاری از وقایع نامه هایی که در خصوص تاریخ این دوکشورنوشته شده به خوبی ثبت شده است. اما باید توجه داشت که آنچه به راستی در میان این روشنفکران، چه درداخل و چه در خارج از نظام حکومتی، مشترک بود جستجو برای یافتن راه چاره نسبتاً سریع برای حل مشکلات فزایندۀ کشورهایشان بود. دربحث هایشان نوعی حس اضطرار وجود داشت وآنچه مهم بود،به قول مکرراً نقل شدۀ ترک های جوان،این بود که «**چگونه می توان کشوررا نجات داد؟**» و نه هررؤیای آرمانی برای جامعه روشنفکران تجددخواه، ازدهه ۱۸۶۰به بعد، درمجموع خواستار تأسیس پارلمان وحکومت مبتنی برقانون اساسی درکشورهای خود بودند، اما گزاف نیست اگرگفته شنودی که درنظر آن ها قانون اساسی و پارلمان، به جای آن که هدف باشد، وسیله ای برای کمک به پیشبرد فرایند مدرن سازی از راه تبدیل رعایا به شهروندان صاحب حق بود. این امر به توضیح این موضوع کمک می کند که چرا اکثرروشنفکران، به هنگام انتخاب بین حکومت مقتدرو اصلاحات سریع ازیک سو، وآزادی های سیاسی گسترده ازسوی دیگر، که می توانست به حال مخالفان اصلاحات نیزسودمند باشد، به حمایت ازگزینۀ نخست گرایش نشان دادند،چنان که درامپراطوری عثمانی پس از۱۹۱۳ و در ترکیه وایران از ۱۹۲۵ به بعد مشهود بود.

این واقعیت که تجددخواهان روشنفکران آگاهی را که از قدرت دستگاه حکومتی برای پیشبرد اصلاحات برخوردار بودند تنها موتور ممکن تغییرمی دانستند بدین معنا بود که بسیاری ازآن ها آماده بودند که سرانجام این دیدگاه را بپذیرند که تنها نهادهای حکومتی هماهنگ با یک رهبرمقتدر و بر انگیزاننده قادرند برای مدرن سازی جامعه به تعبیرواصلاح فراگیرمورد نیازدست بزنند. هرچند برخی تلاش های ناموفق در

جهت آغاز و اصلاح از پایین وجود داشت، اکثریت روشنفکران، چه در ترکیه عثمانی وچه درایران- حتی آنهایی که به عنوان منتقدان صریح حکومت معروف بودند– متقاعد شده بودندکه درجهانی که بین قدرتهای استعماری تقسیم شده، وهرکدام درپی توسعهٔ قلمرو خود هستند، هر تلاشی برای دست زدن به تغییرو اصلاح از پایین به سست شدن یکپارچگی واستقلال کشور می انجامد.

بسیارشایان توجه است که آن عده ازروشنفکران (که تعداد شان زیاد وروبه افزایش بود) که به عنوان دانشجو، پناهنده یا فعال سیاسی- یا، رایج ترازهمه، به صورت ترکیبی ازاین ها – عملاً به اروپا رفتند، به ایدئولوژی های اقتدار طلب راستگرایان احساس شیفتگی می کردند. این چند دلیل داشت. اولا، این واقعیت که پوزیتیویست های برجسته نظرمساعدی نسبت به اسلام به عنوان دینی داشتند که گمان می رفت بسیارکم ترازمسیحیت با«عقل»و«علم» مغایرت دارد، برای روشنفکران مسلمانً البته ازجاذبیت برخوردار بود.ثالثاً، تأکیدی که پوزیتیویست ها برپیشرفت منظم در یک جامعهٔ پرازمحدودیت داشتند، که درآن هر صنفی جایگاه خاصی داشت، با دیدگاههای سنتی خاورمیانه ای دربارهٔ سازمان اجتماعی بیش ترهمخوانی داشت. ثالثاً، رؤیای پوزیتیویستی جامعه ای که اشرافیت فکری، « افراد منورالفکر»، آن را رهبری کنند، طبعاً خوشایند کسانی بودکه هم مستخدم دولت بودند (وتقریباً همهٔ روشنفکران عثمانی وایرانی ازراه خدمت به دولت زندگی خود را می گذراندند) وهم جزء روشنفکران.

درپایان قرن نوزدهم، زمانی که روشنفکران عثمانی وایرانی(واعضای جوان نخبگان مسلمان روسیه) به سالن ها وکافه های پاریس زیاد رفت وآمد می کردند، پوزیتیویسم،هرچندراصل نوعی ایدئولوژی ایده الیستی بود، با ماتریالیسم زیست شناسانهٔ بوختری درآمیخته بود تا یک دستگاه فکری ایجاد کند که در بهترین حالت می توان آن را«علم گرایی»نامید: اعتقاد تزلزل ناپذیربه پیشرفت ازراه علم(شاهدش این حکم بعدهای آتاتورک بود که « تنها راهنمای معنوی راستین علم است.») داروینیسم وهمچنین داروینیسم اجتماعی بخش عمدهٔ این دستگاه فکری را تشکیل می دادند.

هرچنداندیشهٔ روشنفکران خاورمیانه ای اواخرقرن نوزدهم، بجز چند استثناء (نظیرجامعه شناس عثمانی محمد ضیاء گوکب آلپ(ökalp)،بیش تر التقاطی بود تا روشمند و آنان بخش هایی را از بسیاری اندیشمندان متفاوت اروپایی (ازجمله کانت، اسپنسر،داروین، بوخنر،تونیس، رُنان ودورکیم) برمی گزیدند، اندیشمندی که نقش

بارزی داشت گوستاو لوبون، « پدر روانشناسی توده» بود. لوبون، که هم پایه گذاران اقدام فرانسوی(Aktion Francaise :حزب افراطی سلطنت طلبان درفرانسه که از ۱۹۱۹ فعالیت خود را آغاز کرد -م) وهم بینتو موسولینی او را منبع الهام خود می دانستند، درمیان افسران جوان ترارتش، نه تنها درفرانسه، بلکه در کشورهای بالکان وخاورمیانه، بسیارمحبوبیت داشت. آثارش به عربی و ترکی ترجمه شد وبه وسعت انتشاریافت. آنچه روشنفکران خاورمیانه را به خود جلب می کرد نه تنها پوزیتیویسم وعلم گرایی عامه فهم لوبون، بلکه همچنین گرایش اقتدارطلبانهٔ اوبود.بی اعتمادی عمیق به «خلق» (Foule) ،به« توده ها»،به بخشی ازتفکراصلاح طلبان عثمانی و ایرانی تبدیل شد،ومقاومتی که با آن موجه شدند،مثلاً درضدانقلاب۱۹۰۹دراستانبول، شورشی ضد جمهوریخواهی در۱۹۲۴ درتهران، قیام کردها در۱۹۲۵،یا «حادثهٔ منِمن »در۱۹۳۰، در جهت تقویت بدگمانی آن ها بود.

کاربست تجدید آمرانه درترکیه وایران پس ازجنگ جهانی اول ازناکامی تلاش های اولیه برای ترویج مدرن سازی دردوکشورهمسایه، چه ازپایین وچه ازبالا ، ناشی می شد. هرچه بود، تلاش های اصلاح طلبان قرن نوزدهم واوایل قرن بیستم این کشورها را ازجدایی طلب اقلیت ها یا ازاشغال قدرت های اروپایی ایمن نساخته بود. پَسرفتی که جنبش مشروطهٔ ایران (۱۱ – ۱۹۰۵) درسال های پیش ازآغازجنگ جهانی اول متحمل شده بود، فروپاشی سیاسی واشغال بخشی ازایران درطول این جنگ؛ ازدست رفتن تکان دهندهٔ ایالت های اروپایی امپراتوری عثمانی درجنگ بالکان وازپی آن شکست آن کشوردرجنگ؛ خطرفروپاشی قریب الوقوع پس ازجنگ: همهٔ این ها برای طبقه متوسط و روشنفکران دراین کشورها گزینهٔ دیگری باقی نمی گذاشت جزجستجوی یک مرد مقتدر، کسی که، به عنوان کارگزار ملت، یک حکومت متمرکز مقتدر(هرچند نه لزوماً استبدادی) بنا نهد که قادر باشدمشکلات فزایندهٔ عقب ماندگی کشور را حل کند ودرعین حال از یکپارچگی واستقلال آن محافظت نماید.

درحالی که برابری خواهی اجتماعی، آزادی خواهی، و ملی گرایی رمانتیک الهام بخش نسل های اولیهٔ روشنفکران درتلاش هایشان برای انجام تغییرواصلاح درسرتاسر کشور بود، برای روشنفکران پس ازجنگ جهانی اول- که بیش تر ایدهٔ دولت متمرکزمدرن ذهنشان را مشغول می کرد- اقتدارگرایی سیاسی وملی گرایی زبانی وفرهنگی به نیروی ضروری و کارساز درتحقق آرزوهایشان تبدیل شد.

آنچه آن ها را، با وجود گوناگونی دیدگاه های سیاسیشان، ازافراد تحصیل کرده یا فرهیختهٔ پیشین متمایزمی کرد الگوی جامعه ای بود که آن ها پذیرای آن بودند. پیش فرض الگوی اروپایی، جامهٔ منسجمی بود که به وضوح پیرامون مفاهیم مشخص ملت ودولت سازمان می یافت. آن ها معتقد بودند که تنها یک حکومت مقتدرمتمرکزقادراست دست به اصلاح بزند ودرعین حال یکپارچگی سرزمینی کشور را حفظ کند. علاوه برآن، عقیده داشتند که مدرن سازی وایجاد دولت مدرن در ترکیه وایران نیازمند درجهٔ پایینی ازتنوع فرهنگی و درجهٔ بالایی ازهمگونی قومی است. به همراه تنوع قومی و زبانی، وجود طبقات نیزنفی می شد.درترکیه، عقیده به «**همبستگی اجتماعی**» (تساندچولوک) solidarism (tsanütcülük) دردورهٔ ترکهای جوان سرانجام به «**عوام گرایی**» (خلقچیلیک) (Populism Halkcilik) تحول یافت که یکی از پایه های برنامهٔ حزب حاکم آتاتورک شد. تنهاهنگامی که کشوربه پییش شرط های یک ملت– دولت، آن طورکه ملی گرایان مشخص می کردند، تحقق می بخشید، هنگامی که« تقزیباً همهٔ ساکنان یک کشورباایدهٔ ذهنی ویگانه ملت همذات پنداری می کردند و آن ملت عملاً به هم پیوسته است می شد»، (۲) آن ها می توانستند به صورت واقع بینانه ای به حفظ یکپارچگی سرزمین و کسب جایگاهی معتبر درجهان امیدوار باشند.برخی حتی استدلال می کردند که معاصرلاشما(درترکی) (Muasurlasma) یا امروزی بودند (درفارسی) تنها به وسیلهٔ یک« مستبد مصلح» که با حفظ قدرت ومتمرکزساختن اقتدارسیاسی خود ازراه« بستن مطبوعات، انحلال مجلس،ومحدود کردن قدرت روحانیت، کشور را برای انقلاب اجتماعی مهیا می سازد» ، قابل حصول است. درجامعه هایی که اِعمال حکومت استبدادی سابقه ای طولانی داشت، شگفت انگیز نبود که چنین فراخوانی به زودی هوادارانی بیابد، هرچند باید گفت که در میان روشنفکران تجدد خواه همیشه کسانی بودند که با این راه حل مخالف بودند. مثلاً روزنامه نگاران منتقدی چون حسین جاهد درترکیه دردیکتاتوری نوظهورمصطفی کمال پاشا در نیمه دههٔ ۱۹۲۰ تکرار سیاست های آمرانه (ودرنهایت فاجعه بار) رهبرزمان جنگ انورپاشارا می دیدند، اما این ها استثنا بودند. درایران این مصدق بود که درجلسهٔ دهم [نهم] آبان۱۳۰۴ مجلس ایران با عبارت زیر به نمایندگان هشدار داد:

امروز کاندیدای مسلّم شخص آقای رئیس الوزراء است. خوب، آقای رئیس الوزراء سلطان میشوند و مقام سلطنت را اشغال میکنند...[آن وقت] پادشاه است، رئیس

الوزراء، حاکم همه چیز است ...امروز مملکت ما بعد از بیست سال و این همه خونریزیها میخواهد سیر قهقرائی بکند و مثل زنگبار بشود که گمان نمیکنم در زنگبارهم اینطور باشد که یک شخص هم پادشاه باشد و هم مسئول مملکت باشد! ... [یعنی] شاه هستند، رئیس الوزرا هستند، فرمانده کل قوا هستند.(۴)

سیاست متمرکزسازی قدرت حکومتی و اجرای مدرن سازی درترکیه وایران ازجانب مصطفی کمال و رضا شاه به یک معنا وا کنشی نسبت به این نیاز به اصلاحات آمرانه بود که به وسعت احساس می شد. فرایند متمرکزسازی سیاسی وفرهنگی، که چاشنی سکولاریسم، غرب گرایی، و شایسته سالاری نیزبه آن زده شده بود، عموماً ازحمایت بسیاری از روشنفکران، به ویژه کسانی که تمایلات پیشرو و دست چپی داشتند، برخوردار بود. **نشریات فارسی زبانی چون کاوه (۲۲ – ۱۹۱۶) ، فرنگستان(۲۵ – ۱۹۲۴) ، ایرانشهر (۲۷ – ۱۹۲۲) وآینده (۲۶ – ۱۹۲۵) ، که برفضای ایدئولوژیکی آن زمان اشراف داشتند، درانتشار و ترویج این سیاست ها پیشگام بودند. کاظم زاده درسرمقاله ای استدلال می کرد که جامعه با خلاص شدن از شر خرافات مذهبی، با جدا شدن دین ازدولت، و با پذیرش احکام دینی منطبق با مشخصه های جامعه مدرن باید از یوغ روحانیت رها شود.**(۵) قی زاده، سر دبیرکاوه، عقیده داشت که رهایی از فلاکت دیرپا تنها با پیروی بی چون وچرا از تمدن غربی امکان پذیر است:« ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس»(۶)

قبول و ترویج تمدن اروپا بلاشرط وقید وتسلیم مطلق شدن به اروپا واخذ آداب وعادت وسوم و ترتیب وعلوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون استثنا(جز اززبان) وکنارگذاشتن هر نوع خود پسندی وایرادات بی معنی که ازمعنی غلط وطن پرستی ناشی می شود.(۷)

دکترمحمود افشار، سردبیرآینده، درسرمقاله ای با عنوان گذشته– امروز– آینده ، پس ازابرازعلاقه اش به وحدت ایران، برداشت خود را ازمدرن سازی با جملات زیربیان می کند:

«مقصود ما ازوحدت ملیّ ایران وحدت سیاسی، اخلاقی و اجتماعی مردمی است که درحدود امروز مملکت ایران اقامت دارند. این بیان شامل دو مفهوم دگراست که عبارت از حفظ استقلال سیاسی وتمامیت ارضی باشد. اما منظورازکامل کردن وحدت ملّی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد و اختلاف محلی از جهت لباس، اخلاق وغیره محو شود وملوك الطوایفی کاملاً از بین برود، کرد و

لر و قشقایی وعرب و ترك وترکمن وغیره باهم فرق نداشته، هریك به لباس ملبس وبه زبانی متکلم نباشند [...] به عقیده ما تا درایران وحدت ملی ازحیث زبان، اخلاق، لباس وغیره حاصل نشود، هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر می باشد». (۸)

و به منظور از میان بر داشتن چند دستگی های قومی وتقویت وحدت ملی می افزاید:
باید هزارها کتاب ورسالهٔ دلنشین کم بها به زبان فارسی درتمام مملکت به خصوص آذربایجان و خوزستان منتشرنمود. باید کم کم وسیلهٔ انتشارروزنامه های کوچک ارزان قیمت محلی به زبان ملی درنقاط دوردست مملک فراهم آورد. تمام این ها محتاج به کمک دولت است وباید از روی نقشهٔ منظمی باشد. می توان بعضی ایلات فارسی زبان رابه نواحی بیگانه زبان فرستاد ودرآنجا ده نشین کرد ودر عوض ایلات بیگانه زبان آن نقاط را به جای آن ها به نواحی فارسی زبان کوچ داد وساکن نمود. اسامی جغرافیایی را که به زبان های خارجی و یادگار تاخت و تاز چنگیز و تیموراست باید به اسامی فارسی تبدیل کرد. باید مملکت را از لحاظ اداری مناسب با مقصود تقسیمات جدید نمود. (۹)
به همین صورت، اصلاحات مشهورآتاتورک دردهه های ۱۹۲۰و۱۹۳۰، یعنی پذیرش قانون خانواده، ساعت و تقویم، مقیاس های اندازه گیری و وزن، لباس والفبای اروپایی، همچنین جلوگیری از فعالیت فرقه ها و زیارتگاه های مذهبی، همه مدت ها پیش ازبه قدرت رسیدن اومطرح شده بود. درترکیهٔ کمالیستی تأثیردوعامل ازاهمیت درجه اول برخوردار بود. تأثیرترک گرایان وتأثیرغرب گرایان . برجسته ترین اندیشه های ملی گرای رمانتیک آلمانی، بین فرهنگ اصیل ترکی (حرث)،که مجموعهٔ منسجمی ازآداب ورسوم، ارزش ها و اعتقاداتی بود که دردرون خانواده انتقال می یافت، وتمدن(مدنیت) اسلامی (و تا حدی بیزانسی) آگاهانه کسب شده تمایزقایل می شد. اوطرفدارتقویت فرهنگ ترکی وهمزمان با آن تعویض تمدن«منسوخ» و« سترون» اسلامی با تمدن معاصراروپایی بود. روحانیت ستیزی گوک آلپ(که تقریباً همهٔ اندیشمندان ترک جوان درآن سهیم بودند) وعقایدش درمورد ترکی کردن دین و زبان یقیناً تأثیر گذاربود، اما معرفی اوبه عنوان تنها پدرمعنوی برنامهٔ اصلاحی کمالیستی زیاده روی است. مصطفی کمال آتاتورک از بسیاری جهات ازگوک آلپ(که درسال ۱۹۲٤درگذشت)فراتر رفت و به عقاید غرب گرایان

(غربچیلر) نزدیک ترشد.غربچیلرگروه کوچکی از روشنفکران جوان بودند که با دوگانگی فرهنگ و تمدن مخالف وطرفدارپذیرش سیک زندگی کاملاً اروپایی، تاحد گذاشتن کلاه ومنع حجاب، بودند. این دیدگاه آتاتورک که تنها یک تمدن جهانی وجود دارد وآن هم تمدن اروپایی است و اگر قرارباشد ترکیه درجهان مدرن باقی بماند، باید به طورکامل آن را بپذیرد، بازتاب عقایدغرب گرایان بود. ازاین رو،مدت هاپیش ازآن که آتاتورک ورضاشاه به قدرت برسند، طرح کلی برنامهٔ آتی آن ها برای اصلاحات وتغییرات درسرتاسر کشور موجود بود.

رضا شاه طی حکومت بیست ساله اش(٤١–١٩٢١/ ١٣٢٠ – ١٣٠٠) [١٣٢٠– ١٣٠٢ .ج. ص] به اکثرخواست هایی که روشنفکرانی چون کاظم زاده، تقی زاده وافشارمطرح می کردندبا پیگری شایان توجهی جامهٔ عمل پوشاند.سیاست تجددآمرانهٔ اوبه تدریج فضای سنتی اجتماعی وهمین طورسیاسی ایران راتغییر داد. نهادهای تازه ای چون ارتش منظم ملی، نظام پولی ملی، وبرنامهٔ اموزشی عرفی بنا گذاشته شد وحتی نظام قضایی عوض شد. ازآن گذشته، به منظور دستیابی به یکپارچکی بیش ترملی، سیاست متمرکزسازی، شامل اقدامات خشن ومختل کننده ای چون جا بجایی ده ها هزارعشایر واجبارآن ها به یکجا نشینی، پی گرفته شد. البته، درآنجا که به فرایند دولت سازی مربوط می شد، آتاتورک که از یک مزیت بی همتا برخورداربود. **ارتش منظم ملی متشکل ازسربازان وظیفه ، نظام پولی ملی، شبکهٔ ارتباطی سراسری خطوط راه آهن و تلگراف، دستگاه اداری گسترده ومتکی به خود ونظام قضایی عرفی (به استثنای قانون خانواده)– همه درقرن نوزدهم واوایل قرن بیستم حاصل شده بود.** دردورهٔ جمهوری، این میراث مبنا قرارگرفت واقتداردولت (عمدتاً ازطریق ژاندارمری) به هرگوشهٔ کشوربسط یافت، اما واقعیت این است که، درزمانی که رضا شاه می بایست دولتی را بنا می کرد، آتاتورک، در دورهٔ حکومت پانزده ساله اش(٣٨ – ١٩٢٣) می توانست دولت موجود را دگرگون سازد.

اما نباید تصورکنیم که چون این دو«دیکتاتورمصلح» ازعقاید تعدادی از روشنفکران برجستهٔ تجدد خواه بهره گرفتند، صرفاً مجری توصیه های آن ها بودند. دانشگاهیان، روزنامه نگاران ونویسندگانی وجود داشتند که برای این مقصود– تغذیهٔ فکری رهبران– ازآن ها استفاده شود(چنان که در دوره های میگساری معروف شبانه آتا تورک، مسئل ومشکلات، همین طور آیندهٔ کشور، پیوسته مورد بحث وتبادل

نظرقرارمی گرفت) یا پیام های آن ها را پخش کنند. اما کسانی که به لحاظ فکری مستقل بودند و به زودی طرد شدند. آتاتورک و رضا شاه به طور فزاینده ای به نسل جوان تر روشنفکران، که موقعیت خود را به رژیم مدیون بودند، اتکا کردند. **اگر درترکیهٔ آتاتورک ازنظرافتادن معمولاًبه معنای انزوا، تحت نظرقرارگرفتن، و نیازبه یافتن شغلی بیرون ازنظام آموزشی یارسانه ها بود، درایران رضاشاهی وضع فرق می کرد. دیکتاتوری رضاشاه درظرف دوسال از زمان به قدرت رسیدنش به خودکامگی** (autocracy)**تحول یافت و کمی پس ازآن به حکومت خود سرانه واستبدادی**(arbitrary rule) **تبدیل شد. درحالی که برخی ازروشنفکران مجبوربه کناره گیری ازسیاست شدند، دیگران به زندان افتادند یا اعدام شدند. تنها تنی چند توانستند در تبعید پناهی بجویند و بنابراین نتوانستند شاهد تحقق آرزوهایشان باشند.**

در این گذارتدریجی به نخست خود کامگی وسپس حکومت استبدادی است که تفاوت اصلی بین تحولات دردو کشوررا می توان یافت. شکی نمی توان داشت که آتاتورک دیکتاتوربود. اوپس از ۱۹۲۸ رفته رفته از سیاست های روزمره فاصله گرفت ودرعوض هم خود را صرف« عملیات بزرگ مدرن سازی » کرد، اما با نصب وعزل اعضای مجلس وهیئت وزیران به میل خودش(و گاهی بدون اطلاع نخست وزیر) تسلط خود راتاحدزیادی حفظ کرد. از ۱۹۲٦ به بعد، با ظهورنخستین مجسمه های آتاتورک درترکیه، کیش پرستش شخصیت درپیرامون او پدیدارشد و تا حد مبالغه آمیزی رشد کرد. **با وجود این، آتاتورک نهادهای سیاسی – مجلس ملی، حزب – را به اندازه کافی به خودشان واگذاشت تا بتوانندهویت استوار خود را شکل بدهند. این امربه رژیمش اجازه داد تا آن حد نهادینه شود که پس ازمرگ اوبتواند بدون دشواری های اساسی به بقایش ادامه دهد. درست برعکس عملکرد آتاتورک در ترکیه، این رشد حکومت استبدادی بود که به تدریج رضاشاه را ازپایگاه اجتماعی شهری اولیه اش دورکرد. اوکه شفیتهٔ جنبه های فنی مدرن سازی شده بود، هیچ جایی برای برخورداری جامعه یا حامیان خودش از کاربست خرد ورزی، استدلال انتقادی و فردگرایی باقی نگذاشت.** (۱٤)

◄ **فصل اول،** کاوه بیات درمقاله خود تحت عنوان« **پروگرام مشروطه»** براین نظراست که:خواست تجدد و نوسازی که درچارچوب نهضت مشروطهٔ ایران شتابی تعیین کننده یافت، پس از یک دورهٔ کوتاه که به طرح وبحث کلیاتی چون لزوم حکمروایی قانون وتفکیک قوا... پرداخت،درورویارویی با نیازهای مبرم مملکتی ازلحاظ اقتصادی، اداری، نظامی وفرهنگی، به ارائه برنامهٔ منسجمی برای برآورده ساختن این نیازها موفق شد. ولی دورهٔ کارکرد این برنامهٔ «پروگرام مشروطه» ـ بنا به دلایلی چون چارچوب آمرانه‌ای که در دورهٔ رضا شاه بر آن تحمیل شد به درازا نکشید.(۱۵)

◄ **فصل دوم،** ابوالحسن بنی صدر درکتاب« **موقعیت ایران و نقش مدرس»،** **«حریان جدائی از حوزهٔ فرهنگی – اقتصادی»** اینگونه به بررسی پرداخته است:

از زمان مسعودغزنوی، عصرهجوم طوایف هفتگانهٔ ترک، زدو خورد های نظامی از خارج حوزه به داخل حوزه منتقل شد.(۶) درواقع، آغازانحطاط و تلاشی اقتصاد ایران را از این زمان باید دانست. با وجود حملهٔ مغول و از بین رفتن بخش بزرگی ازاقتصاد صنعتی وکشاورزی ونکث بازرگانی،براثر وجود روابط اکمال متقابل وهمبستگی درون حوزه ئی، اقتصاد ایران خرابی ها را جبران کردتا متلاشی شدن حوزه و از بین رفتن بازار بزرگ، اگر نپذیریم که به دوران رونق پیش ازمغول بازگشت(۷)با وجود این ازرونق بسیاربرخوردار می بود وهنوزبزرگترین شهرهای صنعتی درایران واقع بودند و وظیفهٔ پایتخت های اقتصادی جهان را شهرهای ایران انجام می داند. (۸)

بازارها به مثابه جایگاه وسازمان فعّالیت اقتصادی ومرکزتولید و توزیع فرآرده های صنعتی ومحلّ مبادلهٔ فرآورده های بخشهای مختلف اقتصاد، مبادلهٔ کالاها را در مقیاس ملّی و بین المللی سازمان می دادند.

این بازارها به یک نظام بانکی مجهّز بودند. در بازارها صرّافان راسته ای ویژهٔ خود می داشتند و ابتکار چک و ایجاد شبیه پول از آنهاست.(۹) و به کمک این"نظام بانکی"پس اندازها راجذب وبه صورت اعتباردراختیارسرمایه گذاران و بازرگانان می گذاردند. وجود بازار بزرگ پول و سرمایه، انباشت سرمایه را سهل می کرد و

ثروتهای کلان دولتیان ومالکان اراضی بدستیاری "تاجران وصنعتکاران "در فعّالیتهای صنعتی بکارمی افتاد. تا بدانجا که شرکتهای بسیار بزرگ بین المللی فراوان پدیدارمی شدند.(۱۰) هرچند شرکت کردن با شاه وامنای دولت، برای فرار از مالیات و تحصیل امنیت وامتیازهای دیگرروا ج می داشت، (۱۱) امّامؤسّسات پولی ومالی خصوصی می بودند و تا پیش از پیدایش اقتصاد شهری وابسته« جدید»، صرّافان همواره محلّ رجوع حکومت و" اعیان " برای گرفتن قرض می بودند. (۱۲)

برخورداری ازموقعیت قطب جاذبه و تراکم و مجهّز بودن به پول مسلّط(۱۳) و تعادل مثبت بازرگانی خارجی،به" نظام بانکی"امکان میداد نقش خزانه دارو اداره کنندهٔ فعالیتهای پولی وسرمایه ای را برای بخش بزرگی ازجهان ایفا کند. جریان پول وسرمایه به کشورو وجودامنیت ومنزلتی نسبت به امروز کم تزلزل تر،موجب می شدکه سرمایه ها امنیت رانه درنقدینه ومخفی شدن که در فعّالیتهای گوناگون ونه دریک که در چند رشته بجویند.درحقیقت تمایل عمومی، برتقسیم سرمایه به سه سهم بود، سهمی درصنعت، سهمی درکشاورزی وسهمی را نیزدربازرگانی بکارمی انداختند(۱۴). درآمدها نیزبه سه بخش تقسیم می شد: سهمی ذخیرهٔ سرمایه وسهمی هزینه های خانه وسهمی دیگربه صورت نقدینه یا زینت آلات واشیای دست به نقد، می شد.(۱۵)

این تمایلات دوران رونق، سنّت دیرپای فعّالیتهای اقتصادی شد و به شرحی که می آید امروزنیز نظریهٔ راهنما ست.

ازدوران صفوی به بعد، پیدایش قدرتهای جدید اقتصادی وسیاسی دراروپا، برخاستن قدرتهای جدید درمرزهای کشور، انعکاس رابطهٔ قدرتهای جدید و نیروهای اجتماعی حاکم بر کشورهای عضوحوزه، به صورت برخوردهای شدید بینابین که به متلاشی شدن حوزه می انجامید، اقتصاد ایران را از بازارگسترده و " طبیعی"خود محروم می کرد. امّا سنگینی بار وظایف هنوز بر دوشش می بود. بودجهٔ دولتی که براثر فشارنظامی درمرزها افزایش می یافت و بارمالیاتها و بهرهٔ مالکانه را سنگین ترمی کرد، بنیه اقتصاد کشوررا به تحلیل می برد.(۱۶) پول همان مدارسابق خود را می داشت، امّا جهت عمل خویش را تغییر می داد.

توضیح اینکه: نقش پول ایران این بود که مازاد اقتصادهای دیگر را می مکید و به اقتصاد مسلّط ایران منتقل می کرد. امّا به همان ترتیب که اقتصاد ایران با اقتصادهای بقیّهٔ حوزهٔ فرهنگی قطع رابطه می کردوبتدرج که– درعصر قاجار- تجزیه می شد و به زیر سلطهٔ اقتصاد نو توان غرب درمی آمد، پول ایران خود ابزارانتقال ثروتها وسرمایه های ایران به خارجه می شد.(۱۷) جریان اوّل به صورت صدور مسکوک وسرمایه بوجود می آمد. و این امر امکانات سرمایه گذاری وباززررا محدودترمی کرد. تولید، به خصوص تولید صنعتی نقصان می گرفت و در نتیجه سرمایه ها ونیروی انسانی ماهرروی به مهاجرت ازکشور می آوردند.(۱۸)

از سال ۱۱۳٤هـ . ق تا ۱۲۵۰، باز تاب فشاراقتصادی حاصل ازمتلاشی شدن حوزه و فشارهای قدرتهای نوخاسته، درداخل کشور، به صورت جنگهای داخلی پیاپی بروزمی کرد.این فشارها ازسوئی وانتقال ناقص وجزئی عناصر فرهنگی وضدّارزشهای غرب سلطه گرکه با هدفهای اقتصادهای مسلّط درزمینهٔ تهیّهٔ مادهٔ اوّلیه وبدست آوردن بازار فروش واستفاده ازنیروی انسانی ،....جامعه ایرانی ازفرآوردن نیروهای محرّکه ناتوان ترمی کرد. بیشتر ازآن، ایران درموقعیت زیرسلطه قرارمی گرفت وخود زمینه سازتحقّق هدفهای سلطه گر می شد. این همه به ویرانی اساس فرهنگ وازآنجا به انحطاط اقتصاد ایران وقرارگرفتن آن درمسیرتجزیه وتلاشی مددمیرساند. بازارهای همجوار (عثمانی ، آسیای میانه، افغانستان وهندوستان وحتّی بخاراو...) نیزازدست اقتصاد ایران بدر می شدند.(۱۹)

سرمایه ها به سرعت ازفعّالیتهای اقتصادی خارج می شدند وامنیت و منزلت را درغیر فعّال شدن(نقذینه) و فرارازکشورمی جستند. این انحطاط شتاب گیر اقتصادی درست وقتی گریبانگیرکشورمی شد که نیازدولت به منابع مالی، به علّت فشارعظیم قدرتهای نوخاسته، افزایش می یافت. کشوری که در قرن ۱٤ میلادی مالیات پایتختش، تبریز، ازمالیات تمام فرانسه بیشتربود، سه قرن بعد، بودجه اش تایک دهم بودجه فرانسه وانگلیس آن روز، کاهش یافته بود. و این درحالیکه در قلمرو و جمعیّت ازآن کشورها بزرگتربود.(۲۰) فشاردولت برای افزایش مالیتها بیشترمی شدتا آنجا که مالیاتها اسماً دوبرابر ورسماً سه برابر می گردید.(۲۱)**(۱٦)**

استبداد نظامی، تجدّد و غرب گرائی

◄ **فصل سوم،** جان فوران می نویسد که دولت ایران درزمان سلطنت رضا شاه درمقایسه با ملاکهای ناخوشایند سلسلهٔ قاجار، به قدرت سیاسی واقتصادی بزرگی دست یافت. سرانجام، قدرتها دردست شاه متمرکز گردید، شاهی که خاستگاه نهادین و کلیدی او، ارتش بود. **به همین سبب می توانیم رژیم رضا شاهی را استبداد نظامی**(military autocracy)**بنامیم.** سلطه وسیطرهٔ قدرتمند دولت در داخل کشور، خود را برای مداخلات درامور اقتصادی- اعم ازصنعتی یا زیربنائی– هموارنمود. **درتوجیه ایدئولوژیکی اصلاحات پردامنهٔ قضایی؛ آموزشی وسایرنهادهای مشمول روند «تجدّد خواهی» آمیزهٔ متناقضی از ناسیونالیسم غیردینی و غرب گرایی اقامه شده است.** در نهایت نیزمجموعهٔ این عوامل، دولت و دیوان سالاری جدیدش را به درون زندگی مردم شهر، روستا و قبیله وارد ساخت.

اصلاح بنیادین رضا شاه، ایجاد ارتشی قدرتمند بود که قدرت دولت را درهمه جا به اجرا درمی آورد. آپتن(Joseph Upton) می گوید: بیشتراصلاحات دیگر رضا شاهی از کوچک تا بزرگ درمحدوهٔ همین اقدام قرارمی گیرد که به نحوی ارتش در آن نقش داشته است. ازجمله اقدامات او [اینها بودند]: بالا بردن درآمدهای دولتی ازطریق مالیات، بانکداری و فعّالیتهای گمرکی، بهبود بخشیدن به نظام ارتباطی از راه جاده سازی. احداث راه آهن سرتاسری ایران، احداث جاده های تازه، ایجاد خطوط تلگراف وشبکه تلفنی؛ اجباری کردن خدمت نظام وظیفهٔ عمومی و سرباز گیری که خود مستلزم سازماندهی دو بارهٔ استانها بود؛ ایجاد نظام قضایی، نظام آموزشی که هر دو اینها قدرت روحانیت را شدیداً تضعیف می کرد؛ مشارکت دادن زنان در آموزش و پرورش و اقتصاد و زندگی عمومی(امّا نه درانتخابات)؛ توسعهٔ شبکه های بهداشتی ودرمانی؛ و نوسازی شهرها و ایجاد نظم وامنیت باکشیدن خیابانهای پهن درمحلّه های پر جمعیّت شهرهای بزرگ. شاید بتوانیم این

اقدام هارا فرایند(تجدّد خواهی نظامی به رهبری دولت» بگذاریم. سمت و سوی این اقدام ها و نحوهٔ طرّاحی و اجرا به گونه ای است که نامگذاری بالا و عنوان استبداد نظامی را توجیه می کند.(۱۷)

«درمجموع، بریتانیا قدرتمندترین کشورغربی درایران باقی ماند. فشارشدید مبانی که درسرتاسرعصرقاجارادامه یافت و درقرداد۱۹۱۹ م / ۱۲۹۸ش به اوج رسید، تا حدّی تخفیف یافت ومداخلهٔ آشکارا درسیاست داخلی وحاکمیت ملّی عملاً از بین رفت. رضا شاه نیزمانند شاهان قاجار، بریتانیا را به چشم دوست و متّحداحتمالی، دربرابرتهدید محتمل ترازناحیهٔ شمال(اتّحاد شوروی) می نگریست. بریتانیاهم به نوبهٔ خود پذیرفت که رضاشاه فرمانروای مقتدرباشد چون برای حفظ ثبات درایران به چنان فرمانروایی نیاز داشت که هم در برابر جبههٔ مخالفان داخلی وهم درمقابل گسترش نفوذ شوروی بایستد.(۷٦)روابط اقتصادی، بارزترین جنبهٔ نفوذ بریتانیا درایران بود. دردههٔ ۱۹۲۰م / ۱۳۰۰ ش بریتانیا بزرگترین شریک تجاری ایران بود و(همراه با هند بریتانیا)٦۷ درصد و ارادات ایران رادرسالهای ۱۹۲۰ – ۱۹۲٤ م / ۱۲۹۹– ۱۳۰۲ ش تأمین می کرد. این رقم درسالهای ۱۹۲۵– ۱۹۲۹ م / ۱۳۰٤ – ۱۳۰۸ش به ٤٦ درصد و در سالهای۱۹۲٤-۱۹۳۰م/ ۱۳۰۳– ۱۳۰۹ش به ۲۹ درصد کاهش یافت. صادرات ایران به ممالک انگلستان وهنددرطیّ این دوره دچارکاهش گردید و از ۳۷ در صد در۱۹۲۰ – ۱۹۲٤ م /۱۲۹۹– ۱۳۰۳ ش به ۲۰درصد در۱۹۲۵ - ۱۹۲۹ م / ۱۳۰٤ / ۱۳۰۸ ش و۲۳درصد درطیّ سالهای ۱۹۳۰– ۱۹۳٤ م / ۱۳۰۹ – ۱۳۱۳ش رسید. دراواخردههٔ ۱۹۳۰م . ۱۳۱۰ش بریتانیابا ۱۷ درصد، سوّمین طرف تجاری ایران شد و بعد از آلمان و شوروی قرارگرفت. درسرتاسر دهه تراز بازرگانی به سود بریتانیا بود هرچند کسری تراز ایران نیزتا حدّی کاهش یافت. درژوئیه ۱۹٤۱(تیر– مرداد ۱۳۲۰) درآستانهٔ سقوط رضا شاه، بین ایران وانگلستان قراردادی بسته شد« که اگراجرا می شد انحصارعملی بریتانیا را بربازرگانی ایران محرزمی

ساخت.»جنگ مانع ازتصویب واجرای قرارداد شد.

«کلید سلطهٔ بریتانیا بر ایران، سیاسی یا تجاری نبود. صرف دردست داشتن امتیاز نامهٔ دارسی تضمینی بود که انگلستان از سود کلان ارزشمند ترین منبع ایران درآورد. وقتی معلوم شد درفاصله ۱۹۲٤- ۱۹۳۱ م / ۱۳۰۳ – ۱۳۱۰ ش حقّ امتیازایران بسیارناچیز است(یعنی ایران کلاً ۰۰۰, ۳۸۰, ۷پوند استرلینگ دریافت کرد وشرکت ۰۰۰,٥۰۱, ۳۱ پوند استرلینگ سود خالص داشت)، رضا شاه کوشید امتیاز را یکطرفه لغو کند. بریتانیا در۱۹۳۳ م / ۱۳۱۲ ش به جامعهٔ ملل شکایت برد و قرارداد جدیدی بسته شد که به جای ۱٦درصد سود خالص ، ٤ شلینگ (یک دلار) درهرتن به ایران تعلق می گرفت ومقرر گردید پرداخت سالیانهٔ شرکت به ایران حدّاقلّ یک میلیون پوند استرلینگ باشد. منطقهٔ مورد قرارداد به چهارپنجم مساحت سابق(یعنی همهٔ میدانهای نفتی شناخته شده)محدود شد و به موجب یک مادّهٔ کلیدی قرارداد ۲۸ سال دیگر بر طول مدّت امتیاز افزوده شد یعنی مقرّر شد قرارداد تا سال ۱۹۹۳ م / ۱۳۷۲ش معتبر باشد. بدین ترتیب رضا شاه شتابزده به لغو امتیاز پرداخت و در نهایت هم نابخردانه مدّت آنرا تمدید کرد. دردههٔ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ش حقّ امتیازسالانه ومالیاتهای ایران بطور میانگین٥/ ۲میلیون پوند استرلینگ بود که سالانه اندکی کمتر از یک میلیون پوند استرلینگ نسبت به سالهای دههٔ ۱۹۲۰ م / ۱۳۰۰ش افزایش داشت. بازهم سود شرکت تا سال ۱۹۳۲ م / ۱۳۱۱ ش پنج برابرحقّ امتیاز ایران بود و طیّ دورهٔ مزبوربه٥۰ میلیون پوند رسید. تولید نفت افزایش یافت تا به نیاز کشورهای صنعتی اروپا پاسخ داده باشد. انگلستان به یاری اهرم شرکت نفت انگلیس–ایران موضع مسلّط خود را در ایران حفظ کرد.» (۱۸)

مدرن سازی

◄ **فصل چهارم، اصغر شیرازی درنقد« مدرن سازی »** عصر پهلوی اول اینگونه آورده است: اغلب کسانی که امروزه دوران سلطنت رضاشاه را دوران ترقی ایران می دانند، به رغم تفاوت نظری که در بین آنها در ارتباط با مسئلهٔ استبداد، لباس و حجاب وجود دارد، به پیشرفت هایی استناد می کنند که دراین دوران درزمینهٔ زیرساخت ها، اقتصاد و آموزش در ایران حاصل شد.
همان طورکه به ویژه درفصل چهارم دیدیم، تحقق این پیشرفت ها بخش مهمی از هدفهایی را تشکیل می داد که مشروطه طلبان و متجددان اقتدارطلب را به حمایت از رضاشاه وادارمی کرد. توجه به این واقعیت بررسی هرچند کوتاه این پیشرفت ها را لازم می سازد. پرسش اصلی ما دراین بررسی تأثیرآن پیشرفت ها بر روند تکوین ملت است. بررسی مدرن سازی دراین دوران را می توانیم با بخش زیرساخت ها شروع کنیم.

زیرساخت ها:

شاید مهمترین اقدامی که در زمینهٔ زیرساختی دراین دوره انجام گرفت، کشیدن راه آهن سرتاسری بود که بندرشاهپوردرخلیج فارس را به بندرشاه در دریای خزر پیوند می داد. طول این راه نزدیك به ۱۳۰۶ کیلومتر بود. هزینهٔ آن با مالیاتی که دولت بر قند و شکر مصرفی مردم بست، تأمین شد. طرح و اجرای آن به عهدهٔ مهندسان هشت کشوراروپایی و آمریکایی بود. مسیر را رضاشاه شخصاً تعیین کرد. راهی که ساخته شد با فاصلهٔ دوراز کنار شهرهای بزرگ و مراکز مهم اقتصادی می گذشت. ظاهراً آنچه برای رضاشاه در تعیین مسیر راه آهن اهمیت داشت، ملاحظات نظامی بود. کشیدن راهی که در جنوب از مناطق عشایری بگذرد ودرشمال تهران را به زادگاه شاه وصل کند.**مکی ازقول اسپرینگ رایس** (Sir cecil Spring-Rice) ، **سفیر سابق بریتانیا می نویسد که اتصال راه جنوب به شمال مطابق با خواست آن کشور بود** (مکی، ۱۳۶۲ ، ج ۴، ص ۲۶۱ و بعد).
منظور او می تواند استفاده ای باشد که دولتهای بریتانیا و شوروی از این راه برای حمل نیازهای جنگی وغیره به شوروی در طول جنگ جهانی دوم کردند.[۶۰]
نکته دیگری که در داوری دربارهٔ این اقدام باید لحاظ شود، آرزوی دیرینهٔ ایرانیان

تجددخواه وترقی طلب درکشیدن راه آهن سراسری درایران بود، آرزویی که بارها با مخالفت دولت های استعمارگر روبه رو شده بود. تحقق آن در این زمان دلها را خشنود وحس اعتماد به نفس ایرانیان را ارضاء می کرد، خصوصاً ازاین روکه هزینهٔ آن ازمنابع داخلی تأمین شد (همان). دراین زمان علاوه برراه آهن حدود سیزده هزارمایل جاده های درجه یك تا سه جدید ساخته شد که، شهرهای عمده و کوچکتررا به یکدیگروصل کردند (بری یر ۱۹۷۱ ، ص ۱۹۶)
یکی دیگرازاقدامات زیرساختی این دوره تأسیس،«بانك ملّی ایران»درسال ۱۳۰۶ بود. این آرزویی بودکه همهٔ ایران گرایان دردهه های پیشتر بیان کرده بودند. علاوه بر آن باید از سه بانك دولتی دیگر یاد کرد که دراین دوره با نام های رهنی، سپه و فلاحتی تأسیس شد. توسعهٔ تأسیسات پستی و راه های تلگرافی و تلفنی، تأسیس رادیو در سال۱۳۱۹ و اجرای تعدادی از برنامه های بهداشتی از جمله اقدامات زیرساختی دیگری بودند که دردورهٔ سلطنت رضاشاه به اجرا درآمدند (آوری، بی تا، ص ۱۱۱ و بعد). به اینها باید اقداماتی را افزود که درجهت ساختن وتوسعهٔ خیابان ها وتأسیس بلدیه، ایجاد وسائل تفرج و تفریح، تئاترو سینما و مهما نخانه در شهرها انجام شد.

صنعت

از۱۳۱۰به بعد چند قانون به منظورحمایت ازصنایع تصویب شد که شامل بر تسهیلات گمرکی، معافیت مالیاتی و وامهای ارزان می شد (ایوانف، ۱۳۵۶ ، ص۷۵). طبق اطلاعاتی که آبراهامیان بر اساس آمار وزارت کار و منابع دیگر جمع کرده است، در سال۱۳۲۰درایران ۳۴۶ کارخانهٔ مدرن وجود داشت؛ دویست فقره ازآنها تأسیسات کوچکی در بخش های تعمیرماشین، سیلو، نیروی برق وغیره بودند. بقیه کارخانه های بزرگتری دربخش های ریسندگی و بافندگی، قند، کبریت، شیشه، تنباکو وغیره بودند.این درحالی است که تعداد کارخانه های مدرن درسال ۱۳۰۴ کمترازبیست واحد بود. این تفاوت رشد معتنابهی راکه دراین مدت حاصل شده بود، نشان می دهد. علاوه براین او ازکارخانه هایی خبرمی دهد که در۱۳۰۹به بعد ازادغام تعداد زیادی ازکارگاه های کوچك، به ویژه دربخش تولید کفش، خیاطی ونجاری به وجود آمدند. درهریك ازآنها بیش ازسی نیروی کار فعالیت داشتند. او تعداد آنها را ذکر نمی کند، ولی ازحضور ده هزارکارگری

خبرمی دهد که درکارخانه های کوچك مدرن کارمی کردند.[۶۲] به نظرآبراهامیان تعداد کارگران در کارخانه های بزرگ مدرن درسال۱۳۲۰به پنجاه هزار نفر رسیده بود. او تعداد نیروی کاردربخش نفت را درسال اخیرسی هزار نفرمی شمرد. بدین ترتیب جمع کل کارگران شاغل در بخش های مدرن به ۱۷۰ هزار نفررسیده بود (آبراهامیان، ۱۹۸۲ ، ص ۱۴۶ و بعد). رشد صنایع دراین دوره موجب افزایش سهم صنعت در جمع تولیدات ملّی شد، به عبارت دیگر از ۶۹۰ میلیون ریال (۶ / ۹ در صد کل تولیدات ملی) در سال ۱۳۱۵ به ۱۳۵۸ میلیون ریال (۴ / ۱۸ درصد) در سال ۱۳۲۰رسید.

(ایوانف، ۱۳۵۶، ص ۷۶). به این حساب ارزش کل تولیدات ملّی دراین سال هفت هزار و ۳۷۳ میلیون ریال بود (همان).
همهٔ این کارخانه ها تولیدکنندهٔ کالاهای مصرفی، به خصوص پوشاك بودند.[۶۳] میزان تولید آنها برای تأمین نیاز داخلی کافی نبود. کوشش های پیشرفته ای که در اواخر این دوره برای تأسیس کارخانهٔ ذوب آهن انجام شد، به علت جنگ جهانی دوم به نتیجه نرسید. بخش مهمی ازاین کارخانه ها در مالکیت دولت یا شاه بود. از ۱۳۰۰ میلیون ریال کل سرمایه گذاری در بخش صنعت در سال ۱۳۱۸ حدود ۵۵۰ میلیون ریال آن به شاه و دولت تعلق داشت. این بدون احتساب سرمایه گذاری در بخش صنایع نظامی و کارخانهٔ ذوب آهن است (ایوانف، ۱۳۵۶ ، ص ۷۶) کارخانه های دولتی با روش های بوروکراتیك اداره می شدند. آنها به همین علت و به علت گرانی مواد خام ضرر می دادند.
منابعی که دردسترس من هستند، ازرشد تولیدات کشاورزی خبر می دهند. تولید گندم که در سال های ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۸به طورمتوسط سالانه۱۱۲۰هزار تن بود درسالهای ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۸ به طور متوسط به ۱۸۷۰هزار تن رسید. تولید برنج از۲۷۰ هزار تن به ۳۹۰ هزارتن وتولید پنبه از بیست هزار تن به ۳۸ هزار تن رشد کرد؛ تولید تنباکو نیزاز۷هزارتن به ۱۵هزارتن رسید (بری یر، ۱۹۷۱ ، ص ۱۳۴). آن طور که کاتوزیان می نویسد، کشور از نظر تولید محصولات غذایی مشکل ساختاری نداشت (۱۳۷۳، ص ۱۶۱).
در این دوره هیچ اقدام قابل توجهی برای بهبود روابط مالك و زارع یا بهتر بگوییم، کاهش استثمار دهقانان انجام نشد. این درحالی است که دستیابی به رشد کشاورزی بدون اقدام جدی در روابط مذکور ناممکن بود. در نتیجه حاصل هر تدبیر در

اصلاح کشاورزی نصیب مالکان می شد. یکی ازآن اقدامات قانون توسعهٔ اراضی وعمران روستا بود که در آبان ۱۳۱۶تصویب شد، ولی اجرای آن به مالکان واگذار شد. درسال ۱۳۰۳ کمیسیونی برای بررسی راه های اصلاح کشاورزی تشکیل شد، ولی به جایی نرسید (بنانی،۱۹۶۹، ص۱۲۰) در شهریور ۱۳۱۸ قانونی به تصویب مجلس رسید که به وزارت دادگستری اجازهٔ بررسی امکانات اصلاح تقسیم محصول میان مالك و زارع را می داد. اما این قانون تا پایان سلطنت رضاشاه روی کاغذ باقی ماند.[۶۴] اقدامات دیگری هم برای احیای زمین، مکانیزه کردن کشاورزی، تعلیم فنون و اقتصاد کشاورزی انجام گرفت که نتیجهٔ چندانی نداشت(بنانی، ۱۹۶۹ ، ص ۱۲۲و بعد). **یکی از اقدامات ادامهٔ فروش خالصه جات و زمین های مصادره شده به افسران، درباریان و مقامات بالای اداری بود که موجب رشد طبقه مالکان شد.[٦٥]**

هشتاد درصد اراضی کشاورزی به شاه و مالکان بزرگ تعلق داشت (رزاقی، ۱۳۶۷ ، ص۲۰ ؛ آوری، بی تا، ص ۱۱۲ و بعد). ما آمارمطمئنی دربارهٔ میزان تولید ملّی پیدا نکرده ایم. رشد ناخالص تشکیل سرمایه به قیمت ثابت ۲/ ۷ میلیارد ریال درسال ۱۳۰۴ به۸/ ۹ میلیارد ریال در سال ۱۳۱۹ رسید (بری یر،۱۹۷۱ ، ص ۵۰). بر حسب آنچه ایوانف دربارهٔ صنایع نوشته است، می توان تصور کرد که تولیداین بخش از ۷۲۶۳ میلیون ریال درسال ۱۳۱۵به ۷۳۷۳ میلیون ریال درسال ۱۳۲۰افزایش داشته است. درآمد دولت ازحدود پنج میلیون لیره در سال ۱۳۰۱به ۴۵میلیون لیره درسال۱۳۲۰رسید. درهمین مدت کسری بودجه از ۲۵۰ هزار لیره به ۵ میلیون لیره افزایش یافت. یکی از نتایج آن کاهش شدید ارزش ریال بود (آوری، بی تا، ص ۱۱۲ و بعد). برحسب ارقامی که آبراهامیان ارائه می کند، رشد بودجه از ۲۴۵ میلیون ریال درسال۱۳۰۴به۳ / میلیارد ریال در سال ۱۳۲۰ رسید (آبراهامیان، ۱۹۸۲، ص ۱۴۸). یکی ازراه های دولت برای تأمین بودجه فروش زمین های دولتی به مردم، به خصوص از سال ۱۳۱۲ به بعد بود. درآمد حاصل از نفت، مالیات، گمرکات، انحصارات دولتی در بخش بازرگانی قند، چای، تنباکو و سوخت و افزایش حجم اسکناس از ۱۳۱۶ به بعد منابع دیگر درآمد. دولت را تشکیل می دادند (آبراهامیان، ۱۹۸۲ ، ص ۱۴۸).

درآمد حاصل ازصادرات نفت که ازسال ۱۲۹۷تا۱۳۰۰ روی هم حدود ۱ / ۳ میلیون لیرهٔ استرلینگ بودبه ۳/۳ لیره در سال ۱۳۱۸ افزایش یافت. این افزایش عمدتاً بعد از سال ۱۳۱۲، یعنی بعد ازتمدید قرارداد دارسی حاصل شد (رزاقی،

۱۳۶۷، ص ۱۵وبعد). سهم نفت درکل صادرات کشور از ۵ / ۵۱ در صد در سال ۱۳۰۳ به ۳ / ۵۸ درصد درسال ۱۳۱۹ رسید (همان، ص ۲۳). ارزش صادرات غیرنفتی نیز از۱۱۵ میلیون ریال(۲ / ۴ میلیون لیره) درسال ۱۲۹۷ به ۴۵۰ میلیون ریال(۲۴/ ۹ملیون لیره)افزایش یافت (کاتوزیان، ۱۳۷۳،ص ۱۳۹).
گرچه سهم بزرگی ازبودجهٔ دولت به وزارت جنگ اختصاص داشت، ولی گرایش آن پس از يك دورهٔ افزایش روبه کاهش رفت. این رقم از ۴ / ۴۰ درصد در سال ۱۳۰۷ به ۸ / ۴۱ در صد در سال ۱۳۱۲افزایش و ۲/ ۱۴ درصد در سال ۱۳۲۰ کاهش یافت. درسال ۱۳۰۷ حدود هفتاد درصد بودجهٔ کل به سه وزارتخانهٔ جنگ، دارایی و کشور اختصاص داشت. در این سال سهم وزارت معارف ۵ /۶درصد، وزارت صنایع، معادن وطرق ۱/۱ درصد، پست وتلگراف هشت درصد و داخله نه در صدبود. اینها در سال ۱۳۲۰ به ترتیب به ۷ /۴، ۳ / ۴۸ ۲ / ۲ و ۹ / ۲ افزایش یا کاهش یافتند (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ص ۱۵۹ ، ص ۱۷۷). بودجهٔ صنایع در سال ۱۳۲۰ تقریبا پنج برابر سال ۱۳۱۳ بود (همان، ص ۱۷۷) [۶۶]

تمرکز اقتصادی

دراقتصاد این دوران چند گونه تمرکز به چشم می خورد:نخستین گونه تمرکز کارخانه ها درچند شهر بزرگ بود. بیش از ۷۵ درصد کارخانه های بزرگ در تهران، اصفهان، تبریز، گیلان و مازندران متمرکز بودند. در۶۲ کارخانهٔ بزرگ تهران و تعداد زیادی ازکارگا ههای کوچك ۶۴ هزار نفر کار می کردند. اصفهان را به سبب وجود ۹ کارخانهٔ بزرگ نساجی منچستر ایران می نامیدند. درآنها ۱۱هزار نفرشاغل بودند. سهم تبریز۱۸کارخانهٔ نیمه بزرگ بود (آبراهامیان، ۱۹۸۲ ، ص ۱۴۷). سهم سرمایه گذاری های دولت رضاشاه به طور آشکار در مورد آذربایجان تبعیض آلود بود. به قول اتابکی از ۲۰ کارخانه ای که بین ۱۳۱۰ و۱۳۲۰ در دو استان آذربایجان تأسیس شد، تنها دو دستگاه از حمایت دولت برخورداربود.[۶۷] **دردوران رضاشاه آذربایجان از جایگاه يك دروازهٔ بازرگانی درایران تنزل کرد وبه انبارغلهٔ کشور تبدیل شد. آذربایجان هم از سیاست تمرکز تجارت صدمه دید و هم از جانب ازدست رفتن راه تجارتی روس** (اتابکی، ۲۰۰۰ ، ص ۵۹).

تیمورتاش در توجیه سیاست تمرکز اقتصادی گفته بود : « **ما می خواهیم اول تهران را به عنوان نمونه اصلاحات درست کنیم و آباد سازیم وبعد هاله وشعاع این اصلاحات وسیع و وسیع تر می شود و به تدریج تمام ایران را فرا می گیرد». این سخن را بهار نقل می کند و این نکته رابرآن می افزاید« آری همین کاررا کردند ولی این شعاع جز به طرف مازندران و چند پارچه ملك شخصی وسعت نیافت»** (۱۳۶۳ ، ص ۲۵۹)

گونهٔ دیگرتمرکزهمان دولتی شدن تجارت خارجی وخریداری و توزیع کالاهای اساسی در داخل توسط دولت بود. در حالی که این عمل درآمد دولت و تسلط آن براقتصاد را افزایش می داد، خسارت سنگینی به تولیدکنندگان و بازرگانان می زد. دولت قیمت ها را تعیین می کرد.، ورشکستگی بازرگانان یکی از نتایج این سیاست بود (آبراهامیان، ۱۹۸۲ ص ۱۵۱ ؛ کاتوزیان، ۱۳۷۹ ، ص ۴۴۳ و بعد). یکی دیگر از اقدامات خسارت بار رضاشاه در ارتباط با بازرگانان از بین بردن اصناف بود. او این کار را به نام لغو مالیات ۲۱۶ صنف انجام داد و با این عمل یکی از کار ویژه های اصلی رؤسای اصناف که سرشکن کردن مالیات میان اعضای اصناف بود را از بین برد. به قول یکی از بازرگانان این عمل بوسهٔ مرگی بر گونهٔ اصناف بود (آبراهامیان، ۱۹۸۲ ، ص ۱۵۱)

گونهٔ سوم تمرکز به شخص رضا شاه مربوط می شد، مخصوصاً به تمرکز ثروت های انبوه دردست او. **به قول بهبودی، سررشته دار کارهای خداوند به اعلیحضرت همایونی همه چیزداده وبه اندازهٔ یک مملکت بلژیک، شاید بیشتر ملک نقدینه داده است»** (۱۳۷۲ ، ص ۳۷۷ و بعد).

علاقه او به تصاحب زمین های آباد زراعی دیگران گویی سیری ناپذیربود.

دولت آبادی آن را در یك مورد این گونه توصیف می کند**: او علاقهٔ به خصوصی به تصاحب املاك مازندران و جمع آوری ثروت منقول خود درآن جا داشت. علاقهٔ او بیش ازهرچیز معطوف به تملك املاك محمدولی خان سپهسالارمالك اول آن ولایت بود. « جان سپهسالار و پسرش بر سر این کار می رود وبالاخره سردارسپه مالك نور و کجور و تنکابن می شود و قسمت های دیگر این ایالت را نیز به تصرف خود در می آورد».** (دولت آبادی،۱۳۶۲ ، ج ۴، ص ۲۶۲ و بعد)**. در نتیجه وقتی که رضاشاه ایران را ترك کرد، حدود ده درصد زمین های کشاورزی ایران متعلق به او بود.**

به قول علی دشتی « اگراعلی حضرت همایونی رضاشاه پهلوی نمی رفتند، شاید تا چهار یا پنج ۶۸ سال دیگردرایران ملکی برای کسی باقی نمی ماند.
مکی توضیحات مفصلی دربارهٔ نحوه های جمع آوری این ثروت می دهد. شاه زمین ها را از طریق تحمیل فروش به قیمت های فرمایشی به صاحبان آنها تصاحب می کرد، قصرها ومهمانسراها را به خرج شهرداری ها می ساخت، مستغلات را به زوراجاره می داد و ساختمانها را با واداشتن دهقانان به بیگاری دوازده ساعته و بیشتردرروزمی ساخت (مکی، ۱۳۷۴ ، ج ۶، ص۱۹ و بعد، ص ۵۷ و بعد، ص ۱۲۴ و بعد، ص ۱۳۳ و بعد، ص ۱۴۹ و بعد).
قاضی در توضیح حرص رضاشاه به زمین خواری می نویسد:« از اولین روزی که رضاخان افسر قزاقخانه به سوی قدرت گام برداشت، در این اندیشه بود که مانند خوانین محلی و مالکان نامدار و فئودال های زمین خوار دارای املاک شخصی گردد» (قاضی، ۱۳۷۲، ص ۱۳۳)
درعین حال رضاشاه بزرگترین سرمایه گذار در بخش صنعت بود. از دویست هزار دوك ریسندگی در سراسر کشور ۵۸ هزار دوك متعلق به او بود (رزاقی ، ۱۳۶۷ ، ص۱۹). رضاشاه فعالیت های شخصی اقتصادی خود در کشاورزی، صنعت، هتلداری و غیره را این طور توجیه می کرد. او می گفت چون دیگران کاری نمی کنند، اوچنین می کند. مقصود او آبادانی مملکت بود (بهبودی، ۱۳۷۲ ، ص ۳۷۷ و بعد). (۱۹)

◄ **فصل پنجم**، محمدعلی همایون کاتوزیان درکتاب«**اقتصادی سیاسی ایران**» در بارهٔ «بوروکراسی جدید: افرادودستگاه» دوران رضاخان ازنظراقتصادی اینگونه بررسی می کند:
رشدوتمرکزدستگاههای اداری ونظامی الزماًسریع قدرت دولت را در پی داشت. درعصرقاجاربا اینکه قدرت دولت مطلق وخودکامه بود، شبکهٔ متمرکزوگستردهٔ بوروکراتیک وجود نداشت این تا اندازه ای ناشی از فقر نسبی دولت و جامعه بود، تا اندازه ای ناشی از ماهیت سنّتی دولت و درارتباط این دو، تا اندازه ای ناشی ازفقدان وسایل جدید ارتباطی وفنّی. اما دولت جدید، هم در پی اعمال قدرت برای انجام تغییرات اجتماعی واقتصادی بود وهم به نسبت ثروتمند تر، که این عمدتاً ثمرهٔ انحصار درآمد نفت توسّط آن بود. بدین سان هم اراده و هم توانش راداشت

که تکنولوژی مدرن رادرراه تحقّق اهدافی که برای اقتصاد سیاسی ایران درنظرداشت، بکار بگیرد. ازاین روآغازحاکمیت سلسلهٔ پهلوی همراه بود با گسترش، نوین سازی وتمرکزارتش و بوروکراسی و فعّالیت هایی که مکمّل این سیاست بودند:جادّه سازی، کشیدن راه های آهن،گسترش وسایل ارتباطی و آموزش عالی وجز اینها.

اطرافیان رضا شاه، یعنی کسانی که سهم بسزایی دربه تخت نشاندن او داشتند، به هیچ رو نوکران و سرسپردگانی بی هویت وسربزیرنبودند برعکس، شماری از آنان درزمرهٔ تواناترین سیاستمداران، مدیران و نظامیان کشور قرار داشتند. فی المثل،عبدالحسین تیمورتاش مردی بود با توانایی و هوشی سرشار که از چهره ای زیبا وظرافتی اروپایی برخورداربود واین همه او را دچارخودستایی و تکبّر ساخته بود. اوآمیزهٔ شگفت انگیزی بود ازشایستگی فکری وعملی،اعتماد به نفس ناپلئون وارو بیرحمی و شقاوتی استبدادی.

درمقایسه، علی اکبرداورکه درلیاقت واستعداد و توان فکری چیزی از تیمورتاش کم (اگرنه بیش) نداشت، حقوقدانی متعهّد وتقریباً عاری ازخودخواهی بود که آرزوی اصلیش خدمت به کشوربه بهترین وجه ممکن بود. اومردی بود کاملاً خودساخته که ازفرصتی مساعد برای تحصیل حقوق درسوئیس استفاده کرد و در میان نزدیکان رضاشاه، تنها کسی بود که هیچ گاه حیثیت و شایستگی اش نه در دوران حیاتش ونه پس از آن ، مورد تردید واقع نشد:

اودچار خطاهای بسیارشد که بزرگترینش باورصادقانه ای بود- که بعدها پیشمان شد–به اینکه رضاخان تنها محمل موجود برای نجات ایران است. داوردرشرایطی گرفتارآمده بودکه درخورمردانی باشخصیت وشایستگی اونبود، امّا تا به آخر می کوشید تا حتّی دربدترین اوضاع بهترین نتایج را به دست آورد. واین حتّی در مورد خودکشی او نیز صادق است.

نصرت الدوله(فیروز)، یکی ازاعضای اتّحاد سه گانهٔ وثوق الدوله و واسطهٔ قرارداد بدنام ۱۲۹۸ /۱۹۱۹، فردی توانا و متّکی به خود، امّا کاملاً غیراخلاقی، فوق العاده خود خواه و تا سرحد وقاحت فرصت طلب بود. اوبا رنجاندن وثوق الدله و کنارگذاشتن مدرّس به روشنی نشان دادکه حاضراست روح و روانش را به بهترین خریدار بفروشد.

فرج الله بهرامی(دبیراعظم)هرچند مدیریا سیاستمدار ممتازی نبود، امّا درشمار اهل فکرو ادب به حساب می آمد وازهنگام انتصاب رضاخان به وزارت جنگ رئیس دفتراوبود ومدّتی هم بانام مستعار« ف. برزگر» درباب مسایل ادبی قلم می زد.علی دشتی،ازآخوندهای سابق بوشهر که بخاطر فسق و فجور از آن شهررانده شده بود، ودراین دوره به عنوان یک روزنامه نگار«مترقّی»شهرتی به دست آورده بود، نویسنده ای «دراماتیک » بود و آثارش برای آن دوران چندان هم بی ارزش نبود. اما مهمتر آنکه او روشنفکری بی اخلاق بود که برای شغل آتی اش، یعنی سانسورچی کلّ کاملاً مناسب بود.
سرلشکرامیراحمدی (قبلاً احمد آقا خان)، فرماندهی فوق العاده توانا و بیرحم بود واین دو خصوصیت وی را قادر ساخت که شورش ها و راهزنی های مناطق غربی وجنوب غربی کشور را بطور مؤثّرو بیرحمانه ای سرکوب کند. سرلشکر امیرطهماسبی – مافوق سابق رضا خان – توانا وبا هوش بود، امّا برخلاف امیر احمدی، تحصیل کرده، آداب دان و با عطوفت بود. فرماندهان نظامی دیگری نیز به شاه نزدیک بودند که یزدان پناه، آیرم، حبیب الله شیبانی، وامیر خسروی مهمترین آنها بودند .(۲۰)

◄ **فصل ششم** ، یرواند ابراهامیان درکتاب« تاریخ ایران مدرن»رضاشاه دولت جدیدش را بردو ستون اساسی پی ریزی کرد: ارتش و بوروکراسی. در دوران حکومت وی؛ ارتش ده برابروبوروکراسی هفده برابررشد کرد. شمار نفرات ارتش درسال ۱۹۲۱ / ۱۳۰۰ تنها ۲۲ هزارنفروشامل هشت هزار قزّاق، هشت هزار ژاندارم وشش هزارنفرنیروی تفنگدارجنوب بود. این تعداد تا سال ۱۹۲۵ / ۱۳۰٤ ، به بیش از چهل هزار نفر نیروی منسجم تحت نظارت وزارت جنگ افزایش یافت وتا سال۱۹٤۱ / ۱۳۲۰ ، به بیش ازصد و هفتاد هزار نفر رسید. ازسوی دیگر،درسال ۱۹۲۱ /۱۳۰۰ دولت مرکزی فقط عبارت بود از مجموعۀ بی نظمی از مستوفیان تقریباً خود مختار، منشی ها و صاحب منصبان. امّا این مجموعه تاسال۱۹٤۱ /۱۳۲۰، مبدّل به هفده وزارتخانۀ کامل با نود هزارکارمند حقوق بگیرشد. وزارتخانه های مهمّی نظیر داخله ، معارف وعدلیه ، تا سال ۱۹۲۱ / ۱۳۰۰ عملاً فعّالیتی نداشتند.

البتّه این گسترش به واسطهٔ درآمدهای حاصل از چهار منبع مختلف امکان پذیرشد:حقّ الامتیازاستخراج نفت؛گردآوری مالیات‌های معوّقه؛افزایش عوارض گمرکی و وضع مالیات‌های جدید بر کالاهای مصرفی. درآمدهای مربوط به حقّ الامتیاز نفت که پرداخت آن درسال ۱۹۱۱/ ۱۲۹۰به شکل مبلغی ناچیز آغاز شده و درسال های ۱۹۲۲– ۱۹۲۱ / ۱۳۰۱ – ۱۳۰۰ در مجموع به ۵۸۳۹٦۰ پوند رسیده بود، طیّ سال های۱۹۳۱–۳۰ ۱۹ / ۱۳۱۱- ۱۳۱۰ به بیش از ۱۲۸۸۰۰۰ پوند و در سال های ۱۹٤۱ – ۱۹٤۰ / ۱۳۲۰ – ۱۳۱۹ به بیش از٤ میلیون پوند افزایش یافت. سایر درآمدهای نیز ازهنگام انتصاب آرتور میلیسپوی امریکایی به سمت خزانه داری کلّ و آغاز اجرای برنامه های ناتمام شوستر برای ایجاد یک نظام مالیاتی پیشرفته در وزارت مالیه، روند افزایشی یافت. افراد بدبین به هنگام ورود میلیسپو به ایران برای وی « سه ماه آموختن کارش، سه ماه برای جریان انداختن کارها و سه ماه برای جمع آوری حقوقش پیش از ترک ناامیدانهٔ کشور، زمان درنظرگرفته بودند»امّا او درعرض پنج سال، ادارهٔ جدیدی را تأسیس کرد، اجاره دادن زمین های دولتی را لغو کرد، نرخ های قدیمی را روز آمد ساخت، برعوارض فروش تریاک افزود وازهمه مهم تر مستوفیان را به صورت کارمندان تمام وقت سازمان دهی کرد. چیزی نگذشته بود که میلیسپو توانست نخستین برنامهٔ بودجهٔ جامع سالانه را هم تنظیم کند. همهٔ این برنامه ها به واسطهٔ پشتیبانی رضا شاه میسّر شد- البتّه هنگامی که رضا خان به این باور رسید که دراین کشور فقط جای یک شاه هست. **میلیسپومی نویسد که «بدلیل تهدید فرماندهٔ کلّ قوا مبنی برتصرّف املاک اعیان و برجستگان محلّی، قادر شده بود تا ازملّاکین بسیار عمده ازجمله سپهدار مالیات دریافت کند.»**

برخی معتقدند این گونه مالیات گیریهای همراه با فشار و تهدید، به خودکشی سپهداردرسال ۱۹۲٦ /۱۳۰۵ منجر شد. میلسپو معتقد است:**« رضا خان از جنس دولتمردانی است که نخستین سرمشق آنان هنری دوّم پادشاه انگلستان فیلیپ اگوستویی فرانسه بودند. او نیروی انسانی و نیروی نظامی لازم را برای شکل گیری اقتدار دولت مرکزی تأمین کرد.»**

همچنین، وی، خان های بختیاری وشیخ خزعل را برای واگذاری سهام نفتی خود به دولت مرکزی تحت فشار قرارداد. دراین خصوص، وزیر مختار بریتانیا درسال ۱۹۳۳ / ۱۳۱۲ چنین گزارش داده است:

چنین موفّقیتی بدون کمک مؤثّر رضا خان ممکن نبود، زیرا وی گردآوری درآمدها اعمّ از معوّقه وجاری را در مناطقی که دولت های قبلی فاقد قدرت لازم برای وصول آن بودند امکان پذیرکرد. هم اکنون همهٔ بخش های پادشاهی تحت کنترل دولت مرکزی درآمده است و مالیات ها به طورمنظّم ازتمام مناطق به خزانه واریز میشود- مناطقی که طیّ سال های گذشته نه تنها چیزی به درآمدهای دولت اضافه نمی کردند بلکه دولت ناچاربود مبالغ هنگفتی در آن جا هزینه کند.
درآمدهای دولت همچنین به دلیل بهبود وضعیّت تجارت پس ازجنگ اوّل جهانی افزایش یافت، علاوه براین، مالیات بردرآمد- عمدتاً حقوق و دستمزد – نیز وضع و ازهمه مهم ترانحصاردولتی برقرار شد، ومالیات هایی بر کالاهای مصرفی به ویژه قندوشکر،چای، تنباکو، پنبه، پوست وتریاک اعمال گردید. درآمد گمرکی نیز از ۵۱ میلیون قران(ریال) درسال۱۳۰۰به ۹۳میلیون در سال ۱۳۰۴ و سپس ۶۷۵ میلیون درسال ۱۳۲۰ افزایش یافت.

همچنین درآمدهای مربوط به مالیات های کالاهای مصرفی از ۳۸ میلیون قران (ریال) درسال ۱۳۰۴به بیش از۱۸۰ میلیون قران درسال۱۳۲۰ رسید. مالیات بر قند وشکرو چای – که در سال ۱۳۰۵ وضع شد- ۱۲۲ میلیون قران در سال ۱۳۰۷ به ۴۲۱ میلیون درسال ۱۳۱۷به ۶۹۱ میلیون درسال۱۳۲۰ به در آمدهای دولت اضافه کرد. به عبارت دیگرفقط درآمد ناشی ازاین مالیات ازکم تر از۲۴۶ میلیون ریال به بیش از۳۶۱۰ میلیون ریال درسال۱۳۲۰ افزایش یافت. بر اساس برآورد بریتانیا، تا سال ۱۳۱۴بیش از۳۴درصد از این در آمد صرف نیروهای مسلّح شد.
نیروهای نظامی درواقع مهم ترین ستون رژیم جدید تلقی می شد. رضاخان فعّالیت در این بخش را بی درنگ پس ازکودتای ۱۲۹۹آغاز کرد. وی بمنظور ایجاد یک ارتش بیست هزارنفری، نیروهای قزاق را با بقایای ژاندارمری و نیروی تفنگداران جنوب ادغام کرد. هم قطاران خود را جایگزین افسران روسی، سوئدی وانگلیسی کرد. با وضع عوارض بر راه ها ومالیات برتریاک، بودجهٔ ارتش جدید را تأمین کرد. **وی طیّ مدّت دوسال، پنج لشکر متشکّل از سی هزار نفر در ارتش تشکیل داد، این لشکرها جدا از لشکر تهران، تبریز، همدان، اصفهان و مشهد بود.** براساس گزارش های انگلیس، رضا شاه « تمام سال های ۱۹۲۳– ۱۹۲۱ / ۱۳۰۲ – ۱۳۰۰ را صرف ایجاد یک نیروی منضبط کرد. نخستین نیروی مناسب پس از دورهٔ فتحعلی شاه درسال ۱۸۳۴ / ۱۲۱۳» این ارتش جدید شماری از شورش

های ولایات را - به ویژه کوچک خان و گروه جنگلی ها در گیلان، خیابانی درتبریز، سیمکو درکردستان وصولت الدوله در فارس – با موفقیت سرکوب کرد. وی همچنین شورشیان ژاندارمری به رهبری ماژور لاهوتی در تبریز و کلنل تقی پسیان درمشهد را در هم کوبید.

رشد وگسترش نیروهای نظامی به ویژه پس از تصویب قانون نظام وظیفهٔ اجباری درسال ۱۹۲۵/ ۱۳۰٤، تداوم یافت این قانون را محوری ترین فعّالیت رژیم نیز نامیده اند. همراه با این قانون، صدور شناسنامه و همچنین اخذ نام خانوادگی برای ایرانیان اجباری شد، مطابق این قانون همهٔ مردان سالم بالای ۲۱ سال، باید دوسال درارتش و چهارسال دیگر به صورت نیروی ذخیره خدمت می کردند. مشمولان نظام وظیفه در ابتدا از میان جمعیّت روستایی، سپس ایلات و عشایر و سرانجام از جمعیّت شهری جذب می شدند. ارتش تاسال ۱۹٤۱ / ۱۳۲۰ دارای هجده لشکر کامل متشکّل از۱۲۷ هزارنفرشده بود– یک لشکربرای هریک ازاستان های دوازده گانه و یک لشکر ویژه درمرزهای روسیه. همچنین نیروی زمینی ارتش متشکّل از۱۰۰دستگاه تانک و۲۸خود روی زرهی؛ نیروی هوایی دارای ۱۵۷ فروند هواپیما ونیروی دریایی شامل ۲دستگاه ناو و٤ دستگاه ناوچه بود. بخش های خدماتی ارتش راهم یک ستاد مشترکی متشکّل از رؤسای نیروهای عمده اداره می کرد. (۱)

« رضا شاه به تکیه گاه های دوگانهٔ خود یک شبکهٔ گستردهٔ مالی هم افزود، تا جایی که یک پست وزیردربارخارج ازکابینه ایجاد کرد. این سربازساده که ازدرجات پایین نظامی برآمده بود، در دوران حکومتش آن قدرملک تصاحب کرد که به ثروتمندترین فرد ایران - اگر نگوئیم خاورمیانه – تبدیل شد.

بر اساس بر آورد یکی اززندگی نامه نویسان هوادار رضا شاه ، ثروت وی به هنگام مرگ سه میلیون پوند و حدود ۱/۵ میلیون هکتار زمین بوده است.

بیش تراین زمین ها درمنطقهٔ اجدادی اش مازندران قرارداشت. وی همچنین صاحب مزارع گندم درهمدان، گرگان و ورامین بود. بعضی از این املاک با مصادرهٔ مستقیم ، بخشی دیگرازطریق نقل وانتقال مشکوک اموال دولتی و بخشی

دیگر از طریق آبیاری زمین های بایر، وسرانجام بخشی نیز با مجبور کردن زمین داران بزرگ و کوچک برای فروش زمین هایشان به قیمت اسمی، بدست آمده بود. یکی از قربانیان این مال اندوزی، سپهدار بود.»(۲۱)

◄ **فصل هفتم،** استفانی کرونین درنوشتهٔ تحقیقی خودتحت عنوان«نوگرایی، تحوّل ودیکتاتوری درایران؛ نظم نوین ومخالفانش»که فرشید نوروزی آنرا ترجمه کرده است نوگرایی ودیکتاتوری دردوران پهلوی اول رااینگونه مورد بررسی قرارداده است :

چکیده: سال‌های نخستین حکومت پهلوی درایران به‌طورعمده ازمنظر تلاش این حکومت برای ایجاد ساختارحکومتی متمرکز، بررسی شده است. [دراین راستا] تمام توجّه [پژوهشگران]، ازیک سو بر نوع رویکرد سیاسی نخبگان تهران و از سوی دیگربر نموداری که براساس پیشرفت یا عدم پیشرفت نخبگان وارزیابی موفقیت آنان در گذار ایران به نوسازی، استقلال سیاسی و تشکیل دولت و ملّت ترسیم شده، متمرکز شده است.( ) این توجّه به رژیم تهران و شکل نو سازی آن به عنوان یک روی سکه‌ای است که روی دیگرآن، سکوتی نسبتاً کامل به جذابیت‌ها وابعاد دیگراین نوسازی است. به منظورتشریح گزارش تاریخی یا فهم تجربهٔ گروه‌های دیگر، به‌عنوان نمونهٔ عامّهٔ مردم، ازجمله مردم تهران، گروه‌های غیر پایتخت نشین مثل اصناف وبازاریان شهرها یا هر طبقهٔ اجتماعی ساکن درنواحی روستایی، تلاش اندکی انجام گرفته است.هدف نوسازی اقتدار گرایانه‌ای که توسّط رژیم رضا شاه تحمیل می‌شد تغییر دقیق این عناصربود. امّا به [این نوسازی] نه تنها بی‌اعتنایی شد،بلکه با مخالفت بی‌باکانهٔ این عناصرقرار گرفت.به بیانی دقیق‌تر،حاکم شدن نظم نوین،به طورعمده، عکس العمل‌های پیچیده وچند وجهی اقشارو طبقه‌های مختلف جامعهٔ ایرانی را برانگیخته بود.اگرچه از تجدید نظم وثبات نسبی درنیمهٔ نخست این دهه به‌طورگسترده‌ای استقبال شده بود وحکومت به همین نسبت، دوره‌ای از نوسازی بنیادی را،مخصوصاً درطول سال‌های ۱۳۰۶-۱۳۰۸ / ۱۹۲۷-۱۹۲۹م آغاز کرده بود، امّا گروه‌های قدرت‌مند اجتماعی، بویژه گروه‌های پایین جامعه، به استراتژی مقاومت منفی، مخالفت ودرمواقعی مقاومت دربرابر نوسازی روی آوردند. هدف این پژوهش ازشرح این عکس العمل‌ها و

راهبردها، تلاش برای نمایاندن ترتیب تاریخی (تقدّم و تأخّر تاریخی) این سال‌هاست. (۲۲)

◄ فصل هشتم،متیوالیوت دربارهٔ سیاست حزبی درزمان اوائل «سلطنت رضاخان » حزب ایران نو را که برنامه اش« فاشیستی» بود موردبررسی قرارمی دهد.
این حزب را تیمورتاش وآنهایی که تفکّر« آمرانه» داشتند وازیاران رضاخان بودند با تأیید وی تشکیل دادند، اینگونه تحلیل می کند:
ایران نونام یک حزب سیاسی ایرانی بود که تنها سه ماه فعّال بود، با این حال پیدایش ایران نودرسال ۱۳۰۶و شاخهٔ دیرپاتر پارلمانی اش ، ترقّی، نقطهٔ عطفی درسیاست های حزبی وپارلمانی دردورهٔ رضاشاه محسوب می شود. دیپلمات ها وروزنامه های غربی بی درنگ اهمّیت ایران نورا دریافتند وآن را به عنوان حزبی با « خط مشی فاشیستی » توصیف کردند؛ وگزارش های پیاپی دیپلماتیک اهمّیت ترقّی راطیّ سال های۱۱– ۱۳۰۶ نشان دادند. امّا تاریخ ایران، چه به فارسی و چه به انگلیسی، تقریباً آن را فراموش کرده است.
برخی نکته های کلّی به قرار دادن ماجرای ایران نو درتاریخ سیاسی معاصر و خاورمیانهٔ به دوجنگ جهانی کمک می کند. نکتهٔ اوّل مربوط به سنّت استبدادی سلطنتی درایران است. این سنّت، که دودمان قاجار به موازات برخی اصلاحات درقرن نوزدهم آن را حفظ کرد، براثرانقلاب مشروطهٔ ۱۲۸۵ تضعیف شد. امّا دردورهٔ سلطنت رضاشاه پهلوی به وضع سابق خود بازگشت. یک تفاوت مهم بین استبداد قاجاریه واستبداد رضا شاه این بود که اوّلی دارای حکومت استبدادی بود، امّا ازجوهرهٔ آن اندک داشت، درحالی که رژیم رضا خانی هردو را بنمایش گذاشت. هر چند قاجارها تا پیش از قانون اساسی ۱۲۸۵ فارغ ازهرگونه محدودیت ونظارتی بودند، تسلّط نسبتاً کمی برایران درمجموع داشتند ودر واقع، به واسطهٔ ضعف دستگاه اجرایی و نظامیشان، فاقد ابزار لازم برای جمع آوری بیشترعایدات یا تحمیل تغییرات اساسی به کشور بودند. از طرف دیگر، رضاخان یک حکومت متمرکز و ارتش نیرومند ایجاد کرد.(توضیح ج.ص.: البتّه این ارتش در شهریور ۱۳۲۰یک روزدرجلوی قوای بیگانه مقاومت نکرد.) که با کمک آن مالیات های بالا واصلاحات رادیکال را به اجرا درآورد. **درنتیجه، حکومت رضا شاه بسیاربیش ازپیشینیان قاجارش بر ایران سنگینی می کرد.**

دوّم این سرشت و پیشینهٔ نظام پارلمانی وحزبی در ایران را، بدان گونه که پس ازانقلاب مشروطه برقرار شد، باید به حساب آورد. حقّ رأی به شدّت به نفع رده های بالای جامعه بود ونظام دومرحله ای انتخابات ولایات (که دخالت و درستکاری مقامات محلّی واجرایی راسهیل می کرد)حوزهٔ تأثیرسیاسی را بازهم تنگ ترمی کرد. برخی ازجناح های بزرگ تری که درمجلس شکل گرفت نمایندهٔ گروه های اجتماعی قابل تشخیص با خطّ مشی سیاسی روشن بودند، امّا اکثراً تنها معرّف پیروان شخصی افراد یا ائتلاف های موقّتی افراد ذینفع بودند. هیچ کدام ازاحزاب سیاسی اصیل ملّی با اعضای زیاد ومبارزات انتخاباتی مبتنی برتعهّدات اعلام شدهٔ جدّی نبودند.درواقع، خطّ مشی لیبرالی درایران، ازنظربُرد اجتماعی محدودوچند دستگی اش، باالگوی خاورمیانهٔ عربی همانند بود. امّا سال های بین دوجنگ جهانی شاهدنه تنها سرخوردگی فزاینده نسبت به دولت انتخابی دراین منطقه ودرقارهٔ اروپا، بلکه همچنین پیدایش الگوهای جایگزین اقتدارطلب جدید بود. این امربرخی کشورها به ویژه آن هایی راکه گرفتارتنش بودند، به سوی راه حلهای اقتدارطلبانه متمایل ساخت. ایران، که تجربهٔ حکومت پارلمانی اش بین سال های ۱۲۸۵ و۱۲۹۹مصیبت باربود، اززمرهٔ این کشورها بود. دولت های ضعیف وگرفتاردسته بندی آن درتصویب اصلاحات اساسی ناکام ماندند، تسلط برولایات راازدست دادند، وبا درماندگی نظارگراین بودند که قدرت های بزرگ کشور را درخلال جنگ جهانی اوّل- باوجود بی طرفی ایران- به صحنهٔ نبرد تبدیل کردند.

سوّم آن که رژیم رضاخانی به یکباره موجودیت نیافت، بلکه به تدریج شکل گرفت.کودتای نظامی اسفند۱۲۹۹اوتأثیرچندانی برنظام مشروطهٔ ایران نگذاشت ، هرچند حضوردرکابینه وفرماندهی کلّ قوا را برایش تضمین کرد. رضاخان سپس با عملیات نظامی موفّقیت آمیزعلیه جنبش های شورشی در ولایات و از راه کسب نفوذ در میان جناح های گوناگون سیاسی(به ویژه کسانی که به اصلاحات علاقه مندی نشان می دادند)، برقدرت وامتیازاتش افزود. درحالی که ازسوی دیگرنهادها وافرادقدرتمند وبالقوّهٔ دشمن درمعرض خطربود، از نارضایتی نسبت به نظام سیاسی لیبرال و تمایل همراه آن به یک مرد مقتدر، که بتواند با اقدامات قاطع به کشورجان تازه ای بدَمَد،بهره بُرد.امّاانتخاب اوبه پادشاهی درآذرماه ۱۳۰٤ازسوی مجلس مؤسّسان(ازپی عزل احمد شاه قاجار) اورا به نحومؤثّری مطمئن ساخت. **دراین مقطع اواز محبوبیت ومنزلت زیادی درایران برخورداربود و، همانگونه که بسیاری ازایرانیان وناظران خارجی امید داشتند، می توانست**

تصمیم بگیرد با همکاری مجلس سیاستمداران برجستهٔ کشور در رأس فرایند اصلاحات قرار گیرد.
امّاچنین نشد. برعکس رضاشاه پهلوی، باتکیه ی فزاینده برروشهای اعمال فشار خودسرانه به کسب قدرت وسلب اختیارازدیگرنهادها و افراد ادامه داد. یک وجه مهمّ این سیاست را می توان دررفتاراو با مجلس وسیاستمداران ایران مشاهده کرد. اوطیّ یک سال ونیم نخست سلطنتش به ندرت دست به اصلاحی زد، بلکه به جای آن کوشید مجلس راضعیف وبی اعتبارسازد،چنان که تحلیل من (متیوالیوت) از تحوّلات مجلس از آذر۱۳۰٤تا تابستان ۱۳۰٦ آن را نشان خواهد داد.
ازآن پس،تأسیس ایران نوونرقّی ضربه ای مهلک به عناصر بازماندهٔ آزاد اندیشی در میان سیاستمداران ایران و وکلای مجلس وارد کرد. برخی از گرایشهای «سلطانی» شاه دردورهٔ موردبحث در این فصل آشکار شد: بدرفتاری وخشونت؛ بازداشت های خودسرانه وقتلهای غیرقانونی؛ وغصب زمین ها درمقیاسی گسترده. واگذاری سِمَت های عالی دولتی،به ویژه نخست وزیری، به آدم های کم مایهٔ وفادار نشانهٔ شاخص بی اعتنائی به روح قانون اساسی بود. امّا چنین سبک حکومتی با استبداد حکومت پیش ازمشروطهٔ ایران ناهمخوان نبود. (۲۳)

◄ **فصل نهم،دهم و یازدهم،** در بارهٔ تنوع قومی وتمامیت ارضی ایران،سازگاری داخلی و مخاطرات منطقه ای،پیوندهای قلمرو ای ومرزهای سیاسی، قومیت، تحرک وتجدد، سازگاری داخلی و مخاطرات منطقه ای می باشد. ویلیام داگلاس« **نحوه اسکان عشایرتوسط رضاخان بسیار وحشیانه بود»** اینگونه بنوشته آورده است ومی نویسد: احمدشاه قاجار، آخرین پادشاه سلسله قاجاریه که فردی سست‌اراده وبی‌حال وعاشق تفریح وسفربود؛درآخرین مسافرت خارجی خویش، تمام اختیارات مملکت را به رضاخان سردار سپه، سپرد.
«ایوانف» محقق روسی، معتقد است که دراین موقع «**... قاجارها هیچگونه قدرتی دراختیارنداشته وتمام قدرت حکومت دردست رضاخان بود.**»زیرا، رضاخان ، شاه را مجبورکرده بود به خارج ازکشور رود و برادر وی را که درتهران، نایب‌السلطنه بود، ناچار کرد «درامورِدولت دخالت نکند».
در پی این تغییروتحولات سیاسی، زمینه‌چینی‌های انگلیسیان، برای به حکومت رساندن رضاخان، سرانجام ثمر داد؛ وکودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش کابینه جدیدی

را سرکار آورد ـ کابینه سیاه. مهره‌های انتخابی **«کابینه سیاه»** که قدرت را به دست گرفتند،دونفربودند؛یکی **«سیدضیاءالدین طباطبایی»** روزنامه‌نگاری جوان، و دیگری **رضاخان سردار سپه**، نظامی قشون. البته، طولی نکشید که سیدضیاء را کنار گذاشتند و رضاخان را یکه‌تاز میدان کردند.
رضاخان که ظاهراً پله پله مدارج و مراتب نظامی را طی کرده بود، سرانجام به عنوان «وزیر جنگ» و «رئیس الوزرا» برگزیده شد.
وی درسال‌های پس ازکودتا،تا زمان پادشاهی خویش، شورش‌ها و قیام‌های متعددی را در نقاط مختلف کشور ـ با برخوردهای خشن نظامی ـ سرکوب و فرو نشاند.
این درگیری‌ها، تقریباً در اکثر نقاط کشور بود؛ در آذربایجان، اردبیل، گیلان، مازندران، خراسان، کردستان، لرستان، کرمانشاه، فارس، خوزستان، بلوچستان و بختیاری.
اگر شورش‌های پیش از پادشاهی رضاشاه ـ که در دوران نابسامانی و ضعف حکومت مرکزی، وانحطاط اواخر قاجاریه ـ پشت سر هم رخ داده، به منافع فردی قیام‌کنندگان وسودای جدا سری واستقلال‌طلبانه برخی از آنها منسوب شود؛ بی‌تردید، مقاومت‌ها ومبارزات ایلات وعشایر، پس از پادشاهی رضاشاه و اعمال سیاست‌های به ظاهر اصلاحی وی،ازسر ناچاری و ناگزیری بوده است.
سیاستی که رضاشاه، درقبال ایلات وعشایر ـ که جمعیت کثیری از نفوس مولد مملکت را تشکیل می‌دادند ـ اعمال واجرا کرد؛ فوق‌العاده خشن، ستمگرانه و بی‌رحمانه بود.
درواقع، سیاست عشایری رضاشاه، تمام **«هستی»** عشایر را هدف قرار داده بود؛ و به نظرمی‌رسد، مقصود اصلی، نابودی نهایی وکامل بخش وسیعی از مردم مملکت ایران بوده است.
بدبختانه، بسیاری از مجریان اقدامات رضاشاه، نظامیانی ـ همچون او ـ خشن، متعدی ومتجاوز بودند؛ و دربسیاری مواقع، ازهردشمن غداری، بیرحم‌تر و سنگدل تربودند. ذکرنام، نخستین سپهبد ایران، **«احمد امیراحمدی»**، ملقب به **«قصاب لرستان»** کافی به نظرمی‌رسد. هرچند، اعمال **«سلطان عباس نیکبخت»** در ایل قشقایی؛ و**«یاوراکرم»** و**«حاجی‌خان ارمنی»** درایلات بویراحمد و ممسنی، اختلاف زیادی با کارهای امیراحمدی نداشته است.
محمدبهمن بیگی،دراثری که در اوایل حکومت پهلوی دوم، منتشر کرد، می‌نویسد: «دولت رضاشاه با برگزیدن مأمورین رشوه‌خوار و مردم آزار و ایجاد حکومت

ستمگر نظامی در میان ایلات، چیزی نگذشت که انزجار مطلق افراد ساده و بدوی ایل را نسبت به خود جلب کرد.
تجاوز، تعدی و فشار و ظلم مأمورین دولت بخصوص در زمان حکومت سروانی به نام عباس (خان نیکبخت) به اوج شدت رسید، تا آنجا که این افسر ناشایسته وخائن توله سگ‌های خود را برای آنکه بعدها زبان بفهمند با شیر زن‌های نجیب ایلات می‌پرورید. چند سالی نگذشت که این مظالم طاقت‌فرسا منجر به طغیان قشقائی‌ها در سال ۱۳۰۸ شد.»
«ویلیام داگلاس» قاضی مشهوردیوان عالی آمریکا، که درسال‌های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ از ایران و مناطق عشایری جنوب بازدید کرده است؛ در خاطرات خویش ازایل قشقایی، به نقل از یکی از کلانتران ایل می‌نویسد: «ما می‌توانیم نظامیان خود را در مقابل تمام این بدبختی‌ها و ظلم و ستم‌ها که به ما وارد کرده‌اند ببخشیم و گذشته‌ها را هم فراموش کنیم اما فقط یک گناه نابخشودنی هست که ما نمی‌توانیم تا ابد آن را فراموش کنیم و از آن بگذریم.»
من از او خواهش کردم که این ماجرا را هم برای من تعریف کند و او هم داستان را به شرح زیر بیان کرد: «**در دوران سلطنت رضاشاه سروانی بود که در این منطقه خدمت می‌کرد او تعدادی توله سگ اصیل داشت که بر حسب تصادف مادر آنها مرده بود. سروان هرروز صبح سربازانی رابه ده می‌فرستاد تا به زور مقدار دو لیتر شیر مادر برای توله سگ‌های او جمع کند. گفتنی است که جناب سروان شیرگاو یا بزرا برای تغذیه توله سگ‌های خود قبول نمی‌کرد و دستور داده بود که سربازان فقط شیر مادر جمع‌آوری کنند. سربازان هم دراجرای دستور سروان نظارت کامل می‌کردندکه فریب زنهای قشقائی را نخورند، به این ترتیب بود که سگهای سروان ماههای متوالی شیرمادران بچه‌های ما را می‌خوردند... واین همان چیزی است که ما هیچوقت آنرا فراموش نمی‌کنیم و هرگز آنرا نمی‌بخشیم.»**
ایوانف می‌گوید:«استبداد وخودسری عباس‌خان تا بدانجاپیش رفت که به درخواست او زنان قشقایی باید به توله سگ‌های عباس‌خان شیر می‌دادند».
در ایل بویراحمد، نیز یک نظامی، به نام «یاور اکرم» ـ که مدت اندکی حضور یافته ـ «اسبی داشت که معتاد خوردن«جوجه کباب» بود؛ و درهر نقطه‌ای که این مأمور نظامی اقامت می‌گزید، مردم محل موظف به تهیه خوراک اسب او ـ جوجه کباب ـ بودند.

این نظامی مغرور که با مهمان‌نوازی بویراحمدیها روبرو شده بود و اسبش نیز با «جوجه کباب» تیمار می‌شد، بی‌شرمی را به اوج رسانیده با دیده بد به «ضعیفه»ها نگاه می‌کرد. «میرغلام» سیدجنگجویی از سادات بویراحمد، که در یک آبادی ناظر این برخوردها بود با چند گلوله به زندگی سرگرد پایان داد.»
بهانه‌های متعددی که این مأمور نظامی عنوان می‌نمود، جز برای آزار و اذیت مردم نبود. یک نویسنده بومی، می‌گوید: «وی به منظور ایجاد وحشت بین مردم به هر خانه‌ای که می‌رفت دستور می‌داد که دو دانه مرغ کباب کنند، یکی را به اسبش می‌داد و یکی را هم خودش می‌خورد.
شب‌های زمستان اسبش را به داخل سیاه‌چادرکه یگانه مسکن و محل زندگی خانوار عشایری بود جا می‌داد، اوازپارس سگ‌ها که بدون اجازه و اراده صاحب‌خانه واق واق می‌کردند عصبانی می‌شد وصاحب‌خانه را به سختی مجازات می‌کرد. ازهمه این‌ها بدتربه ناموس مردم سوءنظر داشت، به همین جهت میرغلام تصمیم گرفت که او را بکشد و زمانی که نظر سوئی نسبت به یکی از زنان ایل داشت با پیش‌بینی قبلی، اهالی او را به محلی که قبلاً میرغلام کمین کرده بود هدایت کردند و میرغلام او را هدف قرار داد و کشت....»(۲۴)

◄ **فصل دوازدهم** ، دکترمحمدقلی مجد، پژوهشگر ایرانی «براساس اسناد وزارت خارجه آمریکا» در کتاب تحت عنوان «**رضاشاه وبریتانیا** » بخشی ازآن کتاب رابه بحران ارزی ایران درسال‌های ۱۹۲۸تا۱۹۴۱ میلادی اختصاص یافته است که در اینجا در دسترس خوانندگان ارجمند قرار می دهم.
غارت نفت ایران به دست انگلیسی ها و انحراف مسیر درآمدهای نفتی ایران به لندن، سوییس، ونیویورک و همچنین عملاً محروم شدن اقتصاد ایران از درآمد های نفتی در سال های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ منجر به سقوط ارزش برابری قران و بحران ارزی طولانی مدتی شد که نهایتاً در سال ۱۹۴۱ که بالاخره بخشی از درآمدهای نفتی به اقتصاد تزریق شد، خاتمه یافت. فقط در طول سال های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۰، نرخ برابری از ۴۸ قران به ازای هر پوند استرلینگ به ۶۷ قران رسید، که بیانگر ۴۰ درصد کاهش ارزش پول ایران بود. فوری ترین اثر کاهش ارزش قران، بالا رفتن هزینه کالاهای وارداتی بود.

از همان ابتدا برای ناظران داخلی و خارجی محرز بود که سقوط ارزش قران به سبب انحراف مسیر درآمدهای نفتی ایران است. اسنادی که در این فصل ارایه شده است نشان می دهد که کمبود ارز و به اصطلاح راه حل های این معضل خسارات عظیمی به اقتصاد ایران وارد آورد. (۲۵)

◄ **فصل سیزدهم،** علی اصغرحکمت دربارهٔ « دانشگاه تهران چگونه به‌وجود آمد؟ » می نویسد: طرح نقشه داخلی دانشکده حقوق به مهندس محسن فروغی که تازگی بعد از تکمیل تحصیلات درمدرسه صنایع ظریفه پاریس به ایران آمده بود، محول گردید. این مهندس جوان و با ذوق که به مدرسه حقوق علاقه ارثی داشت و پدربزرگوارش سال‌ها در آن مدرسه ریاست و تدریس کرده بود با اشتیاق فطری و ارثی به کار پرداخت.

در ادامه آن آورده است: در شمال غربی شهر تهران در سال ۱۳۱۲ صحرای شنزاری بود که از جنوب به خندق شهر تهران و از شمال به تپه‌های قریه (امیرآباد) تا (فرحزاد) منتهی می‌شد. دراین دشت تنها آبادی که به چشم می‌خورد باغ بسیار وسیعی بود که عمارت مختصری در جنوب آن در دو طبقه ساخته شده و به درخت‌های کهنسال کاج احاطه می‌شد و در تمام آن باغ اشجار میوه بسیار کاشته شده بود.

قریب به ۱۰۰ سال پیش، در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه در حدود ۱۳۰۰ هجری قمری شاهزاده جلال‌الدوله فرزند ارشد سلطان مسعودمیرزاظل‌السلطان آن باغ را احداث کرده بود و ازاین جهت به "جلالیه" موسوم شد. این سرزمین مبارک مقدربود که در اوائل قرن چهاردهم درعصر دودمان پهلوی آبادترین و زیباترین محلات پایتخت بلکه ایران بشود. در شمال آن سابقاً میدان معروف "جلالیه" برای رژه سوم‌اسفند برگزیده شد و اکنون پارک دلاویزی به‌نام "فرح" در آنجا ایجاد شده است. وبالاخره در همین سرزمین مبارک بود که دانشگاه تهران آفتاب وجود مسعود خود را در افق علم و دانش درخشان کرد.

...در یکی از شب‌های فرخنده اواخر بهمن ۱۳۱۲ جلسهٔ هیأت وزرا در حضور شاه در عمارتی که اکنون مقر کاخ ملکه پهلوی است تشکیل شده بود. سخن از آبادی تهران و عظمت ابنیه و عمارات و قصور زیبای جدید در میان آمد. مرحوم فروغی (ذکاءالملک) رئیس‌الوزرا در این باب به شاهنشاه تبریک گفت دیگر

وزیران نیز هریک به تحسین و تمجید زبان گشوده بودند. **نوبت به بنده نگارنده رسید که به سمت کفیل وزارت معارف در آن میان حاضر بودم. گویا خداوند متعال به قلب من الهام کرد که عرض کردم در آبادی و عظمت پایتخت البته شکی نیست ولی نقصی که دارد این است که این شهر هنوز عمارت مخصوص "اونیورسیته" (دانشگاه) ندارد و حیف است که این شهر نوین از همه بلاد بزرگ عالم از این حیث عقب باشد. شاه بعد از اندک تأملی یک کلمه گفتند "بسیار خوب آن‌را بسازید "**

در جلسه بعد هیأت وزرا در آغاز به وزیر مالیه مرحوم علی‌اکبر داور، رو نموده و فرمودند در بودجه سال آینده مبلغ ۲۵۰۰۰۰ تومان به وزارت معارف اعتبار بدهید که به مصرف ساختمان مدرسه برسانند. چند روز بعد که بودجه سال نو تدوین و تنظیم شد و به تصویب رسید وزیر مالیه اضافه براعتبار مقرر سال قبل مبلغ مزبور را جهت ساختمان مدارس در فصل مخصوص گنجانیده و قبل از نوروز ۱۳۱۳ به تصویب رسید و به‌وزارت معارف هم ابلاغ شد و من مأمور و مکلف شدم که ساختمان دانشگاه را آغاز نمایم. (۲٦)

◄ **فصل چهاردهم،** دکترویلم فلور، دانشمند ایران‌شناس هلندی در سلسله گزارش های خود از ایران در بارهٔ «جریان صنعتی شدن ایران درسال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹٤۰» به بررسی پرداخته است و می نویسد:

شورش شیخ احمد مدنی، صید مروارید در خلیج‌فارس در سال ۱۷۵۷ میلادی و صنعت پارچه‌بافی و بازرگانی در ایران (۱۹۰۰-۱۵۰۰) دو مقاله دیگر فلور است که توسط دکترابوالقاسم سری گردآوری و در کتابی با نام صنعتی شدن ایران توسط انتشارات توس منتشر شده است. دکترفلور در مقدمه مقاله خود می‌نویسد: «... در سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹٤۱ سیاست اقتصادی ایران بر ٤ اصل پذیرش رهبری اقتصاد کشور از سوی حکومت، شناخت عوامل تولید، ایجاد تعادل میان مصرف کالاهای وارداتی و قدرت خرید ملی و افزودن بر قدرت خرید، استوار شده بود... قرار بود شرکت‌های بخش خصوصی بزرگ با امان یافتن از پرداخت عوارض ورود کالا، دریافت وام‌های صنعتی و تسهیلات برای واردات ابزار تولید اقدام کنند... اما تعرفه‌های زیادی برای صنایع نوپا معمول گشت که سازوکار قیمت‌ها و

سودآوری منابع را تغییر داد... تنها واحدهای انحصاری سرپا ماندند...» گزارش دکتر فلور ر از جریان صنعتی شدن ایران در سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۰ می‌خوانید.

فشار برای صنعتی‌کردن ۱۹۴۰-۱۹۲۲

کودتایی که رضاخان و ضیاءالدین رهبری کردند دوران جدیدی را در تاریخ ایران گشود. این دوران نه همین با تقویت حکومت مرکزی و افزایش امنیت مشخص شد؛ بلکه همچنین پس از سال ۱۹۲۵ که رضاشاه خود را شاه ایران خواند دیکتاتوری همراه با فقدان آزادی سیاسی مجلس به رشد پرداخت. حکومت جدید پس از کودتا نقشه‌های بزرگی برای ایران داشت و حتی پس از عزل ضیاءالدین از حکومت کابینه‌های بعدی مقداری روح پیشرفت‌طلبی کابینه ضیاءالدین را حفظ کردند. ازجمله هدف‌های کابینه قوام‌السلطنه (۱۹۲۱) آغاز کردن به استخراج معادن و بسیج سایر منابع برای تاسیس شرکت‌ها و آموزش کارگران و مردم بیکار برای مبارزه با بیکاری بود. هر چند حکومت در اجرای این سیاست زیاد موفق نبود، با وجود این مجلس در ۱۹۲۱ در کوششی به منظور موقوف ساختن بخش زیادی از پارچه‌های وارداتی و تشویق صنایع پارچه‌بافی داخلی، پوشیدن پارچه‌های بافت ایران را برای کارمندان دولت و کارکنان ارتش اجباری دانست. این تصمیم تا حدی صنایع پارچه‌بافی داخلی را رمق بخشید، اما هنوز می‌بایست نخ از خارج وارد شود.درکوشش همانندی برای تشویق صنایع بومی حکومت مبلغی پول به برگزاری نمایشگاهی از ساخته‌ها و صنایع ایران در تهران اختصاص داد تا مصنوعات و صادرات ایران را تقویت کند. در همین حال برای تشویق صنعتگران ایرانی به استفاده ازتکنولوژی جدید، اجازه داده شد که نمایشگاهی از ماشین‌های خارجی دایر شود. این ابتکارها موجب شد که تقاضا برای دریافت ماشین‌های ریسندگی و بافندگی چه دستی و چه برقی و نیز استقرار کارخانه‌های بزرگ یا به کار انداختن کارخانه‌های تعطیل شده افزایش یابد.

برای اینکه حکومت بتواند نقشه خود را اجرا کرده به هدف‌های خود برسد لازم بود که بر اقتصاد تسلط بیشتری یابد تا زیرسازی اقتصاد خود را پیشرفت داده و آن را به نحو معقولی سامان دهد. به این منظور هیات آمریکایی به ریاست میلسپو که

اختیارات بسیار داشت به کارگرفته شد. میلسپودر ضمن کارهای بسیار دیگری که انجام داد در ۲۹ نوامبر۱۹۲۳ دستورهایی صادر کرد تا بر اجرای حکم دولت که خواسته بود تنها از پارچه‌های بافت ایران استفاده شود نظارت کنند. در همان سال حاج‌معین‌التجار بوشهری کارخانه ابریشم‌تابی خود را در رشت بازگشایی کرد. این کارخانه هر چند نزدیك ۲۰ سال تعطیل بود هنوز وضع خوبی داشت. درهمان سال بازرگانی اصفهانی با نام عطاءالملك در آلمان ماشین‌های کارخانه ریسندگی بافندگی خریداری کرد، اما تا پایان سال ۱۹۲۳ او هنوز نتوانسته بود تمام ماشین‌ها را از راه‌های کوهستانی همدان به اصفهان انتقال دهد. مالك کارخانه کبریت‌سازی تبریز درسال ۱۹۲۳برای گسترش ظرفیت تولید کارخانه، ماشین های جدید به آلمان سپارش داد. خود حکومت نیز درباره طرح‌هایی برای انجام دادن فعالیت‌های مختلف صنعتی مانند تاسیس کارخانه قند در کهریزك به بحث پرداخت. میلسپو نوشت که«اگرکارخانه قند کارخودرا ازسرگیرد ما آماده‌ایم که در زمین‌های خالصه برای آن چغندر بکاریم.» مباحثه‌هایی نیز برای ساختن راه‌های آهن و ایستگاه هیدروالکتریك برای روشنایی و تهیه برق تهران و ایجاد سرویس تراموا به تجریش،جریان داشت. در سال ۱۹۲٤ وزارت فواید عامه امتیازی به مدت ده سال برای ساختن کارخانه‌های پارچه‌بافی در ولایت‌های استرآباد، شاهرود، بسطام و دامغان اعطا کرد. در همین سال وزارتخانه مزبور همچنین با پیشنهاد شرکت آلمانی برای ساختن کارخانه‌های ریسندگی (ابریشم و پنبه) به منظور بافتن پارچه و ساختن کارخانه‌های کاغذسازی و آبجوسازی موافقت کرد با شرایط زیر:
کارخانه‌ها یك سال پس از امضای قرارداد ساخته شوند و شمار کارکنان خارجی درآنها اندك ومحدود بماند. وارد کردن ماشین‌های کارخانه‌ها از پرداخت عوارض گمرکی معاف باشد و مالیات بر درآمد برابر ده درصد از درآمد خالص پرداخت شود.
این فعالیت‌ها نشانه نیازی است که حکومت و مجلس برای جذب سرمایه‌گذاران صنعتی و آغاز پایگاه صنعتی جدید احساس می‌کنند.
در سال ۱۹۲۵ کارخانه نخ‌ریسی و بافندگی در اصفهان تاسیس شد و کارخانه پنبه و پشم‌ریسی (صنیع‌الدوله) که تعطیل بود در تهران دوباره شروع به کار کرد. مالك کارخانه پنبه‌ریسی درتبریزنیزدرشهر زادبوم خود قزوین کارخانه پشم‌ریسی دایر کرد. فعالیت‌های صنعتی به مقیاس کوچك درزمینه کفاشی، سراجی، جوراب بافی و سایر کالاهای مصرفی نیزبه سرعت رو به توسعه گذاشت. برای اصلاح و بهبود

این کارخانه‌ها و صنایع حکومت موسسه فنی (مدرسه صناعت) در ۱۹۲٤ بنیاد نهاد که در آن تکنسین‌های جوان را متخصصان اروپایی آموزش می‌دادند.
کوشش‌های زیادی برای حفظ صنایع بومی و یافتن سرمایه‌گذارانی که مایل به ایجاد صنایع جدید باشند، انجام گرفت. در ۱۹۲۵ قانونی به تصویب رسید که به موجب آن به مدت ده سال ماشین‌آلات صنعتی و کشاورزی و ابزار و وسایل یدکی آنها از پرداخت عوارض ورود معاف گشت. این معافیت آشکارا به صنایع بزرگ نظر داشت و کالاهای مهم کوچك مانند چرخ خیاطی و ماشین‌های بافندگی را شامل نمی‌شد.
این صنایع جدید در بسیاری مواردمانند کارخانه وطن اصفهان، دروضع اقتصادی و مالی متزلزل قرار داشتند.
کارخانه جدید وطن که تولیدات پارچه زمخت و پتوهای آن مرغوب بود تنها با «حمایت جدی حکومت در شکل پول نقد، قراردادها و فرمان‌هایی که کارکنان دولت را به پوشیدن پارچه‌های میهن‌بافت تشویق می‌کرد.» می‌توانست سرپا بماند. این حمایت ازسوی حکومت انجام شد،زیرا که در میان اعضای حکومت گروه‌های نیرومندی وجود داشتند که می‌خواستند ایران را مدرنیزه و کشور صنعتی کنند و البته وابسته بازرگانی انگلیس نوشت،«گویا این استحاله به ضرورت معنی پیشرفت می‌داد. »
این گروه‌های ذینفع ازعناصر مختلفی از جمله جوانان تحصیلکرده غرب، مردمان اصلاح‌طلبی که ازرضاخان (رضاشاه بعدی) پشتیبانی می‌نمودند تشکیل شده بود. این اصلاح‌طلبان گذشته از تجربیات دردآلودی که از فرمانبرداری ایران از بریتانیا و روسیه داشتند، اضمحلال قریب الوقوع کشور آنها را واداشت که ازحکومت مرکزی نیرومندکه با مردی نیرومند مانند رضاخان رهبری می‌شد، حمایت کنند.
شقوق مختلف پیشرفت اقتصادی ایران در باشگاه‌های گوناگون مانند «مجمع اقتصاد» که در۱۹۲٤در تهران تاسیس شده بود درمعرض مباحثه‌های پرشوری قرارگرفت، به مثل داور وزیر بعدی عدلیه که درسال۱۹۲۳ ناشرروزنامه مرد آزاد بود، رهبری حزبی به نام اصلاح‌طلبان (Reformists) رابه عهده داشت که ازجمله خواست‌های آن «ایجاد انقلاب صنعتی وکشاورزی با ماشین‌های جدید» در ایران بود. عقاید این برنامه‌ها و برنامه‌های دیگرنه همین به سبب تحصیلات آنها در اروپا، بلکه به سبب انتشارکتاب‌ها ومجله‌های گوناگون مانندآینده، ایرانشهرو فرهنگستان وپایان نامه های ایرانیان فراهم شده بود. بسیاری ازعناصرسیاست

اقتصادی که در دهه ۱۹۳۰ تعقیب می‌شد دراین کتاب‌ها بود و بی‌شك این نشریه‌ها نفوذی عمیق برسیاست‌سازان داشت. نمونه مهمی از اینگونه کتاب‌ها، اگر تنها به سبب اینکه به زبان فارسی نوشته شده، کتاب احمد متین دفتری است با عنوان«کلید استقلال اقتصادی ایران» وی دراین کتاب درباره نظارت مستقیم دولت براقتصاد که موجب پیشرفت زیربنای اقتصاد می‌شود و صنایع ملی که می‌بایست دربرابرواردات خارجی حمایت شوند وصادرات صنعتی که می‌بایست تشویق شوند، به بحث پرداخت. وی همچنین برای جلب سرمایه‌گذاران به ویژه سرمایه‌گذاران خارجی پیشنهاد کرد که معافیت‌های مالیاتی به‌عنوان یکی از سیاست‌ها دنبال شود.

اما حتی مهمتر ازمجامع گوناگون اقتصادی اصلاح‌طلب وجزآنان، حزب تجدد (Revival) به رهبری داور، تیمورتاش وتدین بود،هرچند که با این مجامع ازنزدیك پیونددداشت. این حزب که ترکه «دموکرات‌ها» مدافعان اصلی جنبش مشروطیت بود و بسیاری ازمشروطه‌طلبان قدیمی در آن عضویت داشتند، کانال اصلی این عقاید بود. برنامه حزب خواهان «جدایی مذهب از سیاست، ایجاد ارتش با انضباط وبوروکراسی با مدیریت خوب، پایان دادن به کاپیتولاسیون اقتصادی، صنعتی کردن،جانشین ساختن سرمایه بومی به جای سرمایه خارجی، کشاورز نمودن چادرنشینان، وضع قانون مالیات بردرآمد مترقی، فراهم کردن وسایل تحصیل برای همگان، از جمله بانوان، پروبال دادن به استعدادها و جانشین ساختن زبان فارسی به جای زبان‌های اقلیت‌ها در سراسر ایران» بود. بیشتر برنامه حزب در دوران سلطنت رضاشاه انجام گرفت و نه شگفت زیرا که حزب ازسیاست‌های ایجاد حکومت مرکزی قوی رضاخان سخت پشتیبانی می‌نمود و رهبران و بسیاری از اعضای برجسته آن در شمار وزیران و مقام‌های مهم حکومت یا عاملان خدمات دیگر درآمدند. در پرتو وجود همین مردان است که ایران توانست دردهه ۱۹۳۰ گامی بزرگ به پیش بردارد. درست است که اینان نتوانستند اصلاحاتی عمیق ایجاد کنند و دستگاه حکومت را بیش از حد گسترش داد و تفاوت‌های فاحشی میان سطح درآمد مناطق شهری و نواحی روستایی پدید آوردند، اما اینان توانستند سیمای ایران را تغییر دهند و جای پایی برای دومین جهش به پیش که در دهه ۱۹۵۰ صورت گرفت بنا کنند. شکی نیست که این گام‌ها با هزینه‌های هنگفت برداشته شد و امکان داشت با هزینه‌های بسیار کمتر برداشته شود، اما این امر را باید به مشکلات

عدیده‌ای که در برابر این مردان قرار داشت وبرای رفع آنها ناچاربودند، چنانکه جان استوارت میل گفته«تاوان تجربه‌اندوزی» خود را بپردازند، نسبت داد.
معلوم نیست که در نتیجه اعمال این سیاست یا جزآن در سال ۱۹۳۱ بنا به فهرستی که اداره کار و صنعت ایران (پیوست الف) نشر داده در حدود ۲۳۰ کارخانه و تاسیسات صنعتی جدید بزرگ و کوچك درایران وجود داشته است، اما در این فهرست ازشماره کارگران، نیروی اسب به کار گرفته شده، میزان سرمایه‌گذاری یا زمان تاسیس سخنی به میان نیامده است. آنچه در این فهرست جالب توجه است شماره بسیار زیاد صنایع کشاورزی به ویژه ۳٤ کارخانه پنبه پاك کنی است. همچنین درفهرست از۳۵ قرارگاه الکتریکی یاد می‌شود که به راستی جالب توجه است، زیراکه وابسته بازرگانی انگلیس در سال ۱۹۲۸ نوشته بود که «تنها شهرهای تهران، بوشهر، تبریز، انزلی و رشت برق دارند». اختلاف میان آگاهی‌ها- ناممکن است که در میان سال ۱۹۲۸ و ۱۹۳۱ آن همه مولد برق به ایران وارد شده و نصب شود- را تنها ممکن است به غفلت و نادانی یابه اغلب احتمال به نادیده گرفتن تاسیسات کوچك‌ترو کم‌اهمیت‌تر نسبت داد.(۲۷)

◄ **فصل پانزدهم** ، گزارش کاردارفرانسه از« اقتصاد دوران رضاشاه » را می خوانید دراین گزارش آمده است:
این قزاق ایرانی درشرایط بی‌ثباتی سیاسی آخرین سال‌های دوره قاجارتوانست با کمك نیروهای خارجی و برخی تکنوکرات‌های ایرانی که او را برای ایجاد یك حکومت متمرکز مناسب تشخیص داده بودند، مناصب حکومتی را به دست آورد. رضاخان پس ازاینکه وزیرجنگ شد و نخست‌وزیری را نیزبه دست آورد دریك فضای ویژه سلسله شاهی پهلوی را بنیان گذاشت.رضاخان به همراه تکنوکرات‌های برجسته‌ای که البته به آنها وفادارنماند وآنها را ازپیرامون خود پراکنده کرد، دولت مدرن را در ایران پایه‌گذاری کرد. درباره کارنامه رضاشاه درحوزه سیاسی داخلی، کسب وکارواقتصاد شهروندان ایرانی وسیاست خارجی، داوری‌های متفاوتی شده است. این داوری‌ها به ویژه دربخش اقتصاد ازدوگانگی رنج می‌برند. برخی اعتقاد دارند اوتوانسته است باتوجه به شرایط روزگارخویش درحوزه آبادانی ایران گام‌های مثبتی بردارد و گروه دیگری گویند، رضاشاه می‌توانست بهتر از این عمل کند و استبداد شاهی او مانع از رشد و پویایی اقتصاد ایران شده است.

یکی از کسانی که درباره کارنامه اقتصادی رضاشاه داوری کرده است، کلارك فرانسوی است که درآن روزها کاردار فرانسه در ایران بوده است. این نوشته که ازنشریه الکترونیکی بهارستان شماره ۸۹(از زیرمجموعه‌های موسسه مطالعات تاریخ معاصرایران) اخذ شده، توسط دکتر عطا آیتی گزینش شده است که درچند شماره از نظر شما می‌گذرد.

علی‌اکبرداورفرزندکلب علیخان دراواخردوره قاجارازکارمندان عدلیه (دادگستری) بود. داور به سوئیس عزیمت کرد و در رشته حقوق به تحصیل پرداخت. پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، در سال ۱۳۰۰ شمسی به تهران بازگشت و با تشکیل حزب رادیکال و تاسیس روزنامه مرد آزاد، به عنوان یکی از فعالان صحنه سیاست ایران به یاری رضاخان شتافت و از یاران نزدیک او شد.

به همین علت به وکالت و وزارت نیز دست یافت و از جمله، در سال ۱۳۰٤ شمسی در کابینه اول محمدعلی فروغی وزیر فواید عامه و تجارت و در سال‌های ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۲ شمسی در کابینه‌های مستوفی‌الممالک و مخبرالسلطنه هدایت وزیر دادگستری شد. از سال ۱۳۱۲ تا هنگام مرگش در بهمن ۱۳۱۵ وزارت مالیه را به عهده داشت و سیاست‌های اقتصادی رضاشاه را مدیریت می‌کرد.

مطالبی که از نظرتان می‌گذرد دربردارنده دو گزارش از کاردار سفارت فرانسه در ایران است که در تاریخ‌های ۱۳۱۵/۱۲/٤ و ۱۳۱٦/۲/۱ پس از مرگ داور درباره اوضاع اقتصادی ایران برای وزارت متبوع خود ارسال داشت. هدف این گزارش‌ها تشریح وضعیت اقتصادی ایران با تجلیل و تاکید بر نقش داور درمدیریت اقتصادی کشوروآماده‌سازی دولت فرانسه برای رویارویی با تحولات احتمالی در صحنه اقتصاد ایران پس از مرگ داور است. هدف این اشاره، نقد ارزیابی‌های گزارشگر از توسعه اقتصادی دوره رضاشاه و مدیریت داور نیست، زیرا دیدگاه مثبت وتمجید نسبی هر دیپلمات غربی از سیاست‌ها و برنامه‌ها و مدیران کشوری جهان سومی که آن را همسو با خود می‌داند، امری طبیعی است. آنچه این گزارش‌ها را برای پژوهشگر و خواننده تاریخ معاصر ایران سودمند می‌سازد، آن است که به‌رغم این همه؛ اگرچه در نظر اول ممکن است اینگونه به نظر برسد که مدیریت داور باعث ساماندهی مناسب و بهبود وضع اقتصادی شده وفقدان او سبب بروزبحران‌هایی در عرصه اقتصاد شده است، اما با تامل بیشتردرمتن گزارش روشن می‌شود که اقتصاد حکومت رضاشاه حتی در دوران مدیریت داورازآسیب بحران‌ها ونابسامانی‌های ذاتی یک نظام دیکتاتوری وهمچنین فقدان مدیران شایسته

و کارآمد مصون نماند و به شدت شکننده بود، به گونه‌ای که مرگ داور نه علت و عامل بحران‌ها که شاید خود معلول همین بحران‌ها و ترس او از ناتوانی حل آنها و مجازات مرگ به دست دیکتاتور بود.
نکته شایان توجه اینکه این دو گزارش در وهله‌ای خطیر از تاریخ روابط ایران و فرانسه تهیه شده است. در این برهه حساس انتقاد روزنامه‌های فرانسه از حکومت رضاشاه در برانگیختن خشم مقامات ایرانی و به کدورت کشاندن روابط بین دو کشوردر اوج خود به سر می‌برد. نکته دیگر اینکه سفارت فرانسه در تهران مدتی بدون سفیر مانده بود، به همین جهت این دو گزارش به قلم کاردار فرانسه برای مقامات متبوع کشورش تهیه و ارسال شده است. (۲۸)

◄ **فصل شانزدهم،** حمیدرضا رحمانی دهکردی ومحمد مهدی زنجانی دربارۀ«دولت مدرن وخودکامگی » اینگونه می نویسند: **یکی از ویژگی های حکومت ها و دولت های ایران خودکامگی و یکه تازی است. نظریه هایی بسیاری در باره ی تبیین این مطلب مطرح شده است. از نگرش های ساختاری (نظیر نگرش های مارکسیستی) گرفته تا نگرش هائی که به وجه تاریخی و کنشگر/کنشگران (نظیر نظریه پاتریمونیالیستی یا نظریه سلطانیسم) تلاش کرده اند که علل برآمدن این شیوه ی حکومتی را بیان کنند بااین همه اغلب ازیک نکته غفلت می شود وآن این است که ساختارهائی که موجد خودکامگی و استبداد هستند، قادرندکه براین شیوه حد زنند.** این ساختارها به همان سان که مانع پیش برد اهداف دموکراتیک می شوند، محدودکننده ی خودکامگی و استبداد هم هستند. فرمان های پادشاهان معمولاً ازهمان آغاز، درگیرودار بوروکراسی یا محیط اجتماعی گیر می کنند و کم رنگ می شوند. هدف این مقاله نشان دادن شواهد در این زمینه برای دولت مدرن دولت رضاشاه است. اهمیت نظری اثبات این نکته از این جاست که فرض متعارف استبداد مطلق این دولت را به چالش می کشد. ما با ارائه ی شواهد متعددی نشان داده ایم که چگونه طوفان خودرائی و استبداد در مقابل موانع ساختاری و تاریخی انرژی خود را ازدست میدهد. ظرفیت وتوان قدرت سلطه، سازوکارهای بوروکراتیک، محدوده ی وسیع جغرافیائی، نیروهای اجتماعی (نهاد دین،نهاد بازار، اقوام و ایلات، روشنفکران و نخبگان) ونیروهای خارجی از پارامترهایی است که براین قدرت یکه تاز و استبدادی حد زده اند.

گویا اعلیحضرت شاهنشاه فراموش کرده است که برای رسیدن به تاج و تختش، جز دو تلگرام از دو خط و احضارش به پایتخت پایهای دیگر نداشته و او از مادر با دیهیم شاهی و خاتم ملک زائیده نشده و قباله سلطنت از آسمان و خدای جهان در دست نداشته. یقیناً اگر لحظه ای به اند یشه فرو می شد که این پادشاهی تنها بستگی به پذیرش یا رویگردانی ملت دارد و کسانی که او را بدین جایگاه بلند گزیده و به شاهی شناخته اند به برداشتن و گزیدن دیگری به جایش نیز توانا هستند، هرگزاز راه راست وعدالت ورعایت مقتضیات سلطنت مشروطه انحراف نمی ورزید.(۲۹)

◄ **فصل هفدهم**، دربارهٔ فیروز فیروز؛ معروف به نصرت الدوله ، فرزند شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما ، (متولد ۱۲۶۴– قتل دی ماه ۱۳۱۶) است، وی «تحصیلات خود را در فرانسه تمام کرده و اولین ایرانی بود که از دانشگاه پاریس موفق باخذ درجه دکترا درعلوم سیاسی شد. در چندین کابینه قبل از کودتا وزیر عدلیه و مالیه و خارجه بود. درکابینه اول ودوم وثوق الدوله با سمت وزیر مالیه انجام وظیفه کرده[توضیح ج.ص.: و در قرارداد خائنانه ۱۹۱۹ وثوق الدوله نقش داشت] ودرسفر اول احمد شاه با سمت وزیر خارجه جزو همراهان شاه به اروپا رفت ودرانگلستان احترامی که ازاو به عمل آمدموجب حسادت ورنجش و کدورت احمد شاه شد. پس ازمراجعت ازانگلستان خیال کودتا درسرداشت ولی برف زیاد درگردنه اسد آباد او و همرانش را ده روز متوقف کرد وقتی به تهران رسید که سید ضیاء ورضا خان براو پیش دستی کرده بودند و قزاقان در دروازه تهران جلو اورا گرفته و یکسر بزندانش بردند.»(۳۰)
« اوبه اتفاق تیمور تاش و داورو فروغی دست بیعت به سردارسپه داده و تا آخرین روز پای علم او سینه زد و در پیشبرد برنامه های « تجدد، اصلاحات، توسعه » رضاخان یکی از معماران بود. در دورهٔ نخست وزیری سردارسپه با سمت والی فارس مدتی درآن ایالت با نیکنامی خدمت کرد. بعد از فارس سردارسپه وزارت دارایی رابه او سپردو ازآن تاریخ تا روزی که دستگیر شد متناوباً پنج سال وزارت دارائی ایران را اداره کرد.»
درسال ۱۳۰۸ بدلیل واهی بدستوررضاخان« تحت تعقیب دادگستری واقع شد و در دیوان عالی کشور محاکمه گردید. محکومیت اوچهارماه زندان ومحرومیت از خدمات اجتماعی بود وپرداخت مبلغ غرامت .»(۳۱)

پس از آن تا سال ۱۳۱۵ مشغول رسیدگی و رونق بخشیدن به املاکش بود. تا این که جراید فرانسه مطالبی درباره دیکتاتوری رضاشاه وغصب املاک مردم نوشتتند. شهربانی وقت«رکن الدین مختاری» انگشت اتهام را متوجه نصرت الدوله کردکه چنین اطلاعاتی را به دیپلماتی فرانسوی داده که مستاجرش بود و روابط گرمی با او داشت. «نصر ت الدوله در ۱۳۱۵ مجدداً دستگیر و به زندان سمنان منتقل شد. جرم او این بار «همدستي با سرداراسعد بختياري براي برانداختن رژيم پهلوي» بود. نصرت‌الدوله در ۲۰ دي ۱۳۱۶ به طرز فجيعي در زندان رضاشاه به قتل رسيد.» (۳۲)

جمال صفری

فرانکفورت – آبان ۱۳۹۸

توضیحات و مآخذ

۱- اصل بیت که از مثنوی معنوی مولانا است و بد ین صورت است :
ما همه شیران ولی شیر علم حمله‌شان از باد باشد دم‌به‌دم
جلال الدین مولانا «مثنوی معنوی» دفتر اول – از چاپ رینوالین نیکلسون- ص ۳۲

۲ - خاطرات و خطرات، کتاب فروشی زوار، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۱ - ص، ۳۸۳ .

۳- برای آگاهی بیشتردربارهٔ منش و خصوصیات سیاسی رضا پهلوی نگاه کنید:

I - مقالهٔ آرزوهای محمدعلی شاهی (رضا پهلوی) – محمد امینی - جمعه ۲ تیر ۱۳۹۱– ۲۲ ژوین ۲۰۱۲،
- سایت سازمان سوسیالیست های طرفدار راه مصدق - سایت ملیون ایران
www.ois-iran.com/2012/tir-1391/ois-iran-5934-Mohammad-Amini-dar-naghde-Reza-Pahlavi.htm
https://melliun.org/iran/4046

II- «کارنامه چهل ساله رضا پهلوی: کوشش برای بازگشت نظام پادشاهی با کمک دولت‌های خارجی»- محمد سهیمی
– سایت رادیو زمانه
https://www.radiozamaneh.com/453074

III- محمود دلخواسته « دروغهای سلطنتی رضا پهلوی»
– سایت انقلاب اسلامی – سایت رادیو کوچه
https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/35-didgagha/nevisandegane-ma/28144-2018-03-07-08-51-57.html

https://radiokoocheh.com/article/199030

«میرزاحسن مشیرالدوله(پیرنیا)(متولد۱۲۵۱- .وفات ۱۳۱۴) ازسیاستمداران خوشنام ملی ایران، حقوقدان وتاریخدان وچهاربارنخست وزیروبیست وچهاربار به مقام وزارت رسید. اوهمچنین در دوره های دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم مجلس شورای ملی ایران، نمایندهٔ مردم تهران بود.پیرنیاپس ازکناره گیری ازمشاغل دولتی درده سال آخرعمراغلب به کارهای فرهنگی وعلمی پرداخت واز تالیفات او می توان به کتاب سه جلدی «تاریخ ایران باستان» و کتاب‌های حقوق بین‌الملل، خطوط برجستهٔ داستان‌های ایران قدیم،دستورالعمل اصول و محاکمات جزایی و قوانین موقتی محاکمات حقوق اشاره کرد.

زنده یاد میرزا حسن مشیرالدوله درتدوین قانون اساسی مشروطه ایران سهم بسزائی دارد.»

۴- دکتر نصرالله سیف پور فاطمی« آیینهٔ عبرت»(جلد اول تا سال ۱۳۱۲)انتشارات جهۀ ملی ایران (چاپ لندن) - ص ۸۱

۵ – پیشین - ص ۶۳۳

۶ - «تغییرات فرهنگی در دورهٔ آتاتورك و رضاشاه » نصراله پورمحمدی املشی و رضا محمدی و عسگر محمدی - فصلنامهٔ تاریخ روابط خارجی ۹۹ - سال شانزدهم، شماره ۶۴ ، پاییز ۱۳۹۴ ، صص ۱۱۷

۷ - مقاله شهابی« ممنوعیت حجاب و پیامدهای آن» صص ۳۰۶ – ۳۰۵

۸- خاطرات صدرالاشراف- انتشارات وحید چاپ اول – ۱۳۶۴ - صص ۳۰۷ – ۳۰۶

۹ - - حسین مکی « تاریخ بیست ساله ایران» جلد ششم – نشر ناشر – ۱۳۶۲ – صص ۲ – ۱

۱۰ - « یادداشت هایی از زندگانی باقر کاظمی » ، نشر تاریخ ایران- ۱۳۹۳ جلد سوم. ص ۳۹۰

۱۱ - پیشین - صص ۴۱۵ – ۴۱۴

۱۲- پیشین ، ص ۴۱۹

۱۳ - « یادداشت هایی از زندگانی باقر کاظمی » - جلد چهارم، نشر تاریخ ایران- ۱۳۹۳ – صص ۳۲۲ - ۳۱۴
۱۴ - « تجدد آمرانه – جامعه و دول درعصر رضا شاه » گرد آوری و تألیف تورج اتابکی – ترجمهٔ مهدی حقیقت خواه – ققنوس – ۱۳۸۵ - صص ۲۰ – ۷
۱۵- کاوه بیات « پروگرام مشروطه» فصلنامه گفتگو شماره ۵۱
۱۶- ابوالحسن بنی صدر«موقعیت ایران نقش مدرس»، انتشارات مدرس ۲ – آذر ۱۳۵۶ ، صص ۹-۴
۱۷ - جان فوران، مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی)، ترجمه: احمد تدین، تهران، مؤسّسهٔ خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۸ - صص ۳۳۱ – ۳۳۰ -
۱۸ – پیشین – صص ۳۶۷ - ۳۶۵
۱۹- اصغر شیرازی«ایرانیّت، ملیّت، قومیّت»، انتشارات مؤسسه فرهنگی – هنری جهان کتاب -چاپ اول: ۱۳۹۵، صص ۷۱۸ – ۷۱۱
۲۰ - محمدعلی همایون کاتوزیان«اقتصاد سیاسی ایران: ازمشروطیت تاپایان سلسله پهلوی» - ترجمه محمد رضا نفیسی وکامبیز عزیزی - نشرمرکز؛ ۱۳۷۲ - صص ۱۵۳ – ۱۵۲
۲۱- یرواند آبراهامیان« تاریخ ایران مدرن» -،۱۳۸۹، تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشرنی ، صص ۱۳۴ – ۱۳۱
۲۰ – پیشین - صص ۱۴۱ – ۱۳۹
۲۱ - پیشین - صص ۱۴۵ – ۱۴۱
۲۲ – پیشین - صص ۱۵۹ – ۱۵۸
۲۳ – پیشین - ص – ۱۶۴
۲۴– پیشین - صص ۱۷۱ – ۱۶۹
۲۵ – پیشین - صص ۱۷۷ – ۱۷۳

۲۲ - استفانی کرونین - فرشید نوروزی: نوگرایی، تحول و دیکتاتوری در ایران؛ نظم نوین و مخالفانش (۱۹۲۷-۱۹۲۹م / ۱۳۰٦-۱۳۰۸ – فصلنامه نامه تاریخ پژوهان – پائیز ۱۳۸۵ ، شماره ۷ - ص ۱٦۸
۲۳ - مقالهٔ متیوالیوت تحت عنوان « ایران نو و زوال سیاست های حزبی در دورهٔ رضا شاه » برگرفته ازکتاب « تجدّد آمرانه، جامعه و دولت در عصر رضاشاه» گرد آوری و تألیف تورج اتابکی ترجمه‌ی مهدی حقیقت‌خواه، تهران، نشر ققنوس – ۱۳۸۵ – صص ۹۶ - ۹۳
۲۴ - سایت تسنیم– «ویلیام داگلاس: نحوه اسکان عشایر توسط رضاخان بسیار وحشیانه بود »، ۰۸ اسفند ۱۳۹۲
۲۵ -محمدقلی مجد «رضا شاه وبریتانیا » - مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی- ۱۳۸۹- ص ۴۱۱
۲۶ - به نقل از فصلنامه تلاش - شماره ۲۰
۲۷ - جریان صنعتی شدن ایران در سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۰» دکترویلم فلور، دانشمند ایران‌شناس هلندی در سلسله گزارش‌های خود از ایران- دنیای اقتصاد- از تاریخ ۱ تا ۱۰ شهریور۱۳۸۸ -از شماره ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۵
۲۸ - « گزارش کاردار فرانسه از اقتصاد دوران رضاشاه» - دنیای اقتصاد: ۱۰ تا ۱۳ تیر ۱۳۸۹
۲۹ -«دولت مدرن و خودکامگی (بررسی موردی دولت رضاشاه) ،حمید رضا رحمانی زاده دهکردی و محمد مهدی زنجانی - فصلنامه دولت پژوهی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره ۶، تابستان ۹۳۱۵ ، صفحات ۲۹۲ -۲۷۵
۳۰ - سیف پور فاطمي«آئینه عبرت– ص ٦۳۲
۳۱ - – دکتر باقر عاقلی « شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران » جلد دوم – نشر گفتار و نشر علمی – ۱۳۸۰ – ص ۱۱۳۷
۳۲ - زینب ابراهیمي «نصرت الدوله فیروز» سایت پژوهشکده باقرالعلوم

◄ باقرکاظمی، یکی ازسیاستمداران قدیمی ایران که در سال ۱۳۳۰ به عنوان وزیرامور خارجه کابینه اول دکتر مصدق انتخاب شده بود؛ بعداً به یکی از یاران باوفای مصدق و جبهه ملی ایران تبدیل شد.

باقر کاظمی معروف به مهذب الدوله فرزند سید محمد معتصم الدوله، در ۱۲۷۱ در تهران متولد شد و از مدرسه سیاسی دیپلم گرفت و وارد وزارت امور خارجه گردید. مراحل ترقی را در آن وزارتخانه طی کرد، مدتی رئیس دفتر وزارتی و زمانی مدیرکل آن بود. در ۱۳۰۸ که سیدحسن تقی زاده به وزارت طرق و شوارع (راه وترابري) برگزیده شد، کاظمی را به معاونت خودتعیین کرد. تقی زاده پس از چندماه به وزارت دارائی رفت وسرپرستی وزارت طرق نیزبا اوبود. درغیاب وزیر، کاظمی به کفالت وزارتخانه رسید وبعد وزیرشد و قریب دوسال درآنجا بود تا با سمت وزیرمختاربه بغداد عزیمت نمود. در شهریور۱۳۱۲ که ذکاءالملك فروغی مأمور تشکیل کابینه شد، کاظمی را به سمت وزیر امورخارجه تعیین کرد، وی درکابینه جم نیز این سمت را داشت. در ۱۳۱۵ با عنوان سفیرکبیر به ترکیه رفت و بعد سفیر ایران در افغانستان شد.
بعد از شهریور ۱۳۲۰ در دو کابینه محمدعلی فروغی وزارت گرفت، ابتدا وزیر بهداری شد و بعد به وزارت کشور معرفی گردید. در ۱۳۲۱ در کابینه احمد قوام برای بار دوم به وزارت کشور معرفی شد و در ترمیم کابینه عهده دار وزارت دارائی گردید. در ۱۳۲۳ ساعد او را وزیر فرهنگ کرد. بعد از ساقط شدن کابینه باعنوان سفیرکبیری وزیرمختاری ایران در کشورهای اسکاندیناوی به عهده او قرار گرفت. در انتخابات دوره اول سنا، سناتور بود.
در۱۳۳۰ هنگام نخست وزیری دکتر مصدق، به وزارت امورخارجه معرفی گردید. پس از چندی نایب نخست وزیر شد و از وزارت امورخارجه به وزارت دارائی رفت.
در ۱۳۳۱ به سمت سفیرکبیر ایران در پاریس تعیین شد و تا شهریور ۱۳۳۲ در آن سمت باقی بود. پس از سقوط مصدق، از سفارت استعفا داد. دولت تکلیف ادامه خدمت نمود، نپذیرفت و به ایران آمد. پس از چندی به علت فعالیتهای سیاسی بازداشت شد. سپس او را تبعید نمودند. پس از رهایی از قید و بند اسارت، به ریاست شورای عالی جبهه ملی انتخاب شد و تا پایان عمر در راه مصدق گام

برمی داشت.در ۱۳۵۵ در سن ۸۵ سالگی در تهران درگذشت. وی در جوانی دختر قهرمان میرزاعین السلطنه را به زنی گرفت و دو فرزند از خود باقی گذارد. فرزند ذکور وی به نام عزالدین در وزارت امورخارجه رشد نمود و به مقام سفارت رسید.» (۱)

با قرکاظمی در یادداشتهای خود در بارهٔ استعفایش بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انگلیسی – آمریکایی می نویسد: ۳۰ مرداد که عید قربان و سفارت تعطیل بود، ساعت ها فکر کردم و با افراد خانواده ام مشورت نمودم و بالاخره به دلائل زیادی تصمیم گرفتم، از شغل خود استعفا بدهم و با صالح در امریکا وامیر علائی در بروکسل و نواب دربرن با تلفن مذاکره ونظر خودم را گفتم. دو نفر اول حاضربودند که استعفا دهند و سیمی جوابی نداد . عصرمتن تلگراف استعفاء را تهیه و به خلعت بری و عزالدین[کاظمی] دادم که رمز و ارسال دارند و به آژانس ها خبردادم . جراید عصرخبردادند که شاه دیشب از رم عازم بغداد شده و به کربلا رفته و شب را در بغداد مانده که بعد به طهران برود و مصدق را به باشگاه افسران برده اند. بعدها معلوم شد امریکایی ها در رم به شاه گفته اند که نباید به جان مصدق حمله بشود. جراید ۳۱ مرداد پاریس و لندن خبراستعفای من و صالح و امیرعلائی و نظام خواجه نوری را داده بودند، اما ازنواب چیزی نگفته بودند و بعدها شنیدم که نواب اعضای سفارت را از تلفن من مطلع و با آن ها مشورت نموده که شاهد او باشند واستعفاء هم نداده است...

.. در رادیوشنیدیم که استعفای کاظمی وامیرعلائی قبول شده است وساعت یازده به سفارت وارد شدیم. دردویم شهریوربخشنامهٔ تلگرافی وزارت خارجه طهران مشعربرقبول استعفای امیرعلائی وکاظمی بود و اسمی از صالح نبود. **باتلفن از واشنگتن از صالح پرسیدم . گفت زاهدی به اوتلگراف کرده که استعفایش را پس بگیرد ، اما او حاضرنشده است و عنقریب به ایران خواهد رفت...**

در۱۲شهریورامیرعلائی اطلاع داد که دستورطهران رسیده که تذکره سیاسی اورا بگیرند واز عمارت سفارت هم باید خارج شود. روز ۱۳ شهریوربه پاریس هم دستور دادند که تذکره سیاسی من و همسرم را بگیرند.

درجواب نامهٔ شارژدافر خلعت بری نوشتم که دولت حق ندارد تذکرهٔ سیاسی راکه قانون به سفرای سابق اجازهٔ داشتن داده بگیرد. بعدها نیز دستوررسید که

نشان های دولت را هم ازمن بگیرند وهمهٔ اینها مقدمه بی احترامی ها وتوهین هابود. گفتندکه خرج سفر را هم نخواهند داد.... بجای حسین نواب ابوالقاسم فروهرسفیرسوئیس شد. نارو زدن نواب هم عجالهٔ برای اونتیجه این داد ودیگری را به جایش معین نمودند. ۲۵ شهریورامیر علائی از بروکسل به ژنو آمد ودررادیوگفتند که نشان های من وامیر علائی راگرفتند وامیرعلائی را ازعمارت سفارت بیرون کردند...» (۲)

«کاظمی پس از حدود یک سال اقامت در اروپا، همراه با شمس الدین امیرعلائی وزیر مختاردر بلژیک به ایران بازگشت و هردو بلافاصله به فعالیت در نهضت مقاومت ملی پرداختند. در فروردین ۱۳۳۴ این دو نفربه اتفاق دکتر عبدالله معظمی و دکتر سعید فاطمی و نریمان بازداشت شدند و کاظمی را به زندان بوشهر فرستادند که شرایط بسیار سختی داشت.» (۳)

باقر کاظمی وضعیت زندان دربوشهراینگونه به تصویرمی کشد: ازشدت گرما و مگس و پشه و کثافت محیط و مناظر وحشت آورحیاط و محبوسین بیچاره وقرائت کتاب هم امکان نداشت. روز پنجم ستوان دوعزیز نیک سرشت سیرآوری که رئیس زندان ومرد مهربان نجبیب و دارای احساسات رقیق وطن دوستی بود دلش سوخته یک قالیچه ودو سه صندلی و یک ظرف تصفیهٔ آب ومقداری یخ وگیلاس برایم آورد و بعد ازدو سه روز چند لقمه غذا و میوه خوردم. دراین زندان عده ای سارق وآدمکش و چاقوکش وعده ای هم به نام توده ای که ازاطراف آورده اند، محبوس بودند ویک زن سارقه هم درست مقابل اطاق من منزل داشت. در وسط حیاط یک چاه آب وجو دارد که محبوسین مجاز هستند ازآن چاه با دلوآب بکشند و درشدت گرمای کشنده ، به تن خود بریزند و ازآن آب داغ هم بخورند. شب ها هم چراغ های پرنور قوی تمام حیاط وسلولهای کنار آن را تا صبح روشن می کند که کسی نتواند با دیگری حرفی بزندو فرارکند. دررفتن به مستراح ناچارازراه تنگی می رفتم که تمام حیاط و محبوسین دیده می شدند و این بدبختان جز لنگ بسیار کثیفی که رنگ آن سیاه شده بود، چیزی برتن نداشتند و مثل حیوانات آفریقایی تنشان سوحته و تاول زده وهیکل عجیبی پیدا کرده بودند که دیدن آنها غیر قابل تحمل و وحشت زا بود. بیرون زندان هم درکوچهٔ قهوه خانه شلوغ پر ازجمعیتی وجود داشت که تمام

روز و شب رادیوبه صدای بلند می گرفتند و به این وسیله اخبارطهران و دنیا کم وبیش شنیده می شد و صفحات عربی آن هم تمام نشدنی وگوش خراش بود.
با کثرت پشه و مگس و نبودن بادبزن ازشدت گرما به خود می پیچیدم و خواب هم امکان نداشت. چند روزی اوقات به این کثافت کسالت گذشت وحال مزاجی من روبه بدی رفت و پایم به شدت درد گرفت...» (۴)
کاظمی پس از چهار ماه که از زندان آزاد شد، فعالیت های سیاسی را از سرگرفت. در ۱۳۳۹ در تشکیل جبههٔ ملی دوم مشارکت فعال دشت و به ریاست شورای مرکزی جبهه انتخاب شد و تا زمان انحلال جبهه ملی دوم در ۱۳۴۳ این سمت را عهده دار بود...
مهندس زیرک ز اده در خاطراتش می نویسد:
«شورهیجان این مرد تمام نشدنی بود. به خاطر دارم روزی پسرش دکترعزالدین کاظمی که او هم مانند پدرش عضوحزب ایران بود نزد من آمد واظهار ناراحتی کرد که پدرش آرام ندارد وهمیشه افکارگذشته و بی فعالیتی آزارش می دهد و سلامتی اش درمعرض خطر قرار دارد. به خدمتش رفتم و گفتم« شما الان ۸۰ سال عمردارید. هیچ کس نمی تواند به شما بگوید چرا ساکت نشستید وکاری نکردید. پس بی جهت خودتان را ناراحت نکنید و حفظ به سلامتی خود و راحتی عزیزانتان بیندیشید.» جوابی که داد خاطرم نیست ولی در وضعش تغییری حاصل نشد و یکی دو سال بعد فوت کرد.» (۵)

آمر کودتا، آیزنهاور در باره شخصیت مصدق گفته است

پس از کودتا « شش تن از نمایندگان سیاسی ایران در کشورهای خارجی که از حکومت ملی پشتیبانی کرده بودند احضار و منفصل شدند: آقایان باقر کاظمی سفیر در فرانسه، مظفر اعلم سفیر در عراق، شمس الدین امیر علائی وزیر مختار در بلژیک، عباس فروهر وزیر مختار در سوئد، حسین پیرنظر وزیر مختار در یوگسلاوی و غلامعلی نظام خواجه نوری وزیر مختار و کاردار در ایتالیا . ظمناً مرحوم الهیار صالح سفیر در ایلات متحد آمریکا همکاری با رژیم کودتا را نپذیرفت و به رغم اصرار زاهدی از سمت خود استعفاداد.(٦)

توضیح اینکه الهیارصالح «بلافاصله پس از پیش آمدن بیست و هشتم مرداد وتسلط شاه برمملکت، استعفاء داد **. باید گفت و نوشت که اگر چه نخست وزیر منصوب به خواسته و توصیهٔ شاه، ازصالح دعوت و خواهش کرد که در آن سمت برجای بماند، ولی صالح قاطعانه ومصرانه گفت خیر. دیگر ادامهٔ کار برای من میسر نیست . استدلالش آن بود که من تا امروز مدافع نظریات ملی دولتی بوده ام که شما آن را سرنگون کرده اید. از من بر نمی آید که از فردا پیش دولت آمریکا نظریات مخالف آنچه را که قبلاً عنوان کرده ام عرضه کنم. می گفت: هم اخلاقاً درست نبود وهم آنکه آنها درنیافته بودند که من به ملی شدن صنعت نفت اعتقاد راسخ داشتم و نمی توانستم ببینم که خدشه ای بدان وارد آید.** (۷)

به روایت دیگر، مرحوم صالح گفته است که: « ولی من دیگر ماندن در امریکا را به صلاح و مصلحت نمی دانستم.(وی در آن وقت سفیر کبیر ایران در امریکا بود) بنابراین جواب دادم که من یک سال از پله های وزارت امور خارجه امریکا بالارفته ام و گفته ام مصدق قهرمان است. مصدق ناجی ملت ایران است. مصدق پدر ملت ایران است. مصدق مظهر ملت ایران است وکسی است که با بزرگترین دولت استعمارگر جهان مبارزه نموده و او را به زانو در آورده است. آیا صحیح است که اکنون به خاطر پست ومقام از عقیده ام دست بردارم؟ خیر ، چنین چیزی امکان ندارد . لذا از مقام خود استعفا دادم .

وقتی برای خداحافظی به حضور رئیس جمهور وقت امریکا مارشال آیزنهاور رسیدم، رسم بود برای همهٔ سفرا پنج تا ده دقیقه وقت تعیین می کردند . ولی برای من چهل دقیقه وقت ملاقات گذاشته بودند. (به دلیل آنکه آیزنهاور از موقع ستوان سومی با صالح آشنایی داشته و به ایشان احترام می گذاشته است) هنگام برخورد رو کرد به من و **گفت من وجود دکتر مصدق را به شما و ملت ایران تبریک می گویم. افسوس که ما در آمریکا شخصیت هایی مثل دکتر مصدق نداریم که از وجود شان استفاده کنیم.** من در جواب گفتم :

جناب مارشال، شما برای خوشامد من چنین فرمایشی می فرمائید، آیزنهاور ناراحت شده می گوید **: من احتیاجی به تملق نسبت به شما ندارم . من گریه ام گرفت و با حالت گریه گفتم:**

جناب مارشال!اگرعقیده تان نسبت به مصدق چنین است. چرا یک هفته، ده روز پیش درایران باکودتا، ملت ایران را خورد و خمیر کردید و شاه را بر گردانیدید؟.

آیزنهاور از گریه من ناراحت می شود و دست مرا می گیرد و کنار خودش می نشاند و می گوید: **آقای صالح شما دو مسأله را با هم قاطی کردید. فراموش کرده اید که من رئیس جمهور آمریکا هستم. باید تمام دنیا را جمع کنم و برای ملت آمریکا خرج کنم و مصدق نخست وزیر ایران بود و باید از همهٔ دنیا برای منافع ملتش خرج کند. لذا این دو مسأله با هم جور در نمی آید. اگر آن چیزهایی را که شاه به ما داد، یک دهم آن را مصدق می داد، اصول انسانی و شرافت ایجاب می کرد که ما با مصدق کنار بیاییم. اما مصدق هیچی نداد.**

در بزرگی و عظمت مصدق ما هیچ گونه شکی نداریم ولی من باید منافع ملت امریکا را در نظر بگیرم. **ما با انگلستان دارای منافع و قرار دادهای دو جانبه می باشیم که در مواقع حساس و سختی باید از همدیگر دفاع کنیم. اما اگر این سخن مرا در مورد دکتر مصدق در این شرایط جایی نقل کنید بلافاصله تکذیب میکنم . ولی بعد از مرگ من اشکالی ندارد. مرحوم صالح اضافه کردند که بعد از شنیدن این سخنان اشک های من خشک شد و بلافاصله خدا حافظی کردم و از در آمدم بیرون.»**(۸)

پی نوشت:

۱ - دکتر باقر عاقلی «شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران» نشر گفتار باهمکاری نشر علم
، چاپ اول سال ۱۳۸۰ - جلد سوم ص. ۱۲۸۰

۲ - « یادداشت هایی از زندگانی باقر کاظمی » - جلد پنجم ، نشر تاریخ ایران- ۱۳۹۳ ، صص ۱۱۲ – ۱۱۰

۳ – عبدالرضا هوشنگ مهدوی « سرنوشت یاران دکتر مصدق» ، انتشارات علمی - ۳۸۴ ،ص ۲۲۰

۴ - « یادداشت هایی از زندگانی باقر کاظمی » - جلد پنجم ، صص ۱۴۵ – ۱۴۴

۵– عبدالرضا هوشنگ مهدوی « سرنوشت یاران دکتر مصدق»،ص ۲۲۱

۶ - « سیاست خارجی در دوران پهلوی »، ۱۳۵۷ ، ۱۳۰۰ ، تألیف عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ چهارم، نشر پیکان،۱۳۷۷ ، ص۲۲۰

۷ - در باره الهیار صالح ، به کوشش ایرج افشار ، انتشارات کتاب روشن ، چاپ اول ، ۱۳۸۴ ، ص ۱۷۹

۸ - (مصدق و حاکمیت ملت ، محمد بسته نگار ، انتشارات قلم ، چاپ اول، ۱۳۸۱ ، صفحه های ۴۰ و ۴۱) و نگاه کنید به ابوالحسن بنی صدر – جمال صفری «نهضت ملی ایران و دشمنانش به روایت اسناد» انتشارات : انقلاب اسلامی ،صص- اردیبهشت ۱۳۸۷ ، ۵۵۱ - ۵۴۹

◄ پی نوشت پیشگفتار: « تجدد آمرانه – جامعه و دول درعصر رضا شاه »

۱. Thomas Nipperdey "In search of identity: Romantic nationalism, its intellectual, political and social background", ,J. C. Eade (ed.), Romantic nationalism in Europe, Australian National University1983,p.11

۲. Problems of democratic transition and consolidation: Southern Europe, South America, and post-communist Europe, The John Hopkins University Press Baltimore and London, 1996, p.25

۳ . فرنگستان، ۱۳۰۳، شماره های ۴ و ۵

۴. از سخنرانی مصدق در مجلس [دورهٔ پنجم] در [نهم] آبان ۱۳۰۴ در خصوص تغییر سلطنت

۵. ایرانشهر، ۱۳۰۲ ، شماره ۱

۶. کاوه،۱۲۹۹ ، شماره ۱

۷. همان جا.

۸. محمود افشار«آغازنامه»آینده، ۱۳۰۴ ، شماره۱

۹. همان جا، ص ۶.

◄ پی نوشت: -ابوالحسن بنی صدر « موقعیت ایران نقش مدرس»

۶-آن کاترین سواینفورد لمبتون:«مالک وزارع درایران»-مترجم: منوچهر امیری ، انتشارات بنگاه نشر کتاب ، تهران۱۳۴۵- ص ۱۳۲

۷ - درباره تجدید حیات و رونق اقتصادی بعد از حملهٔ مغول، میان تاریخ نویسان اتفاق نظر وجود ندارد: بعضی برآنند که رونق اقتصادی دوران بعد از حملهٔ مغول، بلحاظ گشوده شدن ابواب بازارچین بروی کشورهای حوزهٔ اسلامی، از دوران پیش از حمله مغول در گذشت. ازجمله عباس اقبال براین باوراست: نگاه کنید به تاریخ مغول صص ۵۷۵ – ۵۶۸ . اما تاریخ نویسان روسی نمی پندارند که کشور توانسته باشد آن حد رونق را باز یافته باشد.

۸ - تبریزبه تنهائی به اندازه کشور فرانسه مالیات می داد. نیز درمقدمهٔ ابن خلدون جلد ۲ ترجمهٔ فارسی در صص ۶۹۵ - ۶۹۳ شرحی از بزرگی وسعت شهرهای حوزهٔ اسلامی دارد. از جمله بغداد با شهرهای اقمارش.

۹ - تاریخ ایران - جلد اول- ص ۲۷۸

۱۰ - تاریخ ایران جلد اول - صص ۲۶۸ و ۳۱۰ . نویسندگان این تاریخ برآنند که همدستی و همپشتی بازرگانان و اشراف فئودال یعنی سران سیاسی و نظامی از ویژه گی های جامعه ایران است و به این سبب بورژوازی نتوانسته است مستقل از فئودالیته رشد کند. اما به نظرمی رسد که این همدستی و همپشتی ویژهٔ جامعه ها و اقتصادهای مسلط است . همانسان که امروز نیز مابا پدیدهٔ نظامی کردن ادارهٔ شرکتهای بزرگ و همپشتی سران نظامی و سرمایه داران درآمریکا روبروئیم. در دنبالهٔ بحث به این موضوع بیشترخواهیم پرداخت.

۱۱ – شاه و اشراف تاجران و صنعتکاران بسیاردر خدمت می داشتند که به ظاهر برای خود و در باطن برای آنها کار می کردند. رسم خود بستن به قدرت بدستان و تفویض سهام شرکتها به آنها نیز مثل امروز وجود داشته است (امر واقع مستمر) تا آنجا که ابن خلدون ضمن اشاره به این امر (جلد ۱ ص ۵۶۲) به عنوان نظریه ساز، هر کسی را لایق بازرگانی نمی داند. کسی را لایق این کار می داند که گستاخ و سرسخت است و نزد فرمانروایان نفوذ و اعتبار ندارد.

۱۲ – در باره دورهٔ صفوی نگاه کنید به

Chardin – Voyage En Perse, Tome 4 , Paris 1011. P. 1558

و در باره دورهٔ قاجار از جمله نگاه کنید به: عباس اقبال - « میرزا تقی خان امیر کبیر » - انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۰ - آوردن ناصرالدین شاه به تهران.

۱۳- در بارهٔ نقش پول ایرانی به مثابهٔ پول جهانی در دوران قبل وبعد از اسلام نگاه کنید به صص ۱۴۲ – ۱۴۰ کتاب

Maurice lambard: Mnnaie et Histoire d' Alexandre a mohamet , Edition Mouton , Paris 1971

۱۴ - خواجه نصیرالدین طوسی (قرن هفتم هجری): اخلاق ناصری به تصحیح ادیب، چاپ اول، تهران سال ۱۳۴۶، ص ۱۸۵.

۱۵ - امیرعنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس وشمگیرزیار: قابوس نامه به تصحیح نفیسی - ۱۳۴۲ باب ۲۱ اندرآئین جمع کردن مال، ص ۷۴ (تاریخ نگارش کتاب ۴۷۵ هـ . ق) و نیزنگاه کنید به مقالهٔ حسینقلی ستوده با عنوان عواید و در آمدهای خواجه رشید الدین فضل الله وکیفیت مصرف آن از ص ۳۳ تا ۵۳ مندرج درمجلهٔ تحقیقات اقتصادی شماره های ۱۹ و ۲۰ پائیز زمستان ۱۳۴۹ - دانشگاه تهران

۱۶– دربارهٔ اثرات فشارهای داخلی - خارجی برمتلاشی شدن اقتصاد ایران و بریده شدنش از اقتصادهای حوزه، نگاه کنید به صص ۸۲ – ۶۷

Qavim hambiy : An Introduction to The Economic Orgamization of Early Qajar , Iran Journal of The B.I. S. P. Volume II, 1964

۱۷ - - تا ۲۶۶ هـ . ق پول ایران هنوز از بغداد تا مرز چین و از هندوستان تا حدود روسیه وسیلهٔ مبادله بود. نگاه کنید به «تاریخچهٔ سی ساله بانک ملی ایران» – تهران شهریور ۱۳۳۸ ، ص ۱۴

۱۸ - تاریخ ایران – جلد دوم – ص ۵۸۰

۱۹ - سعید نفیسی : «تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر» ، تهران ۱۳۴۴ – جلد دوم - صص ۲۱۹ و ۲۲۰

۲۰ - دربارهٔ مقایسه مالیاتها نگاه کنید به : مرتضی راوندی: تاریخ اجتماعی ایران جلد سوم - ص ۱۲۶ و در بارهٔ مقایسهٔ بودجه نگاه کنید به تاریخ ایران جلد د وم ص ۵۸۶

۲۱ – فتحعلیشاه پس از شکست از روسیه و براثر تعهدات مالی سنگین که به موجب دو قرارداد ترکمنچای و گلستان برعهدهٔ ایران نهاده شد، مالیاتها را از ده در صد به بیست در صد افزایش داد! این افزایش اسمی بود و درعمل ۳۰ تا ۳۵ در صد درآمدها به عنوان مالیات اخذ می شد: محمد علی جمال زاده : گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران - ۱۳۳۵ هـ . ق. چاپ برلین صص ۱۲ و ۱۲۱ و ۱۲۵ و ۱۲۷ و ۱۲۹

پی نوشت: اصغر شیرازی « ایرانیت، ملّیت، قومیت »

۶۰ - برای اطلاع از این استفاده نك به: ذوقی (۱۳۶۸ ، ص ۱۰۰ و بعد). به قول وینستون چرچیل «راه آهن سراسری ایران که به تازگی ساختمان آن به پایان رسیده بود، می توانست به عنوان سریعترین و کوتاه ترین راه در دسترس برای کمك رسانی به روسیه مورد استفاده قرار بگیرد». (به نقل از همان، ص ۲۹)

۶۱ - رسول بخشی در مقاله ای که در شماره های ۱۳۵ تا ۱۴۲ (۷ تا ۱۶ /۱۲ / ۱۳۰۲)) روزنامهٔ ستارهٔ ایران منتشر شد، پس از اشاره به سابقهٔ پنجاه سالهٔ کشاکش برسر«قضیهٔ» راه آهن در ایران و ضخامت اسناد آن در آرشیوهای انگلیس وروس- که اگربخواهند به قول یك دیپلمات معتبر انگلیسی آنها را بسوزانند، بیش ازیك هفته وقت لازم خواهند داشت به بررسی مزایای چهار مسیر مختلف می پردازد که محمره به تهران یکی ازآنهاست. یکی دیگر مسیر قصرشیرین به همدان، قم، اصفهان و تهران است که هم قابل اتصال به خط راه آهن بغداد و ازآنجا به اروپا است و هم چند شهررا به هم وصل می کند.

۶۲- طبق داده های رزاقی درسال های ۱۳۱۶ تا ۱۳۱۸ در مجموع ۶۸۵ کارخانهٔ ماشینی با۴۴ هزارو۶۱۳ کارگر وجود داشت. بخش اعظم این کارخانه ها در سال های بعد از۱۳۱۰ تأسیس شده بودند. میانگین کارگران شاغل در هر یك از آنها ۲۴ نفربود. در.(همان زمان ۲۳ هزار و ۸۲۹ نفر نیز در۱۸۳ معدن کار می کردند.(۱۳۶۷، ص ۱۸) رزاقی از ۱۲۱ کارخانهٔ دیگر در بخش ریسندگی و بافندگی و«صنایع دستی متفرقه »خبرمی دهد که در آنها ۳۵۵ هزار و ۳۵۴ نفر اشتغال داشتند. به این حساب تعداد شاغلان هریك ازآنها باید بیش از ۴۴۹ نفر باشد. به نظرنمی رسد که این رقم درست باشد.

۶۳ - برای آشنائی با جزئیات بیشتری دربارهٔ این کارخانه ها، نوع تولید و شمار کارکنان آنها نك به رزاقی (۱۳۶۷ ، ص ۱۷ و بعد).

۶۴ - نك به: مذاکرات مجلس، دورهٔ یازدهم، جلسات ۱۰۷ تا ۱۰۹، ۱۸ تا ۲۵/ ۶/ ۱۳۱۸ نیز نك. (آوری، بی تا، ص ۱۲۱ و بعد).

۶۵ - نك به: مذاکرات مجلس، دورهٔ یازدهم، جلسهٔ دهم، ۸/ ۲/ ۱۳۱۸

۶۶- مآخذ ارقام نسبی کاتوزیان ارقام مطلق کتاب بری بر(1971) (Bharier، ص ۶۵ و بعد) است. به حساب این ارقام بودجهٔ وزا جنگ از ۱۱۲ میلیون ریال در سال ۱۳۰۷به ۴۸۵ میلیون ریال در سال ۱۳۱۹ افزایش می یافت.

۶۷- شیری آذرمی نویسد ازمیان ۲۲ کارخانه ای که ازسال ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ درچهاراستان برپا شد، تنها دو کارخانه سهم آذربایجان بود(۱۳۸۷ ، ص ۱۳).

۶۸ - او بعد از ذکرمظالمی که در ضمن این اعمال انجام می شد وفجایعی که به بار می آورد، این حرف را زد. نك به: مذاکرات مجلس۱۶/ ۱۱/ ۱۳۲۰

۶۹ - تعداد دانشسراهای تربیت معلم درسال ۱۳۲۰ به ۳۶واحد رسید (آوری، بی تا، ص۴۷) بنانی(Banani) از فعالیت ۲۵ دانش سرا خبر می دهد (۱۹۶۹ ، ص ۹۴)

۷۰ - برخی از کتابهائی که مأخذ مطالعهٔ کاشانی ثابت بوده اند، عبارت اند از: راهنمای سعادت مخصوص محصلات مدرسهٔ نسوان، نوشتهٔ احمد سعادت (۱۳۰۲)، هنر آموزش دوشیزگان سال دوم مدرسهٔ نسوان نوشتهٔ میرزا سید علی خان (۱۳۰۳)

۷۱ - مأخذ من خلاصه ای است از نتیجهٔ مطالعه ای که توسط نویسندهٔ آن تقی زاده انجام گرفته و در ۹ / ۸ / ۲۰۱۳ منتشر شده است.

فصل اول

پروگرام مشروطه

کاوه بیات درمقاله خود تحت عنوان« پروگرام مشروطه» بر این نظر است که : خواست تجددونوسازی که درچارچوب نهضت مشروطهٔ ایران شتابی تعیین‌کننده یافت، پس از یک دورهٔ کوتاه که به طرح و بحث کلیاتی چون لزوم حکمروایی قانون و تفکیک قوا ... پرداخت، در رویارویی با نیازهای مبرم مملکتی از لحاظ اقتصادی، اداری، نظامی وفرهنگی، به ارائه برنامهٔ منسجمی برای برآورده ساختن این نیازها موفق شد.ولی دورهٔ کارکرداین برنامه«پروگرام مشروطه»ـ بنا به دلایلی چون چارچوب آمرانه‌ای که در دورهٔ رضا شاه بر آن تحمیل شد به درازا نکشید.
در این نوشته ضمن بررسی خصوصیات کلی این پروگرام، به پاره‌ای از تبعات حاصل از رنگ باختن آن در مراحل بعد نیز اشاره کرد.
انقلاب مشروطهٔ ایران و نظام برآمده از آن را می‌توان ماحصل یک دورهٔ طولانی از نوخواهی و نوجویی دانست در جهتِ پایان دادن به ادبار و فلاکتِ به‌ظاهر پایان‌ناپذیری که مملکت را فرا گرفته بود.
درکنار ارائه تصویر وتوصیفی ازاین ادباروفلاکت که هم بروضعیت موجود کشور تأکید داشت و هم درمواردی چند، آن را با دوران مجد و عظمت ایران در گذشته‌ها مقایسه می‌کرد، این نوخواهی ونوجویی بیش ازهرچیز خود را به شکل طرح و بیان مجموعه برنامه‌ها و راهکارهایی نشان داد که می‌بایست برای دگرگون کردن این وضعیت مورد توجه قرار گرفته وبه مرحلهٔ عمل درآید.

علاوه برمباحث ومضامینِ مربوط به لزوم قانون وخصوصیات یک نظام سیاسیِ جدید که بعدها با پیروزی نهضت مشروطه و تأسیس یک نظام پارلمانی جنبه‌ای مشخص یافت، در زمینهٔ توسعهٔ اقتصادی وتجارتی، اصلاح نظام اداری ومالی، تشکیل یک نیروی نظامی مؤثر ... نیز آراء مختلفی بیان شد. اگر چه در این دورهٔ

اولیه وتا پیش ازصدورفرمان مشروطه واستقرار نظام برآمده ازآن، دورهٔ امیدواری به تحقق انتظاراتی کلی چون خواستهٔ رسالهٔ یک کلمهٔ مستشارالدوله به‌سختی می‌توان ازبروزوتبلور یک اجماع کلی وعمومی درباب جزئیات و دقایق این نوخواهی ومشخصات دقیق وضعیت مطلوبی سخن گفت که می‌بایست جایگزین وضعیت نامطلوب موجود گردد، ولی نگاهی گذرا به مجموعه تلاش‌ها و اقدامات دولت‌های صدرمشروطه درپیشبردمجموعه‌ای ازاصلاحات مشخص اداری و اجتماعی درمراحل بعد ازاستقرار نظام مشروطه، خود بیانگر آن است که جامعهٔ سیاسی کشور از رسیدن به یک چنان اجماع کلی و عمومی‌ای نیز دور نبوده است.
اصلاح نظام مالی کشور به گونه‌ای که در ادامهٔ استخدام مستشاران بلژیکی و سپس در قالب تجربهٔ استخدام مورگان شوستر و هیئت همراه او ملاحظه شد و یا همزمان با این تحول ودگرگونی تأسیس یک نیروی ژاندارم، که برای یک دوره این امید را پدیدآوردکه به یک نیروی متحدالشکل ومتعارف نظامی تبدیل شود،توسعهٔ چشمگیر آموزش عمومی به صورت شکل‌گیری یک نهضت معارف درسطح کشوروحمایت گسترده‌ای که از این نوع تحرکات صورت گرفت خود از این حکایت داشت که در مجموع، جامعهٔ سیاسی ایران سمت و سوی مشابهی را مد نظر دارد.
دراین مرحلهٔ اولیه، که آن را می‌توان با سه دورهٔ اول مجلس شورای ملّی مقارن دانست، چنین به نظر می‌آید که به رغم پیش آمد سکته‌هایی اساسی و جدّی در پیشبرد و اعمال این مطالبات، نه فقط در نقش محوری و قابلیت بسیج این نوع آمال و خواسته‌ها نقصانی حاصل نشد که صورتی گسترده‌تر از پیش نیز یافت.
رخدادهایی چون واقعهٔ به توپ بستن مجلس واستبداد صغیر، شورش‌های مکرر بر ضد نظام مشروطه، مداخلات فزایندهٔ قدرت‌های خارجی و به ویژه روسیه تزاری که درصدد انتزاع بخش‌های شمالی ایران بود، پیش آمد جنگ اول جهانی و گسستگی بیش از پیش رشتهٔ انتظام درکشور، اگر چه هر یک برای مدتی این رشته تلاش‌ها را مختل کردند ولی هیچگاه به محو این خواسته‌ها از ذهن و زبان ایرانیان موفق نشدند.
جنگ اول جهانی ازلحاظ استیصال وفلاکت، بی‌پناهی و تیره‌روزی عمومی یکی ازسیاه‌ترین ادوار تاریخ معاصر ایران است، ولی حتی در این دوره، در میان رفت

و آمد خانمان‌سوز قوای بیگانه و قحط و غلاء حاکم، هر گاه فرصتی ولو کوتاه نیز دست داد برای پیگیری اصلاحات ناتمام پیشین یا طرح برنامه‌های جدید، تلاش‌هایی مبذول شد.
میزان تعلق و دلبستگی به طرح‌هایی از این دست آن چنان بود که به محض نزدیک شدن جنگ اول جهانی به مراحل پایانی‌اش که برای ایران با موهبت عظیمی چون فروپاشی امپراتوری روسیه وامکان کاستن ازمداخلهٔ قدرت‌های خارجی درامور داخلی کشورتوأم شد،درموردراه‌های برون رفت ازآن وضعیت بحرانی و به سرانجام رساندن رشته‌ای از اصلاحات مبرم و اساسی که تا آن زمان به دلیل پیش آمدهای گوناگون به تأخیر افتاده بود، باز هم یک اجماع کلی و اساسی شکل گرفت.
طرح و بیانِ این آمال و خواسته‌ها، اشکال مختلف و متنوعی یافت؛ از تشکیل یک مجلس عالی وفوق‌العاده ازرجال سیاسی ودیوانی کشوردر ایّام فترت مجلس شورای ملّی در این سال‌ها می‌توان یاد کرد که برای تدوین عرضحالی به محضر کنفرانس صلح که قرار بود در پاریس تشکیل شود تا مجموعهٔ متنوعی ازرسائل و بیانیه‌های سیاسی که درهمان ایّام از سوی دیگر رجال ایران ـ چه به صورت فردی و چه به شکل جمعی ـ در تأکید برمجموعهٔ مشابهی از آمال و آرزوهای ملّی، تدوین شد و منتشر گشت.
بیانیه‌ها و مرامنامه‌هایی که به‌رغم تفاوت‌هایی چند درلحن و بیان و میزان شرح و تفصیل، در شناسایی نیازهای مبرم و عاجل مملکتی و راه‌های مشخص رفع این نیازها اشتراک نظر داشتند. درواقع به نظر می‌آمد که حتی که دربارهٔ نحوهٔ اعمال این خواسته‌ها وروش‌های تحقق آن‌ها نیز اجماعی وجود داشت. برای مثال در یادداشتی تحت عنوان «اصول مصوب جمعی از ایرانیان برای اصلاح و ترقی مملکت» که در۲۵ رجب۱۳۳۶ یعنی حدود دو سال و اندی پیش از کودتای ۱۲۹۹ تدوین شد،پیش شرطی چون تشکیل یک دولت قوی «سعی وکوشش دراز دیاد اقتدارهیئت حکومت ومراقبت دردوام آن»مدنظر قرارگرفت و اولویت‌های کارنیز تصریح شد: آنکه:«... عمدهٔ مجاهدت اولیه دولت باید صرف تشکیل قوای نظامی وتنظیم قوای تأمینیه وترتیب مالیه و تأسیس بودجهٔ مملکتی برطبق قواعد جدیده بشود...» وتأکیدوتوجه دوباره‌ای بر آنکه«در بودجهٔ مملکت مخارج قشونی برسایر مصارف مقدم است.»

آنچه که ازفردای کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ درایران با شتابی فزاینده به مرحلهٔ اجرا درآمدهمان طرح‌ها و برنامه‌هایی بودکه از بدو نهضت مشروطه ذهن نخبگان ایرانی را به خود مشغول داشته بود ولی پیش آمد حوادثی غیرمنتظره و پی در پی تحقق آنها را مختل کرده بود.

مواردی چون استقرارحکومت عرفی درایران،الغای کاپیتولاسیون،احداث خطوط راه‌آهن، تجدید نظر در قراردادهای تجارتی ومخصوصاً تعرفه‌های گمرکی، تجدیدنظر درمالیات‌ها، توجه مخصوصی به معارف... که تحقق آنها بیش از هرچیزبه اعادهٔ انتظام وتشکیل یک نیروی کارآمد نظامی منوط بود، چنان واضح و بدیهی می‌نمود که دریک مرحله یکی ازمهّم‌ترین ارکان پیش شرط مزبور، یعنی رضاخان سردار سپه با یک پیشینهٔ نظامی، از گروهی دیگر با یک پیشینهٔ متفاوت ـ روشنفکرانِ جمعیت ایران جوان ـ می‌خواهد نسخه‌ای از مرامنامهٔ خود را، که آن نیزدراساس با دیگرمرامنامه‌های آن دوره تفاوتی نداشت، نزد او گذاشته و دل به او بسپرند؛ آنان نیز بی‌چون و چرا چنین می‌کنند.

اگر چه دراین دوره درپاره‌ای ازجزئیات امرهنوزاختلاف نظرهایی وجود داشت، برای مثال درحوزهٔ آموزش عمومی درمقدم داشتن آموزش عالی بر آموزش ابتدایی ویا بالعکس مجادلاتی بروزکرد ولی در مورد اصل بحث ـ لزوم توسعهٔ آموزش عمومیـ اتفاق نظروجودداشت. گروهی خواهان ادغام کامل تمامی نیروهای نظامی و تشکیل یک قشون متحدالشکل بودند، برخی نیز بیشتر به دلایل سیاسی با در نظر داشتن نیروی ژاندارمری که تحت نظارت وزارت داخله قرارداشت خواستار حفظ موجودیت آن به عنوان یک نیروی مستقل و موازی بودند ولی با این حال هر دو طرف برلزوم ارتقاء و توسعهٔ توان نظامی کشور هم رأی و هم نظر بودند.

تفاوت‌هایی ازاین دست دردیگرحوزه‌های اقتصادی،اجتماعی وفرهنگی مورد بحث دراین دوره نیزمشاهده می‌شود اما هیچ یک ازاین تفاوت آراء به معنای تأکید بریکی به قیمت نفی دیگری نبود. حتی دریک مرحله، یعنی دراواسط دههٔ ۱۳۰۰ شمسی که آن رامی‌توان دورهٔ اوج حیات وتلألو«پروگرام مشروطه » دانست، سید حسن تقی‌زاده درمقاله‌ای تحت عنوان«فقدان نقشه مستلزم فقدان بودجه یا فقدان بودجه ناشی از فقدان نقشه است؟» برآن شد که با شناسایی اختلاف نظرهایی از این دست وهمچنین تأکید بر محدودیت امکانات کشوراز لحاظ منابع مالی و انسانی، بر

لزوم «... تهیهٔ یک نقشهٔ صحیح اساسی جامعی...برای ده پانزده سال آینده...» کشورزمینهٔ برطرف شدن همان اختلاف نظرهای حاشیه‌ای را نیز فراهم کند تا بدین ترتیب با سنجش و برآورد امکانات از یک سو و تعیین اولویت‌ها از سوی دیگر، در پی «... تشخیص صحیح احتیاجات حقیقی...»، نقشه وترتیبی داده شود که بر اساس آن«... دردهای اصلی و فرعی این ملت را چنانکه باید و مطابق واقع، تشخیص داده و برای مدت کافی(مثلاً ده تا بیست سال اقلاً) متناسب با اهمیت آنها، اصلاحات لازمه در نظر گرفته و وجوه لازم برای آنها تخصیص کرده باشند...»

اگر چه طرحی که تقی‌زاده در ذهن داشت تنها حدود ده سال بعد با تأسیس سازمان برنامه زمینهٔ تحقق یافت، ولی دراین فاصله ایران دستخوش تحولاتی گشت که در خلال آن نه فقط اهمیت تدابیری از این دست، بلکه نفس در نظر داشتن یک چشم‌اندازکلانِ مملکتی که دراین دوره به صورت «پروگرام مشروطه» تبلور یافته بود نیز جذابیت اولیهٔ خود را از دست داد.

آنچه تا پیش از این دگرگونی به صورت مجموعه‌ای از خواسته‌ها و اهداف ملموس اقتصادی واجتماعی، نظامی وفرهنگی ... نوعی اجماع ملّی را درحول محور خود بر پا داشته بود، جای به ترتیبی سپرد به کلی متفاوت از پیش.

از این مرحله به بعد که تنها پس از تحولاتِ حاصل از واقعهٔ شهریور ۱۳۲۰، وجه بروزی عیان و آشکار یافت، چنین به نظر آمد که برای حصول به اجماعی مشابه، برای بسیج سیاسی ایرانیان در حول یک رشته خواسته‌های ملموس و مشخص، تصور و چشم‌اندازی از یک سنخ دیگر لازم است. نه آنکه مسائل و نیازهای مبرم مملکتی که رسیدگی به جزء جزء آنها تا پیش از این دگرگونی مدّنظرقرار داشت حل و فصل شده باشد و از این رو موضوعیت خود را از دست داده باشند؛ ایران سال‌های پایانی دههٔ ۱۳۱۰ و مراحل نخست دههٔ ۱۳۲۰ به رغم برداشتن گام‌هایی اساسی در پشت سرگذاشتن دوره‌ای از فلاکت و استیصال، هنوز هم با مشکلات اقتصادی و اجتماعی فراوانی دست به گریبان بود که رسیدگی بدان‌ها کماکان مستلزم جدّ و جهدی اساسی یعنی در نظر داشتن یک برنامهٔ ملّی بود ولی در این میان بنا به دلایلی که درادامهٔ این بحث به پاره‌ای از آنها اشاره خواهد شد، تحولات روزگار به نوعی پیش آورد که این نوع خواسته‌ها و اتخاذ تدابیری برای برآورده ساختن آنها به گونه‌ای که درسال‌های پیش شاهد آن بودیم، موضوعیت و جذابیت

خود را ازدست داده بود.
کشور هنوزهم با مسائل و مشکلات فراوانی دست به گریبان بود. شالوده‌ای که در خلال تأسیس یک دولت مدرن و امروزی نیز ریخته شد، از حوزهٔ مقننهٔ آن گرفته تا بخش مجریه‌اش،عملاً جزرسیدگی به این مسائل ومشکلات کارکرد دیگری نداشت. هرکابینهٔ جدید نیزدربدو تشکیل، با ارائهٔ فهرستی از اولویت‌های کاری‌اش، پروگرام وبرنامه‌ای رااعلان می‌کرد.ولی این امردرمقایسه با گذشته بیشتر صورتی تشریفاتی یافته بود و دیگر معنایی همسنگ دورهٔ قبل نداشت.
در توضیح علل پیش‌آمدِ یک چنین تغییری عوامل متعددی را می‌توان برشمرد. به سرنوشت «پروگرام مشروطه»، آن برنامهٔ مملکتی‌ای می‌توان اشاره کرد که در خلال شکل‌گیری استبدادو یکه‌تازی رضاشاهی که نه فقط به حذف نیروهای سیاسی مخالف ومتفاوت منجر شد، بلکه موجودیت مستقل هوادارانش را نیز از میان برداشت، از سطح یک پروژهٔ ملّی و برخورداراز توجه و حمایت عمومی به سطح یک پروژه شخصی،«منویات شخصِ شخیصِ اعلی‌حضرتِ قدر قدرت...» فرو کاسته شد ودراین تقلیل و تنزل بخش مهمی ازتوان و گیرایی اولیهٔ خود را از دست داد.
در کنار این استبداد و یکه‌تازی که عرصه را بر حداقلی از مشارکت سیاسی نیز مسدود کرد سرشکستگی حاصل از فاجعهٔ شهریور ۱۳۲۰ نیز تیر خلاصی بود بر کالبد نیمه جان و بی‌اعتبار بر جای مانده از این ماجرا.
در خلال سال‌های پرآشوبِ بعدی نیز نیروهای سیاسی کشور ـ از تک و توک چهره‌های بر جای مانده ازنهضت مشروطه گرفته تا عناصر و عوامل جدیدی که به صحنه آمدند ـ نتوانستند درراه مملکت‌داری به حداقلی از اجماع و همراهی پیش گفته دست یابند و درادامهٔ بحران ودر واکنش به این ناتوانی، از سال‌های میانی دههٔ ۱۳۲۰ از فرادستی تدریجی گفتارِرادیکالی می‌توان سراغ گرفت که برای به تحرک واداشتن جامعهٔ سیاسی، راه ساده‌تری را جستجو می‌کرد؛ گفتاری که در نهایت درقالب بحث ملّی شدن صنعت نفت، به راه و روش مطلوب خود دست یافت.
از این مرحله به بعد بود که بسیج سیاسی با فاصله گرفتن از مجموعه کاستی‌ها و نیازهای ملموس مملکتی به‌تدریج صورتی کلی و انتزاعی یافت. با نوعی بی‌صبری و تعجیل، درصدد طرح و بحث خواسته‌ای برآمد که بتواند در یک راه میانبر و در

یک حرکت، مجموعه‌ای راکه راهِ به تحرک واداشتنش تا این حد سخت ودشوار از آب درآمده بود، به حرکت درآورد. در خلال یک چنین دگرگونی و تغییری بود که با ارائه تصویری اغراق آمیزازقدرت وهیمنهٔ شرکت نفت که با ذهن توطئه زدهٔ عوام نیزهمخوانی کامل داشت، موضوعی چون ملّی شدن صنعت نفت که در چارچوب نگرش پیشین تنها می‌توانست بند و تبصره‌ای از یک برنامهٔ کلی تلقی گردد جایگزین کل آن شد.

از این پس به رغم تداوم واستمراربارسنگین انبوهی ازمسائل مشخص و ملموس اقتصادی، اجتماعی، نظامی وفرهنگی... بردوش کشور، هیچگاه برنامه‌ای که بتواند تمامی این ملاحظات را به نحوی جامع و فراگیر تحت پوشش قراردهد و درعین حال همانند دودههٔ نخست بعد از استقرارنظام مشروطه، جامعهٔ سیاسی را نیز جذب خود کند، به رقم تلاش‌های مختلف بسیاری ازنیروهای سیاسی وقت هیچگاه شکل نگرفت.

دولت‌ها و نظام حاکم بنابر وظیفه‌ای که برعهده داشت، طبعاً درگیر رسیدگی به چنین ضروریاتی بودند، ولی بخش مهّمی از نیروهای سیاسی کشور، بی‌اعتنا نسبت به یک چنین مسائل «ابتدایی» و«پیش پا افتاده»ای، رؤیایی دیگر در سر داشتند و متأسفانه همان‌گونه که با فزونی گرفتن اقتدار فردی رضا شاه، وجه آمرانه و یکسویه‌ای که بر «پروگرام مشروطه» سایه افکند، این شکاف و جدایی را بنیان گذاشت، پیش‌آمدِ تحولی مشابه درارتباط با اقتدار فردی محمدرضا شاه و تقلیل کل مسائل مربوط به توسعهٔ ملّی کشوربه مجموعه‌ای از«منویات ملوکانه»نیز در تشدید و استمرار این عارضه مؤثر واقع شد.

یکی ازنتایج اصلی این دگرگونی دور شدن بیش از پیش امر سیاست ازمسائل مبتلا به کشورو تقلیل آن به یک یا مجموعه‌ای ازمفاهیم مجرد وانتزاعی بود. اگردریک مرحله در نگاهی بی‌اعتنا به دیگر مسائل و معضلات کشور، سعادت ملت ایران فقط در ملّی شدن صنعت نفت انگاشته شد ولاغیر، این نگاه و طرز تلقی در مراحل بعدی تطوراش باطرح مفهومی به مراتب گنگ‌تر ومبهم‌تراز پیش تحت عنوان «وابستگی» به جای«شرکت نفت»قبلی که لااقل پدیده‌ای موجود و این‌جهانی بود، ابعادی انتزاعی و حتی متافیزیکی به خود گرفت.

در یک چنین چارچوب کنگ و مبهمی بود که انبوهی از پروژه‌های متفاوت و

متعارض سیاسی و غیرسیاسی برای مدتی امکان همراهی و همزیستی یافتند؛ از ادامهٔ راه مصدق گرفته تا ایجاد حکومت اسلامی؛ در حالی که داد و ستد میان جامعهٔ بی‌طبقه توحیدی وجامعهٔ بی‌طبقهٔ کمونیستی رونق داشت؛ هم برای رفع الیناسیون طبقهٔ کارگربه معنای مارکسیستی‌اش زمینه‌ای فراهم می‌نمودوهم برای بازگشت به خویشتن خویش به معنای اسلامی وعرفانی‌اش. یک روز رفع فتنه ازجهان درصدراولویت‌ها قرارگرفت و روز دیگر فراهم آوردن مقدمات ظهور.

از اشاره به سیر تطور و تکامل بعدی این نگاه و صور خاصی که در هر مقطع خاص به خود گرفته و به ویژه ماحصل آن به صورت یک شکاف فاحش و عمیق میان مسائل واقعی کشورودلمشغولی‌های بی‌ربطی که حال و مآل ایران را بازیچهٔ خود قرار داده است، صرفنظر شده و این یادداشت را با چند نتیجه‌گیری خاتمه می‌دهم.

تأکید بر مجموعه‌ای ازمسائل وکاستی‌های مشخص مملکتی درحوزه‌های مختلف اقتصادی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی و پایبندی حاصل از این تأکید به صورت توافق برسر یک برنامهٔ مشخص برای حل و فصل این کاستی‌ها و مسائل، به گونه‌ای که در دو دههٔ اول نهضت مشروطه شاهد آن بودیم باعث آن شده بود که امرسیاست تا حدود زیادی به مقدورات و مقدرات واقعی کشورمقید باقی بماند. مسائلش مشخص بود وراه‌حل‌های برطرف ساختن این مسائل نیز کم و بیش روشن و مشخص.

ازدوره‌ای که توجه به آن گونه مسائل مشخص وملموس مملکتی ویافتن راه‌حل‌هایی برای هریک با توجه به امکانات زمانه، ازحوزهٔ توجه وعلاقهٔ عمومی خارج شد ودرعوض پیش آوردن یک دگرگونی عمده وفراگیر ـ «نهضت»، «حماسه»، «انقلاب»... ـ هدف قرارگرفت که به طرفه‌العینی، بار را به مقصد و کاررا به سامان رساند، امرسیاست نیز تا حدود زیادی ترتیب و قراراولیهٔ خود را از دست داد.

در یک چنین چارچوبی است که اصول اساسی و مهمی چون تحزب و التزام به برنامه‌های جامع سیاسی، شکل‌گیری تحرکات سیاسی بر اساس داده‌های صنفی و طبقاتی ...ودیگراصول مدرنِ امر سیاست، کمرنگ و بی‌اثرشده، جای به رفتاری می‌سپرد که براساس آن پاره‌ای از ویژگی‌های شخصی چون زهد و پارسایی،

خوشرویی ومهربانی اهمیت می‌یابدو به وقت دلزدگی از این اوصاف، «ارزش» های دیگری چون سرسختی ومهابت، بُرایی و قاطعیت؛ وامر سیاست نیز جز در پرتو اغراق و گزافه وترسیم یک چارچوب «شکوهمند»، مجری دیگری برای طرح و بیان نمی‌یابد.

به این دلیل است که دربزرگداشت ویادآوری صدمین سال انقلاب مشروطه، لازم می‌نماید که درکنار دیگر ارزش‌های فراموش شدهٔ مشروطیت از «پروگرام مشروطه» و نقش کارسازآن درایجاد بنیانی ماندگار نیز یاد شود. بنیانی که به رغم این همه بی‌اعتنایی ودستکاری هنوزهم بُن و اساس دولت ـ ملت ایران را تشکیل می‌دهد و ته رنگی از کارکرد اصلی خود را حفظ کرده است و شاید که بازیابی صورت روز آمدی از آن بتواند در پایان دادن به این دور باطل بیهودگی مؤثر واقع گردد.(۱)

توضیحات و مآخذ

۱- کاوه بیات « پروگرام مشروطه» فصلنامه گفتگو شماره ۵۱

یادداشت‌ها:

۱ . برای نمونه بنگرید به مرامنامه‌های پاره‌ای از احزاب و مجامع سیاسی وقت درمنصوره اتحادیه (نظام مافی)(به کوشش)،مرامنامه‌ها و نظام نامه‌های احزاب سیاسی ایران در دورهٔ دوم مجلس شورای ملّی، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱، صص ۴۶-۵۷، ۱۰۳-۱۲۰، ۱۲۴-۱۳۰، ۱۴۸-۱۵۳، ۱۵۷-۱۶۸.

۲.بنگرید به کاوه بیات، توفان برفرازقفقاز،تهران:مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی [وزارت امور خارجه]، ۱۳۸۰،صص ۱۶۹-۱۷۷؛ و همچنین اسنادی چون رسالهٔ«بیان حال»، «یادداشت خواسته‌ها وادعاهای ایران» به قلم سیدحسن تقی‌زاده،درمجموعه مکاتبات،اسنادوخاطرات وآثارفیروزمیرزافیروز، (نصرت الدوله)منصوره اتحادیه وسعادپیرا، ۳ج، ج۳، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۹، صص ۲۸۹-۹۳ و ۳۱۷-۲۴.

۳ . عبدالحسین شیبانی وحیدالملک، خاطرات مهاجرت، به کوشش ایرج افشار و کاوه بیات، تهران: نشرو پژوهش شیرازه، ۱۳۷۸، صص ۷۳۸-۴۰

۴ . علی اکبر سیاسی، گزارش یک زندگی، ج اول، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۶، صص ۸۶-۸۷ .

۵. برای مثال بنگرید به مباحثی که در این زمینه از سوی سید حسن تقی‌زاده، صدیق اعلم، میرزا ابوالحسن فروغی ... در مجلهٔ آینده مطرح شد: سال نخست، شمارهٔ ۳ (مهر ماه ۱۳۰۴)، صص ۱۴۵-۱۵۵؛ ش ۴ و ۵ (آبان و آذر ۱۳۰۴) صص ۲۹۳-۳۰۲؛ ش ۶ (دی ۱۳۰۴) صص ۳۲۹-۳۴۷؛ ش ۷ (بهمن ۱۳۰۴) صص ۳۹۳-۴۰۷؛ ش ۸ و ۹ (اسفند ۱۳۰۴ و فروردین ۱۳۰۵) صص ۵۵۶- ۵۴۶: ش ۱۰ (اردیبهشت ۱۳۰۵) ۵۷۷-۵۸۸؛ ش ۱۱ (تیر ۱۳۰۵) صص ۶۵۴- ۶۴۳.

۶. سرتیپ میرحسین یکرنگیان، سیری در تاریخ ارتش ایران، تهران: انتشارات خجسته، ۱۳۸۴، ص ۲۵۳
۷. سید حسن تقی‌زاده «فقدان نقشه مستلزم فقدان بودجه یا فقدان بودجه ناشی از فقدان نقشه است؟» درتقدم، سال اول، شمارهٔ ۵ (دی ماه ۱۳۰۶) ص ۲۵۶ و ۲۶۶.
۸. یکی از آخرین تلاش‌های جدّی‌ای که در این زمینه صورت گرفت، در دورهٔ نخست وزیری قوام‌السلطنه درسال‌های۱۳۲۴-۲۵ بود و ناکامی او در ایجاد یک حزب پایدارسیاسی وبسیج نیرو پیرامون مجموعه‌ای ازاصلاحات مشخص مملکتی. برای نمونه‌هایی چند از این اصلاحات و طرح‌ها بنگرید به ایران در راه اصلاحات دموکراتیک در تحت رهبری جناب اشرف آقای قوام‌السلطنه، (بیلان عملیات و اصلاحات دولت درفروردین، اردیبهشت و خرداد ماه ۱۳۲۵)، از انتشار وزارت کار و تبلیغات.

فصل دوم

ابوالحسن بنی صدر«تحوّل اقتصادایران» درتاریخ معاصرایران را اینگونه بررسی می کند:

الف ـ سیری درتاریخ اقتصاد ایران: از قطب تمرکز وتکاثر به قطب تلاشی همه جانبه وادغام

پیدایش بازارمشترک وسیع درحوزهٔ فرهنگ(۱) ودولت« اسلامی » به اقتصاد ایران امکان میداد تاکه به مدّت هفت قرن یعنی ازقرن سوّم تاواسط قرن یازدهم هجری دراقتصادحوزه موقعیت ممتازی داشته باشدویکی ازقطبهای اصلی جذب وادغام کاروسرمایه درجهان به شمارآید(۲).بسط روابط اکمال متقابل دراقتصاد های حوزه وایجادواحدهای بزرگ صنعتی وبازرگانی وافزایش همبستگی متقابل وبهم پیوستگی فعّالیتهابه پیدایش شهرهای بزرگ صنعتی وبازرگانی می انجامید. ازقرن چهارم تاحملهٔ مغول،اقتصادایران چنان توسعه ای می کردو قدرت جذب وتمرکزوتکاثری می جست که هیچگاه نه پیش ازآنها و،نه پس از آن تاامروز، به آن درجه ازتوانمندی نرسیده بود ونرسیده است. درنتیجه، شهرها بزرگ می شدند. به طوریکه درقرن هفتم به هنگام حملهٔ مغول تنهادرشمال شرقی ایران دوشهربیش ازیک میلیون ودوشهر بیش ازدومیلیون تن جمعیت می داشتند(۳)که «صنعت ها وپیشه ها درآنها شکوفائی وسرمایه بازرگانان کلان بود وتجارت بسط داشت.»(٤) رونق اقتصاد شهری وتوسعهٔ شهرنشینی یک امرعمومی درتمامی قلمروحوزه می بود.(٥)

۱ – جریان جدائی از حوزهٔ فرهنگی ـ اقتصادی

از زمان مسعودغزنوی، عصرهجوم طوایف هفتگانهٔ ترک، زدو خورد های نظامی از خارج حوزه به داخل حوزه منتقل شد.(٦) درواقع، آغازانحطاط و تلاشی اقتصاد ایران را از این زمان باید دانست. باوجود حملهٔ مغول و از بین رفتن بخش بزرگی ازاقتصاد صنعتی وکشاورزی ونکث بازرگانی، براثر وجود روابط اکمال متقابل وهمبستگی درون حوزه ئی، اقتصاد ایران خرابی ها را جبران کرد تا متلاشی شدن حوزه و ازبین رفتن بازار بزرگ، اگرنپذیریم که به دوران رونق پیش ازمغول بازگشت(۷) باوجوداین ازرونق بسیار برخوردار می بود وهنوز بزرگترین شهرهای صنعتی درایران واقع بودند و وظیفهٔ پایتخت های اقتصادی جهان را شهرهای ایران انجام می داند. (۸)

بازارهابه مثابه جایگاه وسازمان فعّالیت اقتصادی ومرکزتولیدوتوزیع فرآرده های صنعتی ومحلّ مبادلهٔ فرآورده های بخشهای مختلف اقتصاد، مبادلهٔ کالاها را در مقیاس ملّی و بین المللی سازمان می دادند.

این بازارها به یک نظام بانکی مجهّز بودند. در بازارها صرّافان راسته ای ویژهٔ خود می داشتند وابتکارچک وایجاد شبیه پول ازآنهاست.(۹) وبه کمک این"نظام بانکی"پس ازانداز هاراجذب وبه صورت اعتباردراختیارسرمایه گذاران وبازرگانان می گذاردند.وجودبازاربزرگ پول وسرمایه، انباشت سرمایه راسهل می کرد وثروتهای کلان دولتیان ومالکان اراضی بدستیاری "تاجران وصنعتکاران "درفعّالیتهای صنعتی بکارمی افتاد.تا بدانجا که شرکتهای بسیار بزرگ بین المللی فراوان پدیدارمی شدند.(۱۰) هرچند شرکت کردن با شاه وامنای دولت، برای فرارازمالیات وتحصیل امنیت وامتیازهای دیگررواج می داشت، (۱۱) امّامؤسّسات پولی ومالی خصوصی می بودندو تا پیش از پیدایش اقتصاد شهری وابستهِ« جدید»، صرّافان همواره محلّ رجوع حکومت و" اعیان " برای گرفتن قرض می بودند. (۱۲)

برخورداری ازموقعیت قطب جاذبه و تراکم و مجهّز بودن به پول مسلّط(۱۳) و

نوع در آمد	ترکیب بودجه در دوره صفوی حدود سالهای ۱۰۰۰ (۳۹)		ترکیب بودجه در اواسط قاجار ۱۲۴۹ (۴۰)		ترکیب بودجه کمی قبل از کودتای رضاشاهی ۱۲۹۵ (۴۱)	
	تومان	درصد	تومان	درصد	قران	درصد
۱- در آمدهای داخلی	۶۳۷۰۰۰	۹۳/۳	۵۳۰۹۵۰۰	۹۶	۵۰۰۰۰۰۰۰	۳۷/۵
۲ – در آمدهای گمرگی و بندری مخابرات خارجی و راهداری	۵۳۰۰۰	۷/۴	۸۱۱۰۰	۱/۳	۴۰۰۰۰۰۰۰	۳۰
۳- در آمدهای امتیازات اعطائی و معادن بویژه نفت	-		۱۲۷۵۰۰	۲/۷	۱۷۰۰۰۰۰۰	۱۲/۷۵
۴ – کسر بودجه که از محل قرضه خارجی و مقرری قدرتهای روسیه و انگلیس تامین می شد و یا اضافه بودجه	+ ۶۶۵۰۰۰	۹۵	+ ۱۳۱۴۰۰۰	۲۳/۸	- ۲۶۳۴۱۰۰۰	۱۹/۷۵
جمع	۷۰۰ ,۰۰۰		۵ ,۵۳۷ ,۱		۱۳۳ ,۳۴۱ ,۰۰۰	

جدول ۲- ترکیب بودجه ایران در دوره های مشخص معاصر

عنوان در آمدها	ترکیب بودجه درسال ۱۳۲۰ (۵۸)		ترکیب بودجه مصوب ۱۳۳۲ (۵۹)		ترکیب بودجه سال ۱۳۵۰ (۶۰)	
	میلیون ریال	درصد	میلیون ریال	درصد	میلیاردریال	درصد
۱- درآمدها صرفاً داخلی	۴۳۲	۱۲	۳۰۱۲	۳۲	۲۸/۲	۱۰/٤
۲ – درآمدهای گمرگی و بندری و انحصارات یعنی مالیات غیر مستقیم حقوق گمرکی و حق انحصار	۷۹۳	۵۳/۲	** ۶۴۳۲	۶۵	۱۰۴/۹	۲۳/۱
۳- نفت و گاز ومنابع زیر زمینی دیگر	* ۲۳۸۵	۵۳/۲	–		۱۰۴/۹ ۱۷۰۰۰۰۰۰	۴۱/۵ ۱۲/۷۵
۴ – کسر بودجه که با قرضه های داخلی و خارجی باید جبران شود	-۷۱۰	۱۶/۴	-۵۰۰	۳	۲۷۱/۸	
جمع	۴۳۲		۹۹۴۴		۱۳۳,۳۴۱,۰۰۰	

* در مهر ماه این سال بموجب ماده واحده مالی به وزارت دارائی اجازه داده شد کلیه پرداختهائی که در سال ۱۳۲۰ از طرف شرکت نفت بعمل می امد و همچنین موجودی حساب اندوخته کشور را تا آن تاریخ به جمع بودجه این سال منظور کند و این اندوخته ها عبارت بودند از عوابد نفت و حق انحصار قندو شکر.

** ویژگی ان دوره اینست که بهای واردات با صادرات غیر نفتی پرداخت می شود و بنابراین ماهیتاً با دروه های قبل و بعد فرق دارد. با وجود این نسبت ها گویا هستند.

تعادل مثبت بازرگانی خارجی،به" نظام بانکی"امکان میداد نقش خزانه دارو اداره کنندهٔ فعالیتهای پولی وسرمایه ای را برای بخش بزرگی ازجهان ایفا کند. جریان پول وسرمایه به کشورو وجود امنیت ومنزلتی نسبت به امروز کم تزلزل تر،موجب می شدکه سرمایه ها امنیت را نه درنقدینه ومخفی شدن که در فعّالیتهای گوناگون ونه دریک که درچندرشته بجویند.درحقیقت تمایل عمومی ، برتقسیم سرمایه به سه سهم بود، سهمی درصنعت، سهمی درکشاورزی وسهمی را نیزدربازرگانی بکارمی انداختند(۱۴). درآمدها نیزبه سه بخش تقسیم می شد: سهمی ذخیرهٔ سرمایه وسهمی هزینه های خانه وسهمی دیگربه صورت نقدینه یا زینت آلات واشیای دست به نقد، می شد.(۱۵)

این تمایلات دوران رونق، سنّت دیرپای فعّالیتهای اقتصادی شد و به شرحی که می آید امروزنیز نظریهٔ راهنما ست.

ازدوران صفوی به بعد، پیدایش قدرتهای جدید اقتصادی وسیاسی دراروپا، برخاستن قدرتهای جدیددرمرزهای کشور،انعکاس رابطهٔ قدرتهای جدید و نیرو های اجتماعی حاکم برکشورهای عضوحوزه،به صورت برخوردهای شدید بینابین که به متلاشی شدن حوزه می انجامید، اقتصاد ایران را از بازارگسترده و " طبیعی"خود محروم می کرد. امّا سنگینی باروظایف هنوزبردوشش می بود. بودجهٔ دولتی که بر اثر فشارنظامی درمرزها افزایش می یافت و بارمالیاتها و بهرهٔ مالکانه را سنگین ترمی کرد، بنیه اقتصاد کشوررا به تحلیل می برد.(۱۶) پول همان مدارسابق خود را می داشت، امّا جهت عمل خویش را تغییر می داد. توضیح اینکه: نقش پول ایران این بود که مازاد اقتصادهای دیگر را می مکید و به اقتصاد مسلّط ایران منتقل می کرد. امّا به همان ترتیب که اقتصاد ایران با اقتصادهای بقیّهٔ حوزهٔ فرهنگی قطع رابطه می کردوبتدرج که– درعصر قاجار- تجزیه می شد و به زیر سلطهٔ اقتصاد نو توان غرب درمی آمد، پول ایران خود ابزار انتقال ثروتها وسرمایه های ایران به خارجه می شد.(۱۷) جریان اوّل به صورت صدور مسکوک وسرمایه بوجود می آمد. و این امر امکانات سرمایه گذاری وبازاررا محدودترمی کرد. تولید، به خصوص تولید صنعتی نقصان می گرفت و در نتیجه سرمایه ها ونیروی انسانی ماهرروی به مهاجرت ازکشور می آوردند.(۱۸)

از سال ۱۱۳۴هـ . ق تا ۱۲۵۰، باز تاب فشاراقتصادی حاصل از متلاشی شدن

حوزه و فشارهای قدرتهای نوخاسته، در داخل کشور، به صورت جنگهای داخلی پیاپی بروزمی کرد. این فشارها از سوئی و انتقال ناقص و جزئی عناصر فرهنگی و ضدّ ارزشهای غرب سلطه گر که با هدفهای اقتصادهای مسلّط در زمینهٔ تهیّهٔ مادّهٔ اوّلیه و بدست آوردن بازار فروش واستفاده ازنیروی انسانی ،....جامعه ایرانی از فرآوردن نیروهای محرّکه ناتوان تر می کرد. بیشتر ازآن، ایران درموقعیت زیرسلطه قرارمی گرفت وخود زمینه سازتحقّق هدفهای سلطه گر می شد. این همه به ویرانی اساس فرهنگ وازآنجا به انحطاط اقتصاد ایران وقرارگرفتن آن درمسیر تجزیه وتلاشی مدد میرساند. بازارهای همجوار(عثمانی،آسیای میانه، افغانستان و هندوستان و حتّی بخارا و ...) نیزاز دست اقتصاد ایران بدر می شدند.(۱۹)

سرمایه ها به سرعت ازفعّالیتهای اقتصادی خارج می شدند وامنیت و منزلت را درغیر فعّال شدن(نقذینه) و فرارازکشورمی جستند. این انحطاط شتاب گیر اقتصادی درست وقتی گریبانگیرکشورمی شد که نیازدولت به منابع مالی، به علّت فشارعظیم قدرتهای نوخاسته، افزایش می یافت. کشوری که در قرن ۱۴ میلادی مالیات پایتختش، تبریز، از مالیات تمام فرانسه بیشتربود، سه قرن بعد، بودجه اش تایک دهم بودجه فرانسه وانگلیس آن روز، کاهش یافته بود. و این درحالیکه در قلمرو و جمعیّت ازآن کشورها بزرگتربود.(۲۰) فشاردولت برای افزایش مالیتها بیشترمی شد تا آنجا که مالیاتها اسماً دوبرابر و رسماً سه برابر می گشت.(۲۱)

۲ - جریان اندیشهٔ تجزیهٔ اقتصاد کشور و بند از بند گسستگی همه جانبه آن:

با شکست از روسیه ومحرومیت ایران ازاستقلال گمرگی، اینک اقتصاد کشور، به عنوان یک مجموعه، دچار تجزیه و بند از بند گسستگی می گشت:
درداخله کشور، ازشهری به شهری گمرک برقرار می شد و تولیدهای داخلی تا بدست مصرف کننده برسد، سه برابر (۲۲) و گاه ٤ تا ٥ برابر قیمت خود، انواع عوارض شهری وحقوق گمرکی وباج و... ازآنها وصول می شد.(۲۳) وجود این مرزها ی داخلی وعلاوه برعوارض، انواع باج ها ورشوه ها مبادلات را درداخل کشورنیزتا حدّ محال مشکل می کرد ویکی ازمشخّصه های اقتصاد ملّی، یعنی وحدت بازاروتوحید اقتصادی را ازمیان می برد. به سخن دیگر، اقتصاد ملّی

به اقتصادهای محلّی بریده ازهم تجریه می شد. این امرازسوئی بازگشت به اقتصاد طبیعی(یعنی اقتصاد تولید درحدّ اقلّ احتیاج اولیه) را شتاب می بخشید وازوسوی دیگرموجبات ازبین رفتن ممیّزه ومشخّصهٔ دیگروحدت اقتصاد ملّی،یعنی بریدن پیوندبخشهای کشاورزی وصنعتی وخدمات ازیکدیگرو حتّی تجزیه درداخل هرکدام ازاین بخشها را فراهم می کرد. توضیح اینکه در آن حال که این کمرگ های داخلی، قدم به قدم، بر قرارمی شد، دولت ایران برابر مادّهٔ ۳عهد نامهٔ بازرگانی ایران و روسیه – که با استفاده از حقّ " دولت کاملهٔ الوداد"، دیگران نیز ازآن سود می جستند- از واردات فقط یک نوبت آنهم حدّ اکثر۵ درصد می توانست حقوق گمرکی بگیرد و کالاهای وارداتی از حقوق وعوارض گمرک های داخله معاف بودند.(۲۴) طرفه این که این حقوق برای اتباع ایران ۳ درصد بود (۲۵) و بر اثررسم اجاره دادن گمرک و رقابت مستأجران، معمولاً حقوق گمرکی تا ۱/ ۵ درصد پائین می آمد. (۲۶)

و نیز، ایجاد کارگاه های صنعتی در روسیه و انگلیس که کارشان فقط تولید کالاهای مشابه کالاهائی بود که در ایران تولید و مصرف می شد(۲۷) و وارد کردن آنها به ایران و رقابت پیروزشان با فرآورده های داخلی، تولید صنعتی پیشه وری ایران را پامال می کردومانع ایجاد وگسترش صنعت جدید نیز می شد.(۲۸) تجارت خارجی کشورازحوزهٔ اصلی خویش بطور قطع بیرون می رفت وتقریباً به بازرگانی با روسیه وانگلیس محدود می گشت. تجارت ایران با کشورهای عضوحوزهٔ فرهنگی که، سابق، نزدیک به تمامش با آنها بود، اینک تا دودرصد کلّ تجارت پائین می آمد.(۲۹) بدین سان هدف جنگهای صلیبی که مقصد اصلیشان پاشاندن حوزهٔ بزرگ اقتصادی واختصاص تجارت کشورهای حوزه به اروپا بود، سرانجام برآورده می شد.(۳۰)

درنتیجه،کارگران ماهربیکارمی شدند وفوج فوج راهی خارجه می گشتند (۳۱) و سرمایه ها از صنعت روی گردان می شدند. حق اینست که برای مقابله با این هجوم اقتصادی که به قصد نابود کردن بنیادهای داخلی اقتصاد وخارجی کردن این اقتصاد و برای قراردادن کشوردرجریان و فراگرد خارجی شدن همه جانبه بعمل می آمد، سرمایه های دولتی و خصوصی، به ویژه درعهد قائم مقام وامیرکبیر، در ایجاد صنایع نوزادبکار می افتادند. (۳۲) امّا براثر محرومیت ازوسائل دفاع از

صنایع نوزاد (پیش ازاین دیدم که بنابرقرارداد بازرگانی ایران و روس دولت ایران ازداشتن سیاست گمرکی مستقل محروم شده بود) و اجرای از روی قرار و قاعده سیاست ممانعت از پیدایش صنعت ورشدآن در ایران (۳۳)،تلاشها به جائی نمی رسید.شرکتهای بزرگ صنعتی ومالی خصوصی پی در پی ورشکست و از بین می رفت.(۳٤) حاصل آنکه سرمایه ها ازبخش صنعت گریزان می شدند و فعالیت اقتصادی درواردات فرآورده های ساخته که حالا دیگرغالباً کالاهای طرفه بودندومقصود ازوارد کردن نشان غربی کردن فرهنگ ومصرف ایرانیان بود(۳۵) و صادرات فرآورده های کشاورزی و موادّ خام خلاصه می شد. بدین سان، جای ایران درتقسیم بین المللی کار تغییرمی کرد. اقتصاد شهری بتدریج همبستگی خود را با بقیهٔ اقتصاد ازدست می دادوروزبروز بیشتربه اقتصادی مسلّط وابسته می شد.

افزایش کسربازرگانی خارجی که موجب خروج همهٔ طلا ونقرهٔ موجود کشور(۳٦)وپیدایش مستمر کسربودجه، بودجه ئی که، درآن، سهمی برای هزینه های عمرانی درنظرگرفته نمیشد(۳۷)، نیازروزافزونی به قرضه های خارجی پیدا می کرد. افزایش روزافزون قرضه ها که به گرو گذاشتن تمامی درآمدهای گمرکی وقرارگرفتن گمرکها درید خارجی می انجامید (۳۸) وافزایش سهم درآمدهای خارجی (یعنی درآمده ای گمرکی وقرضه های خارجی ودرآمد حاصله ازامتیازات اعطائی به خارجیان) در بودجهٔ دولت که اینک خود عامل خارجی شدن اقتصاد ایران می شد،عملاً پیشرفت هرسیاستی را جز سیاست جانشین تولید داخلی کردن واردات غیرممکن می ساخت. به خصوص که علاوه بروجود بسیاری موانع، فنون نیز روزبه روزبغرنج تر و هزینه های سرمایه گذاری عظیم ترو سازماندهی ایجاد و رشد صنعت مشکلتر و نیاز به نیروی محرّکه ای که دانشمندان و فن دانان وکارگران ماهر هستند،- که حالا دیگرحکم کیمیا را پیدا کرده بود-، شدید ترمی شد. ارقام زیربه خواننده امکان می دهد تغییرترکیب بودجه که درخود منعکس کنندهٔ تغییر ترکیب اقتصاد کشوروپیشر فت سریع اقتصادهای مسلّط دراقتصاد ایران است را روشن تر ببیند وجریانی که به ایجاز توصیف و تحلیل شد را واضح تر درحیطهٔ سنجش بیاورد:

بدین قرار درآمدهای بازرگانی خارجی که سه قرن ونیم بیش ازاین به حساب نمی آمده و۱۰۵ سال پیش همه جهت ٤ درصد درآمدهای دولتی می بوده ، ٦۰

سال پیش حدود ٤٣ در صد درآمدهای دولتی واگر کسری را هم درنظر بگیریم (چرا که با در آمدهای خارجی پرداخت می شد) جمعاً٥/٦٢ در صد درآمد های دولتی را تشکیل می داه است. درآمدهائی که درعصر صفوی تنها ٥ درصدشان خرج می شده ویک قرن پیش هنوز حدود ٢٤ در صد بر مخارج زیادت می جسته، در زمانی که ما می خواهیم نقش مدرّس را درآن بررسی کنیم٢٠ درصدازمخارج کسری داشته است ودراین فاصله سهم درآمدهای داخلی درکلّ درآمدها از٩٦ درصد به ٣٧/٥ درصد کاهش پذیرفته است!

اما بنیادهای پولی که دیگربارابزارتراکم منابع وسرمایه ها در کشورمی بودند، نمی توانستند اثرات تحوّل عمومی اقتصاد کشور را نپذیرند: پول سابقاً مسلّط ایران،بتدریج زیرسلطهٔ پولهای تازهٔ مسلّط میرفت وکوششهای تأسیسات صرّافی برای دفاع ازموجودیت مستقل خود، ناکام می ماند(٤٢) و این مؤسّسه ها به تابعیت بانکهای بیگانه گردن می نهادند. تسلّط نظام بانکی اقتصادهای مسلّط جریان تجزیهٔ عمومی اقتصاد کشوررا تشدید می کرد تا بدانجا که (٤٣):

الف– واردات برجملگی فعالّیتهای اقتصادی، ازجمله سرمایه گذاریها و جهت یابی سرمایه ها سلطه می یافت.

ب – اقتصاد کشورنه می توانست خودتولید کند ونه بدون تسلیم منابع کانی وغیر کانی می توانست کسربودجه وکسربازرگانی خارجی وکسرفعّالیت نیروی محرّکه که مجموعهٔ صاحبان دانش وفن ومهارت باشند را جبران کند. ازاین رو، نیاز به سرمایه ها وقرضه های خارجی روزافزون می شدوبانکهای خارجی وظیفهٔ تسهیل قرضه گرفتن وتبدیل ایران به بازارفرآورده های انگلستان و روسیه وحضورفعّال سرمایه های خارجی دراقتصاد ایران رابرعهده می گرفتند. (٤٤)

آن روش که امنیت سرمایه را درفعّالیت وفعالّیت درچند بخش می جست اکنون نیزرعایت می شد، منتهی فراخورشرائط نو، جهت ها تغییرمی کردند: بخشی کلان بصورت نقدینه ازفعّالیتهای اقتصادی خارج می شد. قسمتی دیگر در پی درآمدهای ثابت صرف خرید مستغلّات واملاک مزروعی که حالا خرید وفروششان آسان تر شده بود(٤٥) وسهم سوّمی دردادوستد، خصوص درداد وستد فرآورده های وارداتی بکار گرفته می شد. فرارسرمایه ها مرسوم می شد و بویژه نقدینه ها

درمقام امنیت جوئی راهی بانکهای خارجی می شدند(٤٦) واین امرخودبرشدّت نیازبه سرمایه های خارجی وبهره ورکردن منابع ثروت کشور می افزود.

۳– جریان ادغام درقطب های تراکم جهانی وپیدایش نیروهای محرّکهٔ جدید:

جریان تجزیهٔ عمومی اقتصاد ایران هم همزاد وهمراه بود با جریانهای تجزیه اجتماعی وسیاسی وفرهنگی کشور(به شرحی که درفصلهای دیگرخواهد آمد). گروه های حاکم، برای اوّلین بار، بطورقطع وابسته به فعّالیت سرمایه های خارجی ومنابع درآمدی می شدند که از رهگذر فعّالیت این سرمایه ها پدیدارمی شد. از لحاظ فرهنگی، کوشش نظام یافته ای برای تبدیل انسان خلّاق ومبتکر به انسان مقلّد، بکارمی رفت واین مرام تبلیغ می شد که کارترقّی اقتصاد ایران را باید به اروپائیان وسرمایه ها وابتکارا تشان گذارد. (٤٧) بدین سان، کار غرب ایجاد امکان درایران بسود خود وکارایرانیان، به خدمت غرب درآمدن در صدورثروت ملّی و نیروهای محرّکه می گشت.

نیازگروه های حاکم کشوربه منابع درآمد جدید و نیاز اقتصادهای مسلّط به منابع کانی وغیرکانی برای رشد وگسترش خود مقارن می شد و این دو نیازهم افق می شدند، یک هویّت می یافتند ودرپی آن"رجال کشور" خود به دریوزگی می رفتندوسرمایه داران انگلیسی و روسی را برای گرفتن امتیازبه کشورمی آوردند. (٤٨) این شد که ادارهٔ کلیهٔ فعّالیتهای اقتصادی کشوربنابرقرارداد رویتر دراختیارانحصاری سرمایه داران انگلیسی قرارگرفت. (٤٩) مقاومت سخت مردم، برغم خلاف وانمود کردنها، (٥٠) با قرارداد رویتر(انحصارتوتون و تنباکو ومعادن و...) و باردیگربا قرارداد ۱۹۰۷ که به تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ سیاسی و بدو بازارانحصاری بازرگانی وبهره برداری از منابع طبیعی، رسمیت می داد(٥١) و بارسوّم با قرارداد ۱۹۱۹ که تکرار قرارداد رویتربود(٥٢)،مانع ازرسمیت پیداکردن قراردادها می شد. امّا، درعمل، اقتصادهای مسلّط هدفهای خویش را تعقیب می کردند (٥٣). تاریخ اقتصاد قرن اخیر ایران تاریخ تجزیهٔ این اقتصاد وادغام رشته های ادغام پذیر آن در اقتصاد مسلّط و راه زوال در پیش گرفتن رشته های ادغام ناپذیر آن است.

از نیمهٔ قرن نوزدهم میلادی بدین سو،به تدریج که نقش دولت به عنوان خریدار ازفرآورده های صنعتی و وام واعتباردهنده ناچیزمی شد(٥٤) و قدرت خرید دولت که ازدرآمدهای بخش خارجی شدهٔ اقتصاد کشور بدست می آورد، متوجّه واردات می گشت، اقتصاد شهری اقتصادی بریده ازاقتصاد بقیهٔ کشور، گرفتاربیماری تشنگی روزافزون به پول ودرحیات و رشد خود قائم به هزینه های دولتی و وابسته به اقتصاد های مسلّط می گشت. ایرانیان مصرف کنندهٔ فرآورده های اقتصاد مسلّط، " از کاغذ قرآن تا چلوار کفن" (٥٥)، می شدند.

داده ها وستاده های بخشها ودر درون بخشها، رشته های اقتصادی با یکدیگر کم و کمتر می شدند. درداخل بخشهای مختلف، روابط اکمال متقابل بوجود نمی آمد و تولید، درتمامی بخشها، به نیازهای مصرف کنندگان، بی اعتناء می شد و تابع توقّعات بازا رهای اقتصاد مسلّط می گشت. اقتصادهای شهری که اینک قطب های تجزیه کنندهٔ اقتصاد وجامعه ، و ادغام کنندهٔ بخش های ادغام پذیر در اقتصاد مسلّط می گشتند، بدین سان، پدیدارمی شدند.حالادیگر، بر خلاف گذشته، رشد اقتصاد شهری، تابعی شد وهست ازرشد درآمدهای دولتی که آن نیز بطورعمده مستقیم وغیرمستقیم تابع میزان درآمدهای نفتی شدوماند(٥٦). از آنجا که این امرخود موضوع یکی ازآینده سنجی های داهیانه مدرّس است(٥٧) بجاست که جدول شماره ۱ را با جدول دومی کامل کنیم:

ازتفاوت بنیادی که دوران مصدّق، یعنی دوران اجرای سیاست موازنهٔ عدمی (منفی) وبازسازی اقتصاد تولید محور،با دروهٔ پیش وپس ازآن که دوره های تخریب اقتصاد تولید محوروساختن اقتصاد مصرف محور بود و هست که بگذریم، نسبت ها بیانگر نیروهای محرّکهٔ جدید و جهتی هستند که این نیروها گرفته اند.

درحقیقت ، سهم درآمدهای بودجه از فعّلیتهای صرفاً داخلی از٥ / ۳۷ در صد درسال ۱۲۹٥ شمسی(جدول ۱)، به ۱۲درصد (کلّی محلّ شکّ است که همهٔ این درآمد از فعّالیت اقتصادی داخلی بدست آمده باشد) تقلیل پیدا کرده است. به همین خاطربود که با شروع جنگ،همه چیزنایاب شدوقحطی همه جانبه گریبانگیر کشورگشت. کسربودجه تقریباًهمان که بود باقی ماند، امّا سهم در آمدهای حاصل ازنفت وبازرگانی خارجی سخت بالا رفت واین بود آن ایران به اصطلاح " نوین» که دیکتاتوربرجای گذاشت.

دردوران بحران نفت و به ویژه درحکومت مصدّق، اجرای برنامهٔ استقلال اقتصادی، ازراه بازسازی اقتصاد تولید محور و ادامهٔ جبری اثرات اجرای این برنامه تا اواخرسال ۱۳۳٤ ، موجب شد که بیشتراز تمامی دوران قاجارو پهلوی تا سال ۱۳۲۷، کار گاه صنعتی خرد و کلان (٦١) بوجود آید و با وجود نبود در آمدهای نفتی، افزایش تولید داخلی امکان داد بودجهٔ کشور که ۲۵ / ۲ برابر بودجهٔ سال۱۳۲۰ بود،تکیهٔ خود را برمنابع داخلی، بیشترکندودرآمدهای حاصل ازبازرگانی خارجی تغییرجهت کامل دهد. یعنی واردات تابعی از متغیرنیازهای رشد اقتصادی بگردد. پس ازکودتا ، کشورازنو بازیچهٔ سیاست دوران استبداد رضا خانی با قرار و قاعده ای هر چه به تمامتر شد. درنتیجه نیروهای محرّکهٔ اصلی اقتصاد ایران بیش از گذشته عبارت شدند از:

- نفت بعنوان درآمد.
- قرضه ها و سرمایه های خارجی
- واردات کالا و خدمات

و این نیروها در جهت هرچه مصرف محورتر کردن اقتصاد ایران و متلاشی کردن بازهم بیشتر آن و ادغام اجزاء ادغام پذیرآن دراقتصاد مسلّط عمل می کردند وعمل می کنند. پیدایش ورشد گروههای اجتماعی- سیاسی که با استعانت به فرهنگ انقیاد، در طول این تاریخ دراز بوجود آمده و شکل گرفته و به گروه های حاکم کشورهای مسلّط پیوسته اند، هم جریان با تحوّل اقتصادی بود و هست که به توضیحش پرداختیم.

٤ – در پی انقلابی که در آن گل بر گلوله پیروز شد، تدابیر برای بازسازی اقتصاد تولید محور به اجرا گذاشته شدند و، یکبار دیگر، کودتا اقتصاد کشور را مصرف محور گرداند:

مطالعهٔ سیر تحوّل اقتصاد ایران، به نویسنده امکان داد برنامهٔ جامعی، شامل ابعاد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، تهیّه کند. پیش از انقلاب، این برنامه را، او دراجتماع های ایرانیان در شهرهای مختلف اروپا و امریکا، به بحث آزاد گذاشت. بدین قرار، در پی پیروزی گل بر گلوله، او تدابیر اقتصادی را که می باید به اجرا

گذاشته می شدند تا که اقتصاد کشور تولید محور و بودجهٔ دولت متّکی به این اقتصاد بگردند، می شناخت. زمانی که آقای خمینی درنوفل لوشاتو بود، یکبار، در حضور او و با اشاره به او، گفت: اقتصاد دانی چون او هست امّا رژیم شاه نمی گذارد که او و امثال او اقتصاد ایران را درست کنند. باوجود این، یکباردیگر در تاریخ معاصر، کارشکنی ها ازجانب او و دستیاران «روحانی» وغیر روحانی اوسبب شدند، اقتصاد تولید محور نگردد. پیش از آن، تجربه های پیشین می گفتند وقتی جامعه ای در موقعیت زیر سلطه است، بدون اقتصاد مصرف محورتحت سلطهٔ اقتصاد مسلّط، دولت استبدادی نمی تواند برقرار بماند. اما اینک اوخودتجربه گر بود و می دید اجرای برنامه برای بازیافت اقتصاد تولید محور، چسان قدرتمدارهای داخلی را بر آن می دارد به سراغ قدرتهای خارجی بروند ودستیار آنها دراجرای طرح گروگانگیری بگردند و آن را «انقلاب دوّم» بزرگ تر از انقلاب اوّل بخوانند. صدّام را به حمله به ایران برانگیزند و چون ارتش ایران، تحت فرماندهی منتخب مردم ایران، معجزه کرد و ارتش متجاوزدرچهارمین ماه جنگ، ناکام گشت و رژیم صدّام خواستار متارکهٔ جنگ شد، دردرون کشور، آنها که با ریگان و بوش، رئیس و معاون ریاست جمهوری امریکا، به هنگامی که نامزد ریاست و معاونت ریاست جمهوری بودند، معامله پنهانی کرده بودند (اکتبرسورپرایز)، در خرداد ۱۳۶۰، دست به کودتا زدند. پیش از آن، حکومتی را تحمیل کردند که بلااجرا کردن تدابیر اقتصادی را کار اصلی خود کرد تا که اقتصاد تولید محور نگردد و دولت استبدادی بازسازی بگردد.

درحال حاضر،بخش دولتی اقتصاد بطور کامل خارجی شده واقتصاد «بخش خصوصی» به تابعیت بخش دولتی درآمده و هر دو، تحت سلطهٔ اقتصاد مسلّط هستند:

۱ – دولت به ایرانیان سرانه یارانه می دهد، پس، دیگر از تولید داخلی برداشت نمی کند. منابع آن یکسره خارجی هستند: الف – فروش ثروت نفت و گاز و فرآورده های پتروشیمی خام و و نیمه ساخته ب – فروش ارز و ج – کسر بودجه که از محل اعتبارات بانکی تأمین می شود. بدیهی های دولت برف انبارمی شوند و چون بهمن، برسرنسلهای ایرانی که از پی هم می آیند، فرو می ریزند. در نتیجه، ردیف اول جدول، «درآمدهای صرفا" داخلی»، صفر نیست، منفی است.

۲ – سیاست اقتصادی که ازحکومت رجائی بدین سو، بطورمستمر،اجرا می شود،

مجموعه ای از «تدابیر» هستند برای ایجادمدار میان اقتصاد مصرف محور زیر سلطه با اقتصاد مسلّط . این تدبیرها می گویند درواقع ضد تدبیرها هستند و جانشین آن نوع تدبیرها شده اند که می باید اقتصادایران راتولید محورمی گرداندند:

الف – بودجهٔ دولت

۱ – افزایش مداوم حجم بودجه که جانشین تدبیر کاهش حجم بودجه، در آغاز و آنگاه، در حدّ مطلوب نگاه داشتن آن شده است:

۲ – ترکیب بودجه بسود هزینه های جاری و وسیله تسلّط سپاه براقتصاد کردن بودجه عمرانی که جانشین ترکیب بودجه به سودبودجهٔ سرمایه ای شده است. جهت یابی هزینه های دولت، بلحاظ محل ها که عمدهٔ این هزینه در آنها به عمل می آیند و توزیع نابرابرقدرت خرید، قدرت خرید عظیمی می شوند که یا مستقیم به بازار روان می شود و یا بکار ایجاد فرصتها برای رانت خواری می روند.

حال آنکه تدبیر نخستین، دردرون کشور، مداری بوجود می آورد با اقتصاد تولید محور: برداشت بودجه ازتولید داخلی و بازگرداندن آن، در شکل سرمایه به همین اقتصاد:

۳ – تغییر رابطه میان بودجه با تولید ملی.توضیح این که استقرار مردم سالاری نیازمند وابستگی دولت در بودجهٔ خود به ملت است و این وابستگی ایجاب می کند که بودجه از مالیات حاصل شود که برداشت از تولید است. درعوض، استبداد ایجاب می کند که بودجه از تولید داخلی برداشت نشود ومتّکی باشد به رابطه با اقتصاد مسلّط. در حال حاضر، رابطهٔ تولید داخلی با بودجهٔ دولت وارونه شده است. تولید داخلی وابسته به بودجهٔ دولت است.

٤ – تبدیل بودجه به قدرت خرید به جای تبدیل آن به سرمایه. در نتیجه، برقرار شدن این رابطه: قدرت خرید↔ بازار ↔ واردات. این ضدّ آن تدبیری است که این رابطه را برقرارمی کرد: قدرت خرید ↔ بازار سرمایه ↔ سرمایه گذاری و تولید ↔ درآمد و قدرت خرید ↔ بازار ↔ تولید.

٥ – بالابردن شتاب گیرمیزان حجم نقدینه که هم عامل تعیین کننده ای از عوامل تورم مزمن و شدبت گیری است که اقتصاد ایران بدان گرفتار است و هم رانت ساز و فرصت ساز برای رانت خواری است. این «تدبیر» در واقع ضدّ تدبیری است که

حجم نقدینه را متناسب می گرداند با نیازمندی اقتصاد تولید محور در جریان رشد.
۶ – تنظیم بودجه بسود رانت خواران. توضیح این که بودجه آشکار می کند که آیا بر پایهٔ روابط قدرت در سطح رژیم تهیه شده است یا خیر و چه اندازه گویای سلطهٔ دولت بر جامعه و خارجی شدن آن از جامعه است. هرگاه ملاک تسهیم رانت به نسبت سهم هر گروه از قدرت باشد، بودجه چنان تنظیم می شود که هریک از دارندگان قدرت، بنا بر موقعیت خود، در سلسله مراتب قدرت، سهم خود را از رانت ببرند. چنانکه در بودجه ها، سپاه سهم شیر را می برد.

از لحاظ محل یابی نیز، بودجه وقتی بر اساس رشد همآهنگ نقاط مختلف کشور، با در نظر گرفتن امکان های موجود و یا قابل ایجاد، تهیّه نمی شود، بر پایهٔ سهم هر نقطه ازمصرف که تعیین کنندهٔ موقعیت آن نقطه در روابط قوا نیز هست، تهیّه می شود. نتیجهٔ آن، توسعه بیابان در ایران و تمرکز جمعیت در نقاطی می شود که قدرت خرید در آن نقاط راهی بازارمی شود و میزان مصرف را مدام بالا می برد.
۷ – چند و چون هزینه های جاری وسرمایه ای نیز تابع دو عامل هستند: میزان رانتی که هزینه کردن بودجه می توانداایجاد کند و سهمی که هریک از دارندگان قدرت می توانند از رانتی ببرند که ایجاد می شود. در حقیقت، هزینه کردن بودجه در اقتصادی که بخش دولتی مالک ۸۰ درصد اقتصاد است، در بورس زمین و بورس ارز و بورس طلا و نیز واردات پرسود و حتی قاچاق، نقش اوّل را بازی می کند. تورّم مزمن و روبه افزایش مهمترین عامل در به حدّاکثر رساندن میزان رانت است.

ضدّ تدبیرهای هفت گانه همراه شدند با ضد تدبیرها در سیاست اعتباری و سیاست بازرگانی خارجی وسیاست تقسیم کار و توزیع قدرت خرید در سطح جامعه و سطح کشور:

ب – سیاست پولی و اعتباری:

۱ – حجم پول در جریان را، دراقتصاد تولید محور، بکار گرفتن نیروهای محرّکه در رشد اقتصادی و توزیع قدرت خرید بر میزان عدالت اجتماعی به ترتیبی تعیین می کند که هم بازار تولید وسعت بگیرد و هم قدرت خرید توسّط نظام بانکی به سرمایه بدل شود و به تولید باز گردد. در اقتصاد مصرف محور، تمرکز مصرف در شهرهای پرمصرف و بودجهٔ دولت و نیز فرصتهای رانت خواری تعیین کنندهٔ حجم

نقدینه می شوند. از آنجا که تولید داخلی نمی تواند این قدرت خرید را جذب کند، باید دروازه را به روی واردات گشود. بدین ترتیب، بودجه و اعتبارات بانکی با اقتصاد تولید محور بمثابه یک سامانه، قطع رابطه می کنند و با اقتصاد مسلّط رابطه برقرار می کنند.

۲ – چند و چون نظام بانکی و حجم اعتبارات و ترکیب آن را هم تناسب قوا در سطح رژیم واندازهٔ سلطهٔ دولت بر جامعه تعیین می کنند. فرصت های رانت خواری ایجاد شده و فرصتهای رانت خواری که ازراه اعطای اعتبارات می توان ایجاد کرد، هم جهت یاب وهم تعیین کنندهٔ میزان وترکیب اعتبارات هستند. حال آنکه، در دوران مرجع انقلاب ایران، نظام بانکی تجدید شد ودرمدار ایجاد سرمایه ↔ تولید ↔ درآمد ↔ سرمایه، جای خویش را باز جست.

۳ – ترکیب اعتبارات بانکی، در حال حاضر، سهم شیر را اعتبارات بازرگانی دارد. و چون اعتبارات متناسب به قدرت اعتبارگیرندگان توزیع می شوند، خود رانتی بزرگ هستند که ایجاد می شوند وبعنوان قدرتی که رجحان نقدینه است، در ایجاد رانت ها بکار می روند. بدیهی است نرخ بهره نقش مهمّی در گریز از فعّالیتهای تولیدی و هجوم به فرصتهای رانت خواری پدید آمده و یا قابل پدید آوردن، بازی می کند.

٤ – جا یافتن نظام بانکی دراقتصاد تولید محور، نیاز دارد به توانائی این نظام درسمت دادن به اعتبارها به فعّالیتهای تولیدی. وجود بازار پولی «غیر رسمی» و دربیرون از نظام بانکی می تواند مانع کار این نظام بگردد. و اگر این «بازار غیر رسمی» پول و ارز مسلّط بر نظام بانکی نیز شد، بزرگ ترین ایجاد کنندهٔ رانت و فرصت رانت خواری می گردد. نه تنها دوگانگی نرخ بهره خود یک رانت است، بلکه سوق دادن پول به فعّالیتهائی که بیشترین سود را عاید می کنند، رانت سازی ورانت خواری بزرگ تری است. بدین ترتیب است که نظام بانکی ضدّ اقتصادتولید محور و عامل اقتصاد مصرف محور و خدمتگذار رانت خواری می گردد.

٥ – بدین قرار، بخصوص در مرحلهٔ باز سازی اقتصاد تولید محور، علاوه بر این که، در ترکیب اعتبارات، اعتبارهای سرمایه ای می باید بزرگ ترین بخش آن باشند و اندازه های بخش های دیگر نیز متناسب با بخش اعتبارهای سرمایه ای، تعیین گردند، بلکه نرخ بهره وقتی اعتبار در سرمایه گذاری بکار می رود، می باید نزدیک

به صفرباشد و اگر بیشتر از صفر معیّن می شود، می باید چنان تعیین شود که جهت یاب سرمایه ها به انواع سرمایه گذاریهای ضرور بگردد. در عوض، نرخ بهره درمورد اعتبارهای بازرگانی هم باید بالا باشد و هم مجال رانت خواری باقی نگذارد وهم عامل تغییر مدار بگردد. توضیح این که بکار جانشین کردن مدار قدرت خرید با واردات با مدار سرمایه با تولید، بیاید. تدبیری که در دوران مرجع انقلاب ایران بکار رفت این تدبیر بود.

بدیهی است صفر کردن نرخ بهره نیاز به ثبات ارزش پول و حذف تمامی فرصتهای رانت خواری دارد.

۶ – هرگاه توزیع درآمدها عادلانه بگردند، به ترتیبی که هر انسانی مالک سعی خود و حاصل آن بشود و این توزیع و هزینه کردن آن از طریق نظام بانکی بعمل آید، یعنی قدرت خریدی که ایجاد می شود از نظام بانکی خارج نشود و این نظام آن را سرمایه بگرداند ودراقتصاد تولید محور بکار اندازد، نظام بانکی بطورکامل در اقتصاد تولیدمحورادغام شده و این اقتصاد به فعّال کردن نیروهای محرّکه در خود، توانا گشته است. در چنین اقتصادی، هربار، نیروهای محرّکهٔ بزرگ تری ایجاد می شوند و عامل باز و تحوّل پذیر شدن نظامی اجتماعی می گردند.

وارنهٔ این وضعیت، وضعیت کنونی توزیع درآمد و نقش نظام بانکی است. بازار غیر رسمی پول بزرگ تر از آن شده است که در دورهٔ شاه بود. و این بازار و نظام بانکی در خدمت پیش خور کردن و از پیش متعیّن کردن آینده هستند.

۷ – روشن است که حجم اعتبارات را اقتصاد تولید محور در جریان رشد معیّن می کند. پس نسبتی می باید وجود داشته باشد میان اعتباراتی که نظام بانکی ایجاد می کند با نیاز این اقتصاد و نیز دارائی های نظام بانکی. هرگاه این نسبت ها رعایت شوند و، نیز، رابطه با آینده را هدفی معیّن کند که ایجاد نیروهای محرّکه بیشتر و نه پیش خور کردن و از پیش متعیّن کردن فعّالیتهای اقتصادی در آینده است و اگر اقتصاد فرصت رانت خواری ایجاد نکند و در بیرون آن، قدرتی که این فرصت را ایجاد می کند، نباشد، قدرت خرید پول ثابت می ماند و نرخ بهره به صفر میل می کند.

وارونهٔ این وضعیت، وضعیت کنونی حجم اعتبارات و نقش نظام بانکی و بازار غیر رسمی پول و نیز حجم بودجه و سهم کسر بودجه در آن و چگونگی مصرف بودجه است. دراین وضعیت، این همه در کاستن مستمر از ارزش پول و بالا بردن

میزان پیشخور کردن ثروتهای ملّی و از پیش متعیّن کردن سرنوشت اقتصاد وبسا مردم کشور، بکار می روند.

ج - ترکیب بازرگانی خارجی:

۱ – صادرات و واردات، در درجهٔ اوّل، صادر کردن و وارد کردن نیروهای محرّکه است. هرگاه کشوری نیروهای محرّکه صادر کند (کارمایه و سرمایه و استعدادها ومواد اوّلیه و...) و در ازای آن، کالاهای مصرفی دریافت کند، دارای اقتصاد مصرف محوردرحال متلاشی شدن است. درحقیقت، اقتصادهائی که به اندازهٔ مصرف تولید نمی کنند و یا جامعه به مصرف معتادمی شود و بیش از اندازه مصرف می کند، پیشخور می کنند. ناگزیر، نیروهای محرّکهٔ خود را صادر می کنند و درازای آن، کالا وخدمات وارد می کنند که بنوبّ خود نیروی متلاشی کنندهٔ اقتصاد تولید محور می شود. این ویژگی ویژگی عمومی اقتصادهائی است که زیرسلطه اند و یا دارند موقعیت مسلّط خود را از دست می دهند و مصرف محور می شوند. ویژگی دیگر این اقتصادها اینست که نیروهای محرّکهٔ بیشتری دراختیار نسل آینده نمی گذارند و امکانهایش را بیشتر نمی کنند، به عکس، از نیروهای محرّکه وامکانها می کاهند وآینده را ازراه پیشخور کردن و کاستن از نیروهای محرّکه و امکانها متعیّن می کنند. اقتصاد دوران پهلوی ها این دو ویژگی را داشت و اقتصاد رژیم ولایت مطلقه فقیه این دو را بیشتر دارد.

ایران بیش ازپیش نیروهای محرّکهٔ خود را صادرمی کند و آن بخش از این نیروها که در ایران فعّال می شوند، در خدمت اقتصاد مصرف محور زیر سلطه فعّال می شوند. یعنی عامل صدورباز هم بیشترنیروهای محرّکه میشوند. واردات نیز، نیروهای محرّکه ای که اقتصاد تولید محورمستقل به آنها نیاز دارد، نیستند. بلکه فرآورده هائی هستند که عامل بند از بند گسستن اقتصاد کشور شده اند و می شوند.

۲ – تعیین حجم واردات، همراه با تدابیردردو قلمرو بودجه و اعتبارات بانکی و بازسازی نظام بانکی درخدمت رشد بر میزان عدالت اجتماعی، ایجاب می کند که حجم واردات را اقتصاد تولید محور تعیین کند. باتوجه به این امر که گذار از اقتصاد مصرف محورزیرسلطه به اقتصاد تولید محورمستقل، یک شبه انجام نمی شود، تعیین حجم واردات نیازمند تدبیردیگری نیز بود و آن تغییر تقسیم کار وساخت توزیع

درآمدها درسطح کشور، برمیزان عدالت است. توزیع عادلانه از تراکم قدرت خرید درشهرهای بزرگ وایجاد قدرت خریدی غیر قابل جذب توسّط تولید داخلی، می کاهد. درنتیجه، تورّم عامل بازکردن دروازه ها بر روی واردات مصرفی نمی شود. یاد آور می شود که، در دوران مرجع انقلاب، در شهرها و روستاها، متوسّط درآمد خانوارها از متوسط هزینه بالا تر شد.

۳ – حجم و ترکیب واردات نمی باید تابع نیاز بودجه به درآمد، هم از راه فروش ارزوهم ازراه حقوق وعوارض گمرکی باشند، بلکه می بایدتابع نیازهای اقتصاد تولید محورباشند. ازاین رو، دردوران مرجع، ساخت واردات تابع متغیّر اقتصاد تولید محور گشت: سهم کالاهای سرمایه ای بیشتروسهم فرآورده های مصرفی کمتر شدند. وارد کردن نیمه ساخته ها ویا«کالاهای واسط» تابع متغیّر کامل شدن هر صنعت و برقرار شدن رابطه میان رشته های صنعتی درهر بخش و میان بخش ها،گشت. دردوران شاه واینک، دراستبدادولایت مطلقه فقیه، همچنان حجم وترکیب واردات تابع نیازبودجه به درآمدو فرصتهای رانت خواری هستند. درحقیقت، تابع فرصتهائی که ازراه پرشمار شدن مونتاژها ایجاد می شوند و نیز فرصتهائی هستند که از رهگذر توزیع نابرابر درآمدها، پدید می آیند.

٤ – ازلحاظ محل یابی فعّالیتهای اقتصادی ونیزمدار تولید ↔ مصرف ↔ تولید در اقتصاد تولید محور، نیز، واردات نیروی محرّکه اقتصادهای شهری قرار گرفته در مدارمصرف ↔ واردات ↔ مصرف هستند. بهای واردات را تولید این اقتصادها نمی پردازد. بلکه این بها با صدور نیروهای محرّکه پرداخت می شود. وابستگی اقتصاد شهری به اقتصاد مسلّط عامل تخریب اقتصاد تولید محور و از جمله، توسعه بیابان درایران بوده است و هست.

٥ – نگاهی به ترکیب صادرات معلوم می کند که غیر از سهم نفت و گاز و موادّ اوّلیه، فرآورده هائی که صادرمی شوند، بیشترفرآورده هائی هستند که هزینه تولید آنها را ایران می پردازد امّا درمدار جهانی تولیدوتوزیع ماوراء ملّی، قرار دارند. علاوه بر سودی که عاید آنها می کنند، تضمین کنندهٔ سلطهٔ آنها بر اقتصاد ایران هستند. تحریمها که برقرارشده اند، آیا ایرانیان را اززیان تحت سلطه بودن اقتصادشان آگاه می کند؟

اما فرآورده های کشاورزی وصنعتی که صادر می شوند، فرآورده های نیستند که

بتوان مازاد تولید بقصد مبادله با نیروهای محرّکهٔ ضرور توصیفشان کرد. تازه، تولید این فرآورده ها، بنوبهٔ خود، بیش از پیش متّکی به واردات شده است.

این تدابیر که به قصد مصرف محور کردن اقتصاد سازگار با استبداد ولایت مطلقه فقیه به اجرا گذاشته شده اند، نمی توانسته اند با تدابیر در قلمرو تقسیم کار و توزیع درآمدها، همراه نباشند:

د – تقسیم کار وتوزیع درآمدها ترجمان سلطهٔ دولت بر ملّت و مصرف محور شدن اقتصاد:

۱ – به صفر رساندن میزان رانت از رهگذرموقعیت در سلسله مراتب قدرت و منحصر کردن درآمد به حاصل کار هر کس در یکی از بخشهای اقتصاد، توأم با کاستن از اندازهٔ استثمار، تدبیر اوّل در توزیع درآمدها است. این تدبیر، با ضدّ تدبیر توزیع نابرابر درآمدها و ایجاد درآمددربیرون از فعّالیت در یکی از بخشهای اقتصاد جانشین شد. بنابر حکم بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که نیمه اجرا شده است و می شود، قیمتها ازمهار رها و یارانه ها حذف شدند. امّا وقتی قدرت خرید ره آورد فعالیت در اقتصاد تولید محور نیست و این قدرت خرید به سرمایه بدل نمی شود و در تولید بکار نمی رود و تورم رو به شدت را بیماری مزمن اقتصادمی کند،عامل توزیع درآمدها نه کاردراقتصاد تولید محورو نیاز این اقتصاد به سرمایه و دیگر نیروهای محرّکه، که جا و موقعیت در سلسله مراتب قدرت می شود. پس باید توزیع سخت نابرابر و بیکاری و کار انگلی که تحمیل می کندرا جبران کرد. درحال حاضر، با پرداخت یارانه جبران بعمل می آید. یارانه وسیلّ خریدن سکوت و درهمان حال وابسته کردن قشرهای وسیع مردمی است که فقیر می شوند. بدین سان، کاسته شدن درآمد حاصل از کار (که یک عامل عمدهٔ آن، تفاوت میزان افزایش مزد با میزان تورّم است) و از دست رفتن قدرت خرید درآمد، با دریافت یارانه، جبران می شود. امّا این سان رها کردن مهار قیمتها و توزیع قدرت خرید، همانطور که تجربه معلوم کرده است، خود ازعوامل بیشترشدن تب تورّم می شود. تورّم یارانه را می بلعد و فقر را بازهم همگانی تر می کند.

درخور یادآوری است که بخشی از حکم بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که مربوط می شود به ضرورت برخورداری ایرانیان از حقوق و منزلت وآزادی

جریان اطّلاعات ونسپردن بخش عمدهٔ اقتصاد به گروه بندی های صاحب قدرت که ازدید این دو مؤسّسه، رقابت اقتصادی را ناممکن می کند، اجرا نشده است.
۲ – تدبیر دوّم در توزیع درآمدها، مربوط می شد به خلع ید از گروه بندیهای قدرتمدار و سپردن مدیریت تولید به شرکت کنندگان در تولید. بدین قرار، بخش دولتی که از رهگذرملّی کردنها بزرگ ترشده بود، در همان حال که، بلحاظ ادارهٔ سرمایه و استهلاک و نوگردانی، توسّط دولت بمثابه منتخب ملّت اداره می شد، ادارهٔ تولید با کارکنان هر واحد تولیدی می گشت. به یمن این تدبیر، توزیع درآمدها از راه شرکت در فعّالیت تولیدی، با کاهش میزان استثمار، همراه می شد. روشن است که این تدبیر، با باز سازی استبداد سازگاری نداشت. چرا که با تولید محور شدن اقتصاد و متّکی گشتن بودجهٔ دولت به برداشت از تولید داخلی، بنا براین، با وابستگی دولت به ملّت خوانائی داشت. امکان برخورداری ایرانیان را از حقوق شهروندی فراهم می آورد و شهروندان دولت را حقوقمدار می گرداندند. این تدبیر نیز با ضدّ تدبیری جانشین شد که به تیول دادن واحدهای تولیدی به گروه بندی های صاحب قدرت است. این تیولها، با گذشت زمان، زیرعنوان «خصوصی سازی»، به بهای ناچیز، به همین گروه بندیها واگذار شدند. کاری ازکارهای اصلی دستگاه های سرکوب، بی نقش کردن کامل تولید کنندگان در ادارهٔ واحدهای تولیدی گشت.
۳ – عادلانه کردن توزیع درآمدها در سطح کشور، سبب بزرگ شدن بازار برای فرآورده ها وخدمت هائی می شد که در داخل قابل تولید بودند. در همان حال، با ایجاد قطب های رشد در سطح کشور خوانائی داشت. این تدبیر نیز با ضدّ تدبیر هرچه متمرکز کردن قدرت خرید در شهرهای بزرگ مصرف کننده و هرچه نابرابر کردن توزیع درآمدها جانشین شد.
٤ – توزیع سرمایه و دیگر نیروهای محرّکه در سطح کشور به ترتیبی که هر قسمت توانائی بکار گرفتن مجموعهٔ نیروهای محرّکه در اختیار را در تولید فرآورده ها و خدمت هائی که نیازهای واقعی انسان را بر می آورند و امکان صاحب درآمد شدن از راه کار را برای همگان فراهم می کنند، تدبیر دیگری بود که با ضدّ تدبیر توزیع نابرابر نیروهای محرّکه و بکار افتادن آنها در به حدّاکثر رساندن سود و رانت و، در همان حال، تحکیم سلطهٔ دولت بر جامعه، جانشین شد.
٥ – تدبیر مالیاتی و نیز نرخ بهره نیز به دو کار می آمدند: سمت دادن سرمایه و دیگر نیروهای محرّکه به تولید و کاستن از میزان استثمار و عادلانه کردن توزیع درآمدها. از این رو، از سهم مالیاتهای غیر مستقیم که جمهور مردم می پردازند باید

کاسته و بر میزان مالیاتهای مستقیم افزوده می شد. افزون بر این، مالیاتهای مستقیم نیزمی باید ازمجال رانت خواری می کاست و نیروهای محرّکه را به تولید سوق می داد. درهمان حال، می باید با سطح فعّالیت اقتصادی در مناطق مختلف کشور نیز، انطباق می جست.

این تدبیر نیز با ضدّ تدبیری جانشین شد که بیشترین مجال را بر واردات کم خطر و پر سود فراهم می کند. مناطق محروم را محروم تر و مناطق مصرف کننده را به مصرف بیشتر معتاد می کند. سیمای شهرها و روستاهای ایران، از جمله، گویای سیاست مالیاتی و نرخ بهره ایست که رژیم ولایت مطلقه فقیه بکار می برد.

۶ – سیاست گذاری لیبرال براینست که توزیع برابر درآمدها، مانع از تشکیل سرمایه می شود. در عوض، توزیع نابرابر درآمد سبب می شود که صاحبان درآمدهای بزرگ سرمایه گذاری کنند و برای بیکاران کار و درآمد پدید آورند. امّا این سیاست در اقتصادهای زیرسلطه کارائی پیدا نکرد. یک دلیل آن این بود که دستگاه تولید دربیرون جامعه های زیرسلطه قرار دارد و درآمدهای بزرگ و دیگر نیروهای محرّکه را به خود جذب می کند. افزون بر این، در کشورهائی که سرمایه از راه فروش ثروت نفت و گاز و... حاصل می شود، نخست، این درآمد است که می باید به سرمایه تبدیل شود. پس کارآ ترین سیاست توزیع درآمدها، سیاستی است که مانع ازتخریب این درآمدها از راه تبدیل آنها به قدرت خرید می شود. بکار افتادن این نیروی محرکه در اقتصاد تولید محور، نیروهای محّرکهٔ دیگر را نیز فعّال می کند و اقتصاد را به ایجاد سرمایه و بی نیاز شدن از فروش ثروت ملّی، توانا می کند. بدین قرار، در کشورهائی از نوع کشور ما، توزیع هرچه برابرتر درآمدها، بازار لازم را برای جذب تولید، بنا بر این، رشد اقتصادی، پدید می آورد.

روشن است که چرا این تدبیر با ضدّ تدبیر تبدیل درآمدهای حاصل از فروش ثروت ملّی و بودجّ دولت و اعتبارات بانکی به قدرت خرید جانشین شده است: دولت استبدادی که در کار وابسته کردن ملّت به خویش است، خود نیز، از لحاظ بودجه، بیش از پیش، به اقتصاد مسلّط وابسته می شود.

۷ – اقتصاد تولید محور نیاز دارد به این که بیشترین فرصت کار را ایجاد کند. برای مثال، درآنچه به نفت مربوط می شود، یک مرحله از کار در ایران و مراحل دیگر در اقتصادهای صنعتی انجام می گیرند. بعکس، وقتی نوبت به مونتاژها می رسد، تمامی مراحل در اقتصادهای صنعتی و مرحلهٔ سوار کردن در اقتصاد مصرف محور ایران انجام می گیرند. بدین قرار، تبدیل کردن اقتصاد به یک مجموعه خود

انگیخته به ترتیبی که بخشها با یکدیگر و، در هر بخش، رشته ها با هم داد و ستد داشته باشند، می باید هدف سیاست اقتصادی باشد. این مجموعه به میزانی که نظام اجتماعی باز و تحوّل پذیر می شود و به میزانی که خود بازوتحوّل پذیر می شود،نیروهای محرّکهٔبیشتری تولید می کند و بر فرصتهای کارمی افزاید. بدین قرار، تغییر ساختار تقسیم بین المللی کار و توزیع کار در سطح کشور، بستگی مستقیم دارد به تولید محور شدن اقتصاد.

۸ – دانش و فنّ، بمثابه دو نیروی محرّکه، می باید از میزان کار یدی بکاهد به ترتیبی که هرانسان، بتواند بکار شهروندی وشرکت در ادارهٔ جامعه و بکار رشد، بپردازد. به سخن دیگر،مجموعه ای ازکارهای ضروربرای رشد همآهنگ استعدادها وفضلهای خودبیابد وبدانها بپردازد. درجهان امروز، نظامهای اجتماعی برمیزان عدالت اجتماعی بنا ندارند. تقسیم کار در مقیاس جهان ودر مقیاس هر کشور به ترتیبی که هر انسان بتواند انواع کارها را انجام دهد، نیاز به جامعه های باز و تحوّل پذیر وبه صفر رساندن تخریب نیروهای محرّکه و تألیفی از این نیروهایی دارد که، هم زمان، بر همه انسان ها و مجموعه ای از کارها ایجاد شود.

این تدبیرها با ضدّ تدبیرهائی جانشین شدند که وضعیت کنونی را ببار آورده اند: در اقتصاد ایران، دستگاه تولید، در حدّ اقلّ، کار ایجاد می کند و بسا تنها یک مرحله از کار را ایجاد می کند و تا بخواهی کار کاذب و انگلی و کار در بخش «خدمات» پدید می آورد. ازاین رو است که درآمدها را حدّ اقل و بار تکفّل را حداکثر می کند.

مجموعهٔ این تدبیرها همراه هستند با تدبیرهای اقتصادی دیگر و تدبیرها در قلمروهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی به قصد باز و تحوّل پذیر کردن نظام اجتماعی ومتحقّق کردن جمهوری شهروندان. همانطور که مجموعهٔ ضدّ تدبیرها بکار رفته اند برای جلوگیری از باز و تحوّل پذیر شدن نظام اجتماعی و تولید محور شدن اقتصاد. در نتیجه، برپا ماندن ولایت مطلقه فقیه، بیگانه با جامعهٔ ملّی و یگانه با قدرتهای مسلّط (٦٢).(۱)

توضیحات و مآخذ

۱- ابوالحسن بنی صدر«موقعیت ایران ونقش مدرس »(سیری در تاریخ تحول اقتصادی وسیاسی وطبیعی ایران- انتشارات مدرس – آذر ۱۳۵۶ – صص ۲۷ – ۳ و «تدابیر اقتصادی را که[بعد از فروپاشی رژیم پهلوی] می باید به اجرا گذاشته می شدند تا که اقتصاد کشور تولید محور و بودجهٔ دولت متّکی به این اقتصاد بگردند».

«[رضا] شاه از وزرای فهمیده و زیرک خوشش نمی‌آید.»

زنده یاد اللهیارصالح از رجل خوشنام سیاسی عصر پهلوی و از یاران مصدق و رهبران نهضت ملی بود. نشریهٔ دنیای اقتصاد می نویسد : آنچه در چند شماره از «پرونده صالح» می‌خوانید، از کتابی به همین نام است که شادروان ایرج افشار با مراجعه به اسناد به جا مانده از این رجل سیاسی استخراج کرده و در فصل ۵ و تحت عنوان «ایران زمان رضاشاه» گنجانده است. براساس نوشته کتاب یاد شده «اللهیار صالح این نوشته را در ٤ مرداد ۱۳۲۱ در نیویورک و در حالی که نماینده اقتصادی ایران در ایالات متحده بود نوشته است» دقت در خاطرات اللهیارصالح از موضوعی که برای ایران اهمیت داشته است چند نکته را برای خواننده این خاطره به ذهن می‌آورد. نکته اول بی‌اطلاعی شاه مملکت ایران از کم و کیف اداره وزارتخانه‌ها و از طرف دیگر نشان دادن اقتدار بیهوده شاهی است که تصور می‌کند همه اطلاعات کشور را به‌طور کامل در اختیار او می‌گذارند. نکته دوم این است که وزیر یک کشور برای اداره بخشی از اقتصاد فقط به این می‌اندیشد که در برابر قدرت نخست کشور پاسخگو باشد... متن خاطرات صالح را می‌خوانید:

«منشی شرکت نفت»

«معاون- بیا جلوتر... می‌خواهم بدانم منشی شرکت نفت چه حق دارد برود وزیر را ملاقات کند؟... مگروزارت دارایی معاون یا مدیرکل ندارد؟... درستش را بخواهی- منشی شرکت حق دیدن معاون یا مدیرکل را هم ندارد!... حرفی دارد باید برود منشی، یا اگر خیلی ادعایش می‌شود، رییس اداره نفت را ملاقات کند...»
شاه مطابق عادتی که داشت وسط اتاق راه می‌رفت و حرف می‌زد. بیشتر وقت دست‌هایش پشت کمر بود و با تسبیحی که مصطفی کمال در سفر ترکیه یادگار داده [بود] بازی می‌کرد...
ناگهان وضع دست‌هایش را تغییر داد و ایستاد. قدری به من نگاه کرد... آهنگ صدایش که تا این لحظه ملایم بود بلند شد...
«چرا جواب نمی‌دهی؟»
من نمی‌دانستم چه جوابی بدهم- زیرا از موضوع صحبت شاه و قضیه منشی شرکت نفت هیچ اطلاع نداشتم. سرتیپ خسروی، وزیر دارایی، فقط از منزلش به من با تلفن به وسیله رییس دفتر گفته بود که اعلیحضرت همایونی امر فرموده‌اند متفقا شرفیاب شویم. بین راه فکر هر چیزی را کرده بودم غیر از احتمال ملاقات «منشی» شرکت نفت با وزیر دارایی... از صحبت توی اتومبیل با سرتیپ خسروی هم که سعی کردم بفهمم آیا اخیرا شرفیاب شده و دیگر چه دسته‌گلی به آب داده چیزی سر در نیاورده بودم. ترسیدم اگر عرض کنم «قربان اطلاع ندارم» در این روز خلق شاه تنگ شود. ناچار سرم را به حال کرنش فرو آورده به حال اول مثل جماد ایستادم. به چشم‌های شاه نگاه می‌کردم. به امید اینکه خیال مرا از قیافه‌ام بفهمد و خودش توضیح بدهد...
شاه برگشت و در حالی که به طرف پنجره‌های اطاق می‌رفت و پشتش به من و وزیر دارایی بود گفت:
«عجب وزارتخانه‌ای!... این وزیر، این هم معاون!...»
شاه یکی دو دقیقه جلو پنجره ایستاد و به باغ نگاه کرد... من و وزیر ساکت سر جای خود ایستاده بودیم. یکی دو دفعه چشم خود را از شاه برگردانده و به سرتیپ

نگاه کردم. خواستم به او بفهمانم یک چیزی بگوید بلکه مطلب روشن شود. خیر... او همان‌طور به حال خبردار ایستاده بود و مثل کسی که هیپنوتیزم شده باشد به سوی شاه می‌نگریست. تا اینکه شاه مجددا به طرف ما برگشت. در این موقع من جسارت نموده عرض کردم:

«قربان! شاید این شخص منشی نبوده- اگر اجازه فرمایید تحقیق شود.»

این حرف خوشبختانه تاثیر نیکویی کرد... موقعی که نزدیک بود شاه حالت کوه آتشفشان را پیدا نموده وزیر و من را از اتاق خارج نماید قدری نزدیک‌تر آمد... با کمی تبسم آمیخته به استهزا به سرتیپ خسروی مختصر نگاهی کرد، بعد به من رو نموده گفت:

«الان برو تحقیق کن و جواب را با تلفن به شکوه بگو.»

من و سرتیپ کرنش‌کنان از اتاق خارج شدیم. سرتیپ بدون اینکه چیزی بگوید با قیافه خیلی ساده‌ای که دارد مثل بچه می‌خندید و حال آنکه من منتظر بودم راجع به صحبت شاه چه توضیحی خواهد داد... از پله‌های قصر نوساز مرمر پایین آمدیم و تک پا تک پا از جلوی اتاق دفتر شاه عبور کردیم... خوب که از قصر دور شدیم از سرتیپ پرسیدم:

«این موضوع چه بود؟»

باز خندید... و به جای اینکه جواب دهد گفت:

«آقای صالح! امروز نزدیک بود هر دو شلاق بخوریم...»

منتظر بودم سوار اتومبیل که شدیم وزیر شروع به مطلب خواهد نمود... از در قصر تا عمارت وزارت دارایی چند دفعه به حال استعلام به صورت سرتیپ نگاه کردم. ولی او خندید. بدون اینکه حرف دیگری بزند مکرر گفت:

«امروز نزدیک بود شلاق بخوریم.»

رسم سرتیپ بود به محض اینکه به در اتاق خود می‌رسید و پیشخدمت در اتاق را باز می‌نمود مستقیم به طرف میز کنفرانس می‌رفت و به پیشخدمت می‌گفت: «به مدیرکل و دکترها اطلاع بده تشریف بیاورند.»

این دفعه هم همان دستور را داد. من دیدم الان سیل مدیرکل و دکتر سرازیر می‌شود و دیگر مجال تحقیق راجع به موضوع صحبت شاه باقی نمی‌ماند. وزیر را تنها توی اتاق گذاشتم و برگشته یواشکی به پیشخدمت گفتم: «چند دقیقه صبر کن».به

اتاق وزیر برگشتم. دیدم هنوز سرتیپ می‌خندد. پهلویش نشستم گفتم: «خواهش دارم این موضوع را قدری جدی بگیرید! می‌دانید با اعلیحضرت نمی‌شود شوخی کرد! ممکن است الساعه تلفن کند و بپرسد که نتیجه چه شد؟ بفرمایید شخصی که از طرف شرکت نفت آمده شما را ملاقات کرده کی بود؟»
دیدم باز سرتیپ می‌خندد!...بعد دستش رفت روی تکمه زنگ اخبار...لحظه[ای] نگذشت مدیردفتروارد شد... خیال کردم ازاومی‌خواهد چیزی راجع به این مساله بپرسد...
«- گفته بودم مدیرکل‌ها...»
سر خود رانزدیک‌تر برده از سرتیپ پرسیدم: «آیا مصطفی فاتح یا دکتر مشرف نفیسی از این موضوع خبر دارند؟»
«بلی- خود دکتر مشرف نفیسی او را آورده بود.»
دیگر منتظر نشدم گوشی تلفن وزیر را برداشته به دکتر مشرف نفیسی گفتم:
«آقای دکترمعذرت می‌خواهم!آن شخص که اخیرا از شرکت [نفت] به اتفاق شما آمده آقای وزیر را ملاقات کرده چون وزیر اسمش را فراموش نموده خواهش دارم بفرمایید کی بوده و چه سمتی در شرکت دارد؟»
«- این شخص مستر...رییس کل شرکت در ایران می‌باشد که محل اقامت دائمش آبادان است و فقط سالی یکی دو دفعه به تهران می‌آید. چون اخیرا تهران بود برای ادای احترام او را به ملاقات جناب آقای وزیر دارایی آوردم که ضمنا...»
بقیه آن روز مثل غالب روزها به مباحثات بی‌نتیجه راجع به «برنامه‌ها» و «صورت سازمان» ادارات در سر میز کنفرانس گذشت. فردا که وزیر آمد چون قبل از احضار مدیرکل‌ها و دکترها گاهی با من دو به دو صحبت می‌کرد و درد دل خود را می‌گفت- پشت در اتاق من آمد در را زد و من را برد توی اتاقش سر میز کنفرانس نشاند وبرعکس دیروز با قیافه متاثروجدی شروع به صحبت کرد:
«- لابد دیروز شما خیلی تعجب کردید... آخر من اخلاق اعلیحضرت همایونی را خوب می‌دانم زیرا بیشتر عمرم را با ایشان صرف کرده‌ام...»
گفتم: «مقصود جنابعالی را درست نمی‌فهمم.»
گفت: «غیر از این نمی‌شود با اعلیحضرت صحبت کرد.»
گفتم: «شما که اصلا صحبت نکردید.»

گفت: «مقصودم شرفیابی دیروز نیست... رییس کل شرکت آمد در مساله تسعیر لیره‌ها مدتی صحبت کرد. موقع شرفیابی و گزارش موضوع جرات نکردم مقام واقعی او رابه شاه عرض کنم، زیرا شاه دوست ندارد امثال من با اشخاص موثر خارجی ملاقات کنیم. از این جهت بود که گفتم منشی شرکت...»
صحبت وزیر مرا نگران کرد. گفتم: «پس معذرت می‌خواهم. حالا که من تحقیق و به شاه عرض کرده‌ام ممکن است به شما ایراد بگیرند. ...»
گفت: «برعکس حالا شاه پیش خود خیال می‌کند من عجب آدم نفهمی هستم که بین منشی و رییس کل شرکت فرق نمی‌گذارم خوشحال می‌شود. ...»
- «چه‌طور؟»
- «شاه از وزرای فهمیده و زیرک خوشش نمی‌آید. ...»
این داستان عین حقیقت و مربوط به زمستان سال ۱۳۲۰ شمسی- تقریبا هفت ماه قبل از هجوم انگلیس و روس به ایران و استعفای رضاشاه است. نمونه‌ای است از وضع دربارشاهنشاه بزرگ ایران و وقایعی که ازچند سال قبل مرتب بین شاه و وزرا جریان داشت.
هریک از این وقایع وقتی به دقت مورد بررسی اشخاص دوراندیش قرار می‌گرفت به خوبی نشان می‌دادکه اساس حکومت رضاشاه چگونه متزلزل می‌باشد. شاه به هیچکس اعتماد ندارد! همه ازاومی‌ترسند وبه اودروغ می‌گویند! تا کی می‌تواند چنین وضعی دوام پیدا کند، خصوصا که ماه به ماه و روز به روز حال عصبانی و سوءظن اوسخت‌ترمی‌شدودرعین حال وضع سیاسی جهان نیزپیوسته تیره‌تر می‌گردید.
منبع: نشریهٔ دنیای اقتصاد-«حکومت متزلزل رضاشاه»، پنجشنبه ۴ اسفند ۱۳۹۰- شماره روزنامه:۲۵۸۵ونگاه کنیدبه «پرونده صالح»(دربارهٔ الهیار صالح) به کوشش ایرج افشار- کتاب روشن وبسته به نشرآبی - چاپ ۱۳۸٤ – صص -۵۳ – ٤٨

پی نوشت های: ابوالحسن بنی صدر- «موقعیت ایران و نقش مدرس »

۱ - حوزه ای که از اقیانوس اطلس تا اقیانوس کبیر گسترده بود.
۲ – ن. و. پیگلولوسکایا و دیگران : تاریخ ایران از باستان تا پایان سده هیجدهم. ترجمهٔ فارسی – جلد ۱ ص ۲۱۰ و جلد ۲ صص ۳٦۲ – ۳٦۵
۳ - ی.پ.پتروشفسکی: کشاورزی ومناسبات ارضی درایران عهد مغول (قرنهای ۱۳ و۱٤) ترجمهٔ قارسی – تهران ۱۳٤٤ جلد ۱، ص ٦۱
٤ - تاریخ ایران باستان تا آخرقرن۱۸جلد اول صص ۲۷۰ – ۲٦۵ و باز صص ۲۷۵ – ۲۸۰
۵ - ابن بطوطه : سفر نامه. این سفرنامه را باید از روی دقت خواند تا به واقعیت مهمی که ازآن غفلت داشته ایم یعنی نقش حوزهٔ فرهنگی درتبدیل شدن بمراکزتراکم و تکاثر قدرت مالی وسیاسی و فرهنگی پی برد. ابن بطوطه دراین سفرنامه وصفی از شهر های سرزمینهای اسلامی از شمال آفریقا تا دورترین نقاط آسیای دور - از جمله شهرهای ایران بدست می دهد.ترجمهٔ فارسی این سفرنامه را بنگاه نشر کتاب چاپ کرده است.
٦- آن کاترین سواینفورد لمبتون:«مالک وزارع درایران»-مترجم: منوچهرامیري، انتشارات بنگاه نشر کتاب ، تهران۱۳٤۵- ص ۱۳۲
۷ - درباره تجدید حیات و رونق اقتصادی بعد از حملهٔ مغول، میان تاریخ نویسان اتفاق نظر وجود ندارد: بعضی بر آنند که رونق اقتصادی دوران بعد از حملهٔ مغول ، بلحاظ گشوده شدن ابواب بازارچین بروی کشورهای حوزهٔ اسلامی، از دوران پیش از حمله مغول در گذشت. ازجمله عباس اقبال براین باوراست: نگاه کنید به تاریخ مغول صص ۵۷۵ – ۵٦۸ . اما تاریخ نویسان روسی نمی پندارند که کشور توانسته باشد آن حد رونق را باز یافته باشد.
۸ - تبریزبه تنهائی به اندازه کشور فرانسه مالیات می داد. نیز درمقدمهٔ ابن خلدون جلد ۲ ترجمهٔ فارسی در صص ٦۹۵ - ٦۹۳ شرحی از بزرگی وسعت شهرهای حوزهٔ اسلامی دارد . از جمله بغداد با شهرهای اقمارش.
۹ - تاریخ ایران - جلد اول- ص ۲۷۸
۱۰ - تاریخ ایران جلد اول - صص ۲٦۸ و ۳۱۰ . نویسندگان این تاریخ برآنند که

همدستی و همپشتی بازرگانان و اشراف فئودال یعنی سران سیاسی و نظامی از ویژه گی های جامعه ایران است و به این سبب بورژوازی نتوانسته است مستقل از فئودالیته رشد کند. اما به نظرمی رسد که این همدستی و همپشتی ویژۀ جامعه ها و اقتصادهای مسلط است.همانسان که امروزنیزمابا پدیدۀ نظامی کردن ادارۀ شرکت های بزرگ و همپشتی سران نظامی و سرمایه داران درآمریکا روبروئیم. در دنبالۀ بحث به این موضوع بیشترخواهیم پرداخت.

۱۱ – شاه و اشراف تاجران و صنعتکاران بسیاردر خدمت می داشتند که به ظاهر برای خود و در باطن برای آنها کار می کردند. رسم خود بستن به قدرت بدستان و تفویض سهام شرکتها به آنها نیز مثل امروز وجود داشته است (امر واقع مستمر) تا آنجا که ابن خلدون ضمن اشاره به این امر(جلد ۱ ص ٥٦٢) به عنوان نظریه ساز، هر کسی را لایق بازرگانی نمی داند. کسی را لایق این کار می داند که گستاخ و سرسخت است و نزد فرمانروایان نفوذ و اعتبار ندارد .

۱۲ – در باره دورۀ صفوی نگاه کنید به

Chardin – Voyage En Perse, Tome 4 , Paris 1011. P. 1558

و در باره دورۀ قاجار از جمله نگاه کنید به: عباس اقبال - « میرزا تقی خان امیر کبیر»- انتشارات دانشگاه تهران ۱۳٤۰ - آوردن ناصرالدین شاه به تهران

۱۳- در بارۀ نقش پول ایرانی به مثابۀ پول جهانی در دوران قبل وبعد از اسلام نگاه کنید به صص ۱٤۲ – ۱٤۰ کتاب

Maurice lambard: Mnnaie et Histoire d’ Alexandre a mohamet , Edition Mouton , Paris 1971.

۱٤ - خواجه نصیرالدین طوسی (قرن هفتم هجری) : اخلاق ناصری به تصحیح ادیب، چاپ اول، تهران سال ۱۳٤٦، ص ۱۸٥ .

۱٥ - امیرعنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس وشمگیرزیار : قابوس نامه به تصحیح نفیسی-۱۳٤۲باب ۲۱ اندرآئین جمع کردن مال، ص ۷٤ (تاریخ نگارش کتاب ٤۷٥ هـ . ق) و نیزنگاه کنید به مقالۀ حسینقلی ستوده با عنوان عواید و درآمدهای خواجه رشید الدین فضل الله وکیفیت مصرف آن ازص ۳۳ تا ٥۳ مندرج درمجلۀ تحقیقات اقتصادی شماره های۱۹ و۲۰ پائیز زمستان ۱۳٤۹ - دانشگاه تهران

۱۶– دربارهٔ اثرات فشارهای داخلی - خارجی برمتلاشی شدن اقتصاد ایران وبریده شدنش از اقتصادهای حوزه ، نگاه کنید به صص ۸۲ – ۶۷

Qavim hambiy : An Introduction to The Economic Orgamization of Early Qajar , Iran Journal of The B.I. S. P. Volume II, 1964

۱۷ - - تا ۲۶۶ هـ . ق پول ایران هنوز از بغداد تا مرز چین و از هندوستان تا حدود روسیه وسیلهٔ مبادله بود. نگاه کنید به «تاریخچهٔ سی ساله بانک ملی ایران» – تهران شهریور ۱۳۳۸ ، ص ۱۴

۱۸ - تاریخ ایران – جلد دوم – ص ۵۸۰

۱۹ - سعید نفیسی : «تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر» ، تهران ۱۳۴۴ – جلد دوم - صص ۲۱۹ و ۲۲۰

۲۰ - دربارهٔ مقایسه مالیاتها نگاه کنید به : مرتضی راوندی : تاریخ اجتماعی ایران جلد سوم - ص ۱۲۶ و در بارهٔ مقایسهٔ بودجه نگاه کنید به تاریخ ایران جلد د وم ص ۵۸۶

۲۱ – فتحعلیشاه پس از شکست از روسیه و براثر تعهدات مالی سنگین که به موجب دو قرارداد ترکمنچای و گلستان برعهدهٔ ایران نهاده شد، مالیاتها را از ده در صد به بیست در صد افزایش داد! این افزایش اسمی بود و درعمل ۳۰ تا ۳۵ در صد درآمدها به عنوان مالیات اخذ می شد: محمد علی جمال زاده : گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران - ۱۳۳۵ هـ . ق. چاپ برلین صص ۱۲ و ۱۲۱ و ۱۲۵ و ۱۲۷ و ۱۲۹

۲۲ - مارسل دیولا نوا : «سفرنامه ایران و کلده » از ص ۲۸۱ تا ص ۲۸۳ و کلیات ملکم- جلد اول- ص ۱۵ – چاپ ۱۹۰۷

۲۳ – این عوارض و حقوق و باج و ... از اوائل قاجار وجود داشت منتهی چون منابع دیگردرآمد قطع شده بود، فشار بیشتری برای اخذ عوارض شهری و راه و... بعمل می آمد. نگاه کنید به

آرمینوس، وام برای سفرهای یک درویش دروغی، ترجمهٔ فارسی، انتشارات نشر کتاب، تهران ۱۹۵۹ نویسنده (ص ۳۴۵ متن فارسی) شرح خریدی را می دهد که در حین سفرخود، درشهر تنجه کرده به ۵ / ۲۲ فرانک وجدولی بدست می دهد ازاینگونه عوارض وگمرک ها: ۹ باراز گمرکها گذشته تا به هرات رسیده و جمعاً

۷۳ فرانک گمرک پرداخته است. یعنی بیشتر از ۳ برابر قیمت. خود اومی نویسد که نرخ بهره درهرات صدی بیست بود، تاجرکالارا به چه قیمت بفروشد تا ضرر نکند؟

۲۴ – این قرار داد بازرگانی براساس ماده ۱۰ عهد نامه ترکمانچای مورخ ۵ شعبان ۱۲۴۳ هجری – ۲۲ اکتبر ۱۸۲۸ - و همز مان با امضای آن عهد نامه امضاء شد. در بارهٔ تاریخ این قرار داد و تجدید نظری که در آن بعمل آمد نگاه کنید به محمود محمود، «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ »، چاپ اقبال، تهران ۱۳۴۱ ، جلد ۶ ، صص ۷۶ - ۱۳۵۶

۲۵ – گنج شایگان – ص ۳۸

۲۶ – تاریخچه سی ساله بانک ملی ایران، صص ۲ تا ۱۴

۲۷ – ملک زاده، «تاریخ انقلاب ایران»، صص ۱۷۱ – ۱۷۲ جلد یک

۲۸ - محض نمونه وعبرت: منسوجات ایران که ورودشان در ۱۷۰۰ میلادی به انگلستان (برای حمایت از تولید داخلی آن کشور) ممنوع شده بود آنقدر ناچیز شد که منسوجات وارده به ایران ۲۰ در صد تمام واردات را تشکیل میداد. تاریخچه سی ساله بانک ملی، ص ۲ .

۲۹ - گنج شایگان – ص ۱۱

۳۰ - در باره هدف اقتصادی جنگهای صلیبی صد ساله از جمله نگاه کنید به صص ۴۴۵ – ۴۳۹ – جلد چهارم کتاب :

Jawad baulos : Les Peuples et Civilisations du Proche Orient , Mouton , paris 1968

۳۱ – خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و حشت، ناشر امیرکبیر، چاپ اول، صص ۱۲۵ و ۲۴۸ و ۲۵۹،

و نیز ترجمه فارسی G. Drouville : Voyage En Perse 1812 – 1813 فصل علل کاهش جمعیت ایران صص ۴۳ تا ۴۸

۳۲- حسین مکی:میرزا تقی خان امیر کبیر، چاپ سوم ، تهران ۱۳۳۷ ، صص ۶ – ۹۹

۳۳- زنجاني،محمدرضا، تحريم تنباكو، تهران ۱۳۳۳، مؤسسه انتشارات فراهاني، صص ۱۷ و ۱۸

۳۴ – جغرافیای اقتصادی نوشتهٔ مسعود کیهان و گنج شایگان فهرست هائی از

صنایعی که دردوره قاجاردرایران ایجاد شده و براثر مجموع شرایط ناشی از سلطهٔ سیاسی و اقتصادی از کار افتاده اند بدست می دهند. تاریخ نویسان دورهٔ قاجاربه ویژه رضا قلی خان هدایت در روضهٔ الصفای نادری و... در همین باره ها گفتنی بسیارگفته اند.

۳۵ - حسین مکی:«تاریخ ۲۰ ساله ایران»- جلد۲،ص ۷۱ و مهدي‌قلي‌خان هدایت. خاطرات و خطرات. تهران، زوار، ۱۳٤٤. چاپ دوم، توضیح می دهد چسان تجدد بمعنای رشد انسان، جای به غربی کردن ظاهر ایرانیان می دهد. او از فاش می سازد که «برنامه ۱۰ ساله» در کار بوده است که حاصل آن، از دید او، نه تمدن واقعی که«تمدن بولواری» می شود. زمان شهادت می دهد که حق به جانب او بود.

۳٦ – عبدالله مستوفی، زندگی من یا تاریخ اجتماعی واداری دورهٔ قاجار، انتشارات زوار، چاپ دوم، جلد ۳ ، صص ۱٦۹ – ۱٦۷

۳۷ - گنج شایگان ص ۱٤۷ ، نیز به نقل از تاریخ عبدالله مستوفی ، ص ۵۲۰ ، در حقیقت وزارت فوائد عامه که متصدی " کارخانجات و فلاحت و صناعت و طرق و شوارع و معدن " بود همه جهت سالی ۱۵۰ الی ۲۰۰ هزار تومان بودجه داشت که تکافوی هزینه های پرسنلی را نمی داد.

۳۸ - در بارهٔ تجارت خارجی و کسر آن دراین دوره نگاه کنید به «گنج شایگان»، صص ۹ تا ۱۱، بنابراین کتاب ، درسال ۱۳۲۹ هـ - ق کسر موازنهٔ بازرگانی به ۱۱۰ میلیون قران رسیده بود.

* تازه عمده این درآمد مربوط به راهداری می بوده و به قول شاردن رقم ناچیزی را تشکیل می داده است.

** این مقداراضافه بودجه شگفت به نظر می رسد. شاردون می گوید شاه یک سیستم درآمد را بیشترخرج نمی کرد. و وقتی بدانیم به قول شاردن عمده مخارج رابکادرهای عالی دولتی و ثروتمندان تحمیل می کرد،تعجب مابرطرف می شود.

۳۹ - برای عصر صفوی : ۱ - در بار اضافه بودجه و میزان کل بودجه :

Chatdin , Tom 5 , pp 411 – 415

۲ - برای ترکیب بودجه : تذکرهٔ الملوک ارقام این کتاب فرق می کند – به فصل ۷ کتاب باستانی پاریزی : « سیاست و اقتصاد عصر صفوی »- تهران ۱۳٤۸ – صص ۱٤۰ تا ۱٤۹ و۱۹۳ تا ۲۰۱ و ۲۰۷

۴۰ – برای سال ۱۲۴۹ شمسی : مجید یکتائی - « تاریخ دارائی و گمرکات و انحصارات »- تهران ۱۳۴۰ - صص ۱۳۷ تا ۱۳۹ و نیز

Charles P. Issawi The Economic and History of Iran 1800 – 1914 , The University of Chicago Press, 1971 PP 352 – 353

۴۱ – گزارش Jacques Joseph Mormard که در ۱۵ ربیع الاول ۱۳۳۰به خزانه داری کل ایران منصوب شده است به سفیر وقت انگلیس به نقل گنج شایگان صص ۱۱۹ – ۱۱۸ . شوستر مورگان نیز در کتاب خود خفقان ایران ارقامی نزدیک به ارقام این جدول بدست می دهد. در دودهه قبل و بعد ازانقلاب مشروطه بودجه ایران سالانه ۱۰ میلیون تومان کسرمی داشته است.

۴۲ – ع. دانشور، بانک شاهنشاهی و امتیاز- چاپ دوم - تهران آذر۱۳۲۷ صص ۲۰ – ۱۶

۴۳ - با ایجاد بانک خارجی نیز نماینده موازنهٔ منفی، میرزای شیرازی مخالفت بعمل آورد و تابود مانع از ایجاد آن می شد: ابراهیم صفائی (اسناد سیاسی دوره قاجار، تهران ۱۳۴۶ ، صص ۸ و ۹ و ۱۰ ، تلگراف میرزا را به ناصرالدین شاه آورده است.

۴۴ - ناصرالدین شاه"مبتکر" فروش املاک ومستقلات و مزارع " دیوان اعلی " به اشخاص شد. رژیم ارباب و رعیتی مبانی حقوقی پیدا کرد و بعد ها با لغو رسمی تیول داری ازجانب مجلس در۱۹۰۷ میلادی و قانون ثبت املاک (۱۳۱۰ شمسی) رژیم ارباب ورعیتی فی الجمله تثبیت شد: مجله اندیشه وهنر شمارهٔ ۷ تیر ماه ۱۳۴۲ به نقل از الاثر و آلاثار .

۴۵ – غیراز مأخذ یاد شده ، از جمله نگاه کنید به مجلهٔ کانون بانک ها شمارهٔ ۳۲ مهرماه ۱۳۵۰ صص ۲۲ تا ۲۴

۴۶ – صدورسرمایه ونقدینه راشاهزادگان واشراف باب کردند. ظل السلطان فرزند ناصرالدین شاه ۴۰۰ هزارتومان ازایران خارج و به بانکهای اروپا سپرد. گویا نخستین حساب بزرگ ایرانی دربانک خارج باشد:«سیاست واقتصاد صفوی»، صص ۴۵۱ – ۴۵۰

۴۷ - فریدون آدمیت، فکر آزادی در ایران، ص ۱۴۵ ، ما در قسمت فرهنگ

وایدئولوژی ارباب طلب به این امر باز خواهیم پرداخت.
۴۸ – اعتماد السلطنه، خاطرات روزانه، تقریباً نزدیک به تمام صفحات گفتگواز دلالی رجال برای خارجی ها است.
۴۹ - لرد کرزن درکتاب خود ایران و مسئلهٔ ایران می نویسد: مندرجات این قرارداد حاکی ازتسلیم کامل و خارق العاده کلیهٔ منابع کشور به بیگانگان بود که هیچگاه درتاریخ سابقه نداشته است.
۵۰ – درواقع روش وام دهی به توتون کاران وتوزیع درآمدحاصل از کشت وتهیهٔ توتون سخت به زیان دهقانان بود . توضیح این که «با بازی مالیات عملاً ۵ درصد درآمد محصول به دهقانان بیشتر نمی رسید. یعنی دولت وقت اخذ مالیات را تغییرمی داد و زیر فشارمأمورین دولت دهقانان محصول را به سلف به یک پنجم قیمت می فروختند و سه چهارم آن را مالیات می دادند. فایدهٔ عمده کار به این ترتیب به جیب همان " اشراف " و مالکان و" پنجاه شصت نفر تاجرعمده می رفت».
از یک سال پیش از امضای قرار داد عمال رژی به دستیاری میرزا علی اصغر خان اتابک ، به دهقانان وام با بهرهٔ ٦ در صد می دادند و توتون را هم حاضر بود ند به بهای بهتر بخرند. این زمینه سازی قرار داد رژی از دید محققان به عمد یا بسهو مخفی مانده و تنها اعتمادالسلطنه بدان توجه کرده است. باری گمان اتابک وهمدستان خارجیش این بوده است که با این زمینه سازی طبقهٔ دهقان را با خود یارخواهند کرد و بازاریان به تنهائی قادربه مقاومت نخواهندشد. بنا براین که ایرانیان در شمار مردمی بوده اند که پیش از همه به موازنه عدمی پی برده اند وآن را اصل راهنما، از جمله در رابطه با قدرتمدارها کرده اند، قشرهای زحمتکش، نمی باید فریب بذر پاشی را می خوردند و نخوردند. این قشرها که زیر سلطه گروه بندی های حاکم می بودند، به حکم تجربه تاریخی، می دانستند که این گروه بندی ها، وقتی پشتشان به قدرت خارجی گرم شود، برشدت استثمار خواهند افزود. ازعهد اسکندر و معاویه... تا دوران معاصرسراسرتجربه است. در حقیقت، موقعیت گروهای حاکم همواره از راه همپشتی با گروههای حاکم بیگانه محکم می شده و می شود. ازاین رو، مقاومت اصلی ازجانب دهقانان و مردم خرده پا شهری اظهارشد. درحقیقت قرار داد وقتی باطل شد که دهقانان برغم وعدهٔ سودهای کلان

ازکشت آن دست شستند. شگفتا! با وجود صراحتی که اعتمادالسلطنه در لو دادن این توطئه بکار برده است و معلوم کرده که اتابک و اعوانش خود با همکاری عمال شهری زمینه فراهم می آورده اند، مقدمه نویس کتاب خلسه کشف کرده است که انقلاب مردمی در کار نبوده و تضاد منافع در بالا موجب جنبش شده است! محمد حسنخان اعتماد السلطنه: «خلسه» مشهور به «خوابنامه» چاپ تهران ۱۳۴۸ صص ٦ و ۷ مقدمه و صص ۱۲۳ – ۱۲۷

۵۱ – مورگان شوستر، اختناق ایران، صص ۲۳۱ و ۳۰۵ و ۲۰۷ و ۳۲۵ و نیز نجف قلی حسام معزی، تاریخ سیاسی ایران با دنیا، جلد۱ تهران فروردین ۱۳۲۵، ص ۳۸۲ و بالاخره محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد ۷ ازفصل ۸۹ تا ۹٤ . در حقیقت همان سان که در این تاریخها آمده است، ایران پیش از قرار داد ۱۹۰۷ درعمل بدو منطقه نفوذ تقسیم شده بود: از تجارت خارجی وداخلی ایران۲۲ درصد دردست روسها و بقیه در دست انگلیسها بود.

۵۲ – دکتر مصدق، نطق ها، گرد آوری حسین مکی، تجدید انتشار توسط انتشارات مصدق، شماره ۷، نطق مصدق در مخالفت با وزارت وثوق الدوله

۵۳ - کی استوان، سیاست موازنهٔ منفی - نطق های مصدق در مخالفت با قرار دادسه جانبه، صص ۲۱۷ تا ۲٤٤ و نیز انتشارات مصدق، شماره ۲ ، نطق های وی در مخالفت با قانون انجمن های ولایتی که سپهبد رزم آراء، بهنگام نخست وزیری، بنا داشت از تصویب مجلس بگذراند.

۵٤ - در حقیقت نقش دولت تا قرار داد ترکمنچای در رشد تولید مهم بود. دولت از طریق خرید کالا و قبول فرآورده ها بعنوان مالیات و اعطای وام ، موجب رشد و توسعه واحدهای تولیدی می شد. دراینباره نگاه کنید به :

- کتابهائی که در باره امیر کبیرنوشته شده است و نویسندگانش عبارتند ازعباس اقبال، فریدون آدمیت ،حسین مکی،اکبر هاشمی رفسنجانی ، جملگی متذکرسیاست اقتصادی وی در این زمینه شده اند.

- حسن نراقی، تاریخ اجتماعی کاشان، تهران ۱۳٤۵ صص ۲٤۵ – ۲٤٤

- مهدیقلی خان هدایت، خاطرات وخطرات، چاپ دوم، تهران ۱۳٤٤ ، ص ۵۷

- مهدی بهشتی پور : تاریخچه نساجی ایران - تهران - پائیز ۱۳٤۳ ص ٤۲

- تراز نامه بانک ملی ایران، پایان اسفند ۱۳۳۰ ص ۱۰ و ...

۵۵ – عبدالرحیم طالب اف : کتاب احمد ص ۱۱۳ و گنج شایگان ص ۱۵
۵۶ - نخستین محصول نفت ایران در سال ۱۹۱۲ به صورت مواد خام صادر شدمصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، ص ۲۶۲
۵۷ – پیام مدرس به احمد شاه به وسیلهٔ رحیم زادهٔ صفوی به نقل از کتاب حسین مکی،تاریخ بیست سالهٔ ایران، جلد سوم صص ۳۰۴ و ۳۰۵
۵۹ – مجلهٔ سوسیالیسم - دورهٔ دوم شمارهٔ ۳ ، چاپ خارج کشور ، فوریهٔ ۱۹۶۵ ص ۹
۶۰ - برای سر درآوردن ازسازو کارهای تغییرشکل درآمدهای نفتی و قرضه های خارجی بدر آمدهای دیگرنگاه کنید به فصل دوم کتاب :

Paul Vieille, Abol- Hassan Banisadr , Petrole et Violence ,), Ed. Anthropos , Paris 1974

۶۱ - وزارت کشور خلاصهٔ آمارگیری خاص سال ۴۲ ، ص ۶۸ جدول ۸ / ۶ مدعی است که تا سال ۱۳۲۷ در حدود ۱۵۶۹۲ کارگاه صنعتی وجود می داشته و در فاصلهٔ ۲۷ تا ۱۳۳۱ ، ۹۹۲۵ و اگرسالهای ۳۲ و ۳۳ حتی ۱۳۳۴ را که هنوز در آمدهای نفت و کمک ها اثرات سیاست استقلال را از میان نبرده بود درنظربگیریم ، در دوران حکومت نهضت ملی ایران با وجود محاصره اقتصادی دینامیک استقلال چنان رونقی صنعتی را بر انگیخته بوده است. با این اختصاص که این صنعت متکی به منابع کشور می بوده است. (مدرس - ابوالحسن بنی صدر صص ۳ تا ۲۶)
۶۲ – مطالعه در باب اقتصاد را هیچ گاه رها نکرده ام. بخصوص مطالعه اقتصاد ایران را. از جمله می توانید رجوع کنید به نفت و سلطه و مقاله های اقتصادی و عدالت اجتماعی و برنامه حکومت ملی و استبداد فراگیر و...

فصل سوم

جان فوران:دولت ، جامعه و اقتصاد در دورهٔ رضا شاه

دولت،جامعه واقتصاد در دورهٔ رضا شاه (۱۹۲۵- ۱۹۴۱م / ۳۰۴ – ۱۳۲۰ ش)

جان فوران، جامعه‌شناس و نظریه پرداز«انقلاب‌های اجتماعی» در بررسی «دولت، جامعه و اقتصاد در دورهٔ رضا شاه» با این نقل قول از« پیو فلیلیپانی رانکانی » شروع می کند که : « بی آنکه به دام ستایش واسطوره سازی بیجا فرو افتیم،... حقایق ملموس زیر را بررسی می کنیم: قراردادن تمامی کشور زیرکنترل دولت مرکزی تازه ایجاد شده ، نوسازی نهادهای آن ، حفظ تمامیت ارضی آن در طول مرزها، تدوین قانون مدنی و کیفری جدید، ایجاد بانک ملّی که مبنای پول ملّی وتجارت کشوری است، طرّاحی الگوی جدید آموزش و پرورش، ایجاد دانشگاهها ومدرسه ها در تمام سطوح ومقطع ها، احداث راه آهنی که از بزرگترین دستاوردهای معاصراست، برپا کردن کارخانه های فراوان به منظورتولید کالاهای عمومی، توسعهٔ صنایع جدید، اصلاح بنیادی کشور، مبارزه با - اگر نگوئیم ریشه کنی – سوء استفاده های مالی و فساد آزاد کردن زنان از حجاب ، فراهم آوردن امکانات آموزشی و پیشرفت ازهر نوع برای زنان ، پایان دادن به بهره کشی منابع طبیعی سرزمین حاصلخیز و غنی ایران توسّط خارجیان.»

«پیو فلیلیپانی رانکانی : سنّت تقدّس پادشاه در ایران»

[رضا شاه] درمجموع، سراسرکشوررا می دوشید، دهقانان، عشایریها وکارگران را له می کرد وازمالکان زمیندارعوارض سنگینی می گرفت. درحالی که فعالیتهایش به نفع طبقهٔ جدید « سرمایه داران » - بازرگانان، دارندگان انحصار، مقاطعه کاران ونورچشمی های سیاسی– بود. تورم،مالیات سنگین و سایراقدامهای او موجب پایین آمدن سطح زندگی شد.

میلسپو: امریکاییان در ایران

سلطنت رضا شاه پهلوی ، (۱۹۲۵- ۱۹٤۱م / ۱۳۰٤ – ۱۳۲۰ ش، در معرض ارزیابیهای متضاد قرارگرفته است. دونقل بالا شاهد صادقی بر این نکته اند. شاید یکی از دلایل امر آن باشد که مجموعهٔ تا آن زمان بی سابقهٔ دولت ، جامعه و اقتصاد ، در گرمخانهٔ توسعهٔ فزایندهٔ سرمایه داری وابسته در نظام جهانی و در حال دگرگونی رویدادهای دههٔ ۱۹۳۰یکجا ذوب می شد. درخلال این دوره دولت خودکامه و نوپای رضا شاهی ازکاهش سلطهٔ مستقیم بریتانیا بهره گیری کرد ودست به توسعهٔ صنعتی و زیربنایی زد وبه تقویت و کنترل قدرت دولت برتمامی سطوح جامعه پرداخت. امری که از زمان اوج قدرت صفویه سابقه نداشت. این فرایند البته با تضادهای سیاسی، اقتصادی وایدئولوژیکی همراه بودوبعضی ازتضادها تاپایان سلطنت رضا شاه در۱۹٤۱[شهریور۱۳۲۰] ادامه یافت. وقبل ازآنکه ارتش متّفقین ایران را به اشغال در آورد با قدرت کامل جلوه کرد. دراین فصل می خواهیم با ارائه ی طیف متضاد داوریهای مربوط به این دوره به تشریح دولت ایران، ساختارطبقاتی، رابطه باغرب،ناکامی جنبشهای اجتماعی درچارچوب توسعهٔ وابسته وفشردگی نیروهای اجتماعی که تا حدّ زیادی زیرکنترل دودمان جدید پهلوی بودند ، بپردازیم.

استبداد نظامی ، تجدّد و غرب گرائی

دولت ایران درزمان سلطنت رضا شاه درمقایسه با ملاکهای ناخوشایند سلسلهٔ قاجار، به قدرت سیاسی واقتصادی بزرگی دست یافت. سرانجام، قدرتها دردست شاه متمرکز گردید، شاهی که خاستگاه نهادین و کلیدی او، ارتش بود. به همین سبب می توانیم رژیم رضا شاهی را استبداد نظامی(military autocracy)بنامیم. سلطه و سیطرهٔ قدرتمند دولت در داخل کشور، خود را برای مداخلات درامور اقتصادی - اعم ازصنعتی یا زیربنائی – هموار نمود. در توجیه ایدئولوژیکی اصلاحات پردامنهٔ قضایی؛ آموزشی وسایرنهادهای مشمول روند« تجدّد خواهی» آمیزهٔ

متناقضی ازناسیونالیسم غیردینی وغرب گرایی اقامه شده است. درنهایت نیز مجموعهٔ این عوامل، دولت ودیوان سالاری جدیدش را به درون زندگی مردم شهر ، روستا و قبیله وارد ساخت.

اصلاح بنیادین رضا شاه ، ایجاد ارتشی قدرتمند بود که قدرت دولت را درهمه جا به اجرا درمی آورد. آپتن(Joseph Upton) می گوید : بیشتراصلاحات دیگر رضا شاهی از کوچک تا بزرگ در محدوهٔ همین اقدام قرارمی گیرد که به نحوی ارتش در آن نقش داشته است.(۱) از جمله اقدامات او [اینها بودند]: بالا بردن درآمدهای دولتی ازطریق مالیات ، بانکداری و فعّالیتهای گمرکی ، بهبود بخشیدن به نظام ارتباطی از راه جاده سازی. احداث راه آهن سرتاسری ایران ، احداث جاده های تازه،ایجاد خطوط تلگراف وشبکه تلفنی؛ اجباری کردن خدمت نظام وظیفهٔ عمومی و سرباز گیری که خود مستلزم سازماندهی دو بارهٔ استانها بود؛ ایجاد نظام قضایی ، نظام آموزشی که هر دو اینها قدرت روحانیت را شدیداً تضعیف می کرد ؛مشارکت دادن زنان در آموزش و پرورش و اقتصاد و زندگی عمومی(امّا نه درانتخابات)؛ توسعهٔ شبکه های بهداشتی ودرمانی؛ ونوسازی شهرهاوایجادنظم وامنیت باکشیدن خیابانهای پهن درمحلّه های پرجمعیّت شهرهای بزرگ.شاید بتوانیم این اقدام هارا فرایند (تجدّد خواهی نظامی به رهبری دولت» بگذاریم. سمت و سوی این اقدام ها و نحوهٔ طرّاحی و اجرا به گونه ای است که نامگذاری بالا و عنوان استبداد نظامی را توجیه می کند.

ارتش و دیوان سالاری و حکومت بطور اخصّ (کابینه و مجلس) ، سه ستون نهادین نظام را تشکیل می دادند. ارتش از حالت اوّلیهٔ فوج چند هزار نفرهٔ قزّاق در دههٔ ۱۹۲۰ م/ ۱۳۰۰ ش به ۱۲۶۰۰۰ مرد مسلّح دائم تبدیل شد و در سال ۱۹۴۱ م/ ۱۳۲۰ ش امکان بسیج تا ۴۰۰ هزارنفرنیز وجود داشت و این تعداد برای کشوری که جمعیّت فعّال اقتصادیش از ۵ میلیون مرد تجاوز نمی کرد ، بسیار زیاد بود. خدمت نظام وظیفهٔ اجباری دوساله (بعلاوه سالهایی که هر فرد جزو ارتش ذخیره یا فعّال محسوب می شد) برای همهٔ مردان جوان کشور ، ایجاد نیرویی را آسان می ساخت. سربازانی که عمدتاً از روستاها و به اجباربه خدمت فراخوانده می شدند درشهرو در معرض زندگی شهری قرار می گرفتند، گاه اندکی سواد می آموختند و به کسب وکار نیز می پرداختند. ارقام

عبدالحسین تیمور تاش

رسمی بودجه نشان میدهدکه بطورمتوسّط ٥ / ۳۳ در صد درآمددولت درفاصلهٔ سالهای ۱۹۲٦– ۱۹٤۱م / ۱۳۰٥– ۱۳۲۰ش صرف ارتش شده است. بعلاوه، بخش بزرگی ازدرآمد نفت (که دربودجه ذکرنمی شد) صرف خرید تجهیزات گرانقیمت تسلیحاتی و ایجاد صنایع کوچک مهمّات سازی درتهران و شهرهای دیگر می شد. امیران بلند پایهٔ ارتش ، پستهای کابینه ومقامهای کلیدی دستگاههای دولتی را پر می کردند، با اندوختن ثروتهای کلان، اعضای پرنفوذ طبقهٔ حاکم می شدند وغالباً املاکی نیزبه دست می آوردند. بطوری که خواهیم دیدرضا شاه ازاین دستگاه عظیم نظامی مقدّمتاً برای درهم شکستن جنبشهای اجتماعی داخلی وجبههٔ مخالف دولت دردهه های۱۹۲۰ م / ۱۳۰۰ ش و۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش استفاده کرد (نیروهای منظّم پلیس مخفی تازه تأسیس نیز ارتش رادراین زمینه ها یاری می دادند)،امّاهمین ارتش قدرقدرت دربرابرنیروهای قدرتمند ترخارجی که در ۱۹٤۳۱ م / ۱۳۲۰ ش ایران را اشغال کردند زبون ماند.

دیوان سالاری دوّمین رکن دولت رضا شاه بود که آن نیزمثل ارتش گسترش زیادی یافته ، تجدید سازمان شده و بهتراززمان قاجار آموزش دیده بود. دیوان سالاری پهلوی۹۰ هزار کارمند غیر نظامی را در برمی گرفت. در زمان قاجار ، دستگاه دیوان سالاری ، تیول شاهزادگان قاجاری و دودمانهای دیوانی قدیمی بود امّا درزمان مورد بحث این در به روی طبقه های متوسّط تحصیل کرده باز شد. البتّه باز هم حقوق دولتیان کم بود و رشوه و حقّ حساب ، نظام دولتی ر ا در تمام سطوح فلج می کرد. افراد رده های بالای دیوان سالاری بخشی ازنخبگان حاکم بودند امّا رده های میانی و پایینی، در واقع همان رده های میانی و پایینی جامعهٔ مدنی بودند که غالباً معیشیت خود را به سختی تأمین می کردند. عدم کارایی همگام با پیچیده ترشدن ماشین دولتی مسأله سازترشد. ناآشنایی به کارازیک سوو کنترل کامل دستگاه توسّط شاه از سوی دیگر، مانع از آن می شد که وزارتخانه ها و دستگاههای دولتی کار عادی خود را انجام دهند. کنترل مرکزبرمناطق کشور از طریق بر هم زدن تقسیمات کشوری عصرقاجارصورت گرفت. به جای چهارایالت ، یازده استان به وجود آمد و استان نیز به شهروبخشهای کوچکترتقسیم شد. استانها و شهرستانها آزادی عمل چندانی نداشتند چون وزیر کشور درتهران ، شهرداران و مقامهای شهری را تعیین می کرد هر چند به موجب قانون سال۱۹۳۰م / ۱۳۰۹

ش شهرداریها می توانستند درآمدهای محلّی را در همانجا هزینه کنند.(۲)
گسترش دامنهٔ دولت بدین شکل تنهاازطریق دخالت آن درقلمرو آموزش و پرورش امکان پذیرشد. مدرسه های زیرکنترل روحانیت،که شکل عمدهٔ تحصیل درعصرقاجار بودنداهمّیت خود را درحدّزیادی از دست دادند. نخبگان و طبقه های متوسّط ایران با آهنگی فزاینده به مدرسه های دولتی روی آوردند و درسطوح بالاترتحصیلی به دانشگاه تازه تأسیس تهران، مدرسه های فنّی وزراتخانه های گوناگون، یا دانشگاههای خارج رفتند. "کدی"با تشریح طبقاتی عمل کردن نظام آموزشی می نویسد:«کمتراز ۱۰درصد جمعیّت ، به تحصیلات ابتدایی وکمترازیک درصد به تحصیلات متوسّطه می پرداخت» (۳) ، که درهمین حدّ،توسعهٔ دامنهٔ آموزش وپرورش،نیروی انسانی لازم دستگاههای رو به توسعهٔ دولتی را تأمین می کرد امّا درعین حال به پیدایش و رشد طبقهٔ جدید روشنفکروصاحبان مشاغل تخصّصی[پزشکی ومهندسی] کمک می نمود.ازاین گذشته ، دولت با استفاده ازنظام آموزشی،جلو تفکرسیاسی آزاد را گرفت ، نوعی همرنگ جماعت شدن وهمگونی را برروشنفکران تحمیل کرد وبرنامهٔ تحصیلی راطوری تنظیم نمود که « چاپلوسی بنده وار، پشتیبانی تبلیغاتی و توجیه ایدئولوژیکی را » القا کند.(٤)
بی تردید رضا شاه تنها معمراصلاحات دورهٔ خود نبود. خاصّه در نیمهٔ نخست سلطنت خویش پشتیبانی مدیران کارآموزدهٔ درون کابینه را با خود داشت و اینان درکنارمجلس رام و گوش به فرمان، سومین رکن سلطنت وی را تشکیل می دادند. برحسته ترین این مشاوران بلند پایه،علی اکبرداور، عبدالحسین خان تیمورتاش، سرداراسعد و فیروزمیرزابودند. فیروزمیرزا تاسال ۱۹۲۹ م / ۱۳۰۸ ش که مغضوب واقع شد وزیردارایی بود آن سال توقیف و به جرم رشوه خواری محاکمه واعدام شد. تیمور تاش در مقام وزیردرباراز ۱۹۲٦ م / ۱۳۰۵ ش تا ۱۹۳۲ م / ۱۳۱۱ ش خدمت کرد امّا رضا شاه که از قدرت گیری فزاینده اش نگران شده بود وی را نیز به جرم رشوه خواری به زندان انداحت و در ۱۹۳۳ م / ۱۳۱۲ ش رسماً اعلام شد که بر اثر عارضهٔ قلبی در گذشته است. سردار اسعد رئیس ایل بختیاری که وزیرجنگ رضاشاه بود، نیز به همان نحو در۱۹۳۳ م / ۱۳۱۲ش باز داشت شد، اگرچه هرگزبه جرمی متّهم نشد. اوسال بعد درزندان درگذشت. سرانجام، داور، معماردادگستری نوین ایران که بعداً وزیر دارایی شد در۱۹۳۷ م

/ ۱۳۱٦ ش به دنبال اختلافش با شاه برسرسیاستگذاری اقتصادی،خودکشی کرد.همهٔ این رجال به خاطر استقلال رأی و ظرفیتی که برای محبوبیت داشتندمورد بدگمانی رضا شاه بودند وبه دستوراوازگردونهٔ قدرت به خارج پرتاب شدند. نگاهی به فهرست سران کابینه درسالهای بعد از۱۹۳۵ م / ۱۳۱٤ ش نشان می دهدکه افراد مزبور صاحب رأی واراده نبودند به همین سبب به درد کنترل استبدادی رضا شاهی می خوردند امّاعیب کارآن بود که دسترسی رضا شاه را به اطّلاعات حسّاس ومدیریت کاردان ولایق ازمیان می بردوزمینه برای سقوط وی در۱۹٤۱ [شهریور۱۳۲۰] بدین ترتیب فراهم شد.(۵)

کنترل شاه برمجلس و زندگی سیاسی عمومی نیزازهمین الگو تبعیّت می کرد اغلب چهره های برجستهٔ نیمهٔ دههٔ ۱۹۲۰ م / ۱۳۰۰ش بسرعت از صحنهٔ مجلس بر کنارشدند. در۱۹۲٦ م / ۱۳۰۵ ش به جان مدرّس سوء قصد شد که ناکام ماند. سپس در ۱۹۲۸ - ۱۹۲۹ م/ ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ ش به دستور شاه وی را به نقطهٔ دوردستی تبعید و در۱۹۳۸م / ۱۳۱۷ ش مسموم کردند . امّا صدای محمّد مصدق ، ناسیونالیست آزادیخواه، در ۱۹۲۸ م / ۱۳۰۷ش خاموش شد. از« انتخاب مجدّد» او به نمایندگی مجلس ممانعت به عمل آمد ووی با کناره گیری ازسیاست به ملک شخصی خود[دراحمد آباد] رفت ودر۹٤۰ - ۱۹٤۱ [۱۳۲۰] درخانه اش تحت نظرقرارگرفت. سایرکسانی که جبههٔ مخالفان بالقوّه را تشکیل می دادند، بازداشت شدند ،به تبعید رفتند یا از زندگی سیاسی کناره گرفتند ، آپتن می گوید : درمجموع ، دردورهٔ سلطنت رضا شاه چند صد مورد قتل سیاسی به دستوردولت واقع شده است. مجلس ازهمان آغاز کلاً به صورت مُهرتأیید به دستورات و نیّات شاهانه درآمد. چهارحزب سیاسی که دراواخر دههٔ ۱۹۲۰ / ۱۳۰۰ ش در مجلس نماینده داشتند همه اساساً طرفدار رژیم بودند امّا بازهم رضا شاه آنها را منحل کرد چون از آن بیم داشت که رقیبان وی دراین حزبها متشکّل شوند. نمایندگان مجلس هردوسال یکبارانتخاب میشدند امّا دیگرعضوحزب نبودند وحالت منفردرا داشتند. زمینداران ، کسبهٔ غیربازاری و کارمندان بلند پایه ۸٤ در صد کلّ نمایندگان مجلس را در دورهٔ رضا شاه تشکیل می دادند ، در سال ۱۹٤۰ م/ ۱۳۱۹ ش ابداً در مجلس حضور نداشتند. انتخابات از مجلس ششم (۱۹۲٦ م / ۱۳۰۵ ش) تا مجلس سیزدهم (۱۹٤۰ م /۱۳۱۹ش) دقیقاًازجانب وزارت کشورو همکاری

محمد علی فروغی (ذکاءالملک)

استانداران و فرمانداران تحت کنترل رضا شاه بود. رضا شاه بدین ترتیب ابزارها و ظواهر مشروعیت رانگاه داشت امّا درعمل به عنوان یک «دیکتاتوری مشروطه » حکومت کرد. اوهیچ نارضایتی سازمان یافته دردرون دولت را تحمّل نداشت وبیرحمانه هرنوع نارضایتی از آنرا سرکوب می کرد.(٦)

یکی دیگر از ارکان نهادین رژیم جدید ، منابع اقتصادیش بود، دامنه و مقیاس این منابع به مراتب ازمنابع دورهٔ قاجار فراتر می رفت و به میزان ایران عصر صفویه درزمان شاه عبّاس بزرگ می رسید زمانی که انحصار ابریشم موجب تفوّق اقتصادی کشورشده بود. کلّ در آمدهای دولتی در فاصلهٔ سالهای ۱۹۲٤ – ۱۹٤۱ م / ۱۳۰۳ –۱۳۲۰ش به بیش از۱٥ برابر رسید یعنی از ۲۳۷ میلیون ریال در ۱۹۲٤م / ۱۳۰۳ ش به ٦۱ / ۳ میلیارد ریال در ۱۹٤۱ م / ۱۳۲۰ ش افزایش یافت.(۷) در آمد نفت ده برابر شد و از٤٦۹ هزار پوند استرلینگ در ۱۹۱۹ – ۱۹۲۰ م / ۱۲۹۸ – ۱۲۹۹ ش به ٤۲۷۱۰۰۰ میلیون پوند رسید. این تنها۱۰ در صد (و شاید حدّاکثر۲٥ در صد) درآمد دولت بود بنابراین بخش عمدهٔ درآمد دولتی از سایرمنابع می آمد . فعّالیت دولت در زمینه های اقتصادی- تجارت و صنعت انحصاری - ۲۸ در صد ، مالیات ارضی ده تا ۲۰ در صد، گمرگ حدود ۱۰ درصد ، مالیات بردرآمد را تأمین می کرد. با توجّه به مصرف همگانی وعمومی قند وچای، درآمد دولت از این رهگذر قابل توجّه بود.(۸) در این دوره هزینه ها هم رشدعظیمی یافت و از ۲۷٦د میلیون ریال در۱۹۲۸ م / ۱۳۰۷ ش به ۱۷ / ٤ میلیارد ریال در ۱۹٤۱ م / ۱۳۲۰ ش رسید. با افزایش هزینه ها، اولویتها نیزعوض شد. سرمایه گذاری دولت در صنعت و تجارت از ۱/۱ درصد بودجه در ۱۹۲۸ م / ۱۳۰۷ ش به ۱/ ۲٤ درصد بودجه در سال ۱۹٤۱ م / ۱۳۲۰ ش افزایش یافت درعوض هزینه های مستقیم دفاعی از ٤/ ٤۰ در صد بودجه در ۱۹۲۸ م/ ۱۳۰۷ ش به ۲/ ۱٤ درصد کاهش یافت (البتّه رقم مطلق هزینه های دفاعی بازهم در حال افزایش بود). در۱۸=۹٤۱ م / ۱۳۲۰ ش بخش عظیمی ازبودجه صرف « ارتباطات » شد(٦ / ۲٦ در صد) . بخشی از این ارتباطات در قلمروهزینه های نظامی ، در حالی که تنها ۲ در صدبودجه صرف بهداشت و ۹/ ۲ در صد صرف کشاورزی می شد. در ۱۹۲۸ م / ۱۳۰۷ ش هیچ رقمی برای هزینه کردن کشاورزی پیش بینی نشده بود. بودجه که در ۱۹۲٥ م / ۱۳۰٤

ش تعادل داشت در ۱۹٤۱ م / ۱۳۲۰ - ۷۱۰ میلیون ریال(۳۹ میلیون دلار) کسری پیدا کرد. هزینه های عظیم نظامی، راه آهن و صنایع، علل عمدهٔ کسری بودجه بودند.

رضا شاه که راه آهن سراسری را مظهرعظمت قدرت دولتی خود ، استقلال ملی ، توسعهٔ اقتصادی می دانست، برای تأمین هزینه های عظیم آن ، تجارت خارجی ، نرخ ارز، پول در گردش را در کنترل گرفت. در پایان دههٔ ۱۹۲۰ م / ۱۳۰۰ ش تراز پرداخته و ارزانی پول دچارنابسامانی شد. واز۱۹۳۰ م / ۱۳۰۹ ش انحصار دولت برتجارت خارجی برقرارگردید. دولت بیش از آنکه به کنترل داد وستد خارجی علاقه مند باشد می خواست کسری بودجه را ازمیان بردارد و به یاری انحصار مزبورارزی به دست آورد ومواد مورد نیاز راه آهن را ازخارج خریداری وواردکند.انحصارتجارت اقلامی خاص به سازمانهای دولتی با شرکتهای خصوصی واگذار شده بود. دولت در نیمهٔ دههٔ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش بریک سوّم واردات و نیمی از صادرات کنترل مستقیم وغیرمستقیم داشت و طیّ دههٔ مزبور توانست تراز بازرگانی خارجی مازادی ولواندک به وجود آورد در ۱۹۳٦ م / ۱۳۱٥ ش برای اقلام گوناگون صادراتی نرخهای ارزی متفاوتی تعیین شد اما این امربرروابط تجاری ایران تأثیر منفی گذاشت و دولت ناچارشد درزمینهٔ تجارت خارجی با آلمان و شوروی وارد قراردادهای معاملهٔ پایاپای شود. درسال ۱۹۲۷– ۱۹۲۸ م / ۱۳۰٦ - ۱۳۰۷ ش با ایجاد بانک ملّی به یکی ازآرزوهای دیرین ایرانیان جامهٔ عمل پوشانید،به بانک حقّ نشر اسکناس و تنظیم سیاست مالی کشورداده شد اینها همه اقدامهایی درمسیرتقویت ایران در رابطهٔ نابرابریش با قدرتهای محوری اقتصاد جهانی بود. رضاشاه می خواست بدین وسیله ازمیزان وحدت تأثیربحران بزرگ بکاهد امّا این اقدامها درچارچوب محدوده های خاصّی انجام می گرفت و ما درضمن بحث ازجنبه های داخلی وبین المللی اقتصاد سیاسی، محدودیتهای مزبور را نشان خواهیم داد.(۹)

قدرت جدید دولت بر ثروت رئیس خودکامهٔ نظام نیزتأثیرخود را گذاشت. رضا شاه درسال ۱۹۲٦ م / ۱۳۰٥ ش ضمن بیانات پارسایانه ای گفت: « ثروت موجب نارضایتی شدید فکری می شود. نمی گذارد شخص توجّه خود را صرف منافع عمومی کند.» امّا همین شخص درپایان سلطنت خویش در۱۹٤۱ م / ۱۳۲۰ ش

یکی از ثروتمند ترین افراد ایران بود. دربانک ملّی موجودیهای او از یک میلیون ریال در۱۹۳۰ م / ۱۳۰۹ ش به ٦۸۰میلیون ریال (۷ میلیون پوند استرلینگ) در۱۹٤۱ م/ ۱۳۲۰ ش رسید. علاوه براین ، املاک وسیعی شامل ۳ میلیون جریب زمین دشت،«درکارخانه ها،شرکتها وانحصارهای متعدّد داخلی سهام زیادی داشت که سود سرشاری رابه همراه می آورد»(۱۰). رضا شاه در زمین خواری شهرهٔ خاص وعام بود. زمینداران از روی اکراه با ترس بخشی ازاملاک خود را به او« پیشکش » می کردند و رضا شاه از زمینهای سایرنقاط کشور پیشکشی آنها راجبران می کرد. تقریباً همهٔ زمینهای استان مازندران(زادگاه رضا شاه) و بخشهای وسیعی از گیلان و گرگان، که مرکز تولید برنج ایران بود به مالکیت او قرارگرفت. ویلبربا تردید می گوید شاید رضا شاه« ازهمهٔ شیوه هایی که مأموران متعصّب اوبه نام شاه برمردم روا می داشتند» آگاهی نداشته، امّا ازقول یکی ازبستگانش می گوید:« شاه زمینهای وسیعی را مالک بود و به خاطرنفعی که باران در کشاورزی دارد ، روز های بارانی سراپا شوق می شد.»(۱۱)

دربطن طرح مشروعیت نظام ، آمیزهٔ متناقض وابهام آمیزی ازملّی گرایی وغرب گرایی وجود داشت. البتّه درنظام بین المللی دههٔ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش ناسیونالیسم جاذبهٔ خاصّی داشت واین جاذبه صرفاً به گونه های فاشسیتی آن محدود نمی شد. بلکه مواردی درجهان سوّم، نظیر ناسیونالیسم دولت مکزیک بعد ازانقلاب ۱۹۱۰ – ۱۹۲۰ م/ ۱۲۸۹ – ۱۲۹۹ ش و ناسیونالیسم آتاتورک در ترکیه نیزاینجاوآنجا وجود داشت. درمورد ایران،بنانی می گوید: ناسیونالیسم این دورهٔ کشوریک پدیدهٔ متناقض بود چون ازیک سو« بشدّت غربگرا» بود و از سوی دیگرو درهمان حال نسبت به غرب « بدگمانی ونارضایتی» وجودداشت ونوعی بیگانه پرستی حکمفرما بود. (۱۲) رضا شاه درمسیرتقویت ایران در برابرغرب وخاصّه تجاوزو تعرّض دیرینهٔ روسیه و بریتانیا ، مفاهیم و واقعیتهای اقتصادی، سیاسی و قضایی بسیار زیادی را ازغرب می گرفت. ازلباس ومعماری شهری تاقوانین مدنی وکیفری، نظامی آموزشی، ایدئولوژیهای غیردینی که شکوه دولت و ملّت را پاس می داشتند ، تا صنایع و تکنولوژی نوین همه ازغرب گرفته می شد.

گرایش شخص رضا شاه نسبت به غرب، رابطه پیچیدهٔ عشق نفرت بود. اودر

۱۹۳۰م / ۱۳۰۹ ش درسخنرانی خودخطاب به دانشجویانی که عازم دانشگاههای اروپا بودند« اخلاقیات» غرب رابه شیوهٔ حیرت انگیزی تحسین کرد.
هدف اصلی ما دراعزام شما به اروپا آن است که آموزش اخلاقی می بینید، چرا که می بینیم کشورهای غربی به مقام بلندی دست یافته اند چون آموزش اخلاقی کامل وهمه جانبه ای دارند. اگر فقط آموزش علوم بود نیازی به اعزام شما به خارج نداشتیم می توانستیم معلمان و استادان خارجی را استخدام کنیم.(۱۳)
درادامهٔ نطق خود اظهار امیدواری کرد که غرب بر ایرانیان تأثیرگذار باشد:
نمی خواهم ایرانیان را به نسخهٔ بد یک اروپایی تبدیل کنم. این کار ضرورتی نداردچون سنّت های قدرتمندی پشت سرآنها قرار دارند. می خواهم از هموطنانم بهترین ایرانیان ممکن رابسازم/ لزومی ندارد که بطوراخصّ شرقی باشند. هرکشوری قالبهای خاصّ خود را دارد که این قالب باید تحوّل یابد واصلاح شود بطوری که در آن شهروندانی تربیت شوند که نسخهٔ دیگران نباشند. افرادی با اعتماد به نفس بارآیند وازملّیت خود احساس غرور کنند.(۱٤)
درهمان حال چنین احساس می کردکه« ایران باید یاد بگیرد که بدون خارجیان به زندگی ادامه دهد.»(۱۵)یعنی می خواست باغرب همچشمی کند تامستقل [ازغرب] شود واین آرمانی متناقض بود. کاتوزیان با اصطلاح«شبه تجدّدخواهی» ،[شبه مدرنیسم] سطحی بودن این تلاش در مسیر جذب دستاوردهای غرب را نشان می دهد. (۱٦)
ناسیونالیسم رضاشاه نیزباناسیونالیسم پیشین ایرانی فرق داشت.چون ناسیونالیسم را غیر دینی می دید نه اسلامی و آنرا با واژگان غیراسلامی بیان می داشت، ناسیونالیسمی که به شکوه دولت وشاه تمرکزداشت. تنها ناسیونالیسم مجاز دورهٔ پادشاهی او، به قول"کدی"، « ناسیونالیسم رسمی تأکید برهمگنی وتجانس ملّی ، ضد روحانی،تجدّدوقدرتی بودکه به گذشتهٔ قبل ازاسلام ایران اشاره داشت.» (۱۷) گفتنی است که به تشویق سفارت ایران درآلمان نازی ، رضا شاه در ۱۹۳٤ م / ۱۳۱۳ ش طی فرمانی اعلام کرد نام کشور درغرب باید به جای « پرسیا»، « ایران» باشد این نام یادآورشکوه وعظمت گذشته بود و برخاستگاه نژاد آریایی دلالت داشت.»(۱۸) ازآرمانها واندیشه های ایران قبل ازاسلام به منظور نزدیک شدن سیاست غیردینی استفاده می شد. هرچند مستقیماً به اسلام حمله می شد امّا به

نسل جدید چنین آموزش می دادندکه اسلام دینی بیگانه است که قومی نامتمدّن آنرا بر ایران تحمیل کرده است.» (۱۹) دراین راستا با توسّل به شکوه وعظمت شاهانه وزنده کردن این مفهوم، کوشش می شد تا شاه رابا عنوان« شاهنشاه» دررأس جامعه قرار دهند و اورا فرمانروای بی چون چرای کشور قلمداد کنند.
رژیم رضا شاهی به منظورجاانداختن این خودفریبی مستبدّانه دست به تلاشهای گوناگونی زد تا دراذهان ایرانیان مشروع جلوه کند و قدر مسلّم آن است که از این لحاظ، اعتماد به نفسش بیش از دولت قاجار بود . ایدئولوژی رژیم از طریق «دایرهٔ تنویرافکارعامّه»که دراواخردههٔ ۱۹۳۰م/ ۱۳۱۰ش دروزارت آموزش وپرورش ایجادگردید تبلیغ میشد.«این سازمان طیّ برگزاری سخنرانیهای عمومی توسّط صاحبنظران مشهور وشناخته شده و مردان حرفه ای، طیف گسترده ای ازمسایل وموضوعها وازجمله اخلاق، تاریخ، بهداشت،ادبیات ، علوم اجتماعی، آموزش وپرورش« تجدّد »ومیهن پرستی،وفاداری به شاه و ذکر پیشرفتهای نمایان کشور درسالهای اخیررا به بحث می نهاد. »(۲۰) ویلبریاد آورمی شود:«این سازمان که ظاهرا ازروی نمونه های تبلیغات نازی و فاشیستی شکل گرفته بود در نظرداشت افکارعمومی را درراستای خطوط موردنظرسوق دهد، مردم را با دستاوردهای دولت آشنا سازد ، حمایت عمومی را برای دولت کسب کند وغرور و آگاهی ملّی را برانگیزاند. »(۲۱) بطوری که دربالا گفتیم ، نظام آموزشی در مجموع به گونه ای پی ریزی شده بودکه سکولاریسم،ناسیونالیسم وشکوه وعظمت شاهنشاهی ایران رابه دانش آموز القا ء کند.

سئوال اینست: تلاشهای نظام رضا شاهی در کسب مشروعیت در جامعهٔ ایرانی تا چه پایه با توفیق همراه بود؟ اصلاحات رضا شاه و ادّعاهای دولت او قبل از همه به منظور جلب حمایت مردم شهرها صورت می گرفت. می خواست قلبها و مغزهای جماعت شهری را تسخیر کند امّا جماعت یکدست نبود و در خوش بینانه ترین حالت می توان گفت [تنها] بخشهایی ازعناصرشهری با اوهمراه بودند. دهقانان درحدّزیادی ازتأثیر اصلاحات رضا شاه برکنارماندند ، و عشایر و ایلات بیرحمانه وبه زوراسکان یافتند. دولت رضاشاه سرانجام در این زمینه به زورتوسّل جست. درحالی که سیاستگزاریهای او در زمینهٔ و تحوّل و توسعهٔ اقتصادی یاد آور

دوران صفویّه بود، نبود مشروعیت عمیق درنظام پهلوی و اتّکایش به قدرت نظامی، وی را به حکومت نادرشاه افشار نزدیک می کرد و رفتارش با ایلات ، ستم نادررا در این زمینه به یاد می آورد. (۲۲)
مسألهٔ واکنش جامعهٔ مدنی در برابر ادّعای مشروعیت رژیم رضا شاه را تنها هنگامی می توان به کمال پاسخ داد که شکل اقتصادی جامعه ودرهم شکسته شدن همه ی جنبشهای اجتماعی دورهٔ پادشاهی اورا مورد بررسی قرار دهیم.

اقتصاد وساختار طبقاتی

دههٔ۱۹۳۰م / ۱۳۱۰ ش دورهٔ کلیدی گذارازتوسعهٔ وابستهٔ ماقبل سرمایه داری عهد قاجاربه توسعهٔ وابستهٔ سرمایه داری بعد ازجنگ جهانی دوّم است. بنابراین ماهیت ودامنهٔ دگرگونیهای اقتصادی وطبقاتی درساختاراجتماعی ازاهمّیتی خاصّ برخورداراست که صاحبنظران مختلف دراین باره مواضع متفاوتی اتّخاذ کرده اند.(۲۳) دراین فصل به بررسی این موضوعها و بحثها می پردازیم وآنها را از منشور مفهوم پیشگفته مان یعنی توسعهٔ وابسته عبور میدهیم. دراین بخش یک رویهٔ قضیّه را به بحث می گذاریم یعنی ساختارطبقاتی را به شیوهٔ تجربی و با توجّه به وجه های تولید تجلیل می کنیم ودربخش بعدی به بحث درمورد موانعی می پردازیم که نظام جهانی برسرراه رشد ایران قرارداد. این دوبخش بر روی هم ملاکهای مرحلهٔ گذارتوسعهٔ وابسته را نشان می دهد وامکانات ومحدودیتهای درونی وبیرونی آنرابه نمایش می گذارند. با آنکه به داده ای کاملاً موثّق مربوط به این دوره دسترسی نبوده است ، امّا موارد تاریخ نگارانه به قدر کافی وجود دارد که ما بتوانیم نقشهٔ ساختار طبقاتی ایران در دورهٔ بین دو جنگ جهانی زا ترسیم کنیم.
داده های مربوط به جمعیت، نشان دهندهٔ رشد مداوم همراه با جابجایی های مهمّ داخلی است. کلّ جمعیّت ایران را دردورهٔ ۱۹۰۰ – ۱۹۱٤ م / ۱۲۷۹ - ۱۲۹۳ ش ده میلیون نفر برآورد کرده اندکه این رقم در۱۹٤۰ م / ۱۳۱۹ ش به ٦ / ۱٤ میلیون نفررسیده یعنی تقریباً ۵۰ در صدرشد داشته است . نرخ کلیّ افزایش جمعیّت کشورکه درفاصلهٔ سالهای۱۹۰۰ – ۱۹۲٦ م / ۱۲۷۹ – ۱۳۰۵ ش

براثرقحطی و جنگ سالانه ۸ ۰/۰ در صد بوده در فاصلهٔ سالهای ۱۹۲۶ - ۱۹۴۰ م / ۱۳۰۵– ۱۳۱۹ ش به نرخ چشمگیر۱/۵ درصدرسیده است. دراینجا نیز تغییروجابجایی قابل توجهی به چشم می خورد: در سال ۱۹۰۰ جمعیّت شهر نشین ۷ ۰/ ۲ میلیون یعنی ۹ / ۲۰ در صد؛ جمعیّت ایلی ٤۷ / ۲ میلیون یعنی ۱ / ۲۵ در صد ؛ و جمعیّت روستایی ۳۳ / ۵ میلیون یعنی ٥٤ در صد بوده است . بنا به بر آوردهای سال ۱۹٤۰ م / ۱۳۱۹ ش ، ایران دارای ۲ / ۳ میلیون جمعیت شهر نشین (۲۲ در صد) ، تنها یک میلیون (۹ / ٦ درصد) جمعیّت ایلی و۳۵/ ۱۰میلیون (۱/ ۷۱ درصد) جمعیّت روستایی بوده است. واین آمارمیزان عظیم یک جانشین شدن ونیمه تخت قاپو شدن عشایرکشوررانشان می دهد. آمارنیروی کارنشان می دهدکه بخش کشاورزی در۱۹۰٦ م / ۱۲۸۵ ش ۹۰ درصد ؛ در۱۹۲٦ م / ۱۳۰۵ ش ، ۸۵ در صد ؛ در۱۹٤٦ م / ۱۳۲۵ ش، ۷۵ در صد کلّ جمعیّت کشور را تشکیل می داده هر چند تعداد مطلق کارگران کشاورزی از ۰۰۰, ٤۳۱ , ۳ به ۰۰۰, ۸۲۸ , ۳ نفر رسیده است.(۲٤) خدمت نظام وظیفه ، ایجاد کارخانه ها و طرحهای پردامنهٔ راه آهن ، موجب ازدیاد سریع جمعیّت شهری شد بطوری که در فاصلهٔ سالهای ۱۹۳۵ – ۱۹٤۰ م / ۱۳۱٤ - ۱۳۱۹ ش رشدی معادل ۳ / ۲ در صد داشته است، درحالی که رشد بخش روستایی طیّ همان مدّت تنها ۳/ ۱ درصد بوده است/۱۹٤۰م / ۱۳۱۹ش شش شهرکشورجمعیّتی متجاوز از یکصد هزارنفر داشته اند. آمارهای مختلف حکایت از آن دارند که تهران ٥٤۰ هزار نفر، اصفهان ۲۵۰ هزارنفر، تبریز ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر ، مشهد و شیرازهر یک ۲۰۰ هزارنفرجمعیّت داشته اند. شهر آبادان که به تازگی پایانهٔ نفتی شده بود یکصد هزار جمعیّت داشته است . بدین ترتیب می توان گفت جمعیّت ایران تا اندازه ای درپایان دورهٔ مورد بحث بیشترشهری و صنعتی بوده است امّا بازهم بخش بزرگی ازجمعیّت بر روی زمین کار می کرده است.

وجه های تولید روستایی

دو وجه دیرپای تولید روستایی درروستاهای ایران وجود داشته است: کشاورزی سهم بری دهقانی وچادرنشینی– شبانکارگی. این هردوبه موجودیت خود ادامه دادند، اولی تا حدّ زیادی دست نخورده باقی ماند درحالی که دوّمی به خاطرسیاست دولت درتخت قاپو کردن عشایردستخوش دگرگونی وبحران جدّی شد.
انواع اصلی زمینداری سده های شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ ش) تا نوزدهم (۱۱۷۹تا ۱۲۷۹ ش) ، که در فصلهای دوّم و چهارم مورد بررسی قرار گرفتند ، در دورهٔ ۱۹۲۵- ۱۹٤۱ م / ۱۳۰٤ - ۱۳۲۰ش نیزبه همان صورت ادامه یافتند، امّا دراین دوره زمینهایی که در تملّک مالکان خصوصی بودند اهمّیت بیشتری یافت. بنا به بر آوردهای دهه های ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش و ۱۹٤۰ م / ۱۳۲۰ ش شاید بتوانیم نسبت تقریبی زمینها را به شرح زیر مشخّص نماییم: زمینهای دولتی۱۰درصد؛ املاک موقوفه۱۰تا ۲۵ درصد؛ املاک خرده مالکی ۵ تا ۱۵درصد ؛ واملاک بزرگ ۵۰ تا ۸۰ در صد.(۲۵) تحوّل کلیدی این دوره ، انسجام و رشد بزرگ مالکی و پیدایش املاک پهناوربا مالک غایب بود رضا شاه خود با خرید ومصادرهٔ املاکی وسیع دراین زمینه پیشقدم شد. زمینداران با اعمال نفوذ دردربار توانستند قبالهٔ املاکی را که مالکیتشان بر آنها محرز نبود به دست آورند.
مهدی می گوید: ۳۷خانواده در۱۹٤۱ م / ۱۳۲۰ ش مالک۲۰هزار پارچه آبادی بودند. بنابرآوردی که درسال۱۹٤۹ م / ۱۳۲۸ش از۱۳۰۰پارچه آبادی دراطراف تهران به عمل آمده است ، ۵ در صد زمینداران ، ۸۳ در صد زمینها را مالک بودند و ۸۵ در صد جمعیّت این آبادیها، یا بی زمین بودند (٦۰ در صد) ، یا کمتر از یک هکتار زمین داشتند (۲۵ در صد). (۲٦)

باز هم وجه تولید غالب در کشاورزی وجه سهم بری دهقانی بود که در فصل دوّم درباره اش توضیح دادیم. لمبتون می گوید: سهم بری متداول ترین شکل رابطه میان دهقان و زمیندار است و سنجابی در بررسی ۱۹۳٤ م / ۱۳۱۳ ش خود غلبهٔ

این وجه تولید را در زمینهای زمینداران بزرگ و متوسّط مورد تأیید قرار داده است. قانون مدنی ۱۹۳٤ م / ۱۳۱۳ ش سهم بری را تعریف کرده امّا مشخّص نکرده است که هرطرف به چه نسبتی سهم می برد. « قرار دادها » معمولاً وبطور نسبتی لفظی بود . سهم واقعی زمیندار برحسب منطقه ، رسوم محلّی، نوع محصول و اینکه آب، بذر، کود، گاو آهن وحیوان راچه کسی داده باشد فرق می کرد. درمجموع چنین به نظرمی رسدکه مالک یک سوّم تا نیمی از کلّ محصول را می برد .(۲۷) اما معنی این حرف آن نیست که فرد دهقان هم نیمی تا دو سوّم محصول را به خوداختصاص می داده است، چون باقیماندهٔ محصول بین چند دهقان تقسیم می شد. سهم هایی از آن به افراد مختلفی که درروستا خدماتی انجام داده بودند تعلّق می گرفت. دهقان سهم بربطور مرسوم عرفاً دارای حقّ نسق بودامّا درتضمینی وجود نداشت که او هم همیشه بر روی زمین کارکند. هر چند اخراج دهقان از روی زمین به دلیل سنّتهای قوی و ریشه دارونیزکمبود نیروی کاردرروستاچندان معمول نبودامّا در اطراف شهرهای بزرگ که دهقانان جزسهم بری تقریباً راه دیگری برای تأمین زندگی نداشتند این رسم متداولتر بود.

در این دوره صدورمحصولات کشاورزی و تجاری شدن آنها هنوزادامه داشت امّا نشانه های چندانی دردست نداریم که بگوییم این فعّالیتها درمقایسه با دورهٔ قاجارشدّت بیشتری یافته اند. به انگیزهٔ تولید قند وشکردرمحل وفروش در بازار ایران، عدّه ای ازدهقانان، زمینهای اطراف کارخانه های قند را به کشت چغندر اختصاص دادند امّا بعید است که کاشت این محصول نقدی نفع چندانی را عاید دهقانان کرده باشد چون نظارت مالک در این زمین دقیقتربود و اقتصاد پولی تامّ با این نوع فعّالیت به مقروض شدند روستاییان می انجامید. درفاصلهٔ سالهای ۱۹۲۵ م / ۱۳۰٤ ش تا ۱۹۳۹ م / ۱۳۱۸ ش تولید سالانهٔ گندم ٦۷ درصد ، جو ۳٦ درصد، برنج ٤٤ درصد ، پنبه ۹۰ درصدو توتون و تنباکو۱۱٤ درصد افزایش یافت. ابریشم، پنبه ، چای و تنباکو در بازارجهانی برای فروش عرضه می شد. بنا به یک بر آورد در مورد محصولات معیشیتی دراواخر دههٔ ۱۹٤۰ م / ۱۳۲۰ ش ، دودرصد تولید صادر می شده است . یک محصول عمدهٔ پولی ، یعنی تریاک که در دههٔ ۱۹۲۰ م / ۱۳۰۰ ش بین ۱۰ تا ۱۵ درصد صادرات مرئی ایران و۳۰ درصد محصول جهانی را تشکیل می داده ،به دنبال تصمیم دولت مبنی برممنوعیت

یا محدودیت کاشت، به میزان دوسوّم تنزّل یافته است.(۲۸) تصوّر می رود سایر محصولات نقدی جای تریاک را گرفته باشند امّا چون دولت کمترین توجّهی به بخش کشاورزی نداشت رونق واقعی چندانی درصادرات پدید نیامد . پس شاید بتوان چنین نتیجه گیری کرد که گرچه علائم چندانی در مورد کشاورزی سرمایه داری درسطح بازار جهانی و واسطه های داخلی به چشم نمی خورد، کشاورزی یکجا نشین عمدتاً همان وجه تولید دهقانی سهم بری بود.

در رابطه با عملکرد کلیّ کشاورزان باید گفت کشاورزی ایران در دهۀ ۱۹۳۰ / ۱۳۱۰ ش اساساً برای تأمین [معیشت] جمعیّت و رشد کافی بوده امّا بهبود چندانی در کیفیّت امرمشاهده نمی شود. درمقایسه با صنعت و نفت، سهم بخش کشاورزی در تولید نا خالص ملّی مدام درحال تنزّل بوده و از ۸۰ – ۹۰ در صد درسال ۱۹۰۰ م / ۱۲۷۹ ش به حدود ٥۰ در صد درسالهای دهۀ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش رسیده است.

ازآنجا که نیروی کار کشاورزی ۷٥ در صد یا بیشتر جمع نیروی کار ایران را تشکیل می داده ، در مقایسه با پخش پویا و رو به گسترش شهری ، بهره وری چندانی نداشته است. امّا با همۀ اینها تولید غلّات اساسی در سالهای ۱۹۲٥ ـ ۱۹۳۹ م / ۱۳۰٤ ش حدود ٥ / ٥۲ در صد افزایش داشته در حالی که زمین زیرکشت درهمان مدّت ۲٥ در صد و جمعیّت ۲۲ در صد رشد داشته است، پس اندکی بهبود درزمینه حاصل شده امّا ازآن مهمتر،پیشی گرفتن رشدتولید کشاورزی بر رشدجمعیّت به میزان ۲ برابریا بیشتراست. ایران حتّی درسال ۱۹٤۰ م / ۱۳۱۹ ش اساساً ازنظرموادّ غذایی(جزقند وشکر و چای که به رغم افزایش چشمگیرتولید داخلی، مقادیرزیادی واردمی شد) خود کفا بود: برنج وغلّه دربعضی سالها صادرمی شد امّا گندم دربعضی ازسالهای دهه ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش جزو اقلام وارداتی بود.(۲۹)

برای رشد محدود کشاورزی این دوره سه دلیل عمده می توان اقامه کرد:۱) در فنون کشاورزی کوچکترین تغییری حاصل نشد. ماشینی شدن کشاورزی ، حفر چاه عمیق واستفاده از بذرهای اصلاح شده جزدرزمینهای شاه یا در موارد معدودی که مورداستفادۀ بعضی زمینداران ترقّیخواه قرارگرفت، مرسوم نبود. درو کردن وخرمن کوبیدن هنوزبا دست انجام می شد.۲) دولت کمترین توجّهی به بهبود

وضع کشاورزی نداشت. جزتلاش توأم با فساد وسوء مدیریت در مورد تقسیم املاک سلطنتی درسیستان، گامی در اصلاحات ارضی برداشته نشد. برعکس نوعی حرکت وارونه درجهت توقیت زمینداروامینت بزرگ مالکی آغازو پیگیرشد. درمجموع، سیاست زارعی به فراموشی سپرده شد. بودجه ای که به این بخش پهناورعظیم اقتصادی اختصاص می یافت بسیار ناچیز بود. سیاستهای قیمت گذاری دولت عملاً علیه توسعهٔ کشاورزی بود. ناکامی دولت در حلّ مشکل اصلاحات ارضی ما را به سوّمین عامل می رساند.۳) گرایشهای رکود طلبانه دردرون وجه تولید سهم بری . عملکرد ونحوهٔ کارتولید سهم بری به گونه ای بود که تولید را تشویق نمی کرد واصولاً بهره وری را درهمهٔ جهات با دلسردی روبرو می ساخت. دهقانان نگران بودندکه اگر محصول زیادتری به بارآورند طمع زمیندار وسایرمتقاضیان بالاتربرود چون درهر صورت هرقدرمحصول افزایش می یافت بخش بیشترآن سهم مالک می شد. به همان دلیل زمیندارنیزکه بیشترین سهم محصول را می برد دلیلی برای افزایش سرمایه گذاری و بهبود وضعیت زمین نمی دید. حاصل این گرایشها درفنون ، سیاستگذاری دولت و اخذ مازاد آن بودکه که نظام موجود کشاورزی به حال خودرها شود یعنی درکشوری که جمعیّت با آهنگی فزاینده رشدمی یافت بخش کشاورزی زیر فشارروزافزون قرارگرفت.(۳۰) ادامهٔ این روندها و گرایشهای بعد ازجنگ ، پیامدهای عمده ای برساختاراجتماعی ایران برجای نهاد.

طبقهٔ زمیندار ایران ازنظرترکیب وقدرت در برابردولت دستخوش تغییراتی شدامّا دردههٔ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰تغییر چندانی نکرد وقدرت خودرا درمقابل دهقانان حفظ نمود. البتّه بعضی ازخاندانهای زمیندارقدیمی وسران ایل املاکشان را ازدست دادند ودرعوض ، بازرگانان ، مقاطعه کارها، امیران ارتشی ، رده های بالای دستگاه دولتی وشخص رضاشاه زمینهای زیادی را مالک شدند. این دست به دست شدن بخشی از مالکیت زمین درایران امر تازه ای نبود وبا هر تغییردودمان و رژیم چنان وضعی پیش می آمد امّا تغییردرهرحال درمحدوده های خاصّی صورت می گرفت. به نوشتهٔ آبراهامیان:«درفاصلهٔ سالهای ۱۸۲۵ ـ ۱۹٤۱م / ۱۳۰٤ ـ۱۳۲۰ ش ،از ۵۰ عضو کابینه ۳۷ عضو درخاندانهای اشرافی ونام ونسب داربه دنیاآمده بودند.»(۳۱) تعداد زیادی ازنمایندگان مجلس را نیز زمینداران تشکیل می

دادند.آنچه تازگی داشت،کاهش نسبی قدرت سیاسی زمینداران بطور کلّی بود، زمینداری درمنطقهٔ مراغه این طور آه وناله می کرد « تا پیش ازرضاشاه هرکسی خودش یک شاه بود بعداز آنکه رضا شاه به قدرت رسیدهمهٔ مارا زیرکنترل گرفت.» (۳۲) رضا شاه عناوین اشرافی را لغوکرد وازنظراقتدارسیاسی، نخبگان زمینداران به شکلی کاهش یافت امّا ثروت و مکنتشان دست نخورده باقی ماند چون نه اصلاحات ارضی صورت گرفت و نه درمالیاتهای ارضی افزایشی حاصل شد. درواقع باید گفت بسیاری ازمالکان برنفوذ واملاک خویش درمنطقه درسود سالیانه شان افزودندو هرچند سود ناشی ازکشاورزی به پای سود فعّالیتهای بخش شهری نمی رسید امّا هنوز ۱۰ تا ۱۵ در صد سودسالیانه عاید زمینداران می شد. حیدری بر آورد کرده است که هرخانوارزمیندارسالانه ۲۳۰۰ دلار درآمد ملکی داشته و این ۱۰ برابر درآمدی است که بنا به برآورد تقریبی وی عاید دهقان می شده است و جای هیچ تردیدی نیست که این مبلغ به مراتب ازدرآمدسالانهٔ زمینداران بزرگ کمتربوده است.(۳۳)سرانجام، شاید قدرت و آمریّت ارباب زمینداردر املاکش دستخوش نوعی تغییرشده باشد امّاهنوزاین قدرت وآمریّت بسیارشدید بود. لمپتون می نویسد: ازانقلاب مشروطیت«وضعیت ملّاکان بزرگ[تغییرکرد] وازحالت یک شاهزادهٔ کوچک درقلمرو اربابی به صورت یک مالک معمولی درآمد.» طرح کلّی که لایل هایدن (Lyle Hayden) از دهکده های نمونه درفلات مرکزی تهیّه کرده مؤیّد آن است که مالک هنوزازاقتدارزیادی برخورداربوده است. « مالک کنترل مطلقی رابرامورجاری ملک اعمال می کند وسرنوشت شخصی یکایک ساکنان ملک تا حدّ زیادی توسّط او تعیین می گردد. »(۳٤)

وضعیت آن۵/ ۳میلیون دهقان ایرانی وخانوارشان چگونه بود ؟ دهکده اگر نسبتاً بزرگ بود، ازنظرداخلی قشربندیهایی داشت اکثریت نیروی کاراز دهقانان بدون زمین مستأجرو سهم بر تشکیل می داد امّا عدّه ای پیشه ور وخدماتی نیز در روستا حضورداشتند. آهنگر، نجار، حمّامی،سلمانی وملّای ده هر یک سهمی از محصول را به ازای خدمات سالانه شان دریافت می کردند یا هربارکه کاری برای دهقانان انجام می دادند نقداً بدانان پرداخت می شد. علاوه براین ، دسته ای از دهقانان تهیدست تر درروستا بودند که نه زمین داشتند و نه حقّ نسق . اینان در فصلهای کاری اجیرمی شدند یا به شهرهای نزدیک می رفتند وکاری پیدا می

کردند. زنان روستایی سهم عمده ای درفعّالیتهای اقتصادی داشتند و بدین وسیله ازطریق نخ ریسی، بافندگی وخوشه چینی به معیشت خانواده کمک می کردند ودربعضی مناطق مثل سواحل دریای مازندران دربرنج زارهابه صورت کارگر کارمی کردند یا در فصل خرمن اجیر می شدند مثلاً در کرمان در مزرعه به کار می پرداختند اماً مزدشان نصف مزد پرداختی به مردان کارگر بود و مزد کارگرهم بسیارناچیزبود. (۳۵) دردهۀ۱۹۳۰ م /۱۳۱۰ ش درآمد دهقانان درسطح معیشت با پایین تر از آن بوده است. پایین نگه داشتن قیمت غلّات به سود بخش شهرنشین کشور، در واقع به زیان دهقانان عمل کرد.(۳٦) داده های مربوط به درآمد سهم بری نشان دهندۀ آن است که [میانگین] این درآمد سالانه بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ دلاریا حتّی کمتربود وتازه این میزان نیز درمناطق مختلف کشور فرق داشت، حتّی دردرون یک روستا در آمدها هم سطح نبود.(۳۷) بنا به برآوردی که درمورد درآمد دهقانان اطراف تهران به عمل آمده چهار برزگر در یک گروه جمعاً سالی۱۰۰« بار» گندم تولید می کردند و بعد ازپرداخت۵/ ٤۷« بار » سهم ارباب ، ۵ / ۷ تا ۱۰ بارسهم بذر، ۸ بار برای آهنگر، حمامی ، ملا ودشتبان ، ۱۷ ــ ۵ / ۱۸ « بار» برای صاحب گاونر، برای هردهقان٤/۵ « بار» گندم یعنی۱۲۳۰۰ کیلو گرم باقی می ماند.« بدیهی است این میزان برای معیشت او وخانواده اش کفایت نمی کرد مگراینکه ازجاهای دیگرنیزدرآمدتکمیلی داشته باشد. (۳۸) سایر منابع درآمد ومصرف، با فندگی زنان، باغداری درقطعات کوچک ونگه داشتن چند رأس دام بود. حتّی زمیندارکوچکی که مقداری زمین داشت گاه مجبور بودبه سایرفعّالیتها روی آورد و درآمدی کسب کند و گرنه درآمد زمین خودش تکافوی معاش خانواده را نمی کرد. حال اگر طریق خدمت اجباری نظام درزمان نامناسب می توانست آن منبع گزینۀ درآمدراهم بخشکاند،سرانجام دهقان در وضعیتی قرارمی گرفت که بناچاربه نزولخوار ده متوسّل می شد.(۳۹)

در مجموع باید گفت سطح زندگی دهقانان ایرانی رضایت بخش نبود. به اعتقاد بسیاری از ناظران دراواخرسلطنت رضا شاه این وضع بدترشد. (٤۰) البتّه در مواردی هم که سطح زندگی رضایت بخش می نمود این امر براثرکاردشوار وطاقت فرسا حاصل می شد. رژیم غذایی دریک خانوادۀ معمولی دهقانی به شرح زیربود: «صبحانه: نان و چای؛ ناهار، نان و ماست؛ شام: نان وماست وچای

»(٤١) کدی نتیجه می گیرد« دهقان غالباً گرسنگی می کشید.» (٤٢) سازمان ملل متّحد دردهۀ ۱۹۵۰ م / ۱۳۳۰ ش برآوردی دراین زمینه به عمل آورد ومتوجّه شد در ایران هر بزرگسال روزانه کمتر از ۱۸۰۰ کالری دریافت می کند، که ازتمامی مناطق فقیرنشین خاورمیانه کمترو پایین تر بود.» (٤٣) شرایط بهداشتی نیزبسیارنامطلوب بود. دراواخردهه ۱۹٤۰م / ۱۳۲۰ ش به موجب یک بررسی معلوم شد« نرخ مرگ ومیرکودکان ۵۰ درصد وامید زندگی در روستا ۲۷ در صد است ؛ اغلب مردم با بیماری دست به گریبانند؛ و اغلب روستاها فاقد امکانات بهداشتی اند. (٤٤)با این وضع مریض شدن یک مشکل عمده و جدّی بود. در این دوره کمتر روستایی از نعمت مدرسه برخوردار بود و نمی شد بچّه ها را براحتی از فعّالیتهای کشاورزی وکارهای خانه جدا کرد [وبه مدرسه فرستاد] . در مجموع، مالکان نیزدرروند بهبود بخشیدن به وضعیت تحصیلی،مسکن، یا وضعیت بهداشتی دهقانان کاری انجام ندادند یا اگردادند بسیارناچیز بود. (٤٥)

درزمان پادشاهی رضا شاه بخش جمعیّت ایلی شدیداً ازسیاستگذاری دولت تأثیر پذیرفت. تجربۀ رضا شاه درفرو نشاندن نا آرامیهای قبیله ای وایلی بعد از سال ۱۹۲۱ م / ۱۳۰۰ ش وی را به این نتیجه گیری رسانده بود که ایلی ها « وحشیانی نابهنجار، سرکش و بیسوادند که دروضعیت طبیعی بدوی خود رها شده اند.»(٤٦) لمبتون می گوید:این قبیل گرایشها یا دست کم سیاستگذاری دولت برپایۀ آنها« ازحمایت عمومی عناصرغیرایلی کشوربرخوردار بود»(٤٧) در یک چنان جوّفکری، دولت با تمام نیروی خود به جنگ ایلات رفت؛ ابتدا کوشید آنها راتابع قدرت مرکزی سازد، این امریست که برای همیشه درسرتاسر دهۀ ۱۹۲۰ م / ۱۳۰۰ ش در شکل جنگی مداوم حاصل شد، سپس تصمیم به «متمدّن ساختن، آنها گرفت و کوشید ازطریق برنامۀ اسکان اجباری [تخت قاپو کردن] آنان را به دنیای نوین و متمدّن وارد سازد. درفاصلۀ سالهای ۱۹۲۷ – ۱۹۳۲ م / ۱۳۰٦- ۱۳۱۱ش نافرمانی ایلات قشقائی،عرب، لروبقیّه سرکوب شد.به دنبال خلع سلاح ، مسیرییلاق وقشلاق آنها بسته شد تا مجبوربه اقامت دریک منطقه شوند، به کشت و زرع بپردازند و دست ازشبانکارگی بردارند. گاه به منظورتشویق ، زمینهای دولتی را به آنها واگذار می کردند یامی فروختند، بذر، دراختیارشان می گذاشتند، البتّه زمینها در مناطقی دورازمسیرکوچ ایل بود و ارزش کشاورزی چندانی نداشت. فرمانداران

نظامی را به مناطق ایلی می فرستادند، از افراد ایل سربازوظیفه می خواستند ، کسانی که مقاومت می کردند جریمه می شدند ، به زندان می افتادند ، یا اعدام می شدند. دستاویزاین قبیل اعمال آن بودکه افراد ایل از قانون سال ۱۹۲۸ م / ۱۳۰۷ش وپوشیدن لباس متّحدالشکل سرپیچی کرده اند. راه سازی واحداث راه آهن برقدرت مراقبت دولت وکنترل ایلات افزودندوبا اسکان ایلات مسأله جمع آوری مالیاتها آسانتر شد.

این قبیل سیاستها تأثیرهای متفاوتی برمردم ایلات می گذاشت امّا باید گفت تأثیر درمجموع مخرّب وخانمان براندازبود. طبیعتاًمقاومتهایی وجودداشت امّا مبارزه با منابع روزافزون نظامی، اقتصادی واداری نظام پهلوی روز به روز دشوارتر می شد ویا در شرایط نابرابرانه تری صورت می گرفت. بااین وضع از جمعیّت وتولید عشایری درحدّ چشمگیری کاسته شد. آمار ارقام در مورد تلفات نفوس ایلی بدان گونه که باریر ذکر می کند تکان دهنده است او می گوید از ۰۰۰ , ٤٧٠ , ٢ جمعیت شبانکاره درسال ۱۹۰۰ م / ۱۲۷۹ش تنها ۱ میلیون نفر در ۱۹۳۲ م / ۱۳۱۱ ش باقی مانده بود(بقیه یا یک جانشین شده یا مرده بودند.) (٤٨)این شکل تلفات انسانی بطورجدّی اقتصاد شبانکاره را تضعیف کرد وازعرضهٔ فرآوردهای دامی درسطح کشور کاست. تولید گوشت و پوست ، چرم و فرآورده های شیر دچار کاهش شد. (٤٩)تعداد دامهای مورد استفاده در حمل و نقل نیز کاهش پیدا کرد. اسکان اجباری بدان معنا بود که فرد ایلی نمی تواندمانند سابق به همان تعداد دام داشته باشد. زمین نامرغوبی که به ایلاتی ها داده می شد و به حال خود رها شدن آنها بی هیچ پشتوانهٔ مالی، بر روی هم، موجب شد گذار از زندگی شبانکارگی به یکجانشینی بسیار پر مشقت باشد و « دهقانان» قبیله یا به حاشیه ای ترین مکان جامعه رانده شوند.

دوطبقهٔ اساسی تشکیل دهندهٔ وجه تولید شبانکارنگی چادرنشینی راخانها و افراد عادّی ایل تشکیل می دادندوهردوازاثرات ویرانگرانهٔ جریان اسکان اجباری آسیب دیدند. شیوهٔ زندگی شان سخت لطمه دید، امّا بازهم دررابطه شان با مازاد تولید شده و شانس زندگی ، فاصلهٔ زیادی این دو طبقه را از هم جدا می کرد. خانهای قشقایی،بختیاری، بویراحمدی وممسنی به خاطرمقاومت دربرابر اقتدار دولتی بهای سنگینی پرداختند، تبعید شدند ، درخانه هایشان در تهران تحت نظر قرار

گرفتند، اموالشان مصادره شد، به زندان افتادند و یا سرانجام کشته شدند. سایر خانها گردنکشی را کنار نهادند وبا دولت دمسازی نشان دادند ، دولت هم رفتار آشتی جویانه ای با آنها در پیش گرفت و یاآنها را به جمع هیئت حاکمه افزودند. به خانوادهٔ قوام شیرازی در ازای زمینهای غصب شده شان، زمینهایی در خراسان ومازندران داده شد. آنان و بسیاری دیگرازهمتا یانشان ثروت کلانی اندوختند امّا حالا دیگرخان قبیله محسوب نمی شدند و[تنها] زمینداربزرگ بودند. آنها که درتهران به عنوان گروگان نگاه داشته شدند زندگی آسوده ای داشتند وآرام آرام دگردیسی حاصل کردند و ازطریق فرزندانشان که در تهران یا فرنگ تحصیل می کردند بخشی از اعضای هیئت حاکمه شدند.(۵۰)

درسوی دیگر مناسبات طبقاتی ، افراد عادی ایلات یعنی جمعیت کوچ نشین (تا آن زمان) شبانکاره قرارداشتند. بی هیچ تردیدی وضعیت زندگی اینان در دورهٔ سلطنت رضا شاه به وخامت گرایید . به زوراسکان داده می شدند، یا مسیر کوچ آنها را سدّ وبه سختی کنترل می کردند، مجبور بودند با سطح زندگی پایینترازسابق بسازند وسختی بیش ازحدّی راتحمّل کنند. حاصل بدیهی و طبیعی این روند ، فقر روز افزون ایلاتی ها بود. جوامع اسکان یافتهٔ ایلی از لحاظ وضعیت غذا، مسکن وبهداشت بهتراز دهقانان نبودند و با توجه به درهم ریختن شیوهٔ زندگی مرسومشان ، وضع معیشتی نه تنها از دوران شبانکارنگی بدتر شده بود بلکه در مقایسه بازندگی دهقانانی که ازدیربازیکجانشین بودند ، وضعیت رقّت باری داشتند. خدمت اجباری نظام ، مالیاتهای فزاینده، خلع سلاح وشبیخون خود سرانهٔ مقامهای ارتشی به مناطق اسکانی ایلات، برایشان عوارض اضافی به بارمی آورد. توده های ایلات اسکان یافته به مراتب بیش ازدهقانان استثمارمی شدند. چون علاوه بردولت ، خانها نیزآنان را مورد بهره کشی قرارمی دادند. حاصل کار، ازدست دادن معیشت، منزلت ورفاه توده های اسکان یافته بود. زنان ایلی بعد ازاسکان نیز به فعّالیت وکارادامه دادندو درنتیجه ازآزادی بیش از زنان شهری یا کشاورزان برخوردار بودند. هرچند به تدریج که کوچ نشینی پایان گرفت، ایلاتی ها نیزبه هنجارهای زندگی روستایی نزدیک شدند. (۵۱)

بی شک تجربهٔ شاقّ اسکان اجباری عشایرازسوی دولت تأثیرش را بر گرایشها ی قبیله یا وآگاهی سیاسی برجای نهاد. رژیم پهلوی به جای آنکه با ادّعای مشروعیت

قوی برعشایرحکومت کند با زور اسلحه یا تهدید برآنها حکومت کرد. سرکوب باعث شد که بسیاری از قبایل به آگاهی سیاسی دست یابند وهویّت خویش را در رابطه با مسیرکوچ ، فرهنگ، رسوم و سنّتها و زبان جستجو کنند. اقلّیتهای قومی به مفهومی یک ائتلاف واقعی در برابر روند« فارس سازی » رژیم به وجود آوردند (۵۲) و چون درمعرض پدیده های صنعتی و شهری قرار گرفتند(مثل بختیاریهایی که در حوزه های نفتی خوزستان کار می کردند) با افکار سیاسی جدید – آزادی و برابری– آشنا شدند و این امردرپاره ای قیامها که درذیل مورد بحث قرار می گیرد، نقش مسلّمی ایفا کرد . پوشالی بودن موفّقیت رژیم درقلمرو این سیاستها شهریور۱۳۲۰ معلوم شد که به دنبال کناره گیری رضاشاه، بسیاری ازمردم ایلاتی وعشایری که اسکان یافته بودنددیگر بار زندگی شبانکارگی را ازسرگرفتند. این تحوّل درفصل هفتم مورد بحث قرارمی گیرد. امّا مبالغی که بابت عوارض وباج دردهۀ ۱۹۳۰م / ۱۳۱۰ ش از آنها گرفته شد متأسّفانه بسیاربالا بود.

وجه تولید شهری

وجه تولید شهری درایران را وجه تولید خرده کالایی صنایع دستی ووجه تولید سرمایه داری صنعت جدید تشکیل می داد منتها وجه تولید سرمایه داری، هم به صورت مطلق وهم در رابطه با تولید پیشه وری بسرعت رشد می کرد. در دهۀ ۱۹۳۰م/ ۱۳۱۰ش دولت پیشگام گسترش توسعۀ سرمایه داری درکشورشد (هر چندبخش خصوصی نیزدراین فرایند نقش کمی هم ایفا نکرد). بخش عمدۀ توسعۀ منابع دولتی صرف طرحهای زیربنائی شد که بارزترین آنها راه آهن سراسری بود. احداث این خط آهن ۸۵۰ مایلی سراسری در واقع به هدر دادن منابع بود؛ طرحی پرهزینه که پیامدهای ناگوارچندی داشت. تورم زابود، هدفهای اقتصادی چندانی نداشت وازهیچیک ازشهرهای عمدۀ کشور[جز تهران] عبور نمی کرد، تأمین می شد. احداث هرمایل راه آهن ۳۵ هزار پوند استرلینگ هزینه داشت ؛ درحالی که جادّه های ماشین رو با یک تا ۱/۵درصد این هزینه امکان پذیر بود.به نظرمی رسدعمده ترین عملکرد آن،ایجاد امنیت داخلی درجنوب بود چون امکان

بسیج و اعزام نیرو را آسانترمی کرد. درشمال نیزموجب بهبود وضع بازرگانی با شوروی شد و بنابراین تصادفی نبود که املاک رضا شاه در مازندران با احداث راه آهن رونق بیشتری پیدا کرد.اقدامات زیربنایی دیگری نیزصورت گرفت ، ۲۰هزارکیلومترراه، فرودگاه، نیروگاه برق درهمهٔ شهرهای بزرگ (درسیستم آبرسانی تحوّلی پدید نیامد) و ارتباطات از جمله فعّالیتهای مهمّ زیربنایی بود. (٥۳) حاصل این سرمایه گذاریها آن شد که زیر بنای ایران برای توسعهٔ سرمایه داری صنعتی درفاصلهٔ سالهای۱۹۲٥-۱۹٤۱م/ ۱۳۰٤- ۱۳۲۰ ش رشد نمایانی یافت هرچند هنوزهم درمقایسه با سایرکشورهای خاورمیانه سطح پایینی داشت چون بخش اعظم سرمایه نابخردانه صرف راه آهن شد.

در فصل چهارم به ایجاد کارخانه های جدید و تولید صنعتی در ایران در دورهٔ قبل از جنگ پرداختیم امّا بازدراینجا می گوئیم که صنعتی شدن واقعی کشور در مقیاس وسیع تنها در۱۹۲۰ م / ۱۳۰۰ش آغاز شد ودردههٔ ۱۹۳۰ م / ۱۳۰۰ ش به اوج تازه ای رسید دولت درشروع این فرایند نقش مهمّی داشت امّا سرمایهٔ خصوصی نیز درمقدار زیاد دراین زمینه به کارافتاد وروند به صورت اقدامی خصوصی- دولتی درآمد. به نظر نمی رسددولت ایران آگاهانه یک استراتژی صنعتی شدن جایگزینی واردات(Sport – ubstitution industrialization) را درنبال کرده باشد تا صنایعی احداث کند که نیازمندیهای داخلی کشور را تأمین نمایند و نیازی به واردات نباشد، امّا بخش بزرگی ازصنایع دراین راستا ایجاد شد:صنایع بافندگی،موادغذایی وصنایع کمکی همگی درراستای الگوی جانشینی بودند. درسیاستگذاریهای عملی دولت نشانی ازاقدامات تعرفهٔ حمایتی برای تولیدات کارخانه های داخلی به چشم نمی خورد. درعوض نرخ نادرست ارز از سال ۱۹۳٦ م / ۱۳۱٥ ش به بعد موجب جذّابیت هرچه بیشترکالاهای وارداتی درمقایسه با تولید داخلی می شد. (٥٤) دراین مرحله هیچ تردید نیست که دولت در کلّ قصد داشت ایران را صنعتی کندوتا سال۱۹٤۱ م / ۱۳۲۰ ش طرحهای بزرگی- برنامه ریزی شده یا غیر آن- انجام شد یا مورد بهره برداری قرار گرفت. تعدادکارخانه ها که در سال ۱۹۲٥ م / ۱۳۰٤ ش کمتراز بیست واحدبود (و تنها ٥ کارخانهٔ بزرگ با بیش از٥۰ کارگر فعّالیت داشت) در۱۹٤۰ م/ ۱۳۱۹ ش به بیش از۳۰۰ واحد رسید (که ۲۸ کارخانه هریک بیش از٥۰۰ نفر کارگرداشت)

تا آن تاریخ سرمایه گذاری دراین زمینه به بیش از ۲۶۰ میلیون دلارمی رسید که یک سوّم را دولت ونیمی را بخش خصوصی تأمین کرده بود. (۵۵) کوربی فهرستی تهیّه کرده که به موجب آن درسال ۱۹۴۱ م / ۱۳۲۰ ش از ۱۰۵ شرکت صنعتی ، ۲۱ در صد متعلّق به دولت و ۵۵ درصد متعلق به بخش خصوصی بوده است(امّا این بخش تنها ۱۳ / ۵ درصد نیروی کاررا دراستخدام داشت) ۲۴درصد تحت مدیریت مشترک دولتی- خصوصی و یک درصد متعلّق به خارجیان(صنعت نفت که ۴۰ درصد نیروی کاررا در استخدام داشت) بوده است. (۵۶) بزرگترین بخش دولتی در صنعت را بافندگی تشکیل می داد؛ دولت درصنایع کارخانهٔ قند، دخانیات وسیمان تنها کار فرماودرصنایع غذایی عمده ترین کارفرما بود وتمامی صنعت فلزکاری نیزدرحیطهٔ مدیریت دولت قرارمی گرفت. بخش خصوصی درصنعت بافندگی، مواد غذایی وپشمبافی بزرگترین نقش را داشت. عمده ترین صنایع مشترک بخش درصنعت بافندگی بود که ۵۰ تا۶۰ در صد نیروی کار صنعتی را در ۳۴کارخانه از۵۷ کارخانه با بیش از۲۰۰ کارگر دراشتغال داشت. دوّمین حوزهٔ بزرگ تولید، صنایع غذایی فرآورده های کشاورزی بود که ۸ کارخانهٔ قند و شکر، یک کارخانهٔ بزرگ دخانیات ، امکانات چای خشک کنی، تولید ، برنج پاک کنی، تهیهٔ گوشت وسایر موادّ غذایی را در برمی گرفت. ازجمله صنایع موفق دیگر، صنایع سیمان ، کبریت ، صابون، کاغذ ، شیشه و مواد پشمبافی را می توان نام برد. بخش صنایع نظامی هر چند کوچک بود امّا رشد چشمگیری یافت کارخانه های اسلحه و مهمّات سازی و امکانات تعمیرجنگ افزارهای ساده در این بخش قرار می گرفت. دولت برنامه هایی برای احداث ذوب آهن و خرید کارخانه ازآلمان نازی تهیّه کرده بود که جنگ جهانی دوّم این طرح را عقیم گذاشت.(۵۷)

باهمهٔ این دستاوردها باید گفت برنامهٔ صنعتی کردن کشورتوسّط رضا شاه با شکستها ومحدودیتهایی همراه بوده است:۱) این صنایع بسیارتخصّصی بودند و درچند نقطهٔ معدود کشوریعنی تهران ، تبریز، اصفهان وچند شهر مورد نظر رضا شاه درشمال متمرکز. ۲) همان طورکه گفتیم ایجاد این صنایع از روی یک برنامهٔ مشخّص صورت نمی گرفت. ۳) دررابطه با هزینه ها،سود و سرمایه گذاری نیز مشکلات در کار بود. ۲۶۰ میلیون دلاری که درهمهٔ صنایع سرمایه

گذاری شد معادل پول سرمایه گذاری شده درراه آهن سراسری بود منتها این دوّمی توان توسۀ صنعتی کشوررا تحلیل برد. بخش دولتی به خاطربالا بودن هزینۀ تولیدوسود اندک انگشت نما بودوبه همین لحاظ به نظرمی رسدهمۀ کارخانه های دولتی ضررمی داده اند.٤)هرچند ایران عصر رضا شاه ازمقایسه بادوران قاجاریه به پیشرفتهای بزرگی نایل آمد امّا باز از سایر کشورهای خاورمیانه نظیرترکیه ومصر درسراسر دهۀ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش بسیار عقب بود.(٥٨)

طبقۀ سرمایه دارایران بازهم باسرمایۀ دولتی ، خارجی ومحلّی سروکار داشت وهر سه این سرمایه ها دردورۀ مورد بحث رشد کردند. بخش دولتی شامل مدیران صنایع متعلّق به دولت وشخص رضاشاه بود که سهام زیادی در کارخانه ها داشت. سرمایۀ خارجی عمدتاً همان صنایع نفت جنوب متعلّق به بریتانیا وشیلات شمال متعلّق به شوروی بود ومادرزیر بدانها خواهیم پرداخت. در بخش خصوصی داخلی دوعنصرعمده قابل تشخیصبود:یکی صاحبان و مدیران صنایع جدیدودیگری بازرگانان ومقاطعه کاران بزرگ. درمورداین بورژوازی صنعتی جدید دومکتب فکری اظهارنظر کرده اند به موجب یکی از اینها ، بورژوازی صنعتی درمقابل دولت کوچک و ناچیز بود و آمادگی احداث کارخانه های جدید را نداشت؛ به موجب مکتب دوّم ، سرمایه داران صنعتی ایران با جهشهای سریع رشد می یافتند. (٥٩) درهردو نظرمطالب درستی وجود دارد سرمایه داران ایران به تجارت بیش ازصنعت علاقه مند بودندو بنابراین دولت ناچاربود خود زمینۀ صنایع بزرگ سرمایه گذاری کند. این نکتۀ درستی است. امّا یک مطلب دیگر نیز درست است: درسال ۱۹٤۱ م / ۱۳۲۰ ش اکثرکارخانه ها وشرکتهای صنعتی ایران به بخش خصوصی تعلّق داشت. چنین به نظرمی رسد که بزرگترین کارخانه داران کشوراز میان بازرگانان عمده ، بلند پایگان دولتی و شاید بعضی از خانواده های زمیندار بر خاستند. سود حاصل بسیار جذّابیت داشت تا حدّی بدین علّت که در بازار داخلی تقاضا زیاد بود و مصرف کننده از روی ناچاری بهای زیادتری را برای کالای نا مرغوب می پرداخت. بنابه یک برآورد، سودسهام صنعتی درفاصلۀ سالهای ۱۹۳۱ــ ۱۹۳۷ م / ۱۳۱۰ــ ۱۳۱٦ش سالانه۲۲ درصدبوده است. بعد ازسال ۱۹۳٥ م / ۱۳۱٤ ش سودهای صنعتی به خاطروجود تورّم افزایش یافت. با این تورّم درآمدهامیان سرمایه داران توزیع می شد.شاید سودبازرگانی وسودمقاطعه

های دولت ازسود صنعتی هم بیشتربوده واین امر موجب ازدیاد وگسترش دوّمین جزء طبقهٔ سرمایه داربخش خصوصی ایران«بازرگانان، دارندگان انحصار، مقاطعه کاران ونورچشمی های سیاسی»-شده است که درنقل قول آغازفصل ازمیلسپوبدانها اشاره رفته بود و شاید بتوان سفته بازها ، قاچاقچیان و نزول خواران را نیزبه این خیل افزود.بازرگانی خارجی وانحصارارزبه زیان طبقهٔ بازرگان سنّتی بازاروبه سودمعدود شرکتهای بازرگانی بزرگی بودکه غالباًدرتهران فعّالیت داشتند وازروابط بادولت سودمی بردند. بازرگانان خرده پاخاصّه دراستانها بناچارازصحنه کنارزده شدندچون نمی توانستند پروانهٔ صادرات و واردات بگیرند. درسرتا سردههٔ ۱۹۳۰ م /۱۳۱۰ش بازرگانی خارجی با سودهای کلان و بادآورده همراه بود. مقاطعه کاران ساختمان ومصالح ساختمانی ازقبیل احداث راه آهن، کارخانه های دولتی وسایرامور زیر بنایی سود بردند. گروه دیگری که سودهای کلانی بردند افرادی بودند که درقاچاق و بازارسیاه دست داشتند. این بخش درمجموع نه تنها وابسته به دولت بود (سرمایه داران صنعتی هم تا حدّ زیاد چنین بودند). بلکه برای خرید وفروشهایش به بازارهای خارجی، نیزاتّکاء داشت ودرواقع اینان بورژوازی وابسته ازنوع دلّال(کمپرادور) محسوب می شدند. (٦٠) طبقهٔ گارگرغیر رسمی در دههٔ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش رشد نمایانی داشت . بنا به بر آوردهای مختلف تعدادش ۱۷۰هزارتا ۲٦۰هزارنفربود. (٦١) بزرگترین بخش این کارگران را ٦۰ هزارکارگرساختمانی[عمله] تشکیل می داد و بعد به ترتیب کارگران صنایع بافندگی، نفت، پشم، برنج پاک کنی وحمل و نقل بود که هریک ۲۰ تا۳۰ هزارکارگر را دراشتغال داشت. ازجمله بخشهای کارگری قابل توجّه دیگر، از کارگران راه آهن، صنایع غذایی، باراندازان و کارگران شیلات می توان نام برد. احتمالاً ٤٥ هزارکارگردرکلّ کارخانه های کشور کار می کرده است. (٦٢) طبیعتاً شرایط کار نیز یکسان نبوده امّا دردههٔ ۱۹۲۰ م / ۱۳۰۰ ش ساعتهای طولانی کار، مزد کم ، استثمار زنان و کودکان رواج داشته که مادربخش چهارم بدان پرداختیم . ناظران بریتانیایی و امریکایی شرایط کار را به «بردگی » تشبیه کرده اند. درسالهای ۱۹۳٤ – ۱۹۳۷ م / ۱۳۱٦ ش مزد کارگردر صنایع با فندگی ٥ / ۱ تا ۲ ریال (۸ تا ۱ سنت) به ازای ۱۰ ساعت کار روزانه بوده است؛در ۱۹٤۱ م / ۱۳۲۰ ش مزد مردان به ۳ تا ٦ ریال افزایش یافته اما مزد

دخترها ۱ تا ۲ ریال بوده است (٦ پنس مزد روزانهٔ کارگر بافندگی در ایران سال ۱۹۳٦م / ۱۳۱٥ ش رامقایسه کنید با ٦۳ پنس در بریتانیا ، ۲۳ پنس درهند ، ۱٤پنس درژاپن). به عمله هابه ازای۱۲ ساعت کار روزانه درسال ۱۹۳۰ م / ۱۳۰۹ ش، بین ۲تا ۳ ریال مزد می دادند. به احتمال زیاد مزد واقعی درآن دوره کاهش یافته است چون افزایش مزدها تناسبی با نرخ فزایندهٔ تورّم ۳۰ تا ٥۰ درصدی درفاصلهٔ سالهای۱۹۲۰ – ۱۹٤۰ م / ۱۲۹۹ – ۱۳۱۹ ش (بنا به گزارش سال ۱۹٤۱م / ۱۳۲۰ ش سفارت امریکا) نداشت. داده های فلوردرمورد مزدها و قیمت موادغذایی نشان می دهد که طبقهٔ کارگر فارس و آذربایجان از حدّاقلّ سطح زندگی برخوردارا ست. درچنین اوضاع و احوالی جای تعجّب نیست که آگاهی طبقهٔ کارگرتا حدّی افزایش یافته باشد، این آگاهی درصنایع بزرگ نظیر صنعت نفت ، راه آهن، بافندگی وسایر صنایع کارخانه ای بالا بوده است. اعتصاب کارگری منع قانون داشت وتشکیل اتّحادیه های کارگری هم ممنوع بود امّا بطوری که خواهیم دید کارگران ایرانی آنقدرها هم منفعل نبودند. فشارهای سیاسی و اقتصادی برطبقهٔ کارگررو به رشد ایران بسیار زیاد بود و در چنان شرایطی بقای خود را بر مبارزه ترجیح می دادند.

دراین دوره ، درشیوهٔ تولید خرده کالایی، پیشه وران شامل صنعتگران ، دست اندرکاران صنایع دستی وفروشندگان جزء دربرابردولت و بخش سرمایه داری از نظر سیاسی و اقتصادی شدیداً اُفت کردند. ازنظر اقتصادی بدترین لطمه را نه ازدولت، بلکه از تولید صنعتی و واردات مصنوعات خارجی متحمّل شدند . دولت مالیات ۲۳۰ صنف را لغو کرد[چون]درآمدها بسیار پایین بود. شهرها توسعهٔ چشمگیری یافتند. خیابانهای عریضی که گاه بازار را نیز قطع می کرد احداث شد وفرصتی برای ایجاد فروشگاههای تازهٔ خارج ازبازاربه وجود آمد که دردسترس اتومبیل سواران بود. تاآن حدّکه دولت در پیشبرد صنعتی کردن کوشید تولید صنایع دستی وپیشه وری دستخوش انحطاط گردید . گسترش صنایع بافندگی،فلز کاری وسایرصنایع کارخانه ای در رابطه با کاهش نمایان هزینه های حمل ونقل بعد ازسال ۱۹۳۰ م / ۱۳۰۹ ش مهمترین علّت انحطاط صنایع دستی بود. برآوردها درمورد[شاغلین]بخش صنایع دستی یکدست نیست.

عبدالله یف انها را۱۰ هزارنفر و فلور۲٥۰ هزارنفربرآورد کرده اند رقم اخیر

احتمالاًدرست تراست. بنا به برآوردها، درحوالی سال۱۹۲۸م / ۱۳۰۷ش درآمد پیشه وران روزی۵ تا ۱۰قران بوده یعنی به۲تا ۳برابرمزد کارگرصنعتی می رسیده است. احتمال دارد وضع رژیم غذایی نیزدرمقایسه با مردم روستا متنوّع تروبهتر بوده است.(٦۳)

دوّمین طبقه درارتباط با شیوهٔ تولید خرده کالایی،دراین دوره هم مانند گذشتهٔ بازرگانان بودند. تعدادی ازبازرگانان بازاررا رها کردند و به صنایع وانحصار روی آوردند وبا این اقدام به درون شیوهٔ تولید سرمایه داری پرتاب شدند. عدّهٔ زیادی که دربازارماندند به فعّالیت درمقیاس اندک ادامه دادند وبی تردید براثر روندهای کلّی شیوهٔ تولید خرده کالایی این دوره آسیب دیدند. بعضی نیز بناچار شغل تجارت را رها کردند همهٔ کسانی که ازشهری به شهردیگرسفرمی کردند به مجوّز دولتی نیاز داشتند. سایهٔ دولت زیاد بودوبا توجّه به وضعیت طبقاتی شان بازهم به استثمارپیشه وران، وردست ها، کارگران روزمزد، که همگی در رده های پایینی آنها قرارداشتند ادامه می دادند .

درسطح سیاسی، اصناف بیش ازهرزمان درگذشته زیرمراقبت دولت بودند، پلیس محلّی آنها را موظّف کرده بودازپیش گزارش جلسه های خود را به پلیس بدهند تا نا ظری به جلسه بفرستد. ازبُعد فرهنگ سیاسی، بازاردژحمایت از اسلام و احتمالاً کانون نارضایتی فزاینده ازدولت بود امّا بنا به ملاحظات امنیتی ، این قبیل مسائل علنی نبوده و ارزیابی دامنهٔ آنها دشوار است . کسبهٔ خرده پا ظاهراً چندان علاقه ای به شاه نداشته و یادآوری خاطرهٔ مشارکت قهرمانانه شان درانقلاب مشروطیت نیزآنان را دراین بی علاقگی مصرّ می ساخته است. بازهم می توان این را پذیرفت که«مسایلی نظیرنوآوریها و پیشرفتهای سطحی پیرامون پیشه وران، به آنها رضایت وغروری می داد که نارضایتی هایشان را جبران می کرد.(٦٤)

روشنفکران، روحانیون وطبقه های حاشیه ای را می توان گروهها یا طبقه های شهری قلمداد کرد که دردههٔ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش دیگربه مفهوم اکید کلمه طبقه های دست اندرکاراین یا آن شیوهٔ تولید شهری نبودند بلکه دردوشیوهٔ تولید سرمایه داری وخرده کالایی عضویت داشتند،درهرصورت وضعیت این سه طبقه نیز تا حدزیادی تغییرکرد. روشنفکران عمدتاً طبقهٔ سرمایه داروروحانیان طبقهٔ مبتنی بربازار(خرده کالایی) بودند،هردوی اینهادرساختاراجتماعی شهری گروهها یاطبقه

های بینابینی به حساب می آمدند امّا طبقه های حاشیه ای براستی میان دو شیوهٔ تولید تقسیم می شدند و به عنوان یک مادون طبقه در پایین ترین قاعدهٔ هرم جامعهٔ شهری قرارمی گرفتند. وضعیت اقلّیتهای دینی ایران و زنان شهری نیزمعمولاً به گونه ای بود که در برش ساختار طبقاتی قرارمی گرفتند و نمی توان آنها را در طبقهٔ خاصی جای داد.

روشنفکران ازآموزگاران، دانشجویان ، پزشکان، حقوقدانان، هنرمندان،نویسندگان ، ناشران وبعضی ازکارمندان تشکیل می شد. این طبقه پا به پای قدرت گیری و بزرگ شدن دولت دردههٔ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش رشد کرد. حیثیت ومیراث اجتماعی روشنفکران خاصّه تحصیلکردگان خارج ازارتقای بسیاریافت. آبراهامیان که احتمالاً اکثریت کارکنان دولت را دراین طبقه جای داده می گوید: روشنفکران بالای ۷ درصد نیروی کارایران را دردورهٔ مورد بحث تشکیل می دادند. رقم دقیق آنهاهرچه بوده، روشنفکران به تولید سرمایه داری زیاد نزدیک بودند. ازدولت یا نهادهای خصوصی حقوق می گرفتند؛ هرچند همهٔ آنها هنوز درچارچوب این شیوهٔ تولید جای نمی گرفتند، چون بعضی پزشکان، معلمان ، نویسندگان ومانند اینها به بازارنزدیکتربودند. (٦٥) بنانی می گوید: « اکثریت روشنفکران، الهام بخش ،مشوّق و پشتیبان » رضا شاه بودند.(٦٦) این نکته به خصوص درمورد کسانی مصداق دارد که درارتش یا رده های کشورخدمت میکردند. ریچارد کاتم ازمحذور اساسی روشنفکران بدین نحو سخن می گوید: بسیار[روشنفکران] از برنامهٔ غیردینی وصنعتی کردن کشورتوسّط رضا شاه و نوعی سوسیالیسم او حمایت می کردند امّا با روش دیکتاتوری و گرایشهای شبه فاشیستی اش موافق نبودند.(٦٧) بدین ترتیب روشنفکران با توجّه به گرایشهای سیاسی،به چند دسته تقسیم می شدند: اقلّیتی ازرژیم رضاشاهی حمایت می کردند (وازآن سود می بردند) یا با آن به مخالفت برمی خاستند(و سرکوب می شدند). یک گروه هم بینابین قرار می گرفتند. خنثی، غیر متعهّد ، یا بی تفاوت بودند امّا درکلّ از گسترش دستگاه اداری آموزشی وصنعتی سود می بردند.

روحانیت دردههٔ۱۹۳۰م/۱۳۱۰دست کم از لحاظ مادّی در وضعیت نامساعدی قرارمی گرفت. بخش عمدهٔ مواضع خویش درزمینه های قضایی و آموزشی را ازدست داد چون این نظامها جنبهٔ غیردینی پیدا کرده و سرچشمهٔ درامد و قدرت

روحانیت بدین نحوخشکانده شده بود.مؤسّسه های آموزشی دینی تضعیف شدند چون دولت درمورد دوره های آنها قوانین وضع کرد، طلبه های جوان را به خدمت سربازی فرا می خواند، مدرّسان و طلبه ها را به زندان می انداخت و مورد اذیت وآزار قرارمی داد. تعلیمات دینی اجباری در مدارس حذف شد، قلندری و درویشی ممنوع گردید وجلوی برگزاری تعزیه و بعضی مراسم مذهبی گرفته شد. دولت کنترل شدیدی را برادارهٔ موقوفه ها اعمال کرد و این نیزبه حدّ زیادی ازدرآمد روحانیان کاست. بازارمنبع حمایت سیاسی ومالی روحانیت شد، روحانیت وجوه شرعی را از بازاریان اخذ می کرد و به اموردفتری وخدماتی از این قبیل می پرداخت. روحانیت با این شیوهٔ زندگی هرچه بیشتربه تولید خرده کالایی وابسته شدوانحطاط این شیوهٔ تولید دربرابرتولید سرمایه داری به رشد روشنفکران غیر دینی و به زیان روحانیت منجر گردید. بعضی از روحانیان برجسته ثروت قابل ملاحظه ای به هم زدند، عدّه ای نیز سعی کردند سنّت های علمی خود را حفظ کنند ، امّا اکثریتی ازآنها دراین دوره فقیرترشدند. بطوری که در زیرخواهیم دید، بعضی از روحانیان مخالفت خود را به دولت نشان دادند امّا این مخالفتها بیرحمانه سرکوب می شد.کلاً دورهٔ رضا شاه را باید دوران تاریک روحانیت قلمداد کرد .(۶۸)

محرومترین طبقهٔ شهری جمعیّت حاشیه ای شامل خدمتکاران ، شبگردها، کارگران نیمه وقت، گدایان ، روسپیان و دزدان بود. اینان که از قبل نیزتهیدست ترین مردم شهرها بودند با کاهش درآمد در دورهٔ مورد بحث روبرو شدند و در خوش بینانه ترین حالت می توان گفت در دههٔ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش در آمدشان افزایش نیافت چون مزد کارگرروز مزد پایین بود و تورّم و بیکاری رو به افزایش داشت. درمورد بیکاری ، بر آوردها بسیار متفاوت است و از ۵۹ در صددردههٔ۱۹۲۰ م / ۱۳۰۰ ش برای کارگران ناماهرتا ۲ تا٤درصد درجمعیّت شهری دههٔ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ش نوسان دارد. برای سال۱۹٤۰ م /۱۳۲۰ ش رقم ۳۰ هزاربیکار پیشنهاد شده است. عالیجناب جی. آرتامسون در دههٔ ۱۹٤۰ م / ۱۳۲۰ ش نوشت«بخش وسیعی فقیرند، دچارسوء تغذیه اند، ژنده پوشند.» (۶۹)

می گویند رضا شاه در دههٔ ۱۹۲۰ م / ۱۳۰۰ ش کانون لوطیها را درمناطق اطراف تهران درهم ریخته است (لوطیها افرادی مسلّح، خشن ومردمی بودند که درکناریک رشته فعّالیتهای قانونی، روسپیان رازیر « حمایت » می گرفتند). امّا

این گروه نیزبه بقای خود ادامه داد. اینها وسایر گروههای حاشیهٔ شهری درلابه لای دووجه تولید سرمایه داری و تولید خرده کالایی به زندگی متزلزل خویش ادامه می دادند.

نقش زنان در جامعهٔ شهری موضوع وسیعی است که ما در این مورد چند نکته را یاد آور می شویم. زنان در این دوره ورود به قلمرو های آموزشی و نیروی کار را آغازکردند وروز به روز بر تعدادشان افزوده شد. در سال ۱۹٤۰ م / ۱۳۱۹ش حدود ٤٥۰ دختر (و ٦٤٥ پسر) از دبیرستان فارغ التحصیل شدند. نخستین زنانی که از دانشگاه فارغ التحصیل شدند مشاغل خوبی به دست آوردند. در آن ساختار اجتماعی، یعنی طبقهٔ کارگر،۸۰ هزار زن در صنایع و تعداد نامعلومی در ادارات و مغازه ها کارمی کردند مزدشان بسیار ناچیز و از مزدمردها کمتربود، ساعتهای طولانی درشرایط نامطلوب - خاصّه در قالی بافی وبافندگی – به کارمی پرداختند. به رغم آنکه رضا شاه خود را آزاد کنندهٔ زنان می دانست. درقانون مدنی اکثرقوانین شریعت اسلامی موردتأیید قرارگرفت. درحقوق خانواده زنان مورد تبعیض قرارگرفتند وحتّی قانون پرآوازهٔ« کشف حجاب» سال ۱۹۳٦ م / ۱۳۱٥ش مورد انتقاد قرار گرفت و گفته شد این قانون باعث شده زنان سنّتی وسالخورده خود را درخانه ها زندانی کنند امّا نسل جوان مستقلّا گامهای بلندی برای شرکت درزندگی عمومی برمی داشت بی آنکه قانون دراین زمینه ها تدوین شده باشد. زنان از حقّ رأی برخوردار نشدند و جنبشهای زنان درمقایسه با سالهای ۱۹۰٥ م / ۱۲۸٤ ش تا ۱۹۲٥ م / ۱۳۰٤ ش از خودجوشی وفعّالیت و سرزندگی چندانی برخوردار نبود. پس می توان گفت ازلحاظ مشارکت درزندگی اجتماعی پیشرفتهای زیادی حاصل شد امّا این پیشرفتها در محدوده های خاص و– درمقایسه با مردان و شرایط طبقاتی–بسته به شانس وتصادف بود.(۷۰) اسناد مربوط به اقلّیتهای مذهبی نشان می دهد[که آنها] دردههٔ ۱۹۳۰ م /۱۳۱۰ ش وضعیتی بهتراززمان قاجاریه داشته اند ودرچارچوب محدودیتهای خاصّ ازفرصتهاوحدّ وحدودی ازامنیت برخورداربوده اند. (۷۱)

شیوه های تولید و محدودیتهای توسعه

به بحثی که درآغازفصل داشتیم برمی گردیم. حالا می توانیم جمع بندی کنیم که نه ساختارطبقاتی ایران ایستا وثابت بود نه توسعهٔ اقتصادی به آن حدّ رسیده بودکه«پیشرفت فوق العاده» وهمه جانیه ای به حساب آید. درنمودار ٦ -١ و٦ – ٢ نکتهٔ اوّل را ازراه مقایسه شیوه های تولید تشکیل دهنده و سهم نسبی شان در جمعیت سالهای ١٩١٤ م / ١٢٩٣ ش و١٩٤١ م . ١٣٢٠ ش می آوریم.(٧٢) تغییرات داخلی درقوّت وقدرت نسبی هرشیوهٔ تولید ازاهمّیت کاملاً زیادی برخورداراست. دراین فاصله جمعیّت شبانکارهٔ ایلی از٢٥ درصد به ٧ درصد جمعیّت کشور رسید. درنتیجه جمعیّت دهقانی از٥٠ تا ٥٥ درصد به ٧٠ در صد افزایش یافت. طبقهٔ کارگرازا٣ تا ٤ درصدبه١٠ در صد جمعیّت رسید، درعوض پیشه وران از١٧ تا ٢٢ درصدبه ٥/١٣ درصد نیروی کارکاهش یافتند(فراموش نکنیم که به جزایلات دربقیهٔ موارد باافزایش مطلق روبرهستیم زیرا دراین فاصله جمعیّت ٥٠ درصد افزایش یافته واز١٠ میلیون به ٥٥ / ١٤ میلیون نفررسیده است). اندازه گیری تقریبی سهم هر یک ازاین بخشها در تولید ناخالص ملّی نشان می دهد شیوهٔ تولید دهقانی سهم بری ٥٠ درصد، شبانکارگی ١٠ درصد سرمایه داری٢٠ درصد وتولید خرده کالایی٢٠ درصد تولید مزبور را تشکیل می داده اند. (٧٣) بدین ترتیب بخش سرمایه داری وبه دورهٔ کمتری بخشهای خرده کالایی وشبانکاره به نسبت جمعیّت خود بهترازبخش ذهقانی،به رغم درصد جمعیّت بالایش عمل کرده اند.

اززاویهٔ ساختار طبقاتی، تغییرات بیشتری دردرون ومابین هروجه تولید روی داد. دربخش قبیله ای خانها درمقایسه باقبل زمینهای بیشتری رامالک شدندو افراد قبیله که به زوراسکان داده شده بودند دهقان شدند امّا وضعیت معیشتی شان آنقدربدبودکه درواقع به صورت یک مادون طبقه درآمدند.درمورد سرباز گیری ایلی نیزتغییری به وجود آمد. قبلاً دولت ازهررئیس ایل تعداد مشخّصی سربازمی خواست، حال که ایل تخت قاپوشده بود دیگر آن نظام عملکرد نداشت اماافراد ایل هم مانند سایرایرانیان مشمول خدمت سربازی[وبه صورت انفرادی به خد مت احضارمی شدند].

شیوهٔ تولید دهقانی سهم بری عملاً دست نخورده باقی ماند. زمینداران خصوصی منسجم ترشدند وحتّی شایددرموضع برتری قرارگرفتند.شاه دیگرزمینهای دولتی زیادی رادرکنترل نداشت(هرچندخوداوعملاًبزرگترین زمنیدارکشور شد.(در بخشهای شهری دگرگونیهای بیشتری روی داد. درشیوهٔ تولید کالایی، دیگر وضعیت زمان صفویه یاحتّی قاجاروجود نداشت واز«روحانیت درباری»هم خبری نبود،چون نقش روحانیت اصولاًکاهش چشمگیری یافته بود.روحانیت درعوض همراه روشنفکران وخاصّه طبقه های حاشیه شهری بین دوشیوهٔ تولید سرمایه داری وخرده کالایی تقسیم شد،روشنفکران به زیان روحانیت یافتندو درنتیجه روحانیت درسطوح متفاوت بینابینی ساختارطبقاتی جای گرفت.رابطه اش را با پیشه وران وبازرگانان بازار حفظ کرد.

روشنفکران تا حدّی به دولت گره خوردند. درشیوهٔ تولید سرمایه داری، دولت به عنوان بازیگرمسلّط برصحنه ظاهرشدوسرمایه داران ایرانی همراه با بازرگانان بزرگ به امرصادرات و واردات پرداختند. شاید نطفه های « اتّحاد مثلث» درشیئوهٔ تولید سرمایه داری شکل گرفته باشداما سرمایهٔ خارجی کاملاً و بواقع از دولت و سرمایهٔ خصوصی

جدا ومتمایزبود و سرمایهٔ دولتی ازنظر کیفی- وشاید هم کمّی– برسرمایهٔ خصوصی غلبه داشت. ساختار طبقاتی ایران مانند قبل بسیارپیچیده بود یعنی از چند گروه نخبگان، طبقه های بینابینی، طبقه های تحت سلطه وگروههای مادون طبقه تشکیل می شد. این تقسیم بندیهاواتّحاد بالقوه شان درتحلیل جنبشهای اجتماعی مورداستفاده قرارمی گیرد ما درپایان این فصل وفصل هفتم بدانها خواهیم پرداخت.

ازنظرتوسعهٔ اقتصادی، کشورتاحدّزیادی صنعتی شد وهرچند میزان صنعتی شدن در ایران بی سابقه نبود، امّا محدویتهایی نیزداشت. دربخش کشاورزی ، نه اصلاحات ارضی صورت گرفت و نه در بهره وری یا فنّ تولید تغییر روی داد.تولید با[افزایش]جمعیّت بالا رفت امّا دهقانان از حدّاقلّ معیشت بر خوردار بودند. بخش قبیله ای براثر تلاشهای دولت به منظوراسکان سخت بر هم ریخت، عدّه ای ازمردم ایلات دراین فرایند تلف شدندوتولید شبارنکارنگی سخت کاهش یافت. دربخش شهری نیزکه دولت همهٔ تلاشهای تحوّل گرایانه اش را متمرکز کرد برای اکثریت مردم بهبود زندگی روزمرّه حاصل نشد. سطح زندگی با توجّه

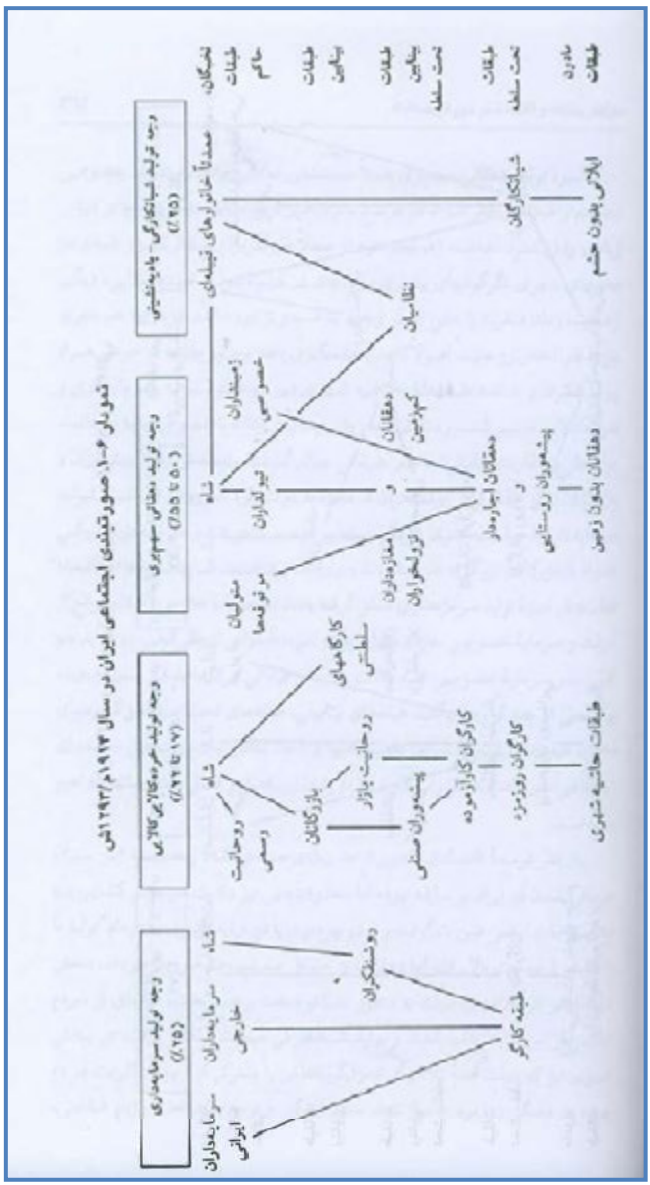
نمودار ۶-۱. صورتبندی اجتماعی ایران در سال ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش
وجه تولید سرمایه‌داری (٪۲۵)
وجه تولید خرده‌کالایی کالایی (٪۱۷ تا ٪۲۲)
وجه تولید دهقانی سهم‌بری (٪۵۰ تا ٪۵۵)
وجه تولید شبانکارگی - پایه‌نشینی (٪۲۵)
سرمایه‌داران ایرانی
سرمایه‌داران خارجی
شاه
روشنفکران
طبقه کارگر
شاه
روحانیت رسمی
بازرگانان
کارگاههای سلطنتی
روحانیت بازار
پیشه‌وران صنفی
کارگران کارآزموده
کارگران روزمزد
طبقات حاشیه شهری
شاه
متولیان موقوفه‌ها
تیولداران
زمینداران خصوصی
دهقانان کم‌زمین
مغازه‌داران
نزولخواران
دهقانان اجاره‌دار
و
پیشه‌وران روستایی
دهقانان بدون زمین
نظامیان
شبانکارگان
ایلاتی بدون حشم
عمدتاً خانوارهای قبیله‌ای
نخبگان، طبقات حاکم
طبقات بینابین
طبقات بینابین تحت سلطه
طبقات تحت سلطه
مادون طبقات

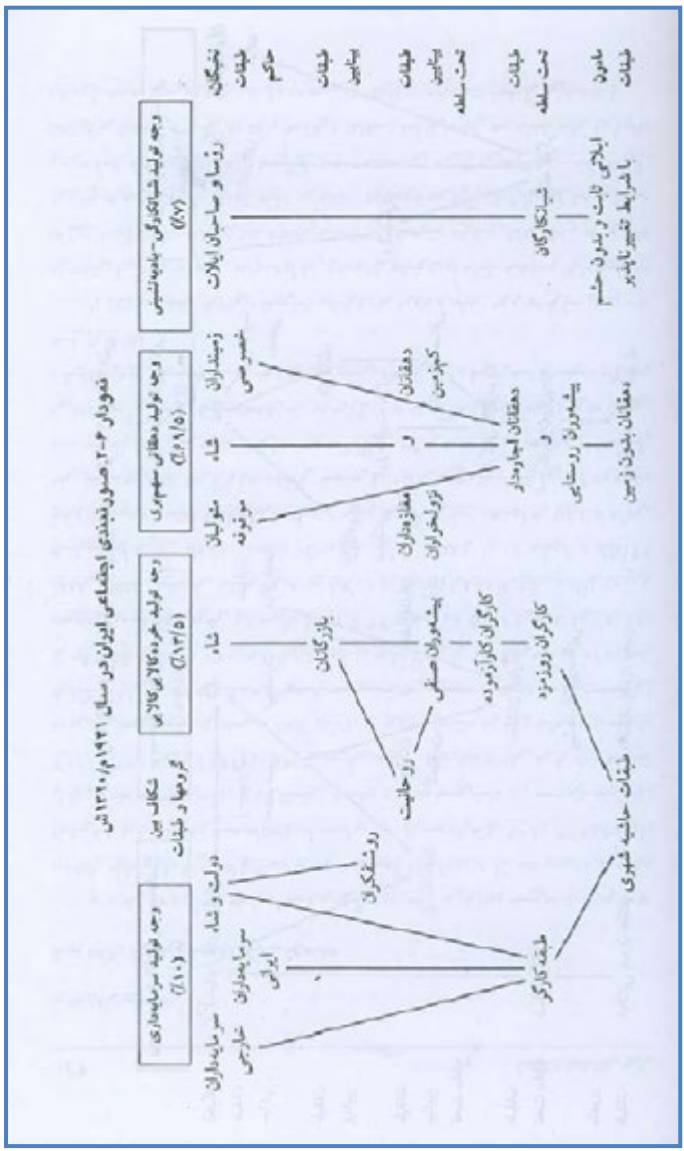
نمودار ۶-۲. صورتبندی اجتماعی ایران در سال ۱۹۳۱م/۱۳۲۰ش
وجه تولید سرمایه‌داری (٪۱۰)
وجه تولید خرده کالایی کالایی (٪۱۳/۵)
وجه تولید دهقانی سهم‌بری (٪۶۹/۵)
وجه تولید شبانکارگی-بادیه‌نشینی (٪۷)
شکاف بین گروهها و طبقات
سرمایه‌داران خارجی
سرمایه‌داران ایرانی
دولت و شاه
روشنفکران
طبقه کارگر
شاه
بازرگانان
روحانیت
پیشه‌وران صنفی
کارگران کارآزموده
کارگران روزمزد
طبقات حاشیه شهری
متولیان موقوفه
شاه
مغازه‌داران نزولخواران
دهقانان اجاره‌دار
و
پیشه‌وران روستایی
دهقانان بدون زمین
زمینداران خصوصی
دهقانان کم‌زمین
رؤسا و صاحبان ایلات
شبانکارگان
ایلاتی ثابت و بدون حشم با شرایط تغییر ناپذیر
نخبگان
طبقات حاکم
طبقات بینابین
طبقات بینابین تحت سلطه
طبقات تحت سلطه
مادون طبقات

به درآمد و رژیم غذایی، مسکن، بهداشت وآموزش وپرورش چندان بهبود نیافت. صنعتی شدن و مداخلهٔ دولت در تجارت خارجی به منظور احداث راه آهن ، به یک اقتصاد تورّمی بلند مدّت بعد ازسال ۱۹۳۳ م / ۱۳۱۲ ش انجامید، بطوری که درسال ۱۹٤۱ م / ۱۳۲۰ ش قیمتها دوبرابرگردید. مزدها با تورّم افزایش پیدا نمی کرد. تولید ناخالص ملّی درفاصلهٔ ۱۹۲۵ - ۱۹٤۰ م / ۱۳۰٤ -۱۳۱۹ش دوبرابرشدامابّرمیزان نابرابری درآمدهاافزوده گردید.بخش روستایی تاوان غذای ارزان شهر نشینان را می پرداخت وتوده ای شهری هم بار سنگین مالیاتها را بجای سرمایه داران بردوش می کشیدند ومنافع کلان سرمایه داران ازقبل آنها تأمین می شد.(۷٤) مزایای صنعتی شدن برای همهٔ افراد وگروههای جامعه یکسان نبود. صنعت به چندشهرکشوراندکی راه یافت ولی به تهران دررابطه با استانها مرکزیّت بسیار زیادی بخشید. اماً باز هم ایران از کشورهای درحال صنعتی شدن خاورمیانه نظیرمصروترکیه عقب بود.

این تصویرازرشدبامزایای نابرابرآن برای طبقه ها،بخشها ومناطق کشورهمان الگویی است که ماعنوان توسعهٔ وابسته را به آن دادیم. برای درک عوامل دست اندرکارنظام جهانی این فرایند ، روابط ایران با سایرکشورها، خاصّه غرب رابابد به حساب آورد.

ایران در نظام جهانی دههٔ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش

رضا شاه ودولت او تلاشهای متعدّدی به عمل آوردند تا استقلال کشوررا در نظام جهانی دههٔ ۱۹۳۰ م/ ۱۳۱۰ ش تأمین کنند. نظام کاپیتولاسیون در ۱۹۲۸ م / ۱۳۰۷ش بطوریک جانبه ازسوی ایران لغوشدومزایای برون مرزی کشورهای خارجی درایران که یادگارعهد قاجاربود ازمیان رفت. درهمین راستا یک رشته حقوق دیگرخارجیان درایران ملغی گردید.

ازآن جمله حقّ خارجیان به تملّک زمین درایران،راه اندازی مدرسه، زناشویی با ایرانیان، تصدّی مقامهای دولتی در نظام اداری ایران و حتّی مسافرت آزادانه ازآنها سلب شد. چنان که دیدیم، دولت کنترل بازرگانی خارجی را دردست گرفت. بخشی ازآنرا مستقیماً اداره کرد وبرای بقیه به وضع مقرّرات پرداخت. شبکهٔ

گمرگی وخطوط تلگرافی راازمتصدّیان خارجی تحویل گرفت. البتّه درپایان دههٔ۱۹۳۰م / ۱۳۱۰ ش دولت درصدد تهیّهٔ وام ازخارج وجلب سرمایهٔ خارجی بود و چون به مقصود نرسید سرمایهٔ لازم برای راه آهن را درخود کشورتأمین کرد. نیازبدین ترتیب سبب خیرشد. (۷۵) [امّا به هرحال] بدهیهای دولت به خارج گسترش یافت. رضاشاه کلاً به خارجیان سوءظنّ داشت و از نفوذشان می ترسید(هرچند کوشید کشور را از روی الگوی غرب نوسازی کند)[امّا]به همان سبب برای ایجاد روابط حسنه و فعّال با خارجیان اقدام چندانی نکرد.

به رغم این گرایشها و اقدامها درواقعیت امرایران هنوزدرمداروابستگی بود. برای مثال، لغوکاپیتولاسیون تأثیرمحدودی داشت چون درقوانین جدید ایران به خارجیان تأمین داده می شد درایران به فعّالیت بپردازند وتا سال ۱۹۳۶ م / ۱۳۱۵ش نرخهای تعرفه ای نیزبرایشان تضمین شده بود. جدّیتر از همه، بحران اقتصادی بود که موجب شد قیمت کالاهای صادراتی ایران در بازارجهانی کاهش یابد؛ این امرزمانی فاجعه بار شد که ریال نیزبا کاهش ارزش روبرو گردید. سرمایه گذاری خارجی عمدتاً به دو حوزه محدود ماند: یکی عملیات انگلستان در میدانهای نفتی جنوب ودیگری شیلات شوروی دردریای خزر. امّا سرمایه گذاری درهمین دومحدوده نیزرشد مداوم داشت، کنترل بریتانیا برپر ارزشترین منبع کشورنه تنها ادامه یافت بلکه به دنبال مذاکرهٔ مجدّد درمورد امتیازنفت وتمدید مدّت امتیازدر۱۹۳۶م / ۱۳۱۵ش، سلطهٔ آن دولت تحکیم شد و سرانجام به ملاحظات موازنهٔژئوپلتیکی قدرت، آزادی مانورایران را خاصّه بعد از جنگ جهانی دوّم در۱۹۳۹ م / ۱۳۱۸ش محدود کرد. دردههٔ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ش سلطهٔ غرب برایران عمیقترشد. این باربه جای رقابت ما قبل سالهای ۹۱۷ م / ۱۲۹۶ ش روسیه با انگلستان با سلطهٔ منحصر بریتانیا از ۱۹۱۸ م / ۱۲۹۷ش تا کودتای ۱۹۲۱ م / ۱۳۰۰ ش،سبک دگرگونی ایجاد شد. مبارزهٔ سه جانبهٔ امپراتوری بریتانیا، اتّحاد شوروی وآلمان نازی برای اعمال نفوذ بر ایران شدّت یافت.

درمجموع، بریتانیا قدرتمندترین کشورغربی درایران باقی ماند.فشارشدید مبانی که درسرتاسرعصر قاجارادامه یافت و درقرداد۱۹۱۹ م / ۱۲۹۸ش به اوج رسید، تا حدّی تخفیف یافت ومداخلهٔ آشکارا در سیاست داخلی وحاکمیت ملّی عملاً از بین رفت. رضا شاه نیزمانند شاهان قاجار،بریتانیا رابه چشم دوست و متّحد احتمالی،

دربرابرتهدیدمحتمل ترازناحیهٔ شمال(اتّحادشوروی) می نگریست. بریتانیا هم به نوبهٔ خودپذیرفت که رضا شاه فرمانروای مقتدرباشد چون برای حفظ ثبات درایران به چنان فرمانروایی نیاز داشت که هم دربرابرجبههٔ مخالفان داخلی وهم درمقابل گسترش نفوذشوروی بایستد.(۷٦)روابط اقتصادی، بارز ترین جنبهٔ نفوذ بریتانیا درایران بود. دردههٔ ۱۹۲۰م / ۱۳۰۰ ش بریتانیا بزرگترین شریک تجاری ایران بود و(همراه با هند بریتانیا)٦۷درصد وارادات ایران رادرسالهای ۱۹۲۰ – ۱۹۲٤ م / ۱۲۹۹– ۱۳۰۲ ش تأمین می کرد. این رقم درسالهای ۱۹۲۵– ۱۹۲۹ م / ۱۳۰٤ – ۱۳۰۸ش به ٤٦ درصد و در سالهای۱۹۲٤-۱۹۳۰م/ ۱۳۰۳– ۱۳۰۹ش به ۲۹ درصد کاهش یافت. صادرات ایران به ممالک انگلستان وهنددرطیّ این دوره دچارکاهش گردید و از ۳۷ در صد در۱۹۲۰ – ۱۹۲٤ م /۱۲۹۹– ۱۳۰۳ ش به ۲۰درصد در۱۹۲۵ - ۱۹۲۹ م / ۱۳۰٤ / ۱۳۰۸ ش و۲۳درصد درطیّ سالهای ۱۹۳۰– ۱۹۳٤ م / ۱۳۰۹ – ۱۳۱۳ش رسید. دراواخردههٔ ۱۹۳۰م . ۱۳۱۰ش بریتانیابا ۱۷ درصد، سوّمین طرف تجاری ایران شد وبعدازآلمان وشوروی قرارگرفت.درسرتاسردهه ترازبازرگانی به سود بریتانیا بود هرچند کسری تراز ایران نیزتا حدّی کاهش یافت. درژوئیه ۱۹٤۱(تیر– مرداد ۱۳۲۰) درآستانهٔ سقوط رضا شاه، بین ایران وانگلستان قراردادی بسته شد « که اگراجرامی شدانحصارعملی بریتانیا را بربازرگانی ایران محرزمی ساخت.» جنگ مانع ازتصویب واجرای قرارداد شد.

کلید سلطهٔ بریتانیا بر ایران، سیاسی یاتجاری نبود. صرف دردست داشتن امتیاز نامهٔ دارسی تضمینی بود که انگلستان از سود کلان ارزشمند ترین منبع ایران درآورد. وقتی معلوم شد درفاصله ۱۹۲٤- ۱۹۳۱ م / ۱۳۰۳ – ۱۳۱۰ ش حقّ امتیازایران بسیارناچیزاست(یعنی ایران کلاً۰۰۰, ۳۸۰, ۷پوند استرلینگ دریافت کرد وشرکت ۰۰۰,۵۰۱, ۳۱ پوند استرلینگ سود خالص داشت) ، رضا شاه کوشید امتیازرایکطرفه لغو کند. بریتانیا در۱۹۳۳ م / ۱۳۱۲ ش به جامعهٔ ملل شکایت برد و قرارداد جدیدی بسته شد که به جای ۱٦درصد سودخالص ، ٤ شلینگ(یک دلار) درهرتن به ایران تعلق می گرفت ومقررگردید پرداخت سالیانهٔ شرکت به ایران حدّاقلّ یک میلیون پوند استرلینگ باشد. منطقهٔ موردقراردادبه چهارپنجم مساحت سابق(یعنی همهٔ میدانهای نفتی شناخته شده)محدودشد وبه موجب

یک مادّهٔ کلیدی قرارداد ۲۸سال دیگر بر طول مدّت امتیازافزوده شدیعنی مقرّرشد قرارداد تا سال ۱۹۹۳ م / ۱۳۷۲ش معتبرباشد . بدین ترتیب رضا شاه شتابزده به لغوامتیاز پرداخت و درنهایت هم نابخردانه مدّت آنرا تمدیدکرد. دردههٔ ۱۹۳۰ م /۱۳۱۰ش حقّ امتیاز سالانه ومالیاتهای ایران بطورمیانگین۲/۵میلیون پوند استرلینگ بودکه سالانه اندکی کمتر ازیک میلیون پوند استرلینگ نسبت به سالهای دههٔ ۱۹۲۰ م / ۱۳۰۰ش افزایش داشت. بازهم سود شرکت تا سال ۱۹۳۲ م / ۱۳۱۱ ش پنج برابر حقّ امتیازایران بود و طیّ دورهٔ مزبوربه۵۰ میلیون پوندرسید. تولید نفت افزایش یافت تا به نیاز کشورهای صنعتی اروپا پاسخ داده باشد. انگلستان به یاری اهرم شرکت نفت انگلیس–ا یران موضع مسلّط خود را در ایران حفظ کرد. (۷۸)

دولت شوروی نیز درمقایسه با دولت تزاری روس کنترل کمتری را بر دولت ایران اعمال کرد امّا دردههٔ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش این کشوررا در زمینه های بازرگانی کاملاً زیر فشار گذاشت. از نظرسیاسی شورویها حکومت رضا شاه رابه عنوان عامل دست اندکارایجاد ثبات درمنطقهٔ تأیید کردندوامید داشتند دست کم از این ناحیه به نیروهای مخالف شوروی اجازهٔ تعرّض به خاک آن کشور داده نشود ودربهترین حالتش شاید رژیم پهلوی باامپریالیسم بریتانیا به مخالفت برمی خواست. به موجب پیمان سال ۱۹۲۷ م / ۱۳۰۶ ش بیطرفی ایران تضمین شدو دودولت تعهّدکردند دراموراخلی یکدیگرمداخلهٔ نکنند.(۷۹) بعد از انقلاب۱۹۱۷ م / ۱۲۹۶ش شوروی ،تجارت بین دوکشوردچار وقفه شد امّا در سال ۱۹۲۷م / ۱۳۰۶ش شوروی یک باردیگر بازاراصلی برنج، دخانیات، خشکبار، پنبه و پشم مناطق شمالی ایران شدو تجارت دوکشوربارديگربه سطح قبل از۱۹۱۴ م / ۱۲۹۳ ش برگشت. انحصاردولت شوروی بر تجارت کشور خود، برسرعت گرفتن کنترل انحصاری دولت ایران برتجارت خارجی اش افزود وبازرگانی دوکشورهرچه بیشربه سوی شیوهٔ پایاپای حرکت کرد. دردههٔ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ش که شوروی سیاست صنعتی کردن پردامنهٔ کشوررا در پیش گرفت درواردات ایران به آن کشوروقفه ای ایجاد شد. مازادجدید بازرگانی شوروی عامل دیگری بود که اقتصاد شمال ایران را به بحران دچارکرد. در دههٔ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ش داد وستد دوکشوربا نوسانهایی همراه بود: ۲۸ درصدواردات و ۲۴ در صدر صادرات

ایران با شوروی بود ودرسال ۱۹۳۸م / ۱۳۱۷ ش ،۳۸ درصد بازرگانی خارجی به شوروی اختصاص داشت. با این جهش، شوروی در تجارت با ایران از بریتانیا پیشی گرفت بازرگانی در سالهای ۱۹۳۸- ۱۹۳۹ م / ۱۳۱۷ – ۱۳۱۸ ش اُفت نمایانی پیدا کرد ودرسال بعد عملاً به صفررسید. درسال۱۹٤۰ م / ۱۳۱۹ ش پیمان بازرگانی جدیدی به امضا رسید وایران امیدوار بود بتواند با استفاده ازخاک شوروی ، روابط تجاری خود با آلمان را تقویت کند. امّا جنگ مانع اجرای این طرح شد. عمده ترین سرمایه گذاری شوروی ازایران امتیازشیلات دریای خزر بود. این امتیاز درسال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸ م / ۱۳۰٦ – ۱۳۰۷ ش بار دیگربه مدّت ۲۵سال تمدید شد. مسکوازطریق این انحصاربه سودکلانی دست می یافت. در مجموع ، رابطهٔ اقتصادی ایران و شوروی عمدتاً نابرابرباقی ماند ونیازها و مقتضیات اقتصاد شوروی تعیین کنندهٔ آهنگ تجارت و سرمایه گذاری در ایران بود. (۸۰)

آلمان نازی عمدده ترین کشوری بودکه به دبنال کاسته شدن فشارهای روسیه و بریتانیا برایران توانست ازموقعیت به سود خود بهره برداری کند. رضا شاه شاید ازطریق ایجاد رابطهٔ خوب با آلمان خواسته است فشارهای شوروی و انگلستان را خنثی سازد امّا نباید فراموش کرد که اونسبت به آلمان هیتلری نوعی احساس عاطفی وهمدلی نیزداشت. آلمان نازی ایران را نیزبه «آریایی بودن مفتخرساخت» کاتوزیان می نویسد: رضا شاه «طرفدار آلمان وهوادار نازیسم بود. چون دولت گرا، نظامی گرا، خودکامه، نژادپرست و پان ایرانیست بود». (۸۱) در آن طرف رابطه آلمان نازی قرارداشت. در۱۹۳٤ م / ۱۳۱۳ ش طی گزارشی به هیتلر توصیه شده است:

هنگامی که درآینده در سرزمینهای مابین آسیا و آفریقا فضای حیاتی کافی برای ملّت خود ایجاد کنیم لازم است درایجاد بلوکی از کشورها اقدام کنیم که تسلّط قویترین نژادهای توتونیک تضمین گردد. قبل ازهمه لازم است دولتهای حوزهٔ دانوب ، ترکیه و ایران را در این حوزه ادغام کنیم.(۸۲)

از این بدتر، قرارداد ۱۹۳۷ م / ۱۳۱٦ ش آلمان و ایتالیا بود که به موجب آن مقرّرشد ایران وعراق درحوزهٔ نفوذ آلمان ومصروسوریه درحوزهٔ نفوذ ایتالیا باشد. درداخل ایران، اینجا وآنجا خاصّه روشنفکران، کارمندان وافسران با انگیزهٔ

احساسات ضدّ« روسی» وضدّ انگلیسی، با آلمانها همدلی نشان می دادند. (۸۳) این روابط درمناسبات بازرگانی بازتاب می یافت آنچنان که در اواخردهۀ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش ، آلمان بزرگترین طرف تجاری ایران محسوب می شد و بریتانیا وروسیه را پشت سرگذارده بود. واردات از آلمان از ۲ درصد در ۱۹۲۰ ـ۱۹۲٤ م / ۱۲۹۹ ـ ۱۳۰۳به ٥ درصد در۱۹۲٥- ۱۹۲۹م / ۱۳۰٤ ـ ۱۳۰۸ ش، ۸ در صد در۱۹۳۰ـ ۱۹۳٤م / ۱۳۰۹ - ۱۳۱۳ ش و۲٥ درصد ۱۹۳٥ ـ ۱۹۳۹ م / ۱۳۱٤ـ ۱۳۱۸ ش رسید. طیّ همین دوره صادرات ازصفر به ۳۲ درصد رسید. درسالهای۱۹٤۰ ـ ۱۹٤۱ م/ ۱۳۱۹ ـ ۱۳۲۰ ش آلمان ٦ / ٤۲ در صد واردات و۹ / ٤۷ در صد صادرات ایران را دردست داشت. باشتاب گیری روند صنعتی شدن آلمان در دهۀ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش تقاضا برغذا و موادّ خام افزایش یافت ود رهمان حال ، صنعتی شدن ایران ، واردات ماشین و قطعات یدکی را ضروری می ساخت. درقرارداد۱۹۳۹ م / ۱۳۱۸ش مقرّر شده بود ایران به صدور پنبه ،پشم، گندم ، جو و سایر فرآورده ها ی کشاورزی درحجم زیاد به آلمان مبادرت ورزد وانتظارمی رفت شکل دادو ستد به صورت پایاپای و دوجانبه باشد. این قبل ازهمه به سود آلمان بود زیرا آلمان به فرآورده های ایران بیشترنیازمند بود تا ایران به کالاهای ساخت آلمان . وانگهی ، شرایط قرارداد و نرخ کلاً به سود آلمان بود که کالاهای سرمایه ای وساخته شده به ایران می داد. درسال ۱۹۳۹ م / ۱۳۱۸ ش ترازبازرگانی برهم خوردو صادرات ایران معادل ٤۰ میلیون مارک(۱٥میلیون دلار) برواردات پیشی گرفت که در نظام پایاپای به معنی«وام درخواسته» به آلمان بود. شرکتهای آلمانی علاوه بر دادوستد ، درصنایع ایران نیز فعّال بودند و در احداث راه آهن سراسری وسایرطرحهای صنعتی بزرگ ازجمله مقدّمات احداث ذوب آهن مشارکت داشتند. دراستانۀ تهاجم متّفقین به یارانف آلمان نازی مناسبات بسیار مستحکمی با رضا شاه واقتصاد ایران برقرار کرده بود. تنها تهاجم می توانست به چنان وضعی خاتمه دهد. (۸٤) ایالات متّحدۀ آمریکا درمقایسه با بریتانیا ، آلمان وشوروی دردهۀ ۱۹۳۰م /۱۳۱۰ ش دررابطه باایران یک قدرت دور دست محسوب می شد. هیئت نمایندگی مالی میلسپو در۱۹۲۷ م / ۱۳۰٦ ش ایران را ترک کرد درحالی که رضا شاه کاملاً سرخورده شده بود. میلسپو نتوانست برای ایران ازکشورهای خارج وام بگیرد ضمن اینکه شاه از

قدرت طلبی میلسپوچندان خوشش نیامده بود. در۱۹۳۶ م / ۱۳۱۵ ش فترتی در روابط ایران – امریکا پدید آمد چون ایران کارکنان سفارت خود را درواشنگتن به تهران فراخواند تا به توقیف سفیرایران درآمریکا به جرم سرعت زیاد رانندگی و مقاله های روزنامه های امریکایی علیه رضاشاه اعترا ض کند. اما درسال ۱۹۳۸ / ۱۳۱۷ش روابط دوکشور روبه بهبود گذاشت و رضاشاه به فرانکلین روزولت رئیس جمهور ایالات متّحده آمریکا نوشت: « ما و نیز ملت ایران.. به حفظ و تقویت روابط دوستانه ودیرینهٔ دو کشور ارج فراوان می نهیم.» (۸۵) با شروع جنگ جهانی دوّم ، رضا شاه ازامریکا درخواست وام وتجهیزات نظامی کرد که با پاسخ مساعدی روبرو نشد. درزمینهٔ اقتصادی در دههٔ ۱۹۳۰ م / ۳۱۰ ش ایالات متّحدهٔ امریکا مقام چهارم را درتجارت ایران داشت یعنی ۷ تا ۸ درصد واردات عمدتاً اتومبیل وماشینهای کشاورزی و۱۲ – ۱۳ درصد صادرات ایران ، عمدتاً فرش کرمان که براثربحران اقتصادی دروضعیت تجاری بسیارنامساعدی بود - در دست آن کشور بود. همین اقدامها و ارقام نه چندان چشمگیر، موجب بازشدن جاپای محکم ایالات متّحدهٔ امریکا در ایران شد با شروع جنگ وبعد ازآن ، امریکا نیزحضورسلطه گرانهٔ خود درایران را آغازکرد.(۸۶)

روابط ایران باهمسایگانش درآسیاوخاورمیانه درمواردی با اهمّیت بود امّا این روابط درشکل بخشیدن به ساختاراجتماعی ایران از طریق مکانیسم وابستگی جزو عوامل تعیین کننده نبود مهمترین تعهّد منطقه ای که ایران درآن نقش داشت پیمان سال ۱۹۳۷ م / ۱۳۱۶ ش سعدالله آباد بودکه افغانستان، عراق و ترکیه درآن شرکت داشتند. نام رسمی آن « پیمان عدم تعرّض» بود. با مطالعهٔ دقیق متن پیمان معلوم می شود تهدیدخارجی توسّط یکی ازاین کشورهایا کشورهای غیرعضو در کنفرانس ایران نقش کمتری داشته است تا تهدید جنبش های انقلابی در داخل هر کشورکه موجودیت رژیمهای آن کشوررا تهدید می کرده است. درمادهٔ ۷ پیمان سعدالله آباد آمده است: هریک از دول متعهّد متقبّل می شوند که درحدود سرحدّات خود ازتشکیل ویاعملیات دسته جات مسلّح و از ایجاد هرگونه هیئت و یاتشکیلات دیگری برای تخریب مؤسّسات موجود یا اخلال نظم و امنیّت هرقسمتی ازخاک متعاهد دیگر(سرحدّی یاغیرسرحدّی) ویا برای واژگون ساختن طرزحکومت طرف دیگرجلوگیری نماید.(۸۷)

این تفسیر زمانی قوّت می گیرد که بدانیم بریتانیا در ۱۹٤۰ م / ۱۳۱۹ش به عراق حمله برد وبریتانیا و شوروی متّفقاً در ۱۹٤۱ م / ۱۳۲۰ ش به ایران تجاوز کردند و پیمان نیزمانع اقدام آنها نشد. البتّه به همان دلیل، بُعد امنیتی پیمان هم مدّ نظرنبود و تنها تلاشی درمسیر پیشبرد دیپلماسی منطقه ای گروهی از کشورهای غیرغربی بود که نمی خواستنددربرقراری روابط بایکدیگر قدرتهای محوری جهان را دخالت بدهند. البتّه ایران برسر آبراه مرزی شطّ العرب [اروند رود] با عراق ، عضو دیگر پیمان آباد اختلاف داشت اما بازترکیه روابط درحدّ بسیارخوبی بودو رضاشاه سیاست آتاتورک رادرصنعتی کردن کشور وطرحهای جدایی دین از دولت مورد تحسین قرارمی داد.

جوّ سیاسی دهۀ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش تماس با یک قدرت آسیایی، یعنی ژاپن را ایجاب می کرد. ژاپن در۱۹۳۳ م / ۱۳۱۲ ش متقاضی خرید پنبۀ ایران در حجم زیاد بود ودرعوض کالاهای خود را به ایران صادرمی کرد(چون دولت ژاپن بر تجارت خارجی کشورانحصار داشت). داد وستد کشور به آنجا رسید که درسالهای ۱۹۳۰ – ۱۹۳٤ م / ۱۳۰۹– ۱۳۱۳ ش،۹ در صد و در ۱۹۳۵ م / ۱۳۱٤ ش تا ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۸ ش ۷ در صد واردات ایران را به خود اختصاص داد. اما تنها ۲ تا ۳ درصد صادرات ایران با ژاپن بود. (۸۸) ژاپن که دراین دوره یکی از قدرتهای بزرگ سیاسی محسوب می شد ازایران بسیار دور بود و اشتیاقی به ابقای نقش فعّال دراین کشور نداشت. با این حساب کشورهای آسیایی و خاورمیانه توان قدرتهای بزرگ اروپایی را درتأثیر گذاری براقتصاد وسیاست ایران درفاصلۀ دو جنگ جهانی نداشتند.

می توان دورۀ۱۹۳۰ م / ۱۳۰۹ ش را دورۀ گذارتلقّی کرد چون جایگاه ایران دراقتصاد جهانی در حال گذاربود.اشرف معتقداست عصررضاشاه دورۀ گذارایران از« نیمه استعماری قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به نواستعماری دوران بعد ازجنگ سرد بوده است.» (۸۹) با توجّه به چشم انداز مورد بحث دراین کتاب، این دوره یک فترت موقّت مابین وابستگی به قدرتهای امپریالیستی رقیب – بریتانیا و روسیه - ایران عصر قاجار وابستگی جدید به امریکا در دنیای بعد از جنگ جهانی دوّم بوده است. هیچ قدرت غربی به اندازۀ بریتانیا و روسیه در عصر قاجار اقتصاد ایران را تغییرندادند و شکل دوباره نبخشیدند، خود کفایی و دولت

قوی ، وابسته باقی ماند این امرعمدتاً به دلیل سه مکانیسم به هم مرتبط بوده است: کنترل بریتانیا بر نفت ایران ، بازرگانی نابرابر با شوروی و آلمان و نوسان تجارت به خاطرعرضهٔ حاشیه ای موادّ خام .

پیدایش نفت به عنوان کالای کلیدی دراقتصاد جهانی و اینکه ایران در دهه های ۱۹۲۰ م / ۱۳۰۰ ش و ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش پنجمین تولید کنندهٔ جهانی نفت بوده، تأییدی برنقش حاشیه ای ایران درنظام جهانی است. صادرات ایران را عمدتاً نفت فرش و موادّ کشاورزی تشکیل می داد. طرفهای سنّتی تجارت ایران – آلمان ، شوروی، بریتانیا وایالات متّحدهٔ امریکا - موادّ ساخته شده و کالاهای سرمایه ای به ایران عمل کرد چون ارزش ریالی موادّ خام صادراتی به میزان دو تا سه برابر کاهش یافت در حالی که ارزش کالاهای وارداتی کشور که به پول کشورهای هستهٔ مرکزی نظام جهانی بود افزایش پیدا کرد هنگامی که دولت ایران انحصار تجارت خارجی را به دست گرفت این امر در رابطه با آلمان و شوروی به زیان ایران عمل کردند این دوکشوربه موجب قراردادهای دو طرفه که معمولاً به نفع اقتصاد بزرگترو صنعتی تر (هستهٔ مرکزی) بود ، در شرایط مساعدتری قرارگرفتند/ بدین ترتیب شرایط بازار به زیان ایران عمل می کرد علّت آن نیز نوع اقلام صادراتی و وارداتی کشور، توان اقتصادهای هستهٔ مرکزی نظام جهانی طرف تجارت ایران وعواقب تجاری تضعیف کننده برای کشوری بود که درخلال بحران بزرگ اقتصادی عالم گیر دارای اقتصادی حاشیه ای قرار داشت.

سرانجام ، دههٔ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش را از آن رو می توان دوران گذار نامید که اقتصاد ایران ازنظرتأمین بودجهٔ طرحهای دولتی و تراز بازرگانی به تک محصولی نزدیک می شد. اگر حقّ امتیازنفت نبود، کسری تراز بازرگانی به حالت پیشین باقی می ماند. حالتی که از ابتدای قرن بیستم وجود داشت. نفت موجب شد بعد ازسال ۱۹۳۱ م / ۱۳۱۰ ش ترازبازرگانی خارجی ایران مثبت شود از نیاز مبرم کشوربه وام خارجی کاسته گردد. با این همه، بخش اعظم سود ناشی ازتملّک این منبع ارزشمند به شرکت نفت انگلیس – ایران متعلّق به دولت بریتانیا می رسید. بریتانیا۸۰ درصد و ازآن ایران تنها ۲۰ درصد بود. بخش نفت یک بخش منزوی و جزیره ای دراقتصاد ایران باقی ماند که حدّاقلّ پیوند صنعتی –تکنولوژی یا انتقال زایی ازبرای اقتصاد داخلی داشت برعکس با چرخه ها و تقاضاهای

کشورهای پیشرفته صنعتی هستهٔ مرکزی گره خورده بود.
بدین ترتیب دردههٔ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش جایگاه ایران به عنوان کشورحاشیه ای درنظام اقتصادجهانی تثبیت شد. وابستگی بازرگانی به آلمان،انگلستان و شوروی به همان شدّت عصرقاجارودولت تزاری باقی بود. بی ثباتی اوضاع ژئوپلیتیکی جهان در۱۹٤۱ م /۱۳۲۰ ش، میزان وابستگی سیاسی ایران را به قدرتهای خارجی نشان داد.

جنبشهای اجتماعی و مداخلهٔ خارجی در دورهٔ سلطنت رضا شاه

دورهٔ سالهای۱۹۲۵–۱۹٤۱ م / ۱۳۰٤ – ۱۳۲۰ ش را می توان دورهٔ فشردگی نیروهای اجتماعی نامید. دوره ای که طیّ آن،نیروهای اجتماعی زیرفشار دولت قوی قادربه ابراز وجود نبودند. از لحاظی این وضعیت همان تضادّ مارکسیستی میان نیروها وروابط تولیدی بود بدین معنی که درخلال یک دورهٔ زمانی، تا آن حدّکه سطح تکنولوژی تولیدوتعادل قدرت میان استثمارشونده و استثمارگر اجازه می دهد طبقه ها به حدّاکثررشد وتوسعهٔ خود می رسند. وقتی جامعه ای به این نقطه برسد فشارها ازهرسووارد می شودوحلّ تضاد تنها ازطریق کشمکش طبقاتی امکان پذیرخواهد بود. رضاشاه درایران دههٔ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ش از راه قانون گذاری ، اقدامهای نظامی وتمهیدهای نهادین کوشید هر نوع نارضایتی را درنطفه خفه کند. تا حدّی تقسیم کاردر وابستگی واستثمار نیزدرآن زمان به این هدف رضا شاه کمک کرد، بدین معنی که سلطهٔ داخلی نیزبا دولت مرکزی ، یعنی تنها قدرت سیاسی کشور بود که نقش اقتصادی رو به افزایش پیدا می کرد.
هنگامی که در سال ۱۹٤۱ م / ۱۳۲۰ ش نیر وهای خارجی رضا شاه را از سلطنت کنار زدند جنبشهای اجتماعی حالت انفجاری به خود گرفتند. این حالت از۱۹٤۱تا ۱۹۵۳ [از۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲] ادامه یافت و باز دوره ای از فشردگی نیروها آغازشد که از۱۹۵۳ تا ۱۹۷۷ [۱۳۵٦] ادامه پیدا کرد که این انفجار درسالهای ۱۹۷۸ – ۱۹۷۹ [۱۳۵٦– ۱۳۵۷] به وقوع پیوست. درهردودورهٔ فشردگی نیروها، برآیندی ازتوسعهٔ اقتصادی وسرکوب سیاسی به چشم می خورد.
نیم نگاهی به موازنهٔ نیروهای اجتماعی دردههٔ ۱۹۳۰م / ۱۳۱۰ش می تواند

شاهدی درتأیید نظربالا ارائه دهد. عمده ترین منابع قدرت وحمایت ازرضا شاه همان نهادهایی بودندکه خود وی ایجاد کرده بود. اینها عبارت بودند. از: ارتش ، دیوان سالاری بازرگانان برخورداراز‌انحصار،صاحبان صنایع جدید و بخشهایی ازروشنفکران. گروهها وطبقه های مخالف او- روحانیت ، عشایر و ایلات، روشنفکران مترقی وطبقهٔ کارگر– بیرحمانه سرکوب شدند. بقیه نیزیا زیر مراقبت دقیق بودند (مثل اصناف)وهمکاری می کردند یابی تفاوت بودند (زمینداران)ویا جان می کندند تا معاش خود را تأمین کنند و دیگرمجالی برای مبارزه با رژیم نداشتند(دهقانان، طبقه های حاشیه شهری ، کارگران روزمزد و تا حدّی کلّ طبقهٔ کارگر). هرچند سلطنت رضا شاه ازمشروطیت عمیق در جامعهٔ مدنی برخوردار نبودامّا توانست با ترکیبی از مزایای مادّی رو به افزایش برای گروههای نوخاسته، مخالفان دیرین و بازماندگان فرایند توسعه را سرکوب کند و اکثریت جامعه را بی تفاوت، غیرسیاسی یاهراس زده سازد. اتّکایش به ارتش، این نگرش به قدرت رادر طول سلطنتش موفقیت آمیزجلوه دادوهر جنبش اجتماعی بیرحمانه درهم کوبیده شد. درنهایت هم نیروهای خارجی رضا شاه را به زور ازسلطنت برکنارکردند وهمین امر راه را برای ابراز وجود نیروهای داخلی هموارنمود .

در اوایل دوران به قدرت رسیدن رضا شاه ، الگوی نوعی شورشها، قیام خود جوش ایلات یک محل ، دهقانان، سربازان پادگان وطبقه های حاشیهٔ شهری بود که بی درنگ با قدرت نظامی رضا خان روبرو می شدند. (۹۰) از ۱۹۲۷ م / ۱۳۰۶ش تا ۱۹۳۳م / ۱۳۱۱ ش شورشهایی در قبایل عرب، قشقایی، بختیاری، بلوچ و سایرایلات ایران روی داد. سرانجام ایل به اجباراسکان یافتند وزیر مراقبت نظامی دقیقی قرارگرفتند. کنسول بریتانیا دراصفهان درسال ۱۹۲۸ م / ۱۳۰۷ ش یکی ازاین موارد را گزارش کرده است.

چند تن ازخانهای زمینداربا دهقانان ایلاتی خود مشکلاتی داشته اند اینان ضمن شورش مدّعی شده اندکه زمین و آب ازآن خدا و کسانی است که بر روی زمین کارمی کنند(یعنی دهقانان). دریکی ازروستاها کمیته ای متشکل ازخدمهٔ پیشین و اخراجی خانها که به تهران واصفهان سفر کرده بودند جلسه ای تشکیل دادند و برنامه ای تدوین کردند که کاملاً بلشویکی بود. آنان افکارجدید آزادی و برابری را درمیان روستاها تبلغ می کردند دولت به ارتش اجازه داد درصورت لزوم با

استفاده از زوردهقانان را وادار به پرداخت بهرهٔ مالکانه کند. (۹۱)
ازاینجا به خوبی پیچیدگی ساختاراجتماعی ایران معلوم می شود. دهقانان ایلاتی در معرض افکارخدمهٔ قبیله ای شهری شده ای قرارداشتند که علیه خانهای زمیندار دست به شورش ونافرمانی زده بودند. جدیّت دولت درسرکوب شورش های دهقانی را از گزارشی می توان درک کرد که می گوید در دسامبر ۱۹۳۲ (آذر– دی ۱۳۱۱) دولت بیش از۱۵۰ دهقان شورشی را تیر باران کرد. این شورشها همگی دوراز هم و پراکنده بودند وبه شدّت سرکوب می شدند و کارایی سرکوب آنچنان بود که دیگردراوایل دههٔ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش کسی یا گروهی سودای شورش را درسر نمی پروراند .
رابطهٔ دولت وروحانیان اندکی بعد از تاجگذاری رضا شاه در۱۹۲۶ م / ۱۳۰۵ ش تیره شد. اوتاجگذاری حمایت خویش را ازاسلام اعلام کرد. با اعلام مقرّرات خدمت نظام وظیفهٔ عمومی روحانیون درصورتی ازخدمت نظام معاف می شدند که دریک آزمون دولتی قبول شوند. دراصفهان و شیراز بازارها بسته شد. دولت برای متوقف ساختن تبلیغات روحانیان به وعده ووعید متوسّل شد ووعده داد روحانیان را ازخدمت نظام معاف کند وبه تقاضاهای دیگرآنها نیز جامهٔ عمل بپوشاند. البتّه دولت بعداً این وعده ها را نادیده گرفت. درسال ۱۹۲۸ م / ۱۳۰۷ش درتبریزاعتراضهای پردامنه تری صورت گرفت و نیروهای مسلّح به سرکوب اعتراض پرداختند و رهبران اعتراض رابه تبعید فرستادند . درسال ۱۹۲۸ م / ۱۳۰۷ ش به دنبال دستگیری سید حسن مدرّس سرشناس ترین روحانی منتقد رضاشاه درمجلس باردیگر اعتراضها ازسرگرفته شد. در قم در سال ۱۹۲۸ م / ۱۳۰۷ش یکی از زنان خاندان سلطنتی وارد حرم حضرت معصومه شد اما یکی ازملاها وی رابه دلیل نداشتن حجاب مناسب نکوهش کرد. می گویند رضا شاه با شنیدن این خبرازتهران عازم قم شد وبا همان چکمهٔ نظامی به حرم حضرت معصومه رفت وملّای معترض رابه باد کتک گرفت. (۹۲)درسال۱۹۲۵م /۱۳۱۴ش شاه دست به اقدام تعرّضی تازه ای زد. جماعتی از مردم درآن سال درحرم امام رضا درمشهدگرد آمده بودندوبه سخنرانی واعظی گوش فرامی دادند که لباس، قانون اروپایی وکشف حجاب زنان را مورد حمله قرارداده بود. رضا شاه به نیروهای مسلح دستورداد وارد حرم شوند و مردم را به زور پراکنده سازند.

درآن حادثه ٤٠٠ تا ٥٠٠ نفرجان خود را ازدست دادند، عدّه ای نیزدستگیرشدند وبعداً اعدام شدند. مقابلهٔ تند و خشن رضا شاه با مخالفان دینی اصلاحات و اقتدارخویش موجب شد تا اکثریت روحانیون دردههٔ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ش خود را به دور از سیاست نگاه دارند ودرصورت مواجهه با پلیس ودستگیر شدن، یا تقیّه کنند یا به روستایی پناه ببرندکه ایستادگی دربرابررژیم درچشم مردم آنجااز محبوبیتی برخورداربود.آیت الله های برجسته در برابرحکومت موضع سیاسی نگرفتند و اقدام سرکوبگرانهٔ رژیم درریشه کن کردن مخالفت فعّالانهٔ روحانیان با موفّقیت همراه بود.

مخالفان چپگرای رژیم نیز مانند روحانیت به اعتراض پرداختند و با سرکوب روبرو شدند صدای آنان نیزخفه شد. اتّحادیهٔ کارگری درسالهای ۱۹۲۷ م / ۱۳۰٦ ش و۱۹۲۹ م / ۱۳۰۸ ش سالروزاوّل ماه مه روز کارگر را در تهران جشن گرفتند و درفاصلهٔ سالهالی ۱۹۲۸- ۱۹۳۲م / ۱۳۰۷ – ۱۳۱۱ش به یک رشته اعتصاب مبادرت ورزیدند. درسال ۱۹۲۹ م/ ۱۳۰۸ش کارگران صنعت نفت ودرسال ۱۹۳۱ م / ۱۳۱۰ ش کارگران کاخانهٔ بافندگی وطن در اصفهان ، دو اقدام نمونهٔ طبقهٔ کارگر ایران را به نمایش گذاشتند.

به گفتهٔ آبراهامیان در اعتصاب پالایشگاه نفت آبادان یک هزار کارگر شرکت کرد و به رغم توقیف ٥٠٠ کارگر اعتصابی از سوی دولت ، خواست خود را در مورد افزایش دستمزد به شرکت قبولاندند اما فلور با ناچیزجلوه دادن اقدام می نویسد:« این توفانی دریک استکان چای بودوتأثیرچندانی برروابط کارگری نداشت.»(۹۳) درهرصورت برآورد فلورو بحث کاملی که در این زمینه ارائه می کندبا تفسیری که ارائه کردیم مغایرت دارد. هسته های سازمان یافتهٔ کارگری درپالایشگاه وجود داشت، درخواستها به خوبی پرورانده و مطرح شدند، رویارو یی زیاد بود وبه دستگیری آن همه کارگراعتصابی انجامید این موضع گیری کارگران نگرانیهای زیادی رادرشرکت نفت انگلیس– ایران ایجاد کرد. درست است که با سرکوب بعدی برای یک دهه جلو هرنوع حرکتی گرفته شدامّا این امرنبایدموجب کم جلوه دادن جایگاه اعتصاب درتاریخ کارگری ایران گردد. دو سال بعد از این ماجرا ٥٤٠٠ کارگربافندگی کارخانهٔ وطن اصفهان دست به

اعتصاب زندوازحمایت قاطبهٔ کارگران و از جمله کودکان کارگر روبرو شدند حاصل اعتصاب کم شدن روزکاراز ۱۲ساعت به۹ ساعت ، افزایش دستمزدهابه میزان ۲۰ درصد، رفتاربهترمدیریت و بهبود شرایط کاری بود. البتّه تعدادی ازکارگران دستگیرشدند وبعضی ازآنها به ده سال زندان محکوم گردیدندواین نوع واکنش رژیم موجب دلسردی اتّحادیه هاواعتصابگران می شد ، با وجود این ، درمورد اعتصاب با راندازان بندرهای دریایی خزر در ۱۹۲۸ م / ۱۳۰۸ ش ، اعتصاب کارگران کبریت سازی تبریزدر۱۹۳۰ م / ۱۳۰۹ ش ، اعتصاب کارگران کارخانه ای در شیرازوچند مورداعتصاب کارگران (راه آهن درسالهای ۱۹۲۹ ـ۱۹۳۷ م/ ۱۳۰۸ـ ۱۳۱٦ش و اعتصابهای دانشجویی درفاصله ۱۹۳٤ ـ ۱۹۳۹ م / ۱۳۱۳ ـ ۱۳۱۸ ش) گزارشهایی موجود است. بعضی ازاین اعتصابها با موفّقیت همراه بوداعتصابگران امتیازهایی گرفتند. بعضی نیز به شکست انجامید واعتصابگران توقیف شدند . درمجموع دردههٔ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش جنبش کارگری سرکوب شدورضا شاه دستور بستن اتّحادیه ها ، توقیف سازمان دهندگان آنها و زیرنظر گرفتن دقیق تجمّع های کارگری بیش از سه نفر توسّط پلیس مخفی را صادرکرد: فلورگفتار خود را با این حکم به پایان می برد که « اتّحادیه به عنوان نیروی سیاسی و اجتماعی ، نقشی در دههٔ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش ایفا نکرد ».(۹٤)

گروهها ی چپ نیز چنان سرنوشتی داشتند. قانون ضدّ کمونیستی سال ۱۹۳۱ م / ۱۳۱۰ ش برپایی سازمان یا انجمنی « با هدف استقرار قدرت یک طبقهٔ اجتماعی بر طبقه های دیگر از راه زوریا سرنگونی نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور ازراه زورو قهر» را تخلّف اعلام کرد.(۹۵)حزب سوسیالیست سلیمان میرزا اسکندری منحل گردید و با شگاههای آن به آتش کشیده شد. حزب تازه تأسیس کمونیست ایران دربرابر رژیم ایستادگی کرد ودر نخستین کنگره اش درسال ۱۹۲۷ م / ۱۳۰٦ش رژیم را« فئودالی، نیمه استعماری وسرمایه داری دلال[کمپرادور] »نامید وآنرا رد کرد. (۹٦) دولت شوروی در ۱۹۲۹ م / ۱۳۰۸ ش به سفارت خود درتهران دستور داد هر نوع تماس با کمونیستهای ایرانی را قطع کند و به مناسبات خوب خود با رژیم رضا شاه پایبند باشد. به دنبال آن، حدود دوهزارایرانی مظنون به هواداری از حزب کمونیست دستگیر

شدند. بعضی تاسال ۱۹٤۱[شهریور۱۳۲۰] در زندان ماندند. بعضی به شوروی فرار کردند ودرآنجا چند تن ازکمونیستهای سرشناس ایران درجریان تصفیه های استالینی کشته شدند. درنیمه های دهۀ ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش گروهی از روشنفکران چپگرای ایرانی به رهبری دکتر ارانی ، استاد فیزیک وتحصیل کردۀ آلمان ، نشریه ای تئوریکی به نام دنیا منتشر کردند و مقاله هایی در زمینۀ مادّه گرایی تاریخی درسطح دانشگاهی به چاپ رساندند . در سال ۱۹۳۸ م / ۱۳۱۷ ش دکتر ارانی و گروهی از همفکران او موسوم به « پنجاه و سه نفر» دستگیرو محاکمه شدند ، جرم آنها عضویت در حزب کمونیست ، دریافت پول از شوروی، تبلیغ و طرفداری از اعتصاب بود. ارانی در۱۹٤۰ / ۱۳۱۹ ش در زندان درگذشت، بقیه پنجاه وسه نفربعد ازشهریور۱۳۲۰ جزو رهبران حزب توده ، نخستین حزب چپ توده ای شدند. (۹۷) در دورۀ رضا شاه جنبش چپ ایران ازطریق دستگیریهای و سانسورتحت کنترل شدید بود. اینان مانند روحانیت و اتحادیه های کارگری ، نیروی اجتماعی ای بودند که زیر نظارت خودکامه و قدرتمند قرار داشتند. (۱)

توضیحات و مآخذ

۱ - جان فوران، مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی)، ترجمه: احمد تدین، تهران، مؤسّسهٔ خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۸ - صص ۳۷۸ – ۳۳۰ - (توضیح – پی نوشته های مربوط به این نوشته را به کتاب رجوع کنید.)

◄ جان فوران ((John Foran متولد ۱۹۵۵ استاد دانشگاه «سانتا باربارا» در جنوب غرب ایالات متحده، جامعه‌شناس واندیشمند«انقلاب‌های اجتماعی» اوکتاب های متعددی پیرامون انقلاب و جنبش‌های اجتماعی ایران و جهان نوشته و ده‌ها مقاله در معتبرترین نشریات جامعه‌شناسی غرب پیرامون انقلاب ایران منتشر کرده است. حوزه‌های مطالعاتی و تدریس وی شامل مطالعه تطبیقی انقلاب‌های قرن بیستم و تغییرات رادیکال اجتماعی قرن بیست و یکم است.

فصل چهارم

سیدحسن تقی‌زاده؛ یک مملکت، یک برنامه

کاوه بیات درمقاله ای تحت عنوان«سید حسن تقی زاده؛ یک مملکت، یک برنامه » درباره زمان حکومت رضا خان می نویسد:اندک زمانی بعداز اعادهٔ حداقلی ازثبات سیاسی و حکومتی درایران درسال‌های میانی دههٔ ۱۳۰۰شمسی، یعنی بعد از پشت سر گذاشتنِ یک دورهٔ ده ـ پانزده ساله از آشوب و به هم‌ریختگی بالاخره فرصت آن پیش آمد که مسائلی فراتر از الزاماتِ برقراری واعادهٔ آن حداقل، مورد توجه نیروهای سیاسی قرار گیرد.

درمرحلهٔ پیشین باتوجه به وضعیت بحرانی کشوربه دلیل آشوب انقلاب مشروطه وتوسعهٔ دامنه‌های جنگ اول جهانی به قلمرو ایران، فراهم آمدن نوعی اتفاق‌نظر سراسری درموردحداقل نیازهای کشور برای جلوگیری از فنای قطعی در مقام یک موجودیت مستقل سیاسی کاردشواری نبود. درواقع آنچه سید حسن تقی‌زاده و برخی از دیگر ایرانیان برلن در ۲۵ رجب ۱۳۳۶ تدوین و پای آن صحه نهادند ـ «سعی و کوشش در ازدیاد اقتدارهیئت حکومت و مراقبت در دوام آن ...» با تأکید بر اصولی چون «... تشکیل قوای نظام و تنظیم قوای تأمینیه و ترتیب مالیه ...» ـ در همان دوره به یک خواست عمومی تبدیل شده بود و بسیاری از دیگر نیروهای سیاسی در داخل و خارج، هر یک به نوعی در بیان و تحقق آن گام نهادند.
این سعی و تلاش نیز پس از افت و خیزهایی چند در نهایت به دست یک نیروی سیاسی و نظامی بر آمده از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به ثمر نشست؛ به گونه‌ای که در نیمهٔ نخست دههٔ ۱۳۰۰ چنین به نظر آمد که پاره‌ای از مهم‌ترین این الزامات همانند تأسیس یک قشون متحدالشکل و تجدید سازمان مالیهٔ کشور تحت نظارت گروهی از مستشاران آمریکایی تا حدودی تحقق یافته و برای تداوم کار نیز شالوده‌ای اساسی پی‌ریزی شده باشد.

در حالی که بسیاری ازچهره‌های سیاسی آن دوره با رسیدن این بار به سر منزل مقصود، کاررا کم وبیش تمام شده انگاشته،تکلیف شاقی درپیش نمی‌دیدند، برخی دیگر رضایت بدین حداقلِ حاصل را کافی ندانسته، بر این باور بودند که ادامهٔ کار مستلزم ترتیبی اساسی‌تر از تأمین این مقدمات اولیه است؛ هر چقدر هم که این مقدمات اهمیت داشته وبه قیمتی سنگین نیزتمام شده باشند. یکی از این چهره‌ها سید حسن تقی‌زاده بود. اوکه درطرح وبحث آن الزامات اولیه نقشی اساسی داشت، اینک با فراهم آمدن مقدمات مورد بحث از لزوم توافق نظر در مورد اتخاذ یک ترتیب اساسی‌تربرای مراحل بعدی کار سخن گفت؛ بهانهٔ اصلی برای طرح و بحث این‌گونه مضامین معمولاً در مراحل پایان سال مالی و به هنگام طرح بودجهٔ آتی درمجلس شورای ملی فراهم می‌شد؛ در این مرحله نیز تقی‌زاده برای بار نخست در اوایل دی ۱۳۰۳ ضمن انتقادازترتیب فعلی کار- «این‌طور که ما عایدات می‌گیریم وصرف می‌کنیم» - خاطرنشان کرد که «بایدسعی کنیم ببینیم مهم‌ترین کدام است...» والاّ به این ترتیب «کارمملکت به جایی نمی‌رسد». البته با درنظرداشتن مواردی چون معارف،راهسازی و بهداشت عمومی، اولویت‌ها نیز برای او روشن بود.

دور بعدی، یک سال بعد وبه هنگام طرح مجدد بحث بودجه دراواخر بهمن ۱۳۰۴ پیش آمد که وی ضمن تقدیراز اقدامات صورت گرفته در زمینهٔ انتظام مالیه، اشارات پیشین خود را درمورد نحوهٔ «تقسیم عایدات مملکت» با شرح و تفصیل بیشتری ارائه کرد. یکی از مهم‌ترین نکاتی که دراین سخنان مطرح شد، فرصتِ تاریخی پیش آمده بود،احتمال کوتاه وگذرابودن آن. با توجه به سرگذشت ایران در چند قرن اخیر و ضربه‌های پی‌درپی که بر آن واردشد، اینک «... یک فرصت تاریخی استثنایی بعد از صد سال بلکه دویست سال» (از زمان نادر شاه تا امروز) که هیچ کس هم جزخدا نمی‌داند طولش چقدر است برای ما پیدا شده...» و می‌بایست از این فرصت استفاده کرد. ولی اشکال در آن بود که «ما اساساً یک عادتی داریم وآن این است که هر امری که در مجلس شورای ملی پیش می‌آیدمی‌گوییم مفید است ...البته تمام مطالب خوب است ولی بزرگترین عدل سیاسی ملت و نمایندگان در تأخیروتقدیم واهمیت مطلب است.»

چه کسی می‌گوید بد است؟ «مثلاً بد است که دردریاچهٔ بختگان کشتی بیندازیم؟ نه هیچ کس نمی‌گوید بد است و البته همه موافقیم ولی بنده عرض می‌کنم از این مهم‌تر

هم چیزهایی می‌باشد...». البته دراین مورد بخصوص نیز تقی‌زاده از تأکید برآنچه از نظر او واجد اهمیت اساسی می‌باشد یعنی آموزش و پرورش ـ آن هم با تأکید بر تعلیم ابتدایی و نه لزوماً تعالیم عالی که می‌توانست در مراحل بعدی مدّ نظر قرار گیرد ـ فروگذار نکرد، چرا که به عقیدهٔ او «قشون منظم [و] ترقی اقتصادی» به خودی خود نمی‌توانست باعث رفع نگرانی شود ورکن اساسی کارمنوطِ به «عمل آوردن عدهٔ کافی از مردمی [بود] که بتوانند تعلیم بدهند و امور مملکت را اداره نمایند.»

تقی‌زاده به طرح گاه‌به‌گاهِ دیدگاه خود آن هم بر حسبِ تقارن با موضوع بودجه که مطابق معمول به صورتی ضرب‌الاجل گونه در آخرهرسال مطرح می‌شد و فرصتِ یک رسیدگی جدّی نیزنبود، بسنده نکرد. وی دریک دور بعدی در زمستان ۱۳۰۶ جوانبی از آراء خود را به صورتی دقیق و مفصل تدوین کرده و در آستانهٔ طرح مجدد موضوع بودجه تحت عنوانِ «فقدانِ نقشه مستلزم بودجه یا فقدان بودجه ناشی از فقدان نقشه است» در مجلهٔ تقدم منتشر کرد.

در این نوشته نیز تأکید اصلی تقی‌زاده بر آن قرار داشت که تمامی دستاوردهای کشورتا این مرحله مانند «... فراغت ازخطرات خارجی و قشون و مالیهٔ منظم، فقط مقدمه بوده و عرصه را برای کارصاف و روان می‌کند و خود آنها فی‌ذاته عوامل و ارکان تمدن و ترقی نیستند...».

اما پیش از آنکه به توضیحات بیشتر تقی‌زاده در این زمینه بپردازیم، جا دارد که از طرز تلقی وی ازمهیا شدن زمینهٔ لازم جهت تأمین همان مقدمات اولیه نیز سخنی به میان آید، چرا که به نظر می‌رسد این طرز تلقی نیز از لحاظ شناسایی مسیر خاصی که موضوع مورد بحث درمراحل بعد در پیش گرفت، مهم باشد.

با آنکه تقی‌زاده در توضیح خود دربارهٔ چگونگی مهیا شدن زمینهٔ کار از نقش «اعلیحضرت پهلوی [که] قشون ایران را انتظام داده و تشکیلات مرتب کنونی را برپا فرمود[و همچنین] میسیون مالی آمریکایی [که] مالیه‌ها را نظم داده و به پایهٔ فعلی رسانید» غافل نیست و خاطر نشان می‌کند که «انکار حق و خدمت هر یک از این عوامل بزرگ تاریخی کفران نعمت ملی خواهد بود که هیچ عذری توجیه آن را کافی نخواهد بود...»، ولی با این حال از تذکر زمینهٔ اصلی این تغییرو دگرگونی هم غفلت نمی‌کند. یعنی علل پیشامدآن وضعیت استثنایی و فرصت گذرا که قبلا نیز

بدان اشاره شد؛ زمینه‌ای که با «تخلیهٔ ایران از قشون روس وانگلیس مقدمات اولیه وضروریهٔ شروع به زندگی وتجدید حیات و افتادن در راه تمدن و ترقی برای ایران...» بود و عامل اصلی آن انقلاب روسیه که «تاریخ بی‌غرضانه و خالی از تملق و رعب این مملکت بلاشک نسبت به عمال مهم ایجاداین مقدمات ضروری حق‌شناسی و قدردانی وادای شکران خواهد کرد.» واین درحالی بود که درهمان ایام، مراحل اولیهٔ نوعی تاریخ‌نگاری مغرضانه و آکنده از تملق ورعب، با نادیده انگاشتن دگرگونی‌های عمده‌ای چون فروپاشی امپراتوری روسیه، ناکارشدن بریتانیا براثر ضایعات مالی و انسانی جنگ اول جهانی و دیگرعوامل مشابه که راه را براعادهٔ موجودیت ایران هموارکرداز«عزم واراده و آثار وجودی و رشحات عقلی و اخلاقی... رضاشاه پهلوی ...،آن نابغهٔ عصر ...» می‌نوشتند که «چگونه با فقدان تمام وسائل درهای سعادت را به روی ملت خود گشوده...» است. تقی‌زاده یک چنین نگاهی نداشت.

در ادامهٔ این یادداشت به مراحل بعدی این بحث وتأثیر آن بر سرنوشت موضوع اصلی این یادداشت اشاره خواهد شد اما سخن ازمقدماتی بودن دستاوردهای کنونی، بر طرف شدن خطر خارجی وتأمین قشون و مالیهٔ منظم بود و پیشامد «... فرصتی کوتاه که جزبه خرق‌عادت و معجزوکرامت هیچ اسمی به آن نتوان داد ... [آن هم] ... درحالتی که تقسیم ایران به منطقه های روسی وانگلیسی و بی‌طرف درسنهٔ ۱۳۲۵ قمری باتقسیم منطقهٔ بی طرف هم درسنهٔ ۱۳۳۴ تکمیل شده و...شکی نبود- که پس ازجنگ درصورت غلبهٔ دولت تزاری روس بر محاربین خود، ایران از نقشهٔ عالم به شکل مملکت مستقلی گسترده شده و نه تنها به مناطق نفوذ بلکه فعلاً به منطقه‌های ادارهٔ مستقیم وتحت‌الحمایه تقسیم می‌شد... [اما] ... حوادث غیر مترقبه‌ای ترتیب سیاست بین‌المللی عالم را بر هم زد و در توبه برای ما گناهکاران غفلت باز شد، طبیعت هم بخل نکرد و مردانی برای تهیهٔ زمینه یا مقدمات افتادن به شاهراه تمدن و کسب بنیه برای ما به ظهور آورد...تاکار به مرحلهٔ پرداختن به اصل کار رسید ...». باشد که «... در ظرف این چند سال که شاید از فرصت تاریخی باقی است از حضیض ذلت و ناتوانی به اوج قدرت یا اقلاً به پست‌ترین ارتفاعی ازتمدن وترقی که ازطوفان‌های منقرض سازندهٔ دول ایمن باشد...» برسیم.

اما به عقیدهٔ تقی‌زاده پشت سرگذاشتن این دوره با پریدن ازاین شاخه به آن شاخه و

بدون داشتن نقشه‌ای اساسی و سنجیده میسر نبود؛ «بدون چنین نقشه‌ای رسیدن به منزل مقصود در ظرف این مدت قلیل که باب توبه مفتوح است ممکن نیست، بدون چنین نقشهٔ وحدت ملی، ایران از خطرات آینده مصون نتواند شد، بدون چنین نقشه با وجود نمایش خیلی از آثار ترقی و قدرت ظاهر، در باطن هیچ نوع ترقی حقیقی وقوت مزاج پیدا نخواهد شد ... آنچه دیده می‌شود سکونی است ظاهری و گذرنده و مانند دو روزی خوش هوا و ملایم اتفاقی است ...[و]... به مجرد وزیدن باد سردی دیگر همه پریشان گردد و آثاری نماند.»

برخلاف دورهٔ قبل که بنا به کاسته شدن الزامات مملکتی به حداقلی از نیازهای عاجل چون تأسیس یک قشون متحدالشکل و پایان دادن به هرج و مرج غالب و یا پی‌ریزی یک نظام مالی جدید برای تأمین هزینه‌های این‌گونه نیازهای عاجل، به دست آمدن یک اتفاق نظرهمگانی دراین زمینه امردشواری نبودو چنان اتفاق نظری هم فراهم آمد. زیرا درآن مرحله «مناقشه درمیان دو چیز [بود] که یکی به طور واضح، خوب و مفید ودیگربد ومضر» و لهذا «مسئله زود روشن و دعوی حل ...» شد ولی اینک که بحث به «... ترجیح و تقدیم اهم بر مهم یعنی دو کاری[رسیده است] که هردوطرف به خوبی و فایده و لزوم و محسنات آن خالصانه معتقدند و فقط درجهٔ اهمیت آنها را مختلف می‌دانند...» کار دشوار شده است.

«فهمیدن فواید هراصلاحی بر هر کسی آسان است ولی درک درجهٔ اهمیت فواید مختلفه با نظری محیط به همهٔ آنها دریکجا به غایت مشکل است»؛ از این رو می‌بینیم نه فقط افراد مختلف از«ارباب عقول متوسطه، بلکه حتی یک شخص واحد نیز به تناسب وقت [و] موقع یک روز از اهمیت و فواید قشون و قوای امنیه ودفاعیه برای مملکت» صحبت می‌کندولزوم اختصاص«نصف بیشتر عایدات مملکت» بدان وروزدیگرهمو از «محسنات و ضرورت طرق و شوارع ... و راه‌آهن...» سخن می‌گوید ولزوم اختصاص«اقلاً ثلث عایدات مملکت» بدان و «روز دیگردرمقام بیان اهمیت فلاحت وترقی آن...» برمی‌آید الی غیرالنهایه؛ از «... ارتقاء اوضاع صحی مملکت گرفته تا لزوم توسعهٔ داد و ستد، احداث کارخانجات یا بسط تأسیسات عدلیه...».

به نوشتهٔ تقی‌زاده با توجه به محدودیت توانِ مالی کشوردروضعیتی که «... تبرعات خصوصی برای اصلاحات مملکتی... هنوزدراین مملکت رایج نشده و نه

چندان اهل استطاعت برای این‌گونه کارها داریم، پس یگانه وسیلهٔ انجام اصلاحات مملکتی و ترقیات ملی همانا وجوه خزانهٔ مملکت بود» که پس از کسر بخشی ازاین عواید برای تأمین هزینه‌های جاری،مبلغ فوق‌العاده‌ای نمی‌شد. اما همین مبلغ را با تمام محدودیتش یا به عبارت دقیق‌تر به دلیل همین محدودیت می‌بایست به نحو احسن هزینه نمود؛ «این پول جزئی را که در دست داریم و کافی انجام صد یک همهٔ مقاصد خوب واصلاحاتِ مفید برای مملکت پهناور کم نفوس نمی‌شود دراین فرصت کوتاه ومدت کم، با مردانِ کار معدود و محدود صرف اصلاحات درجهٔ دوم نکنیم و ... به تناسب اهمیت آنها صرف کنیم...».

تقی‌زاده بخش مهمی از نکات مطرح شده در این مقاله را از بحث کوتاه و گذرا بودن فرصتِ تاریخی پیش آمده گرفته تا لزوم داشتنِ یک برنامهٔ درازمدت مملکتی برای انتخاب اولویت‌ها، درچندجلسهٔ مجلس شورای ملی در فاصلهٔ اسفند ۱۳۰۶تا اردیبهشت ۱۳۰۷ موردبحث قرارداد و از اشاره به موضوع معارف و تعلیمات عمومی که به نظر او اولویت اصلی مملکت نیز تلقی می‌شد فروگذار نکرد.

تقی‌زاده همان‌گونه که پیشتر طی مقالات ونوشته‌هایی، ازجمله رساله‌ای علی‌حده تحت عنوانِ مقدمهٔ تعلیم عمومی یا یکی از سر فصل‌های تمدن که چندی بعد در سال ۱۳۰۷ منتشرشد، به کرّات خاطر نشان کرده بود ودراین مقاله نیز یادآور شد ـ البته با مستثنی دانستن لزوم «تقویت قوای دفاعیه و تأمینیه» در مقام اول ضرورت ـ تعلیم و تربیت عمومی ملت [را] تنها وسیلهٔ منحصربه‌فرد تمدن یک قوم و قوت حقیقی بنیه و مزاج ملی ونجات جدّی او...» می‌دانست و دلایل خود را نیز به تفصیل توضیح داده بود؛ کما اینکه درآن سال‌ها بسیاری از دیگر صاحبنظرانِ امرنیزهر یک به نوعی ـ البته نه همگی درسطح و توان تقی‌زاده، اولویت مورد نظرخود را برای فلاح و رستگاری ایران اظهارمی‌داشتند؛ اما در این یادداشت صرفاً به چارچوب اصلی آن بحث توجه می‌شود که بر داشتن یک چشم‌اندازدراز مدت برای توسعه وآبادانی کشورتأکید داشت تا جزئیات چنان چشم‌انداز و اولویت‌هایی که می‌توانست مدّنظر قرار گیرد.

اما آنچه تقی‌زاده درنظرداشت ـ صاحب برنامه شدن کشور ـ لااقل درآن دورهٔ بخصوص که دورهٔ شالوده‌ریزی یک ایرانِ نوین بود، هیچ‌گاه متحقق نشد و هنگامی هم که بعد ازسقوط رضاشاه و پایان جنگ دوم جهانی گام‌هایی اساسی در این زمینه

برداشته شد، برخلاف مراحل نخست کار در سال‌های بعد از جنگ اول جهانی که یک چنان آمال وآروزهایی به یک خواستهٔ عمومی تبدیل شده بود، چشم‌اندازی از آن دست ـ به گونه‌ای که لازمهٔ مملکت‌داری بود ـ نتوانست هوش و حواسِ ایرانیان را به خود معطوف دارد و این کشور بی‌نقشه و هدف دستخوش مجموعه‌ای از فراز و نشیب‌های بیهوده شد.

اگرچه از اواسط دورهٔ پادشاهی رضاشاه، با تحکیم پایه‌های استبداد شخصی او و جابجایی‌ای که این دگرگونی در ترکیب کارگذاران حکومتی به دنبال آورد، تقی‌زاده و امثالِ اوازصحنهٔ سیاسی کشور حذف شدند ولی تلاش پاره‌ای از جانشینان آنها درتشکیلات حاکم ـ یک نسل بعدی ـ برای رسیدگی به اولویت‌هایی از این دست نیزکماکان بی‌نتیجه ماند؛ برای مثال می‌توان به شورای اقتصادی اشاره کرد که دردورهٔ تصدی حسین علاء برادارهٔ کل تجارت درکابینهٔ محمود جم تشکیل شد (۱۳۱۶-۱۳۱۷). با آنکه وظایف این شورا درقیاس با آنچه تقی‌زاده درنظرداشت و برای رسیدگی به حال و مآل هرکشورلازم می‌دانست، بامحدود شدن به یک برنامه‌ریزی صرفاً اقتصادی حوزه‌ای خُرد را شامل می‌شد ولی خودکامگی حاکم برسرنوشت ایران درنقطهٔ اوج حکمروایی رضاشاه ، حتی برنامه‌ریزی در این حوزه محدود و مختصررا نیز برنمی‌تافت. ابوالحسن ابتهاج رئیس دبیرخانهٔ این شورادرگزارش درخورتوجهی از نابسامانی‌های حاکم بر وضعیت توسعهٔ اقتصادی درایرانِ آن زمان و تلاش حسین علاء برای اعمال نوعی نظم و ترتیب برآن وضع؛ درتوضیح علل به نتیجه نرسیدن این تجربه نوشت:«شکست فکر برنامه ریزی دراین مرحله به این علت بود که اصولاًرضاشاه به تمرکزکارهای عمرانی اعتقادنداشت. به عقیدهٔ اوکلیه کارهایی که درراه اصلاحات صنعتی واقتصادی ایران لازم بودبه عمل آید می‌بایستی به ابتکارودستوراوباشد.» ودرنتیجه آن نابسامانی تامراحل نهایی پادشاهی رضاشاه همچنان ادامه یافت.

ولی این نابسامانی و اختلالِ حاصل از آن در مقایسه با آسیب به مراتب مهمتری که وارد آمد، یک مسئله حاشیه‌ای بیش نبود؛ گره خوردن کل نیازها و خواسته‌های یک کشوربا امیال و آمال یک شخص واحد باعث به وجود آمدن وضعیتی شد به کلی متفاوت ازسال‌های مقارن با مراحل نهایی جنگ اول جهانی وشکل‌گیری مجموعه‌ای از خواسته‌های مشخص اصلاحی با اتکاء به درک و آگاهی بخش مهم

و تعیین‌کننده‌ای از افکار عمومی کشور.
بی ترتیبی ونابسامانی حاکم برمسائلی ازاین دست، بهرغم لطمات و اختلال‌هایی که به دنبال داشت قابل جبران بود؛ کما اینکه در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ و به ویژه پس از خروج نیروهای اشغالگر خارجی از ایران، رشته تمهیداتی نیز در این زمینه آغاز شد که در نهایت به اندیشهٔ طرح و تدوین یک برنامه عمرانی هفت‌ساله و تأسیس سازمان برنامه منجر شد که لااقل در همان سطح مورد نظر شورای اقتصاد سال‌های ۱۳۱۶-۱۳۱۷، کار را پیش برد.

دگرگونی به مراتب مهم‌تروتعیین‌کننده‌تری که در این بین رخ داد و جامعهٔ سیاسی ایران نیز ازعهدهٔ جبرانش برنیامد، پیشامد یک جدایی عمیق میان امیال و آرزوهای عمومی والزاماتی از آن دست بود؛ برخلاف سال‌های پس از جنگ اول جهانی که بخش تعیین‌کننده‌ای از جامعهٔ سیاسی ایران توانست در حول یک رشته خواسته‌های مشخص سیاسی واقتصادی گردآید وبا نجات ایران ازآن ورطهٔ خطرناک، فرصتی فراهم کند که لااقل بتوان برای گام نهادن بر پلهٔ دوم این نردبان که طرح یک چشم‌اندازاساسی‌تر بود تلاش کرد، دیگر یک چنان همبستگی و همدلی‌ای شکل نگرفت.در این دوره در کنارحزب توده واتکاء مهلکش به مراحم و الطاف یک قدرت بیگانه که اتفاقاً ازلحاظ توانایی درارائه یک برنامهٔ جامع اقتصادی و اجتماعیـ درست یا غلط ـ ازتمامی دیگررقبایش قوی‌تربود، درحوزهٔ داخلی با مجموعه‌ای ازافراد واحزاب سیاسی پراکنده روبروهستیم که اگرچه هریک طرح و برنامه‌ای نیزدرچنته داشتند ولی این طرح‌ها و برنامه‌ها بیشتر جنبهٔ تزئینی داشت و از لحاظ جذابیت و کشش، با آنچه برحسب عرف و سنت کابینه‌های آن دوره در آغاز عهده دار شدن مسئولیت ارائه می‌کردند، تفاوت چندانی نداشت.
در توصیف بیشتراین دگرگونی می‌توان به موضوع تقی‌زاده برگشت و وضعیت به کلی متفاوت وی در قیاس با دههٔ قبلی؛ نه فقط تقی‌زاده و معدود رجال بر جای مانده از نوع وی، دراین دوره جایگاه پیشین خود را نداشتند ـ این دوره دیگر دورهٔ آنها نبود ـ بلکه چنین به نظر می‌آید، با توجه به وضعیت جدیدی که پیش آمده است طرح مجدد کلیاتی ازآن دست رانیزبیهوده تلقی می‌کنند؛ مجموعه سخنرانی های اودرمقام یکی ازنمایندگان تبریزدر دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی حتی در ارتباط با

مباحثی چون بودجه و برنامهٔ هفت ساله نیز از آن دغدغهٔ خاطر پیشین نشانی در خود ندارد.
شاید بتوان گفت که با طرح و بحث مضامینی چون لزوم تدوین برنامه‌ای جهت توسعه و ترقی ایران به گونه‌ای که در خلال اقدامات دولت در همان سال‌ها، در نیمهٔ دوم دههٔ ۱۳۲۰ شمسی برای پیشبرد برنامهٔ هفت سالهٔ فوق‌الذکر صورت گرفت، این مهم تحقق یافته و دیگر به تذکراتی از نوع یادآوری‌های تقی‌زاده در ادوار قبلی احتیاجی نبود. اما این استدلال نمی‌تواند جایگاه نسبتاً کم اهمیت این‌گونه مباحث را در آراء و افکار عمومی آن دوره توضیح دهد. رشته مباحثی که به نظر می‌آید پیش از آنکه برخاسته از یک تمایل مشخص عمومی برای رسیدگی به عقب افتادگی‌های اقتصادی و اجتماعی ایران باشد، در درجهٔ اول از لزوم انطباق با شرایطی متأثر بود که پاره‌ای از نهادهای بین‌المللی مانند بانک جهانی برای ارائه کمک‌های مالی به ایران مطرح کرده بودند؛ در واقع زمینه اصلی مجموعه مذاکرات ومباحثی که به تدوین برنامه هفت سالهٔ اول منجر شد بیش از هر جای دیگردرعرصهٔ مناسبات سیاسی ایران و ایالات متحده درآن دوره قابل شناسایی وردگیری است تا وجه داخلی آنها؛ مباحثی چون توافق دولت ایران وشرکت مشاورهٔ ماوراء بحاردر پاییز۱۳۲۷ برای تهیهٔ گزارشی از وضعیت موجود وراه‌های رسیدگی بدان‌ها در پاییزسال ۱۳۲۷ و به دنبال آن توسعهٔ فعالیت‌های اصلِ چهار ترومن به ایران.
تنزل جایگاه مجموعه‌ای از مسائل مشخص مملکتی و مملکتداری ـ مسائلی که در تمامی ممالک راقیه وغیرراقیه، معمولاً مبنای اصلی تحرکات سیاسی جوامع بشری قرارمی‌گیرد به امری نسبتاً حاشیه‌ای ـ به نوعی یادآور وضعیت ایران در ادوار میانی قاجار بود که درخلال آن به دلیل فقدان حضور یک گفتار نیرومند اصلاح‌طلبی وتجددخواه درسطوح اجتماعی وسیاسی، ودرعین حال اجبار حاصل ازلزوم تطابق با حداقلی از الزامات مملکتداری که به ویژه در مناسبات مرزی و خارجی رخ می‌نمود، دولت قاجار خود وادار شده بود رشته اصلاحاتی را آغاز کند، پدیده‌ای که از آن به عنوانِ حکومت‌مندی یاد می‌شود.
دردورهٔ ما بعدِ شهریور۱۳۲۰ نیز دولت‌ها بنا به مجموعه‌ای از الزامات، حتی الامکان به وظایف اساسی خود عمل کرده‌اند و چرخ مملکت نیز به نوعی چرخیده است. برنامه‌های توسعه‌ای شکل گرفت، سازمان برنامه‌ای نیز تأسیس شد

و برای تأمین زیر ساخت‌های لازم نیز در همه حال با اُفت و خیزهایی چند ـ سعی و تلاش ادامه داشته است. اما بحث برسرارتباطی است که قاعدتاً می‌بایست و می‌باید میان این رشته تحولات از سویی و سطح مطالبات عمومی از سوی دیگر در کار باشد.

اندک زمانی بعد ازپیشامد شهریور ۱۳۲۰، به تدریج روشن شد که بنا به مجموعه‌ای از دلایل ـ تداعی هر گونه طرح و تلاش کشور سازی با تجربهٔ تلخ رضاشاهی یا وضعیت نسبتاً بهتر ایران در جنگ دوم در قیاس با مصائب به مراتب گسترده‌تر ایران درجنگ اول که لاجرم زمینه‌ساز آن وفاقِ اجتماعی شد و پا نگرفتن احزاب سیاسی و فعالیت حزبی به صورتی پایدار در نظم سیاسی موجود و احیاناً مجموعه‌ای ازپیش فرض‌های دیگر ـ جامعهٔ سیاسی ایران از ترتیب یک بسیج اجتماعی وسیاسی در حول محورِشناسایی و طرحِ مسائل مبتلابه و اساسی کشور و تدوین یک برنامه جامع برای رسیدگی بدان‌ها عاجز است و طولی نکشید که این عجز و ناتوانی خود را به صورت مجموعه تلاش‌های گوناگون برای اتخاذ یک راه میانبر نشان داد.

برای یک دورهٔ کوتاه، چنین به نظرآمد، درجستجوی این راه میانبر، یا بحث احقاق حقوق ایران درخلیج فارس (ومشخصاً موضوع بحرین) مدّنظر قرار خواهد گرفت و یا بحثِ نفت جنوب که لااقل اززمان طرح و بحث نفت شمال در سال ۱۳۲۳ مورد توجه قرار گرفته بود. اما چنانکه می‌دانیم در نهایت قرعهٔ فال به نام نفت زده شد. حال آنکه بحث نفت ولزوم واداشتن شرکت نفت انگلیس و ایران به افزایش سهم ایران از عایداتِ شرکت نیزدرآغاز ودراصل به عنوان یکی ازبندهای یک برنامهٔ جامع توسعه‌ای ودرجهت تأمین بخشی از هزینه‌های آن مطرح شد و تنها درمراحل بعد بود که با خروج از آن چارچوب و قاعدهٔ اولیه، بدون اعتنا به دیگربندها و جوانب برنامه‌ای که می‌بایست در پیش گرفت خود به تنهایی به یک نهضت ملی وسراسری تبدیل شد. یکی ازمهم‌ترین ویژگی نهضت‌هایی ازاین دست، مانند هرتلاشِ میانبر دیگر، فاصلهٔ عمیقی است که می‌تواند آنها را از مسائل مبتلابه جامعه، یا به عبارت دیگر از عالم واقع و واقع‌بینی جدا کند.

* * *

در آن سال‌ها، دوره‌ای که هنوز سرآغاز کار محسوب می‌شد و تلاش سرسختانهٔ گروهی از سرآمدان کشور برای بنیان شالوده‌ای استوار جهت بازسازی ایران به صورت یک کشور مدرن و امروزی، یکی از نگرانی‌های اصلی تقی‌زاده، کوتاه و زودگذر بودن فرصت پیش آمده بود؛ فرجهٔ حاصل از «اتفاقات موقتی خارج ازسرحد ایران وتغییرات اوضاع سیاست بین‌المللی درآسیای غربی و اروپای شرقی ...»درعین حال که آرزوداشت این فرصت«خیلی هم مطول باشد» ولی بر این باورهم بود که «... باید به روشنایی موقتی افق و انتظام امور دلخوش نشد و جهت اساسی همت خود را گذشتن از پل نجات قرار دهد یعنی ... از آن مرحله بگذرد که برای زندگانی ملی خود مانند یک مملکت مستقل نگرانی داشته باشد...»
همان‌گونه که حوادث بعدی نشان دادند- «اتفاقات ... خارج از سرحد ایران و تغییرات اوضاع سیاست بین‌المللی درآسیای غربی واروپای شرقی» - به گونه‌ای که با شروع جنگ دوم جهانی واشغال ایران توسط قوای بیگانه پیش‌آمد، نگرانی سید حسن تقی‌زاده از بابت کوتاه و زودگذر بودن این‌گونه فرصت‌های تاریخی چندان هم بی‌راه نبود؛ اگرچه بنا به پاره‌ای از دلایل که بخش اصلی آن - متأسفانه از یک جهت و خوشبختانه از جهتی دیگر - هنوز هم بیشتر به «اتفاقات خارج ازسرحد ایران» مربوط می‌شود، این فرصت باافت و خیزهایی چند تمدید شد و باید امیدوار بود«خیلی هم مطول باشد» ولی به رغم گذشت حدود صد سال ازآن ایام به نظر نمی‌رسد که هنوزهم به عبورازآن«پل نجات» موفق شده باشیم. یکی از دلایل اصلی این امربه همان فاصله وشکافی برمی‌گرددکه در این هفتاد- هشتاد سال بین برنامه‌ها وچشم‌اندازهایی ازآن دست و آمال وآرزوهای عمومی ایجاد شده است؛ نهضتی شدن امرسیاست و تلاش و تکاپوی گروه تأثیرگذاری از چهره‌های سیاسی ایران در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ برای دور زدن اصل بحث از طریق توسل به انواع راه‌های میانبر نیز در دامن زدن به این شکاف و جدایی مهلک بی‌تأثیر نبوده است.(۱)

مدرن سازی

◄ **اصغر شیرازی در نقد « مدرن سازی »** عصر پهلوی اول اینگونه آورده است:
اغلب کسانی که امروزه دوران سلطنت رضاشاه رادوران ترقی ایران می دانند، به رغم تفاوت نظری که در بین آنها در ارتباط با مسئلهٔ استبداد، لباس و حجاب وجود دارد،به پیشرفت هایی استنادمی کنند که دراین دوران درزمینهٔ زیرساخت ها، اقتصاد و آموزش در ایران حاصل شد.
همان طورکه به ویژه درفصل چهارم دیدیم، تحقق این پیشرفت ها بخش مهمی از هدفهایی را تشکیل می داد که مشروطه طلبان و متجددان اقتدارطلب را به حمایت از رضاشاه وادارمی کرد. توجه به این واقعیت بررسی هرچند کوتاه این پیشرفت ها را لازم می سازد. پرسش اصلی ما دراین بررسی تأثیرآن پیشرفت ها بر روند تکوین ملّت است.بررسی مدرن سازی دراین دوران رامی توانیم با بخش زیرساخت ها شروع کنیم.

زیرساخت ها

شاید مهمترین اقدامی که درزمینهٔ زیرساختی دراین دوره انجام گرفت، کشیدن راه آهن سرتاسری بود که بندرشاهپور در خلیج فارس را به بندر شاه در دریای خزر پیوند می داد. طول این راه نزدیك به ۱۳۰۶ کیلومتر بود. هزینهٔ آن با مالیاتی که دولت بر قند و شکرمصرفی مردم بست، تأمین شد. طرح و اجرای آن به عهدهٔ مهندسان هشت کشوراروپایی و آمریکایی بود. مسیررا رضاشاه شخصاً تعیین کرد. راهی که ساخته شد با فاصلهٔ دوراز کنارشهرهای بزرگ ومراکز مهم اقتصادی می گذشت. ظاهراً آنچه برای رضاشاه در تعیین مسیرراه آهن اهمیت داشت، ملاحظات نظامی بود. کشیدن راهی که درجنوب از مناطق عشایری بگذرد ودرشمال تهران رابه زادگاه شاه وصل کند.مکی ازقول اسپرینگ رایس (Sir cecil Spring-Rice) ، سفیر سابق بریتانیا می نویسد که اتصال راه جنوب به شمال مطابق با خواست آن کشور بود (مکی، ۱۳۶۲ ، ج ۴، ص ۲۶۱ و بعد).

منظور او می تواند استفاده ای باشد که دولتهای بریتانیا و شوروی از این راه برای حمل نیازهای جنگی وغیره به شوروی در طول جنگ جهانی دوم کردند.[۶۰]
نکته دیگری که در داوری دربارهٔ این اقدام باید لحاظ شود، آرزوی دیرینهٔ ایرانیان تجددخواه وترقی طلب درکشیدن راه آهن سراسری درایران بود، آرزویی که بارها با مخالفت دولت های استعمارگر روبه رو شده بود. تحقق آن در این زمان د لها را خشنود و حس اعتماد به نفس ایرانیان را ارضاء می کرد، خصوصاً از این روکه هزینهٔ آن ازمنابع داخلی تأمین شد (همان). دراین زمان علاوه برراه آهن حدود سیزده هزارمایل جاده های درجه یك تا سه جدید ساخته شد که ، شهرهای عمده و کوچکتررا به یکدیگر وصل کردند (بری یر ۱۹۷۱ ، ص ۱۹۶)
یکی دیگرازاقدامات زیرساختی این دوره تأسیس،«بانك ملّی ایران » درسال ۱۳۰۶ بود. این آرزویی بودکه همهٔ ایران گرایان در دهه های پیشتر بیان کرده بودند. علاوه بر آن باید از سه بانك دولتی دیگر یادکرد که در این دوره با نام های رهنی، سپه و فلاحتی تأسیس شد. توسعهٔ تأسیسات پستی و راه های تلگرافی و تلفنی، تأسیس رادیو درسال ۱۳۱۹ واجرای تعدادی از برنامه های بهداشتی ازجمله اقدامات زیرساختی دیگری بودند که در دورهٔ سلطنت رضاشاه به اجرا درآمدند (آوری، بی تا، ص ۱۱۱ و بعد). به اینها باید اقداماتی را افزود که درجهت ساختن وتوسعهٔ خیابان هاوتأسیس بلدیه،ایجاد وسائل تفرج و تفریح، تئاترو سینما و مهما نخانه در شهرها انجام شد.

صنعت

از۱۳۱۰به بعد چند قانون به منظورحمایت ازصنایع تصویب شد که شامل بر تسهیلات گمرکی، معافیت مالیاتی و وا مهای ارزان می شد (ایوانف، ۱۳۵۶ ، ص۷۵). طبق اطلاعاتی که آبراهامیان بر اساس آمار وزارت کار و منابع دیگر جمع کرده است، در سال۱۳۲۰درایران ۳۴۶ کارخانهٔ مدرن وجود داشت؛ دویست فقره ازآنها تأسیسات کوچکی دربخش های تعمیرماشین، سیلو، نیروی برق وغیره بودند. بقیه کارخانه های بزرگتری دربخش های ریسندگی و بافندگی، قند، کبریت، شیشه، تنباکو وغیره بودند. این در حالی است که تعداد کارخانه های مدرن درسال

۱۳۰۴ کمترازبیست واحد بود. این تفاوت رشد معتنابهی راکه دراین مدت حاصل شده بود، نشان می دهد. علاوه براین او ازکارخانه هایی خبرمی دهد که در۱۳۰۹به بعد ازادغام تعداد زیادی از کارگاه های کوچك، به ویژه دربخش تولید کفش، خیاطی ونجاری به وجود آمدند. درهریك ازآنها بیش ازسی نیروی کار فعالیت داشتند. او تعداد آنها را ذکرنمی کند،ولی ازحضور ده هزارکارگری خبرمی دهد که درکارخانه های کوچك مدرن کارمی کردند.[۶۲] به نظرآبراهامیان تعداد کارگران درکارخان ههای بزرگ مدرن درسال۱۳۲۰به پنجاه هزار نفررسیده بود. او تعداد نیروی کاردربخش نفت را درسال اخیرسی هزار نفرمی شمرد. بدین ترتیب جمع کل کارگران شاغل در بخش های مدرن به ۱۷۰ هزار نفر رسیده بود (آبراهامیان، ۱۹۸۲ ، ص ۱۴۶ و بعد). رشد صنایع در این دوره موجب افزایش سهم صنعت در جمع تولیدات ملّی شد، به عبارت دیگر از ۶۹۰ میلیون ریال (۶ / ۹ درصد کل تولیدات ملی) در سال ۱۳۱۵ به ۱۳۵۸ میلیون ریال (۴ / ۱۸ درصد) در سال ۱۳۲۰رسید

(ایوانف، ۱۳۵۶ ، ص ۷۶). به این حساب ارزش کل تولیدات ملّی در این سال هفت هزار و ۳۷۳ میلیون ریال بود (همان).
همهٔ این کارخانه ها تولیدکنندهٔ کالاهای مصرفی، به خصوص پوشاك بودند.[۶۳] میزان تولید آنها برای تأمین نیاز داخلی کافی نبود. کوشش های پیشرفته ای که در اواخر این دوره برای تأسیس کارخانهٔ ذوب آهن انجام شد، به علت جنگ جهانی دوم به نتیجه نرسید. بخش مهمی ازاین کارخانه ها در مالکیت دولت یا شاه بود. از ۱۳۰۰ میلیون ریال کل سرمایه گذاری در بخش صنعت در سال ۱۳۱۸ حدود ۵۵۰ میلیون ریال آن به شاه و دولت تعلق داشت. این بدون احتساب سرمایه گذاری در بخش صنایع نظامی و کارخانهٔ ذوب آهن است (ایوانف، ۱۳۵۶ ، ص ۷۶) کارخانه های دولتی با روش های بوروکراتیك اداره می شدند. آنها به همین علت و به علت گرانی مواد خام ضرر می دادند.
منابعی که دردسترس من هستند، ازرشد تولیدات کشاورزی خبر می دهند. تولید گندم که در سال های ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۸ به طور متوسط سالانه ۱۱۲۰ هزار تن بود در سا لهای ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۸ به طور متوسط به ۱۸۷۰ هزار تن رسید. تولید برنج

از ۲۷۰ هزار تن به ۳۹۰ هزار تن و تولید پنبه از بیست هزار تن به ۳۸ هزار تن رشد کرد؛ تولید تنباکو نیز از ۷ هزار تن به ۱۵ هزار تن رسید (بری یر، ۱۹۷۱ ، ص ۱۳۴). آن طور که کاتوزیان می نویسد، کشور از نظر تولید محصولات غذایی مشکل ساختاری نداشت (۱۳۷۳، ص ۱۶۱).

در این دوره هیچ اقدام قابل توجهی برای بهبود روابط مالك و زارع یا بهتر بگوییم، کاهش استثمار دهقانان انجام نشد. این درحالی است که دستیابی به رشد کشاورزی بدون اقدام جدی در روابط مذکور ناممکن بود. درنتیجه حاصل هر تدبیر در اصلاح کشاورزی نصیب مالکان می شد. یکی ازآن اقدامات قانون توسعهٔ اراضی و عمران روستا بود که درآبان ۱۳۱۶ تصویب شد، ولی اجرای آن به مالکان واگذارشد. درسال ۱۳۰۳ کمیسیونی برای بررسی راه های اصلاح کشاورزی تشکیل شد،ولی به جایی نرسید(بنانی،۱۹۶۹،ص۱۲۰)درشهریور ۱۳۱۸ قانونی به تصویب مجلس رسید که به وزارت دادگستری اجازهٔ بررسی امکانات اصلاح تقسیم محصول میان مالك و زارع را می داد. اما این قانون تا پایان سلطنت رضاشاه روی کاغذ باقی ماند.[۶۴] اقدامات دیگری هم برای احیای زمین،مکانیزه کردن کشاورزی، تعلیم فنون و اقتصاد کشاورزی انجام گرفت که نتیجهٔ چندانی نداشت(بنانی، ۱۹۶۹ ، ص ۱۲۲و بعد). یکی از اقدامات ادامهٔ فروش خالصه جات وزمین های مصادره شده به افسران، درباریان و مقامات بالای اداری بود که موجب رشد طبقه مالکان شد.[۶۵]

هشتاد درصد اراضی کشاورزی به شاه ومالکان بزرگ تعلق داشت (رزاقی، ۱۳۶۷ ، ص۲۰ ؛ آوری، بی تا، ص ۱۱۲ و بعد).

ما آمارمطمئنی دربارهٔ میزان تولید ملّی پیدا نکرده ایم. رشدناخالص تشکیل سرمایه به قیمت ثابت ۲/ ۷ میلیارد ریال در سال ۱۳۰۴ به۸/ ۹ میلیارد ریال در سال ۱۳۱۹ رسید (بری یر،۱۹۷۱ ، ص ۵۰). بر حسب آنچه ایوانف دربارهٔ صنایع نوشته است، می توان تصور کرد که تولیداین بخش از ۷۲۶۳ میلیون ریال درسال ۱۳۱۵به ۷۳۷۳ میلیون ریال درسال ۱۳۲۰افزایش داشته است. درآمد دولت ازحدود پنج میلیون لیره در سال ۱۳۰۱ به ۴۵ میلیون لیره در سال ۱۳۲۰ رسید. درهمین مدت کسری بودجه از ۲۵۰ هزار لیره به ۵ میلیون لیره افزایش یافت. یکی از نتایج آن کاهش شدید ارزش ریال بود (آوری، بی تا، ص ۱۱۲ و بعد). برحسب

ارقامی که آبراهامیان ارائه می کند، رشد بودجه از ۲۴۵ میلیون ریال درسال ۱۳۰۴به۳ / میلیارد ریال در سال ۱۳۲۰ رسید (آبراهامیان، ۱۹۸۲ ، ص ۱۴۸). یکی از راه های دولت برای تأمین بودجه فروش زمین های دولتی به مردم، به خصوص از سال ۱۳۱۲ به بعد بود. درآمد حاصل از نفت، مالیات، گمرکات، انحصارات دولتی در بخش بازرگانی قند، چای، تنباکو و سوخت و افزایش حجم اسکناس از ۱۳۱۶ به بعد منابع دیگر درآمد . دولت را تشکیل می دادند (آبراهامیان، ۱۹۸۲ ، ص ۱۴۸).

درآمد حاصل از صادرات نفت که ازسال ۱۲۹۷تا۱۳۰۰ روی هم حدود ۱ / ۳ میلیون لیرهٔ استرلینگ بودبه ۳/۳ لیره در سال ۱۳۱۸ افزایش یافت. این افزایش عمدتاً بعد از سال ۱۳۱۲، یعنی بعد ازتمدید قرارداد دارسی حاصل شد (رزاقی، ۱۳۶۷، ص ۱۵وبعد). سهم نفت درکل صادرات کشور از ۵ / ۵۱ در صد در سال ۱۳۰۳ به ۳ / ۵۸ درصد درسال ۱۳۱۹ رسید (همان، ص ۲۳). ارزش صادرات غیرنفتی نیز از۱۱۵ میلیون ریال(۲ / ۴ میلیون لیره) درسال ۱۲۹۷ به ۴۵۰ میلیون ریال (۲۴ / ۹ ملیون لیره) افزایش یافت (کاتوزیان، ۱۳۷۳ ، ص ۱۳۹).

گرچه سهم بزرگی ازبودجهٔ دولت به وزارت جنگ اختصاص داشت، ولی گرایش آن پس از يك دورهٔ افزایش روبه کاهش رفت. این رقم از ۴ / ۴۰ درصد در سال ۱۳۰۷ به ۸ / ۴۱ در صد در سال ۱۳۱۲ افزایش و ۲/ ۱۴ درصد در سال ۱۳۲۰ کاهش یافت. در سال ۱۳۰۷ حدود هفتاد درصد بودجهٔ کل به سه وزارتخانهٔ جنگ، دارایی و کشور اختصاص داشت. در این سال سهم وزارت معارف ۵ /۶درصد، وزارت صنایع، معادن وطرق ۱/۱ درصد، پست وتلگراف هشت درصد و داخله نه درصد بود. اینها درسال ۱۳۲۰ به ترتیب به ۷ /۴، ۳ / ۴۸ ۲ / ۲ و ۹ / ۲ افزایش یا کاهش یافتند (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ص ۱۵۹ ، ص ۱۷۷). بودجهٔ صنایع درسال ۱۳۲۰ تقریبا پنج برابر سال ۱۳۱۳ بود (همان، ص ۱۷۷) [۶۶]

تمرکز اقتصادی

دراقتصاداین دوران چندگونه تمرکزبه چشم می خورد:نخستین گونه تمرکز کارخانه ها درچند شهر بزرگ بود. بیش از ۷۵ درصد کارخانه های بزرگ در تهران،

اصفهان، تبریز، گیلان و مازندران متمرکز بودند. در ۶۲ کارخانهٔ بزرگ تهران و تعداد زیادی ازکارگا ههای کوچك ۶۴ هزار نفر کار می کردند. اصفهان را به سبب وجود ۹ کارخانهٔ بزرگ نساجی منچستر ایران می نامیدند. در آنها ۱۱هزار نفر شاغل بودند. سهم تبریز۱۸کارخانهٔ نیمه بزرگ بود (آبراهامیان، ۱۹۸۲ ، ص ۱۴۷). سهم سرمایه گذاری های دولت رضاشاه به طور آشکار در مورد آذربایجان تبعیض آلود بود. به قول اتابکی از ۲۰ کارخانه ای که بین ۱۳۱۰ و۱۳۲۰ در دو استان آذربایجان تأسیس شد، تنها دو دستگاه از حمایت دولت برخورداربود.[۶۷] در دوران رضاشاه آذربایجان از جایگاه یك دروازهٔ بازرگانی درایران تنزل کرد وبه انبارغلهٔ کشور تبدیل شد. آذربایجان هم از سیاست تمرکز تجارت صدمه دید و هم از جانب ازدست رفتن راه تجارتی روس(اتابکی، ۲۰۰۰ ، ص ۵۹). تیمورتاش در توجیه سیاست تمرکز اقتصادی گفته بود : « ما می خواهیم اول تهران را به عنوان نمونه اصلاحات درست کنیم و آباد سازیم وبعد هاله وشعاع این اصلاحات وسیع و وسیع تر می شود و به تدریج تمام ایران را فرا می گیرد». این سخن را بهار نقل می کند واین نکته رابرآن می افزاید« آری همین کاررا کردند ولی این شعاع جز به طرف مازندران و چند پارچه ملك شخصی وسعت نیافت» (۱۳۶۳ ، ص ۲۵۹)

گونهٔ دیگرتمرکزهمان دولتی شدن تجارت خارجی وخریداری و توزیع کالاهای اساسی در داخل توسط دولت بود. در حالی که این عمل درآمد دولت و تسلط آن براقتصاد را افزایش می داد، خسارت سنگینی به تولیدکنندگان و بازرگانان می زد. دولت قیمت ها را تعیین می کرد. ، ورشکستگی بازرگانان یکی از نتایج این سیاست بود (آبراهامیان، ۱۹۸۲ ص ۱۵۱ ؛ کاتوزیان، ۱۳۷۹ ، ص ۴۴۳ و بعد). یکی دیگر از اقدامات خسارت باررضاشاه در ارتباط با بازرگانان از بین بردن اصناف بود. او این کار را به نام لغو مالیات ۲۱۶ صنف انجام داد و با این عمل یکی از کارویژه های اصلی رؤسای اصناف که سرشکن کردن مالیات میان اعضای اصناف بود را از بین برد. به قول یکی از بازرگانان این عمل بوسهٔ مرگی بر گونهٔ اصناف بود (آبراهامیان، ۱۹۸۲ ، ص ۱۵۱)

گونهٔ سوم تمرکز به شخص شاه مربوط م یشد، مخصوصاً به تمرکز ثروت های انبوه دردست او. به قول بهبودی، سررشته دار کارهای خداوند به اعلی حضرت

همایونی همه چیزداده وبه اندازۀ یک مملکت بلژیک، شاید بیشتر ملک نقدینه داده است»(۱۳۷۲ ، ص ۳۷۷ و بعد). علاقه او به تصاحب زمین های آباد زراعی دیگران گویی سیری ناپذیربود. دولت آبادی آن را در یك مورد این گونه توصیف می کند: او علاقۀ به خصوصی به تصاحب املاك مازندران و جمع آوری ثروت منقول خود درآن جا داشت. علاقۀ او بیش از هرچیز معطوف به تملك املاك محمدولی خان سپهسالارممالك اول آن ولایت بود. « جان سپهسالار و پسرش بر سر این کار می رود وبالاخره سردارسپه مالك نور و کجور و تنکابن می شود و قسمت های دیگر این ایالت را نیز به تصرف خود در می آورد». (دولت آبادی،۱۳۶۲ ، ج ۴، ص ۲۶۲ و بعد). در نتیجه وقتی که رضاشاه ایران را ترك کرد، حدود ده درصد زمین های کشاورزی ایران متعلق به او بود. به قول علی دشتی « اگراعلی حضرت همایونی رضاشاه پهلوی نمی رفتند، شاید تا چهار یا پنج ۶۸ سال دیگردرایران ملکی برای کسی باقی نمی ماند. مکی توضیحات مفصلی دربارۀ نحوه های جمع آوری این ثروت می دهد. شاه زمین ها را از طریق تحمیل فروش به قیمت های فرمایشی به صاحبان آنها تصاحب می کرد، قصرها ومهمانسراها را به خرج شهرداری ها می ساخت، مستغلات را به زوراجاره می داد و ساختمانها را با واداشتن دهقانان به بیگاری دوازده ساعته و بیشتردرروزمی ساخت (مکی، ۱۳۷۴ ، ج ۶، ص۱۹ وبعد، ص ۵۷ و بعد، ص ۱۲۴ و بعد، ص ۱۳۳ و بعد، ص ۱۴۹ و بعد). قاضی در توضیح حرص رضاشاه به زمین خواری می نویسد:«از اولین روزی که رضاخان افسر قزاقخانه به سوی قدرت گام برداشت، در این اندیشه بود که مانند خوانین محلی و مالکان نامدار و فئودال های زمین خوار دارای . املاک شخصی گردد» (قاضی، ۱۳۷۲، ص ۱۳۳)

در عین حال رضاشاه بزرگترین سرمایه گذار در بخش صنعت بود. از دویست هزار دوك ریسندگی در سراسر کشور ۵۸ هزار دوك متعلق به او بود (رزاقی ، ۱۳۶۷،ص۱۹). رضاشاه فعالیت های شخصی اقتصادی خود در کشاورزی، صنعت، هتلداری وغیره را این طورتوجیه می کرد. اومی گفت چون دیگران کاری نمی کنند، اوچنین می کند. مقصود او آبادانی مملکت بود (بهبودی، ۱۳۷۲ ، ص ۳۷۷ و بعد).

آموزش

آمار نشان از پیشرفت سریع در زمینهٔ آموزش در این دوره دارد. تعداد مدارس از ۶۱۲ باب درسال ۱۳۰۱ به ۸ هزار و ۳۸۱ باب در سال ۱۳۱۶ رسید، تعداد دانش آموزان دورهٔ ابتدایی از ۵۵ هزار و ۱۳۱ نفر در سال ۱۳۰۱ به ۲۵۸ هزار و ۲۷۵ نفردرسال ۱۳۱۵ افزایش یافت. تعداد دانش آموزان دبیرستا نها نیز از ۳ هزارو۳۰۰ نفردرسال ۱۳۰۳ به ۲۸ هزارو ۲۰۰ نفر درسال ۱۳۱۹ رسید. تعداد کل مدارس دخترانه از ۶۴۵ باب درسال۱۳۱۰به۲ هزار باب در سال ۱۳۲۰رسید. درسال ۱۳۰۹ از۱۵۰ هزارنفر کل دانش آموزان دورهٔ ابتدایی ۳۵ هزار نفر دختر بودند. باوجود این هنگام کناره راندن رضاشاه تنها ۱ درصد جمعیت ایران دردورهٔ ابتدایی درس می خواند. بودجهٔ آموزش و پرورش در سال ۱۳۱۸ تنها ۴ درصد کل بودجهٔ دولت را تشکیل می داد. این در حالی بودکه هزینه های امورنظامی وامنیتی يك سوم کل بودجه رامی بلعید (ماتی، ۱۳۸۷ ، ص ۱۹۳، ۲۱۰ و بعد). نظام آموزشی به علت حقوق کم معلمان و فقدان آموزش آنها با کمبود معلم روبه رو بود.

تازه درسال ۱۳۰۹ بود که اقداماتی جدی برای آموزش معلمان شروع شد. نتیجهٔ آن تأسیس ۲۶ مدرسهٔ عالی تربیت معلم و افزایش تعداد معلمان از ۴۴۰ نفر در سال ۱۳۰۱ به رقم شش هزار و ۸۰۵ نفر در سال ۱۳۱۴ بود (همان،ص ۱۹۲)[۶۹] دولت درسال ۱۳۰۸ دست به تأسیس چند مدرسهٔ عشایری با مجموع ۱۴۸ نفر شاگرد درمیان ترکمن ها، کردها، بلوچ ها، لرها وقشقایی ها نیز زد (همان، ص ۱۹۸و بعد).

اقدام دیگر درزمینهٔ آموزش تأسیس دانشگاه تهران بود. رضاشاه سنگ بنای آن را در۱۵ بهمن ۱۳۱۴ کار گذاشت. درسال ۱۳۱۹ تعداد ۴۱۱ دانشجو مدرك پایان تحصیل خودرا ازاین دانشگاه گرفتند (همان، ص ۱۹۵ و بعد). آمار از کیفیت آموزش سخنی نمی گوید، همچنین ازروش های آموزش، از گونه های یادگیری و ازمحتوای کتاب های درسی.مشکلات کیفی آموزش در دانشگاه نیز حاکم بودند. دراین جا نیزآموزش هنوز تا سا لها بعد از کمبود استاد، کتاب و وسائل در مضیقه

بود. حفظ کردن مواد درسی روش اصلی یادگیری بود. در این دوره نیزسیاست اعزام دانشجو به خارج ادامه یافت. حدود ۸۴۸ دانشجو به هزینهٔ وزارت معارف برای ادامهٔ تحصیل به خارج رفتند. از این عده ۳۹۶ نفر تا سال ۱۳۱۷پس از اتمام تحصیل به ایران بازگشتند. علاوه بر این ۶۵۲ دانشجو نیزبه هزینهٔ چندوزارتخانهٔ دیگر یا با خرج شخصی به خارج رفتند (بنانی، ۱۹۶۹ ، ص ۱۰۲)

سیاست آموزشی این دوره را نمی توان بدون توجه به محتوای درس ها و رو شهای آموزش سنجید. روش های آموزش را می توان با مناسبات میان شاگردان از يك طرف و معلمان و مدیریت دبستانها

دبیرستان ها درطرف دیگر بسنجیم. دراین مناسبات کمتر می توانیم به نشانه هایی از آموزش معطوف به پرورش شخصیت کودکان و نوجوانان و بالش نیروهای سازنده،حق طلب، آزادی خواه و مستقل اندیش آنها، آنگونه که مطلوب آموزش و پرورش مدرن است، برخوردکنیم. شاخص اصلی فضای حاکم بر این مناسبات فضای پدرسالاری خشونت آلودو آمیخته با انضباط خشك و اطاعت بی چون و چرا بود. اما محتوای درس ها از دو بخش تشکیل می شد: درس هایی که مانند حساب و علم الاشیاء ذاتاً جای زیادی برای تلقینات ایدئولوژيك باز نمی کردند، و درس هایی مانند تاریخ و فارسی که زمینهٔ مناسبی برای این گونه بهره برداری ها بودند. حتی درسی مانند جغرافیا از تلقینات ایدئولوژيك مصون نبود. مطالعهٔ جالبی که کاشانی ثابت بر روی کتاب های درسی دورهٔ ابتدایی سال های ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۵کرده است، ما رابا اطلاعات آموزنده ای دربارهٔ محتوای آن کتاب ها آشنا می سازد. دراینجا می توانیم تنها به خلاصهٔ نمونه هایی از نتایج مطالعهٔ اواشاره کنیم ودرضمن داده های برخی از مطالعات دیگر را بر آن بیفزاییم:

یکی از آنها تلقین نوعی ازوطن پرستی تعریف شده درقاموس پدرسالاری سنتی، اولویت جامعه بر فرد و فرد بیگانه با ضروریات آزادی است. آمادگی برای کوشش وایثاردرراه حفظ وطن، استقلال وترقی آن همان طوردراین قاموس تعریف می شود که توجه به تکریم فرهنگ. ملّی (کاشانی ثابت، ۱۹۹۹ ، ص ۱۸۵ وبعد، ص ۱۹۵ ، ص ۱۹۸ ، ص ۲۰۲)

نمونهٔ دیگر تلقین نژادپرستی بود که از جمله حتی در کتاب درسی علم الاشیاء میرزاابوطالب خان نیز دیده می شود. درآنجا بعد ازتقسیم نژادهای انسانی بر حسب

رنگ پوست، شکل چشم وبرخی معیارهای دیگر سخن از برتری نژاد سفید می رود، از آن رو که لطیف ترو متمدن است (همان، ص ۱۹۹).
کتاب درسی تاریخ وجغرافیای سال پنجم ابتدایی نیز پس از تقسیم نژادها و اعلام تعلق آریایی ها و سامی ها به نژاد سفید از سبقت این نژاد در زمینهٔ علم، تمدن، صنعت، تجارت، اختراعات و اکتشافات خبر می دهد (همان، ص ۲۰۲). همان طور که پیداست، یکی ازمقاصد این رویکرد به مسئلهٔ نژاد دلگرمی حاصل از تعلق ایرانیان به نژاد سفید و برخورداری هر چند تخیلی از برتری آن است.
نوع دیگرنژادپرستی یا دستکم قوم پرستی دربرخوردکلیشه ای عباس اقبال آشتیانی درکتاب درسی جغرافیای آسیاوایران منتشرشده درسال ۱۳۰۵ ، به ترکها وعربها پیدامی شود، جایی که او ترك را قومی جنگجو و بی اعتنا به صنعت می خواند وعرب ها را بدوی واکثراً کوچگرمی بیند (همان، ص ۲۰۶). نمونهٔ دیگرارائهٔ تاریخ ایران به عنوان تاریخ قوم فارس در درس تاریخ و جغرافیا است. کتاب درسی تاریخ مختصرایران، نوشتهٔ محمدعلی فروغی که در سال ۱۳۰۳منتشرشد، باتجلیل قدرت وشوکت ایران باستان وتحسین دین زرتشت شروع می شود، دوران ساسانیان را بهترین دوران تاریخ ایران می خواند، وسعت قلمروی شاهان ساسانی - که دو برابروسعت ایران جدید بود - را مایهٔ غرورمی داند و تاریخ دوران اسلامی تا برآمدن صفویان را دوران اشغال ایران توسط بیگانگان یا قرن های سرگردانی قلمداد می کند (همان، ص ۱۹۹ و بعد). درکتاب درسی تاریخ برای کلاس سوم ابتدایی تاریخ ایران با دوران کیانیان شروع می شود و با گذرازهخامنشیان و سقوط سلطنت آنها به دست اسکندر تا برآمدن مسیحیت در ایران ادامه می یابد. کتاب درسی کلاس چهارم بی اعتنا به دویست سال حکومت اعراب تاریخ دوران اسلامی راباصفاریان نخستین دودمان مستقل ایرانی شروع می کند و با قاجاریان به پایان می رساند (همان، ص ۱۸۶). در کتاب درسی فرائد الادب، نوشتهٔ میرزاعبدالعظیم خان و منتشر شده در سال ۱۳۰۱ معلم در حالی که به نقشهٔ ایران می نگرد، خطاب به دانش آموزان می گوید: این نقشهٔ وطن ما ایران است، که روزگاری از نظر قدرت و شوکت از بزرگترین کشورهای دنیا بود. ایران مدفن شاهان بزرگ است (همان، ص ۱۹۶).
درس جغرافیا دانش آموزان را هم با جایگاه ایران در جغرافیای جهان آشنا می

سازد وهم با مرزوبوم ایران به عنوان وطن ایرانیان.بدین صورت درس جغرافیا در عین حال درس وطن شناسی نیزهست، که این نیزخود با تلقین وطن پرستی درآمیخته است. درس جغرافیا اهمیتی خاص دارد بدین سبب که نه تنها در کتاب های درسی ویژۀ جغرافیا یا تاریخ وجغرافیا تدریس می شود، بلکه حتی در کتاب های درسی مربوط به فارسی وعلم الاشیاء نیز یکی از مهم ترین موضوعات است (همان،ص ۲۰۴ و بعد). نکتۀ جالب درکتاب جغرافیای آسیا و ایران، نوشتۀ عباس اقبال آشتیانی تلقی او از اروپا به مثابۀ شبه جزیره ای در آسیاست. کاشانی ثابت علت این پیوند را درعلاقۀ آشتیانی به شرکت دادن ایرانیان در دستاوردهای تمدنی اروپا می بیند (همان، ص ۲۰۶).

نمونۀ دیگرتلقی ایدئولوژیك رامی توان درکتاب های درسی ویژۀ مدارس دخترانه دید.هدف آموزشی که دراین کتاب ها دنبال می شد، آماده سازی دختران برای خانه داری وزایش وتربیت فرزندان وطن پرست درمحیط خانوادگی مردسالار بود. با وجود این کتاب های درسی دختران خواهان حضور زنان در اجتماع نیز بودند. در حالاتی مانند جنگ زنان می توانستند حتی در نقش سرباز یا مشوق مردان حضور یابند. کتاب های درسی دراین رویکرد به نقش زنانی مانندهما درشاهنامه (مادر دارا، شاه کیانی)یا ژاندارك فرانسوی توجه می کردند و آنها را سرمشقی برای زنان می دانستند. بیان دیگری از این رویکرد تشویق زنان به تأسی از مهستی شاعر بود (همان، ص ۱۸۴ و بعد).[۷۰]

پیش ازاین به نقدی که ضیاءابراهیمی با همین مضمون به کتاب های درسی این دوره کرده است، اشاراتی شد. مطالعۀ دیگری که اکبر تقی زاده در « بنیاد ایران شناسی» انجام داده نیز این نقد را تائید می کند. تمرکز این مطالعه برروی تصویر « اقوام ایرانی و قومیت در کتاب های درسی مقطع ابتدایی دورۀ پهلئی اول»، به خصوص « کتاب های وزارتی » یعنی کتاب های مورد تأئید « شورای عالی معارف» دورۀ پهلوی اول دورۀ رضاشاه از سال ۱۳۰۷ به بعد است. اصلی ترین نتایجی که تقی زاده از این مطالعه می گیرد عبارتند از: ۱. تلقین آریاگرایی و در نتیجه آریایی بودگی همۀ مردم ایران که خود به معنی انکار هویت قومی اقوام غیرآریایی ایران است. این درحالی است که همان کتاب ها به ناچار به وجود مردم ترکی و عربی زبان در ایران اذعان داشتند. می دانیم که در آن زمان این تضاد را

با اعلام عرضی بودن زبان این مردمان توجیه می کردند؛ ۲. درتطابق با این رویکرد و با آن تضاد زبان فارسی نیز به عنوان زبان همهٔ ایرانیان معرفی می شد؛ ۳. تنها در درس تاریخ بود که اقوام غیرآریایی با هویت قومی خود وعمدتاً در نقش بیگانه و مهاجم ظاهرمی شدند؛ ۴. رویکرد آنها به شاهان غیرفارس دورهٔ اسلامی گزینشی بود.آنهایی که فارسی پرور (محمود غزنوی) و قدرت نما(ملکشاه سلجوقی) وبنیادگزار وحدت ملّی (صفویه) تلقی می شدند، ستوده شده اند و بقیه ناستوده؛ ۵. کتاب ها آکنده از ستایش ایران باستان و مزایای دین زردشت بودند. درعین حال تعلیمات اسلامی در آنها حجم کمی را اشغال می کرد؛ ۶. کتاب ها سرشار از تجلیل رضاشاه بودند واو را پدر و منجی ملّت و میراث دارعظمت شاهنشاهان عهد باستان می خواندند.[۷۱]

حال که مروری هرچند مختصر بر سیاست مدرن سازی این دوره کردیم، می توانیم به طرح چند نکته در پاسخ به سؤالی که پیش از این . دربارهٔ نقش این سیاست در روند ملّت سازی کردیم، بپردازیم.

۱- مدرن سازی تا آن اندازه که با پیشرفت در زمینهٔ زیرساخت های ارتباطاتی موجب تسهیل ارتباط میان ساکنان نقاط مختلف کشور می شد، می توانست آنها را به هم نزدیك تر و آشناتر سازد و احساس تعلق آنها به یك جامعهٔ واحد را بیفزاید؛ ۲ - مدرن سازی دراین زمینه وزمینه های صنعت وآموزش می توانست به توسعهٔ افق دید مردم وهدایت آن به سوی فضای مناسب با تقویت روند ملت سازی بینجامد؛۳- مدرن سازی می توانست پایه سازتکوین آن طبقات مدرن درجامعه شود که محمل اصلی ملّت را تشکیل می دادند؛ ۴- مدرن سازی می توانست با تدریس علمی تاریخ، جغرافیا ومدنیات باعث تلقین هویت ایرانی در ذهن دانش آموزان وآشنایی آنها با حقوق ملّی خود شودوبا این عمل زمینهٔ گسترش این هویت و این آگاهی را درنسل های نوآمدهٔ جامعه راهم سازد.

اما آنچه درعمل انجام شد،ناکافی وناقص بود. علت ناکافی بودنش، البته، تا حدی از فرصت کوتاه وبودجهٔ محدودآن اقدامات ناشی می شد. ولی نقص آن ریشه در خودبرنامه وانگاره های آن داشت،درسیاست های معوج اقتصادی ومالی حکومت،درایدئولوژی آریاگرایانه وشاه پرستانهٔ آن و در نظام استبدادی خودکامهٔ رضاشاه.(۲)

توضیحات و مآخذ

۱- کاوه بیات «سیدحسن تقی‌زاده؛ یک مملکت، یک برنامه» ،گفتگو شماره ۶۶
۲ - اصغر شیرازی« ایرانیت، ملّیت، قومیت » نشر: تهران: مؤسسهٔ فرهنگي هنری جهان کتاب، ۱۳۹۵ ، صص ۷۲۳ – ۷۱۱

◄ کاوه بیات «سیدحسن تقی‌زاده؛ یک مملکت، یک برنامه»

یادداشت‌ها:
عبدالحسین شیبانی وحیدالملک، خاطرات مهاجرت از دولت موقت تا کمیته ملیون برلن، به کوشش ایرج افشارو کاوه بیات، تهران، شیرازه، ۱۳۷۸، صص ۷۴۰- ۷۳۸.
. برای آگاهی بیشتردراین زمینه بنگرید به کاوه بیات و رضا آذری شهرضایی، آمال ایرانیان از کنفرانس صلح پاریس تا قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، تهران، شرکت نشرو پژوهش شیرازه کتاب با همکاری پردیس دانش، ۱۳۹۲.
. جلسهٔ ۱۰۳، مجلس شورای ملی، ۱۱ جدی [دی] ۱۳۰۳، ص ۳۰۹ و ۳۱۳ به نقل ازمقالات تقی‌زاده، زیرنظرایرج افشار ج ۸، تقی‌زاده درمجلس (به کوشش مصطفی نوری و رضا آذری شهرضایی، تهران: توس، ۱۳۹۰. (از این پس مقالات تقی‌زاده، چ ۲).
. جلسهٔ ۲۵۲ مجلس شورای ملی، ۲۱ بهمن ۱۳۰۴، به نقل از مقالات تقی‌زاده، پیشین، ج ۸، ص ۳۵۲.
. همان، صص ۳۵۲-۳۵۳.
. همان، صص ۳۵۲-۳۵۳.
. این مقاله در دو قسمت در شماره‌های ۵ و ۶، دی و بهمن ۱۳۰۶ منتشر شدند ولی ارجاع این یادداشت به بازچاپ آن در چاپ اول مقالات تقی‌زاده به کوشش ایرج

افشار، ج ۴، تهران: شکوفای، خرداد ۱۳۵۳. (از این پس مقالات تقی‌زاده، چ۱، ج ۴) خواهد بود.
. مقالات تقی‌زاده، چ۱، ج ۴، ص ۸۵
. همان،ص ۸۵
. عبدالله امیر طهماسب،تاریخ شاهنشاهی رضا پهلوی، مطبعهٔ مجلس، اردیبهشت ۱۳۰۵، (چ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران ۲۵۳۵)، ص ۳.
. همان، ص ۹۳
. مقالات تقی‌زاده، چ ۱، ج ۴، صص ۹۲.
. همان، صص ۸۶-۸۷.
. همان، ص ۸۸.
. مقالات تقی‌زاده، چ ۲، (تقی‌زاده در مجلس)، صص ۴۵۷-۴۶ و ۴۷۰-۴۷۴.
. مقالات تقی‌زاده، چ ۱، ص ۹۶.
. ابوالحسن ابتهاج، خاطرات ابوالحسن ابتهاج، ۲ ج، ج ۱، تهران: علمی، ۱۳۷۱، صص ۲۹۷-۳۰۷.
. مقالات تقی‌زاده ، چ ۲، ج ۱۰، صص ۱۱-۲۰۶.
. برای یکی از آخرین بررسی‌های صورت گرفته در این زمینه بنگرید به احمد آل‌یاسین، تاریخچهٔ برنامه‌ریزی توسعه در ایران، مرکز نشر سمر با همکاری جامعهٔ مهندسان مشاور، ۱۳۹۲، صص ۵۸۳-۷۹
. برای آگاهی بیشتر بنگرید به فصل پنجم کتاب ذیل:
France Bostock and Geoffrey Jones, Planning and Power in Iran, Frank Cass, London, ۱۹۸۹.
. برای آگاهی بیشتر بنگرید به مراد ثقفی «رسائلی در باب حکومت‌مندی: بازبینی تلاش سیاسی نخبگان ایران»، فصلنامه گفتگو، ش ۴۴، آذر ۱۳۸۴، صص ۳۳-۶۷.
. مقالات تقی‌زاده، چ۱، ج ۴، ص ۸۴
. مقالات تقی‌زاده، چ۲، ج ۸، ص ۴۷۱

◄ **اصغر شیرازی « ایرانیت، ملّیت، قومیت »**

پی نوشت:

۶۰ - برای اطلاع از این استفاده نك به: ذوقی (۱۳۶۸ ، ص ۱۰۰ و بعد). به قول وینستون چرچیل «راه آهن سراسری ایران که به تازگی ساختمان آن به پایان رسیده بود، می توانست به عنوان سریعترین و کوتاه ترین راه در دسترس برای کمك رسانی به روسیه مورد استفاده قرار بگیرد» .(به نقل از همان، ص ۲۹)

۶۱ - رسول بخشی در مقاله ای که در شماره های ۱۳۵ تا ۱۴۲ (۷ تا ۱۶ /۱۲ / ۱۳۰۲)) روزنامهٔ ستارهٔ ایران منتشر شد، پس از اشاره به سابقهٔ پنجاه سالهٔ کشاکش برسر«قضیهٔ» راه آهن در ایران و ضخامت اسناد آن در آرشیوهای انگلیس وروس- که اگربخواهند به قول یك دیپلمات معتبر انگلیسی آنها را بسوزانند، بیش ازیك هفته وقت لازم خواهند داشت به بررسی مزایای چهار مسیر مختلف می پردازد که محمره به تهران یکی ازآنهاست. یکی دیگر مسیر قصرشیرین به همدان، قم، اصفهان و تهران است که هم قابل اتصال به خط راه آهن بغداد و ازآنجا به اروپا است و هم چند شهررا به هم وصل می کند.

۶۲- طبق داده های رزاقی درسال های ۱۳۱۶ تا ۱۳۱۸ در مجموع ۶۸۵ کارخانهٔ ماشینی با۴۴ هزارو۶۱۳ کارگر وجود داشت. بخش اعظم این کارخانه ها در سال های بعد از ۱۳۱۰ تأسیس شده بودند. میانگین کارگران شاغل در هر یك از آنها ۲۴ نفربود. در.(همان زمان ۲۳ هزار و ۸۲۹ نفر نیز در ۱۸۳ معدن کار می کردند.(۱۳۶۷، ص ۱۸) رزاقی از ۱۲۱ کارخانهٔ دیگر در بخش ریسندگی و بافندگی و«صنایع دستی متفرقه »خبر می دهد که در آنها ۳۵۵ هزار و ۳۵۴ نفر اشتغال داشتند. به این حساب تعداد شاغلان هر یك از آنها باید بیش از ۴۴۹ نفر باشد. به نظرنمی رسد که این رقم درست باشد.

۶۳ - برای آشنائی با جزئیات بیشتری دربارهٔ این کارخانه ها، نوع تولید و شمار کارکنان آنها نك به رزاقی (۱۳۶۷ ، ص ۱۷ و بعد).

۶۴ - نك به: مذاکرات مجلس، دورهٔ یازدهم، جلسات ۱۰۷ تا ۱۰۹، ۱۸ تا ۲۵/ ۶/ ۱۳۱۸ نیز نك. (آوری، بی تا، ص ۱۲۱ و بعد).

۶۵ - نك به: مذاکرات مجلس، دورهٔ یازدهم، جلسهٔ دهم، ۸/ ۲/ ۱۳۱۸

۶۶- مآخذ ارقام نسبی کاتوزیان ارقام مطلق کتاب بری یر(Bharier) (۱۹۷۱، ص ۶۵ و بعد) است. به حساب این ارقام بودجهٔ وزارت جنگ از ۱۱۲ میلیون ریال در سال ۱۳۰۷به ۴۸۵ میلیون ریال در سال ۱۳۱۹ افزایش می یافت.
۶۷- شیری آذرمی نویسد ازمیان ۲۲ کارخانه ای که ازسال ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ درچهاراستان برپا شد، تنها دو کارخانه سهم آذربایجان بود(۱۳۸۷ ، ص ۱۳).
۶۸ - او بعد از ذکرمظالمی که در ضمن این اعمال انجام می شد وفجایعی که به بار می آورد، این حرف را زد. نك به: مذاکرات مجلس۱۶/ ۱۱/ ۱۳۲۰
۶۹ - تعداد دانشسراهای تربیت معلم درسال ۱۳۲۰ به ۳۶واحدرسید (آوری، بی تا، ص۴۷) بنانی(Banani) از فعالیت ۲۵ دانش سرا خبر می دهد (۱۹۶۹ ، ص ۹۴)
۷۰ - برخی از کتا بهائی که مأخذ مطالعهٔ کاشانی ثابت بوده اند، عبارت اند از: راهنمای سعادت مخصوص محصلات مدرسهٔ نسوان ، نوشتهٔ احمد سعادت (۱۳۰۲)، هنر آموزش دوشیزگان سال دوم مدرسهٔ نسوان نوشتهٔ میرزا سید علی خان (۱۳۰۳)
۷۱ - مأخذ من خلاصه ای است از نتیجهٔ مطالعه ای که توسط نویسندهٔ آن تقی زاده انجام گرفته و در ۹ / ۸ / ۲۰۱۳ منتشر شده است.

فصل پنجم

بورو کراسی جدید: افراد ودستگاه رضا شاه

محمدعلی همایون کاتوزیان درکتاب«اقتصادی سیاسی ایران» دوران رضا خان از نظراقتصادی اینگونه بررسی می کند:

رشدوتمرکزدستگاههای اداری ونظامی الزماًسریع قدرت دولت را در پی داشت. درعصرقاجاربا اینکه قدرت دولت مطلق وخودکامه بود، شبکهٔ متمرکزوگستردهٔ بورو کراتیک وجود نداشت این تا اندازه ای ناشی از فقر نسبی دولت و جامعه بود، تا اندازه ای ناشی از ماهیت سنّتی دولت و درارتباط این دو، تا اندازه ای ناشی ازفقدان وسایل جدید ارتباطی وفنّی. اما دولت جدید، هم در پی اعمال قدرت برای انجام تغییرات اجتماعی واقتصادی بود وهم به نسبت ثروتمند تر، که این عمدتاً ثمرهٔ انحصاردرآمد نفت توسّط آن بود. بدین سان هم اراده و هم توانش راداشت که تکنولوژی مدرن رادرراه تحقّق اهدافی که برای اقتصاد سیاسی ایران درنظر داشت، بکاربگیرد. ازاین روآغازحاکمیت سلسلهٔ پهلوی همراه بود با گسترش، نوین سازی وتمرکزارتش و بوروکراسی و فعّالیت هایی که مکمّل این سیاست بودند: جادّه سازی، کشیدن راه های آهن ، گسترش وسایل ارتباطی وآموزش عالی وجز اینها.

اطرافیان رضا شاه، یعنی کسانی که سهم بسزایی دربه تخت نشاندن او داشتند، به هیچ رو نوکران و سرسپردگانی بی هویت وسربزیرنبودند برعکس، شماری از آنان درزمرهٔ تواناترین سیاستمداران، مدیران ونظامیان کشورقرارداشتند. فی المثل، عبدالحسین تیمورتاش مردی بود با توانایی وهوشی سرشار که از چهره ای زیبا وظرافتی اروپایی برخورداربود واین همه اورادچارخودستایی و تکبّر ساخته بود. اوآمیزهٔ شگفت انگیزی بود ازشایستگی فکری وعملی،اعتماد به نفس ناپلئون وارو بیرحمی و شقاوتی استبدادی.

درمقایسه،علی اکبرداورکه درلیاقت واستعدادو توان فکری چیزی از تیمورتاش کم

(اگرنه بیش) نداشت، حقوقدانی متعهّد و تقریباً عاری ازخود خواهی بود که آرزوی اصلیش خدمت به کشوربه بهترین وجه ممکن بود. او مردی بود کاملاً خودساخته که از فرصتی مساعد برای تحصیل حقوق درسوئیس استفاده کرد و در میان نزدیکان رضاشاه ، تنها کسی بود که هیچ گاه حیثیت و شایستگی اش نه در دوران حیاتش ونه پس از آن ، مورد تردید واقع نشد: اودچار خطاهای بسیار شد که بزرگترینش باور صادقانه ای بود- که بعدها پیشمان شد – به اینکه رضا خان تنها محمل موجود برای نجات ایران است. داوردرشرایطی گرفتار آمده بود که در خور مردانی با شخصیت و شایستگی اونبود، امّا تا به آخر می کوشید تا حتّی دربدترین اوضاع بهترین نتایج را به دست آورد. واین حتّی در مورد خودکشی او نیز صادق است.

نصرت الدوله(فیروز)، یکی ازاعضای اتّحاد سه گانهٔ وثوق الدوله و واسطهٔ قرارداد بدنام ۱۹۱۹/۱۲۹۸، فردی توانا و متّکی به خود، امّا کاملاً غیراخلاقی ، فو ق العاده خود خواه وتا سرحد وقاحت فرصت طلب بود. اوبا رنجاندن وثوق الدله و کنارگذاشتن مدرّس به روشنی نشان دادکه حاضراست روح و روانش را به بهترین خریداربفروشد.فرج الله بهرامی(دبیراعظم)هرچندمدیریا سیاستمدار ممتازی نبود، امّا درشمار اهل فکرو ادب به حساب می آمد وازهنگام انتصاب رضاخان به وزارت جنگ رئیس دفتراوبود ومدّتی هم بانام مستعار« ف. برزگر» درباب مسایل ادبی قلم می زد. علی دشتی، ازآخوندهای سابق بوشهر که بخاطرفسق وفجوراز آن شهررانده شده بود، ودراین دوره به عنوان یک روزنامه نگار«مترقّی»شهرتی به دست آورده بود،نویسنده ای «دراماتیک » بود و آثارش برای آن دوران چندان هم بی ارزش نبود. اما مهمتر آنکه او روشنفکری بی اخلاق بود که برای شغل آتی اش، یعنی سانسورچی کلّ کاملاً مناسب بود.

سرلشکرامیراحمدی (قبلاً احمد آقا خان) ، فرماندهی فوق العاده توانا و بیرحم بود واین دوخصوصیت وی راقادرساخت که شورش ها و راهزنی ها ی مناطق غربی وجنوب غربی کشور را بطور مؤثّر و بیرحمانه ای سرکوب کند. سرلشکر امیر طهماسبی – مافوق سابق رضا خان – توانا وبا هوش بود، امّا برخلاف امیراحمدی، تحصیلکرده، آداب دان وباعطوفت بود. فرماندهان نظامی دیگری نیزبه شاه نزدیک بودند که یزدان پناه، آیرم، حبیب الله شیبانی، وامیرخسروی مهمترین آنهابودند.(۱)

افراددیگری هم بودند که به رضا شاه چندان نزدیک نبودند وبرخی ازآنها بطور فعال یا منفعل با به قدرت رسیدن او مخالفت کرده بودند. میرزا حسن مستوفی ، سیاستمدارمحبوب وکهنسال چند صباحی بارژیم جدید همکاری کرد ولی به سرعت کناره گرفت وچندی بعدهم مرد.مهدیقلی هدایت(مخبرالسلطنه)-از رهبران نسبتاً محافظه کارانقلاب مشروطه– درطول این مرحله دوام آورد ، ولی درمرحلهٔ بعدی یعنی دوران چیرگی شبه مدرنیسم تندو تیز که مورد پسندش نبود،رفته رفته کناره گرفت. جعفر قلی بختیاری(سرداراسعدوقبل ازآن امیر بهادر) که یکی ازفرماندهان اصلی انقلاب مشروطه بود وزمانی رضا خان با درجهٔ گروهبانی تحت فرمان اوبود، تا زمان دستگیری وقتل ظاهراً غیرقابل توضیحش درزندان، به همکاری ادامه داد، سیدحسن تقی زاده– ازرهبران تند روی انقلاب مشروطه– به مقام وزارت دارایی رسید، ولی سرانجام داوطلبانه به تبعیدرفت. باقرکاظمی(مهذّب الدوله)،ازطرفداران میان روی مشروطه، وزیرخارجه شد،ولی اوعاقبت کناره گرفت، وتا عزل شاه در ۱۳۲۰درحاشیه ماند تا اینکه پس ازبیست سال کناره گیری در کابینهٔ مصدّق به وزارت دارایی رسید. بسیاری دیگرهم بودند واز آن جمله یکی محمّد علی فروغی بود، آمیزه ای ازدانش وسیع و دنباله روی از ارباب سیاسیش.
این پدیده شایان توجّه است که تا۱۳– ۱۳۱۲ ازمیان نزدیکان برجسته و مستقل رضا شاه تنها داور بودند. این سرآغازحاکمیت استبداد اصیل ایرانی بود، یعنی ترکیب قدرت مطلق وخودکامه.(۲)

دستگاه

این افراد مسؤول برقراری نظام بودندکه رضا شاه بوسیلهٔ آن نخست خود آنها را نابودکردتا بتواندسیادت استبدادی بی چون وچرای خودرابرایران ومردمانش تحمیل کند. شبکهٔ نظامی- اداری جدیدشباهت بسزایی به نظام امپراتوری ایران باستان داشت، کشوربه استان هایی تقسیم شد که مرزهای بعضی از آنها صرفاً بر پایهٔ اهداف استراتژیک دولت تعیین شده بود. حاکمیت دوگانهٔ نظامی وغیر نظامی درهراستان هم به منظورتقسیم کاربودوهم برای اینکه فعالیتهای هریک ازدو حکمران (استانداروفرماندهٔ نظامی)به وسیلهٔ دیگری کنترل شود. به موازات این

رضا شاه – محمد علی فروغی

تقسیم بندی نیروی پلیس شهری(شهربانی) بوجود آمد که معمولاً تحت فرماندهی یکی ازامرای نیروی زمینی درتهران قرارداشت ویک نیروی پلیس روستایی (ژاندارمری) که آن هم زیرنظر یکی ازامرای نیروی زمینی درتهران اداره می شد.این نظام تا امروزکه این کتاب تحریر می شود برجامانده است، جزاینکه به همراه افزایش بسیاردرآمد نفت درپانزده سال اخیر، نفرات ، تجهیزات وتکنولوژی عمبال استبداد گسترش وسیعی یافته است.

درعرصهٔ اجتماعی، اقتصادی وقضایی بی تردید بعضی قوانین با اهمّیت برای نوسازی خدمات اداری، مالی وقضایی تصویب شد. دراینجا، داورنقش به ویژه فعّالی داشت ومهمترین اقدامش در زمینهٔ اصلاح اداری ، تجدید سازمان وزارت عدلیه وتأسیس ادارهٔ ثبت احوال بود.برای انجام این کاراوگروهی از کارشناسان حقوقی و قضائی فرانسوی را به کارگرفت و بدین سان مخالفت دکتر مصدّق را دراولین وآخرین دورهٔ نمایندگیش درمجلس های دوران سلطنت رضاشاه برا نگیخت. درنطقی که طبق معمول طولانی ، طنزآمیز و منطقی بود او استدلال کرد که زیان مستشاران خارجی می تواند ازسودشان بیشترباشد، چون آنها گرایش خواهند داشت که مسایل را درچارچوب اجتماعی نامربوط خودشان تعمیم دهند. به این هشدارساده ولی ژرف چه در آن هنگام و چه مدت ها پس از آن ترتیب اثر داه نشد. (۳)

روشن است که ثبت رسمی اموال واملاک ایدهٔ خوبی بود که می توانست کارآیی حقوقی، قضایی و اقتصادی را به طور قابل ملاحظه ای افزایش دهد و تا اندازه ای نیزچنین تأثیری را داشت. اما خواه ناخواه وسیلهٔ مؤثّری شد دردست کسانی که کاردان یا قدرتمند ویاهردو بودند تا پاره ای از اموال و املاک دولتی ، به خصوص زمین های بایر حاشیهٔ شهرها واراضی وسیعی راکه به شمار زیادی ازخرده مالکان روستایی تعلق داشت،غصب وثبت کنند.بدین ترتیب ثبت اسناد حتّی نتوانست امنیّت مالکیّت را تثبیت کند، زیرا درمدّت زمانی کوتاه شاه ودولت به چنان قدرتی دست یافته بودندکه هیچکس نمی توانست دربرابرتصرّفات خصوصی وعمومی آنها درادارایی های خصوصی مردم (به خصوص درروستاها) ایستادگی کند. حتّی اصلاحگرهوشیار و خوش نیتی مانند داورنمی توانست درک کند که دریک نظام اجتماعی که بر پایهٔ بی قانونی نظامی– بورو کراتیک استوار شده است ، قوانین

ومقرّرات به خودی خود ثمر چندانی ندارد.
نمونهٔ روشن اصلاحات بوروکراتیک و ویرانگری بودجه ای بود که صرف نوسازی و« زیبا سازی » پایتخت وسایرشهرها و شهرستان ها شد. البتّه چنین اصلاحات وبازسازی هایی به شدّت موردنیازبود: ساختن خیابانهای عریضتر، آسفالت یا سنگفرش کردن معابر، اعمال مقرّرات راهنمایی و رانندگی وجزاینها . اما نحوهٔ انجام اصلاحات، سطحی،بی قاعده و نا منظّم و – براستی – ویرانگر بود. دیوارها و دروازه های کهن شهر تهران همچون نمادهای شرم آور عقب ماندگی تخریب شدودرساختن خیابانهای جدید توسعه وتعریض خیابانهای قدیم، همهٔ ساختمانهایی را که درمسیرقرارمی گرفتند- خانه های مسکونی ، یادبودها وبناهای تاریخی وغیره – صرفاً برای اینکه خیابان مستقیم باشد ، خراب می کردند وبدین ترتیب این ویرانگران با زندگی جامعه و بناهای تاریخی آن هرچه می خواستند کردند.(٤)
درزمرهٔ مهمترین لوایحی که دراین دوره در زمینهٔ اجتماعی به اجرا در آمد، مجموعه لوایحی بوددرمورد گسترش آموزش عالی. در۱۳۰٤نخستین گروه شصت نفره از بورسیه های دولتی به کشورهای اروپایی– به خصوص فرانسه و بلژیک و آلمان– اعزام شدند تا دررشته های علمی، فنی ودیگر رشته ها به تحصیل بپردازند.
حذف انگلیس دارای اهمّیت سیاسی قابل ملاحظه ای است: در تمامی دورهٔ سلطنت رضا شاه، حتّی یک بورسیهٔ دولتی به انگلیس اعزام نشد و حتّی یک کارشناس یاشرکت انگلیسی به مشارکت درانجام طرح های دولتی دعوت نشد.بسیاری ازاین دانشجویان درابتدا جهت تأمین نفرات لازم برای تدریس دردبیرستان های دولتی و خصوصی که شمارشان به سرعت رو به افزایش بود و سپس جهت تأمین استادان لازم برای دانشگاه جدید التأسیس تهران به خارج اعزام می شدند . یکباردیگر، هماهنگی سیاست آموزشی رژیم جدید با نگرش عمومی آن که دولتگرایی شبه مدرنیستی بود، آشکارمی شود: درجایی که بیش از ۹۰ درصد جمعیّت کشور بیسواد بودند، طرح های پر هزینه آموزشی به اجرا در می آمد تا برای دولت کارمند تربیت شود ولاف زنند که شمار پزشکان، مهندسان، معلمان وسایر کارشناسان جدید ایران رو به افزایش نهاده است.

اقتصاد سیاسی

تب توسعهٔ اقتصادی، به معنای تحوّل جامع وسریع اجتماعی– اقتصادی که در پایان جنگ جهانی دوّم بروزکرد، اساساً پدیده ای بودمتعلّق به دورهٔ ما بعد استعماری درسالهای ۱۳۰۰ / ۱۹۲۰ اندیشهٔ پیشرفت اجتماعی و اقتصادی در جوامع عمدتاً روستایی هنوزبدیع، مبهم وآزمایش نشده بود.حتّی اتّحادشوروی- وارث یک امپراتوری عظیم با منابع فوق العاده غنی ومتنوّع انسانی، کشاورزی ومعدنی وزیرسیادت یک کشور نیمه صنعتی اروپایی(روسیه) – درتلاش هایش برای یافتن روش های مناسب جهت توسعهٔ اقتصادی همه جانبه درگیرودارآزمون و خطاهای تکنولوژی وجدل های سیاسی بودتا سرانجام در۱۳۰۷/ ۱۹۲۸ راه برنامه ریزی جامع واشتراکی کردن کشاورزی را در پیش گرفت. دست کم دو دهه به طول انجامید تا ثابت شودکه برنامه ریزی شوروی، قطع نظرازمحاسن یا مضار جامعه شناسی آن، می تواند از لحاظ فنّی موفقیت آمیز باشد.

بی گمان ، اروپای غربی کمال مطلوب ناسیونالیست های افراطی ایرانی بود و برای آیندهٔ ایران چیزی جزآن آرزونمی کردند. امّا خواست های عاجلتر آن برگرد شماری و«اصلاحات» جزیی وتدریجی درآموزش، حمل و نقل و وسایل ارتباطی، بهداشت وسایرخدمات اجتماعی وشبکه های اداری ونظامی دور می زد.

امروزه درمتون توسعهٔ اقتصادی،اینگونه فعّالیت هارا سرمایه گذاری های زیربنایی می نامند وعموماً پیش نیازاجرای طرح های آگاهانه وجامع در زمینهٔ توسعه تلّقی می شود. ایرانیان چنین الگویی رادرنظرنداشتند. درحقیقت خود این مدل نیزبیشتر تعمیم وتوجیهی پسینی(Aposterori) است ازآنچه در کشورهای « درحال توسعه » رخ نموده ونه فرضیه ای پیشینی(Apriori) برای استرا تژی توسعهٔ اقتصادی .

رژیم جدیددرراه تحقّق اهداف عاجلش ازیاری مجموعه ای ازعوامل مساعد ومتقابلاً تشدید کننده نیزبرخورداربود: مبالغ قابل توجّه درآمدنفت مستقیماً بوسیلهٔ دولت دریافت می شدونیزمی توانست مالیات های غیرمستقیم وعوارض گمرکی بالایی وضع وگرد آوری کند ودراین کار به نسبت کارآمد هم بود، وسرانجام ازتأییدوهمکاری اقشارجدید روشنفکران، متخصّصان وکارمندان بر خوردار بود. هز ینه های دولتی به ابزار اصلی اصلاحات تدریجی بدل شد.

پول، بانکداری و مالیه

تأسیس یک بانک سراسری ایرانی یکی از رؤیاهای ناسیونالیست های افراطی بود و رژیم جدید بلافاصله درراه تأسیس آن اقدام کرد. بدین سان بانک ملّی ایران با کمک یک« کارشناس» آلمانی که بعداً به اتّهام فساد مالی محاکمه شد، بوجود آمد. انحصارچاپ اسکناس که تا آن زمان دراختیاربانک (انگلیسی) شاهی ایران بود،به بانک جدید منتقل شدو قرار بود که انتشاراسکناس با پشتوانهٔ صد درصد(عمدتاً نقره) باشد که بعداً به ٦٠ درصد اسکناس های در گردش کاهش یافت. ایجاد بانک ملّی مظهرنخستین گامهایی بود که در ایران و دیگر کشورها برای انگیزش توسعه برداشته می شد. اینها در جایی ایجاد ظرفیت می کنند که تولید کم است وعرضه را درجایی گسترش می دهند ، که تقاضا اندک است. این به خودی خود ممکن است سیاست نادرستی نباشد، ولی مشروط براینکه، الف) سیاست های مکمّلی برای گسترش فعّالیت های دیگر به اجرا درآید که زمینه های استفاده از کالاها یا خدمات تولید شده بوسیلهٔ طرح های اوّلیه را فراهم آورد(یعنی نقشه ای برای انگیزش فعّالیت های مستقل دردست باشد) ؛ و ب) ایجاد بنگاه هاونهادهای مدرن صرفاً به معنای تکرارتولید وتکنولوژی سنّتی وبومی نباشد. دراین موردنظیرغالب کشور های « درحال توسعه» هیچ یک از این دو شرط محقّق نشد درآن زمان وتا مدّت ها بعد، بازاریان ایرانی برای رفع نیازهای « بانکی » خود به صرّافان سنّتی وابسته بودند. این نهادی بود جا افتاده و تاجران و صرّافان هردوبا نحوهٔ کارآن آشنایی کامل داشتند.به علاوه بین دوطرف یک اعتماد متقابل وجودداشت و در مبادلاتشان احساس امنیت می کردند. درمقایسه ، بانک دو.لتی جدید بی تجربه بود ودرادارهٔ امورخود نیزچندان تخصّصی نداشت. بانک جدید هم برای کارمندانی که آن را اداره می کردند و هم برای مردمی که قرار بود از خدمات آن استفاده کنند، پدیده ای بیگانه بود.

شاید گفته شود که صرّافی ها نرخ های بهرهٔ بالاگرفتند، اعتبار را محدود می کردند واغلب وثیقه های قابل ملاحظه می خواستند و جزاینها - که جملگی مانع توسعهٔ فعّالیت های تجاری و افزایش کارآیی اقتصادی است. امّا واقعیّت این است

جدول ۱-۶

اعتبارات وزارتخانه‌ها در بودجهٔ عمومی دولت ۱۲-۱۳۰۷ (میلیون ریال)

وزارتخانه	۱۳۰۷	۱۳۰۸	۱۳۰۹	۱۳۱۰	۱۳۱۱	۱۳۱۲	میانگین ۱۲-۱۳۰۷
جنگ	۱۱۲	۱۴۱	۱۴۷	۱۷۹	۱۸۶	۲۱۵	۱۶۳/۳
مالیه	۶۱	۸۱	۸۲	۷۷	۱۲۴	۹۴	۸۶/۵
داخله*	۲۵	۳۶	۳۸	۳۶	۴۱	۴۹	۳۷/۳
پست و تلگراف و تلفن	۲۲	۲۸	۲۰	۱۹	۲۴	۲۶	۲۳/۲
معارف	۱۸	۲۱	۲۲	۲۴	۳۶	۴۲	۲۷/۲
عدلیه	۱۵	۱۶	۱۸	۱۶	۱۹	۲۳	۱۸/۰
دربار	۱۲	۱۳	۱۲	۱۲	۱۳	۱۳	۱۲/۵
امورخارجه	۹	۱۱	۱۲	۹	۱۸	۱۹	۱۳/۰
صنایع و معادن، تجارت و طرق و فواید عامه**	۳	۳	۱	۱	۲۰	۲۶	۹/۰
فلاحت (اداره کل)	—	—	۱	۱	۲	۲	۱/۰
جمع	۲۷۶	۳۵۰	۳۵۳	۳۷۴	۴۸۳	۵۰۹	۳۹۱

* شامل بودجهٔ «صحیه»: (بهداشت عمومی)

** تا پایان ۱۳۱۰ ارقام مربوطه تنها بودجهٔ «طرق و فواید عامه» (یا حمل و نقل به جز راه‌آهن) را در بر می‌گیرد؛ از ۱۳۱۱ به بعد تقریباً فقط بودجهٔ صنایع و معادن و تجارت را در بر دارد.

منبع: بر پایهٔ باری‌یر، **توسعهٔ اقتصادی در ایران**، جدول ۱-۴.

جدول ۲-۶

سهم درصدی وزارتخانه‌ها در بودجهٔ عمومی دولت ۱۲-۱۳۰۷

وزارتخانه	۱۳۰۷	۱۳۰۸	۱۳۰۹	۱۳۱۰	۱۳۱۱	۱۳۱۲	میانگین ۱۳۰۷-۱۲
جنگ	۴۰/۲	۴۰/۳	۴۱/۶	۴۷/۹	۳۸/۶	۴۲/۲	۴۱/۸
مالیه	۲۲/۰	۲۳/۱	۲۳/۲	۲۰/۶	۲۵/۷	۱۸/۵	۲۲/۲
داخله	۹/۰	۱۰/۳	۱۰/۸	۹/۶	۸/۵	۹/۶	۹/۷
پست و تلگراف و تلفن	۸/۰	۸/۰	۵/۷	۵/۱	۵/۰	۵/۱	۶/۲
معارف	۶/۵	۶/۰	۶/۲	۶/۴	۷/۴	۸/۳	۶/۸
عدلیه	۵/۴	۴/۶	۵/۱	۴/۲	۳/۹	۴/۵	۴/۶
دربار	۴/۳	۳/۷	۳/۴	۳/۲	۲/۷	۲/۶	۳/۳
امورخارجه	۳/۳	۳/۱	۳/۴	۲/۴	۳/۷	۳/۷	۳/۳
صنایع و معادن و تجارت و طرق و فواید عامه	۱/۱	۰/۹	۰/۳	۰/۳	۴/۱	۵/۱	۱/۹
فلاحت (اداره کل)	—	—	۰/۳	۰/۳	۰/۴	۰/۴	۰/۲
جمع	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰

منبع: جدول ۱-۶.

که بانک جدید و چند بانکی که بعداً برپایهٔ اهداف مشابه تأسیس شدند ، نیزنتوانستند ونمی توانستند در این زمینه ها به موفّقیت بیشتری دست یابند: نرخ های بهرهٔ آن نیز بالا بود ودرگزینش مشتری وسواس بسیاربه خرج می دادند، ودرنتیجه میزان اعتبارات اعطایی آنها ناچیزبود. تفاوت این دونهاد دراین بود که صرّافی ها صرفاً برپایهٔ میزان اعتبارتجاری مشتریان خودرا برمی گزیدند، حال آنکه بانک ها که نهادهایی بوروکراتیک بودند،برمبنای قوم وخویشی ودیگر امتیازات غیراقتصادی عمل می کردند. دوگانگی های اجتماعی، فنّی و نهادی مخرّبی که شبه مدرنیست ها درکشورهای« درحال توسعه» آفریده اند ریشه درهمین برخوردو نگرش آنها نسبت به توسعهٔ اقتصادی دارد. سوء تفاهم نشود، انتقاد ما متوجّه کوشش های اصیل برای پیشرفت اجتماعی واقتصادی نیست، بلکه تقلیدهای شبه مدرنیستی بیهوده و حتّی زیانبار موردنظراست. شایدبه روزدرآوردن ودگرگونی بنیادی خدمات بانکی کشور ضروری بوده باشد، امّا اگر توسعه و تکامل شبکهٔ صرّافی موجود ترغیب وحتّی یک صرّافی دولتی نمونه نیزتأسیس می شدکه بوسیلهٔ افراد کارآزموده درامورتجاری و اقتصادی سازماندهی واداره شود، احتمالاً کارها بهتر و ارزانتر صورت می گرفت.

منابع درآمد دولت عبارت بود ازعواید نفت، درآمد گمرکات، سایرمالیات های غیرمستقیم ومالیات بردرآمد. درآمدهای مستقیم وغیرمستقیم نفتی بزرگترین رقم درآمد دولت را تشکیل می داد. به علاوه ، افزایش سریع درآمد نفت اهمّیت نسبی آن را سریعاً به حدود یک سوّم کلّ هزینه های دولتی رساند. با این همه نوسانات هرسالهٔ درآمد نفت موجب اضطراب و آزردگی می شد و این – چنانکه به زودی خواهیم دید- به فسخ امتیازدارسی وعقد قرارداد نفت ۱۳۱۲ / ۱۹۳۳ انجامید. اقداماتی نیزدرمورد اخذ مالیات بردرآمد به عمل آمد که پی آمدهای آن نه ازلحاظ نظری مترقّی بودونه ازحیث عملی چندان مؤثّر. مالیات داخلی همچنان بوسیلهٔ عوارض گمرکی، مالیات های علی الرأس وسایرمالیات های غیر مستقیم تأمین می شد که برای توده های مردم مشهود بود و برای اقشارممتازکه به راحتی توان پرداخت آن را داشتند ناخوشایند نبود. الگوی مخارج دولتی با آرمان های آن کاملاً خوانایی داشت توسعه ، تمرکز و نوسازی شبکهٔ نظامی – بوروکراتیک ونیزگسترش خدمات« زیر ساختی » . جدول های ۱ – ٦ و سه مطلق و در صدی

وزارتخانه ها از بودجهٔ کشوری را به ترتیب اهمّیت نشان می دهند بخش عمدهٔ شبکهٔ نظامی – بورو کراتیک – وزارتخانه های جنگ، مالیه وداخله (کشور)– بیش از ۷۰ در صداعتبارات را به خود اختصاص می دادند ، درحالی که هزینه های وزارت جنگ به تنهایی بیش از ٤۰ در صد کل بودجه بود. با این همه، این رقم سایرمخارج نظامی را که بطورغیر قانونی واز منابعی مانند درآمد املاک دولتی (خالصه) تأمین می شد،دربرنمی گیرد.سایرعرصه هایی که ازاولویت بالایی برخورداربودند عبارت بودند ازپست وتلگراف و تلفن، معارف (آموزش] ، عدلیه و از ۱۱– ۱۳۱۰ به بعد ، صنایع . کشاورزی امّا ، به حال خود رها شده بود.

زیر ساخت

چنانکه پیش ازاین دیدیم گذشته ازمخارج نظامی و بوروکراتیک ، پست و تلگراف و تلفن وآموزش از اولویت خاصّی در بودجهٔ دولتی برخوردار بودند؛ بین سالهای ۱۳۰۷ و۱۳۱۲ ، میانگین هزینه های این دو بخش به ترتیب ۲/ ٦ و ۸ / ٦ در صد بودجه بود. درمورد آموزش ، سهم نسبی آن از ٥ / ٦ در صد در ۱۳۰۷ به ۳ /۸ درصد درسال ۱۳۱۲ افزایش یافت (ر.ک. جدول ۱- ٦) در بودجهٔ هرکشوری تخصیص چنین در صدها یی برای مخارج آموزشی چشمگیراست ، حتّی اگر خود مبالغ به همان اندازه قابل ملاحظه نباشد. با همهٔ اینها ، چنان که پیش ازاین هم گفته شد، بیشتربودجهٔ آموزشی صرف طرح های پرهزینهٔ « دهن پرکن» می شد وبه خصوص کمترین توجّهی به مبارزه با بیسوادی یا افزایش آگاهی فکری بخش اعظم مردم نمی شد.

دیگر سرمایه گذاری«زیرساختی » این دوره ، ساختن راه آهن سراسری ایران بود که بندر شاه را ازطریق تهران وغرب وجنوب غربی به اهواز در فاصلهٔ ۱٤۰۰ کیلومتری آن وصل می کرد . ساختمان این راه آهن در۲۳ مهر ماه ۱۳۰٦ آغاز شد وتکمیل آن ۱۱ سال به طول انجامید. هزینهٔ آن عمدتاً از محلّ مالیات ویژه ای که برچای و قند وشکر– دوقلم حیاتی درغذای روزانهٔ« نان و پنیروچای » مردم - بسته شد، و کسری آن نیز از طریق وام های بانکی واعتبارات دولتی تأمین می شد. این طرح ، بی گمان ، از لحاظ اقتصادی فاجعه آمیز بود ، هر چند درآن

دوران برداشت اکثراهل سیاست به گونه ای دیگر بود. انتقادهای وارد به این طرح را می توان دردو پرسش اساسی خلاصه کرد: «
چرا ازشمال مرکزی به جنوب غربی؟ »و«چرا یک راه آهن و نه یک جادّه ؟»
هر دو پرسش هنگامی که لایحهٔ ساختمان راه آهن به مجلس تسلیم شد، به وسیلهٔ دکترمصدّق عنوان شد.اواستدلال کرد که مسیردیگری که مناطق شمالی و مرکزی را– اتّصال تبریزومشهد ازطریق تهران- به هم متّصل کند، خیلی معقول تراست ، و درست می گفت: به دلائل جغرافیایی و دلایل دیگر، ساخت ونگاهداری این راه ارزانتربود.هزینهٔ حمل ونقل داخلی وبین المللی درکشورکاهش می یافت؛ و افزایش تقاضا برای حمل ونقل کالا ومسافرموجب افزایش بهره برداری از ظرفیت می شد(٥). با همهٔ اینها، این نظررا یج که تنها علّت انتخاب راه نامناسب تراین بود که چهارده سال بعد انگلیس ها بتوانند محمولات جنگی را به روس ها برسانند، قانع کننده نیست.
نخست آنکه، در١٣٠٦کمترین احتمالی نمیرفت که اتّحادی نظامی بین شوروی وانگلیس برضدّ انگلیس دردرگیری های احتمالی آن کشوربا شوروی ساخته شده بود، بازهم پای استدلال چوبین بود. درچنین صورتی شوروی ها می توانستند آن را قطع و نابود کنند، ویا حتّی سریعتر ازطرف مقابل به بهره برداری ازآن بپردازند ؛ گذشته ازاین، چنین طرحی درصورتی مؤثّرمی بود که بندرعبّاس را به آستارا یا اردبیل متّصل می کردنه گوشهٔ جنوب شرقی دریای خزررا به انتهای خلیج فارس ؛ وسرانجام تأکید این نکته ضروری است که دراین طرح، همانندسایرطرح های مشابه ازابتداتا انتهای کارحتّی یک شرکت مشاورانگلیسی نیزبه کارگرفته نشد.(٦)
پرسش دوّم ، « چرا یک راه آهن و نه یک جادّه » نیز به همین اندازه موجّه است. بی گمان ، ساخت ونگاهداری یک شاهراه مدرن و با دوام - چه به پول داخلی و چه به پول خارجی- ارزانترتمام می شد و زودتر نیزمورد بهره برداری کامل قرار می گرفت(٧). نکات زیرممکن است به ارائه پاسخ های معقولی برای هردو پرسش کمک کند.
مسیرجنوبی راه آهن ، از تهران به خلیج فارس ، می بایستی با در نظر گرفتن مسایل نظامی داخلی تعیین شده باشد، زیرا دستیابی به مناطق سکنی اقوام وعشایر ناآرام را بسیارآسانترمی ساخت.درحقیقت احتمال دارد که رضا شاه نخست هنگامی

که برای سرکوب شیخ خزعل به خوزستان لشکرکشی می کرد، به این فکر افتاده باشد مسیرشمالی راه آهن از تهران تا بندر شاه ظاهراً اهداف دوگانه ای را برآورده می کرده است: تهران را به مازندران – زادگاه خود رضا شاه وجایی که اواملاک وسیعی را بدست آورده ودرپی مصادرهٔ بسیاری دیگربود- وفراترازآن به ترکمن صحرا متّصل می کردکه ازلحاظ تولید پنبه بسیارحاصلخیزبود و او به اراضی حاصلخیزآن چشم طمع داشت. درضمن این راه، تجلّی یک راه آهن سراسری واقعی بود واین خواست، جزیی ازیک دیدگاه کلّی بود.به دلایلی مشابه،راه آهن به جادّه ترجیح داده شد:هم دولت وهموابستگان و مخاطبان آن به شدّت خواستار راه آهن بودند و ساختن جادّه اشتیاق آنهارابه هیچ وجه سیراب نمی کرد.ازاین گذشته، ملاحظات مربوط به استراتژی نظامی درداخل کشور ممکن است به سود ساختن یک راه آهن بوده باشد: معمولاً نقل وانتقال تجیهزات سنگین ونفرات نظامی ازطریق راه آهن سریعترومؤثّر ترانجام می گیرد واین خصوص درمورد ایران آن دوران صادق بود.

دولت، گذشته ازطرح راه آهن، سرمایه گذاری قابل ملاحظه ای نیزدر زمینهٔ ساخت، توسعه ویا مرمّت جادّه های معمولی کرد. درطول این دوره، درحدود ۱۳,۰۰۰ کیلو متر جادهٔ جدید ازگونه های مختلف ساخته شد که شهرهای عمده و کوچکتررا به یکدیگرمتّصل می کرد.

صنعت ، کشاورزی و تجارت

دراین دوره ، چنان که دیده ایم ، نشانهٔ چندانی از توسعه ونوسازی صنایع کارخانه ای مشاهده نمی شود. امّا، بخصوص دراواخراین دوره دولت مستقیماً درکارخانه های مدرن،به ویژه کارخانه های قندسازی سرمایه گذاری هایی کرد. بنابر آمار رسمی ،۲٤۰واحد تولیدی جدید با۱۰ نفرکارگریا بیشترتأسیس شد. اغلب این واحدها، هرچند نه به طورکامل، دولتی بودند. امّا طبقه بندی صنایع برحسب تعداد کارگران احتمالاً گسترش بخش تولیدی را کمترازمیزان واقعی آن نشان می دهد. این نوع طبقه بندی طبعاً بیشترتحت تأثیر واحدها وکارخانه های مدرن قراردارودومشکلات گردآوری آمارمربوط به کارگاه های کوچکترسنّتی وتعمیرکاری ها نیزدرآن

انعکاس می یابد. با همهٔ اینها، شواهد کیفی – رشد مخارج مستقیم دولتی و گسترش دستگاه نظامی بورو کراتیک– از رشد مشابهی درتولید کالاهای ساخته شده و میزان اشتغال حکایت دارد.
همچنین نشانه هایی دردست است که درکشاورزی نیز، با اینکه مورد عنایت دولت نبود، کلّ تولید بایستی به کندی رو به رشد نهاده باشد. طیّ این دوره الف) درآمدها، جمعیّت وتقاضای داخلی روبه افزایش بود. ب) کمبود ساختاری موادّ غذایی بندرت روی میداد وپ) حجم صادرات غیر نفتی ایران– که تقریباً به تمامی از محصولات تجاری کشاورزی و فرش تشکیل میشد – به طورمتوسّط ثابت ماند.
هزینه های دولت برای طرح های نوسازی خودبه رشد مداوم واردات ایران انجامید ونیازهای ارزشی ناشی ازآن می بایست به طورفزاینده ای ازمحلّ درآمد نفت تأمین می شد. با این حال ، این نمی توانست دلیل اصلی نا آرامی شاه در مورد نوسانات ظاهراً غیر قابل توضیح درآمد نفتی پرداختی ازسوی شرکت نفت انگلیس و ایران باشد: تراز بازرگانی مشهود ایران مازاد نشان میداد وتراز نامشهود آن– که آمارآن وجود ندارد- احتمالاً بیشترازمازاد مشهود، کسری داشت. این ، ازجمله مواردی است که محافظه کاری و بلکه حسّاسیت معروف رضا شاه درمورد خرج کردن رانشان می دهد. اما دقیقاً بواسطهٔ همین حساسیت، اوازسطح و نوسانات درآمد نفت راضی نبود. به اعتقاداو ایران در شرایط قرارداد اوّلیه با دارسی مغبون شده و اینک نیز- درچارچوب آن شرایط – قربانی تصمیمات بی ضابطهٔ شرکت نفت انگلیس وایران بود. پی آمدهای این نگرش با لغو یک جانبهٔ امتیاز دارسی به اوج خود رسید که حضیض قرار داد نفت ۱۳۱۲ / ۱۹۳۳ را به دنبال داشت.

نفت و قرارداد ۱۳۱۲ / ۱۹۳۳

بررسی ارقام جدول ۳– ٦ برای ادامهٔ بحث مفید است. ستون (۱) این جدول نشان می دهد که درحالی که تولید نفت هرساله، بجز۱۳۱۰، روبه افزایش بوده است، درآمدهای نفت دراین دوره نوسانات بسزایی داشته است. فی المثل ، در۱۳۰٦ / ۱۹۲۷ تولید نفت افزایش یافت، درحالی که درآمد نزدیک به ۳ / ۲ کاهش داشت. ستون(۲) این تغییرات سالانه در تولید درآمدرا نشان می دهد. شاه ازاین وضع

خیلی ناراضی بود وشرکت درپاسخ به اعتراض های رسمی رکود جهانی و «علل» گوناگون دیگرعنوان می کرد.
در۱۳۱۰ / ۱۹۳۱، زمانی که درآمد به سطح مضحک۰۰۰/ ۳۱ لیره نزول کرد،کاسۀ صبرایرانیان لبریزشد. نظربه اینکه الف) چنین سقوط درآمدی ظاهراً غیر قابل توجیه بود، ب) شاه به همه چیز و همه کس مظنون بود تا حدّی که دچار نوعی سوءظن جنون آمیز(Paranoia) شده بود وپ) رضا شاه وبسیاری از رهبران دیگردرواقع کلّ جامعۀ سیاسی همیشه درتحلیل امور سیاسی توطئه ای پنهان را می دیدند، شاه مطمئن بود که حکومت انگلیس خود به شرکت فرمان کاهش پرداخت ها را داده است، زیرا– به تصوّروی- یا ازاوناراضی بود یا به دلایلی می خواست او را تحت فشار قرار بدهد.
اوبه کابینه دستورداد تامذاکرات رسمی رابا شرکت آغازکند. رئیس هیأت نمایندگی ایران قدرتمندترین مردکشوربعدازشخص شاه بود:عبدالحسین تیمور تاش وزیر مقتدر دربار. درواقع، تیمورتاش ازدیدگاه رادیکالتری به اوضاع می نگریست و حتّی معتقد بود که حکومت ایران باید ، هم برای هراساندن انگلیس و هم بهبود روابط ایران و شوروی ، رویّۀ دوستانه تری را با شوروی درپیش گیرد. مذاکرات به طول انجامید و شاه کنترل اعصاب خود را ازدست داد: یک روز غرّش کنان به جلسۀ هیأت دولت واردشد و پروندۀ نفت را به داخل بخاری پرتاب کرد و گفتن اینکه« نمی روید تا امتیاز را لغو کنید» به آنها دستورداد که بیانیۀ لغویکجانبۀ امتیازدارسی را آماده کنند.(۸) این نمونه ای بود از رفتارعجولانۀ مستبدّی که عادت کرده بود ارادۀ خودش را درهر شرایطی تحمیل کند.. این بار، امّا، رضا شاه پایش را از گلیمش بیرون گذاشته بود و نمی توانست حرفش را تماماً و به شیوه هایی که به آن خو گرفته بود، به کرسی بنشاند. امتیاز دارسی طبق دستورلغوشد، اما شاه نیز فهمید– یا مجبورشد بفهمد – که باید قرار داد جدیدی را بپذیرد:
ایرانیان ابتکارعمل را ازکف دادندوقرارداد۱۳۱۲ / ۱۹۳۳ بسته شد. طبق معمول این قرارداد به عنوان یک پیروزی بزرگ جلوه داده شد، در حالی که شکستی مفتحضانه بود.
قرارداد جدید تنها یک چهارم منطقۀ تحت پوشش امتیازدارسی را می پوشاند، امّا این تمامی مناطق مورد بهره برداری و بیشتر ذخایر کشف شده را دربرمی گرفت.

مدّت قرارداد نیزاز۲۷به ٦۰ سال افزایش یافت. پایهٔ پرداخت سهم ایران نیز از ۱٦ درصد سود خالص سالانهٔ شرکت به ٤ شیلینگ برای هربشکهٔ تولید شده تغییر کرد. این به هیچ رو به معنای سهم ایران درطول دورهٔ امتیاز نبود ولی ازاین نظرکه مانع ازآن شد که نوسانات قیمت بازارویا تعهّدات مالیاتی شرکت به حکومت انگلیس به عنوان دلیل برای کاهش شدید سهم حکومت ایران قلمداد شود با امتیازپیشین تفاوت داشت. تغییراتی نیزدرمفادّ فرعی امتیاز قبلی به عمل آمد. سرانجام برای زدودن تلخکامی تحمیل چنین قراردادی ، شرکت پذیرفت که یک میلیون لیره برای سال ۱۳۱۰ ویک میلیون لیره نیز برای تجدید نظر ومذاکره در بارهٔ قرارداد درآینده منظورنشد: از ایرانیان انتظار می رفت که به مدّت شصت سال به مفاد این قرارداد غیرمنصفانه پایبند بمانند.

این یک آبروریزی بود؛ اما انداختن همهٔ تقصیرات به گردن امپریالیسم انگلیس هم ساده لوحانه است وهم تکرارمکرّرات. درباب قدرت واهداف انگلیس جای پرسش و تردید نیست. امّا در این نیز تردیدی نیست که اگر مذاکرات با دقت و ظرافت و دیپلماسی لازم انجام پذیرفته بود، ایرانیان نتایج بسیارمساعدتری بدست می آوردند. مسئولیت اصلی عدم تحصیل چنین شرایط مساعدی برعهدهٔ روش های استبدادی ، متکبرانه وجاهلانهٔ رضا شاه درانجام امور بود. از این زاویه است که می توان فهمید سید حسن تقی زاده ، وزیر مالیهٔ رضا شاه و کسی که رسماً پای قرار دادرا امضاء کرد(مدّتی قبل ازآنکه به خاطر ناخشنودی ازاستبداد رأی و خود بزرگ پنداری شاه داوطلبانه جلای وطن کند) چه بوده ، موقعی که چهارده سال بعدگفت که درامضای قرارداد ۱۳۱۲ / ۱۹۳۳، اوتنها«آلت فعل » بوده است.(۹)

این قضیّه بی آنکه قربانی مهمّی داشته باشد، پایان نگرفت، هرچند با یا بدون بحران نفت ، روند اوضاع چنین پیشامدی را اجتناب ناپذیرساخته بود: سقوط ، محاکمه ، محکومیت، زندان و بالاخره ، قتل تیمور تاش ، شخص دوّم مملکت در زندان. شاه ظنّ داشت که تیمورتاش درطول مذاکرات دو دوزه بازی کرده است؛ همچنین ازبابت تماس های او با روس ها عصبی بود و فکر می کرد - هرچند که احتمال آن بسیار اندک است- که تیمورتاش در تدارک به تخت نشستن خودش پس ازمرگ وی است بعید هم نیست که شرکت نفت انگلیس وایران و یا حکومت انگلیس که احتمالاً از سختگیری تیمورتاش درمذاکرات و تماس های دوستانهٔ با

جدول ۳-۶

تولید نفت و درآمد مستقیم ایران*

سال**		(۱) ارقام سالانه		(۲) تغییرات سالانه	
شمسی	میلادی	تولید	درآمد	تولید	درآمد
۱۳۰۵	۱۹۲۶	۴۵۵۶	۱۴۰۰	—	—
۱۳۰۶	۱۹۲۷	۴۸۳۲	۵۰۰	۲۷۶	-۹۰۰
۱۳۰۷	۱۹۲۸	۵۳۵۸	۵۳۰	۵۲۶	۳۰
۱۳۰۸	۱۹۲۹	۵۴۶۱	۱۴۴۰	۱۰۳	۹۱۰
۱۳۰۹	۱۹۳۰	۵۹۲۹	۱۲۹۰	۴۶۸	-۱۵۰
۱۳۱۰	۱۹۳۱	۵۷۵۰	۳۱۰	-۱۷۹	-۸۸۰
۱۳۱۱	۱۹۳۲	۶۴۴۶	۱۵۳۰	۶۹۶	۱۲۲۰
تغییر خالص ۱۳۰۵-۱۲	۱۹۲۶-۳۲	—	—	۱۸۹۰	۲۳۰

* ارقام تولید به هزار تن بلند است؛ ارقام درآمد به هزار لیرهٔ استرلینگ است. تعدیلات بعدی که طبق قرارداد ۱۹۳۳/۱۳۱۲ به عمل آمد، در ارقام اثر داده نشده است.

** توضیح مترجمان: از آنجا که آمار تولید نفت خام برحسب سال‌های شمسی وجود ندارد، مبنای جدول سال میلادی (که از ژانویه تا دسامبر) است و سال‌های شمسی تنها برای تسهیل مطالعه آورده شده است.

منبع: بر پایهٔ باری یر، **توسعهٔ اقتصادی در ایران**، جدول‌های ۳-۸ و ۴-۸ و منابعی که در آنها ذکر شده است.

روس ها ناخشنود بوده است، به طورغیرمستقیم به سقوط اوکمک کرد آنرا تسریع کرده باشد .(۱۰)
تیمور تاش هم سازنده و هم ساختهٔ رژیم استبدادی جدید بود. او به همان شمشیری نابود شد که به وسیلهٔ آن زیسته و مرگ دیگران را تدارک دیده بود.
سقوط تیمورتاش مظهر دستیابی رضا شاه به قدرت مطلق وخودکامه بود، زیرا از آن لحظه تا زمانی که نوبت خودش فرا رسید، شاه فرمانروای بی چون وچرای زندگانی، آزادی، حقوق و اموال مردم ایران شد.(۱)

پیشرفت اجتماعی یا انحصارقدرت

سیاست اقتصادی واقتصاد سیاسی
چشم انداز کلّی

خواننده ای که منطق استبداد شبه مدرنیست را دریافته باشد می تواند حتی بدون اطّلاع ازامورواقع شده، روند حاصله درعرصهٔ رویدادها وسیاست های اقتصادی را پیش بینی کند: رشد صنایع تولیدی، افزایش ظرفیت وسرمایه بری آن در نتیجهٔ کار برد فزایندهٔ تکنولوژی خارجی؛افزایش تعداد و سهم انحصارات دولتی و خصوصی در تولیدات صنعتی و تجاری ، بوروکراتیزه شدن بیشتر زندگی وکار، ایجاد ظرفیت تولیدی زاید درنتیجهٔ عدم توجّه به وابستگی متقابل صنایع مختلف در سیاست های سرمایه گذاری دولت؛ اتلاف مضاعف سرمایه گذاردرطرح های آموزشی گزاف درجایی که ازسویی برای فارغ التحصیلان جدید اشتغال مولّدی وجود نداشت وازسوی دیگردولت به ایجاد مشاغل غیرمولّد و افزایش تعداد میز وصندلی های دفتری وادارمی شد؛ وجزاینها. ازاین گذشته افزایش هایی که در مالیات ارضی صورت می گرفت، مالکان را به سود دولت زیرفشار قرارمی داد، وانحصاردولتی تجارت خارجی ونیزعرصه های مهمّی ازتجارت داخلی، تاجران را ازبخش وسیعی از فعّالیت های اقتصادی محروم می کرد. تعرفه هایی بر تجارت بسته شد و سفرشهری به شهر دیگر مستلزم کسب جواز رسمی بود!

نفت، دولت و اقتصاد

قرارداد ۱۳۱۲/ ۱۹۳۳ وآغازبهبود اقتصاد جهانی ودر پی آن تسلیح عمومی مجدّد وجنگ جهانی دوّم ، ابتدا موجب تثبیت در آمدهای نفت ایران وسپس رشد آن شدند. جای تأکید است که این درآمد مستقیماً به دولت پرداخت می شد. رویهمرفته ، درآمد نفت بیش از ۲۰ درصد کلّ بودجه راتشکیل می داد، امّا نظربه اینکه مخارج واقعی تقریباً بلااستثناء کمترازاعتبارات برنامه ریزی شده بود، مسلّم است که سهم نفت درمخارج دولت بیش از رقم مزبور بود. به علاوه ، ازآنجا که درآمد نفت به ارز پرداخت می شد، حساب جاری تراز پرداخت ها نیز مازاد نشان می داد.

از این رو دولت، جدا از اقتصاد سیاسی داخلی و کارکرد تولیدی آن ، منبع درامد و ارز قابل ملاحظه ای در اختیارداشت که نه به تعرفه ومالیات هایی که بر مردم می بست وابسته بود، نه حاصل صادرات تولید شده وسیلهٔ وسایل تولید داخلی وبه ویژه نیروی کار. بررسی چگونگی تخصیص بودجهٔ سالانه نشانه هایی از روند های کلّی تر سیاست دولت و فعّالیت های کلان اقتصادی را به دست می دهد، به خصوص که هزینه های وزارتخانه ها، هزینه های جاری وطرح های سرمایه گذاری هردو را دربرمی گیرد. جدول های ۱ – ۷ و ۲ – ۷ به ترتیب بودجهٔ وزارتخانه های مختلف و سهمشان را از بودجهٔ کلّ نشان میدهد نیست .می پردازیم به پاره ای مشاهدات عام دربارهٔ داده های ارائه شدهٔ کلّ اعتبارت تخصیص یافته (با اینکه معمولاً از هزینه های واقعی کمتر بود) به سرعت افزایش می یافت؛ مثلاً درسال ۱۳۱۸ کلّ بودجه (۲۶۱۳میلیون ریال) چهاربرابر رقم مشابه درسال ۱۳۱۳(۶۲۵ میلیون ریال) بود (ر.ک. جدول ۱-۷) با توجّه به اینکه میانگین نرخ تورّم دراین پنج سال نازل بود، این مشاهدات بیانگر افزایش قابل ملاحظهٔ هزینه های واقعی دولت است. درنتیجه، تقریباً سهم اکثر وزارتخانه ها هرساله رو به افزایش بود؛ امّا در صد آن افزایش ها بسیار ناهمگون بود، به طوری که در جایی که سهم برخی وزارتخانه ها ازکلّ بودجه افزایش می یافت، سهم سایر وزارتخانه ها رو به کاهش بود.

(ر.ک. جدول ۲ – ۷)

با این همه کاهش مستمر وسریع دودر صد سهم وزارت جنگ را از ۳۸ در صد ۱۳۱۳ به ۱٤درصد در ۱۳۲۰ باید با احتیاط بررسی کرد: نخست آنکه ، به طور قطع مخارج شبکهٔ نظامی خیلی بیشتراز بودجهٔ وزارت جنگ بود، زیرا اوّلاً این وزارتخانه تمامی فعّالیت های نظامی را در برنمی گرفت و در ثانی در آمد سایر منابع مانند املاک دولتی نیز به مصرف اهداف نظامی می رسید؛
دوّم آنکه حتّی بودجهٔ قانونی وزارت جنگ نیزمشکوک می نماید، چون به احتمال زیاد از ۱۳۱٥ به بعد، اقلامی مانند« راه» و« سایراعتبارات» پوششی برای هزینه های نظامی بوده است. وبالاخره ارقام سالهای ۱۳۱۸، ۱۳۱۹ و۱۳۲۰ با ارقام مشابه درسالهای پیشین به آسانی قابل مقایسه نیستد، زیرا در ۱۳۱۸ مسئولیت هاوهزینه های وزارتخانه هاتغییرکرد.این تغییروتجدید سازماندهی بایستی به خصوص بربودجه وهزینه های رسمی وزارتخانه های جنگ دارائی تأثیرگذارده باشد : فی المثل ، وزارت دارایی بخشی از امپراتوری عظیم خود را به وزارت صنایع ومعادن واگذار کرد.
حمایت ناگهانی و شتابانی که درطول این مرحله ازصنایع به عمل آمد، به خودی خود گویاست:در۱۳۲۰،بودجهٔ صنایع تقریباًپنجاه برابررقم مربوط به ۱۳۱۳بود (ر.ک. جدول ۱ – ۷) ، وحاصل آنکه در صد سهم صنایع وبازرگانی از۱ / ۳ درصد (در۱۳۱۳) به ۱/ ۲٤درصد کلّ بودجهٔ کشوررسید. بیشتراین بودجه به مصرف برپایی کارخانه های ماشینی و مدرن رسید که عمدتاً به تولید قند وشکر ، محصولات نخی و ابریشمی، مصالح ساختمانی و– به میزان کمتری - شیشه ، کبریت ، محصولات چرمی وغیره اشتغال داشتند. امّا افزایش نیروی کار صنعتی به اندازهٔ افزایش عمومی درظرفیت تولید بارز نبود، و این ناشی از سرمایه برای کارخانه های بزرگتربود: در۱۳۲۰ ، نیروی کارصنعتی ، به جز بخش نفت، تقریباً سه برابرده سال پیش بود.
کارخانه های تولیدی به وسیلهٔ کارمندان دولت و بوروکرات های وزارتخانه ها اداره می شد و ضوابط انتصاب ، سلسله مراتب وعملکرد عمومی آنها تقریباً بی کم و کاست همانند مشاغل اداری بود. فساد به همان گستردگی سایر بخش های دولتی بود؛مدیران امنیت شغلی نداشتند،وسرعت تغییرآنها به نحو مضحکی بالابود؛ اهداف تولیدی وقیمت گذاری نیز بی ضابطه و بی قاعده بود.

جدول ۱-۷

اعتبارات وزارتخانه‌ها در بودجهٔ عمومی دولت، ۲۰-۱۳۱۳ (به میلیون ریال)

وزارتخانه	۱۳۱۳	۱۳۱۴	۱۳۱۵	۱۳۱۶	۱۳۱۷	۱۳۱۸	۱۳۱۹	۱۳۲۰
جنگ	۲۳۹	۲۵۶	۲۷۵	۳۱۹	۴۰۳	۳۸۰	۴۸۳	۵۹۳
دارایی	۱۷۲	۱۷۶	۱۹۷	۲۱۶	۲۷۵	۹۰	۱۴۶	۲۶۶
صنایع و بازرگانی	۲۳	۶۸	۷۶	۱۵۰	۳۲۰	۲۵۹	۷۵۱	۱۰۰۶
فرهنگ	۴۷	۵۷	۶۸	۷۲	۸۱	۸۴	۱۳۲	۱۹۵
کشور	۴۰	۴۴	۵۲	۵۶	۷۰	۱۰۸	۱۱۰	۱۲۳
پست و تلگراف و تلفن	۲۸	۲۸	۳۴	۳۷	۴۳	۵۸	۷۱	۹۰
دادگستری	۲۵	۲۸	۲۹	۳۳	۴۳	۵۶	۶۴	۷۹
امور خارجه	۲۲	۲۵	۲۷	۲۶	۳۰	۲۷	۳۳	۳۱
بهداری	۱۳	۱۹	۲۴	۳۴	۳۷	۸۸	۶۵	۸۳
دربار	۱۴	۱۳	۱۴	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۷
کشاورزی	۳	۱۷	۲۷	۳۴	۴۸	۵۴	۷۲	۱۲۲
راه	*	۲۱	۱۷۹	۲۵۶	۱۶۱	۸۵۴	۹۹۹	۱۰۹۲
سایر اعتبارات	—	—	—	—	—	۳۳۹	۱۶۸	۴۷۷
کل	۶۲۵	۷۵۳	۱۰۰۲	۱۲۴۹	۱۵۲۷	۲۶۱۳	۳۱۱۲	۴۱۷۴

* در ارقام مربوط به پست و تلگراف و تلفن منظور شده است.

منبع: بر پایهٔ باری‌یر، **توسعهٔ اقتصادی ایران**، جدول‌های ۱-۴ و ۲-۲.

جدول ۲-۷

اعتبارات وزارتخانه‌ها در بودجهٔ عمومی دولت (درصد از کل بودجه)، ۲۰-۱۳۱۳ (به میلیون ریال)

وزارتخانه	۱۳۱۳	۱۳۱۴	۱۳۱۵	۱۳۱۶	۱۳۱۷	۱۳۱۸	۱۳۱۹	۱۳۲۰	میانگین* ۲۰-۱۳۱۳
جنگ	۳۸٫۳	۳۴٫۰	۲۷٫۵	۲۵٫۶	۲۶٫۵	۱۴٫۵	۱۵٫۶	۱۴٫۲	۱۹٫۶
دارایی	۲۷٫۵	۲۳٫۴	۱۹٫۶	۱۷٫۲	۱۸٫۰	۳٫۴	۴٫۷	۶٫۴	۱۰٫۳
صنایع و بازرگانی	۳٫۵	۹٫۰	۷٫۶	۱۲٫۰	۲۱٫۰	۱۷٫۶	۲۴٫۱	۲۴٫۱	۱۹٫۰
فرهنگ	۷٫۵	۷٫۷	۶٫۸	۵٫۸	۵٫۳	۳٫۲	۴٫۲	۴٫۷	۴٫۹
کشور	۶٫۴	۵٫۹	۵٫۲	۴٫۵	۴٫۶	۴٫۱	۳٫۵	۲٫۹	۴٫۰
پست و تلگراف و تلفن	۴٫۵	۳٫۷	۳٫۴	۳٫۰	۲٫۸	۲٫۲	۲٫۳	۲٫۲	۲٫۶
دادگستری	۴٫۰	۳٫۷	۳٫۹	۲٫۶	۲٫۸	۲٫۲	۲٫۱	۱٫۹	۲٫۴
امور خارجه	۳٫۵	۳٫۳	۲٫۷	۲٫۱	۲٫۰	۱٫۰	۱٫۱	۰٫۷	۱٫۳
بهداری	۲٫۱	۲٫۵	۲٫۴	۲٫۷	۲٫۴	۳٫۴	۲٫۱	۲٫۰	۲٫۴
کشاورزی	۰٫۵	۲٫۳	۲٫۷	۲٫۷	۳٫۱	۲٫۱	۲٫۳	۲٫۹	۲٫۵
دوبار	۲٫۲	۱٫۷	۱٫۴	۱٫۳	۱٫۰	۰٫۶	۰٫۵	۰٫۴	۰٫۸
راه	**	۲٫۸	۱۷٫۸	۲۰٫۵	۱۰٫۵	۳۲٫۷	۳۲٫۱	۲۶٫۲	۲۳٫۷
سایر اعتبارات	—	—	—	—	—	۱۳٫۰	۵٫۲	۱۱٫۴	۶٫۶
کل	۱۰۰٫۰	۱۰۰٫۰	۱۰۰٫۰	۱۰۰٫۰	۱۰۰٫۰	۱۰۰٫۰	۱۰۰٫۰	۱۰۰٫۰	۱۰۰٫۰

* ارقام این ستون درصد سهم میانگین اعتبارات در میانگین کل بودجه برای تمامی دوره است و میانگین ساده ستون‌های قبلی را نشان نمی‌دهد.

** در رقم مربوط به پست و تلگراف و تلفن منظور شده است.

منبع: جدول ۱-۷.

وجود گرایشی درجهت احداث کارخانه های نسبتاًبزرگ واستفاده از تکنولوژی وارداتی آشکار بود، به رغم اینکه توسعهٔ اولیه در صنایع مصرفی « سبک » رخ نمود . بااین وصف،این تازه اوّل کاربود واگر عمر حکومت رضا شاه طولانی ترمی شد به سرعت به « استراتژی» گسترش صنایع سنگین روی می آورد. در واقع ، آلمان ها بیشتر کوره های یک کارخانهٔ ذوب آهن مدرن– یکی از بزرگترین آرزو های همهٔ گرایش های گوناگون شبه مدرنیسم ایرانی - را تحویل داده بودند، اما سرایت جنگ به ایران تحقّق این نیاز روانی را برای بیست و پنج سال دیگربه تأخیر انداخت.

درسال ۱۳۱۷ ساختمان راه آهن سراسری ایران به پایان رسید، و کار بروی قسمت دیگری که با جدّیت کمتری دنبال شده بود و تبریز را از طریق تهران و مشهد متّصل می کرد، آغازشد. این طرح عملاً به اتّصال تهران - از کرج ، قزوین و زنجان - به میانه انجامید تا اینکه بعدها ، در اواخر سالهای ۱۳۳۰ تکمیل شد. همچنین ، کشیدن جادّه نیزادامه یافت ، امّا درمقایسه با دورهٔ ۱۲ – ۱۳۰۵ازشتاب وتأکیدکمتری برخورداربود. آموزش،امّا،کمابیش ازهمان اولویّت پیشین برخوردار بود: با اینکه درطول سال ها درصد سهم آموزش کاهش یافت (ر. ک. جدول ۲ – ۷)، امّا افزایش سهم مطلق آن قابل ملاحظه بود؛ و درهرحال، میانگین تقریبی ۵ درصد ازبودجه برای آموزش رقم ناچیزی نیست. همانطورکه پیش ازاین گفته شد،اشکال سیاست آموزشی دولت در تمرکزسرمایه گذاری درآموزش های پرخرج (یعنی سرمایه بر) بود- یعنی مشی ای که از لحاظ اجتماعی ناعادلانه از لحاظ اقتصادی اتلاف منافع، از لحاظ تکنولوژیکی نامناسب بود.(۱۱)

کار نامهٔ اقتصادی رضا شاه

سیاست های اقتصادی محض یک رژیم و پی آمدهای آن را نمی توان از سایر تصمیمات و عواقب آن جدا کرد. واین دیدگاهی است که درطول این بررسی همواره مدّ نظربوده است. با این همه، بسیاری ازایرانیان تحصیلکرده- تلویحاً، درنوشتاریا گفتار- تمایزآشکاری میان عواقب مختلف استبداد رضا شاهی قایل شده اند: فی المثل نفی «دیکتاتوری» (که کار برد آن در این ارتباط خطاست) ویایورش

اوبه مذهب ، و پذیرفتن یا تحسین احساسات وآرمان های ناسیونالیستی و یا سیاست های«تجدّدخواهانه»اش. آنهااغلب فراموش می کنند که آن «دیکتاتوری » واین « صنعتی کردن»- یا آن یورش به همهٔ سنت ها واین« نوسازی »- فراورده های مشترک یک نظام هستند.

با همهٔ اینها، ارزیابی عواقب استبداد رضا شاهی ازجنبه های اقتصادی محض می تواند مفید افتد. در دوره ای کمتراز بیست سال ، جادّه ها و شبکهٔ ارتباطی ، ظرفیت صنعتی،کاربردتکنولوژی مدرن آموزش جدیدمتوسّطه وعالی وجز اینها ، گسترش بسزائی یافت. بنابراین آیا منصفانه نیست اگرگفته شودکه - دست کم ازدیدگاه اقتصادی»- رضا شاه کشوررا درمقایسه با آنچه بود، در وضعیت بسیاربهتری ترک کرد؟ پاسخ به دلایل زیر منتفی است:

« دستا وردهای اقتصادی» رضاشاه حاصل برخورد معقول ومتناسب ، چه رسد به موافق، با پیشرفت اقتصادی نبودوجملگی ازمحلّ درآمدنفت ومالیات های غیرمستقم که بار آن بدوش مردم عادی بوده، پرداخت می شد. هر گونه سرمایه گذاری به ساختمان جادّه ها، کارخانه،مدرسه ها وبانک ها می انجامد، اما استراتژی سرمایه گذاری متناسب آن است که برپایهٔ بهترین استفاده ازمنابع ملّی استوارباشد. به بیان ساده تر، آنچه اهمّیت دارد این است که اقتصادملّی ازهزینه ای که برای ساختن یک کارخانه پرداخت می کند، چه عایدش می شود، نه اینکه کارخانه ای ، هرکارخانه ای که باشد، ساخته شود تا همگان ببینند. با همهٔ اینها ، بر پایهٔ شواهد موجود پیداست که سیاست های اقتصادی رضا شاه با سرمایه گذاری در طرح های کم بازده موجب اتلاف منبع ملّی شده است.

اما پرسشهای«صرفا» اقتصادی،مسایلی مانند درآمد، مصرف، رفاه وچگونگی توزیع آنها درمیان مردم رانیزدر برمی گیرد. سری های درآمدی وتولیدی برای این دوره وجود ندارد، چه رسد به داده های کمی برای مصرف، توزیع وغیره. با این همه تردید نمی توان داشت که رشد کلّ تولید ودردرآمد قابل ملاحظه بود؛ اما برندگان اصلی اقشارمرفّه تهران وچندشهرعمدهٔ دیگربودند. وازاین میان، بیشترین سود رااقشاربالای بورو کراسی دولتی وشرکای تجاری شان بردند، هرچند تاجران وواسطه هانیزعموماً ازآن بی بهره نماندند. کشاورزی، برروی هم ، کمک چندانی دریافت نکرد و مناسبات حاکم برآن دقیقاً به همان حالی باقی ماند که قرن ها

دچارش بود. امّا دامنهٔ تبعیض مداوم وهمه جانبه ای که علیه روستائیان اعمال می شد تنها درتمرکزسرمایه گذاری دولتی درصنایع تبلورنمی بافت و بسیار فراتر از آن می رفت.

دولت خریدار و توزیع کنندهٔ انحصاری محصولات عمدهٔ کشاورزی ، شامل گندم وجو، بود که غذای اصلی مردم را تشکیل می دهد. بدین سان، دولت به عنوان خریدارانحصاری، قیمت های محصولات کشاورزی رادر پایین ترین حد ممکن و شرایط مبادلهٔ داخلی را پیوسته برضدّ جمعیّت روستایی نگاه می داشت. غرض ازاین کار تحصیل مازاد واقعی بیشتری ازکشاورزی ، نوعی «پس اندازاجباری »- برای بکارگیری درجهت انباشت سرمایه نبود. بر عکس، تنها هدف این سیاست نا عادلانه کاهش مصرف دهقانان به نفع تهران و یکی دو شهر دیگر بود. به عبارت دیگر،انحصاردولتی برای سوبسید معدودی شهرهای ممتازبه ضررجامعهٔ روستایی به کارگرفته می شد.افزون براین، سیاست اقتصادی رژیم عمداً برضدّ برخی مناطق، به خصوص آذربایجان، تبعیض قائل می شد. در واقع ، آذربایجان– که تصادفاً درشمار توانا ترین ومولّدترین منافع انسانی کشور قراردارند-دستخوش چنان تبعیضی بودندکه بسیاری ازآنان دستجمعی به تهران مهاجرت کردند.

ازاین گذشته، تقریباً تمامی خدمات رفاهی وبه خصوص آموزش وبهداشت وتسهیلات عمومی، درتهران وبه میزان کمتری درچند شهردیگر تمرکز یافته بود. بدین سان ، روستایی ایرانی از همه طرف زیر فشار قرار داشت .(۱)

توضیحات و مآخذ

۱ - محمدعلی همایون کاتوزیان«اقتصاد سیاسی ایران :ازمشروطیت تاپایان سلسله پهلوی» - ترجمه محمد رضا نفیسی وکامبیز عزیزی - نشرمرکز ؛ ۱۳۷۲ - صص ۱٦٤ _ ۱۵۲
۲ - پیشین - صص ۱۸۰ _ ۱۷٤

پی نوشت ها:

۱- بسیاری از این افراددرزندگینامه های کوتاه خواجه نوری بازیگران عصر طلائی، معرفی شده اند، هرچند این آث۳اررا، چه ازلحاظ واقعیت ها و چه از لحاظ قضاوت های نویسنده باید با احتیاط مطالعه کرد.

۲- همهٔ سیاستمداران توانای ایرانی که به رضا شاه وابسته نبودند ویابا اومخالف بودند پیش ازاینها ازعرصهٔ سیاست بیرون رانده شده، به زندان افتاده یا درخارج به حال تبعید بسرمی بردند. بعضی از این افراد عبارت بودند از سید حسن مدرس، برادران مشیرادوله ومؤتمن الملک، دکتر محمد مصدق ، وثوق الدلهو قوام السلطنه، سلیمان میرزا اسکندری وقوام الدوله ، که به رغم اختلاف نظرهای سیاسی وشخصی، همگی نه فقط با استبداد رضا شاهی، بلکه با خود با خود استبداد نیز مخالف بودند. ر.ک. فصل هفتم همین کتاب .

[توضیح ج.ص.: سلیمان میرزا در زیرپاگذاشتن قانون اساسی در۹ آبان ۱۳۰٤ دورهٔ پنجم شورای ملی درتغییرقاجاربه پهلوی نقش مهم داشت ورضاخان درمجلس مؤسسان قول وقراری با سلیمان گذاشته بودکه خلاف آن عمل کرد ودرقانون اساسی فرزند خود محمد رضا را ولیعهد نمود وبا رضاخان اختلاف پیدا کرد. وی را درردیف مصدق و مدرس، مشیرالدوله و مؤتمن الملک گذاشتن صحیح نیست.]

۳ – این سخنرانی راحسین مکی«دکترمصدق ونطق های تاریخی او آورده شده است.

٤ – لیت فرایند پیش ازاین یعنی در دورهٔ نخست وزیری رضا خان آغاز شده بود. در نطقی درمجلس در۱۳۰٤ مدرس به این نکته اشاره کرده بود که میان

مدرنیزه کردن و اینگونه اقدامات بی ضابطه بر علیه مردم و اموالشان باید تمایز قایل شد.شهردارانتصابی تهران،یک سرتیپ تقریباً بیسواد بنام کریم آقا بوذرجمهری ، بیشترین سهم را دراین ویرانگری رسمی داشت.

٥ – ر.ک. بحث کاملاً مستدل مصدق(مکی ، دکتر مصدق) که عالیترین نمونهٔ طرزبرخورد با مسألهٔ پیشرفت اقتصادی اجتماعی است توسط یکی ایرانی مترقی، آنهم دربیش از نیم قرن پیش، که هم ریشه درجامهٔ خود داشت و هم اندیشه وروش های اروپایی را به درستی فهیده بود و بکار می بست.

٦- شرکت های مختلف امریکایی، شسوئدی وآلمانی درمراحل مختلف این طرح در گیر بودند.

۷- مصدق طی نطقی درمجلس براساس آماروارقام تفصیلی برآورده شده توسط مشاوران رسمی نشان دادکه هزینهٔ ساختمان یک جادهٔ خوب ده درصد هزینهٔ راه آهن پیشنهادی می شده است.

۸ – برای شرح دست اول این اقعه و ماجراهای مربوط ، ر.ک. خاطرات نخست وزیر وقت، مدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات.

۹ – همچنینر.ک. مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، و هدایت، خاطرات و خطرات که تقریباً جای تردید باقی نمی گذارند که قرارداد متفتضحانهٔ ۱۳۱۲ / ۱۹۳۳ نه ناشی ازیک توطئه بلکه مولود حماقت متکبرانهٔ خود شده بوده است. اظهارنظر تقی زاده به این معنااست که به اوبه عنوان وزیر دارایی چیزی جز ملعبهٔ تصمیمات استبدادی شاه نبوده است. مدت کوتاهی پس ازامضای قرارداد او را محترمانه کنار گذاشته و به سمت سفیرایران درفرانسه منصوب کردند. اما توصیف او در ۱۳۱٤ از شاه به عنوان« گرگ زمین خوار» می توانست به قیمت جانش تمام شود. لکن باقرکاظمی ، وزیرخارجهٔ وقت، طی تلگرام رمزی به وی توصیه کرد که بازگشت به ایران خود داری کند. هشدارکاظمی توسط عوامل شاه کشف وتقریباً به قیمت ازدست دادن مقامش تمام شد.

۱۰- تایمزلندن شایعاتی را مبنی براینکه طی سفر تیمر تاشبه لندن از طریق مسکو، کیف دستی اش (حاوی اسناد مهم) به نحوغیر قابل توضیحی گم شده بود، منتشرکرد. قطع نظر از صحت یاسقم این شایعات، رضا شاه سوء ظنی بایستی گمان برده باشد که اسناد مزبورحاوی قرارومدارهای مخفی بین مقامات شوروی و

وزیردرباربوده است. دراینکه تیمورتاش نسبت به نزدیکی ایران به شوروی نظر مثبت داشت، جای تردید نیست؛ اورا درزندان هنگامی به قتل رساندند که معاون وزارت خارجهٔ شوروی، کاراخان ازایران دیدارمی کردتا برای رهایی اش میانجیگری کند. چند سال بعد، خود کارخان درتصفیه های استالین ناپدید شد.
۱۱– برای اماروا‌طلاعات بیشتردربارهٔ رویدادهاومسایل اقتصادی ر.ک. مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، و

◄ محمدعلی همایون کاتوزیان(متولد۲۶ آبان۱۳۲۱،تهران) اقتصاددان، تاریخ‌نگار، کاوشگرعلوم سیاسی ومنتقد ادبی واستاد پیشین دانشگاههای انگلستان وایران ...است. « زمینهٔ تحقیق مورد علاقهٔ اومسائل مربوط به ایران است. تحصیلات رسمی دانشگاهی کاتوزیان دراقتصاد وجامعه شناسی است. کتابها و مقالاتش را در زمینهٔ اقتصاد، تاریخ و ادبیات ایران و... می باشد.

فصل ششم

ارتش و بوروکراسی

« قبل ازاین که هر کار مفیدی دراین مملکت انجام شود باید درصدد اصلاح قوهٔ حاکمه وتهذیب اخلاق مجریان قوانین وسایر اهالی مملکت برآمد و آن هم با رعایت اصول وترتیبات عادی، کاری است بس مشکل و مدت طولانی وقت می خواهد که معلوم نیست با وضع جهان دیگرفرصت آن را داشته باشیم...»
«اللهیار صالح»*

یرواند ابراهامیان درکتاب« تاریخ ایران مدرن»رضاشاه دولت جدیدش را بردو ستون اساسی پی ریزی کرد: ارتش و بوروکراسی. در دوران حکومت وی؛ ارتش ده برابروبوروکراسی هفده برابررشدکرد.شمارنفرات ارتش درسال ۱۹۲۱ / ۱۳۰۰ تنها ۲۲ هزارنفروشامل هشت هزار قزّاق،هشت هزار ژاندارم و شش هزار نفر نیروی تفنگدارجنوب بود. این تعداد تا سال ۱۹۲۵ / ۱۳۰٤ ، به بیش از چهل هزارنفرنیروی منسجم تحت نظارت وزارت جنگ افزایش یافت وتا سال ۱۹٤۱ / ۱۳۲۰، به بیش ازصد وهفتاد هزارنفررسید. ازسوی دیگر،درسال ۱۹۲۱ /۱۳۰۰ دولت مرکزی فقط عبارت بودازمجموعهٔ بی نظمی از مستوفیان تقریباً خود مختار، منشی ها وصاحب منصبان.امّااین مجموعه تاسال۱۹٤۱ /۱۳۲۰، مبدّل به هفده وزارتخانهٔ کامل با نود هزارکارمند حقوق بگیرشد. وزارتخانه های مهمّی نظیر داخله ، معارف وعدلیه، تا سال ۱۹۲۱ / ۱۳۰۰ عملاً فعّالیتی نداشتند.
البتّه این گسترش به واسطهٔ درآمدهای حاصل ازچهارمنبع مختلف امکان پذیرشد: حقّ الامتیازاستخراج نفت؛گردآوری مالیات‌های معوّقه؛افزایش عوارض گمرکی و وضع مالیات‌های جدید بر کالاهای مصرفی.در آمدهای مربوط به حقّ الامتیاز نفت که پرداخت آن درسال ۱۹۱۱/ ۱۲۹۰به شکل مبلغی ناچیز آغاز شده و درسال های ۱۹۲۲_ ۱۹۲۱ / ۱۳۰۱ _ ۱۳۰۰ در مجموع به ۵۸۳۹٦۰ پوند رسیده بود، طیّ

سال های۱۹۳۱ـ۳۰ ۱۹ / ۱۳۱۱- ۱۳۱۰ به بیش از ۱۲۸۸۰۰۰ پوند و در سال های ۱۹۴۱ ـ ۱۹۴۰ / ۱۳۲۰ ـ ۱۳۱۹ به بیش از٤میلیون پوندافزایش یافت.سایردرآمدهای نیزازهنگام انتصاب آرتورمیلیسپو ی امریکایی به سمت خزانه داری کلّ و آغاز اجرای برنامه های ناتمام شوستربرای ایجاد یک نظام مالیاتی پیشرفته در وزارت مالیه ، روند افزایشی یافت. افراد بدبین به هنگام ورود میلیسپو به ایران برای وی«سه ماه آموختن کارش، سه ماه برای جریان انداختن کارها و سه ماه برای جمع آوری حقوقش پیش ازترک ناامیدانهٔ کشور، زمان درنظرگرفته بودند»امّا او درعرض پنج سال، ادارهٔ جدیدی را تأسیس کرد، اجاره دادن زمین های دولتی را لغو کرد، نرخ های قدیمی را روزآمد ساخت، برعوارض فروش تریاک افزود وازهمه مهم ترمستوفیان را به صورت کارمندان تمام وقت سازمان دهی کرد. چیزی نگذشته بودکه میلیسپوتوانست نخستین برنامهٔ بودجهٔ جامع سالانه را هم تنظیم کند. همهٔ این برنامه ها به واسطهٔ پشتیبانی رضا شاه میسّر شد- البتّه هنگامی که رضاخان به این باوررسید که دراین کشور فقط جای یک شاه هست. میلیسپومی نویسدکه «بدلیل تهدید فرماندهٔ کلّ قوا مبنی برتصرّف املاک اعیان و برجستگان محلّی، قادرشده بود تاازملّاکین بسیارعمده ازجمله سپهدارمالیات دریافت کند.»

برخی معتقدند این گونه مالیات گیریهای همراه بافشاروتهدید،به خودکشی سپهدار درسال ۱۹۲٦ /۱۳۰۵منجرشد. میلسپومعتقداست:«رضا خان ازجنس دولتمردانی است که نخستین سرمشق آنان هنری دوّم پادشاه انگلستان فیلیپ اگوستویی فرانسه بودند. او نیروی انسانی و نیروی نظامی لازم را برای شکل گیری اقتداردولت مرکزی تأمین کرد.»

همچنین، وی خان های بختیاری وشیخ خزعل را برای واگذاری سهام نفتی خود به دولت مرکزی تحت فشارقرارداد. دراین خصوص،وزیرمختاربریتانیا درسال ۱۹۳۳ / ۱۳۱۲ چنین گزارش داده است:

چنین موفّقیتی بدون کمک مؤثّر رضاخان ممکن نبود، زیرا وی گردآوری درآمدها اعمّ از معوّقه وجاری را در مناطقی که دولت های قبلی فاقد قدرت لازم برای وصول آن بودند امکان پذیرکرد. هم اکنون همهٔ بخش های پادشاهی تحت کنترل دولت مرکزی درآمده است و مالیات ها به طورمنظّم ازتمام مناطق به خزانه

واریزمیشود- مناطقی که طیّ سال های گذشته نه تنها چیزی به درآمدهای دولت اضافه نمی کردند بلکه دولت ناچاربود مبالغ هنگفتی در آن جا هزینه کند.
درآمدهای دولت همچنین به دلیل بهبود وضعیّت تجارت پس ازجنگ اوّل جهانی افزایش یافت،علاوه براین، مالیات بردرآمد- عمدتاً حقوق و دستمزد – نیز وضع و ازهمه مهم ترانحصار دولتی برقرارشد، ومالیات هایی بر کالاهای مصرفی به ویژه قندوشکر،چای،تنباکو، پنبه، پوست وتریاک اعمال گردید. درآمد گمرکی نیز از ۵۱ میلیون قران درسال۱۳۰۰به ۹۳میلیون در سال ۱۳۰۴ و سپس ۶۷۵ میلیون درسال ۱۳۲۰ افزایش یافت.
همچنین درآمدهای مربوط به مالیات های کالاهای مصرفی از ۳۸ میلیون قران (ریال) درسال ۱۳۰۴به بیش از ۱۸۰ میلیون قران درسال۱۳۲۰ رسید. مالیات بر قند وشکرو چای – که در سال ۱۳۰۵ وضع شد- ۱۲۲ میلیون قران در سال ۱۳۰۷،۴۲۱میلیون درسال ۱۳۱۷و۶۹۱میلیون درسال۱۳۲۰به درآمدهای دولت اضافه کرد. به عبارت دیگرفقط درآمد ناشی ازاین مالیات ازکم تر از۲۴۶ میلیون ریال به بیش از۳۶۱۰ میلیون ریال درسال۱۳۲۰ افزایش یافت. بر اساس برآورد بریتانیا، تا سال ۱۳۱۴بیش از۳۴درصد از این در آمد صرف نیروهای مسلّح شد.
نیروهای نظامی درواقع مهم ترین ستون رژیم جدید تلقی می شد. رضاخان فعّالیت دراین بخش را بی درنگ پس ازکودتای ۱۲۹۹آغاز کرد. وی بمنظور ایجاد یک ارتش بیست هزارنفری، نیروهای قزاق رابا بقایای ژاندارمری و نیروی تفنگداران جنوب ادغام کرد.هم قطاران خودرا جایگزین افسران روسی، سوئدی وانگلیسی کرد. با وضع عوارض بر راه ها ومالیات برتریاک، بودجهٔ ارتش جدید را تأمین کرد. وی طیّ مدّت دوسال، پنج لشکرمتشکل ازسی هزار نفر در ارتش تشکیل داد،این لشکرها جدا از لشکر تهران، تبریز، همدان، اصفهان و مشهد بود براساس گزارش های انگلیس، رضاشاه « تمام سال های ۱۹۲۳– ۱۹۲۱ / ۱۳۰۲ – ۱۳۰۰ را صرف ایجاد یک نیروی منضبط کرد. نخستین نیروی مناسب پس از دورهٔ فتحعلی شاه درسال ۱۸۳۴ / ۱۲۱۳» این ارتش جدید شماری از شورش های ولایات را - به ویژه کوچک خان و گروه جنگلی ها در گیلان، خیابانی درتبریز، سیمکو درکردستان وصولت الدوله در فارس – با موفّقیت سرکوب کرد.
وی همچنین شورشیان ژاندارمری به رهبری ماژور لاهوتی در تبریز و کلنل تقی

پسیان درمشهد را در هم کوبید.
رشد وگسترش نیروهای نظامی به ویژه پس از تصویب قانون نظام وظیفهٔ اجباری درسال ۱۹۲۵/ ۱۳۰٤، تداوم یافت این قانون را محوری ترین فعالیت رژیم نیزنامیده اند. همراه بااین قانون، صدورشناسنامه وهمچنین اخذ نام خانوادگی برای ایرانیان اجباری شد، مطابق این قانون همهٔ مردان سالم بالای ۲۱ سال، باید دوسال درارتش وچهارسال دیگربه صورت نیروی ذخیره خدمت می کردند. مشمولان نظام وظیفه در ابتدا ازمیان جمعیّت روستایی، سپس ایلات و عشایرو سرانجام ازجمعیّت شهری جذب می شدند. ارتش تا سال ۱۹٤۱ / ۱۳۲۰دارای هجده لشکر کامل متشکل از۱۲۷هزارنفرشده بود– یک لشکربرای هریک ازاستان های دوازده گانه و یک لشکرویژه درمرزهای روسیه. همچنین نیروی زمینی ارتش متشکل از۱۰۰دستگاه تانک و۲۸خود روی زرهی؛ نیروی هوایی دارای۱۵۷ فروند هواپیما ونیروی دریایی شامل۲دستگاه ناوو٤ دستگاه ناوچه بود. بخش های خدماتی ارتش راهم یک ستاد مشترکی متشکل ازرؤسای نیروهای عمده اداره می کرد. (۱)
« رضا شاه به تکیه گاه های دوگانهٔ خود یک شبکهٔ گستردهٔ مالی هم افزود، تا جایی که یک پست وزیردربارخارج ازکابینه ایجاد کرد. این سربازساده که از درجات پایین نظامی برآمده بود، در دوران حکومتش آن قدر ملک تصاحب کرد که به ثروتمندترین فرد ایران - اگر نگوئیم خاورمیانه – تبدیل شد.
بر اساس بر آورد یکی اززندگی نامه نویسان هوادار رضا شاه ، ثروت وی به هنگام مرگ سه میلیون پوند و حدود ۱/۵ میلیون هکتار زمین بوده است.
بیش تراین زمین ها درمنطقهٔ اجدادی اش مازنداران قرارداشت. وی همچنین صاحب مزارع گندم درهمدان، گرگان وورامین بود. بعضی ازاین املاک با مصادرهٔ مستقیم، بخشی دیگرازطریق نقل وانتقال مشکوک اموال دولتی و بخشی دیگراز طریق آبیاری زمین های بایر، وسرانجام بخشی نیزبا مجبور کردن زمین داران بزرگ و کوچک برای فروش زمین هایشان به قیمت اسمی ، بدست آمده بود. یکی ازقربانیان این مال اندوزی، سپهداربود.
درهمان اوایل سال ۱۹۳۲ / ۱۳۱۱، سفارت بریتانیا گزارش داد که رضا شاه «حرص غریبی نسبت به زمین دارد، طوری که همهٔ خانواده ها را روانهٔ زندان می کرد مگراین که با فروش املاک شان به وی موافقت کنند: « اشتهای سیری

ناپذیروی به اندازه ای بود که چند صباح دیگر کسی بپرسدچرا اعلی حضرت بی درنگ همهٔ ایران را به نام خود به ثبت نمی رساند.» این گزارش در ادامه می افزاید: به رغم «نارضایتی شمارچشمگیری از زمین داران، سایرین بر این باورند که صرفاً کاری رامی کند که دودمان های پیشین انجام داده بودند، واو بهترازززمین بهر برداری می کند و« به هر حال سراسر مملکت درواقع به وی تعلّق دارد.»البتّه بلندنظری وزیرمختاربریتانیاکم تربود:« او همچنان درکارانباشت ثروت ازراه های مشکوک است وفرماند هان ارشد نظامی خودرا نیز درکار آزاد گذاشته است.
ودرعین حال،ازهیچ فرصتی برای بی اعتبارکردن فرماندهان درصورت سوءظن نسبت به قدرت گرفتن آنان ازطریق اندوختن ثروت پرشمار برای بهره گیری شخصی ، فروگذار نمی کند. البتّه اگر آنان سهم عمده ای از ثروت به دست آمده را به شاه بدهند، او نیزازدزدی های آنان چشم پوشی خواهد کرد.» وی می افزاید:« رضا شاه نسبت به ثروت حریص و طمع کار است وازدیدگاه اوهروسیله ای برای کسب پول وزمین مطلوب است ... جادهٔ جدید منتهی به درهٔ چالوس (درمازندران) که باهزینهٔ هنگفتی ایجاد شده، صرفاً برای ارضای هوس شخصی وی بوده است.»برخی براین گمان بودند که رضا شاه برای شکوفایی منطقهٔ اجداد اش، بقیهٔ کشور را خشکانده است.
رضا شاه برای عمران وآبادی مازندران نه تنها جادّه های مختلف بلکه راه آهنی ازتهران به بندرتازه تأسیس بندرشاه احداث کرد.هتل های لوکسی در شهرهای رامسروبابلسرساخت. درشهرهای ساری، بابل وعلی آبادکه نامش را به شاهی تغییر داد، کارخانه های دولتی قند و شکر، توتون و نساجی تأسیس کرد. وی برای تأمین نیروی کار ارزان قیمت این کارخانه ، به بیگاری کشیدن از مردم، سربازان وظیفه وحتّی آدم ربایی ازکارگران نساجی اصفهان متوسّل شد. سفارت بریتانیا گزارش داد که کارخانه های وی با«کاربدون دستمزد» سرپا مانده اند. »(۲)
برخی«رضاشاه راهمواره «اصلاح گر»،« بانی مدرنیزاسیون » وحتّی «عرفی ساز»[جامعه] کبیرتلقی کرده اند. در واقع ، قصد او از تأسیس نهادهای جدید ، گسترش سلطه از طریق گسترش قدرت دولت درهمهٔ بخش های کشور بود، از سیاست گرفته تا اقتصاد واجتماع وایدئولوژی میراثی که اوپشت سرگذاشت درواقع محصول فرعی اقدامات مصمّم وی برای ایجاد یک دولت متمرکز قدرتمند بود.

سلطهٔ مطلق او برنظام سیاسی،عمدتاً ازطریق تبد یل مجلس از یک مرکز قدرت آریستوکراتیک به یک مجلس کاملاًفرمایشی وفرمان بردارصورت پذیرفت . در دورهٔ قبل، ازمجلس دوّم در سال ۱۹۰۹ / ۱۲۸۸ تا مجلس پنجم در سال ۱۹۲۵ / ۱۳۰٤ ، سیاستمداران مستقل ،اعیان ومتنفّذان روستایی قادربودند رعایارا درمقام شبان دهقانان ورعایای وفاداربه سوی صندوق های رأی هدایت کنند. به تعبیر ملک الشعرای بهار، شاعرسرشناس ومشروطه خواه کهنه کار:

نظام نامهٔ انتخاباتی که تا به امروز (۱۹٤٤ / ۱۳۲۳) به مصیبت آن دچار هستیم، یکی اززیان بارترین وناسنجیده ترین قوانینی است که توسّط ما دموکرات ها به تصویب رسیده است.ما از طریق ارائهٔ یک قانون دموکراتیک اروپای مدرن در محیط پدرسالارانهٔ ایران سنّتی، نامزدهای لیبرال را تضعیف کرده و به همین نسبت برجستگان روستایی محافظه کاررا که می تواند دهقانان ، افراد ایلات وعشایر ودیگررعایا را به مانند گله ای به پای صندوق های رأی بکشاند، تقویت کرده ایم. تعجّبی ندارد، موقعی که لیبرال های مجلس چهارم برای اصلاح اشتباه خود دست به اقدام زدند، محافظه کاران سرسختانه و با موفّقیت پشت ، « قانون دموکراتیک » کنونی تجدید سازمان کردند.»

رضا شاه این نظام نامهٔ انتخاباتی را همچنان حفظ کرد ، امّا ورود به مجلس را به دقّت تحت نظارت خود درآورد شخصاً نتایج هرانتخابات ودرنتیجه ترکیب هر مجلس را – اعمّ ازمجلس پنجم درسال ۱۹۲٦ / ۱۳۰۵ تا مجلس سیزدهم در سال ۱۹۲۰ / ۱۳۱۹- تعیین می کرد. طیّ این مدت، ترکیب طبقاتی مجلس تغییرچندانی نیافت– بیش از ۸٤ درصد از نمایندگان ازبین زمین داران، اعیان محّلی، کارمندان وتجّار مرتبط با دربار بودند. درواقع، شمارنمایندگانی که در اصل زمین داربودند، افزایش یافت امّا ترکیب سیاسی مجلس به گونه ای تغییر یافت که فقط نامزدهای مطیع اجازهٔ ورود پیدا می کردند. مکانیسم نظارتی آن نیز بسیارساده بود. شاه– به همراه رئیس شهربانی– فهرست نامزدهای احتمالی را بررسی کرده وآن ها را با صفاتی چون « مناسب» یا « بد»، «فاقد عرق ملّی »، -« دیوانه»، « مغرور»، « مضرّ»،« احمق»، «خطرناک»، « بی شرم »، «لجوج و یک دنده » یا « کلّه پوک»علامت گذاری می کرد.[توضیح ج.ص.: رضا خان به مجلس شورا می گفت طویله]سپس این اسامی دراختیار وزارت کشوروبه واسطهٔ وزارت کشور نیز در

اختیاراستانداران وهیئت های محلّی انتخاباتی قرارمی گرفت. تنهاوظیفهٔ این هیئت ها توزیع برگه های رأی گیری و نظارت برصندوق آرا بود. شماراعضای تمام این هیئت ها را دولت مرکزی تعیین می کرد. نامزدهایی هم که بر رقابت انتخاباتی پافشار می کردند، به زندان می افتادند یاتبعید می شدند. درنتیجه ، نامزدهای پیروز همواره افراد « مناسب» بودند که اغلب به دلیل داشتن املاک و دارایی در حوزه های انتخاباتی خود ، از پشتیبانی لازم برخوردار بودند. به عنوان مثال،درانتخابات مجلس هفتم تصمیم شاه براین بود که دوتن از زمین داران بزرگ مراغه، عبّاس میرزا فرمانفرما و اسکندرخان مقدّم، به دلیل داشتن«حمایت محلّی» چشمگیر، باید کرسی هایشان راحفظ کنند.درنتیجه اوّلی سه دوره ودوّمی نُه دوره نمایندگی مراغه را برعهده داشتند.

شاه برای مطمئن شدن از فرمانبرداری نمایندگان ، مصونیت پارلمانی را نادیده گرفت ، همهٔ احزاب سیاسی اعم ازگروه های هواخواه راممنوع و کلّیهٔ روزنامه های مستقل را تعطیل کرد وجماعتی را به کار گماشت که خود حکومت آنان را«مخبر»و« مأمورمخفی » می نامید. وزیرمختاربریتانیا دراوایل سال ۱۹۲۶ / ۱۳۰۵گزارش دادکه به نظرمی رسد رضا شاه می کوشد نوعی«اتوگرایسم برپا کند و« هدفش هم نه تنها بی اعتبار کردن سیاستمداران کهنه کار، بلکه کلّ دولت پارلمانی است...اوفضای بی اطمینانی وترس ایجاد کرده است. کابینه از مجلس می ترسد، مجلس ازارتش درهراس است؛ ودرمجموع همگی ازشاه می ترسند.»

نمایندگان و دیگرسیاستمداران منتقد شاه عاقبت دلخراشی داشتند. مثلاً ساموئل حیّم ، نمایندهٔ یهودی ، به جرم « خیانت» اعدام شد؛ میرزادهٔ عشقی ، شاعرسر شناس ، سوسیالیست وسردبیر نشریهٔ قرن بیستم، وخسرو شاهرخ [ارباب کیخسرو]، نمایندهٔ زردشتی، درروز روشن هدف گلوله قرارگرفتند. محمّد فرخی یزدی نمایندهٔ مجلس وسردبیر پیشین سوسیالیستی توفان ، ناگهان دربیمارستان زندان درگذشت . سید حسن مدرّس که رهبری اعتدالیون را پس از بهبهانی برعهده گرفته بود ، به روستایی دور افتاده درخراسان تبعید شد ودرآنجا به طور ناگهانی درگذشت. شایعه بود که مرگ مدرس بر اثر خفگی بوده است. [توضیح ج. ص.: آبراهامیان از قول کسروی آورده است که «شایعه» است. ولی درآنروزدومأموروعامل بنام جهانسوزی و خلج برخاسته عمامهٔ سیّد حسن مدرّس را ازسرش برداشته در دهانش

کردند و دورگردنش پیچیدند. او را خفه کردند]
سفارت بریتانیا، بی خبرازاین شایعات، درسال۱۹٤۰ / ۱۳۲۰ در بارهٔ این موضوع این گونه گزارش کرده است:
مدرّس زندگی ساده ای دارد ونزد طبقات پایین اجتماعی که اغلب به خانهٔ وی رفت و آمد دارند وتوصیه های وی را در مورد مسائل مختلف جویا می شوند ، بسیارمحبوب است. اومردی نترس و صریح است. دیدگاه هایش را آزادانه مطرح میکند. هیچ کس ، حتّی شاه از انتقادهایش مصون نیست. صبح یکی از روزهای آبان ماه ۱۹۲٦ / ۱۳۰۵، ظاهراً تلاش سازمان یافته ای برای قتل وی انجام گرفت، امّا وی به رغم زخمی شدن ازسه جا، ازمهلکه جان سالم به دربرد. درمقام یک روحانی سنّت گرا، مدرّس مردی زیرک و دوراندیش، امّا یک دنده ، لجوج وعوام فریب است.[توضیح ج.ص.: انگلیسها به مصدّق هنگام حکومتش بوسیلهٔ رسانه هایشان عوام فریب و توسّط نشریات و رسانه ها ناسزا های فراوان می گفتند و مطبعات حقوق بگیر ایرانی هم سیاست آن را تعقیب می کردند.]
پارلمان ازنقش جدّی وتعیین کننده اش بازداشته شده وبه جامعه ای تزئینی تبدیل شده بود که عریانی حاکمیت نظامی را می پوشاند. یکی از نخست وزیران بعدها تصدیق کرد که:«شاه اصرارداشت که کارمقننه، فقط مهرتأیید زدن براقدامات قوّهٔ مجریه است، بنابراین مجلس به نهادی تشریفاتی تبدیل شده بود.»بدین ترتیب مجلس وظایفش را به حدّی بروفق مراد انجام می داد که شاه دریافت تشکیل مجلس سنا - که به شاه قدرت بیش تری می داد– با ایجاد تغییرات قابل توجّه در قانون اساسی ضرورتی ندارد. تنها تغییردرقانون اساسی درسال۱۹۲۵/ ۱۳۰٤ ایجادشد که به موجب آن سلطنت ازسلسلهٔ قاجاربه شاه جدید تفویض گردید. سفارت بریتانیا درسال ۱۹۲٦ / ۱۳۰۵گزارش داد که:«مجلس ایران را نمی توان چندان جدّی تلقی کرد. هیچ یک ازنمایندگان استقلال رأی ندارند، همچنان که انتخابات مجلس آزادانه انجام نمی شود. اگرارادهٔ شاه برتصویب لایحه ای قرارگیرد،آن لایحه تصویب می شودواگرشاه مخالف باشد،آن لایحه ازدستور کارخارج میشود. فقط موقعی که شاه موضعی بی طرفانه دارد، بحث های بی هدف فراوانی درمجلس درمی گیرد. »(۳)
ایجاد نظام واحدآموزشی درکشوریکی دیگرازاهداف واصلاحات بود. شماردانش آموزان ایران درسال ۱۹۲۳ / ۱۳۰۲، شامل دانش آموزان مدارس دولتی

وخصوصی،حوزه های علمیه ، میسیونری ها و مدارس اقلّیت های دینی درمجموع کم تر از ۹۱۰۰۰ نفر بود که کم تر از۱۲۰۰۰ ازآن ها ، دانش آموزان مدارس دولتی بودند.مطابق آمارهای میلیسپو در مجموع ٦٥٠ مدرسه درکشوروجودداشت که شامل ۲۵۰مدرسهٔ دولتی، ٤٧ مدرسهٔ میسیونری ، وبیش از۲۰۰ مکتب خانه می شد. شماردانش آموزان دختر- که همگی در مدارس میسیونری بودند - کم تر از۱۸۰۰ نفر بود. تا سال ۱۹٤۱ / ۱۳۲۰ ، تعداد مدارس تحت پوشش دولت به ۲۳۳٦ مدرسهٔ ابتدایی با ۲۱۰۰۰۰ دانش آموز و ۲٤۱ دبیرستان با ۲۱۰۰۰ دانش آموزاز جمله٤۰۰۰ دانش آموز دختر رسید. مدارس میسیونری های و همچنین مؤسّسات آموزشی اقلّیت های دینی ، « ملّی » اعلام شدند. مکتب خانه ها نیزدر نظام دبیرستان های دولتی ادغام شدند. نظام آموزشی دولتی ازسیستم آموزشی فرانسه الگو برداری شد وبر اساس آن مدارس به دو سطح شش سالهٔ ابتدایی ومتوسّطه تقسیم شد. این نظام بر یکپارچگی تأکید داشت ودرسرتاسر کشوردارای برنامهٔ آموزشی وکتاب درسی یکسان والبتّه زبان واحد - فارسی - بود تدریس به سایرزبان ها که درگذشته درمدارس اقلیت ها مجازبود ، ممنوع شد. سیاست کلّی نظام آموزشی جدید، فارسی سازی اقلّیت های زبانی بود.

آموزش عالی کشورنیز به همین صورت رشد کرد. درسال ۱۹۲۵ / ۱۳۰٤ ، کم تر از٦۰۰ دانشجودرشش دانشسرای موجود- حقوق، ادبیات ، علوم سیاسی ، پزشکی،کشاورزی وتربیت معلم - نام نویسی کرده بودند. این مؤسّسات شش گانه در سال ۱۹۳٤ / ۱۳۱۳ با یکدیگر ادغام شدند.

و دانشگاه تهران را تشکیل دادند. دانشگاه تهران در اواخر دههٔ ۱۹۳۰ / ۱۳۱۰شش دانشکدهٔ جدید برای رشته های دندانپزشکی، داروسازی، دامپزشکی ، هنرهای زیبا، الهیات وعلوم و فنّی ایجاد کرد. شمار دانشجویان این دانشگاه در سال ۱۹٤۱ / ۱۳۲۰ به ۳۳۳۰ نفررسید. به همین نسبت نام نویسی دردانشگاههای خارج ازکشوررشد یافت. اگرچه خانواده های متموّل فرزندان خود را از نیمه های سدهٔ نوزدهم برای تحصیل به خارج ازکشور اعزام می کردند، امّا این شمارتا قبل از سال ۱۹۲۹ / ۱۳۰۸ ، یعنی هنگامی که دولت اعطای سالانه ۱۰۰ بورس تحصیلی به اروپا را آغاز کرد، زیاد نبود تا سال ۱۹٤۰/ ۱۳۱۹، بیش از۵۰۰ نفردانش آموختهٔ ایرانی به کشور بازگشته و٤۵۰ نفر دیگردرحال تکمیل

تحصیلات خود بودند. دانشگاه تهران- همانند نظام مدرسه ای- براساس الگوی ناپلئونی طراحی شده بودودرآن نه تنها بر یکپارچگی تأکید می شد، بلکه تربیت نیروی کارشناسی برای بخش عمومی را هم مدّ نظر قرار داده بود.(٤)

رضا شاه برای توسعهٔ نظام دادگستری دولت اهمّیت فراوانی قائل بود. داورو فیروزفرمانفرما حقوقدانان تحصیل کردهٔ اروپا،ایجاد یک و زارتخانهٔ دادگستری را برعهده گرفتند– تلاشی که پیش ازاین بارها ناکام مانده بود.آنان ساختارقضایی دولتی جدید را جایگزین دادگاه های سنّتی قرارداده، از جمله دادگاه های شرعی وهمچنین دادگاه های محلّی، شهرستان ، شهری ، استان و در رأس آن دیوان عالی کشور بود. همچنین مرجع ثبت همهٔ اسناد حقوقی - از جمله معاملات مربوط به املاک ، ازدواج و طلاق ... از روحانیون به سردفتران اسناد رسمی منتقل شد. قضات دادگستری نیز به دریافت مدرک از دانشکدهٔ حقوق یا تطبیق خود با نظام جدید فضایی ملزم شدند. قوانین این نظام قضایی نیز از قوانین ناپلئونی ، سویس وایتالیا الگو برداری شده بود. البتّه دراین نظام امتیازات قابل توجّهی برای شریعت در نظرگرفته شد. مردان همچنان حقّ طلاق ، حضانت از فرزندان، چند همسری و صیغه را برای خود حفظ کرده بودند. امّا شریعت درسه حوزهٔ عمده تضعیف شد: تفاوت حقوقی بین مسلمانان و غیر مسلمانان ملغی گردید ؛ مجازات مرگ منحصراً به موارد قتل ، خیانت و شورش مسلّحانه محدود شد، وشکل جدید مجازات، یعنی حبس بلند مدّت جایگزین مجازات های بدنی به ویژه در ملاء عام شد. این نظام یا پذیرش قوانین جدید به طورضمنی رویکردهای سنتی مجازات را - دندان دربرابر دندان ، چشم دربرابرچشم ، و حیات درمقابل حیات – منسوخ کرد. (٥)

دولت و جامعه

دولت جدیدبا برخوردهای متفاوتی مواجه شد. ازدیدگاه برخی ایرانیان وهمچنین ناظران خارج ازکشور، این دولت نظم، قانون، انضباط ، اقتدارمرکزی و وسایل رفاهی جدید– مدرسه، راه آهن، اتوبوس، رادیو، سینما،وتلفن - وبه عبارتی «توسعه» ،انسجام ملی » و« مدرانیزاسیون»را– که بعضی آن را غرب گرایی می نامیدند- به همراه آورد. به باوربرخی دیگرسرکوب، فساد، مالیات، بی هویتی

وامنیت ازنوع دولت های پلیسی ره آورد این دولت بود. میلیسپو که درسال ۱۹۴۲ / ۱۳۲۱ مجدّداً به ایران بازگشت، معتقد بودکه میراث رضا شاه « حکومتی فاسد ، محصول فساد و برای فساد» است: « سیاست مالیات بندی شاه به شدّت واپس گرایانه بود طوری که موجب افزایش هزینهٔ زندگی وفشار آن برطبقات فقیرشد...به طورکلّی اوکشوررادوشید،دهقانان، ایلات وعشایرو کارگران را ازپای درآورد واز زمین داران مالیات و عوارض سنگینی دریافت کرد. درشرایطی که فعّالیت هایش طبقهٔ جدیدی از« سرمایه داران»-تجاّر،صاحبان انحصار، پیمانکاران ونورچشمی های سیاستمداران را به ثروت رسانده بود، تورّم ، مالیات و مسائلی ازاین دست، سطح زندگی توده ها را پایین آورد. «همچنین خانم «آن لمپتون » ایران شناس پرآوازه انگلیسی که درزمان جنگ وابستهٔ مطبوعاتی کشورش درتهران بود، [توضیح ج.ص.: خانم آن لمپتون (Ann Lambton، 1912 – 2008) شدیداً با حکومت مصدّق مخالف بود و ازاین‌رومعتقد بود با وجود مصدّق نمی‌توان منافع امپریالیسم انگلستان را در ایران تأمین کرد.]،گزارش دادکه «اکثریت قابل توجّهی ازمردم ازشاه بیزارند.» چنین حسّ و حالی را سفیرآمریکا درتهران نیز گزارش داده بود: « خودکامه ای ستمگر، طمع کاروبی احساس که سقوط وی ازقدرت ومرگش درتبعید... هیچ کس را متأثّر نکرد.»

امادرواقع،نگرش مردم وحتّی نخبگان کاملاً ضدّونقیض بود.اعیان وبرجستگان ازیک سو القاب ، معافیت های مالیاتی، اقتدار محلّی و قدرت شان در مرکز را - به ویژه درکابینه ومجلس– از دست داده بودند. برخی حتّی زمین و زندگی شان از بین رفته بود. امّا ازسوی دیگر، مزایای پرشماری هم کسب کرده بودند. آنان دیگر در ترس ازاصلاحات ارضی، بلشویسم و انقلاب مردم زندگی نمی کردند. همچنان می توانستند ازارتباطات خانوادگی - پارتی بازی - برای ورود به دانشگاه، گرفتن بورسیه های دولتی و کسب موقعیّت های وزارتی استفاده کنند. کسب وکارشان با فروش محصولات کشاورزی– به ویژه غلّات - به مراکز رو به رشد شهری رونق یافته بود. ازامتیازقانون جدید ثبت برای تصاحب املاک ایلاتی بهره بردند. فشار مالیات برزمین را به دهقانان خود منتقل کردند وازهمه مهم تر،برای نخستین بارازقدرت قانونی برای تعیین کدخداهای روستایی برخوردارشدند. بدین ترتیب دولت برای حمایت اززمین داران دربرابرروستائیان وارد عمل شد.«مدرنیزاسیون » چندان هم بدون قربانی نبود.

افزون براین، بزرگ زادگانی که حاضر بودند نخوت اشرافی شان را کناربگذارند، به دالان امتیازهای انحصاری- وحتّی دربار- رایافتند. رضا شاه همسر سوّمش را از خانوادهٔ دولتشاهی- طایفه ای قاجاری که به واسطهٔ ازدواج با خاندان های پرسابقه ای مانند آشتیانی، مستوفی و زنگنه درپیوند بود– انتخاب کرد. دخترش شاهزاده اشرف را به عقد یکی از پسران خانوادهٔ قوام الملک ، حاکم شیراز و از رؤسای قدیمی ایل خمسه ، در آورد. دختردیگرش ، شمس، را به عقد پسر محمود جم (مدیر الملک) - اشراف زاده ای که در شکل گیری نظم جدید کاملاً همکاری داشت– درآورد. محرم ویژه اش ژنرال امان الله جهانبانی، افسرهمکار درنیروی قزّاق وازنوادگان مستقیم فتحعلی شاه را همچنان در سمت ریاست ستاد ارتش و بازرس ویژهٔ نظامی حفظ کرد. وی همچنین پایگاه خانوادگی اش را ازطریق ازدواج ولیعهد با شاهزاده فوزیه،[خواهر] ملک فارق ، پادشاه مصر، تقویت کرد. رضا شاه که به ادّعای برخی، کارش رابا مهتری اصطبل آغازکرده بود، به انحای مختلف راهش را به سوی رده های بالای برگزیدگان وسرآمدان باز کرد.(٦)

کشمکش با مخالفان روحانی به رغم تهاجم رضا شاه به تحصّن کنندگان قم در سال ۱۹۲۸ / ۱۳۰۸ ، تا سال ۱۹۳۵ / ۱۳۱٤ چندان درصدر قرارنگرفت و پس از آن تیر ازمشهد فراترنرفت آن چه این غائله را برانگیخت، رشته ای از اقدامات خصمانهٔ رضا شاه بود که به اعتقاد برخی به این منظور طرّاحی شده بود که به جهان نشان دهد که رئیس [واقعی] کشورکیست . وی فرمان قانون جدید لباس را صادرکرد که براساس آن کلاه پهلوی را با کلاه «فرنگی » جایگزین می کرد ؛ کلاهی که با واسطهٔ لبه اش مانع از سجدهٔ مؤمنین به هنگام عبادت می شد. اجرای این فرمان سرسختانه پی گیری شد. این فرمان زنان را - در ابتدا نه به صورت اجباری - به کنار گذاشتن حجاب تشویق و ترغیب می کرد. رضا شاه مقامات ارشد را مجبور کرد تا همسران خود را بدون حجاب درمجامع عمومی همراه کنند واظهار امیدواری کرد که کلّیهٔ زنان سرانجام حجاب را کنار گذارند و وی همچنین اعلام کرد که آموزگاران خانم دیگر نمی توانند با پوشش سر وارد مدرسه شوند. یکی ازدختران وی نیز بدون پوشش حجاب دریک رویداد ورزشی دختران حضوریافت. در مراسم افتتاح مجلس ، سربرهنه و بدون آن که هیچ یک از روحانیون رسمی درکنارش باشد – عملی که در حکم توهین به عرف و مذهب ،

بود. به زنان اجازه داد تا در دانشکده های پزشکی تحصیل کنند. همچنین کالبد شکافی اجساد را در دانشکده های پزشکی مجازکرد که خشم مراکزمذهبی را به همراه داشت. زاد روز رسمی اش رابه نوروزمنتقل کرد . منع القاب را به عناوینی همانند سید ، حاجی ، مشهدی و کربلایی نیز تعمیم داد. آیین های عزاداری رابه یک روز محدود کرد ومساجد را به استفاده از صندلی درحین برگزاری این مراسم مجبورکرد. برگزاری آیین های خیابانی محرّم و عید قربان را ممنوع کرد. حرم امام رضا (ع) درمشهد ومساجد تاریخی و قدیمی اصفهان را بر روی جهانگردان خارجی گشود. وی همچنین ایدهٔ افزایش سن ازدواج را - هیجده سالگی برای مردان و پانزده سالگی برای زنان – مدّ نظر قرار داد.

واکنش پیش بینی پذیردرسال ۱۹۳۵ / ۱۳۱٤ روی داد. در تاریخ دهم جولای / ۲۰تیرماه - به مناسبت سالگرد به توپ بستن حرم امام رضا (ع) توسّط روس ها درسال ۱۹۱۱ / ۱۲۹۰- یک واعظ محلّی ازفرصت برای محکوم کردن این« نوآوری های کفرآمیز»وهمچنین فسادگستردهٔ دولتی ومالیات های سنگین برکالاهای مصرفی، استفاده کرد. این امرموجب برانگیختن بسیاری از بازاریان و روستا ییان هم جوارشد . آنان درحرم امام رضا متحصّن شدند و شعارمی دادند :« شاه یزید دوران است» و« امام حسین ما را ازاین شاه شرور مصون دار» مقامات محلّی طیّ چهارروز متوالی با ناتوانی شاهد این حوادث بودند زیرانیروهای نظامی استان وپلیس شهراز تجاوز به حریم حرم سرپیچی کرده بودند. به گزارش کنسول بریتانیا در[مشهد]، افسران وحشت زده کلاه های جدید را زیرلباسهای شان پنهان کرده ، این طرف و آن طرف می دویدند ، و آماده بودند تا درصورت مواجهه باافسران ارشد، کلاه شان را بر سربگذارند. این بن بست موقعی به پایان رسید که نیروهای کمکی از آذربایجان وارد صحنه شدند وبه حرم هجوم آوردند. دراین کشاکش دویست نفرغیرنظامی جراحت های جدّی برداشتند و بیش از یک صد نفر از جمله زنان و کودکان کشته شدند. در ماه های بعدی ، متولّی حرم و سه سربازی که از شلیک به معترضین سرپیچی کرده بودند ، اعدام شدند. یک دیپلمات انگلیسی هشدارداد که:«شاه به هنگام نابود کردن قدرت ملّاها سخن ناپلئون را ازیاد برده است که هدف اساسی مذهب ممانعت ازکشتاراغنیا به دست فقرا است وهیچ چیزی نمی تواند جای نفوذ مذهبی را پرکند و این ناسیونالیسم مصنوعی را نجات دهد،

ناسیونالیسمی که احتمالاً با مرگ شاه از بین خواهد رفت و دوره ای ازهرج و مرج برجای خواهد گذاشت.»

اما طغیان مردم درمشهد برسایرمناطق کشور چندان تأثیرگذارنبود. مجتهدان ، به ویژه علمای برجستهٔ شهرهای قم واصفهان، دراین زمینه سکوت کردند. از سوی دیگرشاه نیزاجرای اقدامات بحث برانگیزخود را تسریع کرد. به سنّت اعلام آغاز ماه رمضان با شلیک توپ وکاهش ساعات کاری در این ماه پایان داد. ادارهٔ بنیادهای روحانی را ازدفتر اوقاف مذهبی به وزارت معارف منتقل کرد. افزون براین، پوشیدن چادررادرمکان های عمومی اعم ازخیابان ها ، ادارات دولتی، سینماها، حمّام های عمومی،اتوبوس های شهری وحتّی کالسکه های شهری، صراحتاً ممنوع کرد. به شهروندان عادی فرمان داد تاهمسران شان را بدون حجاب درآیین های عمومی به همراه داشته باشند. دراین بین، رفتگران ، مغازه داران ودرشکه چیان نیزبه اجرای این فرمان ملزم شدند. بنابرگزارش کنسول انگلیس، امتناع کنندگان ازاین فرمان به مراکزپلیس معرّفی می شدند.همسریکی ازاستانداران کشوربه اثرنارضایی از اجرای این فرمان، دست به خودکشی زد. بسیاری اززنان نیزناگزیربه پوشیدن روسری های بلندو لباس هایی یقهٔ بسته تا زیرگلوروی آوردند. کنسول بریتانیا تلاش کرده است تا ماجرا را از چشم اندازی وسیع تر توصیف کند. گذشته از قوت روزانه ، آن چه بیش ترین تأثیر را درزندگی مردم دارد اموری است که با آداب وعرف اجتماعی سروکارداشته باشد، علی الخصوص عرف و آدابی که مذهب اسلام نیزبرآن صحّه گذاشته است. ایرانیان دربین مسلمانان ، مردم متعصّبی نیستند. [امّا] موضوع کشف حجاب زنان که در سال گذشته آغاز شد، محافظه کاری اجتماعی وهمچنین غیرت آنان را هدف گرفته است. افزون براین ، این موضوع همانند قانون سربازگیری اجباری نمادی از نفوذ پی در پی در زندگی روزمرهٔ آنان است. نفوذی که همراه با خود دخالت خارجی بیش تروهمچنین مالیات بیش تری را به همراه خواهد داشت می شود، این امر در نظر شهرنشینان مرفّه درحکم نوعی انقلاب است ، امّا در گروه های پایین تراجتماعی که درآن هازنان نقش نیروی کاربعدی خارج ازمنزل را هم برعهده دارند ، تأثیر این رویّه هم عادات و هم در بودجهٔ خانوادهٔ منفی است. البتّه این تأثیر پذیری در میان طبقات مختلف ایلاتی درمقایسه با سایرین، کم تر است. به همین دلیل مقاومت بیش ترمردم

دربرابراین پدیده انفعالی بوده است ودر موارد عینی نیزبه شکل بی میلی نسل های قدیمی تر به خروج از منازل و رفتن به خیابانها بروزکرده است. منبع حجاب زنان یک چیزاست و اختلاط آزاد آنان با مردان چیز دیگر.[۷] (۱)

اوضاع اقتصادی ایالات ایران در دوره رضاخان

دنیای اقتصاد می نویسد: عبدالحسین تیمورتاش، وزیر نیرومند دربار رضاشاه، گویا این عادت را داشت که دربارهٔ هر مسالهای در سطح ملّی از نخبگان و مسؤولان به صورت کتبی نظرخواهی کند.
آیا این نظرخواهی‌ها در بهبود مدیریت کلان اقتصادی به کار گرفته می‌شد یا نه، بحث دیگری است؛ امّا این اقدام وی دست کم موجب می‌شد مسؤولان کشور تلاش برای شناخت وضعیت موجود را در دستور کار قرار دهند. وی در بهار ۱۳۱۰ نامه‌ای حاوی ۱۰ پرسش به حکّام ولایت‌های آن روز ایران می‌فرستد و از آنها می‌خواهد دربارهٔ این پرسش‌ها تحقیق و پاسخشان را به صورت کتبی ارائه کنند. ده پرسش تیمورتاش عبارتند از:
۱ - چه نوع صنایعی در حوزهٔ ماموریت آنها موجود و مخصوصاً حتّی‌الامکان معیّن کنند. چند دستگاه قالی‌بافی، پارچه‌بافی، نخ‌ریسی، پنبه پاك‌کنی و سایر مؤسّسه‌های صنعتی یا کارخانه موجود است؟
۲ - استعداد محل در توت کاری و عمل آوردن ابریشم چیست و به چه وسایل می‌توان مردم را تشویق به کاشتن درخت توت و عمل آوردن ابریشم کرد؟
۳ - مقدار اراضی که تحت زراعت تریاك می‌رود چه اندازه بوده و هر جریب، هزار ذرع مربع چه اندازه شیرهٔ تریاك می‌دهد؟
٤ - استعداد حشم‌داری حوزهٔ ماموریت چه بوده و آیا می‌توان حشم‌داری را زیاد کرد یا خیر و از حیث مرتع استعداد مرتع چیست؟
٥ - آیا در محل سدها و بندهایی موجود می‌باشند که با بستن آنها مساحت‌های تازه تحت زراعت بیاید؟
٦ - اسامی خالصجات دولتی (غیر خالصجات انتقالی) در محل را صورت دهند و

حتئ‌ی‌الامکان استعداد هر یك از آنها را ذکر کنند.
۷ - چه محصولاتی در محل به عمل می‌آید و آیا استعداد عمل آوردن پنبه، توتون و درخت توت موجود است یا خیر؟
۸ - حکّام مأمور هستند مردم را وادار به کاشتن درخت توت کنند و عمل آوردن محصول ابریشم را تشویق کنند.
۹ - چه معادنی در محل موجود است و کدام یك از آنها کار می‌کنند؟
۱۰ - حتّی‌الامکان اطّلاعات مذکور باید کامل و توسّط حکام تهیّه و جامع باشد.
این نامه در حکم یك اقدام ضروری برای حکّام یعنی استانداران امروزی را داشت. این استانداران آن روز هر کدام بر پایهٔ دانش، تجربه و کارشناسانی که داشتند به درخواست تیمورتاش پاسخ دادند.
راپورت اوضاع عمومی و اقتصادی کرمان که در اواخر دهه اول سده ۱۳۰۰ شمسی توسط مهرآوران رییس هیات تفتیشیه کرمان تهیه و به تیمورتاش وزیر دربار رضاشاه ارسال شده است، نگاه ویژه‌ای به بخش صنعت و معدن این ایالت دارد که در زیر می‌خوانید:

راپورت اوضاع عمومی و اقتصادی کرمان

چون اطّلاعات راجع به اقتصادیات کرمان دارای اهمّیت زیادی بود و هرگاه بر طبق مقرّرات، نظامنامه آن را برای تقدیم مقامات وزارت خلاصه می‌نمودیم، فایدهٔ منظور از آن حاصل نمی‌شد، لذا عیناً بدون کم و کاست تقدیم می‌دارد:
وضعیت فلاحت وآبیاری قسمتی ازکرمان ازقبیل بم ونرماشیر و راین و جیرفت و رودبار و اقطاع و خبیص و ماهان و جوپار و رابرو غیره حاصلخیز و مستعدّ همه نوع آبادی است و آب هم به قدرکفایت وجوددارد، امّا اوضاع فلاحتی جلگهٔ شهر کرمان به واسطهٔ کم‌آبی رضایت‌بخش نیست وچون از منبع تا مظهر قنوات مسافت خیلی زیادی، یعنی از پنج فرسخ الی ده فرسخ فاصله است، حفر و مرمّت و تنقیه قنوات از یك طرف مستلزم زحمت ومخارج خیلی زیادی است و از طرفی هم چون منبع خیلی گود است وآب به درستی بر مزارع سوار نمی‌شود، آب به طورخیلی کندی جریان داردواغلب برای مشروب ساختن مزارع محتاج به کشیدن وراندن آب

هستند. به این معنی که باید یك نفر زارع به وسیله بیل آب‌های نیمه راکد را به طرف مزرعه براند وهرگاه این وضعیت که در ظرف پنجاه سال پیش آمده که در اثر کمی بارندگی پیوسته منابع قنوات گود افتاده است دوام کند، محتمل است که در آتیه به کلّی این شهر بی‌آب شود. برای پیدا کردن آب تا اندازه(ای) که هیأت توانسته است مطالعه نماید که جز چند طریق ذیل راهی به نظر نمی‌رسد:

۱ - قدیم در یك فرسخی شهر کرمان در خطّ مزرعهٔ سعیدی سدّی وجود داشته است که به سدّ هلاکو معروف است و نسبت بنای آن را به هلاکوخان معروف می‌دهند. این سدّ آب‌های سیل زمستانه را ذخیره می‌نمود و یك دریاچه را تشکیل می‌داده است. در صورتی که میزان بارندگی در حدود متوسّط باران فعلی کرمان باشد و یك خشکسالی فوق‌العاده پیش نیاید، می‌توان برای مدّت تمام سال از بستن این سد به میزان ۱۵ سنگ آب برای شهر کرمان و اطراف شهر تهیّه نمود. مهندسی که توسّط تجارتخانه کیانیان برای مطالعه و بازدید مخارج این سدّ رفته مخارج آن را در حدود صدهزارتومان برآورد کرده است.

۲ - رودخانه درختنجان کوهپایه که پس ازمشروب ساختن اراضی کوهپایه داخل آب‌های خبیص می‌شود نیز می‌توان به طرف شهر آورد، درصورتی که هیچ نوع صدمه به آبادی خبیص هم نمی‌رساند. زیرا این آب به مصرف زراعت اراضی شن‌زار کوهپایه می‌رسد که چندان حاصلی نمی‌دهد ولی اگر به وسیلهٔ این آب اراضی مستعدّ و حاصلخیز اطراف شهر مشروب گردد، علاوه بر این که درآبادی خود شهر خیلی مؤثّر خواهد بود چند برابرامروز حاصل می‌دهد. قسمت عمدهٔ آب مزبورخالصهٔ انتقالی درختنجان[را]که متعلّق به قاسم آقا معین التجّاراست مشروب می‌سازد و یك قسمت قلیلی هم مزارع اشخاص متفرّقه را مشروب می‌نماید. طوری که می‌شنویم خود قاسم آقا نیز مایل است که این آب به شهر آورده شود. مخارج آوردن این آب را پنجاه هزار تومان حدس می‌زنند. از نقطه[ای] که می‌توان این آب را به طرف شهر برگردانید تا شهر چهار فرسخ است که دوفرسخ آن به طور خیلی سهولت خواهد آمد ودو فرسخ دیگر آن بیشتر کار وزحمت می‌خواهد.آب این رودخانه درزمستان۸ سنگ و در بهارشش الی هفت سنگ ودرتابستان پنج سنگ است.عقیدهٔ اشخاص بر این است که اگردولت این آب را به شهر برساند، درظرف چهار سال می‌تواند کلّیهٔمخارج را استیفا نماید.

۳ - ایجاد آب به وسیلهٔ چاه آرتیزین، درصورتی که ممکن باشد، البتّه چون کسی

نبوده است که دراین باب مطالعه نمایدنمی‌توان دراین باب یك نظر قطعی اظهار نمود.
٤ - دو آب بی‌مصرف دیگر در کرمان وجود دارد که اگرچه برای شهر مفید نخواهد بود، امّا می‌توان برای زراعت در همان حوالی از آن استفاده کرد. یکی از این دو آب، آب رودخانهٔ دهنه غار است که به کویر می‌ریزد و بی‌فایده به هدر می‌رود. این آب را می‌توان به ده سیف خبیص آورد و به مصرف زراعت رسانید.
٥ - آب دهنه حور است که نیز بی‌نتیجه به کویر می‌ریزد. در صورتی که در همان حوالی اراضی قابل زراعت وجود دارد و می‌توان به وسیلهٔ این آب اراضی بایرهٔ آن حدود را مزروع نمود.

وضعیت کرمان و مقایسه با بلوچستان انگلیس

٦ - جلب تلمبه و ماشین‌های آبیاری که بتوان آب را از چاه بیرون آورد، زیرا در زیر زمین کرمان به عمق ده الی ۱٥ ذرع به طور کثرت آب وجود دارد. در این قسمت لیوتنان کلنل نول، قنسول انگلیس مقیم کرمان امتحاناتی کرده است. به این معنی که چون می‌بیند کشیدن آب با تلمبه دستی از چنین عمق زیادی خیلی پرزحمت است، پیش خود فکر می‌نماید که اگر تلمبه پایین در روی آب نصب شود، زحمتش کمتر باشد. بر اثر این فکر امتحان می‌کند و یك چاه مخصوص که دارای پلّه‌های شبیه به پلّه‌های مناره است حفر می‌نماید و در روی آن یك دخمه که شبیه به اتاق است درست می‌نماید و تلمبه را نصب می‌کند و بر روی تلمبه یك لولهٔ خیلی بلند نصب می‌نماید که می‌توان آب را به وسیلهٔ آن بدون زحمت به طبقات فوقانی عمارت هم برد. این امتحان نتیجهٔ بسیار خوبی می‌دهد، زیرا به طور خیلی سهولت و با جزئی قوّه می‌توان به خوبی آب از چاه کشید. این رقم تلمبه معمولاً به قیمت ۲٥ تومان وارد کرمان می‌شود، در صورتی که تلمبه‌های دیگری که در کرمان معمول است کمتر از ۱۲۰ تومان وارد نمی‌شود. پس از این امتحان درصدد برمی‌آید که یك ماشین بخاری جلب نماید و به همان شکل در روی آب نصب کند. عقیده‌اش بر این است که یك ماشین که به قوّهٔ پنج اسب باشد، در هر ساعت دو هزار ذرع مربع زمین آب می‌دهد.

۷ - حفر قنوات: چون در کرمان از منبع تا مظهر قنوات مسافت خیلی زیادی است و بعضی از چاه‌ها در حدود هشتاد ذرع ریسمان می‌خورد و در غالب قسمت‌ها به زمین‌های خیلی سخت مصادف می‌شود و از این رو حفر قنوات بی‌اندازه گران تمام می‌شود، چنانکه در حدود یك ذرع و نیم، نه تومان مخارج برمی‌دارد، قنسول فوق‌الذکر در این باب با کمپانی‌های مختلف مکاتبه کرده آنها جواب داده‌اند که در صورتی که با ماشین‌های مخصوص حفر شود می‌توان همان مساحتی که نه تومان مخارج دارد با سه تومان حفر نمود. بدیهی است در ایران که شاید در حدود ۵۰ هزار فرسخ قنات وجود دارد اگر دو ثلث مخارج حفر قنوات کمتر شود یك فایده عظیمی است که به مملکت می‌رسد.

۸ - در کرمان و سایر نقاط هنوز قنوات را با چرخ‌های دستی و به وسیلهٔ انسان تنقیه می‌نمایند وبرای این کاریك مخارج زیادی متحمّل می‌شوند. مثلاً در رفسنجان که به طول ۵۰۰ فرسخ قنات وجود دارد، اقلاً سالی ۱۰۰ هزار تومان مخارج تنقیه قنوات می‌نمایند.

طوری که کلنل نول حساب کرده است برای بیرون آوردن هر خرواری گل و لای قنوات سی شاهی مخارج می‌شود و طوری که حساب کرده‌اند از هر هفت نفر رعیت همیشه یك نفر مشغول تنقیه قنوات است. در صورتی که به واسطهٔ کمی رعیت بی‌اندازه به وجود رعیت احتیاج دارند. ایشان در این باب امتحان کرده و به وسیله قرقره و یك طنابی که به اسب می‌بندند شروع به تنقیه قنوانی نموده و طوری که حساب کرده است بدین طریق هر خرواری گل با نوزده شاهی از چاه می‌توان بیرون آورد، یعنی در هر خروار یازده شاهی کمتر مخارج دارد، زیرا هر اسب به اندازه ٦ نفر کار می‌کند. این مطلب حدس و نظر نیست، بلکه امتحانی است که یك نفر اروپایی دقیق کرده است. فایده دیگری که در این کار است صرفه[ای] است که از حیث وقت عاید می‌شود زیرا یك رشته قناتی را که در ظرف شش ماه تنقیه می‌نمایند، در مدّت یك ماه تنقیه خواهد شد.

۹ - مساله قابل توجّه این است که وضعیت بلوچستان انگلیس از حیث کم‌آبی کاملاً شبیه به نقاط کم‌آب ایران است و انگلیسی‌ها برای پیدا کردن آب اقدامات زیادی کرده‌اند که ذیلاً تا درجه[ای] که ما توانسته‌ایم اطّلاع پیدا نماییم به عرض می‌رسانیم:

الف) در هر نقطه که ممکن بوده بنای سدّسازی کرده‌اند که سیل زمستانه را ذخیره نموده و درطول مدّت سال به تدریج به مصرف زراعت می‌رسانند.
ب) چون مخارج حفرو تنقیه قنوات محتاج مخارج خیلی زیادی است اغلب برای استغناء از قنات به وسیله تلمبه و ماشین، آب از چاه استخراج می‌نمایند و آن را بیشتر از حفر قنوات مقرون به صرفه می‌دانند.
ج) در نقاط کوهستانی ودردامنه‌های کوه‌ها که زمین‌های سنگلاخ و غیرقابل زراعت وجود دارد، سدّهای کوتاهی می‌زنند که آب‌های زمستان گل‌ولای را از کوه آورده درآنجابخوابانند که پس ازچندسال يك زمین خیلی مستعدو حاصلخیزی از آن خاك‌های متراکم تهیّه شود. خیلی سزاوار است که وزارت اقتصاد ملّی يك نفر متخصّص بصیروبااطّلاع وباهوش برای مطالعهٔ اوضاع فلاحتی بلوچستان انگلیس که خیلی شبیه به اراضی جنوب ایران است، به کویته، مرکز جدید بلوچستان اعزام دارد و از تجاربی که انگلیسی‌ها در این موضوع کرده‌اند، استفاده نماید.
۱۰ - یکی از مسائلی که بی‌اندازه کرمان بدان احتیاج دارد، مسأله درخت‌کاری است؛ زیرا به طوری که اشخاص مسن و فهمیده اظهارمی‌دارند در اثر بریدن درخت‌های جنگلی کوهستان که سابق زیاد بوده، میزان بارندگی کرمان نسبت به سابق کمتر شده و بدیهی است که اگر بدین رویه پیوسته درخت‌ها را قطع نمایند، میزان بارندگی از امروز نیز کمتر خواهد شد؛ ولی اگردولت، قانونی برای درخت کاری وضع نمایند و با تمام وسایل ممکنه موجبات تشویق مردم (را) به کاشتن درخت فراهم سازد و ازبریدن درخت‌های فعلی جلوگیری نماید ممکن است که ظرف ۱۵ سال به کلّی وضعیت آب و بارندگی کرمان تفاوت نماید. علاوه بردرخت کاری برای این که جلوگیری از قطع اشجار عملی شود مقتضی است که دولت هر چه زودتر به استخراج زغال‌سنگ که در چند نقطهٔ کرمان وجود دارد و در قسمت معادن به عرض خواهد رسید اقدام فرمایند. احتیاج دیگر کرمان به درخت کاری این است که به واسطهٔ نزدیکی به کویر و صحاری شن‌زار، درفصل بهار و تابستان که بادهای تند می‌وزد به کلّی هوای شهر از گرد و خاك، فاسد وغیرقابل تحمّل می‌شود. اگر درحوالی شهر تا چند فرسخ درخت‌کاری شود مانع از ورود خاك وموجب تصفیه هوا خواهد شد. مسألهٔ درخت‌کاری وجلوگیری ازقطع اشجارموجوده مخصوصاً در قسمت‌های مرکزی و جنوبی مملکت يك امری است

که باید جداً مورد توجّه اولیای معظّم دولت واقع شود؛ حتّی اگر رعایا را مجبور سازند که در سال هر نفر مقدار معیّنی درخت به تناسب محل بکارند نیز ظلمی به آنها نشده، چنانکه دولت مصر بعد از جنگ عمومی یك چنین قانونی را تصویب نمود. عقیدهٔ هیأت براین است که اگررعایا را در اصل درخت شریك و ذی‌نفع نمایند، بدون زحمت مسألهٔ درختکاری در ایران پیشرفت می‌نماید. به این معنی که نصف یا ثلث عین درخت به طریق غارس و مالکی متعلّق به خود رعیّت باشد چنانکه در قسمت‌های زیادی ازجنوب غرس نخل بدین نهج صورت می‌گیرد و همین مسأله، یعنی ذی‌نفع بودن رعیّت دراصل نخل موجب شده است که حتّی در قسمت‌هایی که ابداً آب جاری وجود ندارد، نخل‌های دیمی زیادی به عمل آید. هرگاه در قسمت درختکاری این اصل اتّخاذ شود، بیش ازهرتدبیری برای پیشرفت امردرختکاری مؤثّرخواهد بود؛ زیرا اگر خود رعیّت سهیم نباشد چون به بقای خود اطمینان ندارد همیشه سعی می‌نماید که محصول آنی به عمل آورد. آب در غالب نقاط برای غرس اشجار موجود است و در دنیا و حتّی خود ایران درخت‌های خیلی زیاد وجود دارد که جز در ابتدای غرس به آب احتیاج ندارد.

وضعیت فلاکت‌بار رعایا در کرمان

۱۱. در غالب کوهستان کرمان مخصوصاًمحلّات خمسه انقوزه وجود دارد (در غالب کوه‌های فارس مثل لارستان و سعبه و غیره انقوزه به طور کثرت وجود دارد) و چون از قرار اطّلاعی که قنسول انگلیس می‌دهند و اظهاری که تجّار این جنس می‌نمایند انقوزه فقط در ایران و مقداری هم در افغانستان وجود دارد و طرف احتیاج هست. اگر دولت یك اتّحادیه بین تّجار تشکیل دهد که درفروش آن با هم رقابت ننمایند، ممکن است که باهرقیمتی که ایران مایل باشدبه مصرف فروش برسد.

۱۲. خومك یك بتّه است که به لاتین آن را اقیدار می‌نامند. این بتّه در کرمان و سایر نقاط جنوب خیلی زیاد است و فقط به مصرف سوخت می‌رسانند. چنانکه فعلاً یك بار الاغ در کرمان به چهار قران می‌فروشند. کلنل نول که خیلی در قسمت اقتصادیات کرمان مطالعات عمیقه نموده، مقداری از این گیاه را به لندن فرستاده و

علی اکبر داور

آن را تجزیه نموده‌اند وجواب داده‌اند که هرتن از اصل این بتّه به قیمت سی‌پوند انگلیسی خریداری می‌شود، ولی این بتّه در همه جا دارای جوهر اقیدار نیست. از بین قسمت‌های زیادی که قنسول فوق‌الذکر برای امتحان به لندن فرستاده فقط آن قسمتی که ازجلگهٔ سرآسیاب شش،نزدیکی شهر کرمان فرستاده، دارای اقیدار بوده است. البتّه در نقاط دیگر کرمان و سایر جاهای ایران این گیاه وجود دارد که دارای همان خاصیت باشد. به این معنی که از یك طرف قطع این بتّه جلوگیری سخت بنماید و از جهتی در سایر نقاط نیز درصدد برآید و امتحان کند. یك مقدار از آن بتّه که به وسیلهٔ قنسول انگلستان به دست آمده به وسیلهٔ پست تقدیم گردید.

متك: یك بتّه است که دربسیاری ازقسمت‌های ایران وجود دارد و در کرمان خاصّه ناحیهٔ بم ونرماشیرخیلی زیاد است. از ریشهٔ این بتّه سوس یا ربع‌السوس می‌گیرند. فعلاً من تبریزدردزداب (زاهدان) سه قران است وتجّار زردشتی در کرمان و بم ونرماشیربه مصرف فروش می‌رسانند. بدیهی است که اگر دولت توجّه کند و در هر جا تجسّس نماید ممکن است که این نیز یکی از صادرات مهمّ مملکت شود.

۱۳. درمنهٔ ترکی: از این گیاه جوهر سنتنین که دوای کرم است، گرفته می‌شود و طوری که قنسول تحقیق نموده قبل از جنگ این گیاه منحصر به ترکستان بوده و هر کیلوگرم سنتنین که از این به عمل می‌آورده‌اند، به قیمت دو لیره انگلیسی به فروش می‌رفته است. لیکن بعد از جنگ که دولت روسیه این گیاه را به خود منحصر ساخت قیمت هر کیلوگرم به ۶۰ لیره بالغ گردید. دولت انگلیس پس از جنگ خیلی در هندوستان درصدد برآمده و بالاخره در یك بقعهٔ کوچکی که به طول یك فرسخ وعرض ۵۰۰ ذرع است به دست آورده است که بتّه مزبوره دارای جوهر سنتنین می‌باشد. در صورتی که درسایر نقاط هندوستان خیلی این گیاه زیاداست، امّا دارای این جوهر نیست. درایران مخصوصاً قسمت‌های سردسیری این گیاه به طورکثرت وجود داردلیکن تااندازه‌ای که قنسول مومی‌الیه امتحان کرده، یعنی نمونه‌هایی از نقاط مختلف به لندن فرستاده و تجزیه کرده‌اند، دارای سنتنین نبوده است. امّا با این حال خوب است که وزارت اقتصاد ملّی در نقاط مختلفهٔ مملکت به وسیلهٔ اشخاص متخصّص تجسّس نماید، شاید در ایران هم قسمت‌هایی به دست آید که دارای همین جوهرباشد. دولت هندوستان از همین مقدار زمین که دارای این بتّه است منافع خیلی عظیمه عاید می‌کند.

۱۴. در هندوستان نخلی موسوم به داچیلیفرا وجود دارد که میوهٔ ذیل را می‌دهد: سیلریسترا. این درخت عینا شبیه به درخت خرما است، اماً میوه‌اش بد و غیرنافع است لیکن در این نخل یك مادّهٔ قندی وجود دارد که می‌توان به طور خیلی سهولت قند از آن به عمل آورد. بدین معنی که خوشهٔ میوهٔ مزبور یا جای دیگر آن را زخم می‌زنند وسریك کوزه به محلّ زخم مزبور وصل می‌نمایند. کوزهٔ مزبور پر از یك شربت خیلی خوب و گوارایی می‌شود که به طور خیلی ساده یك قند خیلی خوب سفیدی ازآن می‌گیرند. درهرقریهٔ هندیك کارخانه قندسازی خیلی سبکی به قیمت سیصدروپیه وجود دارد که با سهولت هر چه تمام‌تر از درخت مزبور قند می‌گیرند. درخت مزبورجنگلی است ودرجاهای بی‌آب به عمل می‌آید. ممکن است که وزارت اقتصاد ملّی توجّهی به این مساله بفرماید و نهال این درخت را جلب کرده، کاشتن آن را در نقاط گرمسیر و کم آب جنوب ترویج نماید.

۱۵. قند از خرما: اخیرا در نتیجه کسادی بازار خرما، دولت بین‌النهرین به خیال استخراج قند ازخرما افتاده وفعلاً مشغول امتحان است. هرگاه این مسأله پیشرفت نماید ممکن است که مسألهٔ قندسازی درایران خیلی خوب پیشرفت نماید زیرا خرما دارای صدی پنجاه مادّهٔ قندی است،در صورتی که نیشکر فقط صدی ده قند دارد. خوب است اولیای معظّم دولت راجع به پیشرفت یا عدم پیشرفت گرفتن قند ازخرما از عراق عرب تحقیقاتی بفرمایند. کتابی راجع به استخراج قند از خرما به زبان انگلیسی چاپ شده و در کلکته به قیمت پنج روپیه به فروش می‌رسد. عیناً اسم کتاب و آدرس کتابخانه تقدیم می‌شود که در صورت لزوم دستور ابتیاع آن را صادر فرمایند.

۱۶ - وضعیت رعایا و فلاحتی کرمان: وضعیت رعایا و فلاحتی کرمان خیلی رقّت‌آور است واغلب به حدّی فقیروپریشان هستندکه جز اشخاصی که از نزدیك آنها را دیده‌اند نمی‌توانند درجهٔ فقر و پریشانی آنها را به خوبی احساس نمایند. می‌توان گفت اغلب تقریباً عورولخت هستند وغذای آنها در غالب قسمت های سال علف صحرایی است، زیرا اغلب املاك این ایالت متعلّق به متنفّذین و خوانین و رؤسای ایلات است که با زور اراضی واملاك دیگران را مالك شده و حتّی از دادن قوت لایموتی به رعایا مضایقه می‌نمایند. در موقع برداشت خرمن با آنکه حصهٔ زارع خیلی کم و ناقابل است، همان مقدار قلیل را نیز به اسم طلب و تقاوی ضبط

نموده و هنوزغلّه به انبارنرفته است که باز رعیت بیچاره مجبور است که دست گدایی برای قرض به طرف ارباب دراز نماید و ارباب هم دست ردّ بر سینه‌اش گذارد. غالب رعایا چون از فرط استیصال مقداری جو و ارزن از ارباب قرض کرده و مدیون او هستند اکنون آزادی نقل و انتقال را نیز ندارند و ناچارند که با تمام مظالم ارباب بسازند. سابق بر این تعدّیات خیلی زیادی از قبیل حبس و زجر و شکنجه به آنها می‌نموده‌اند. ولی در سنوات اخیره در نتیجهٔ بسط نفوذ دولت و کم شدن نفوذ خوانین و رؤسای ایلات، قسمت زجر و شکنجه و هزار تعدّی دیگر که انسان حسّاس تحمّل شنیدن آن را ندارد از بین رفته، اما قسمت کارهای قلاع و تحمیل مخارج ارباب و مباشر و نمایندهٔ ارباب به رعایا و اجحاف در حصّهٔ رعیّت از محصول هنوز به حال خود باقی است که امید می‌رود در اثر ازدیاد نفوذ دولت و بسط تشکیلات محاکم قضایی و تعمیم معارف از بین برود. چیزی که هنوزتا درجه[ای] به نفوذ خوانین و متنفّذین کمك می‌نماید، این است که برخی ازمأمورین دولت از روی یك اغراض خیلی پستی با آنها سازش می‌نمایند و آنها هم از این مسأله استفاده کرده به مردم می‌فهمانند که در هر دوره و هر پیش‌آمدی ما مصدرکار هستیم و همین مسأله بیش از هر چیز موجب بقای نفوذ خوانین خواهد بود وبلکه تنها به همین مسأله زنده هستند و این بزرگ‌تر سیاستی است که آنها برای بقای نفوذ خود بازی می‌کنند. یکی از لطمات بزرگ اجحافات ملاکین به مملکت این است که به واسطهٔ اجحاف زیاد بر رعایا آنها هم ابداً به آبادی و ازدیاد محصول علاقه ندارند. هرگاه انسان با یك نظر سطحی به املاك خرده مالك نظرنماید وبا املاك ملّاکین بزرگ مقایسه کند، به خوبی این مسأله بر او واضح خواهدشد که تا رعیت به مزرعهٔ خود علاقه‌مند نباشد، آن آبادی که منظور نظر اولیای معظّم دولت می‌باشد صورت نخواهد گرفت.

در بافت مرکز ناحیه اقطاع یك آب خیلی مهمّی وجود دارد که در ظرف ٦ روز چهار روز آن متعلّق به مختارالملك کرمانی است و دوروزدیگرآن بر خرده مالك تقسیم می‌شود. طوری که اشخاص مطّلع محل اظهار می‌داشتند حاصلی که از تمام املاك مختارالملك برداشته می‌شود، ربع محصول سایرین نیست. برای آبادی مملکت و جلوگیری از اجحافات متنفّذین لازم است که یك قانون عادلانه که تکالیف رعایا وملّاکین را معیّن نمایدوضع شود که رعایا کاملا به حقوق خود مطمئن شده

درصددازدیاد آبادی وعمران برآیند، زیرا امروزرعایا خود را یك عملهٔ مزدور بلکه یك عابر سبیل فرض نموده ابداً علاقه به آبادی ندارند. چون تربیت نواحی مختلفه مملکت خیلی با هم تفاوت دارد، البتّه باید در وضع چنین قانونی از اطّلاعات اشخاص نقاط مختلفهٔ مملکت استفاده نمود.

روزگار صنعت در کرمان دههٔ اول ۱۳۰۰

صنعت کرمان

صنعت عمدهٔ کرمان قالی‌بافی است که از مهم‌ترین صادرات این ایالت به شمار می‌رود، ولی متأسّفانه به واسطهٔ دو عیب ذیل آن‌طوری که باید و شاید اهالی کرمان نمی‌توانند یك استفادهٔ مهمّی از این صنعت زیبای خود ببرند.

اوّلاً: غالب کارخانه‌های قالی‌بافی کرمان متعلّق به شرکت‌های خارجی است و لذا نمی‌توان قالی کرمان را یکی از صادرات مملکت دانست. قالی کرمان عیناً مثل نفت جنوب است که اگر به احصائیه گمرکی مراجعه نماییم می‌بینیم که نفت جنوب یکی از صادرات ایران است، ولی اگر به نتایج حاصله از آن بنگریم خواهیم دید که جز مزد عمله کارگر ایرانی و سهم دولت، بقیّه به ایران مربوط نیست. قالی کرمان نیزهمان‌طوراست زیرا جزقیمت پشم و مزد خیلی ناقابلی که به کارگرها می‌دهند، فایدهٔ دیگری عاید اهالی نمی‌شود. خیلی سزاوار است که وزارت اقتصاد ملّی به این مسأله توجّهی بفرماید و تجّار و سرمایه‌داران داخلی، چه از خود کرمان و چه از نقاط دیگر مثل یزد و اصفهان و تهران و تبریز را تشویق نماید که در شهر کرمان مؤسّسات قالی‌بافی دایر نمایند که شاید پس از مدتّی متدرّجاً این صنعت زیبا به دست خود ایرانی افتاده و منافع هنگفتی که از این راهگذر به جیب خارجی‌ها می‌رود عاید خود ملّت ایران شود.

ثانیاً: نخ قالی راعموماً ازخارج وارد می‌کنندوالبتّه این خودیك نقص خیلی عظیمی است.برای اینکه قالی کرمان وپارچه‌بافی یزد ازریسمان خارجه مستغنی شود، تأسیس یك کارخانهٔ نخ‌ریسی در کرمان بی‌اندازه ضرورت دارد. سابق اغلب تصوّر می‌نمودند که شاید پنبهٔ ایران به تنهایی برای نخ و ریسمان خوب نیست، ولی کلنل

نول،قنسول انگلیس که راجع به هر رشته از اقتصادیات کرمان مطالعات دقیقی نموده، یك خروار از پنبهٔ رفسنجان فرستاده است در بمبئی و رشته‌اند. نخ‌های این پنبه تا نمره ۲۰ خیلی خوب بیرون آمده به مراتب بهتر از نخ‌های نمرهٔ بیستی است که در کرمان و یزد معمول است و اینك نمونهٔ نخ مزبور [را] تقدیم می‌دارد. در صنعت قالی‌بافی عموماً نمرهٔ ۲۰ به کار می‌برند و برای پارچه‌های یزد نیزصدی ۹۵ ازهمین نخ مصرف می‌نمایند. چنانکه اکنون روزانه سیصد بقچه از نخ نمرهٔ ۲۰ در یزد مصرف می‌شود. قنسول مزبور پس از امتحان پنبه، مطالعاتی در مقدار پنبه[ای] که در رفسنجان به عمل می‌آید و مقدار احتیاج یزد و کرمان به نخ نمره ۲۰ می‌نماید، معلوم می‌کند که تنها در رفسنجان در سال بی‌آفت ۲۵۰۰ خروار، در سال‌های آفتدار در حدود ۱۵۰۰ خروار پنبه به عمل می‌آید و احتیاج کرمان و یزد [را] در حدود ۱۲۰۰ خروار تشخیص می‌دهد. ایشان برای یك ماشینی که در سال، ۱۲۰۰ خروار نخ تهیّه نماید، با مؤسّسات ماشین‌فروشی لندن مکاتباتی می‌نمایند و پس از سؤال و جواب‌های زیاد معلوم می‌کند که یك کارخانه که در سال، ۱۲۰۰ خروار نخ تهیّه کند تا موقع کار افتادن و شروع به کار در حدود چهارصد هزار تومان مخارج خواهد داشت. بعد ازآن مخارج را با عایدات تطبیق می‌کندوچنین نتیجه می‌گیرد که اگر قیمت پنبه که در غالب اوقات در کرمان یك من ۸ قران است به یك تومان ترقی کند وقیمت نخ که فعلاً درغالب اوقات ٦٤ قران است به ٤٥ قران تنزل نماید، درسال صدی سی‌وهفت ازمنافع خالص به صاحبان سهام خواهد رسید. بعد ازاتمام این مطالعات، راجع به قوّه[ای] که ماشین را حرکت دهد مطالعاتی می‌کند. دراین قسمت دونظر اتّخاذ نموده است: اولاً استخراج معدن زغال سربنان که تا شهر ٢٤ فرسخ مسافت دارد و گویا طوری که مهندس پلیس جنوب تشخیص داده این معدن ازسایر معادن زغال کرمان پرمایه‌تر است، به نظر مشارالیه اگر زغال استخراج شود این کار زودتر عملی خواهد شد.

ثانیا: به وسیلهٔ قوّهٔ آبشاردراین قسمت مطالعات ذی‌قیمتی نموده و پس از تحقیقات زیاد معلوم می‌نماید که آب تیکران بالای سر ماهان که پس از مشروب ساختن باغ شاهزاده وارد قریه ماهان می‌شود، از جای دیگر مناسب‌تر است. زیرا قوهٔ این آب در تابستان و زمستان همیشه به یك میزان است و در حدود ۵۰۰ اسب قوّه دارد. به

خلاف اغلب آب‌های ایران که درزمستان و بهار قوی است، ولی درتابستان ضعیف می‌شود. کارخانه[ای] که ایشان در نظر گرفته‌اند محتاج ۲۵۰ قوّه اسب است. لیکن برای استفاده ازاین آب وتشکیل یك آبشار قوی لوله‌کشی لازم است که مخارج آن قدری زیاد است، امّا معهذا چون در آتیه مخارج زیادی بر آن تعلق نمی‌گیرد ازسایراقدامات مفیدترخواهد بود. پس از تکمیل درصدد تشکیل یك شرکت سهامی ازتّجار کرمان ویزد واصفهان بر می‌آید و دراین باب کوشش‌های زیادی کرده وزمینه راکاملاًحاضر نموده چنانکه چند نفر از تّجارومتموّلین کرمان، مثل سروشیان و کیانیان را که ملاقات کردیم جداً داوطلب این امر هستند، ولی چون قونسول مزبوراز کرمان احضار شده، شاید این اقدامات عقیم بماند. خیلی لازم است که اولیای معظّم دولت این اقدام را تعقیب فرمایند. زیرا این مساله برای اقتصاد کرمان از مسائل حیاتی به شمار می‌آید. هرگاه این کارخانه تأسیس شود، بی‌اندازه در بهبودی اوضاع این حدود مؤثّر خواهد بود، زیرا فعلاً تمام پارچه‌های یزد و قالی کرمان با نرخ خارجی بافته می‌شود و درحقیقت پارچه[ای] که با نخ خارجی بافته می‌شود، نمی‌توان آن را یك پارچه وطنی دانست. اقدام درتأسیس یك کارخانهٔ نخ‌ریسی برای کرمان مقدّم بر تمام کارها است و زودتر ازهر چیزی می‌توان نتیجه گرفت.

معادن

طوری که اشخاص مطّلع اظهارمی‌دارند وازبعضی از دوسیه‌هایی که در مالیهٔ کرمان موجود است، می‌توان استنباط نمودمعادن مختلفه زیادی در کرمان موجود است که اینك اسامی قسمت‌های مهم‌ترآن را به عرض می‌رساند:

زغال‌سنگ

۱ - در نزدیکی کوه باداموبه که ۷ فرسخ در شمال غربی شهر کرمان است، معدن زغال‌سنگ خیلی بزرگی وجود دارد که دارای چندین فرسخ طول و عرض است ودرسال ۱۳۰۵ ادارهٔ مالیه مقداری ازاین زغال [را] برای امتحان آورده و با وجود

اینکه از سطح زمین بدون عملیات حفّاری برداشته شده باز به خوبی سوخته است. البتّه در صورت حفّاری واستخراج زغال‌سنگ از طبقات پایین بهتر خواهد شد.
۲ - در کوه بنان و طغرالجرد واقع در زرند، دو معدن زغال‌سنگ موجود است که مخصوصاً معدن موسوم به سربنان که در ۲٤ فرسخی شهر کرمان واقع است، بر طبق تحقیقات مهندسین پلیس جنوب ازسایر معا دن زغال کرمان پرمایه‌تر است. البتّه دراین قسمت تحقیقات عمیق‌تری لازم است که کدام یك از معادن پرمایه‌تر می‌باشد.
۳ - در٦ فرسخی شهرکرمان، شرقی باغ سرآسیاب کوهی است که روی آن معدن زغال‌سنگ وجود دارد. قسمتی که از زغال آن نمایان است به طول ۱۵ وعرض ۳ذرع است. خیلی مقتضی است که هرچه زودتر دولت برای استخراج زغال سنگ کرمان اقدام بفرماید، زیرا ازیك طرف اهالی به واسطهٔ احتیاج زیاد به سوخت،درخت‌های جنگلی کوهستان راقطع نموده وبه مصرف سوخت می رسانند و همین مسأله چنانکه درقسمت فلاحت عرض شد، باعث قلّت اشجار و بالنتیجه کمی بارندگی شده است. برای جلوگیری از قطع اشجار کوهستان جز به دست آوردن موادّ دیگری برای سوخت چاره دیگری موجود نیست. ازطرف دیگر، شهر کرمان بالاخره یك شهر فلاحتی نخواهد شد و باید از راه صنعت این شهر را آباد نمود و برای اینکه این شهر به یك شهرصنعتی واقعی مبدل گردد، قبل ازهمه چیز محتاج به زغال واگر زغال موجود بود خود تجّار محلّی نیز به جلب ماشین اقدام می‌نمودند، زیرا روی هم رفته ذوق سکنهٔ کرمان ذوق صنعتی است.

راه و معدن استان کرمان

استان کرمان که از لحاظ جغرافیایی در منطقهٔ مرکزی ایران قرار گرفته، نه تنها از محصولات کشاورزی و صنعت قالی‌بافی برخوردار بود، بلکه دارای معادن زغال‌سنگ، مس،سنگ پنبه و همچنین راه‌های ارتباطی با سایر شهرهای شمالی- جنوبی و شرقی- غربی کشور نیز بوده است.

در این شماره به قسمت دیگری از راپورت اوضاع عمومی و اقتصادی کرمان که

توسّط مهرآوران، رئیس هیأت تفتیشیه مالی کرمان برای تیمورتاش تهیّه شده است، پرداخته می‌شود. این اسناد تحت عنوان مجموعه گزارش‌های ایالات و ولایات از اوضاع اجتماعی- اقتصادی ایران در سال ۱۳۱۰ و توسّط مرکز اسناد ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۳ به چاپ رسیده است که تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود.

سنگ پنبه: در کوهستان زرند در محلّی موسوم به کوجهر که از نقاط کوهستان است، در قلهٔ کوهی به طول سه هزار ذرع و عرض دویست ذرع، معدن سنگ پنبه وجوددارد واوّل مرتبه که به استخراج آن شروع شده است، توسّط سکرات‌خان نامی بوده است که در۳۷ سال قبل بر حسب دستور يك نفر انگلیسی سه تن سنگ پنبه استخراج نموده و به لندن حمل کرده است.

مشارالیه به تاریخ ۲۹ ژوئن ۱۹۲۷ در جواب مراسلهٔ مالیهٔ کرمان می‌نویسد که معدن سنگ پنبه که در دو فرسخی قریه کوجهر واقع است و ما آن را کشف نموده و سه تن از آن به لندن ارسال داشتیم، معلوم شد که سنگ پنبه زرند از حیث جنس از بهترین سنگ پنبه های دنیا است، ولی طولش قدری کوتاه و به طول سنگ پنبه ایطالی که از همه جای دنیا بلندتر است، نیست.

سکرات‌خان تعطیل استخراج سنگ پنبه را به گرانی و نبودن وسایل حمل‌ونقل نسبت می‌دهد و می‌گوید چون از سیرجان تا بندرعباس خرواری ۱۵ تومان الی ۱۸ تومان کرایه می‌گرفتند و ما از روی اصول علمی هم استخراج نمی‌نمودیم مقرون‌به‌صرفه نبود. بدیهی است امروز که راه از سیرجان تا بندرعباس اتومبیل‌رو می‌باشد و کرایه هم ارزان‌تر است، در صورتی که از روی اصول علمی استخراج شود مقرون‌به‌صرفه خواهد بود و اینك مقداری از نمونهٔسنگ پنبهٔ مزبور به وسیله پست ارسال گردید.

سنگ‌پنبه خبر اقطاع: ازوضعیت سنگ پنبهٔ آنجا اطّلاعات مبسوطی دردست نیست، فقط يك مقدارازنمونه آن نیز به دست آورده به ضمیمه نمونه‌های دیگر تقدیم می‌شود.

معدن مس بهراسمان: معدن مس بهراسمان که در مضافات جیرفت واقع است، از معادن مهم ایران به شمار می‌رود. سابق اهالی آن حدود با عملیات خیلی ساده مس مزبوررااستخراج کرده وبه مصرف ساختن جام‌های معروف کرمانی می رسانده‌اند. از چند سال به این طرف دولت از دخالت دیگران جلوگیری نموده و به

اجاره آقای مؤسّس‌خان و دیگران داده است.
گویا مستاجرین مزبور حاج معین‌التجار بوشهری را نیز شرکت داده‌اند، ولی آنها نیز از روی یك عملیاتی طبق اصول علمی شروع به استخراج ننموده‌اند فقط با همان ترتیب قدیم مقداری استخراج کرده وامسال به کلّی کارکردن را تعطیل نموده‌اند. طوری که یك نفر مهندس آلمانی که برای معاینهٔ این [معدن] استخدام کرده‌اند، اظهارداشته است. معدن مس بهراسمان از معادن خیلی مهمّ مس می‌باشد. مس مزبوراز قرار معلوم دارای مقداری مادّهٔ طلایی است و به همین واسطه دارای رونق و جلای مخصوص می‌باشد. نمونه‌ای از سنگ معدن مزبور نیز تقدیم گردید.
طرق و شوارع راه‌های عمدهٔ اتومبیل‌رو کرمان فعلاً راه بندرعبّاس به کرمان و راه کرمان به یزد واصفهان وتهران است. ازسیرجان که در معبر راه بندرعبّاس واقع است تا شیراز نیز راه اتومبیل‌رو می‌باشد، ولی این راه در فصل زمستان به واسطهٔ یك کویر باتلاقی که در فاصلهٔ بین فارس و کرمان واقع است، مانع از عبور اتومبیل است. از کرمان به بم که باز یك نقطهٔ مهمّی است نیز راه شوسه وجود دارد، ولی اگر تا نرماشیر وراین که از حیث حاصلخیزی بر بم هم ترجیح دارد، راه شوسه که چندان خرجی ندارد موجود بود، البتّه منافع آن خیلی زیادتر بودودرآبادی شهرکرمان هم تأثیری زیاد داشت. اگر چه راه‌های کرمان نواقصی دارد، امّا چندان بدترازسایر راه‌های ایران نیست وامید است که به طول مدّت وتوجّه اولیای دولت وکوشش زیادی که رئیس طرق این ناحیه دارد ، نواقص فعلی نیز مرتفع گردد. لکن عقیدهٔ هیات بر این است که راه‌هایی که برای آبادی این ایالت مؤثّر خواهد بود از این قرار است:
۱ - راه کرمان به جیرفت و بندرعبّاس که تفصیل آن در قسمت اوضاع محالات خمسه به عرض می‌رسد. این راه چون همه جا از نقاط حاصلخیز و پراستعداد عبور می‌نماید، در آبادی شهر کرمان تأثیر خیلی عظیمی خواهد داشت.
۲ - راه خبیص به کرمان: چون خبیص یك نقطهٔ حاصلخیزوپرنعمتی است و قسمتی زیاد ازمایحتاج شهرکرمان از آنجا تأمین می‌شود، بدیهی است که تسطیح این راه تاثیرزیادی درآبادی کرمان خواهدبخشید. قبل ازاین والی ایالت کرمان کمیسیونی از تجّاروملّاکین تشکیل داده که بعضی ازمخارج این راه رااز ملّاکین خبیص تقبّل نمایند ومقداری هم دولت بدهد. مقتضی است تاکیدشودکه والی جدید نیزاین نقشه

راتعقیب نمایدکه هرچه زودتروسایل تسطیح این راه رافراهم سازند. مخارج تسطیح این راه را گویا درحدود ۳۰ هزار تومان برآورد کرده‌اند که ۱۸ هزار تومان آن را ملّاکین بدهند و بقیه را دولت بدهد.
۳ - راه کرمان به قلعه عسکروبافت وازآنجا به جیرفت: چون هیأت در مراجعت از جیرفت از این راه مراجعت نمود، کاملاً به اهمّیت این راه پی برد و چون ناحیهٔاقطاع که مرکزآن بافت است یك ناحیهٔ خوب حاصلخیزی است که اتّصال آن به کرمان وسایرنقاط هم موجب آبادی خودآن حدود می‌شود وهم ازلحاظ آبادی شهرکرمان دارای تأثیرزیادی است، تسطیح آن ضرورت دارد. این راه چنانکه در قسمت راپورت جیرفت عرض شده راه خیلی سهل و آسانی است.
٤ - راه ازسیرجان به بافت: این راه اتومبیل‌رو است، ولی اصلاحاتی لازم دارد. اگرچه پس از تسطیح راه بافت به جیرفت وکرمان این راه چندان مهم نخواهد بود، امّا چون اصلاحش مخارجی ندارد وازلحاظ نقاط واقع بین بافت و سیرجان بی‌اهمّیت نیست و تا موقعی که راه جیرفت به بندرعبّاس و بافت تسطیح نشده است، برای استفادهٔ نواحی اقطاع ازراه بندرعبّاس مفیداست، اصلاح آن ضرورت دارد.

نگرانی از استعمال افیون مردم کرمان

اگر صنعت قالی‌بافی و معادن زغال‌سنگ و مس کرمان و همچنین محصولات کشاورزی این استان مرکزی ایران به‌عنوان ابزارهای قدرت محسوب می‌شدند، امّا استعمال افیون توسط۸۰درصداززن و مرد کرمان به‌عنوان بلای خانمانسوز این استان موجب نگرانی بود.
چنانچه مهرآوران، رئیس هیأت تفتیشیه مالی کرمان درراپورت خود به تیمورتاش وزیردربار پهلوی اوّل ازآن به عنوان بلای مسری به نسل‌های آینده نام برده است.

اوضاع صحّی

چون هوای کرمان خشك است و پشه هم وجود ندارد، از این رو هوایش سالم است و امراض زیادی ندارد. فقط امراض مقاربتی است که بدبختانه به واسطهٔ شیوع

فساد اخلاق و عدم‌مواظبت و نبودن اطبّای مخصوص این کار در اینجاها نیز مثل غالب شهرهای عمده شیوع دارد و پیوسته هم بر انتشارش می‌افزاید و البتّه این خود بیش از هرچیزی نسل آتیهٔ ایران را تهدید می‌نماید. خیلی مقتضی است که تدابیر قاطعی برای جلوگیری ازانتشارزیادتراین مرض ومحدود کردن آن به وسیلهٔ مواظبت اطبّای مخصوص اتّخاذ شود، والّا اگر به این نوع پیش رود، آتیهٔ خطرناکی خواهد داشت و چنانکه شروع شده است از شهر به قراء و ایلات که تنها عناصرقوی ونشیط مملکت هستند و هیچ گونه وسایل معالجه برای آنها میسّر نیست، سرایت خواهد کرد. دیگر بلای خانمانسوزتریاك است که به طورخیلی موحش ازهرمرض بدتردرشهروحتّی دردهات کرمان شیوع دارد؛ چنانکه اگر بگوییم صدی هشتاد ازمردوزن درشهرکرمان مبتلابه استعمال افیون هستند، شاید اغراق نگفته باشیم و در نتیجه این همه تنبل وبی‌حال هستند، چنانکه یك نفرمسافرغریب به مجرّد ورود این امر را احساس می‌نماید. خیلی لازم است که برای تقلیل استعمال این سمّ مهلك تدابیرمؤثّری اتّخاذ شود. تصوّر می‌رودکه تبلیغ دائمی ومنظّم ومتوالی بی‌اثرنخواهدبود، اقلاً ازسرایت به جوانان جلوگیری می‌نماید. اگربتوان کاملاً از قاچاق جلوگیری به عمل آورد، البتّه مؤثّر خواهد بود، ولی با وضع فعلی ونبودن بودجهٔکافی برای جلوگیری ازقاچاق که بتوان مفتّشین لایق درستکارمأمورجلوگیری نمود،البتّه نتیجهٔ مهمّی گرفته نخواهد شد. تصوّر می‌رود تنهاراه علاج،محدود نمودن زراعت تریاك وتهیّهٔ محصولات دیگری است که جانشین تریاك شود.چیزی که تادرجه‌ای انسان را امیدوارمی‌سازداین است که خوشبختانه دربین شاگردان مدارس و حتیّ کسانی که از مدارس ابتدایی تصدیق گرفته‌انداشخاصی که مبتلا به استعمال افیون باشند دیده نمی‌شود. این خودنیزیك مسألهٔ قابل‌دقتی است که لزوم بسط معارف ابتدایی را ایجاب می‌نماید.

حکومت

ایالت کرمان سابق بر این دارای چهل حکومت‌نشین جزء و بی‌حقوق بوده که غالباً علاوه‌برنگرفتن حقوق، مبلغی هم به والی وقت برای تفویض شغل می‌داده‌اند، ولی بعداًبسیاری ازاین حکومت‌ها الغاشده،امّاهنوزهم ده حکومت‌نشین جزء دارد که

بعضی از آنها بی‌حقوق هستند. واقعاً مسألهٔ حکومت یا هر مأمور بی‌حقوق یکی از کارهای خیلی خبطی است که جز تحمیل بر رعایا و ظلم و تعدّی به اشخاص ناتوان که فریادشان به جایی نمی‌رسد، یعنی قادر بر فریاد نیستند نتیجهٔ دیگری ندارد. مثلاً حکومت جیرفت دارای حقوق نیست در صورتی که چند اسب و نوکر دارد که همه مخارج و زندگانی لازم دارند. حکومت مزبور همیشه در نواحی مختلفهٔ جیرفت در گردش می‌باشد و از قراری که آنجا شهرت داشت به هر دهی که وارد شود، مخارجش با کدخدا است. کدخدا هم اگر پنج تومان مخارج کند، حتماً ۲۰ تومان ازرعایا خواهد گرفت. اگر تنها همین یك تحمیل بیشتر برمردم شود برای رعایای بی‌چیزاین حدودخیلی گران تمام می‌شود در صورتی که حکومت یا مأمور بی‌حقوق با چند نفر اجزا اگر اباذر و سلمان هم باشند مجبور به تعدّی خواهند شد و تعدّی هم به یك بیچاره می‌شود که نتواند صدای خود را به گوش دولت برساند. اگر دولت به جای اینکه حکومت بی‌حقوق را بر مردم بگمارد یك مالیات اضافی بر اهالی آنجا تحمیل می‌نمود که به طور مساوات بر همه تقسیم می‌شد، باز بهتر از این بود که به اشخاص ضعیف‌تر تعدّی شود.عقیدهٔ هیأت بر این است که نقاط جزء، حکومت با حقوق لازم ندارد زیرا حکّام جز اینکه برای پیدا کردن راه دخل پیوسته مردم را به جان هم انداخته و تولید نفاق و اختلاف نمایندهیچ کار و وظیفه دیگری ندارند و چون مردم بیرون همه چشم و گوش بسته و بی‌اطّلاع از اوضاع هستند، هنوز با همان نظر سابق که حاکم همه‌کاره و فاعل مایشاء بوده نظر می‌نمایند و از این رو در مقابل تعدّیات او با مأمورینش قوهٔ چون و چرا ندارند.هر گاه در نقاط جزء که صلحیّه ندارد به جای حاکم یك امین صلح تعیین نمایند که بتواند به مسائل حقوقی رسیدگی نموده ودعاوی مردم را حلّوفصل نماید، خیلی اولی و اصلح می‌باشد. مخارج یك امین صلح هم شاید کمترازمخارج یك حاکم واجزایش باشد و علاوه‌بر آن خود صلحیّه دخل هم دارد درصورتی که ادارهٔ حکومتی هیچ دخلی برای دولت ندارد. مثلاصلحیهٔ بم در حدود ماهی هفتاد هشتاد تومان و گاهی صد تومان دخل دارد ومخارج ماهانهٔ آن از صد و ده تومان تجاوز نمی‌کند. لیکن تنها حاکم بم که هیچ شغل و وظیفه[ای] هم نداشته، شخصاً بدون اجزایش ماهی ۱۲۰ تومان حقوق داشته است وفعلاً حکومت نداردوضرری هم به دستگاه دولت نرسیده است.

با تأمین قضایی زحمت دولت کمتر می‌شود

وجود ولات وحکّام بزرگ درمراکز ایالت وولایات شایدلازم باشد، زیرا آنها در شهر ودربین اشخاص فهمیده هستندکمترتعدّی می‌کنند وعلاوه‌برآن اغلب اشخاص با فهم و دانایی می‌باشند، ولی حکّام جزء غالبا از همان فرّاش‌های عهد استبداد می‌باشند که در نظر آنها ظلم وتعدّی اساسا قبیح نیست. هرمأموری که به درد هیچ کار نمی‌خورد و برای هیچ امری خوب نیست. فوری او را حاکم یکی از نقاط دوردست می‌نمایند که فریاد مردمش به گوش اولیای امورنمی‌رسد و مثل این است که تعدّی به اشخاص جاهل ونفهم جایز و روا باشد. خلاصه تصوّر می‌رود وجود حکّام در نقاط جزء هیچ لزومی ندارد و به جای آنها رئیس بلدیّه یا نظمیّه تعیین نمایند که به کارهای حکومتی نیز رسیدگی نمایند.

معارف

ایالت کرمان دارای ٤٥ باب مدرسهٔ مذکور و ۱۰ باب مدرسه اناث است که دارای ۲۹۱۲ نفر محصّل و ۸۷۳ محصّله و ۲٤ معلّمه و ۱٦۲ نفر معلّم می‌باشد. البتّه در مقابل هیچ، این اندازه مدرسه و محصّل یك چیزی است. لیکن اگر به وسعت ایالت کرمان نظر نماییم می‌بینیم که هیچ نیست چنانکه بلوکات بسیاری وجود دارد که اصلادارای مدرسه نیست ودرنقاطی که هم هست به واسطهٔ کمی بودجه، نواقص خیلی زیادی دارد.حقوق معلّمان مدارس نواحی به حدّی است که ابدا نمی‌توان با این حقوق زندگانی کردوتصوّرمی‌رودکه علّت عمدهٔ آن افراط وتفریطی است که درمرکزمی‌شود، زیرا بعضی ازمعلّمان مرکزی بیش ازگنجایش بودجهٔ ایران حقوق می‌گیرند، ولی به معلّمان ولایات حتّی به اندازهٔ فرّاش مرکزهم حقوق نمی‌دهند. تصوّر می‌رود که اگردر بودجهٔ مرکزی وزارت معارف و حقوق معلّمان مرکزی وزارت معارف تجدیدنظری شود و همین بودجهٔ فعلی از روی عدالت و انصاف تقسیم گردد بتوان کمك بیشتری به معارف ولایات کرد. رئیس معارف یك آدم جدّی لایق و کارآمدی است، امّا با قلّت بودجه می‌تواند چه بکند؟

اقبال اهالی کرمان به تحصیل قابل همه نوع تمجید است، ولی عیبی که در ایران است این است که می‌خواهند همه چیزرادولت بکندوهیچ یك ازملّاکان ومتموّلان حاضرنیستند که یك مدرسهٔ ابتدایی هم تأسیس نمایند، یعنی صفت ایثار ابداً در بین ما وجود ندارد.

روحیات اهالی

مردم شهر چند دسته هستند: یك دسته متنفّذین وکسانی هستند که سابق درنتیجهٔ ضعف دولت بر گردن مردم سواربوده و چون به نفوذ نامشروع آنها خاتمه داده شده، از اوضاع فعلی ناراضی هستند. طبقهٔ عوام و نفهم که البتّه دارای عقیده و اراده‌ای نیستند، ولی روی هم رفته [مثل] همان طبقه نیز بدبین نمی‌باشند. طبقهٔ دیگرکه عبارت ازاشخاص فهمیده بی‌غرض باشند، روی هم رفته ازاوضاع فعلی راضی هستند وبه آتیهٔ ایران امیدواری زیاد دارند.
مخصوصاً هر قدرکه دولت عملاً حسن‌نیّت و اصلاح‌طلبی خود را بیشتر نشان می‌دهد، بر امیدواری مردم و اعتماد به حکومت مرکزی افزوده می‌شود. هر گاه بعضی ازمأموران طمّاع وبی‌ایمان موجبات عدم‌رضایت مردم را فراهم نمی‌کردند، روی هم رفته خود ملّت ایران یك ملّت مطیع ودولتخواهی است و اغلب پیشامدهای سوء که درگوشه وکناردملکت پیش می‌آید، نتیجهٔ غرض‌ورزی یا طمع یا نفهمی مأموران است. اگرمأموران درست وبی‌طمع بودند ابداً پیشامدهای سوئی رخ نمی‌داد ودولت با فراغ خاطرمی‌توانست به اصلاحات بپردازد. مسألهٔ تفکیك مأموران خوب وبد ازهمدیگریك مسأله‌ای است که باید جداً مورد توجّه اولیای معظم دولت واقع شود. بسیاری ازخسارت‌ها فقط نتیجهٔ نفهمی وسوء سلوك مأموران بوده است. درخاتمه یك مطلب دیگرراعرض می‌نماید وآن این است که باید به تمام معنی تأمین قضایی به مردم داده شود. اگر تأمین قضایی به معنی واقعی خود به حدّی درمملکت بسط پیدا نماید که مردم به آن ایمان آورند خیلی از زحمات دولت درقسمت اصلاحات کم خواهد شد و مردم خودشان شروع به آبادی و به کار انداختن ثروت خود می‌نمایند، ولی به طوری که درمسافرت خود مشاهده نمودیم، درنتیجه گفتن زیاد وعمل کمی که مردم از حکومت‌های سلف شنیده و دیده‌اند، هنوز

این ایمان در بین مردم پیدا نشده است.
وظیفهٔ دولت است که به هرقیمتی است این مطلب رابه مردم بفهماند. گمان می‌رود که فهمانیدن این مطلب ازهرچیزبرای دولت ومملکت مفیدتر باشد. یکی از مسائلی که شاید دراین باب خیلی مؤثّرواقع شوداین است که اگربعضی از قوانین به ضرردولت هم باشد، دولت آن قانون را مجری و محترم شمرد، ولی متأسّفانه امروزهنوز این مسأله رعایت نمی‌شود. مثلاً درجایی که به نفع دولت ممیّزی شده دولت آن ممیّزی را می‌پذیرد، ولی در هر نقطه که به واسطهٔ خرابی یا ازبین رفتن ملك به ضرردولت ممیّزی شده است،دولت آن ممیّزی را نمی‌پذیرد. این قبیل قوانین خیلی زیاد است که همین که بامصالح دولت اصطکاك نمود آن قانون مجری نمی‌شود واین مسأله بیش ازهرچیزی سلب اطمینان مردم را می‌نماید. منافعی که ازاعتماد مردم به دولت عاید خواهد شد خیلی بیش از خسارتی است که از اجرای آن قانون متوجّه دولت می‌شود. ما باید تنها مسائل مادّی را درنظرنگیریم و به معنویات نیز اهمّیت دهیم، زیرا فواید معنوی مستلزم جذب فواید مادّی هم خواهد شد.(۲)

توضیحات و مآخذ

۱- یرواند ، آبراهامیان« تاریخ ایران مدرن» -،۱۳۸۹، تاریخ ایران مدرن ، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشرنی ، صص ۱۳٤ – ۱۳۱
۲ – پیشین - صص ۱٤۱ – ۱۳۹
۳ - پیشین - صص ۱٤٥ – ۱٤۱
٤ – پیشین - صص ۱٥۹ – ۱٥۸
٥ – پیشین - ص – ۱٦٤
٦ – پیشین - صص ۱۷۱ – ۱٦۹
۷ – پیشین - صص ۱۷۷ – ۱۷۳

*- به اهتمام دکتر مرتضی مشیر « خاطراتی از اللهیار صالح» ، انتشارت مهر اندیش – ۱۳۸۲ - ص ۳۳۲ ، (توضیح اینکه زنده یاد اللهیار صالح (۱۳٦۰ – ۱۲۷۳ ش) از رهبران نهضت ملی ایران و یاروفار دکتر مصدق بود که شرح زندگی سیاسی و اخلاق و خصوصیات این رجل ملی ایران را به نوشته خواهم آورد.)

** یرواند آبراهامیان (متولد ۱۳۱۹ در تهران) تاریخ‌نگار ارمنی- زاده ایران و تابعیت آمریکا است. یرواند آبراهامیان در سال ۱۳۲۹ به بریتانیا مهاجرت نمودو به سال ۱۳۴۲ درجهٔ کارشناسی و کارشناسی ارشد خود را از دانشگاه آکسفورد دریافت کرد. آبراهامیان پس از مهاجرت به آمریکا موفق به گرفتن دکترای خود، در سال ۱۳۴۸ از دانشگاه کلمبیا شد.وی در دانشگاه‌های پرینستون و آکسفورد به تدریس «تاریخ ایران» پرداخت. آبراهامیان درمقوله «تاریخ ایران معاصر»، از برجسته‌ترین تاریخ‌نگاران محسوب می‌شود.

۲ - «اوضاع اقتصادی ایالات ایران در دوره رضاخان»
منبع: دنیای اقتصاد - یکشنبه ۱۱ تا ۱۸ بهمن ۱۳۸۸

http://www.donya-e-eqtesad.com/Default_view.asp?@=194311

فصل هفتم

نوگرایی، تحوّل و دیکتاتوری در ایران؛ نظم نوین و مخالفانش

(۱۹۲۷-۱۹۲۹م / ۱۳۰٦-۱۳۰۸) (۱)

استفانی کرونین(۲)درنوشتهٔ تحقیقی خودتحت عنوان «نوگرایی،تحوّل و دیکتاتوری درایران؛ نظم نوین ومخالفانش»که فرشید نوروزی (۳) آنرا ترجمه کرده است نوگرایی ودیکتاتوری دردوران پهلوی اوّل رااینگونه مورد بررسی قرارداده است :

چکیده: سال‌های نخستین حکومت پهلوی درایران به‌طورعمده ازمنظر تلاش این حکومت برای ایجاد ساختارحکومتی متمرکز، بررسی شده است. [دراین راستا] تمام توجّه[پژوهشگران]، ازیک سوبرنوع رویکردسیاسی نخبگان تهران وازسوی دیگربرنموداری که براساس پیشرفت یاعدم پیشرفت نخبگان و ارزیابی موفقیت آنان درگذار ایران به نوسازی، استقلال سیاسی و تشکیل دولت وملّت ترسیم شده، متمرکزشده است.(٤) این توجّه به رژیم تهران و شکل نو سازی آن به عنوان یک روی سکه‌ای است که روی دیگرآن، سکوتی نسبتاً کامل به جذّابیت‌ها وابعاد دیگراین نوسازی است.به منظورتشریح گزارش تاریخی یا فهم تجربهٔ گروه‌های دیگر، به‌عنوان نمونهٔ عامّهٔ مردم، از جمله مردم تهران، گروه‌های غیر پایتخت نشین مثل اصناف و بازاریان شهرها یا هر طبقهٔ اجتماعی ساکن درنواحی روستایی،تلاش اندکی انجام گرفته است.هدف نوسازی اقتدارگرایانه‌ای که توسّط رژیم رضا شاه تحمیل می‌شد تغییر دقیق این عناصر بود.امّابه[این نوسازی]نه تنها بی‌اعتنایی شد،بلکه بامخالفت بی‌باکانهٔ این عناصر قرارگرفت.به بیانی دقیق‌تر،حاکم شدن نظم نوین،به‌طورعمده، عکس العمل های پیچیده وچندوجهی اقشاروطبقه‌های مختلف جامعهٔ ایرانی رابرانگیخته بود. اگر چه ازتجدیدنظم وثبات نسبی درنیمهٔ

نخست این دهه به‌طور گسترده‌ای استقبال شده بود وحکومت به همین نسبت، دوره‌ای از نوسازی بنیادی را، مخصوصاً در طول سال‌های ۱۳۰۶-۱۳۰۸ / ۱۹۲۷-۱۹۲۹م آغاز کرده بود،امّا گروه‌های قدرت‌مند اجتماعی، به‌ویژه گروه‌های پایین جامعه، به استراتژی مقاومت منفی، مخالفت ودرمواقعی مقاومت دربرابر نوسازی روی آوردند. هدف این پژوهش ازشرح این عکس العمل‌ها و راهبردها، تلاش برای نمایاندن ترتیب تاریخی (تقدّم و تأخّر تاریخی) این سال‌هاست. (۵)

۱ . مقدّمه

در سال ۱۹۲۷/۱۳۰۶م رضا شاه به دنبال بنیاد نهادن سلسله‌ای جدید، برنامهٔ افراطی غیر مذهبی، تمرکزگرایی وسیع و طیّ سال‌های آتی سیاست‌های جدید خشونت‌آمیزی را غالبا از طریق به‌کارگیری ارتش به اجرا در آورد.(٦) طرح‌های حکومت رضا شاه به‌طور اساسی به‌وسیله روشنفکران دوره مشروطه تدوین شده بود و مشروعیت خودش را نیز مدیون نخبگان سیاسی ملّی‌گرا بود. با وجود این، زمانی که این اصلاحات با زور بر بخش اعظم مردم تحمیل شد، دشمنی گسترده و دربعض ی مواقع عصیان آشکار آنان را نیزبرانگیخته بود. سال‌های ۱۳۰٦-۱۳۰۷ / ۱۹۲۷-۱۹۲۸م به عنوان پیش درآمدواجرای قطعی اقدامات اساسی که نشانهٔ فرارسیدن عصرجدیدی بود، در نظر گرفته می‌شود. در سال ۱۹۲۷/۱۳۰٦م نخستین تلاش‌های پی‌گیر در اجرای قانون ثبت احوال و قانون خدمت نظام وظیفه عمومی صورت گرفت، نظام قضایی در راستای خطّ مشی عرفی، دوباره سازمان‌دهی شد و در حالی که سیاست کلّی اسکان عشایر در شرف تکوین بود، نخستین تلاش گسترده در تغییر مکان ایلات و عشایر در لرستان به مرحلهٔ اجرا در آمد. کارساخت راه آهن سراسری ایران نیز شروع شده بود. در سال۱۹۲۸/۱۳۰۷م قانون مدنی به تصویب رسید، کاپیتولاسیون [حقّ قضاوت کنسولی]ملغا اعلام شد ومجلس قانون لباس متّحد الشکل و نیز قانون مؤثّر ثبت املاک و اموال منقول وغیرمنقول آنان راازتصویب گذراند. در همین سال، امتیازانحصاری تریاک، گام اوّل از مجموعهٔ راه‌کارهای اقتصادی که ارائه شده بود، واگذارشد. درادامه، یعنی درسال بعد، امتیاز انحصاری دخانیات نیزاعطاشد. این اصلاحات گسترده باتسلّطی

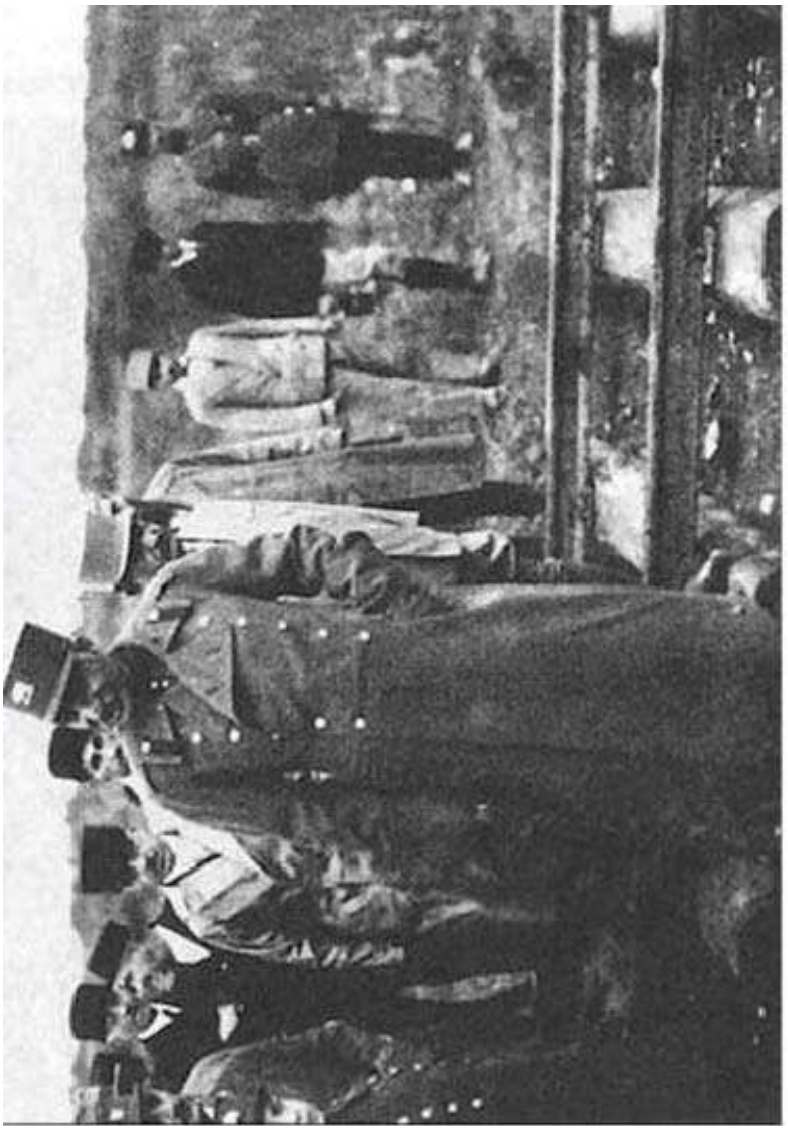

رضاشاه در حال بازدید راه آهن

که مشاوران اصلی شاه، [یعنی]علی‌اکبرداور،فیروزمیرزا،وبه‌ویژه تیمورتاش داشتند، حرکتی هماهنگ پیدا کرده بود.

این اقدامات، ارکان اصلی حرکت ملّی گرایان برای ایجاد دولتی قوی و توانا درادارهٔ جامعه‌ای نوگرا و متجانس بود. با وجود این، هرکجا که این اقدامات با زور تحمیل می‌شد به عنوان ظلمی گران، مخالفت عامّهٔ مردم رادر پی داشت. اصلاحات مالی و نظامی، هزینه‌های فراوانی داشت و تهی‌شدن سرمایهٔ مادّی و استانی از استان‌ها به منافع متقابل، ولی اندک اجتماعی ـ اقتصادی و آموزشی انجامیده بود.مخالفت بالایحهٔ جدید دولت درفاصلهٔ سال‌های ۱۳۰۶-۱۳۰۸/ ۱۹۲۷-۱۹۲۹م درهمهٔ استان‌ها،شهرهاوشهرستان‌های مختلف ودرمیان گروه های مختلف روستایی پدیدارشد.این اعتراضات به‌طور عمده به وسیلهٔ روحانیون محلّی و اصناف درمراکز شهری، وخان‌ها وایلخانان ایلات کوچک درنواحی روستایی رهبری می‌شد.

نیمهٔ نخست سال ۱۹۲۰/۱۲۹۹م درحقیقت، دورهٔ نبردقدرت بین نخبگان سیاسی بود. تحوّلات سیاسی این سال‌ها رضایت اجتماعی اندکی را فراهم آورده بود. با وجود این، وقتی که مسائل مهمّ سیاسی و قانونی درحمایت از تأسیس دیکتاتوری سلطنتی ـ نظامی تصویب شد، رژیم قادربود که به تدوین برنامه‌ای فراگیر و ایجاد نوسازی گسترده مبادرت نماید.

نیروی محرّک و پشتیبان این برنامه، گروه سه نفرهٔ تیمورتاش، داور و فیروز بود. بین سال‌های ۱۳۰۶-۱۳۰۸/۱۹۲۷-۱۹۲۹م دولت جدید در پویاترین و اطمینان بخش‌ترین دورهٔ خودقرارداشت. رژیم جدید در بسیاری از اقدامات خاص اصلاحی و به همان نسبت در مسیر کلّی که در پیش گرفته بود، به خواسته‌های دیرین ایرانیان مشروطه‌خواه جامهٔ عمل پوشاند و به این ترتیب، توانست حمایت گستردهٔ ملّی گرایان را از این اقدامات به دست آورد. اگر چه فعّالان حکومت جدید آشکارا با اسلاف ناتوان و نالایق خویش در حکومت قاجار متمایز بودند، با این همه، افزایش ماهیت دیکتاتوری رژیم، بر راهکاری که برای تحقّق بخشیدن به برنامه‌های اصلاحی‌اش در پیش گرفته بود، تأثیر عمیقی نهاد. تحمیل تحوّل سریع و افراطی بر

تحوّل گام به گام و آهسته، همراه با فرایندی دموکراتیک ترجیح داده شد. عناصر کلیدی حکومت رضا شاه نه تنها به طور گسترده از اخلاق خشن و نظامی شخص رضا شاه تأثیر پذیرفتند، بلکه هم زمان با توسعهٔ رویکرد سلطه‌گرا در صدد برآمدند که خواسته‌های خود را با استفاده از دیکتاتوری بر سراسر نواحی وسیع جغرافیایی [ایران] و طبقات پیچیده اجتماعی تحمیل نمایند. آن‌ها در این راه از حمایت نظامی هم برخوردار بودند. این روش‌ها در بین مقامات دولتی و به‌ویژه درمیان افسران نظامی تمایل به دست کم گرفتن و حتّی گاهی اوقات به‌طورعمد کوچک جلوه دادن پیچیدگی‌ها و مشکلات کارشان را به‌وجود آورد و این مسئله، اغلب به مقدار زیادی یا حتّی بیشتر از خود اصلاحات نارضایتی را برانگیخته و حادتر می‌کرد.

قوانین نیمه دوّم سال ۱۹۲۰/۱۲۹۹م بر زندگی روزانه اقشار گسترده‌ای از مردم تأثیر نهاد. مردم به‌واسطهٔ هدف کلّی نخبگان سیاسی در تکوین جامعه‌ای با ظاهری اروپایی و نیز نوسازی در آداب و رسوم اجتماعی و فرهنگی، آگاهی‌هایی را به دست آوردند. نوآوری این سال‌ها اغلب در برخوردشان‌با مردم ساکن در شهرهایی غیرازپایتخت ونیزگروه‌هایی غیرازنخبگان سیاسی نه تنها خانمان برانداز و ویران‌گر بود، بلکه به تشدید فقر و افزایش شکاف بین نخبگان سیاسی و عامّهٔ مردم منتهی شد. به عنوان مثال قانون خدمت نظام وظیفه که از خواسته‌های دیرین روشنفکران مشروطه خواه بودابتدا و به طور عمده برطبقات ضعیف جامعه تحمیل شد، و این در حالی بود که توان‌گران به‌راحتی قادربودند معافیت ازاین قانون را به‌دست آورند.(۸) قوانین مربوط به لباس اگرچه ازسوی تحصیل‌کردگان وعناصرنوگرا در شهرها، یعنی کسانی که درهرموردی در فرایند پذیرش مدل‌های غربی قرار داشتند، مورد استقبال قرار گرفت، اما از سوی روحانیون دور از پایتخت وعناصرایلی، یعنی کسانی که احساس می‌کردند هویت و نقش رهبری‌شان تضعیف شده است، و طبقات پایین جامعه نقاط مختلف ایران که الزامات پوشیدن لباس جدید فراترازتوان مالی شان بود، و نیز از سوی کسانی که فاقد هرگونه درک فرهنگی درخصوص سبک جدید لباس‌ها بودند، مورد تکفیر قرارگرفت. دادگاه‌های حقوقی غیرمذهبی جدید که نزد دولت‌های غربی جذّابیت فراوانی یافته بود، در واقع برای عامّهٔ مردم ایران نسبت به نظام قضایی قدیمی که به وسیلهٔ علما در شهرها و

خان‌ها در ایلات اداره می‌شدند، بسیارگران، صعب الوصول وناآشنا بود. قانون برای ثبت اسناد و املاک اشراف زمین‌دار و خان‌ها، یعنی کسانی که قادر بودند زمین‌هایی را که حقّ مالکیت‌شان مشخص نبود به اسم خودشان ثبت کنند، امتیازاتی را در نظر گرفته بود.(۹) آغاز انحصارات دولتی برمحصولات کشاورزی مثل تریاک،نه تنها ضربهٔ سختی به کشاورزان روستایی وارد آورد، بلکه به تعداد زیادی از مغازه‌داران کوچک و دست‌فروشانی که وابسته به تجارت تریاک بودند نیز ضرروزیان وارد کرد.(۱۰) خلع سلاح و اسکان ایلات اگر چه ازسوی خان‌های بزرگ که تقریباً جذب درنخبگان شهری شده بودند،با مخالفت روبه‌رو نشد، اما بنیان روش زندگی چادرنشینی و نیمه چادرنشینی را تهدید کرد.

مخالفت‌های عمومی و سپس مقاومت در برابر تحمیل این تحولات نمایشی، نخست در بسترشهرها نمایان شد. البتّه در تهران که ابزارهای جدید نظارتی دولت، یعنی نظمیه و ارتش فوق‌العاده کارآمد بودند، تنها اعتراضات مختصری دیده شد. به هر حال، شهرها و شهرستان‌های استان‌ها کانون اصلی رویارویی مردم محلّی و نمایندگان نوسازی دولت (نخبگان نظامی و سیاسی) بود.

برای رژیم جدید وبرنامه‌های اصلاحی افراطی‌اش،درشهرهاو مراکز استان‌ها چالش‌های پی درپی پیش‌بینی‌نشده‌ای به‌وجود آمد. در اواخرسال ۱۹۲۷/۱۳۰۶م شهرهای جنوبی ایران، به‌ویژه اصفهان و شیراز، به واسطهٔ حرکت‌های اعتراضی عامّهٔ مردم در مخالفت با خدمت نظام وظیفه، آشفته بود. در سال بعد تبریز مخالفت شدید و گسترده‌ای را علیه قانون خدمت نظام وظیفه و اصلاحات لباس ابراز داشت. سرانجام در سال ۱۹۲۹/۱۳۰۸م تفوّق شکننده، امّا پابرجای حکومت در نواحی شهری با قیام‌های پی‌درپی ایلی و روستایی شکسته شد. در نواحی عشایرنشین مناطق غربی، جنوبی، مرکزی و جنوب شرقی ایران قیام‌ها یکی پس از دیگری پدیدار شد. طولانی‌ترین و جدّی‌ترین این قیام‌ها در اصفهان و شیراز و در بین قشقایی‌ها، خمسه‌ای‌ها و بختیاری‌ها در گرفت و جنوب ایران تقریباً از نظارت کلّی دولت خارج شد. اگر چه برای مدّتی در طول قیام‌ها تنها سایه‌ای از سلطهٔ تهران، حتّی برشهرهایی مثل اصفهان و شیراز، باقی مانده بود و اگرچه ایلات قادربودند به طور موقّتی از مصالحه با دولت سر باز زنند، امّا این قیام‌ها همانند مخالفت‌های

شهری که پیش از این درگرفته بود، در بلند مدّت، در بازداشتن رژیم از اجرای سیاست تمرکز گرایی ناکام بود.

۲ . اعتراض‌ها و مقاومت‌های علما و مردم شهرهای اصفهان و شیراز علیه اجرای قانون خدمت نظام وظیفه عمومی

نخستین مقاومت عمومی مردم علیه نظم نوین در شهرهای شیراز و اصفهان که به واسطهٔ تلاش‌های وزارتخانه‌های جنگ و کشور در تحمیل قانون خدمت نظم وظیفهٔ عمومی تحریک شده بودند،متمرکزبود. این مقاومت که ازمهرماه ۱۳۰۶/ اکتبر ۱۹۲۷ آغازشده وتا دی ماه/ اواخردسامبر همان سال ادامه یافته بود، به وسیلهٔ علمای اصفهان و شیراز که از حمایت کامل بازاریان و به‌ویژه اصناف این دو شهر برخوردار بودند، رهبری می‌شد.

در اوایل دهه ۱۹۲۰/۱۲۹۹م مهم‌ترین شهرهای جنوب و به‌ویژه تجّار این شهرها با آغوش باز از ایجاد نظم و امنیت استقبال کردند. نظارت ارتش به جادّه‌ها این امکان را فراهم آورده‌بود که تجارت و بازرگانی به طور فعّال در جریان باشد. با وجود این، در سال ۱۹۲۷/۱۳۰۶م در ذهن طبقات متوسّط سنّتی این شهرها سوءظن‌هایی درخصوص رژیم جدید تهران شکل گرفت. آن‌ها [طبقهٔ متوسّط سنّتی] ازافزایش بیش ازپیش رویکرداقتصاد دولتی وفرایندهای تمرکز گرایانهٔ گستردهٔ دولت که به نادیده انگاشتن شهرهای کوچک وکاهش قدرت ونفوذ محلّی‌شان[طبقهٔ متوسّط سنّتی]منجرشده بود،نگران شدند، آن‌ها [هم‌چنین] ازافزایش ترازهای مالیاتی که ازآن‌ها مطالبه می‌شد وخروج منابع [مالی] ازشهرهایشان برای برطرف کردن نیازهای در ظاهر سیری‌ناپذیر بودجهٔ نظامی وهزینه راه‌آهن ایران اظهارنارضایتی می‌کردند. آن‌ها علاقه‌ای به تغییر سلسله نداشتند و مقامات نظامی حاکم بر استان‌ها را ظالم و بی‌رحم یافتند. علاوه بر این، آن‌ها نه تنها ازدخالت وزارت کشور و ارتش در امرانتخابات ناراضی بودند،(۱۱) بلکه از اعتراض فزایندهٔ متّحدان سنّتی‌شان، یعنی علمانیزبه طورعمده تأثیرپذیرفتند. اصناف به‌طور مشخّص به واسطهٔ الغای [قانون قبلی چگونگی دریافت] مالیات برانگیخته شدند،

زیرا به موجب آن، دولت از بزرگان اصناف قدرتی را سلب نموده بود که براساس آن می‌توانستند سهم هر یک از اعضای صنف را برای پرداخت مالیات مشخّص نمایند. این راهکار اخیردولت ظاهراً به‌طورآگاهانه وبرای تضعیف نظارت کافرمایان تجارت و صنعت بر شاگردان، کارگران فنّی، کارگران روزمزد و دیگر کارگران وضربه‌زدن سخت بر سازمان اصناف طرّاحی شده بود.(۱۲)

بسیاری از علما همانند بازرگانان از به قدرت رسیدن رضاخان استقبال کرده، او را منشأ نجات اسلام و ایران می‌دانستند. در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۰۲-۱۳۰٤/۱۹۲۳-۱۹۲۵م، یعنی دوران بین رئیس الوزرایی شایستهٔ رضاخان تا دست یابی وی به سلطنت، آن‌ها عموماً به همکاری با رژیم جدید، متمایل شده بودند، امّا این گرایش فقط برای مدّت زمان کوتاهی بود، زیرا[این همکاری] به واسطهٔ جنبش‌های انقلابی اوایل سال ۱۹۲٤/۱۳۰۳م از هم گسیخته شد. با وجود این، روحانیون می‌دانستند که تعادل قدرت بین خودشان و رژیم در سال ۱۹۲۷/۱۳۰٦م به تغییرقطعی دررفتارگذشته شان منوط است. آن‌هااگرچه در موضع دفاعی قرارداشتند،امّابرای نبردنیزآماده بودند.روحانیون از سازمان دهی مجدّدوعرفی شدن نظام قضایی ایران که درطول سال ۱۳۰٦ /۱۹۲۷م به اجرا در آمده و رهبری، منزلت اجتماعی و درآمدشان را تهدید وبه‌طورکلّی بخش اعظم روحانیون محلّی را از امرار معاششان محروم کرده‌بود، عصبانی بودند. آن‌ها از تصمیم هیئت وزرا در مرداد/ اوایل آگوست مبنی براستفاده از کلاه پهلوی، همانند کلاه کپی فرانسوی، به‌عنوان کلاه رسمی برای مردان ایرانی ناراضی بودندوآن را نمادی ازترویج وتعمیق فرهنگ غیرمذهبی می دانستند. (۱۳)علاوه براین، آن‌ها به‌واسطهٔ قدرت یافتن عبدالحسین تیمورتاش، وزیر جدید دربارشاه و طرف‌دارسرسخت نوسازی و کسی که آن‌ها معتقد بودند شاه راعلیه آن‌ها برانگیخته است، مضطرب و نگران شده بودند. علما، به‌ویژه در مرداد وشهریور۱۳۰٦/آگوست ۱۹۲۷م به‌واسطهٔ تأسیس گروهی جدید در ایران توسّط تیمورتاش و دیگر رهبران غیر مذهبی که از عضویت هر شخصی که کلاه برسرنمی‌گذاشت، آشکارا ممانعت به عمل می‌آوردند، شرطی که هدف آن روحانیون بودند،برانگیخته شدند. هم‌چنین آن‌ها دربدگمانی واحساس خشم عمیق عامّهٔ مردم درخصوص تقلّب متصدّیان در انتخابات مجلس ششم نیزسهیم بودند.

طیّ تصویب لایحهٔ قانون خدمت نظام وظیفه در مجلس، بین سال‌های ۱۳۰۲-

۱۹۲۵/۱۳۰۴-۱۹۲۳م نمایندگان روحانی اعتراض اندکی را ابراز داشتند، زیرا نگرانی مذهبی آن‌ها به‌واسطهٔ اعطای امتیازمعافیت از خدمت نظام وظیفه برای همهٔ طلبه‌های علوم دینی از بین رفته بود.(۱۴) علاوه بر تأثیرغیرمذهبی خدمت نظامی که به‌طور فزاینده‌ای آشکار بود، نارضایتی آن‌ها به‌ویژه با این حقیقت مرتبط بود که قانون جدید، قدرت تصمیم‌گیری درمورد معافیت ازخدمت نظام وظیفه افراد بسیاری را که به تحصیل و فعّالیت مذهبی مشغول بودند، به دولت داده است. درسال۱۹۲۷/۱۳۰۶م قانون خدمت نظام وظیفه برای علما مسئله‌ای بسیارپراهمّیت شده بود. بنابراین، مخالفت‌های متوالی علیه حکومت و شاه به‌وجود آمد.

به هر حال، خدمت نظام وظیفهٔ عمومی برای رژیم نیز مسئلهٔ پر اهمّیتی بود. خدمت نظامی عمومی، عنصر لازم برای دفاع از برنامه‌های نوسازی ایرانیان از اوایل قرن نوزدهم و نظریه پردازان اوایل قرن بیستم بود. تأسیس ارتش ملّی قوی بر مبنای خدمت نظام وظیفه، عنصر اساسی تأسیس دولت بود. ارتش جدید برای رضاشاه درقلب برنامه‌های احیای ایران قرارداشت و او برای گسترش اساسی منابع انسانی وبرای چیزی که ممکن بود نظامیان به سوی آن‌ها جذب شوند، مصمّم بود. بهره‌گیری شاه ازقانون خدمت نظام وظیفه نه تنها وی را برای تحقّق بخشیدن به هدفش [دراختیار داشتن] ارتش صدهزارهزارنفری مسلّح وآماده جنگ قادرمی‌کرد، بلکه به‌رغم هوادارانش منافع دیگری نیز از این طریق حاصل می‌شد. قانون به‌طورویژه‌ای تصریح کرده بود که خدمت نظام وظیفه نه تنها به ارتش ایران ماهیتی ملّی وبه تمام خانواده‌ها تمایل به دفاع ازملّیت واستقلالشان راخواهد داد،بلکه به افزایش احساسات میهن‌پرستانه در میان مردم ایران و احساس رضایت متقابل بین طبقات مختلف وایجاد احساس برابری نیز منجر خواهد شد و مظهر برابری در پیشگاه قانون خواهد بود.(۱۵)

بااین همه، این مزایا در رویارویی نمایندگی‌های سربازگیری با مردم به‌طور عمده ازبین رفت. درطول سال ۱۹۲۶/۱۳۰۵م اجرای قانون خدمت نظام وظیفه بی‌اندازه آرام پیش می‌رفت. امّا دراوایل سال ۱۹۲۷/۱۳۰۶م حکومت احساس کرد که برای اعمال این قانون درسراسرکشوربه اندازهٔ کافی قدرت‌مند شده است.

بنابراین، نمایندگی‌های سربازگیری تأسیس شدندواعلان‌های فراخوان [خدمت نظام وظیفه]به تمام مراکزاستان‌ها ارسال شد. با این همه، بلافاصله مخالفت‌های شدیدی نمایان شد.مخالفت‌هابه دنبال ورود مأموران سربازگیری درشهرها شکل گرفت. بازارها بسته شد وبه نمایندگی‌های سربازگیری حمله کردند.(۱۶) اگر چه نارضایتی عمومی نسبت به دورنمای خدمت داوطلبانهٔ نظامی درهرمنطقه‌ای [که این قانون اجرامی‌شد]به واسطهٔ فساد آشکار مأموران سربازگیری وخیم‌تر شده‌بود، امّا با وجود این، حکومت براجرای آن پافشاری می‌کرد.

اگرچه در طول تابستان سال ۱۹۲۷/۱۳۰۶م بیزاری از اجرای قانون خدمت نظام وظیفه شدید بود، امّا فقط به مقاومت‌های پراکنده وخودجوشی منتهی شد. با وجود این، تلاش برای تحمیل قانون خدمت نظام وظیفه درشهرهای جنوب ایران درپاییزسال ۱۹۲۷/۱۳۰۶م مقاومت هماهنگی پدید آورد. حتّی مناطق روستایی [و عشایری] جنوب ایران نیز با دادن سرباز، نامأنوس بودند و شیوهٔ جذب نیرو مبتنی بر کشاورزی (بُنیچه) که میراثی از قرن‌های پیشین بود، به‌طور معمول در جنوب به اجرادرنیامده بود.تحمیل ناگهانی و بی‌سابقهٔ قانون خدمت نظام وظیفه درشهرهای جنوب برای شهرنشینان غیرقابل تحمّل بود و بلافاصله مخالفتی به رهبری علماکه ازحمایت سخت بازارو به ویژه طبقه اصناف برخوردار بودند، پدید آمد.

در طول بهاروتابستان سال ۱۹۲۷/۱۳۰۶م افزایش اصطکاک بین رژیم و علما، به‌ویژه درمورد اجرای قانون ثبت احوال و نیز استفاده ازکلاه پهلوی به برپایی اعتراضاتی درشهرهای جنوب کمک کرد. اما با وجود این درپاییز، پادگان‌های نظامی مهیّای آغازجذب سربازان وظیفه شدند. پانزدهم مهرماه/ هشتم اکتبرروزی بود که برای نخستین احضاربه خدمت درشیرازدرنظرگرفته شده بود. روزبعدازاین فراخوان، بازارهای شیرازتعطیل شدوبه نشانهٔ اعتراض، تعطیل باقی ماندوتجارت به حالت رکوددرآمد.(۱۷) اقدامات همانندی دراصفهان وبه مقیاس کمتری در کرمانشاه، قزوین و تهران انجام شد. بازارهای اصفهان و شیرازکه درآن مخالفت قاطعانه تربود، برای سه ماه تعطیل باقی ماند. اصناف مشاغل درشیرازوجاهای دیگر،اعتصابات عمومی را سازمان دادند و نجّاران، بنّاها، سنگ‌تراشان وآجرپزان

ودیگربازاریان نیزدست ازکار کشیدند، حتّی بازار تهران نیزبسته شد واصناف وبازاریان آن شهر درتلاش بودند که با کمک عامّهٔ مردم تظاهراتی را مقابل مجلس برگزار کنند، امّا نظمیه ازبرپایی تظاهرات ممانعت به عمل آورد.(۱۸)

در اصفهان مجتهد سالخورده، آیت‌الله حاج آقا نورالله اصفهانی در پاسخ به درخواست مردم شهربرای عزیمت به شهر مقدّس قم و بست‌نشینی در آن شهر موافقت کرد و از آن‌جا مبارزات خویش راعلیه قانون خدمت نظام وظیفه رهبری کرد.(۱۹) حاج آقا نورالله اصفهانی وچندین نفر از همقطارانش به همراه دیگر روحانی جوان اصفهان، آیت‌الله میرزا حسین فشارکی، به واسطهٔ استقبالی که از آن‌ها درشهر قم صورت گرفته بود، دراین شهر که نمایندگان روحانیون تهران ودیگرشهرها مثل شیراز، همدان، مشهد و تبریزوازنجف درعراق به آن‌ها پیوسته بودند، ساکن شدند. باوجوداین، علمایی که به حاج آقا نورالله اصفهانی در قم پیوسته بودند به جزیکی دو نفرشخصیت‌های برجسته‌ای نبودند و این موضوع، موقعیت آیت‌الله اصفهانی را تضعیف کرده بود. اما شکست اصلی نهضت، ناکامی آن درکسب حمایت روحانیون ساکن درقم بود. شیرازی‌هاو اصفهانی‌ها امیدواربودندکه مهم‌ترین روحانی شهرقم، یعنی آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری، را در ایفای نقش فعّالی درمبارزه، متقاعد نمایند، امّاایشان که گذشته‌ای به دورازمداخله درامور سیاسی داشت، بی‌طرفی خود را به طور صریح اعلام کرد.

قیامِ ضدّ قانون خدمت نظام وظیفه، درجنوب پیچیدگی عجیبی یافته بود، زیرا در حقیقت، ائتلافی از کثرت شکایات وتقاضاها را دربرداشت. علما که قاطعانه به عنوان رهبران قیام تثبیت شده بودند، نه تنها به واسطهٔ اجرای [قانون] خدمت نظام وظیفه در خصوص خودشان، بلکه به دلیل اصلاحات همه سویه رژیم که به کاهش دائمی قدرتشان منجرشده بود، نیز برانگیخته شدند. مخالفت مردم با قانون خدمت نظام وظیفه که معمولاًخودجوش، اصیل واساسی بود،با فساد نمایندگی‌های سربازگیری وخیم‌ترشد. شکایت‌های گسترده ترعلیه حکومت زمانی مطرح شد که مردم به آگاهی سیاسی بیشتری دست یافته بودند. مهم‌ترین این شکایت‌ها رنجش آن‌ها ازدخالت‌های شاه،نظامیان وحکومت در امر انتخابات بود. در واقع، این تلقّی

که مجلس منتخبِ وقت، غیر قانونی است، در همه‌جا عمومیت داشت.

شاه و مأمورانش در دفاعیات خودشان، هم در پایتخت و هم در استان‌ها، بیشتر این‌گونه استدلال می‌کردند که [قانون] خدمت نظام وظیفه توسّط مجلس تصویب شده و تنها مجلس است که می‌تواند این قانون را لغو نماید، و شاه به عنوان پادشاهِ نظام مشروطه، راهی جز اجرای قانون ندارد.(۲۰)با این همه این نوع استدلال تنها سبب عصبانیت بیشتر معترضان می‌شد. در شیراز استاندار فارس به این دلیل که تنها نمایندگان مجلس می‌توانستند برای قانون خدمت نظام وظیفه پاسخ‌گو باشند، هیئت منتخبی از مخالفان را برای ملاقات با نمایندگان شیرازی در مجلس تشکیل داد. هیئت منتخب نه تنها بی‌پرده مشروعیت مجلس را باطل اعلام کرد، بلکه انحراف رژیم از چارچوب مشروطیت را نیز محکوم کرد. شیرازی‌ها به نمایندگان مجلس حاضر درجلسه نه تنها گفتند که انتخاباتشان با زور برگزار شده، بلکه از این‌که قانون خدمت نظام وظیفه به همان سرنوشتِ دیگر قوانین تصویب شده توسط مجلس، یعنی زیرپاگذاشته شدن و نادیده انگاشته شدن از سوی حکومت دچار شود، نیز اظهار نگرانی کردند.(۲۱)

علمای بست‌نشین درقم مسئلهٔ مشروطه‌خواهی و قانون خواهی را غنیمت شمرده، این امر را محور مخالفت‌های خود با قانون خدمت نظام وظیفه قرار دادند. آن‌ها نه تنها درخواست کردند که به مشروطه احترام گذاشته شود، بلکه اعلام کردند ازآن‌جا که شاه، پادشاهی مشروطه است، باید حکومت را برای روی کارآمدن هیئت وزرایی کاملاً پاسخ‌گوترک کند.علاوه براین،آن‌ها خواهان برگزاری انتخابات آزادی بودندکه درآن نمایندگان به‌وسیلهٔ شاه یا ارتش منصوب نشوند. مهم‌تر ازهمه این‌ها آن‌ها خواستاراجرای یکی ازبندهای قانون اساسی تحت نظارت هیئتی متشکل ازپنج مجتهد بودندکه قادربه بررسی دقیق تمام لوایح تصویب شده درمجلس باشد تا ازعدم مغایرت لوایح باشرع اسلام اطمینان حاصل شود. طبق این مطلب اخیر،آن‌ها اعتقاد داشتند که تمام لوایح تصویب شدهٔ مجلس در غیاب این هیئت درحقیقت غیر قانونی وغیرمجاز است. این دیدگاه‌ها حربه‌های مؤثری بودند. علما، به‌ویژه در خصوص قانون‌گذاریِ مجالس پنجم و ششم و در مورد لایحه‌ای که قاجارها را خلع می‌کرد ظاهراً اهدافی را مدّ نظر داشتند. بنابراین، این مسئله می‌توانست برای

مشروعیت سلسلهٔ نوبنیان تهدیدی به شمار آید.(۲۲)
شاه ابتدا بنا به توصیهٔ اطرافیانش، درخصوص قیام جنوب با تحقیر و بی‌احترامی رفتار کرد. این نگرش به طور فزاینده‌ای غیر قابل قبول شد، وضع قانون حکومت نظامی و ورود سربازان کمکی از اصفهان و شیراز نیز تأثیری برروند اعتصابات نداشت. اگرچه شاه به‌واسطهٔ اعتراضات به شدّت عصبانی شده بود، امّا درک تیزبینانه‌اش ازواقعیات سیاسی واستعدادش درارزیابی خطرات سیاسی، ضرورت عقب‌نشینی تاکتیکی همراه با مصالحه‌ای ظاهری را ایجاب می‌کرد، و زمانی که حکومت تصمیم به اجرای این راه‌کار گرفت. امیدوار بود که از این طریق از وخیم‌تر شدن بحران، جلوگیری کند.

در ۲ آبان/۲۴ اکتبرشاه گروهی ازعلما، بازرگانان و نمایندگان مجلس را دعوت کرد و سخنرانی مفصّلی را که مضمون آن، اخلاصِ شخص شاه به اسلام بود، برای آنان ایراد کرد.
به دنبال آن، نه تنها حکومت دستوری را برای نظمیه و ارتش برای مدارا با تظاهرات ضدّ قانون خدمت نظام وظیفه در تهران صادر کرد، بلکه شاه نیز فرامینی را مبنی بر نرمش در اجرای قانون خدمت نظام وظیفه صادر کرد. در ۲۰ آبان/۱۲ نوامبراجرای قانون خدمت نظام وظیفه در تهران به طور کامل متوقّف شد. شاه دراوایل آبان/نوامبروزیردربارش، تیمورتاش را برای ملاقات با علمایی که از اصفهان به قم مهاجرت کرده بودند فرستاد، امّا آن‌ها از ملاقات با وی امتناع کردند.(۲۳) پس از این مسئله، نشانه‌های مربوط به مدارا و معافیت، در حال رنگ باختن بودند. حکومت آشکارا در تلاش بود که بدون کنار گذاشتن اصول سیاست قانون خدمت نظام وظیفه وبه وسیلهٔ تکیه بر طبقهٔ روستایی، مخالفت عناصر مرفّه شهری و به‌ویژه اصناف را مهار کند.

پس از شکست مأموریت تیمورتاش در قم شاه پی‌برد که اوضاع خطرناک شده است. به رغم سانسور مطبوعات، اخباراعتصاب در سراسر کشور منتشر می‌شد. تداوم اعتصاب نیزناتوانی در بخشی ازحکومت مرکزی و کاهش نظارت مدنی ونظامی رژیم پهلوی را نمایان می‌کرد. شاه ابتدا پافشاری کرد که تجدید نظر

درقانون خدمت نظام وظیفه برعهدهٔ مجلس است. در این هنگام، پاسخ‌های رئیس مجلس به علمای شیرازورئیس‌الوزراء به رهبران بازرگانان نیز حرف‌های کلیشه‌ای پی‌درپی بودند که دربارهٔ مدارا زده می‌شد. در آذر/اوایل دسامبر بی‌صبری شاه برای توافق، توان‌فرسا شده بود. در ۱۹آذر/۱۰ دسامبر شاه بار دیگر تیمورتاش را که به وسیلهٔ رئیس الوزرا و دو نفر از روحانیون فرمانبردار تهران همراهی می‌شد، به قم فرستاد. این بار، مأموریت با پاسخ متفاوتی روبه‌رو شد.

دراین هنگام علمای بست‌نشین در قم نیز برای رسیدن به مصالحه‌ای آبرومند در حمایت ازاعتراضاتِ فروکش کرده شیراز و اصفهان مشتاق بودند. اگر چه تجّار بزرگ برای مدّتی به طورمخفیانه کسب و کار محدودی را انجام داده بودند، امّا تجّار خرده‌پا گرفتاری‌های واقعی را تجربه کردند. سختی‌های شدید شاگردان، مغازه‌داران کوچک و اصناف نیز تنها به واسطهٔ توافق برای پرداخت مقداری پول به آنان التیام یافته بود.(۲۴) خود علما مقدار معتنابهی پول برای تداوم اعتراض هزینه کردند. شخص آیت‌الله اصفهانی به تنهایی اعتراض را در اصفهان تأمین مالی می‌کرد. درآذر/دسامبرمردم اصفهان و شیرازاز مبارزهٔ مداوم خسته شده بودند و فرارسیدن زمستان هم به سست شدن عزم آن‌ها و کسانی که در قم بست‌نشسته بودند، منجر شد. در آذر/ اوایل دسامبر بازارهای اصفهان دوباره باز شدند.

دوّمین ملاقات تیمورتاش از قم بستری را برای توافق فراهم آورده بود. شاه و آیت‌الله اصفهانی و آیت‌الله فشارکی تلگرام‌های ستایش‌آمیزی را مبادله کردند که در مطبوعات نیز چاپ و منتشر شد.(۲۵) چند روز بعد دو نفر از علما از قم به تهران رفتند وبا موافقت حکومت مبنی بر پذیرش پنج شرط برگشتند.(۲۶) این پنج شرط شامل:

۱ـ از سوی مجلس آینده، درقانون خدمت نظام وظیفه بازنگری صورت گیرد؛

۲ـ پنج تن از مجتهدان طراز اوّل، همان‌گونه که در قانون مشروطه تصریح شده است، به شکل هیئتی بر مجلس نظارت داشته باشند؛

۳ـ ناظران روحانی (مذهبی) بر مطبوعات استان‌ها نظارت داشته تا چیزی خلاف شرع اسلام چاپ نشود؛

٤ـ برای اعمالی که اسلام آن را حرام اعلام کرده است، مانند نوشیدن شراب و قمار بازی و غیره ... ممنوعیت شدیدی اعمال شود؛

٥ـ دادگاه‌های کوچک شرعی متعدّدی برای رسیدگی به دعاوی اشخاص، انجام مراسم قسامه و غیره ... که به تازگی توسّط وزارت دادگستری در دادگاه‌های مرکزی قضایی ادغام شده بودند، بار دیگر ایجاد شوند.

حکومت همچنین ظاهراً قول‌های شفاهی دیگری راجع به موضوعاتی، مثل عدم مداخله در انتخابات آینده داده بود.
اگر چه این توافق از راه مذاکره بین تیمورتاش و آیت‌الله اصفهانی حاصل شده بود، اما سردرگمی و نگرانی شدیدی را در میان بست‌نشینان قم ایجاد کرد، زیرا به نظر آنان این توافق ناکافی وغیرقابل اجرابوددر ٤ دی/٢٦ دسامبر آیت‌الله اصفهانی؛ مردی که نزدیک به نودسال سن داشت وبرای مدّتی نیزبیماربود، ازدنیا رفت.(٢٧) این رویداد نه تنها قیام ضدّ قانون خدمت نظام وظیفه را از رهبر خودش محروم کرد، بلکه تأثیر علمای دیگررا بر مردم تضعیف کرد. با مرگ آیت‌الله اصفهانی یأس و ناامیدی وسیعی ایجاد شد و روز بعد از[وفات آیت‌الله اصفهانی] اعتراضات در شیرازبه پایان رسید. بحران پایان یافته بود وتلقّی عامّه، پیروزی حکومت بود. برای علما وجههٔ اندکی حاصل شدوعامّهٔ مردم معتقد بودند که توافق با حکومت، جز کاغذی که این توافق بر روی آن نوشته شده است، هیچ ارزش دیگری ندارد.

برای شش ماه آینده کار نمایندگی‌های سربازگیری با تردید و دشواری پیش می‌رفت و آن‌ها تنها قادر بودند که تلاش‌های خود را در میان روستاییان آرام در روستاها؛ کسانی که از سازمان دادن اعتراضی گروهی و مستمر، همانند عناصر مرفه شهری به رهبری اصناف در شهرها ناتوان بودند، متمرکز نمایند. امّا حدود اواسط سال ١٩٢٨/١٣٠٧م شاه ظاهراً مطمئن بود که زمان برای اجرای قانون خدمت نظام وظیفه با تجدید نظردرتصمیم گذشته، فرا رسیده است. به این ترتیب، فعالیت جدّی درحمایت از خدمت نظام وظیفه به عنوان وظیفه‌ای میهن‌پرستانه، هم در مطبوعات سراسری وهم درمطبوعات محلّی، آغاز شد. با وجود این، ادامهٔ کار

نمایندگی‌های سربازگیری درهرجایی با ادامهٔ مخالفت‌ها، گاهی اوقات خودجوش و زمانی سازمان یافته، روبه‌رو شد.

۳ . اعتراضات و مقاومت‌های روحانیون و مردم شهر تبریز علیه اجرای قانون خدمت نظام وظیفه و قانون اصلاح لباس مردان

سربازگیری که با تلاش شدید گروهی از مقامات نظامی و کشوری در الزام مردان به کنار گذاشتن کلاه‌های سنتی و پذیرش کلاه پهلوی هم زمان شده بود، از سرگرفته شد. این تلاش با تصمیم هیئت وزرا در اواسط مرداد ۱۳۰۶/اوایل آگوست ۱۹۲۷ برای رسمیت دادن به کلاه پهلوی به عنوان کلاه رسمی برای مردان ایرانی، آغازشد ودرطول ۱۹۲۸/۱۳۰۷م شاه خودش آشکارا پیشگام اصلی برای کنار گذاشتن عبا وعمامه شد. شاه در پذیرایی‌های هفتگی قصرش، زیردستان خود را به نو کردن لباس‌هایشان مجبور می‌کرد و گو این که این سال، سخت گذشته بود، امّا او عملاً طرد کردن آن‌هایی را که عبا و عامه به تن داشتند، از پذیرایی‌هایش آغاز کرد. در ۳ دی ۲۵/۱۳۰۷ دسامبر۱۹۲۸ لایحهٔ ارائه شده به‌وسیله تیمورتاش که برای همهٔ مردان ایرانی انتخاب اجباری کلاه پهلوی و کت کوتاه را درخواست می‌کرد، در مجلس به تصویب رسید. طرح کلّی لایحه، مجازات‌هایی، شامل جریمه‌ها و زندان برای آن‌هایی که از این قانون تبعیت نمی‌کردند با استثناهای صرفاً محدود، در نظر گرفته بود. لایحه در نشست‌های روزهای ۳-۵دی/ ۲۵ ـ ۲۷ دسامبر در مجلس به بحث گذاشته شد و بعد از اصلاحات اندکی توسّط اکثریت نمایندگان به تصویب رسید.

با این همه، نظمیه منتظر تصمیم مجلس نمانده بود، زیرا در اواخر سال ۱۹۲۸/۱۳۰۷م فشار سختی را بر مردان بسیاری از شهرهای ایران برای بر سر گذاشتن فوری کلاه پهلوی شروع کرده بود. تنها تعداد اندکی از نخبگان غرب‌گراکلاه پهلوی را پذیرفته بودند، امّا نزد دیگران بی‌نهایت منفور بود. اقدامات نظمیه نیز نارضایتی و رنجش بیشتری را ایجاد کرده بود. برای بسیاری از آن‌هایی که عبا و عمامه به تن داشتند، لباس جدید نه تنها دور از شأن بود، بلکه در حقیقت

لکهٔ بدعت داشت. در انظار عمومی به آن‌ها[روحانیون] اهانت می‌شد و نظمیه، عمامه‌شان را به زور خشونت از سر آن‌ها برمی‌داشت. نگرانی عمومی به‌واسطهٔ رواج شایعات ظاهراً موثّقی که نوروز ۱۹۲۹/۱۳۰۸م برای الغای اجباری حجاب در نظر گرفته شد، وخیم‌تر گردید.(۲۸)

در سال ۱۹۲۸/۱۳۰۷م تبریز، مرکز استان آذربایجان کانون اعتراض گسترده علیه دو اصلاح عمده، دوّمین و آخرین بخش مهمّ مقاومت شهری علیه نظم نوین در این دوره بود. در این‌جا مثل مقاومت‌های سال گذشته در جنوب ایران، نارضایتی از خدمت نظام وظیفه و اصلاح لباس همراه با رنجش گسترده از تأثیرات اجرای اجباری اصلاحات، چالش‌های عمومی و شدیدی را برای نظارت محکم رژیم تهران ایجاد کرد.

تا اوایل ۱۹۲۸/۱۳۰۷م هنوز هیچ اقدامی برای اجرای [قانون] خدمت نظام وظیفه یا حتّی اجرای قانون ثبت احوال درتبریز انجام نشده بود. هنگامی که در اواخر سال، مقامات درمورد ازسرگیری اجرای اجباری خدمت نظام وظیفه و به‌طور هم زمان، اجرای قانون کلاه پهلوی تصمیم گرفتند، این موضوع بلافاصله خودش را به شکل مخالفت‌های عمده‌ای نشان داد. بازارها تعطیل شد و در مساجد، جلساتی در اعتراض به این اقدامات تشکیل گردید. اعتراض در نهایت در ۲۵مهر/۱۷اکتبربه برپایی تظاهرات ده هزار نفری مردم تبریز که قصد بست‌نشینی در کنسول‌گری شوروی را داشتند، منجر شد. این تظاهرات توسّط نظمیه و ارتش و با استفاده از خشونت اندکی سرکوب شد.(۲۹) در طول سال گذشته، رژیم در اعتماد به نفس و جسارت به ثبات و بلوغ رسید. اکنون رژیم به اعمال اصلاحات با مذاکره و توافق قادر بود. اما در شیراز و اصفهان و در واکنش فوری به اعتراض تبریز مجبور به برخورد خشن با استفاده از نیروی نظامی شده بود. با وجود این، سرکوب قیام‌ها به طور عمده موفّقیت‌آمیز بود.

اگر چه مخالفت‌های مردمی در تبریز شدید بود، ولی هم علما و هم بازاریان این شهر، دیدگاهشان نسبت به حکومت از همتایان سال قبلشان درجنوب بی‌اندازه محتاط

تر بود. برای نمونه آیت‌الله حاج میرزا ابوالحسن آقا انگجی یکی از چهار مجتهد تبریز، دربرابر گردنکشی‌های حکومت، به خموشی سیاسی متمایل شده بود. هنگامی که نمایندگان مردم شهر ازوی خواستند که در خصوص خدمت نظام وظیفه بیانیه‌ای صادر کند با احتیاط و دور اندیشی پاسخ داد که مردم باید هنگام رویارویی با محظوریت در انتخاب بین پذیرش ثبت نام یا ترک سفرهای زیارتی‌شان به مکّه و کربلا یا مشهد، از سفرهای زیارتی‌شان دست بردارند. با وجود این، کلاه پهلوی برای او مسئلهٔ بسیار مهمّی بود و پاسخش نیز نتایج بسیار جدّی در پی داشت.(۳۰) در شکم‌رانان شهر که پس از چند روز استفاده از کلاه جدید آن‌را دور انداختند، به ادارهٔ نظمیه فراخوانده شدند و از آن‌ها خواسته شد که تعهّد نامه‌ای را امضا کنند که فقط کلاه پهلوی را برسر بگذارند. آن‌ها پس از امضای تعهّدنامه نزد آیت‌الله انگجی رفتند و وی به آن‌ها گفت که تعهّدی که به زور گرفته شده باشد الزام‌آور نیست، نتیجه این‌که آن‌ها می‌توانند کلاه‌های قدیمی‌شان را بر سر بگذارند.(۳۱)

تظاهرات عظیم روز ۲۵ مهر/۱۷اکتبر به‌طور عمده توسّط روحانیون سطح پایین رهبری می‌شد، امّا در نهایت، مجتهدان که مردانی سال‌خورده و مصلحت اندیش بودند(۳۲) و تجّار ثروت‌مند نیز که در آغاز برای مشارکت در قیام تمایلی نداشتند، به واسطهٔ فشار افکار عمومی به اجبار، نقشی را در قیام پذیرفتند، با وجود این، بازداشت‌ها که حتّی پیش از برپایی تظاهرات شروع شده و برای چند صباحی بعد از آن نیز ادامه یافته بود، تعدادی از علما و تجّار ثروت‌مند را نیزدربرگرفت و آنان بعد ازمدّتی تبعید شدند. آیت‌الله انگجی و مجتهد دیگر به نام آیت‌الله میرزا صادق‌آقا ازجمله تبعید شدگان بودند. تجار علاوه بر این‌که از حضور در جشنی که به افتخار [اجرای قانون] خدمت نظام وظیفه در کاخ استانداری برپا شده بود وآن‌ها هم دعوت شده بودند، امتناع ورزیدند، به پرداخت پول به مغازه‌دارانی که مغازه‌هایشان را بسته بودند وچای و فرش جلسات مختلف معترضان را تهیّه می‌کردند، نیز متّهم بودند. درواقع تعدادی از این تجّار تنها تحت فشار شدید [افکار] عمومی عمل می‌کردند. یکی از دستگیرشدگان، حاج محمّد آقا حریری، رهبر تجّار بازار بود که به‌طور عمده به واسطهٔ مردم محلهٔ دومچی (شتربان) شهر تبریز (محله‌ای که برای احساسات مذهبی‌اش شناخته شده بود و او در آن زندگی می‌کرد)

به شرکت در جلسات اعتراض در مساجد مجبور شد.(۳۳)

حامیان اعتراض در تبریز، روحانیون محلّی و مغازه‌داران جزء بودند که شدیدترین اعتراض را در بازار برپا داشتند. این عناصر اکنون با پیامدهای جدّی روبه‌رو شدند. آن‌ها به خیانت و تحریک مردم برای ایستادگی در برابر مأموران متّهم بودند. تعدادی از آن‌ها به اعدام تهدید شده و بقیّه بلافاصله با چوب، تنبیه شدند. از اواخر سال ۱۹۲۸/۱۳۰۷ تا اوایل سال ۱۹۲۹/۱۳۰۸م مأموران نظامی فشار بی‌رحمانه‌ای را برای اجرای اصلاحات برمردم وارد کردند وبسیاری از مغازه‌داران کوچک، جزء نخستین نفراتی بودند که به عنوان سرباز وارد ارتش شدند.(۳٤) این مردان نه تنها اغلب نان‌آور خانواده‌هایشان بودند، بلکه کسانی بودند که در معرض فقر قرار داشتند. سیاست تحمیلیِ قانون بر سر گذاشتن کلاه پهلوی نیز با اراده‌ای هم سنگ درحال اجرا بود. نظمیه وسربازان هر روزدرخیابان‌ها درحالی دیده می‌شدند که عمامه‌های روحانیون را پاره ولگدمال می‌کردند وروحانیون درحالی که سرهای برهنه‌شان رابا عبایشان می‌پوشاندند به راه خودشان ادامه می‌دادند. این سیاست به‌طور حساب شده‌ای دنبال ومحلّه‌های مختلف شهر برای روزهای مختلف انتخاب می‌شد. مأموران نظامی به بهانهٔ اجرای طرح [جدید] شهری، حتّی به تخریب ساختمان های اصلی مربوط به تجّاروروحانیون مبادرت می‌کردند. آن‌ها برای احداث خیابان‌های جدید شروع به تخریب تعداد زیادی ازخانه‌ها وبازارها کردند ویکی ازاین خیابان‌های جدید الاحداث دقیقا ازوسط محلّهٔ دومچی (شتربان) می‌گذشت. این محلّه جایی بود که چندی پیش مخالفتی سخت در آن‌جا شکل گرفته بود. تخریب‌ها سبب بی‌خانمانی عدّه‌ای شد. این افراد از مساجدی که ابتدا به آن پناه برده بودند، بیرون رانده شدند وبه وسیلهٔ مأموران نظامی به عجزمخانه؛ مکانی که بی‌سرپناهان تهی‌دست ممکن بود که در آن‌جا سر پناه و نان و غذایی پیدا کنند، رانده شدند.(۳۵)

٤ . قیام ایلات و عشایر علیه نظم نوین ایران

٤-۱ . قیام ایلات شمال غرب

در نواحی روستایی، ایلات چادرنشین و نیمه چادرنشین به واسطهٔ بخشی از برنامه‌های نوسازی افراطی تهران وحشت زده شدند و [به این دلیل [تحوّلات شهرها را ازنزدیک زیر نظرداشتند. درحالی که نیروهای نظام هنوز درگیر تحمیل نظارت بی‌رحمانه‌شان درتبریز بودند و مخالفت با خدمت نظام وظیفه و تحمیل کلاه پهلوی هنوز تازه بود، نخستین قیام ایلی علیه نظم نوین در آذربایجان سرکوب شد. در اواخر سال ۱۹۲۸/۱۳۰۷م قیام‌هایی در میان کردهای منطقهٔ جنوب غربی دریاچه ارومیه ظاهر شد. این منطقه جایی بود که نیروهای نظامی تبریز ظاهراً تلاش‌هایی را با فشار برای کنار گذاشتن لباس‌های ایلات به نفع کلاه جدید شروع کرده بودند. این تلاش‌های با بهره‌گیری از تهدید و ارعاب پشتیبانی می‌شد. ایلات کُرد عموماً از نظارت نزدیکی که مأموران محلّی ایرانی برای برقراری آن تلاش داشتند، متنفّر بودند و از خلع سلاح و قانون خدمت نظام وظیفه به همان اندازه لباس متّحدالشکل نگران بودند. آن‌ها به‌ویژه از کلاه پهلوی که دریافته بودند به‌طور اجتناب ناپذیری در پی خواهد آمد، بیزار بودند. در دی ژانویه هنگامی که ملّا خلیل، یکی ازرهبران مذهبی محلّی، اعلامیه‌ای را خطاب به ایلات برای مقاومت در مقابل این نوآوری‌ها با استفاده ازسلاح و گردآوری نیرو انتشار داد، درخواستش با عکسل‌العمل فوری در میان ایلات کرد مناطق ساوجبلاغ [مهاباد]، ارومیه و تبریز روبه‌رو شد و قیام حتّی می‌رفت که سیمایی ملّی‌گرا و پان کردیش به خود بگیرد.(۳٦)منگور،ممیش وبرخی دیگر از ایلات، نیرویی را زیر نظر خان‌هایشان جمع آوری کردند که در اواخر ژانویه حدود پانزده هزار مرد مسلّح تخمین زده می‌شد. این‌ها تحت رهبری کلّی ملّا خلیل، [نیروهای] ارتش را از شهر سردشت بیرون رانده، پادگان شهر ساوجبلاغ را محاصره و به ساختمان مالیه در آن شهر حمله کردند. کردها اگر چه در رشته‌ای از نبردها نیروهای ارتش را شکست دادند امّا فاقد انسجام در بهره‌گیری از پیروزی‌های نظامی‌شان بودند.

در خود شهر تبریز مقامات نظامی با موقعیت حسّاسی روبه‌رو شدند، چرا که نیروهایشان به واسطهٔ نیازهای جبههٔ مقابله با کردها کاهش یافته بود و [به این دلیل] نظارتشان برشهر نیزشکننده بود. ازاین گذشته، این وضعیت نمایانگر این بود که قیام ممکن است به آسانی و به سرعت در سراسر نواحی کردنشین گسترش یابد. تیمسار حسین خزاعی، فرمانده ارتش تبریز برای رسیدن به توافقی شایق بود. در نتیجه در ۲۶ بهمن/ ۱۵ فوریه او به کردها پیشنهاد عفو عمومی داد. با وجود، این پیشنهاد برای کردها جاذبهٔ اندکی داشت. همچنین خزاعی دستور آزادی دو تن از رهبران برجستهٔ ایل منگو را که در تبریز دستگیر شده بودند، صادر کرد. با این حال، این دو رهبر بی‌درنگ به قیام پیوستند و نقش فعّالانه‌ای را در نبردهای بعدی ایفا کردند. نبرد و مذاکره تا ماه خرداد/ ژوئن، یعنی زمانی که نیروهای کُرد خود را از جلب کمک گروه‌های ایلی مرزی ناتوان دیدند، ادامه پیدا کرد. کمبود مهمّات همراه با نگرانی که کردها در خصوص سلامتی خانواده‌ها و بستگانشان داشتند، سبب شد که قیام، رو به ضعف نهاده و شرکت کنندگان در آن به درون کوه‌ها عقب نشسته و رهبرانشان نیز به عراق پناهنده شوند.

۲-۴ . قیام ایلات جنوب

امّا در جنوب، قیام‌های ایلی ابعاد بسیار خطرناکی به خود گرفت. مرکز قیام ایلی دراستان فارس بود.(۳۷) در بهار سال ۱۹۲۹/۱۳۰۸م نخست قشقایی‌ها و در ادامه خمسه‌ای‌ها علیه حکومت مرکزی قیام کردند. تعدادی از گروهای ایلی کوچک تر، به‌ویژه کهکیلویه‌ها و همچنین رهبران رامزنان و دار و دسته‌شان به قیام پیوستند و درگیری تمام فارس را به سرعت فراگرفت. با آغاز خرداد ژوئن قیام به سمت شمال، یعنی به استان اصفهان که تعدادی از طوایف بختیاری به‌طور عمده از چهار لنگ‌ها و تعداد کمی نیز از هفت لنگ‌ها به قیام پیوسته بودند، گسترش پیدا کرد.

اگر چه هریک ازگروه‌های ایلی نگرانی‌های خاصّ خودشان را داشتند، با وجود این، معترضان در یک سری از نارضایتی‌های معیّن، عمده و اساسی سهیم بودند. افراد ایلات سراسر جنوب از تلاش‌های صورت گرفته توسّط حکومت برای خلع سلاحشان عصبانی،از افزایش همیشگی و بی‌اندازهٔ مالیات‌ها که آنان مجبور به

پرداخت به مأموران وزارت دارایی بودند، ناخرسند؛ ازقانون لباس جدید بیزار،ازدسترسی فزایندهٔ نمایندگی‌های سرباز گیری و اجرای [قانون] ثبت احوال که در مرحله مقدّماتی‌اش بود، نگران، و از دخالت و فساد مأموران نظامی محلّی، عصبانی بودند. آنان علاوه بر این از برقراری انحصارات جدید حکومت بر محصولاتی چون تریاک و تنباکو دچار زیان شدند و از فعّالیت‌های ادارهٔ ثبت اسناد و املاک و از شایعات اسکان اجباری، اظهار نگرانی می‌کردند. اوضاع در مورد قشقایی‌ها که به خصوص از دست حاکمان نظامی چپاول‌گر در طول سه سال از زمانی که ایلخان سابقشان، اسماعیل‌خان صولت‌الدوله معزول شده بود، رنج‌هایی را متحمّل شدند، فوق العاده نگران کننده بود.

٤-۳ . موضع سران ایلات جنوب در برابر نظم نوین ایران

نابودی خود مختاری و قدرت ایلات در راستای تلاش برای تمرکز ساختار دولت، در اوایل دورهٔ پهلوی از اهمّیت تمام عیاری برخوردار بود. به محض این‌که رژیم جدید درتهران قدرت را به‌دست گرفت به تلاش پی‌گیر برای برقراری تفوّق اداری ونظامی براتحادیه‌های ایلی مبادرت کرد. ملّی‌گرایان ایرانی تازه به قدرت رسیده، مانند معاصرانشان درنقاط دیگرخاورمیانه اصرارداشتند که اقتدار واستقلال تنهابراساس خلع سلاح کامل افرادغیر نظامی وتمرکز قدرت مادّی دردست حکومت ممکن است. دراین راستابنیاد نهادن [حکومت] واحد ملّی درایران که از حمایت عمومی و کامل برخوردار باشد و روابط با قدرت‌های خارجی را به تنهایی اداره نماید، برای حیات سیاسی کشور ضروری بود. علاوه براین از نظر آن‌ها [ملّی گرایان]، چادرنشینان در مقابل نوسازی بودند. رژیم و حامیانش و در واقع، بخش وسیعی ازجمعیّت شهری، ایلات را هم به عنوان انسان‌های بدوی در بین خودشان و هم به عنوان نشانهٔ عقب ماندگی ایران می‌دیدند. دردیدگاه ملّی‌گرایان مسئلهٔ ایلات درارتباط با دیگرمسائل مهم،از قبیل دولت سازی و نوسازی بود. رژیم جدید دیدگاه‌هایی را که نخستین بارتوسّط روشنفکران نوگرای قرن نوزدهم ابراز شده بود و اکنون در میان نخبگان ملّی‌گرا عمومیت داشت، بیان می‌کرد.

سال‌های صعود رضاخان به اوج قدرت ۱۳۰۰-۱۳۰۴/۱۹۲۱-۱۹۲۵م به طور اساسی دوره‌ای از نبرد قدرت بین نخبگان سیاسی بود. همچنین او در این سال‌ها مطیع کردن رهبران سیاسی و نیز رهبران اتّحادیه‌های بزرگ ایلی را به عهده گرفته بود. از ۱۹۲۵/۱۳۰۴م رضاشاه تمام رهبران ایلات بزرگ و افراد مهمّ از کارافتاده و معزول شدهٔ مناطق مختلف را به همکاری پذیرفته بود. امّا فضای سیاسی [ایران] تنها به نبرد ثابت و بدون تغییر بین آشفتگی ایلی و نظم تحمیلی دولت خلاصه نمی‌شد. اگر چه دولت جدید گاهی اوقات در مقابل سرکشی ایلات به استفاده از راه حلّ نظامی، به عنوان نمونه، به طور چشمگیری دررابطه با لرها(۳۸) یا سرکوبی سیاسی، برای مثال درموردسرداران بجنوردو ماکو، مبادرت می‌کرد، امّا بسیاری از مهم‌ترین رهبران ایلی از روی رغبت و گاهی اوقات با شور و شوق، حمایتشان را از رژیم جدید نشان می‌دادند. این به‌ویژه در مورد رهبران ایلات جنوب، مانند اسماعیل‌خان صولت‌الدوله قشقایی، ابراهیم‌خان قوام الملک خمسه‌ای، خان بزرگ بختیاری‌ها، وابراهیم شوکت الملک، امیر قاینات و سیستان، صادق بودو تنها شیخ خزعل،رهبرمحمّره دررسیدن به توافقی با رضاخان ناموفّق بود. این رهبران ایلی جنوب به دور ازدشمنی با نظم نوین رضاخان و به عنوان یک گروه تشکیل دهندهٔ نخبگان، به‌طور معمول آمادهٔ پذیرش دیدگاه ملّی‌گرایانه نوسازی ایران بودند.(۳۹)

پیشرفت نسبی تمرکز گرایی درمیان اتحادیه‌های بزرگ ایلی فارس و اصفهان به این معنا بود که نگرش رهبران ایلات درخصوص برنامه‌های نوسازی در میزان توانایی تهران برای بسط نظارت مؤثّرش بر تمام مناطق عشایری سرنوشت ساز بود. این وضعیّت با اوضاع حاکم در لرستان که به‌طور عمده فقدان رهبرانی که توانایی مصالحه با دولت را داشته باشند، برای بیش از یک دهه برخوردهای نظامی همیشگی را ایجاب کرده بود، کاملاً متفاوت بود. رهبران جنوب نه تنها هیچ مقاومتی در برابر دولت جدید نشان ندادند، بلکه به‌طور فعّالی در صدد حمایت از آن برآمدند. بنابراین، ایلات قشقایی خمسه وبختیاری کم و بیش صلح طلب، و استان‌های فارس و اصفهان نیز آرام باقی ماندند.

از اوایل دهه ۱۹۲۰/۱۲۹۰م صولت الدوله، قوام‌الملک و بسیاری از خان‌های بزرگ بختیاری بیشترین همسانی را براساس گرایش طبیعی اشرافیّت ایلی در جست‌وجوی روابط بهتر با قدرت مرکزی حاکم انجام داده بودند. قوام الملک که روابطش با انگلستان او را در معرض گسترده‌ترین سوءظن‌های تهران قرار داده بود، به شخصیّتی طرف‌دار وفادار نظم نوین در جنوب و ملازم شاه جدید تبدیل شده بود. صولت‌الدوله نیز نمایندهٔ مجلسی بود که از سوی محافل ملّی‌گرا تحسین می‌شد و این زمانی بود که جعفر قلی‌خان سردار اسعد بختیاری در ۱۹۲۷/۱۳۰۶م وزارت جنگ را به‌دست آورد.(۴۰)

رهبران ایلات نه تنها به‌طور جداگانه برای به‌دست آوردن ترفیعات سیاسی شخصی از طریق تملّق‌گویی از رضاخان تلاش می‌کردند، بلکه اشراف ایلات نیز به عنوان یک قشر مشخّص اجتماعی به سرعت در نخبگان شهری جذب شدند. برای مثال،بسیاری از خان‌های بزرگ بختیاری برای همیشه در شهرهای اصفهان و تهران ساکن شدند. منبع در آمد این خان‌ها به‌طور عمده از عواید حاصل از زمین‌هایشان، به عنوان صاحبان املاکی که در ملک خویش حضور نداشتند، و از محلّ سود حاصل از سهام‌هایی که آن‌ها در شرکت نفت داشتند، تأمین می‌شد.(۴۱) طیّ سال‌های اوّلیهٔ قرن [بیستم میلادی]، تمام اشراف ایلات جنوب، خان‌های بختیاری، قوامی‌های شیراز و خاندان صولت‌الدوله، زمین‌های زیر کشت خودشان را به‌طور فزاینده‌ای افزایش دادند و به همین دلیل بود که همه مجبور بودند تا اندازه‌ای دیدگاه طبقهٔ زمین‌دار را بپذیرند. جمعیّت‌های ایلی خودشان نیز ظاهراً افزایش نظم و امنیت را که به تدریج و در طول اوایل دهه ۱۹۲۰/۱۳۰۰م حاکم شده بود، و نیز کاهش قدرت خان‌های ایلشان را پذیرا بودند.(۴۲) جمعیّت ایلی به طور فزاینده‌ای تمایل داشت که خان‌ها را به‌عنوان عناصر نامرتبط در زندگی روزانهٔ خود ... ببیند.(۴۳) مدیریّت روزانهٔ مسائل ایل، مثل سازمان‌دادن کوچ‌ها، به‌طور عمده جزئی از وظایف کلانترها شده بود و چادرنشینان نیز به این آگاهی دست یافته بودند که حضور خان‌ها نه تنها برای تداوم زندگی اجتماعی و اقتصادی شبانی‌شان ضروری نیست،(۴۴) بلکه تجربه نیز ثابت کرده بود که کارها بدون حضور آن‌ها به‌گونهٔ مطلوبی انجام می‌شود. از این رو، بسط مستمر نظارت تهران و کاهش یا حتّی فقدان نقش‌ها و مسئولیت‌های خان‌های بزرگ، هم برای خود

خان‌ها و هم برای چادرنشینان، اجتناب‌ناپذیر و حتّی تا حدودی ضروری می‌نمود.

رهبران ایلات جنوب که در عین خودمختاری سیاسی، گذشته‌ای در حمایت از سلطنت داشتند و به دلیل تعقیب علایق شخصی و اخلاق بد و غیر قابل اعتماد نیز مشهور بودند، به استثنای موارد جزئی، تقریباً در بیشتر مسائل با رژیم جدید در تهران همکاری داشتند. امّا آن‌ها هرگز نتوانستند پایهٔ محکمی را برای بنیاد نهادن نظم نوین در جنوب فراهم کنند. از سوی دیگر، رضاخان نیز مخصوصاً به واسطهٔ سوءظن‌های همیشگی خود در مورد عدم وفاداری یا خیانت رهبران ایلات، فوق‌العاده آسیب‌پذیر بود. برای رژیم عزل نهایی اشرافیّت ایلی از پایگاه ایلخانی‌شان و برقراری نفوذ مستقیم حکومت مرکزی بر ایلات، گامی منطقی در حرکت به سوی برقراری نظارت کامل وبی‌واسطه‌اش بر تمام کشور بود. علاوه براین، از زمانی که ارتش به ابزاراصلی رضاخان برای اعمال قدرتش تبدیل شده بود، انتصاب حاکمان نظامی روند دائمی، هم درپایتخت و هم در دیگر استان‌ها بود. ازاین رو لاجرم نه مأموران غیر نظامی دولت، بلکه افسران ارتش جایگزین ایلخانان ایلات می‌شدند.(٤٥)

در۱۹۲۵/۱۳۰٤م بعدازمطیع‌شدن شیخ محمّره و اقامت آرام و فرمانبردارانهٔ دیگر رهبران جنوب، مثل صولت، قوام و دیگر خان‌های بزرگ بختیاری در تهران، رضاخان درصدد برآمد جمعیّت‌های ایلی جنوب را تحت نظارت نزدیک و بسیاردقیق دولت قراردهد. مأموران نظامی در طول تابستان، تلاش گسترده‌ای را برای خلع سلاح مردم روستاها [ایلات و عشایر] آغاز کردند. امّا این تلاش فقط موفّقیت بسیار اندکی به همراه داشت. در مرداد و شهریور/ آگوست، زمانی که فعالیت برای خلع سلاح درجریان بود، قشقایی‌ها نخستین دسته از ایلات جنوب بودند که نظارت مستقیم نظامی را تجربه کردند. رضاخان منصب ایلخانی را ازخاندان صولت الدوله گرفت و ناصرخان، پسرصولت راهمراه با حاکمی نظامی،سرهنگ محمودخان پروین، جایگزین منصب ایلخانی کرد. صولت، خودش مقاومتی نشان نداد وازبین رفتن ناگهانی منصب موروثی ایلخانی قشقایی‌ها نیز ظاهراً تنها آرامش اندکی را درمیان آن‌ها ایجاد کرد.(٤٦)

٤-٤ . قیام ایلات فارس و اصفهان

به هر حال برقراری نظارت مستقیم نظامی بر قشقایی‌ها بهبودی را در اوضاع آن‌ها به‌وجود نیاورد، بلکه برعکس، ورود حاکم نظامی حریص و فاسد و مطالبات ظالمانه و روز افزون مأموران وزارت دارایی که اکنون همه جا با ارتش همراه بودند،نقطهٔ عطفی دربرقراری آرامش [از دیدگاه حکومت] در فارس بود. مأموران مالیاتی، مالیات‌های بیشتری را مطالبه کرده و این مطالبات را بسیار بهتر و منظّم‌تر جمع‌آوری می‌کردند. در حالی که حاکم نظامی ظالم و غارت‌گر نشان داده بود، [اما برخلاف انتظارحکومت] اوضاع فارس در مدّت یک سال به سرعت روبه وخامت گذاشت. تحمیل نظم نوین نظامی و مالی، به از هم گسیختگی انسجام ایلی و پیدایش راه‌زنی در میان گروه‌های ایلی تهی‌دست و نادیده انگاشته شده، منتهی شد. تعدادی از چادرها [عشایر] وحدت قبیله‌ای‌شان را برهم زده و خودشان را کم و بیش به عنوان یاغی و راهزن در نقاط مختلف استان مخفی کردند.(٤٧)

از ۱۹۲۵/۱۳۰٤م به این طرف، اقدامات حاکم نظامی و مأموران مالیاتی در منطقهٔ قشقایی‌ها به پیدایش اوضاعی در فارس منجر شد که کاملاً فراتر از توانایی ارتش برای کنترل و برقراری امنیت در نواحی روستایی [مناطق عشایری] بود که اوضاع درآن به سرعت روبه وخامت می‌رفت. رهبران ایلات زندگی خود را به طور فزاینده‌ای محدود شده و تحت فشار یافته بودند. اگر چه قوام و خان‌های بختیاری هنوز ظاهراً منصب ایلخانی اتّحادیه‌های ایلی خود را دراختیارداشتند، امّا آن‌هاو همچنین صولت و پسرانش به اقامت در تهران مجبوربودند وتنها در صورتی می‌توانستند آن‌جا را ترک کنند که اجازهٔ رسمی به آنان داده می‌شد. در حقیقت، همگی آن‌ها خودشان را [به عنوان] زندانیان واقعی [می‌دیدند، چرا که] تحت نظارت نزدیک و دائم نظیمه قرار داشتند.

در ۱۹۲۸/۱۳۰۷م استان فارس صحنهٔ قیام جدّی بود و مأموران نظامی نظارتشان را برجادّه‌ها از دست داده بودند. نارضایتی عمیقی در بین قشقایی‌ها بروز کرد که سبب رواج دوبارهٔ قیام در میان ایلات شمال غربی فارس، یعنی بویر

احمدی و ممسّنی شده بود. ناامنی عمومی در تمام راه‌های منتهی به شیراز با سرقت‌های فراوان در مقیاسی وسیع‌تر از هر زمانی، یعنی از وقتی که برای نخستین بار ارتش وژاندارمری جدید به برقرارای نظارتشان در ۱۹۲۲/۱۳۰۱م مبادت کرده بودند، بروز پیدا کرد. اوضاع در جادهٔ بوشهر به شیراز که دسته‌های مختلف راهزن فعّال بودند، فوق‌العاده وخیم بود.(۴۸)

مشکلات ارتش در فارس روز به روز افزایش می‌یافت. لشکر جنوب نیز مشکلات داخلی خودش را تجربه می‌کرد. برای ارتش، آغاز خدمت نظام وظیفه به سرازیر شدن سربازان ناراضی و آموزش ندیده به درون یگان‌های ارتش منتج شد. این در حالی بود که فرماندهی ارشد ارتش دراوج بی‌سازمانی خود بود. در ۱۹۲۷/۱۳۰۶م شاه جدید بدون ترس از تیمسارها و ارتشبدهای بلند پایه، خود اقداماتی را برای انجام اصلاحات در ارتش آغاز کرد. در ۱۹۲۷/۱۳۰۶م پس از مغضوب شدن فرماندهان ارتش از سوی شاه، دیویزیون مرکزی [لشکر اصلی] که مهم‌ترین لشکر در ارتش و منبع عمدهٔ نیروی کمکی برای لشکرهای ایالتی در مواقع نیازشان بود، به لشکرهایی مجزّا تقسیم شد. در مرداد ۱۳۰۷ / اوایل آگوست سال ۱۹۲۸ در راستای این اصلاحات، تیمسار محمود آیرم که فرماندهی لشکر جنوب را از زمان تشکیل آن در سال ۱۳۰۰-۱۹۲۱/۱۳۰۱-۱۹۲۲م همواره به عهده داشت، برکنار شد. به دنبال این اقدام، فرماندهی [لشکر] جنوب منحل و لشکر جنوب به چهار بریگاد مستقل و مجزّا تقسیم شد که بریگاد فارس یکی از آن‌ها بود.(۴۹)

۴-۴-۱ . قیام قشقایی‌ها

در ۱۹۲۸/۱۳۰۷م حکومت نظامی در منطقهٔ قشقایی‌ها نیز به مرز بحران رسید. در مرداد و شهریور ۱۳۰۷/آگوست ۱۹۲۸ حاکم نظامی قشقایی‌ها، سرهنگ عبّاس خان شاه بختی فرماندهی یگان فارس را تحویل گرفت، یکی از اوّلین اقداماتش آزادی نیکبخت از زندان بود. در دی ۱۳۰۸/ ژانویه ۱۹۲۹ شاه بختی وی را به مقام سابقش، به عنوان حاکم نظامی بازگرداند.(۵۰) این حرکت بسیار

تحریک‌آمیز به اتّحاد قشقایی‌ها علیه بازگشت نیکبخت منجر شد. نیکبخت نه تنها در تحکیم دوبارهٔ قدرتش، بلکه حتّی در رسیدن به فیروز آباد، به عنوان مرکز قشلاقات قشقایی‌ها، نیز به طور کامل ناتوان بود.

دراواخر۱۳۰۸/ سه ماه نخست ۱۹۲۹م منطقهٔ فیروز آباد فارس در ناآرامی فرو رفته بود و نه تنها ارتش نظارت برجادّه‌ها را از دست داده بود، بلکه قدرت حاکمان محلّی درشهرهای کوچک استان دربرابرافزایش نظارت ایلات بر مناطق روستایی[عشایری] سست وبی‌دوام بود. در اوایل بهار ۱۳۰۸/سال ۱۹۲۹م اگرچه بسیاری از طوایف قشقایی به‌واسطهٔ موفّقیتشان در خودداری از پذیرش انتصاب مجدّد سرهنگ نیکبخت نیرو گرفته بودند، امّا از مالیات بندی سرانهٔ حکومت برگلّه‌هایشان و این‌که ارتش در صدد بود که از کوچشان ممانعت کرده و آنان را در زمین‌های کشاورزی ساکن کند، نگران شدند. این نگرانی‌ها به قیام تمام عیاری به رهبری کلانترهایشان و علی‌خان، برادر ناتنی و رقیب سابق صولت‌الدوله، منتهی شد.

حکومت یا از روی ناآگاهی و یا از روی بی‌اعتنایی ودرحالی که اوضاع ملتهبی بر سراسر فارس حاکم بود، گامی بی‌احتیاط در عزل قوام از منصب ایلخانی ایل خمسه برداشت. آن‌ها [خمسه‌ای‌ها] نیز بلافاصله به برپایی قیامی مبادرت کردند. نبرد اکنون به واسطهٔ درگیری با قشقایی‌ها در جنوب شیراز، خمسه‌ای‌ها درشرق وبویراحمدی‌ها در شمال، سراسراستان فارس رادر برگرفته بود و ارتش مقابله با خطری را آغاز کرد که از لحاظ نظامی توان فرسا بود. در تهران اگر چه صولت‌الدوله تأکید می‌کرد که قیام تنها به‌واسطهٔ ظلم حاکم نظامی قشقایی‌ها در گرفته است، امّااووپسربزرگترش دستگیروروانهٔ زندان شدند. این قدمی بودکه قشقا ییها را بیشتر عصبانی کرده بود.(۵۱)

ارتش به رغم مشکلاتش در فارس هنوز مدافع راه‌حلّ نظامی بود. امّا مقامات غیر نظامی که همیشه با ارتش درگیری داشتند، باب مذاکره با قشقایی‌ها را باز کردند.(۵۲) دراردیبهشت و خرداد/ آغاز ماه می، کلانتران قشقایی علی‌الظاهرتحت رهبری علی‌خان، نشستی رابا اکبرمیرزا صارم الدوله، فرماندار کلّ استان فارس برگزار کردند. آن‌ها فهرستی از درخواست‌ها را ارائه دادند و شرط تسلیم شدن

خودشان راپذیرش این درخواست‌ها ازسوی حکومت قراردادند.(۵۳) تقاضاهایشان از حکومت مرکزی به شرح زیر اعلام شده بود:

۱ـ آزادی صولت الدوله از زندان تهران؛

۲ـ انتصاب صولت، و در صورت عزل وی، انتصاب پسر بزرگ‌ترش ناصر خان به عنوان ایلخان قشقایی‌ها؛

۳ـ قشقایی‌ها نباید از نیروی نظامی‌شان محروم شوند؛
٤ـ خدمت نظام وظیفه نباید در مورد قشقایی‌ها به اجرا در آید؛
۵ـ قانون لباس متّحدالشکل نباید در مورد قشقایی‌ها به کار برده شود؛
٦ـ اداره ثبت احوال، اسناد و املاک باید منحل شود.

حکومت شرایط قشقایی‌ها را کاملاً غیر قابل پذیرش تشخیص داد امّا با وجود این، سیاست دفع الوقت را اتّخاذ کرده، به مذاکرات ادامه داد. این در حالی بود که [همزمان] تمام منابع قابل دسترس ارتش را بسیج می‌کرد. در اردیبهشت و خرداد اواخر ماه می‌تعداد نیروهای ارتش درشیراز حدود هشت هزار نفر رسید و دراوایل تیر/ ژوئن تیمسارحبیب الدوله شیبانی برای به دست گرفتن فرماندهی ارتش شیراز راهش را با نبرد از تهران به شیراز باز کرد. نیروهایش با وجود این و درحالی که نظارت ارتش بر دیگر مناطق استان فارس ازبین رفته بود، مجبور بودند که درشیراز به صورت متمرکز باقی بمانند.

اگر چه علی‌خان برادرناتنی صولت در ظاهر رهبری قیام قشقایی‌ها را به عهده داشت، اما به نظرمی‌رسید درواقع، الهام بخش اصلی حرکت، بیشتر کلانترها بودند که با مردمان ایلات رابطهٔ بسیار نزدیک داشتند، در زندگی روزانه و مشکلاتشان سهیم بودند وسهمی نیز در همکاری نزدیک با حکومت مرکزی نداشتند. نمونه‌ای از نقش ودیدگاه‌های کلانترها ممکن است در عریضه با امضایی که گروهی ازآن‌ها در ۱٦ تیر/۷ ژوئن برای کنسول انگلیس در شیراز تنظیم کرده بودند، استنباط شود. امضا کنندگان پنج نفر از کلانترهای قشقایی ایلات کشکولی، درّه شوری و

فارسیمدان بودند. آن‌ها در عریضهٔ خود به آمادگی گذشته‌شان درهمکاری با ارتش در نبردهایش تأکید کردند و انتخاب حاکمان ظالم و حریص را به عنوان تنها دلیل اعتراضات خود عنوان کردند. آن‌ها ازاین ناراضی بودند که برای سه ماه، در خواست امان کرده بودند، امّا [این درخواستشان] نادیده انگاشته شد. آنان عریضه را با درخواستی غیرمعمول که کنسول انگلیس عریضه آن‌ها رابه جامعهٔ ملل منتقل نماید،به پایان بردند. (٥٤)

به نظر می‌رسید رضا شاه در تلاش برای اعمال مجدّد نظارت اندک بر اوضاع فارس تصمیم به بازگرداندن صولت و استفاده از خاندانش را داشت، زیرا در اواخر خرداد/ می او ملک منصورخان، پسر جوان‌تر صولت را با هواپیما به شیراز فرستاد و صولت و پسر ارشدش ناصرخان را از زندان آزاد کرد.(٥٥) این اقدام با وجود این، نتیجهٔ عکس داد، زیرا منصورخان به محض ورود به اردوهای ایلی، بلافاصله بخت خودش را با پیوستن به قیام آزمود و رهبری جدید، پویا و جذّابی را برای آن فراهم آورد.(٥٦) در اواسط تیر/ژوئن اوضاع از نقطه نظرحکومت بسیار خطرناک شده بود. قشقایی‌ها قادر شده بودند که به فرودگاه کوچک شیراز حمله کرده و دو فروند از هواپیماهای نظامی را از کار بیندازند. جاده‌های بین اصفهان به شیراز و شیراز به کازرون قطع بودند. ژاندارم‌ها یا فراری بودند و یا بیرون رانده شدند. تنها پادگان باقیمانده در شهر کازرون محاصره و در معرض خطر بود. خطّ تلگراف شیراز به کازرون و شیراز به اصفهان نه تنها قطع شد، بلکه در بیشتر مناطق از بین رفته بود و برای مدتی یک دستگاه کوچک تلگراف بی‌سیمی درشیراز، تنها وسیلهٔ ارتباطی با دنیای خارج بود. بخش اعظم نبردها درمناطق اطراف شیراز رخ داده بود و این درحالی بود که در٤ تیر/٢٥ ژوئن مردم شهردربرابر حملهٔ ایلات محکم ایستادند. شیبانی دفاع ازشهررا براساس استفاده ازسربازان پیشقراول در نقاط استراتژیک تدارک دید.(٥٧)

ارتش در فارس به ناتوانی‌اش آگاه بود وحکومت تهران نیزاز پی‌آمدهای سیاسی سقوط یکی از شهرهای بزرگ جنوب به دست نیروهای ایلات وحشت داشت. بنابراین، در٤تیر/٢٥ ژوئن تیمسارشیبانی ظاهراً در تلاش برای افشاندن بذر

اختلاف درمیان قشقایی‌ها عفوعمومی اعلام کرد.عفوعمومی شکایات واعتراضات کلانترهای قشقایی علیه حاکم نظامی سابقشان را می پذیرفت وبه همهٔ آن‌هایی که تسلیم می‌شدند، وعدهٔ عفومی‌داد.(۵۸) تعداد بسیار اندکی ازخان‌ها، آن هم ازکم اهمّیت‌ترین آن‌ها،ازاین پیشنهاد استقبال کردند. امّا تحت پوشش عفو عمومی، فرستاده‌هایی برای انجام مذاکره [با سران ایلات] آمدند. درگیری و مذاکره به تناوب ادامه داشت. اگر چه ارتش به‌طور مشخّص از شکست قشقایی‌ها در صحرا ناتوان بود،امّا ایلات قشقایی نیز نیازمند محلّی برای سکونت بودند. آن‌ها فاقد وحدت وانسجام بودند و مهمّاتشان نیز تمام شده بود. این در حالی بود که خانواده‌ها و گلّه‌هایشان به وضوح مصیبت زده بودند و مرگ و میری وسیع نیز در میان فرزندان جوانشان وجود داشت.(۵۹)

بن‌بست تا ۱۶تیر/۹جولای ادامه پیدا کرد. این زمانی بود که گسترش نا آرامی بختیاری‌ها به سمت شمال، عامل جدیدی را در توازن قدرت بین قشقایی‌ها و حکومت وارد کرده بود. به این دلیل، تهران دست‌کم برای مدّت زمانی مجبور به تسلیم بود. حکومت پیش از این سعی داشت با استفاده از خاندان صولت و شخص ملک منصورخان و در واقع بدون برداشتن نظارت برخودِ صولت، قشقایی‌ها را مهار نماید. در ۱۷ تیر/۱۰جولای رضاشاه تصمیم گرفت که خودِ صولت را به این امید که ممکن است قشقایی‌ها را آرام نموده و نظم را دوباره برقرار سازد، به میان ایلات بفرستد. ورود صولت به شیراز اوضاع را دگرگون کرد. او بلافاصله سه دسته از قدرت‌مندترین طوایف اتّحادیه را برای حرکت به ییلاقاتشان متقاعد کرد و در پایان ماه افراد ایلات مخالف به سرعت پراکنده شدند و به‌تدریج جاده‌هایی ارتباطی وارتباطات تلگرافی دوباره برقرارشد.(۶۰) اگر چه قسمت اعظم قشقایی‌ها از ترک قشلاق‌هایشان امتناع کردند، با وجود این، صولت قادر بود آن‌ها را از انجام مخالفت‌های جدّی بیشتری باز دارد. بازگشت صولت به شیراز نتیجهٔ دیگری هم به بارآورده بود که به نظر می‌رسد، مورد نظررضا شاه بود.(۶۱) حضور دوبارهٔ صولت درشیراز برای بسیاری ازعناصر قشقایی، یعنی کسانی که از روابط نزدیک وی با رژیم رنجیده خاطر بودند، به طور عمیقی ناخوشایند بود. بنابراین، اختلافات جدّی به سرعت رشد پیدا کرد. به زودی اختلاف نظر جدّی بین صولت

ورهبرسابق قیام، برادر ناتنی ورقیب دیرینه‌اش،علی خان به‌وجود آمد. (٦٢)

صولت اگر چه به عنوان ایلخان منصوب نشد، با وجود این از تمام قدرت‌های آن مقام برخوردار بود. او در اواخر تابستان کوچ قشقایی‌ها را به سمت جنوب سازمان داد و برای جمع آوری مالیات‌های قشقایی‌ها نیز تدارک لازم را فراهم آورد. او به یکی از مأموران مالیاتی اجازه داد برای جمع آوری مالیات، ایلات را در قشلاق‌هایشان همراهی کند.(٦٤) قشقایی‌ها راضی به نظر می‌رسیدند، زیرا به اهدافی که به منظور آن دست به قیام زده بودند، دست یافتند. آن‌ها مغلوب ارتش نشدند، حاکم نظامی رفته بود و آن‌ها نیروی نظامی‌شان را نیز باز یافته بودند.(٦٥)

٤-٤-٢ . قیام بختیاری‌ها

بروز قیام در میان طوایف بختیاری شمال اصفهان مهم‌ترین عامل در تصمیم تهران برای مصالحه دست‌کم به صورت موقتی[با قشقایی‌ها [بود.(٦٦) در تیرماه/اواخر ژوئن و اوایل جولای نشانه‌های آشکاری از قیام قریب الوقوع در بین بختیاری‌ها وجود داشت و در ظرف چند روز مرکز ثقل قیام‌های ایلات از شیراز به اصفهان که به نظر می‌رسد به واسطهٔ اخباری که از قیام‌های جنوب شنیده بودند، تحریک شده و برای نبردی سخت در برابر ارتش مصمّم بودند، منتقل شد. در این مرحله، استان اصفهان تقریباً خالی از سرباز بود، زیرا ارتش تمام نیروهای قابل دسترس خود را درفارس متمرکز کرده بود. در طول تیر/اوایل جولای چندین هزار سرباز که به طور عمده سربازانی بی‌تجربه بودند، تهران را به مقصد اصفهان ترک کردند. هم‌چنین به دنبال توافق با صولت، نیروهای کمکی شیراز نیز رسیدند.

معترضان بختیاری ظاهراً جلساتی را با قشقایی‌ها داشتند، زیرا بسیاری از همان تقاضاهای قشقایی‌ها را مطرح کردند: قانون لباس متّحدالشکل و خدمت نظام وظیفه نباید در مورد آن‌ها به اجرا در آید و ادارهٔ ثبت احوال، اسناد و املاک و انحصارات حکومتی منحل شوند.(٦٧)قیام بختیاری‌هااگرچه دربسیاری ازهمان دلمشغولی هایی که دیگر ناآرامی‌های ایلات داشتند، سهیم بود با وجود این، ماهیت خاصّ خودش را داشت.

اگر چه مردم عادی ایلات دربارهٔ خدمت نظام وظیفه و کلاه پهلوی نگران بودند، امّا خان‌های جوان که رهبری قیام را در دست داشتند، هم در مقابل خان‌های ارشد و هم در مقابل حکومت تهران اهداف خاصّ خودشان را دنبال می‌کردند. اختلاف نظرهای شدید و لاینحل برای سال‌های متمادی روابط بین خان‌های ارشدِ بختیاری و نسل جوان خان‌های تازه به قدرت رسیده را تیره و تار کرده بود.(۶۸) خان‌های جوان از بزرگان خودشان، هم به دلیل آسودگی خاطر سیاسی‌شان و هم به خاطر مسائل خاصّی چون بی‌کفایتی آن‌ها در خصوص درآمدهای نفتیِ بختیاری‌ها، ناراضی و متنفّر بودند. به نظر می‌رسد اختلاف نهایی زمانی پدید آمد که تعدادی از خان‌های ارشد ساکن در تهران از مزایای قوانین جدید ثبت املاک، برای ثبت نام خودشان براملاک متعلّق به خان‌های جوان استفاده کرده بودند. بنابراین، عنصر مهم در قیام بختیاری‌ها نارضایتی مستمر خان‌های جوان درخصوص [شیوهٔ [رهبری خان‌های ارشدشان بود. خان‌های ارشد کسانی بودند که اکنون به صورت اشرافِ زمین‌دار غایب درتهران زندگی می‌کردند و از مسائل ایلی نیز کاملاً برکنار مانده بودند. تعدادی از خان‌های جوان طایفهٔ هفت لنگ، به‌ویژه سردار فاتح و سردار اقبال به همراه خان چهارلنگی‌ها، علی مردان چهار لنگ، خودشان را در رأس تنفّر فزایندهٔ ایلی از ظلم حکومت قرار دادند. این تنفّر در نهایت به قیامی که بیشتر علیه خان‌های ارشد ساکن در تهران بود، منجر شد.(۶۹)

با وجود این، مدارک اندکی نیز وجود دارد که برخی از خان‌های جوان اهداف بسیار جاه‌طلبانه‌ای داشتند و امیدوار بودند با استفاده از قیام، تغییر اساسی را نه تنها در بین بختیاری‌ها، بلکه در خود رژیم تهران نیز تحقق بخشند. برای مثال، سردار فاتح ظاهرا نقشه مفصّلی برای فتح اصفهان و تهران و خلع رضا شاه طرح کرده بود.(۷۰) تنها بیست سال پیش از این بود که بختیاری‌ها برای خلع محمّد علی شاه و باز گرداندن مشروطه به تهران حمله کردند و خاطرهٔ این واقعه نه تنها در میان خان‌ها به مقدار نسبتاً زیادی زنده بود بلکه این موضوع، نقل همیشگی محافل آنان بود.

با وجود این، بختیاری‌ها در آغاز قیام به عنوان یک اتّحادیه نبودند. بیشتر معترضان تقریباً از طوایف زراسوند، هفت‌لنگ، یعنی آن ایلی که خان‌های ارشدش مورد توجّه بودند، و چهار لنگ، تحت رهبری علی مردان‌خان بودند. به نظر می‌رسد که رهبر کلّی قیام علی‌مردان‌خان چهارلنگ بود. آن‌ها با سرتیپ‌خان، برادر زن سردار فاتح، هم پیمان شدند و دسته‌های متعدّدی از راهزن‌ها، به‌ویژه آن‌هایی که به وسیلهٔ خیبر یاغی رهبری می‌شدند، به آن‌ها پیوسته بودند.(۷۱)

بلافاصله بعد ازقیام درمیان بختیاری‌ها،شاه باردیگربه استفاده از شخصیت‌های ارشد اتّحادیهٔ ایلی برای بازیابی نظارت تهران، متوسّل شد. او سردار اسعد، وزیر جنگ را برای استفاده از نفوذش بر ایلات و آرام کردن آن‌ها به اصفهان فرستاد، با وجود این، برادرِ سردار اسعد، یعنی ایلخان، به‌واسطهٔ قیام بختیاری‌ها از دهکرد، مرکز منطقه‌ای، به سختی بیرون رانده شده بود. خود سردار اسعد نیز اکنون به واسطهٔ جدایی از مسائل ایلی، قادر به ایفای نقش مؤثّری نبود. علاوه براین و برخلاف تصوّر شاه، سردار اسعد به واسطهٔ ارسال گزارشات تلگرافی پیوسته که حکایت از وخامت اوضاع داشت، تنها به وحشت شاه افزود. او از پاسخی محکم به قیام طرفداری می‌کرد و به شاه توصیه می‌کرد که تنها چیزی که باید انجام گیرد اعزام سربازان و دادن درس عبرتی به سرکشی خان‌ها و مردم ایلات است.(۷۲)

نبرد بین بختیاری‌ها و ارتش در تیر/اوایل جولای، یعنی هنگامی که معترضان، حاکم نظامی چهار محال و ایلخان را از شهر دهکرد بیرون رانده بودند، آغاز شده بود. تنها نیروهای نظامی اصفهان در قلعه سفیددشت بلافاصله به محاصرهٔ بختیاری‌ها درآمده و به صورت ضعیف و متفرّق، جمع بودند.(۷٤) اگر چه نیروهای کمکی بلافاصله به اصفهان رسیدند، امّا در رشته‌ای از درگیری‌های نظامی باقی مانده، افراد ایلات از قدرت بیشتری برخوردار بودند. ارتش مجبور شد به موضع تدافعی خودش در خارج از اصفهان عقب‌نشینی کند. هنگامی که رضاشاه در دوره‌ای از نگرانی عمیق قرار داشت و از ضعف ارتش نیز آگاه و در فارس نیز هنوز اوضاع خطرناکی حاکم بود، اتّخاذ تصمیمی برای کمک گرفتن از روش‌های مسالمت‌آمیز ضروری می‌نمود. او جلسات مختلفی را با خان‌های ارشد در تهران برگزار کرد و سرانجام دو نفر از محترم‌ترین آن‌ها، یعنی صمصام

السلطنه و امیر مفخّم را برای استفاده از نفوذشان به منظور مهار ایلات، به جنوب فرستاد.(۷٤) صمصام در جایی که ارتش شکست خورده بود، موفّقیت‌هایی را به‌دست آورد. محاصرهٔ قلعه نظامی سفید دشت را شکست و ایلات را متقاعد کرد که از این منطقه متفرّق شوند. بسیاری از معترضان بختیاری فرمانبرداری خودشان را از دولت اعلام کردند. اگر چه آن‌ها ابتدا درخواست کرده بودند که هر توافقی باید یا به‌واسطهٔ شرکت نفت ایران و انگلیس و یا به وسیله هیئت نمایندگی سیاسی انگلیس تضمین شود، با وجود این این درخواست، مورد تأکید نبود. در عوض، ایلخان نامحبوب، برادر سردار اسعد و ایل بیگی، معزول شدند و به ایلات اجازه داده شد که جانشینان آنان را انتخاب نمایند. حاکم نظامی منفور چهارمحال معزول شد و رهبران قیام به وسیلهٔ شاه که همچنین قول داده بود خدمت نظام‌وظیفه در مورد بختیاری‌ها به مدت پنج سال اجرا نخواهد شد، مورد عفو قرار گرفتند. علی‌مردان خان، رهبر کلّی قیام به طور رسمی تا پاییز، یعنی زمانی که او دستگیر و به تهران فرستاده شد، تسلیم نشده بود او در تهران مورد استقبال و عفو شخص شاه قرار گرفت. علی‌مردان‌خان که با لباس‌های سنتی بختیاری به پایتخت وارد شده بود، برای شرف‌یابی به حضور شاه، لباس‌های یک‌دست جدید همراه با کلاه پهلوی، به تن کرده بود.(۷۵)

٤-٤-۳ . نوگرایی، تحول ، قیام ایلات خمسه

حکومت تهران در میانهٔ آشوب‌های بهار ۱۹۲۹/۱۳۰۸م و در ادامهٔ تلاش همه جانبه‌اش برای تحکیم بخشیدن نظارتش بر سراسر جنوب، قوام الملک را در اقدامی عجولانه از منصب ایلخانی ایلات خمسه و حکمرانی‌اش بر شرق فارس برداشت و حاکم نظامی، تیمسار ابوالحسن‌خان پورزند را به جای او منصوب کرد.(۷٦) از آن‌جا که از سوی دولت برای این جابه‌جایی بسترسازی اندکی انجام گرفته بود، این اقدام سبب شد تا تمام هرم حسّاس و شکنندهٔ قدرت در شرق فارس سقوط کند. افراد ایل خمسه بلافاصله از پذیرش تیمسار پورزند امتناع کردند. ضعف آشکار و ناتوانی پورزند در تحمیل قدرتش، نه تنها اعتبار ارتش را در شرق فارس به حدّاقلّ ممکن رسانده بود، بلکه طوایف ایل خمسه، به‌ویژه بهارلو را برای قیام، تحریک

کرد. بهارلوها به انضمام قوامی‌ها، همواره به داشتن قدرتی در برپایی ناآرامی و آشوب مشهور بودند.(۷۷) و قوام با بهرمگیری از سیاست مشت آهنین، اقتدار آن‌ها را تحت کنترل در آورده بود.(۷۸) به دنبال این عزل، خمسه‌ای‌ها به سرعت قیامی را برپا کردند. آن‌ها نه تنها قسمت جنوب شرقی استان فارس، بلکه در ادامه، حتّی مرزهای همجوار را با استان کرمان در نوردیدند. اهدافشان به طور کلی همان‌هایی بود که قشقایی‌ها و بختیاری‌ها مدّ نظر داشتند: لغو قانون خدمت نظام وظیفه، لغو قانون خلع سلاح عشایر و مهمتر از همه لغو انحصار تریاک.

گسترش نفرت از انحصار تریاک، عامل بسیار مهمّی، هم در سقوط اقتدار حکومت در نواحی شرقی استان فارس وهم در وحدت بخشیدن به جمعیّت‌های ناهمگون منطقه علیه رژیم تهران بود. اگر چه سنگینی نبرد بر دوش عناصر چادرنشین، از جمله بهارلوها بود، امّا آن‌ها، هم از سوی گروه‌های چادرنشین غیر خمسه‌ای و هم از سوی کشاورزان به طور فعّالی حمایت می‌شدند. هنگامی که بهارلوها علیه حکومت به پا خاستند، اتّحاد طوایف غیر خمسه‌ای لار و سر کوه و جمعیّت‌های یکجانشین در نواحی داراب وفارس را نیز به همراه داشتند.(۷۹) بسیاری ازکشاورزان شرق فارس که دراصل خمسه‌ای بودند و منطقه آن‌ها بزرگ‌ترین مرکز تولید تریاک در فارس بود، حمایت کاملی را از قیام بهارلوهایی به عمل آوردند که آشکارا اعتراضات آنان را نیز به زبان می‌آوردند.(۸۰)

در فروردین / اواخر آوریل سال ۱۹۲۹ بهارلوها شهر و ناحیهٔ داراب را متصرّف شدند. مأموران حکومتی را از آن‌جا بیرون راندند و انبارهای تریاک و غلّات را تصاحب کردند. آنان موجودی انبار تریاک را بعد از برداشتن ده درصد؛ یعنی معادل سهم مالیات حکومت،به کشاورزان برگرداندند.(۸۱) در ۱۸ اردیبهشت/ نهم ماه می آن‌ها شهر فسا را درجادّهٔ داراب ـ شیراز متصرّف شدند. در تیر/ اواخر ماه ژوئن آن‌ها منطقهٔ نیریز رانیز به تصرّف در آورده و به ادارهٔ آن پرداختند و مالیات دولتی را جمع آوری کردند. از این گذشته، آن‌ها سعیدآباد را نیز در شرق فارس در اختیار گرفتند. در مرداد/ اواخر جولای نبرد سختی که بین

خمسه‌ای‌ها و نیروهای ارتش در گرفته بود سبب ناکامی خمسه‌ای‌ها از دخالت در جادّه‌های اصلی یا حمله به شیراز شد. امّا با وجود این، آن‌ها تمام مناطق شرق و جنوب شرقی شیراز تا قسمت غربی کرمان را که نمایندگان نظامی و غیر نظامی حکومت تهران حضور فعّالانه‌ای نداشتند، در اختیار گرفتند. [به این ترتیب، آنان] علاوه بر سرزمین‌های خودشان شهرها و بخش‌های داراب، فسا، سروستان، نیریز و اصطهبانات را در تصرّف داشتند.(۸۲)بهارلوها در هر منطقه‌ای که نقش مأموران دولتی را برعهده می‌گرفتند نه تنها مالیات‌های دولتی را جمع آوری می‌کردند، بلکه اجاره بهای دارایی‌های قوام الملک را نیز اخذ می‌کردند.(۸۳)

قوام الملک در این فاصله به واسطهٔ ترس از خشم و غضب شاه و پیامدهای قابل پیش‌بینی عزلش، ایران را به مقصد اروپا ترک کرد. بنابراین، او نمی‌توانست به شرق فارس مراجعت نموده و برای اعادهٔ نظم تلاش کند.(۸٤) به این ترتیب، حکومت، ماژور محمّدتقی‌خان عرب را که یکی از افسران ارشد هنگ سواره نظام درلشکر جنوب و ازمتنفذان ایلات خمسه بود، به‌عنوان حاکم فسا و لار به جای تیمسار پورزند منصوب کرد. ماژور محمّدتقی خان عرب شیراز را با ستونی متشکّل از هزارنفر سرباز ترک کرد. پیشروی‌اش به سمت شرق، بعضاً همراه با نبرد و گاهی اوقات همراه با مذاکره بود. نیروی نظامی ماژورمحمّدتقی خان عرب اگر چه ازاجرای راه‌حلّ نظامی در شرق فارس ناتوان بود، امّا اعتبار و وجههٔ شخصی قابل ملاحظه‌ای که او در میان بهارلوها داشت، حکومت را ظاهراً امیدوارکرده بود که اوخواهد توانست نظم را با استفاده ازشیوه‌های مسالمت‌آمیز، مستقرکرده وبا به‌دست آوردن اطاعت ظاهری ایلات، وجههٔ ارتش را حفظ کند. وی با استفاده از تدبیر و کاردانی قابل ملاحظه همراه با به‌کارگیری متناوب از اقدامات نظامی، به تدریج شهرهای شرق فارس را آزاد کرد. در شهریور/ اوایل سپتامبربعد ازاین‌که بهارلوها ظاهراً تسلیم شده بودند،سربازان ماژورمحمّدتقی‌خان عرب عملیات نظامی موفّقیت‌آمیزی نزدیک داراب انجام دادند. درگیری‌های گاه و بیگاه برای مدّتی ادامه داشت، اماً امنیت به‌تدریج اعاده گردید ودر اواخرسال،

جادّه‌های شرق فارس و غرب کرمان بار دیگر قابل استفاده شدند.(۸۵)

۵ . موضع روستاییان در برابر نظم نوین ایران

بهره‌گیری قیام‌های ایلی در فارس واصفهان از جمعیّت‌های چادرنشین مسلّح و کوچ‌نشینان (که در برابر هر چیزی که برای زندگی صحرانشینی آن‌ها تهدید اساسی محسوب می‌شد، مقاومت نشان می‌دادند)، به‌طورعمده قابل پیش‌بینی بود. همچنین قیام‌های ایلی بستری را برای پیدایش دو پدیدهٔ مرتبط به هم، امّا کاملاً مجزّا، یعنی قیام وراه‌زنیِ روستایی فراهم آورد. (۸۵) چادرنشینان در قیام‌های مسلّحانه‌شان می‌توانستند برافزایش ناگهانی نارضایتی روستایی تکیه کنند. آشفتگی های سیاسی ـ اجتماعی و اقتصادی که به‌واسطهٔ ماهیت استبدادی نوسازی رژیم در مناطق روستایی به‌وجود آمده بود، به پناهندگی حاشیه‌نشینان این اجتماعات به راه‌زنان دائمی منجر شد.

چادرنشینان به همان اندازه قانون خدمت نظام وظیفه و استفاده از کلاه پهلوی، از اسکان اجباری که رژیم آشکارا حمایت از آن را شروع کرده بود، نگران بودند. با وجود این، در حقیقت، روند اسکان [ایلات] پیش از این به‌صورت آزمایشی در میان مردمان چادرنشین آغاز شده بود. تعداد زیادی از چادرنشینان سابق در جنوب ایران پیش از این داوطلبانه زندگی نیمه یک‌جانشینی یا یک‌جانشینی را با پرداختن به کشاورزی پذیرفته بودند. امّا این عشایر یکجانشین شده نیز به واسطهٔ اصلاحات تهران لطمه سختی خورده و به همین دلیل، نغمهٔ مخالفت علیه نظم نوین را ساز کرده بودند. سقوط اقتدار تهران در شرق فارس به‌طور قطع با حمایت فعّال روستاییان که در اتّحاد با خویشاوندان چادرنشین خود بودند، انجام شده بود، در جنوب فارس نیز تحمیل نظم نوین، ناآرامی را در میان جمعیّت‌های یک جانشین ایلی ایجاد کرده بود. برای نمونه، مهدی سرخی که رهبری گروهی از راه‌زنان را به عهده داشت، ناآرامی‌هایی را به‌وجود آورد. مهدی سرخی، زمین‌داری کوچک و خانِ طایفه کوچک سرخی و متّحد قشقایی‌ها، اما نه در حقیقت متعلّق به آن‌ها، نیمه چادرنشین و به شدّت با کشت و کار تریاک درگیر بود. با بازگشت گستردهٔ راه‌زنی

در اواسط دهه ۱۹۲۰/۱۳۰۰م به‌عنوان راهبرد مخالفت روستایی، مهدی که به واسطهٔ ظلم مقامات محلّی برای یاغی شدن تحریک شده بود از ۱۹۲۶/۱۳۰۵م به این طرف تعداد زیادی از ناراضیان، هم از سرخه‌ای‌ها و هم از بسیاری از طوایف کوچک قشقایی را به دور خودش جمع کرد.(۸۶) اعمال انحصار تریاک در سال ۱۹۲۸/۱۳۰۷م مهدی راازیک یاغی، به رهبر جنبش روستایی، یعنی گسترده ترین مقاومتی که در برابر انحصاردرمیان کشاورزان یک‌جانشین سراسر فارس به‌وجود آمده بود، تبدیل کرد. او و طایفهٔ کوچک سرخی به‌طورفعّالانه‌ای در قیام قشقایی‌ها شرکت داشتند.(۸۷) از سوی دیگر، قیام بختیاری‌ها بار دیگر به طور آشکارا تشابه علایق بین روستاییان و ایلات چادرنشین را با راهزنان اطرافشان نشان داد. برای نمونه، در تیر /جولای شخصی به نام خیبر، رهبر یکی از بزرگ‌ترین دسته‌های راهزن، به همراه دویست نفر بختیاری، روستای طاقون را در ۱۷ کیلومتری غرب قمشه در جادهٔ اصفهان ـ شیراز تصرّف کرد. او سپس همانند بهارلوها در داراب، انبار تریاک حکومت را گشود و سهم ده درصدی حکومت را برداشت و مابقی را به روستاییان برگرداند و رسید دریافت کرد.(۸۸) اگر چه قیام‌های ایلات در تابستان ۱۹۲۹/۱۳۰۸م به سرعت کمرنگ شدند، امّا راهزنی در مقیاسی کمتر، پدیده‌ای رایج برای مقاومت در سراسر جنوب ایران، حتّی در طول دههٔ بعد بود.

۶ . دلایل ناکامی قیام ایلات و عشایر

شاید بتوان مهم‌ترین دلیل برای شکست نهایی سیاست مقاومت عشایری را ناتوانی آن‌ها در برقراری ارتباط با عناصر ناراضی در شهرها، یعنی کسانی که در بسیاری از نارضایتی‌های آن‌ها سهیم بودند، ذکر کرد. تصرّف شهرهای عمدهٔ ایالتی توسّط ایلات این امکان را پدید آورد که موازنهٔ نیروهای سیاسی ملّی را بر هم زند. امّا هیچ نوع وحدت عملی قابل ملاحظه‌ای بین قیام‌های نواحی عشایری و نیروهای وسیع شهری و حتّی با روحانیون محلّی و عناصر بازاری، یعنی کسانی که در این اواخر در مخالفت با نظم نوین تهران بسیار فعّال شده بودند، وجود نداشت. بهارلوها توانایی خودشان را برای ادارهٔ شهرهای کوچک جنوب شرقی فارس، برای یک دورهٔ زمانی، ثابت کرده بودند. بسیاری از شهرهای کوچک

به‌طور متناوب مقاومت‌های سختی را علیه نمایندگان مادّی و انسانی نظم نوین نشان دادند. برای مثال، نمایندگی‌های سربازگیری و مقامات غیر نظامی محلّی، با مخالفت و حمله به نظمیه و ژاندارمری روبه‌رو بودند. امّا مردم شهرهایی مثل شیراز، اصفهان و تبریز که تنها ترس از حملات احتمالی ایلات به شهرها را تجربه کرده بودند، هراس، عکس‌العمل معمولی آن‌ها هنگام نزدیک شدن نیروهای ایلات بود. با وجود این، اگر چه ترس از احتمال ورود قریب الوقوع جنگ‌جویان مسلّح ایلات دراین شهرها وجود داشت، امّا درهمان زمان نیز همدردی قابل توجهی [بین آن‌ها و ایلات] برای مصیبت‌ها و رنج‌هایشان از دست ارتش و وزارت دارایی نیز وجود داشت. [به‌عنوان نمونه] مردمان شهرها و به‌ویژه طبقات فقیر، از ضعف آشکار مأموران در تابستان ۱۹۲۹/۱۳۰۸م استفاده کرده و با کلاه‌های منفور پهلوی که آن را با مصونیت و به‌طور دسته جمعی دوره انداخته بودند، آتش بازی راه انداخته و به این صورت، خوشحالی خود را ابراز داشتند.

۷ . اعتراضات و مقاومت‌های مردم شهرها علیه نظم نوین ایران

بی‌تردید شهرها تا اندازهٔ زیادی در اعتراض نواحی غیر شهری در برابر ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌های فزاینده [رژیم] به‌ویژه در مورد قانون خدمت نظام وظیفه، کلاه پهلوی یا در شهرهای جنوب، در خصوص انحصار تریاک، سهیم بودند. در سال ۱۹۲۹/۱۳۰۸م قدرت ارتش در نواحی روستایی رو به ضعف نهاد. شهرهای بزرگ مختلفی، به‌ویژه در آن نواحی که نارضایتی شدید ایلی وجود داشت، مثل تبریز، اصفهان و شیراز به صورت انبار باروت نارضایتی و مخالفت در آمده بودند. نظارت مأموران نظامی در تبریز هنوزاززمان برخوردهای شدید ماه مرداد/ آگوست سال گذشته ناپایدار بود و ارتش گزارش داده بود که مردم آمادهٔ همراهی با هر حرکتی هستند که ممکن بود از هر دسته وقومی علیه حکومت صورت پذیرد.(۸۹) مردم شهرهای جنوب اگرچه به طورجدّی اعتراضی انجام ندادند، امّا ناراحت و رنجیده خاطر بودند.

علما، تجّار بازار و اصناف در شهرهای بزرگ جنوب و به همان نسبت، مردم عادی شهرهاعموماً هنوزازناکامی‌شان دراعتراض طولانی وتلخ سال ۱۳۰۶ / ۱۹۲۷م ناراحت بودند، زیرا چیزی به دست نیاورده و از آن پس نیز سیاست‌های اقتصادی رژیم، گرفتاری مالی قابل توجّهی را برای آن‌ها به‌وجود آورده بود. در سال ۱۹۲۸/۱۳۰۷م مرحله‌ای از رکود اقتصادی عمومی، سراسر جنوب را فراگرفت. اعمال انحصار تریاک در شهریور و مهر ۱۳۰۷/ سپتامبر ۱۹۲۸ در شهرها بیشتر یا خیلی بیشترازنواحی روستایی، سبب اعتراضات گسترده تری در میان بخش‌های وسیعی ازمردمی که نگران تهدید جدّی وسایل امرار معاششان بودند، شده بود. میلسپو، رئیس ادارهٔ کلّ مالیه، برآورد کرده بود که دست‌کم یک چهارم از تمام جمعیّت شهر اصفهان به‌طور گسترده‌ای به تجارت تریاک وابسته بودند. عناصرتجارت تریاک، شامل دست فروش تریاک،دلال‌ها، تجّاربازار، نمایندگی وتجّارصادر کننده، کارگران بسته‌بندی، باربران، وافورسازان، سازندگان و مصرف کنندگان تریاک،(۹۰) همهٔ آن‌ها خودشان را به‌وسیلهٔ تمرکز در ساختار انحصار ذاتی دولتی، تهدید شده یافته بودند، از دیگر علل اقتصادی اعتراضات، بالا بودن میزان مالیات وضع شده توسّط رژیم تهران بود. مخالفت با قانون خدمت نظام وظیفه، بی‌وقفه ادامه داشت. به‌عنوان نمونه، بازار شیراز در ۱۹۲۸/۱۳۰۷م تعطیل شد ودر بیرون مسجد، اعتراضی شکل گرفت. این اعتراض با تیراندازی سربازان به سوی جمعیّت روبه‌رو شد. رنجش در تمام استان‌ها علیه شیوهٔ اجرای انتخابات مجلس در سال ۱۹۲۸/۱۳۰۷م که وزرای جنگ و کشور بیش از هر زمان دیگری برآن نظارت بسیار سختی داشتند، عمومی بود.

احساس جدایی شهرهای جنوب از رژیم جدید افزایش یافته بود و این جوّ شهرهای جنوب در استقبال از شاه هنگام بازدید وی در اواخر سال ۱۹۲۸/۱۳۰۷م نمود بارزی داشت. هرگونه تدارکاتی در شهرها برای استقبال از ورود شاه ممنوع اعلام شد. هنگامی که نظمیه اقدامات امنیتی سخت و شدیدی را اعمال کرده بود ترس شاه از ترور، بیشتر جلب نظر می‌کرد. برای نمونه، در شیراز سه ساعت قبل از ورود شاه خیابان‌ها قُرق بودند و تهدید اصلی برای نظمیه این بود که فردی پشت درها یا دروازه‌ها ایستاده و قصد تیر اندازی داشته باشد. تمام ساختمان‌های بلند

مشرف به مسیر شاه توسّط نظمیه قُرق شدند و به هیچ کشاورزی نیز اجازهٔ ورود به دویست متری مسیر عبور شاه داده نمی‌شد. شاه به سرعت وارد شهر شد. درهای ماشین بسته بود و او در صندلی عقب طوری نشسته بود که به سختی دیده می‌شد. تمام اقدامات امنیتی نظمیه، تصوّر اصلی را که از حالت ورود شاه به‌وجود آمده بود تقویت می‌کرد. این حالت، همان ترس بود.(۹۱) علاوه بر این، لطمه به افکار محلّی سبب شده بود که شاه در آن هنگام نمایندگان بازرگانان، اشراف و اعضای منتخب شهرستان و دبیران روزنامه‌ها را به حضور بپذیرد. سخنرانی شاه برای آن‌ها تند و توهین‌آمیز بود، به حدّی که حاضران در جلسه تمام دل و جرأت خودشان را برای بیان اعتراضات و خواسته‌ها از دست دادند؛ چه آن اعتراضاتی که مجبور به بیانش بودند و چه آن خواسته‌هایی که قصد بیانش را داشتند. این اعتراضات و خواسته‌ها شامل انحصار تریاک و اقدامات مأموران مالیاتی وزارت دارایی ونیاز به بودجه‌ای هنگفت برای آموزش در فارس بود. بازدید شاه به غیر از تقویت روحیهٔ مقامات محلّی و هواداران نظم نوین در جنوب، نتیجه‌ای جز کاهش شدید احترام و ارزش سابق او نداشت. شیرازی‌ها عموماً به واسطهٔ تنفّر آشکار شاه از آن‌ها، ناراحت شدند و با رفتن وی نه تنها مردم شهر شیراز، بلکه مأموران ارتش نیز آرامش پیدا کردند.(۹۲)

اگر چه مخالفت شهری با رژیم در طول سال ۱۹۲۹/۱۳۰۸م به صورت نهفته باقی ماند و هیچ اعتراض عمومی یا سازمان یافته‌ای در شهرها تحقّق نیافت، با وجود این، مقامات از جایگاه بی‌ثباتشان کاملاً آگاه بودند. با نزدیک شدن ایّام عاشورا و اختصاص ده روز از محرّم برای گرامی داشت شهدای مذهبی به همراه مراسم‌های عزاداری، اضطراب و دلهرهٔ خاصیّ در تهران و به همان اندازه در دیگر استان‌ها پدید آمده بود. در سال ۱۹۲۹/۱۳۰۸م عاشورا با ماه خرداد /ژوئن هم زمان شده بود. قیام قشقایی‌ها در این ماه در اوج خودش بود و رژیم که در دوره‌ای از بحران بود تصمیم آگاهانه‌ای را برای مصالحه با احساسات عامّه پسند و مذهبی گرفت. حکومت که برای چندین سال، برگزاری تمام مراسم‌های سنتی عاشورا را به شدّت ممنوع کرده‌بود اکنون نه تنها از ممنوعیت‌های خود کاست، بلکه اجازهٔ اجرای عمومی این آیین‌ها، همراه با تشویق در اجرای آن‌ها را صادر

کرد. تمام روحانیون محلّی که از معافیت آن‌ها به خاطر سر نگذاشتن کلاه پهلوی امتناع شده بود، برای دو ماه عزاداری محرّم و صفر اجازه پیدا کردند که عمامه‌های خود را بار دیگر به سر بگذارند. تنها محدودیت‌های بسیار جزیی از سوی نظمیه در خصوص دسته‌های عزاداری اعمال شد. این در حالی بود که روضه‌خوانی‌ها، خواندن شرح شهادت امام حسین در کربلا، به صورت پرشوری برگزار شد. شاه خودش دریکی ازاین روضه خوانی‌ها در تالار اجتماعات حکومت [تکیه دولت]حاضرشد ودردونوبت مبلغ پانصد تومان به روضه‌خوان داده شد.(۹۳)

تغییر نگرش مقامات نظامی در تبریز که هنوز به واسطهٔ قیام کردها در معرض تهدید بود، نمود بارزی داشت. ارتش در جریان سرکوبیِ مخالفت در پاییز سال گذشته تمام وسایلی را که در طول اجرای مراسم بزرگداشت عاشورا مورد استفاده قرار گرفته بود، مثل شمشیرها، پرچم‌ها، طبل و دهل و ... را جمع و مصادره کرد. امّا در هفته‌های منتهی به عاشورا که اعلامیه‌های بی‌نام و امضا بر در و دیوارهای ساختمان‌های شهر نصب شده بود و بیان می‌کرد که مردم قصد دارند به‌رغم ممنوعیت مقامات، عزاداری‌های معمول خودشان را انجام دهند و در برابر دخالت مقامات، مقاومت خواهند کرد و اگر ضروری باشد خون خودشان و دیگران را خواهند ریخت.(۹٤) از این رو مقامات نظامی نه تنها تصمیم به عقب‌نشینی گرفتند، بلکه حتّی سعی کردند ظاهری با تقوا و دین‌دار به خود بگیرند. در دهم ماه محرّم، نظمیه شمشیرهای توقیف شده را برای اجرای مراسم بزرگداشت ماه محرّم بین عزاداران تقسیم کرد و مراسم روضه‌خوانی نیز در بعد از ظهر و عصر این روز برگزار شد. تیمسار حسین خزاعی، رئیس نظمیه، به همراه استاندار و دیگر مأموران ارشد سیاسی و نظامی که شرکت کنندگانی سرشناس بودند، با ظاهری حاکی از همد ردی، در یکی از بزرگ‌ترین تجمّعات بازار شرکت کردند. عزاداری خزاعی که دستور داده بود به همه چای بدهند با سینه‌زنی در ملأعام بسیار با شور و حرارت بود و به‌طورعلنی بیان شد که او این سنّت‌ها را پذیرفته است.(۹۵)

در سرتاسر ۱۹۲۰/۱۳۰۰م مأموران ارتش یکی از جسورترین سکولارها شده بودند. اقدامات آن‌ها در این راستا اغلب از محدودیت‌هایی که تهران به نحو

معقولانه‌ای ایجاد کرده بود، بی‌اندازه فراتر بود.(۹۶) با وجود این، وجهۀ دینی تازه‌ای که رژیم به خود گرفته بود بیشتر از وجهه‌ای که حاصل اقتدار دوران بحران بود، تداوم نیافت. در سال ۱۹۳۰/۱۳۰۹م محدودیت‌هایی در خصوص انجام آیین‌های مذهبی مردم اعمال شد.

۸ . پیامدهای هراس و نگرانی شاه

قیام‌های متوالی ایلات در سال ۱۹۲۹/۱۳۰۸م بررضاشاه و رژیمش تأثیر جدّی داشت. اگر چه رضا شاه قادر به واکنش عملی در سطح معقولی بود، امّا با وجود این ،شاه درسراسرتابستان، دردورانی ازنگرانی مفرط باقی ماند. اجرای نوسازی در افغانستان امید بخش نبود. امان الله، شاه افغانستان اصلاحات و نوسازی افراطی را ازمدل نوسازی رضاشاه اقتباس کرده بود. وی که هم علما و هم گروه‌های ایلی سنّتی را از سر راه خود برداشته بود، به‌وسیلۀ قیام‌های ایلاتِ این سال سرنگون شد. در ایران، شاه اکنون خودش اعتقاد داشت که با جدّی‌ترین بحران از زمانی که به سلطنت رسیده روبه‌رو شده وبقای طولانی سلسله‌اش تهدید گردیده‌است.(۹۷) او نه تنها نگران بود که جنوب ایران به‌طورکامل از نظارت حکومت خارج شود، بلکه به این اطمینان نیزرسیده بود که قیام‌ها ازسوی انگلیسی‌ها بود که آرزوی تجدید قدرتشان را در ایران داشتند.

بی‌شک انگلیس درگذشته، روابط نزدیکی، هم با قوام الملک و هم با خان‌های بختیاری داشت، اگرچه هرگزبا صولت وقشقایی‌ها ارتباط نداشت، امّا این ارتباطات با رضایت دو طرف دراوایل دهه ۱۹۲۰/۱۳۰۰م به سردی گرایید.(۹۸) با وجود این، شاه به‌طور شدیدی اعتقاد داشت که انگلیس مسبّب تحریک ایلات است و محافل رسمی و به‌ویژه ارتش نیز دراین دیدگاه سهیم بودند.(۹۹) اعتقاد شاه به سوءنیت انگلیس به واسطۀ آغاز اعتصاب کارگران میادین نفتی جنوب در اردیبهشت وخرداد ۱۳۰۸/می۱۹۲۹تشدید شد. تیمورتاش تهدیدمنسوب به کمونیست را که شرکت نفت ایران و انگلیس آن‌را بزرگ جلوه می‌داد، رد کرد. شاه به واسطۀ ورود کشتی‌های نیروی دریایی انگلیس، تنها در آن طرف مرزهای آبی ایران که با اعتصاب کارگران شرکت نفت هم زمان شده بود، عصبانی بود.

همچنین تجدید ترس قدیمی رضا شاه درخصوص جاه‌طلبی‌های امپراتوری انگلیس، که با قیام‌های سال ۱۹۲۹/۱۳۰۸م هم زمان شده بود، ترس شاه را در خصوص امنیت سلسله‌اش تشدید کرده و سبب شده بود که در مورد پرشورترین هوادارانش سوء ظن پیدا کند. ترس دائمی‌اش از ترور نیز بیشتر جلب نظر می‌کرد. در خرداد/ژوئن شاهزاده فیروز فرمانفرما وزیر دارایی که یکی از اعضای گروهِ سه نفره متشکّل از وی و تیمورتاش و داور بود، و از زمانی که شاه به تاج و تخت دست یافته بود، بر تمام دستگاه حکومت نظارت داشت، دستگیر و روانهٔ زندان شد. در همان روز، شاه زادهٔ قاجار، اکبر میرزا صارم الدوله، استاندار سابق فارس و ارتشبد فضل الله خان زاهدی، فرماندهٔ ژاندارمری استان فارس که در طول قیام‌های ایلی در شیراز حضور داشت، دستگیر و در تهران زندانی شدند. اندکی بعد تیمسار محمودخان آیرم، فرمانده سابق ارتش جنوب، دستگیر و زندانی شد. رئیس سابق ستاد ارتش در جنوب، تیمسار شاهزاده محمّد حسین فرمانفرما، برادر فیروز نیز تأثیر سوء ظنّ را لمس کرده و دستگیر شد. دلایل قانع کننده‌ای برای این بازداشت‌ها ارائه نشد، امّا اشارات مختصری که در روزنامه‌های اطّلاعات و شفق سرخ وجود داشت نشان می‌دهد آن‌ها در ارتباط با توطئه‌ای در حمایت از قیام قشقایی‌ها بودند.(۱۰۰) در حقیقت، فیروز، صارم الدوله و تیمسار محمّد حسین فرمانفرما، همگی از شاهزادگان قاجاری بودند و به نظر می‌رسد که شاه گمان کرده بود قیام‌های ایلی سرآغاز تلاشی برای کمک به انگلیسی‌ها بوده که هدف آن سرنگونی سلسله‌اش و اعادهٔ قاجارها بوده است.(۱۰۱)

شاهزاده فیروز از نخستین مأموران بلند پایهٔ شاه که سرنوشت دردناکی در انتظارش بود، بازداشت و روانهٔ زندان شد. با زندانی شدن فیروز، جریانی که پایانش مرگ و زندانی شدن یا تبعید بود، بیشتر مأموران ارشد و وفادار شاه مثل تیمورتاش، وزیر دربار و سردار اسعد را در برگرفت. تأثیر قیام‌های ایلات در سال ۱۹۲۹/۱۳۰۸م نه تنها برحیات سیاسی مأموران ارشد و وفادار حکومت سایه انداخته بود، بلکه سرنوشت رهبران ایلی رانیزرقم زده بود.در سال ۱۹۳۰/۱۳۰۹م سردار اسعد و صولت‌الدوله بهترین اقدامات را برای اثبات وفاداری خودشان و تداوم مطمئن و مفید وفاداریِ هواداران ایلی‌شان نسبت به حکومت انجام دادند. علاوه براین اقدامات اساسی، اقدامات مشروط و نامنظّمی را برای شکل‌گیری

عملیات‌های ارتش علیه بویر احمدی‌ها نیز انجام دادند. امّا در همان سال تهران تلاش‌هایش را برای خلع سلاح ایلات و برقراری نظم در بین آن‌ها تجدید کرد. در سال ۱۹۳۲/۱۳۱۱م شاه تلاش‌های جدّی را در تحقّق بخشیدن به سیاست اسکان ایلات از سرگرفت. مقارن همین ایّام، رضا شاه هدفش را در جدا سازی ایلات جنوب از رهبران موروثی‌شان و مسائلی که به سرعت به موضوعی مهم تبدیل می‌شدند، مجدّانه پی گرفت. درمرداد و شهریور ۱۳۱۱/آگوست ۱۹۳۲ صولت الدوله وپسر ارشدش، ناصرخان زندانی بودند. در مرداد و شهریور ۱۳۱۲/آگوست ۱۹۳۳ صولت در زندان به قتل رسید. در آبان و آذر/نوامبر سردار اسعد هنوز وزیر جنگ بود. تعداد زیادی از خان‌های بختیاری و قوام الملک به اتّهام توطئه علیه زندگی شاه دستگیر شدند.(۱۰۲) در فروردین و اردیبهشت ۱۳۱۳/آوریل ۱۹۳٤ سردار اسعد در زندان به قتل رسید. در آبان و آذر/نوامبر هشت نفر از کسانی که در توطئهٔ معروف بختیاری‌ها شرکت کرده بودند، اعدام شدند.(۱۰۳) در میان آن‌هایی که اعدام شدند نام علی مردان‌خان چهارلنگ، خان‌های هفت‌لنگ از ایل بختیاری، سردار اقبال و سردار فاتح، برادر زن سردار فاتح، سرتیپ خان بویر احمدی و تمام رهبران قیام سال ۱۹۲۹/۱۳۰۸م، یعنی کسانی که پیش از این توسّط شاه مورد عفو قرار گرفته بودند، دیده می‌شد. بیست نفر دیگر از بختیاری‌ها به زندان‌های طویل‌المدّت و از جمله، چهارخان به حبس ابد محکوم شدند.(۱۰٤) رهبران ایلات جنوب که به عنوان عاملی در حیات سیاسی ملّی تلقی می‌شدند، با این اقدامات برای همیشه کنار زده شدند.(۱۰۵)

۹ . نتیجه‌گیری

به طور کلّی ۱۹۲۹/۱۳۰۸م برای ایلات و عشایر نقطهٔ عطفی بود. در تابستان آن سال، آخرین اعتراض مهم و جمعی ایلات و عشایر دورهٔ رضاشاه دیده شد. این اعتراض، ناکامی ایلات و عشایر را به تأخیر انداخت و تصمیم رژیم را برای تحمیل دستورات هدایت شده‌اش در سراسر نواحی روستایی و در دهه‌ای که مشکلات فراوانی فراروی رژیم بود، تغییر داد یا تعدیل کرد. خلع سلاح، دریافت مالیات‌های سنگین و فشار برای اسکان [عشایر] که تنها به واسطهٔ فساد مقامات

محلّی به خوبی اجرا نشده بود، با اعدام یا زندانی شدن خان‌های ایلات، به درستی اجرا شده و ایلات و عشایر شدیداً تضعیف شدند. با تجاوز رژیم به روش زندگی چادرنشینی و تلاش‌هایش در تخریب اقتصاد شبانی همراه با نظارت نظامی شدیدتر از همیشه برچراگاه‌ها و مسیرهای کوچ ایلات، سبب شد که ایلات به اعمال قدرت سیاسی و نظامی گذشته، قادر نباشند. روستاییان نیز اوضاع رو به وخامتی را در طول این سال‌ها تجربه کردند. پروژه‌های حیثیتی رژیم، یعنی راه آهن و تشکیل ارتش که همراه با وضع مالیات‌های بی‌رحمانه برای انجام آن‌ها بود، به واسطهٔ گسترش تورّم به تدریج ضعیف شد و علاوه براین، رژیم به علّت فقدان پول و آموزش برای بهره‌برداری از نهادهای جدید، مثل دادگاه‌های حقوقی و اداره ثبت اسناد و املاک، به‌طور عمده ناتوان بود. نقطهٔ عطف برخورد روستاییان با دولت جدید به علّت فعالیت نمایندگی‌های خدمت نظام وظیفه بود. با وجود این، پیدایش مخالفت روستایی در سراسر دهه ۱۹۳۰/۱۳۱۰م ادامه داشت. امّا روستاییان در آن دهه به دلیل شیوع راهزنی مستمر؛ جریانی که نه تنها به‌طور ویژه از سوی عناصر چادرنشین حمایت می‌شد، بلکه گاهی اوقات افراد کم اهمّیتی مثل فراریان ارتش نیز به آن می‌پیوستند، به رویگردانی و نافرمانی از دولت جدید ادامه دادند. چنین راهزنی، نه بازماندهٔ عصر ما قبل جدید بود و نه خلاف روند تاریخ، بلکه به‌طور عمده عکس‌العملی بود در برابر اوضاع نابسامان و دیکتاتوری نوسازی رژیم، و از هم پاشیدگی اجتماعی روستاییان.

مخالفت روستایی با نظم نوین که تمام پهنهٔ جنوب ایران را در طول بهار و تابستان سال ۱۹۲۹/۱۳۰۸م در برگرفته بود، در نهایت در دفاع از جوامع روستایی و چادرنشین در برابر بینش نوگرایانه نخبگان ملّی‌گرای شهری ناموفق بود. نمودهای مختلف اعتراض روستایی آن ماه‌ها در مرحلهٔ ادغام شدن در جنبشی واحد و مستمر نبود. اتّحادیه‌های ایلات و عشایر، نه تنها در آغاز، دست‌خوش چند دستگی بودند، بلکه در هیچ موردی نتوانستند قیام کاملی را علیه حکومت انجام دهند و علاوه بر این، دشمنی شدیدی نیز بین اتّحادیه‌های ایلات و عشایر، به‌ویژه بین قشقایی‌ها و خمسه‌ای‌ها وجود داشت. اگر چه خواسته‌های معترضان همواره از موضع دفاعی ابراز می‌شد، امّا دعوت برای لغو یا انحلال قوانین و ادارات جدید و پیشرفت نه چندان گسترده راهبرد منسجم و ژرف سیاسی که از طریق آن، چالشی برای حکومت مرکزی ایجاد می‌شد، ممکن بود افزایش پیدا کند. قیام‌های ایلی اگر

چه دلایل قانع کننده‌ای، مثل کمبود شدید مهمّات و نیازهای اقتصاد شبانی، به‌ویژه نیاز به ییلاق و قشلاق را داشتند، ولی به‌طور عمده به واسطهٔ روزمرّه گی به تدریج محو شدند با وجود این، آن‌ها محدودیت‌های قدرت سرکوب‌گر رژیم را به وضوح آشکار کردند.

قیام‌های ایلی نه تنها خان‌های ارشد را برای دست کشیدن از اتّحادشان با دولت جدید متقاعد نکرد، بلکه برعکس، شخصی مثل سردار اسعد بختیاری تمام ارزش و اهمّیت خودش را در پشتیبانی از واکنش نظامی حکومت، هزینه کرده و از دست داد. دیگر خان‌های ارشد نیز ابزارهایی در بازسازی اقتدار تهران بودند. صولت الدوله به محض این‌که به مقام سابقش در شیراز بازگردانده شد، تردیدش به پایان رسید و به دنبال آن از این‌که بار دیگر به‌عنوان مجرایی برای انتقال ارادهٔ تهران به سمت مردم رنجدیده ایل خود عمل می‌کرد، شادمان بود. قیام کلانترها به‌عنوان سخن‌گویان اصیل‌تر برای ایلات و عشایر به افزایش از هم پاشیدگی و کاهش شدید توانایی ایلات برای اقدامی متّحدانه منتهی شد. تنها بیست سال پیش از این، خان‌های بختیاری به واسطهٔ نقششان در خلع شاه [محمّد علی‌شاه] و اعادهٔ مشروطیت در سیاست ملّی مداخله‌ای سرنوشت ساز داشتند. اگر چه اسطورهٔ سال ۱۹۰۹/۱۲۸۷م هنوز به‌طور درخشانی در میان خان‌ها زنده بود، امّا مقایسهٔ اوضاع در سال ۱۹۲۹/۱۳۰۸م با قیام‌های پیش از این، شرایط بسیار متفاوتی را نشان می‌دهد. در سال ۱۹۲۹/۱۳۰۸م خان‌های جوان بختیاری نتواستند تصویری از توان‌مندی علی‌قلی‌خان سردار اسعد، پدر سردار اسعد، کسی که توانایی اعمال رهبری خردمندانه همراه با متّحد کردن اتّحادیه‌های ایلات و عشایر را برای پیشروی به سوی تهران داشت، ارائه نمایند. قیام‌های ایلی انجام شده در سال ۱۹۲۹/۱۳۰۸م نه تنها فاقد رهبرانی با بصیرت و توانایی بسنده بود، بلکه به طور کلّی فاقد متّحدان شهری و خردمند نیز بود. در سال ۱۹۰۹/۱۲۸۷م بختیاری‌ها در هماهنگی با رادیکال‌ها و مشروطه‌خواهان اصفهان، تهران و دیگر نقاط ایران عمل کرده بودند. در سال ۱۹۲۹/۱۳۰۸م رضا شاه اگر چه تازه شروع به تحقّق بخشیدن به بسیاری از خواسته‌های روشنفکران ملّی‌گرا نموده بود با وجود این، حمایت این گروه را که به غیر از شرایط استثنایی در هر صورت به‌طور طبیعی از اتّحاد با عناصر ایلی روی گردان بودند، حفظ کرد. همچنین در این زمان برای حملهٔ موفّقیت‌آمیز قیام‌های فزایندهٔ ایلی به پایتخت، شانس اندکی وجود داشت و [بهتر است بگوییم] اصلاً شانسی وجود نداشت، زیرا نظارت دولت جدید در تهران در مقایسه با دورهٔ

گذشته، در قالب ارتش و نظمیه کامل بود.

سال ۱۹۲۹/۱۳۰۸م هیچ مخالفت ایلی و نیز هیچ مخالفت شهری به رهبری علما که پیش از این به آن اشاره داشتیم، توانایی باز داشتن یا منحرف کردن ماشین تمرکزگرایی تهران را نداشت. اتحاد نیروهای مذهبی و گروه‌های رادیکالی وهمکاری بین اصلاح‌طلبان سکولاروروحانیون ناراضی که درگذشته موفقیت‌هایی را به‌دست آورده بودند و در آینده نیز بسیار مؤثر بودند، در ایران اواخر دهه ۱۹۲۰/۱۳۰۰م بی‌اثر بود. رضاشاه این اتحاد را با تحقق بخشیدن به بسیاری ازخواسته‌های روشنفکران ملی‌گرا متلاشی کرده بود. اکنون دو مؤلفه با هم درگیر بودند؛ یکی حمایت پر شورعمومی و دیگری مخالفتی سخت در خصوص سلطهٔ شاه و ماهیت پروژه دولت سازی‌اش.

دقیقا به همان اندازه که قیام‌های ایلی در کسب اتحاد با شهرنشینان و به‌ویژه در به‌دست آوردن حمایت پایتخت‌نشینان ناموفق بودند، علما نیز به همین صورت در برقراری ارتباط بین نارضایتی‌های خودشان با ناخرسندی‌های رو به رشد در میان عناصر غیر مذهبی، نسبت به دیکتاتوری رو به افزایش حکومت شاه فاقد هرگونه راهبردی بودند. علما نه تنها فاقد حمایت سکولارها بودند، بلکه آن‌ها خودشان از درون، دست‌خوش چند دستگی در خصوص مناصب برتر و فروتر نیز بودند. دقیقاً به همان اندازه که نگرانی اعضای عادی ایلات از کلاه پهلوی، خدمت نظام وظیفه و اسکان اجباری، در زمانی که رهبران [ایلات] مردد، گوشه‌گیر یا حتی متخاصم باقی مانده بودند، پویایی را برای قیام‌های ایلی فراهم آورده بود، نگرانی روحانیت در مراکز استان‌ها نیز بیشتر به واسطهٔ نگرانی‌های روحانیون محلی، مبلغان و طلاب، یعنی کسانی که به طور عمده به قوانین لباس جدید و خدمت نظام وظیفه حساس بوده و به‌طور معمول از معافیت هیئت وزرا محروم و منبع در آمدشان را نیز به واسطهٔ غیر مذهبی شدن نظام قضایی از دست داده بودند، برانگیخته شده بود. اگر چه [اطاعت] از رهبری مجتهدان شهرهای بزرگ، مثل آیت‌الله اصفهانی برای عده‌ای ازعقلای محلی فرض انگاشته می‌شد، امّا مهم‌ترین شخصیت‌های ارشد مذهبی و به‌ویژه شیخ عبدالکریم حائری برای به‌دست گرفتن نقش رهبری در جنبش اعتراضی و قرار دادن خودشان در رأس چالشی با دولت جدید، بی‌میل و ناتوان نشان دادند. بروز مقاومت بین سال‌های ۱۳۰۶-۱۳۰۸/۱۹۲۷-۱۹۲۹م

توسّط گروه‌های مختلف اجتماعی، شهری و روستایی، فقیر و غنی علیه نظم نوین، بیشتر از آن که مستمر باشد، پراکنده وبدون استمرار بود. و هنگامی که این مقاومت‌ها در چالش با یکدیگر بودند، علایق فرقه‌ای، منطقه‌ای و محلّی را تداعی می‌کردند. همچنین این مقاومت‌ها، نه رهبری را که توانایی‌اش فراتر از این علایق باشد، داشت و نه ایجاد کرد. علاوه براین، این اعتراضات در سال ۱۹۳۰/۱۳۰۹م خود دچار رکود شده بود. اگر چه این مخالفت‌ها با شکست روبه‌رو شدند، اما با وجود این، بررژیم، تأثیری جدّی وسخت داشتند. ضربهٔ ناشی از وقایع سال ۱۳۰۸/ ۱۹۲۹م تمایل همیشگی شاه به سمت سوء ظنّ را تشدید کرد. شاه به واسطهٔ حملات آشکار به فرمانروایی‌اش، از جهات مختلف، به طور عمیقی متزلزل شده بود و اعتماد به حامیانش را ازدست داد. دست‌گیری فیروزمیرزادراواسط سال ۱۹۲۹/۱۳۰۸م سرآغاز آن چیزی بود که نتیجه‌اش حاکم شدن ترور، نابودی نخبگان ایرانی، انزوای شاه و سرگردانی و ناامیدی رژیمش بود. (۱)

توضیحات و مآخذ

۱ - استفانی کرونین - فرشید نوروزی: نوگرایی، تحول و دیکتاتوری در ایران؛ نظم نوین و مخالفانش (۱۹۲۷-۱۹۲۹م / ۱۳۰٦-۱۳۰۸ – فصلنامه نامه تاریخ پژوهان – پائیز ۱۳۸۵ ، شماره ۷ - ص ۲۱۷- ۱٦۸

http://www.ensani.ir/fa/content/48623/default.aspx

پی نوشت ها : ۱ - استفانی کرونین - فرشید نوروزی: نوگرایی، تحول و دیکتاتوری در ایران؛ نظم نوین

۱ این مقاله، ترجمه‌ای است از:

Stephanie Cronin, "Modernity, Change and Dictatorship in Iran: The New Order and Opponents, 1927-1929" , Middle Eastern Studies, Vol. 39, .No. 2, April 2003, pp. 1-36

۲ - استفانی کرونین (Stephanie Cronin) - دستیار آموزشی بنیاد میراث ایران در یونیورسیتی کالج نورث امپتون و استادیار ارشد پژوهشی در رشته تاریخ SOAS دانشگاه لندن، کتاب ارتش و ایجاد دولت پهلوی در ایران ۱۹۱۰-۱۹٦۲م از تألیفات اوست. کار کنونی او بررسی واکنش‌های فرعی درباره تجدد در ایران است.

۳ – فرشید نوروزی کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی از دانشگاه تربیت معلم تهران.

٤ - برای نمونه اخیر این رویکرد ر.ک:

C. Ghani. Iran and the Rise of Reza Shah: From Qajar Collapse to .Pahlavi Power (London and New York:I.B. Tauris, 1998

۵ - برای تلاش در جهت گسترش بحث به دوره‌ای فراتر از رژیم و نخبگان سیاسی، ر.ک:

The article collected in S.Cronin (e.d), The Making of Modern Iran:state and Society Under Riza Shah, 1921-1941 (London and New york : .(Routledge Curzon, 2003

٦ - چنین گفته می‌شود که اصلاحات در حقیقت از سال ۱۹۲۵/۱۳۰٤م آغاز شده است، اما به واسطه بحران‌های متعددی که رژیم و به‌ویژه ارتش را طی سال ۱۹۲٦/۱۳۰۵م تحت تأثیر قرار داده بود، دچار وقفه و تأخیر شد ر.ک:

S. Cronin, The Army and the Creatlonof the Pahlavi State in Iran, 1910 - 1926 (London and New York: I.B. Tauris, 1997) .

٧ - Conscription and Popular Resistance in Iran (1925-41), in E.J.Zurcher (e.d) , Arming the State: Military Conscription in the Middle East and Central Asia 1775-1925 (London and New York: I.B. Tauris, 1999), p. 145-167.

٨ - Anne K.S Lambton, Landlord and Peasant in the Persia (Oxford: St. Martins Press, 1953), p.189.

٩ - A. C. Millspaugh, The American Task in Persia (New York and London: The Century Press, 1925) , p. 190.

۱۰ - برای انتخابات اوایل دوره پهلوی ر.ک: اسنادی از انتخابات مجلس شورای ملی در دوره پهلوی اول (تهران، اداره کل آرشیو، اسناد و موزه دفتر ریاست جمهوری، ۱۳۷۸).

۱۱- E. Abrahamian, Iran Between Two Revolutions (princeton, NJ: Princeton University Press, 1982), pp. 151-152 .

۱۲ - H. E. Chehabi, Stagine the Emperors New Clothes: Dress Codes and Nation - building under Reza Shah, Iranian Studies, Vol. 26, Nos. 3-4(1993), p 209-233. The Uniform Dress Law as Passed by the Majlis actually came into effect from 21 March 1929.

۱۳ - Cronin , The Army, p . 126 .

۱٤ - A translation of the Bill as originally presented to the Majlis in April 1923 may be found in Loraine to Curzon , 28 April 1923 , Fo371/9021- E5823/71/34.

۱۵ - Intelligence Summary No. 1,8 Jan. 1927, FO371/12285/ E512/34/34,

۱٦ - Intelligence Summary, No. 2,22Jan. 1927, Fo371/12285/E883/34/34.

Consul Chick, Shiraz, to Clive, 22 Oct. 1927, - ۱۷
.FO371/12293/E4979/520/34
Annual Report, 1927, Clive to Chamberlin, 21 May 1928, - ۱۸
.FO371/13079/E2897/2897/34
۱۹ - حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران (تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۲۳) ج ٤، ص ۳۹-٤۱٥.
۲۰ - برای مثال ر.ک: سند شماره ۲، اعلانیه حکیمی اصفهانی (نظام الدین حکمت) خطاب به اهالی اصفهان در خصوص لزوم تبعیت از قانون نظام وظیفه و تهدید مخالفان به سرکوب و مجازات و علی رضا اسماعیلی، اسنادی درباره نهضت و مهاجرت علمای اصفهان به قم (۱۳٦۰ش)، گنجینه اسناد، ۱۳۷٥، ص ۱٥-۱٦.
Intelligence Summary No. 21, 15 Oct. 1927, - ۲۱
.FO371/12286/E4742/34/34
.Chick, Shiraz , to Clive, 22 Oct. 1927, FO371/12293/E4979/520/34 - ۲۲
.Clive to Chamberlin, 19 Nov. 1927, Fo371/12293/E5207/520/34 - ۲۳
.Clive to Chamberlain, 5 Nov. 1927< FO371/12293/E4979/520/34 - ۲٤
Consul Chick, Shiraz, to Clive, 8 Nov. 1927, - ۲٥
.FO371/12293/E5208/520/34
Translation in Consul Chick, Shiraz , to Clive, 1 Dec. 1927, - ۲٦
.FO371/13056/E40/40/34
.Clive to Chamberlain, 29 Dec. 1927, FO371/ 13056/E375/40/34 - ۲۷
۲۸ - مرگ اصفهانی، بلافاصله به شایعه‌ای که او به دستور مقامات تهران مسموم شده است، قوت بخشید، ولی از آن‌جا که او پیر و بیمار بود این احتمال وجود دارد که به مرگ طبیعی مرده باشد، اگر چه رژیم شاه، روش کشتن پنهان رقبا را در دستور کار خویش داشت.
۲۹ - با وجود این، کشف حجاب اجباری زنان به تعویق افتاد. این بیشتر به دلیل نگرانی‌های مربوط به اوضاع امان الله، پادشاه افغانستان بود که پس از پی‌گیری اصلاحاتی مشابه (کشف حجاب) سرنگون شده بود.
Consul Gilliat - Smith, Tabriz , to Parr, 19 Oct. 1928, - ۳۰
.FO371/13056/E5211/40/34

۳۱ - حتی آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری، کسی که از نظر سیاسی فردی آرام بود، از قم تلگرافی برای رضاشاه فرستاد که در آن به ضدیت اصلاح لباس با قانون اسلام اشاره کرده بود.

۳۲ - S.Akhavi, Religion and politics in Contemporary Iran: Clergy-State Relations in the Pahlavi Period (Albani, Ny: State University of New York .Press, 1980), p . 44

۳۳ - Consul Gilliant-Smith, Tabriz, to Parr, 19 Oct. 1928, . .FO371/13056/E5211/40/34

۳٤ - .Ibid

۳٥ - .Ibid

Extract from Tabriz Consulate Dailry, No. 11, Nov. 1928, Clive to .Chamberlain, 12 Dec. 1928. FO371/13781/E95/34

۳٦ - .Ibid

۳۷ -

Annual Report. 1929, Clive to Henderson, 30April 1930, FO371/13781/E1658/95/34, Clive to Camberlain , 12 March 1929, .FO371/E1658/95/34

۳۸ - کاوه بیات، شورش عشایر فارس (تهران، نشر نیرگرا، ۱۳٦٥)

۳۹ - برای نبردها در لرستان، ر.ک: امیر احمدی، خاطرات نخستین سپهبد ایران (تهران، ۱۳۷۳) و عملیات لرستان، اسناد سرتیپ محمد شاه بختی، ۱۳۰۳ و ۱۳۰٦ش، به کوشش کاوه بیات، (تهران، نشر شیرازه).

٤۰ - . برای مطالعه موردی در خصوص خان‌های بزرگ بختیاری ر.ک:
S.Cronin, Riza Shah and the Disintegration of Bakhtiyari Power in Iran, .1921-34 , in Cronin, The Making of Modern Iran. p. 124-268

٤۱ - برای مثال، در خصوص قوام ر.ک:
.Chick to Clive. 15 March 1929, FO371/13781/E1872/95/34

٤۲ - .Cronin, Riza Shah

٤۳ - برای مثال ر.ک:

R. Tapper, Frontier Nomads of Iran: a Political and Social History of the .Sahsevan (Cambridge: Cambridge University Press, 1997), P.287

.Cronin, Riza Shah - ٤٤

.Cronin, The Army, p . 199-205 - ٤٥

Annual Report, 1925, Loraine to Chamberlain, 8 April 1926, - ٤٦
FO371/11500/E2635/34, Nicolson to Camberlain, 28. July 1929,
.FO371/11502/E4812/4323/34

- ٤٧

.Chick to Nicolson, 12July 1926, FO371/11502/E4812/4323/34

- ٤٨

Annual Report , 1928, Clive to Henderson, 14July 1929,
.FO371/13799/E3676/3676/34

- ٤٩

Summary of Events and Conditions in Fars during the year ended 31 March 1929, Chick, Shiraz, to Clive, 25 March 1929,
.FO371/13781/E2149/95/34

.Ibid - ٥٠

Annual Report, 1929, Clive to Henderson, 30April 1930, - ٥١
.FO371/14545/E2445/522/34

- ٥٢

Davis, Shiraz, to Clive, 15 May 1929, FO371/E2814/95/34, Summary of Events and Conditions in Fars during the year ended 31 March 1930, Davis, .Shiraz , to Clive, 24 April 1930, FO371/14551/E3025/3025/34

.Davis, Shiraz, to Clive, 15May 1929, FO371/13781/E2814/95/34 - ٥٣

Petition from Certain Kashgai Chiefs to his Majesty s Consulate, - ٥٤
Shiraz(undated), Davies, Shiraz, to Clive, 10June 1929,
.FO371/13781/E3350/95/34, Persian Original in FO248/1389/591/22

.Clive to Chamberlain, 1 June 1929, FO371,13781/E3975/95/34 - ٥٥

۵۶- Summary of Events and Conditions in Fars during the year ended 31 March 1930, Davis , Shiraz, to Clive, 24April 1930, .FO371/14551/E3025/3025/34

۵۷- .Clive to Henderson, 28June 1929, FO371/13781/E3553/95/34

۵۸- Copy in translation of General Shaibani s Proclamation, Clive to .Henderson, 12July 1929, FO371/13781/E3668/95/34

۵۹- Annual Report, 1930, Clive to Henderson, 22May 1931, .FO371/15356/E3067/3067/34

۶۰- Annual Report, 1929, Clive to Henderson, 30 April 1930, FO371/14545/E2445/522/34,Davis, shiraz, to Clive, 31 July 1929, .FO371.13782/E4083/95134

۶۱- .Clive to Henderson, 10 Aug 1929, FO371/13782/E4084/95/34

۶۲- .Davis, Shiraz, to Clive, 3Aug 1929, FO371/13782/E4083/95/34

۶۳- Summary of Events and conditions in Fars during the year ended 31 March 1930, Davis, Shiraz, to Clive, 24 April 1930, .FO371/14551/E3025/3025/34

۶۴- Annual Report, 1929, Clive to Henderson, 30 April 1930, .FO371/14545/E2445/522/34

۶۵- Summary of Events and Conditions in Fars during the year ended 31 March 1930, Eavis, Shiraz, to Clive, 24 April 1930, FO371/ .14545/E2445/522/34

۶۶- .Clive to Henderson, 27July 1929, FO371/13782/E3918/95/34

۶۷- .See Cronin, Riza Shah

۶۸- .Clive to Henderson, 27Jult 1929, FO371/13782/E3918/95/34

۶۹- Knatchbull-Hugessen to Simon, 1 Dec 1934. FO371/ 17889/E7530/ .40/34

۷۰- Intelligence Summary No. 15, 27July 1929, .FO371/13785/E3919/104/34

۷۱ - خاطرات سردار اسعد بختیاری ، به کوشش جعفر قلی خان امیر بهادر ، (تهران، انتشارات اساطیر ۱۳۷۲) ، ص ۲۳۲-۲۳۳ و بهرام امیری، زندگینامه : حماسه علیمردان خان بختیاری، چاپ شده در: وضع فرهنگ، هنر، تاریخ و تمدن بختیاری، ج ۲، ص ۷۳-۹۰.

۷۲ - Bristow, Isfahan, to Clive, 11July 1929, FO371/13781/E3668/34.

۷۳ - Clive to Henderson, 10Aug 1929, FO371/E4084/95/34.

۷٤ - Clive to Henderson, 27July 1929/ FO371/E3918/95/34.

۷٥ - Clive to Henderson, 13 Nov 1929, FO371/13782/E6242/95/34.

۷٦ - Chick, Shiraz, to Clive, 15 March 1929, FO371/13782/E6242/95/34.

۷۷ - Lois Beck, The Qashqai of Iran (new york, CT: Yale University Press, 1987), p . 81

۷۷ - Annual Report, 1929, Clive to Henderson, 30April 1930, FO371/14545/E2445/522/34.

۷۸ - Summary of Events and Conditions in Fars during the year ended 31 March 1930, Davis Shiraz, to Clive, 24April 1930, FO371/14551/E3025/3025/34.

۷۹ - Davis, Shiraz, to Clive, 31 July 1929, FO371/13782/E4083/95/34.

۸۰ - Davis, Shiraz, to Clive, 15May 1929, FO371/13781/E2814/95/34.

۸۱ - Davis, Shiraz, to Clive, 31July 1929, FO371/13782/E4083/95/34.

۸۲ - Clive to FO , 12 July 1929, FO371/13781/E3315/95/34 .

۸۳ - Summary of Events and Conditions in Fars during the year ended 31 March 1930 , Davis, Shiraz, to Clive, 24 April 1930, FO371/14551/E3025/3025/34.

۸٤ - این به معنای پایان اعتراض بهارلوها نبود، زیرا در سال بعد اعتراض خود را از سرگرفتند و در این دوره، ماژور محمدتقی خان عرب کشته شده‌بود.

۸٥ - برای بحث در خصوص اعتراضات و شورش‌های روستاییان در ایران ر.ک :

J. Afary, The Iranian Constitutional Revolution 1906-1911: Grassroots Democracy, Social Democracy, and the Origins of Feminism (New Yory:

Columbia University Press, 1996), p 145-176 . For the Concept of : Social banditry: See E.Hobsbawm, Bandits (London: Weidenfeld and Nicolson, .(2000

.Chick to Nicolson, 12 July 1926, FO371/11502/E4812/4323/34 - ۸٦
۸۷ - بیات، شورش عشایر فارس، ص ۱۲۵-۱۲٦.
.Clive to Henderson, 27July 1929, FO371/13782/E3918/95/34 - ۸۸
Gilliat-Smith, Tabriz, to Clive, 28Jan 1929, - ۸۹
.FO371/13781/E1658/95/34
.Millspaugh, The American Task, p.190 - ۹۰
.Chick to Clive, 5 Dec 1928, FO371/13781/E95/95/34 - ۹۱
.Ibid - ۹۲
.Clive to Henderson, 29 June 1929, FO371/13781/E3556/95/34 - ۹۳
Gilliat-Smith, Tabriz, to Clive, 19June 1929, - ۹٤
.FO371/13781/E3556/95/34
.Ibid . - ۹٦
.See Cronin, The Army, p . 217-219 - ۹۷
.Clive to Henderson, 10 Aug 1929, FO371/13782/E4086/95/34 - ۹۷
.See Cronin, Riza Shah . - ۹۸
۹۹ - برای مثال ر.ک:
Clive to Henderson, 12 July 1929, FO371/13781/E3668/95/34, extract from the Tehran newspaper Iran, 5 July 1929, FO371/13781/E3668/95/34: Taimourtache to Clive, 13 July 1929, FO371/13781/E3659/95/34.: Clive to .: Henderson, 29 June 1929, FO371/13781/E3557/95/34
.Clive to Henderson, 29 June 1929, FO371/13782/E3554/96/34 - ۱۰۰
Summary of Events and Conditions in Fars during the year ended - ۱۰۱
31 March 1930, Davis, Shiraz, to Clive 24 April 1930, FO371/14551/E3025/3025/34: Annual Report, 1929, Clive to Henderson,

.30 April 1930, FO371/14545/E2445/522/34

.Hoare to Simon, 16 Dec 1933, FO371/17889/E41/40/34 - ۱۰۲

۱۰۳ - ر.ک: حمیدرضا دالوند، ماجرای قتل سردار اسعد بختیاری (تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹).

Knatchbull-Hugessen to Simon, 1 Dec 1934, - ۱۰۴
.FO371/17889/E7530/40/34

همچنین ر.ک: روشنک بختیاری، «زندگی و مرگ خان باباخان اسعد»، چاپ شده در: وضع فرهنگ، هنر، تاریخ و تمدن بختیاری، ج ۱، ص ۷۶-۹۸.

N. R. Keddie, The Origins of the Religious-Radical Alliance in Iran, - ۱۰۵
in idem, Iran: Religion, Politics and Society (London and Portland, OR:
.Frank Cass, 1980) p. 53-65

منبع: تاریخ پژوهان ۱۳۸۵ شماره ۷
http://www.ensani.ir/fa/content/48623/default.aspx

◄ استفانی کرونین (به انگلیسی: Stephanie Cronin) (زده ۱۹۴۸) پژوهشگری سرشناس در تحقیقات تاریخ معاصر ایران است.
دکتراستفانی کرونین،استاد دپارتمان مطالعات شرقی دردانشگاه آکسفوردو نویسنده کتاب‌های «شاهان،سربازان وزیردستان؛۱۹۴۱-۱۹۲۱»،«سیاست‌های قبیله‌ای در ایران؛ ۱۹۴۱-۱۹۲۱»، «ارتش و ایجاد دولت پهلوی در ایران؛ ۱۹۲۶-۱۹۲۱» وهمچنین مولف کتاب‌های «اصلاحات و انقلاب در ایران مدرن» و «ساخت ایران مدرن: دولت و جامعه در زمان رضا شاه؛ ۱۹۲۱-۱۹۴۱»و«کلنل پسیان، ترجمه عبدالله کوثری، نشر ماهی، ۱۳۹۴ است.

فصل هشتم

حکومت وحشت در سراسر کشور در دورهٔ پهلوي اوّل

محمّدقلی مجددرکتاب«ازقاجاربه پهلوی»براساس«اسنادوزارت خارجهٔ آمریکا» ،«حکومت وحشت درسراسرکشوردردوره پهلوي اوّل» را اینگونه بررسی می کند: حکومت وحشت دردورهٔ رضاخان که روحانیت و عشایررا هدف گرفته بود، درگام بعدي گریبان رجال سیاسی کشوررا نیزگرفت. خبردستگیری فیروز وعدّهاي دیگرطيّ تلگرام مورخ۲۲ژوئن۱۹۲۹مخابره شد:«وزیرمالیه وبرادرش ، وهمچنین استاندارفارس و تعداد دیگري از ژنرال‌هاي کشوراحتمالاًهمگي به اتّهام خیانت به دستورشاه زنداني شدند.» (۱)

ویلیامسن کارداروقت آمریکا در گزارش مورخ ۲۶ ژوئن ۱۹۲۹ این ماجرا را پي مي‌گیرد:«احتراماً به اطّلاع مي‌رساند که مهمترین حادثهٔ سیاسي دو هفته گذشته دستگیري فیروزمیرزا (نصرت‌الدوله)، وزیر مالیه، ویکي از سه ضلع مثلث قدرتي بود که دردوسال اخیرعملاًبرایران حکومت کرده‌اند.ضمناً شاهزاده صارم‌الدوله، استاندارفارس وژنرال زاهدي،رئیس امنیه دستگیر شده‌اند . این سه نفر در روز دهم محرّم (۱۸ ژوئن) پس از برگزاري مراسم عزاداري عاشورا، دستگیر شدند. گفته مي‌شود که شاه هیأت دولت را در کاخ خود جمع کرد و بدون هرگونه هشدار قبلي علناً دستورداد شاهزاده فیروزرا دستگیر کنند. دو فرد دیگر در خانه‌هاي خود دستگیرو روانهٔ زندان شدند. این دستگیري‌ها سر و صداي زیادي در تهران کرده است. شایعات زیادي برسرزبانهاست، به خصوص این شایعه که حضرت اشرف تیمورتاش هم به سرنوشت رفیق شفیقش در مثلث قدرت دچار شده است. البتّه معلوم شده است که این شایعه صحّت ندارد. هنوز رسماً هیچ دلیلي براي این اقدام شاه اعلام نشده است. امّا گمان مي‌رود که فیروز و ژنرال‌هاي مذکور به اتّهام دست داشتن در معامله‌اي خائنانه در فارس دستگیر شده‌اند. طبق گزارش‌هاي تأیید نشده، برادر فیروز، ژنرال محمّدحسین فیروز، و

رضا شاه - ۱۳۱۴

یک ژنرال دیگردرفارس به نام ابوالحسن‌خان نیزدستگیرشده‌اند.همچنین مي گويند كه اميرمجاهد،يكي ازسران سالخورده بختياري وعموي [سردار اسعد] وزير جنگ، زنداني شده است. رئيس‌الوزرا موقّتاً امور وزارت ماليه را رفع و رجوع مي‌كند... محافل صاحب‌نظر معتقدند كه حذف فيروز به نفع و موهبتي بزرگ براي ايران است. اوبا بسياري ازاصلاحات شاه مخالف بودو بزرگترين دشمن دكتر ميلسپو به حساب مي‌آمد.»(۲) موري در يادداشت ۲ جولاي ۱۹۲۹ خود مي‌نويسد:

وزيرمختار ايران ازمن براي صرف ناهار در روز شنبه ۲۹ ژوئن ۱۹۲۹ دعوت كرد تا در اين فرصت دربارهٔ بحران كنوني در جنوب ايران صحبت كنيم، كه ايل قشقايي عليه دولت مركزي سر به شورش برداشته و شيراز، مركز استان فارس، را محاصره كرده است. او اتّفاقاً اظهار داشت كه خبر دستگيري و زنداني شدن افراد ذيل نيزازطريق تلگرام به اواعلام شده است: شاهزاده فيروز، وزير ماليه؛شاهزاده محمّدحسين [فيروز]، فرماندهٔ سپاه جنوب (يكي از برادران فيروز)؛ شاهزاده صارم‌الدوله، استاندار فارس (قوم و خويش فيروز)؛ و ژنرال فضل‌الله [زاهدي]، از فرماندهان سپاه جنوب. سفارت ما در تهران نيز دستگيري افراد مذكور به اتّهام خيانت را تأييد كرده است. به سبب آشنايي قبلي‌ام با خلق و خوي ايراني‌ها، وزيرمختار ايران، با همان نگرش خاصّ ايراني‌ها، تلويحاً به بنده فهماند كه تمام افراد متّهم مذكورشديداً انگلوفيل هستند و نتيجه گرفت كه بريتانيا در پس همهٔ اين وقايع است. برداشت اوازكلّ اين ماجرا به اين شرح بود: انگليسي‌ها با تلاش رضاخان براي سرنگوني خاندان قاجار مخالفتي نداشت و همچنين حمايت خود را از شيوخ وسران عشاير جنوب ايران قطع كرد، با اين باوركه رضاخان پس ازرسيدن به سلطنت منافع بريتانيا را درنظر خواهد داشت وحتّي اميدوار بود كه دربرخورد احتمالي انگليس وروس جانب انگليس را بگيرد. با اين حال اززماني كه رضا شاه به سلطنت رسيده است ناسيوناليسم ايراني با شعار استقلال از تمام قدرت‌هاي خارجي گسترش يافته وايراني‌ها نيز ديگر نمي‌خواهند به زورگويي‌هاي بريتانيا گردن بنهند، به ويژه كه اين عقيده روز به روز تقويت مي‌شود كه قدرت امپرياليسم بريتانيا رو به افول است. يكي از عوامل بسيارمهم دراين اوضاع، نفوذوتأثيرگذاري عبدالحسين‌خان تيمورتاش،

وزير دربارو عملاً صدراعظم شاه، است. تيمورتاش... همواره بر اين باور بوده است كه روسيه، چه تزاري و چه شوروي، در موقعيتي است كه اگر اراده كند مي‌تواند ايران رابسازديا نابود كند، وكنارآمدن بارهبران روسيه بايد سياست اصلي ايران باشد. درنتيجهٔ همين سياستِ تيمورتاش، ايران امتياز شيلات درياي خزر را با شرايط دلخواه مسكو به آن كشور اعطا كرد؛ و در اوّل اكتبر ۱۹۲۷ نيز يك عهدنامهٔ امنيتي و پيمان بي‌طرفي با روسيه به امضا رساند... اين سياست دوستي وتجديد روابط درقبال روسيه، كه بابت آن هرگز چيز دندان‌گيري نصيب بريتانيا نشد انگليسي‌ها را سخت رنجاند... با وجود اين، آنطور كه آقاي مفتاح مي‌گويد، در تمام اين مدّت تيمورتاش با زيركي تمام تلاش مي‌كرد كه انگليسي‌ها را نيز آرام نگه دارد،ودرواقع با آنها بسيار صميمي بود. برگ برندهٔ اودراين بازي، رفيق شفيقش شاهزاده فيروز،وزيرماليه بود، كه روابط پرسودش با انگليسي‌ها مشهوراست. مصيبتي كه شاهزاده فيروزهم اكنون گرفتارش شده ظاهراً نشان مي‌دهد كه نقشهٔ تيمورتاش بيش ازآن چيزي كه انتظارش را داشت پيش رفته است. خلاصه اينكه شكّي ندارم كه وزيرمختار ايران مطمئن است كه بريتانياي كبيرعامل پشت پردهٔ شورش‌هاي فعلي درجنوب ايران است و به گمان او بريتانيا با اين اقدامات مي‌خواهد به ايران بفهماند كه بيش از حدّ به روسيه نزديک شده است.(۳)

جزئيات بيشتر دربارهٔ دستگيري‌ها

ويليامسن درگزارشي مورخ۱۳جولاي ۱۹۲۹ جزئيات بيشتري در مورد دستگيري فيروز مخابره مي‌كند: «عطف به تلگرام شماره ۲۹ مورخ ۲۲ ژوئن، ۱۲ ظهر، دربارهٔ دستگيري فيروزميرزا، احتراماً به اطّلاع مي‌رساند كه اين روزها دليل اصلي انفصال ناگهاني وزير ماليه موضوع اصلي صحبت‌ها در تهران است. سر رابرت كلايو، وزيرمختار بريتانيا، گفت كه صريحاً علّت را از حضرت اشرف تيمورتاش جويا شده است، ولي ظاهراً او با صداقت كامل پاسخ داده كه علّت را نمي‌داند، واعليحضرت فقط به او گفته است كه سوءظن‌هاي شديدي در مورد فيروز وجود دارد كه در صورت تأييد آنها به موجب اسناد و

مدارک، علني خواهند شد. داستان‌هاي مختلفي كه همگي از خيانت فيروز خبر مي‌دهند در توضيح اين دستگيري ناگهاني به گوش مي‌رسد. براي آگاهي شما از نوع شايعاتي كه درحال حاضر برسرزبانهاست، توجّه‌تان را به داستان زير جلب مي‌كنم. تقريباً تمام نيروهاي ذخيرهٔ ارتش دراطراف شيراز متمركز شده بودند وتنها نيروهاي امنيه همچنان درتهران باقي بودند. ژنرال فضل‌الله‌خان زاهدي، رئيس امنيه وشاهزاده صارم‌الدوله، والي شيراز [فارس]، به گمان اينكه فرصت مناسبي براي كودتا فراهم شده است با شاهزاده فيروز همدست شدند تا شخص شاه را بگيرندوحكومت را سرنگون سازد. چيزي نمانده بود كه اين نقشه به ثمربنشيندكه ژنرال شيباني،يكي ازافسران وفاداروصادق شاه،براي فرماندهي نيروهاي شيراز به اين منطقه اعزام شد. توطئه‌گران در شيراز به اشارهٔ فيروز از اين ماجرا با خبر شدند وترتيبي دادند كه گروهي از قشقايي‌ها به اتومبيل ژنرال كمين بزنند. ژنرال به زحمت ازاين مهلكه جان سالم به در برد و توانست به موقع جلوي اين دسيسه را بگيرد. شايد اين داستان‌ها اساساً صحّت داشته باشند، ولي تا وقتي تأييدنشوند نمي‌توان آنها راباورکرد. روزنامه‌ها مطالب توهين‌آميزي درمورد وزيرمعزول وپسرش مظفّر، كه درواشنگتن به سر مي‌برد ، منتشر ساخته‌اند.

بعضي‌ها معتقدند كه دولت تلاش داردبا تحريک احساسات عمومي بر ضدّ فيروز آنها را براي خبراعدام فيروزكه قبلاً صورت گرفته است، آماده كنند. در مقابل برخي مي‌گويند كه اوبه خارج ازكشور تبعيد شده است. چه فيروز تيرباران شود وچه به دليل نبود شواهد كافي آزاد گردد، بسياري بر اين باورند كه زندگي سياسي اوبه پايان رسيده است.»(٤) در ٢٥ جولاي ١٩٢٩، ويليامسن ادامه مي‌دهد:«عطف به گزارش شماره٨٨١ مورخ ١٣ جولاي ١٩٢٩، احتراماً به اطّلاع مي‌رساند كه اطّلاعات جديدي دربارهٔ علّت دستگيري فيروز ميرزا، و يا تصميم شاه دربارهٔ اين زنداني به دست نيامده است. با اين حال، يكي از سه مظنوني كه دردهم محرّم دستگيرشدندآزادشده است. ژنرال زاهدي، رئيس امنيه، آزاد شده است ودرجه و مقام سابقش را پس گرفته و مورد لطف و عنايت شاه قرار گرفته است. مي‌گويند ژنرال خدايارخان،متصدّي اجراي قانون نظام وظيفهٔ اجباري وازدوستان نزديک شاه،به همراه مستوفي‌الممالک، رئيس‌الوزراي

پیشین، شفاعت ژنرال زاهدي را نزد شاه کرده‌اند. ظاهراً شاه از بي‌گناهي ژنرال مطمئن شده و به سرعت دستور آزادي او را صادر کرده است. البتّه اين عمل باعث شد که برخي گمان کنند که ممکن است شاهزاده صارم‌الدوله و شاهزاده فيروز نيز در نهايت مورد عفو قرار بگيرند. به دلايل متعدّد، موضوع عفو، حدّاقل در مورد فرداخير [فيروز] منتفي است. اوّلاً، هر دوي اين زنداني‌ها متعلّق به خاندان سلطنتي سابق هستند. يک غاصب وقتي که نجيب‌زادگان سابق فايده‌اي برايش ندارند اهمّيتي برايشان قائل نيست. ثانياً، بنابر گزارش‌ها، تحقيق و تفحّصي که هم اينک در وزارت ماليه جريان دارد از چندين مورد اختلاس بسيار هنگفت پرده برداشته است. يکي از مواردي که تأييد شده مربوط به کمبود ۲۵/۰۰۰ خروار گندم (۸/۰۰۰ تن) در انبار غله دولت است. چندين مورد ديگر نيز در ارتباط با انحصار تريباک و تنباکو گزارش شده است؛ مي‌گويند از زماني که دکترميلسپو ازايران رفته است، حتّي يک دلار هم از آژانس‌هاي مالي ولايات دريافت نشده است. بسياري معتقدند که اخراج مستشاران امريکايي به تحريک فيروز، اثرات اسفناکي بر وضعيت ايران داشته است. شايع شده است که شاه هم شخصاً ازاخراج دکتر ميلسپو پشيمان شده است.انتصاب دکتر اشنيويند* درماه جولاي به مديرکلّي وزارت ماليه تلاشي بود براي سر و سامان دادن به وضعيت آشفتهٔ وزارت ماليه. درضمن اوهمچنان مستشارمالي دولت است... بنابراين دستگيري فيروزمنجربه اين شده است که يک متخصّص مالي خارجي بر مسندي اجرايي گماشته شود. تجربهٔ سپردن ادارهٔ امورمالي کشور به يک ايراني براي دولت بسيار گران تمام شده است که حتّي دو سال هم دوام نياورد. دراين مدّت، يک سازمان مالي که بخوبي وروانی کارش را انجام مي‌داد فاسد ونابود شد...جناب آقاي م.فرزين،کفيلوزارت خارجه،کفالت وزارت ماليه رانيزعهده دار شده است. با روي کارآمدن چنين فرد مطيعي خيلي راحت مي‌توان پيش‌بيني کرد که جزئي‌ترين اموروزارت ماليه نيزتحت نظردکتر اشنيويند قرارمي‌گيرد،والبتّه سياست‌هاي کلّي راحضرت اشرف تيمورتاش ديکته خواهند کرد.» (۵)

در گزارش ديگري مورخ همان ۲۵ جولاي ۱۹۲۹، فرزين مي‌نويسد: «دولت اذعان داردکه اموروزارت ماليه «بسيار آشفته»است و چندين مورد اتّهام کسري وجوه درحال بررسي است. شايعات تأييد نشده حکايت از آن دارد که ۳ ميليون

تومان ازوجوه عمومي گم شده است... [و] مردم نسبت به وضعيت فعلي امور مالي بسيار بدبين هستند. مقابله با قشقايي‌ها بسيار پرهزينه بوده است. تاكنون هزينه‌هاي اين جنگ از اندوختهٔ خزانه تأمين شده است؛ اما از اين اندوخته فقط حدود ۷ ميليون تومان باقي مانده است، و بودجهٔ عادي جاري حكايت از چهار ميليون وهشتصدهزارتومان كسري بودجه دارد.»(٦) البتّه منظور از «اندوختهٔ خزانه» درآمدهاي نفتي كشور است كه در بانک‌هاي لندن سپرده‌گذاري مي‌شود.
در ۹ آگوست ۱۹۲۹ ويليامسن مي‌نويسد: «عطف به وضعيت زنداني‌اني كه كم و بيش به دست داشتن در شورش عشاير متّهم هستند، احتراماً به اطّلاع مي‌رساند كه هر چند خبر بيشتري دربارهٔ شاهزاده فيروز به دست نيامده، معلوم شده است كه شاهزاده محمّدحسين فيروز، برادر وزير سابق ماليه و از فرماندهان سابق نيروهاي مستقردرمنطقه نظامي شيراز،دستگيرشده ودرحبس به سر مي‌برند. شاهزاده صارم‌الدوله همچنان درزندان به سر مي برد.حملات متعدّدي به «فرمانفرما «فرمانفرما و توله‌هايش» در روزنامه‌ها شده است. به نظر مي‌رسد كه شاه فرصت را مناسب يافته و تصميم دارد اين بخش از خاندان قاجار را، كه كانون فتنه تلقي مي‌شود، نابود كند. ظاهراً موقعيت حضرت اشرف تيمورتاش بار ديگر كاملاً تثبيت شده است. اعليحضرت درماه جولاي دو سگ شكاري اصيل انگليسي را (كه درايران بسيار نادرهستند) احتمالاً به نشانهٔ آشتي به او هديه داد. كاملاً مشخّص است كه اموروزارت ماليه هم، كه هم اكنون آقاي فرزين، كفيل حرفـشنوي وزارت، آن را اداره مي‌كند نيز تحت نظر او قرار گرفته است.» (۷)
فرزين در گزارش ۲۰ آگوست ۱۹۲۹ خود تحت عنوان «شورش‌هاي جنوب» وضعيت فيروز و صارم‌الدوله را شرح مي‌دهد:
سياست درايران، همانندا‌سپانيا،معمولاً يک اپراي مضحک است، ولي «توطئه» اخيرعناصرطنزي درخود دارد كه معمولاً دراين نوع رويدادها ديده نمي‌شود. شورش قشقايي‌ها كه وطن‌پرستان دو آتشهٔ ايراني آن را به انگليسي‌ها نسبت مي‌دهند، و حتّي اگر از آسمان تگرگ، برف يا باران هم ببارد انگليس را مقصّر مي‌دانند، ظاهراً تا حدود زيادي ريشه در سياست‌هاي داخلي دارد، كه يكي از مهمترين آنها گماشتن مأموراني براي جمع‌آوري ماليات از قشقايي‌هاست، در

حالي كه دكتر آرتورسي. ميلسپو با اين اقدام مخالف بود و سنّت ديرينهٔ عشاير را كه طبق آن خان‌ها ماليات را جمع‌آوري و ارسال مي‌كردند كاملاً رضايت‌بخش مي‌دانست. البتّه مخالفت با سربازگيري ارتش هم بود كه اهمّيت كمتري داشت. هواداران حكومت مدّعي هستند كه شاهزاده فيروزميرزا با اعزام مأموران مالياتي به ميان قشقايي‌ها عمداً آنها را شوراند تا تخت طاووس را ساقط كند، و يا به نفع يكي ازاعضاي خاندان قاجار،احتمالاًخودش يا پسر عمويش اكبر ميرزا مسعود (صارم‌الدوله)، استاندار فارس كه اونيزبه خيانت متّهم شده است، پادشاه فعلي را بركنار سازد. شورش قشقايي‌ها ابعاد مخاطره‌آميزي به خود گرفت بدون اينكه شاهزاده مسعود به طور مؤثّر يا حتّي آشكاري با آن مقابله كند، تا اينكه دولت تصميم گرفت ژنرال شيباني را براي سركوب اين ناآرامي به منطقه بفرستد. برغم تدابيري كه براي محرمانه نگاه داشتن مسير حركت شيباني اتّخاذ شده بود، درجاده اصفهان- شيرازبه اوكمين زدند،و دشمنان مسعود مدّعي هستند كه او حملهٔ فوق را ترتيب داده ويا حدّاقل «خبر» خروج ژنرال از اصفهان را به گوش قشقايي‌ها رسانده بود. به هرحال،با اينكه ٤٠٠ قشقايي به كمين او نشستند، شيباني توانست خودرا به شهربرساندومسعودرا دستگيركند و با هواپيما به تهران بفرستد. درهمين حين، فيروز كه در مراسمي درتهران ظاهراً براي شهداي كربلا عزاداري مي‌كرد بازداشت شد. ژنرال شيباني با ملغمهٔ زور و نرمش قشقايي‌ها را برسرعقل آورد،ولي درهمين زمان، يكي ازطوايف بختياري كه در همسايگي قشقايي‌ها زندگي مي‌كردند فرصت را غنيمت شمرده و براي جنگ با دولت تهيّه ديدند. مي‌گويند كه بختياري‌ها به قانون جديد ثبت املاک اعتراض داشتند، زيرا ادّعا مي‌شود كه جعفرقلي‌خان اسعد (سردار اسعد)، وزير جنگ، و ساير «سران» بزرگ ايل سعي دارند با سوءاستفاده از قانون جديد زمين‌هاي ايل را به نام خود ثبت كنند. در همين حال، طبق شايعهٔ ديگري كه بر سر زبانها افتاد خود سرداراسعد با خان‌هاي شورشي همدست بود و شورش قشقايي‌ها و بختياري‌ها هم بخشي ازتوطئهٔ سرنگون كردن رضا شاه به حساب مي‌آمدكه فيروز حلقهٔ آخرآن بود. واقعيت هرچه باشد،كه احتمالاًهيچگاه مشخّص نخواهد شد، رضا شاه به كمک شيباني و تيمورتاش توطئهٔ، قيام و شورش را در نطفه خفه كرد.» فرزين مي‌افزايد: «فيروز ومسعود همچنان در بازداشت به سر

مي‌برند ومعلوم شده است که هرروز شديداً مورد بازجويي‌هاي خشونت‌آميز قرار مي‌گيرند تا نه فقط چيزهايي را که در مورد شورش‌هاي جنوب مي‌دانند، بلکه هر رازديگري هم که دارند فاش کنند. فيروزحداقل به طور غيررسمي اتهامات رنگارنگي دارد، از اختلاس ۸/۰۰۰ تن گندم از انبار غلّهٔ ادارهٔ ارزاق گرفته تا تلاش براي فروش کشوربه انگليس. هنوزعلناً هيچ اتّهامي عليه مسعود اعلام نشده است، واگر جرمي داشته باشد، ظاهراً سياسي است و نه مالي، ولي به هر حال اويکي ازاعضاي مثلثي بود که به همراه فيروز و حسن وثوق (وثوق‌الدوله) قرارداد «معروف» ۱۹۱۹ انگليس وايران را تهيه وبه امضا رساند... دولت بريتانيا به امضاکنندگان قرارداد مبلغ ۱۳۰ هزار پوند پرداخت، که پس از لغو قرارداد آن را از دولت ايران مطالبه کرد و استدلالش اين بود که مبلغ فوق در حکم پيش‌پرداخت دو ميليون ليره وامي بوده است که در قرارداد قيد شده بود،ولي در ايران هيچ‌کس باورنمي‌کند که اين پول چيزي بجز پاداش بلاعوض به وثوق وصارم و فيروز بوده است، وظاهراً اين سه نفر هم همين برداشت را داشته‌اند، زيرا هيچ‌کدام‌شان قراني ازاين پول را به دولت نداده و توضيحي دربارهٔ نحوهٔگرفتن آن ارائه نکرده‌اند. با اين که فيروز يکي از سه دست راست شاه بود،ومسعود نيز چنان موقعيتي نزد شاه داشت که به استانداري فارس با تمام مواهبش منصوب شود، شاه هرگز از فکر اين ۱۳۰ هزار ليره بيرون نيامد، و يکي ازاهدافش ازاينکه آنها را در حال حاضر تحت فشار گذاشته اين است پول را از حلقوم آنان بيرون بکشد. علاوه بر اين، گرفتن و حفظ چنين پول هنگفتي از انگليسي‌ها همواره آنان را در معرض اين سوءظن قرار مي‌داد که ازعوامل انگليس هستند، واحتمالاً اساس اين عقيده نيزشدکه شورش قشقايي‌ها و بختياري‌ها به تحريک فيروزوهمدستانش بوده، تا ۱۳۰ هزار ليره‌اي که قبلاً پرداخت شده بود حفظ کنند ويا از درخت پربارانگليس ميوهٔ بيشتري بچينند. (۸)
ادامه بازداشت فيروز و صارم‌الدوله باعث شد که ويليامسن در گزارشي مورخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۹ توضيح بيشتري در مورد دستگيرشدگان بدهد:
عطف به گزارش شماره ۸۸۱، مورخ ۱۳جولاي ۱۹۲۹، احتراماً برخي جوانب اوضاع اخير ايران را که به دنبال دستگيري شاهزاده فيروز و يا به دليل آن روشن شده است به اطّلاع وزارت خارجه مي‌رساند. همانطور که پيش از اين

نیز مکرّراگزارش شده است، طمع وفساد فیروز وزارت مالیه را به تباهي کشیده است. اوآنقدر باهوش بود که مستقیماً از خزانهٔ کشوردزدي نکندواز طریق پرسنل وزارتخانه و با فشاربرآنهاخواستههایش راعملي سازد...البتّه اعلیحضرت با سنّت دیرینهٔ ایراني‌ها در فروش سمت‌ها و مناصب پردرآمد و کم‌زحمت ناآشنا نیست؛ بر کسي پوشیده نیست که خود اعلیحضرت نیز ثروت بزرگي از این راه به دست آورده است. با وجود این، دلایل قانع‌کننده‌اي وجود دارد که باور کنیم شاه دقیقاً عواقب فعّالیت‌هاي فیروز را درک نکرده بود... تیمورتاش... قول داده بود که تحت مدیریت هوشمندانهٔ فیروز درآمد دولت بدون اینکه فشاري بر مردم وارد شود به پنجاه میلیون تومان خواهد رسید. ظاهراً این ادعاي تیمورتاش و احتمالاً ترس خفي شاه از قدرت فیروز در استانها باعث شد که فیروز مدّتي بر سر کاربماند. با این حال در ژوئن ۱۹۲۹، نوبت به انتقام ازفیروزهم رسید که به نظرمن ناگزیربود. با اینکه هم اکنون بیش ازسه ماه ازدستگیري او مي‌گذرد، هنوز کسي دقیقاً دلیل تصمیم ناگهاني شاه را نمي‌داند... به همین دلیل، بیانیه‌اي رسمي دربارهٔ دلایل دستگیري وي منتشر نشده است؛ ولي شایعاتي حاکي از همدستي فیروز درفعّالیت‌هاي خائنانه در فارس دهان به دهان چرخید و اکثر مردم آنها را باوردارند. دستگیري صارم‌الدوله در همان روز، که بدون شک با عشایرهمدست بود،به این شایعات قوّت بخشید. حتماً همکاري فیروز و این شخص را درعقد قرارداد منفورانگلیس و ایران به یاد مي‌آورید. ولي چرا فیروز باید خود را درگیر فراز و نشیب‌هاي یک کودتا مي‌کرد در حالي که مي‌توانست تمام ایران را بچاپد؟ چراباید افرادي ضعیف وبي‌اعتباررا همدستش کند؟ آیا منطقي‌تر نیست که فرض کنیم شاه، که به بي‌کفایتي و فساد وزیرش پي برده بود، از این فرصت براي رهایي از شراو استفاده کرد؟ در دفاع از این نظریه، مجازات سبکي که براي فیروز تعیین شده مي‌تواند شاهدي بر این مدّعا باشد... فیروز در کمال آسایش درخانهٔ خودزندگي مي‌کند وسختي حبسش به تدریج آسان مي‌شود. شاید بپرسید: پس اگرفیروز متّهم به تخلّف ازقانون، سوءاستفاده از مقام و غیره است، چرا تحت پیگرد قانوني قرار نمي‌گیرد و در دیوان عالي کشور که براي چنین پرونده‌هایي به وجود آمده، محاکمه نمي‌شود؟ اگر اشتباه نکنم پاسخ این است که شاه نقشه‌هاي دیگري براي فیروزدارد؛ البتّه حدس وگمان در اینباره

سودي ندارد، ولي بنابر شواهد قطعاً اين شاهزادۀ معزول بي‌جهت مورد عقاب قرار نگرفته است. با اينكه ممكن است ازمجازات سنگين جان سالم به در ببرد، ولي بعيد است كه بار ديگربه زندگي سياسي بازگردد. چهره‌هاي قدرتمندي براي آزادي او تلاش كرده‌اند. تيمورتاش بدون شک شفاعت اين دوست و همكارش كرده است؛ ديپلمات‌هاي خارجي هم متذكرشده‌اند كه عزل و رسوا ساختن يک وزيرچه تأثير بدي برافكار عمومي جهانيان دارد؛ فرمانفرما هنوز براي خودش قدرتي است. همچنين شايع شده است كه بخش قابل‌توجّهي از اموال غيرمشروع فيروز را بي سروصدا از او پس گرفته‌اند. (۹)

در اكتبر۱۹۲۹رضاشاه از كردستان ديدن كرد:«شايع شده است كه سفررضا شاه به كردستان با حبس فيروز ارتباط دارد. مي‌گويند كه فرمانفرما، پدر فيروز، براي آزادي پسرش، قبالۀ چند روستا در شمال كرمانشاه را به نام شاه كرده است؛ وشاه نيزقصد دارد پيش ازآزاد كردن فيروزارزش اين املاک را ارزيابي كند، واگرراضي بود، بلافاصله پس ازبازگشت به تهران فيروزرا آزاد كند. ادّعا مي‌شود كه ارزش اين رشوۀ سلطنتي برابر با يک ميليون تومان است.» (۱۰)

شخص ديگري كه صادقانه به رژيم پهلوي خدمت كرد و بي‌مقدّمه طرد و زنداني شد كسي نبود جزژنرال شيباني كه قبلاً به نقش مؤثّرش در سركوب رش‌هاي كردستان وفارس اشاره كرديم.هارت در گزارش ۲۷ نوامبر ۱۹۳۱ خود خبر مي‌دهد كه «ژنرال شيباني، كه قبلاً از افراد مورد علاقۀ شاه بود، و بابت عمليات موفّقيت‌آميزش عليه قشقايي‌ها درسال۱۹۲۹مشهور است، به خاطر محبوبيت بيش ازحدّش درميان جناح خاصّي درارتش از كار بركنار شد.» (۱۱)

درگزارش ديگري مورخ۱۲دسامبر۱۹۳۱،هارت جزئيات بيشتري ارائه مي‌كند: «داغ ترين داستان كه اتّفاقاً كسي چيززيادي دربارۀ آن نمي‌داند حكايت ژنرال شيباني است. نيازي نمي‌بينم كه در اين گزارش شرح حال كاملي از اين ژنرال ممتاز ايراني ارائه كنم. به نظركاپيتان ديويد، اولايق‌ترين ايراني است كه تاكنون دورۀ دانشكدۀ جنگ فرانسه راديده است. به نظرتقي‌زاده، وزير تواناي وزارت ماليه و ميرزايانس، نماينده‌اي كه به طرفداري ازامريكا معروف است، ژنرال شيباني، اگرنگوييم لايق‌ترين، وفادارترين وقابل اعتمادترين فرد گروه كوچک وطن‌پرستان ايراني است، حدّاقل يكي ازآنها به شمار مي‌رود.» در زمان

شورش قشقايي‌ها درماه مي۱۹۲۹،شيباني به فرماندهي نيروهاي ارتش در فارس منصوب شد:«اوضاع بحراني بود. حتّي جاي اشتباه هم براي دولت نمانده بود چه رسد به شكست. ولي حركت اوّل ژنرال، اگر نگوييم شكست، يک اشتباه بزرگ بود. دريک كمين، حدّاقل۵۰۰ تن ازافرادش را از دست داد. برخي ازمنتقدين اين ميزان را تا۹۰۰ تن ذكركرده‌اند. كاپيتان ديويد، رقمي بينابين ذكرمي‌كند. ژنرال احضارشد. او دردفاع از خود اعلام كرد كه همان كاري را كرده كه به نظرش بهترين كارممكن بوده است. اوبه شواهدش استناد كرد. ظاهراپاسخ اومورد‌قبول واقع شد.حركت بعدي او،اگرچه شايدازلحاظ تكنيک هاي نظامي موفّقيت‌آميز نبود، امّا شورش را فروخواباند. بدون استثناء همهٔ افسران زيردستش ازاوحمايت كردند.شورش«ظاهراًفروكش كرد».اما همانطور كه درگزارش شماره ۹۴۷ مورخ ۲۷ نوامبر۱۹۳۱ خبردادم، شاه حاضرنبود او رابخشد. شيباني بيش ازحدّ محبوب شده بود.اين گناه بزرگ ديگرقابل بخشش نبود. بنابراين او بايدبركنارمي‌شد. تحقيقات جديدي ازچند ماه پيش آغاز، و سپس يک دادگاه نظامي نيز تشكيل شد. اطّلاع يافته‌ام كه حكم دادگاه صادر ولي هنوز منتشر نشده است. ولي سه منبع موثّق خبر داده‌اند كه اوبايد دو سال را در حبس بگذراند. اوبايدخودش راآدم خوش اقبالي بداند،چراكه شاه درمورد او برمجازات اعدام پافشاري نكرد.»هارت مي‌افزايد:«يک داستان نظامي ديگر: سپهسالار احمد آقا [اميراحمدي]، كه يكي ازهمقطاران قديم شاه است، و محبوبيت زيادي درميان ارتشي‌هادارد- به اتهام بي‌كفايتي- از فرماندهي لشكر خراسان بركنار شد. او همان كسي است كه يكي دوسال پيش با اقدامات ستودني‌اش لُرها را آرام كرد وامنيت عمومي را درجادهٔ همدان ـ بروجرد- دزفول برقرارساخت.»[۱۲] (۱)

ایران نو و زوال سیاست های حزبی در دورهٔ رضا شاه

◄ متیوالیوت دربارهٔ سیاست حزبی درزمان اوائل«سلطنت رضاخان»حزب ایران نو را که برنامه اش« فاشیستی» بود موردبررسی قرارمی دهد. این حزب را تیمورتاش وآنهایی که تفکّر« آمرانه» داشتند وازیاران رضاخان بودند با تأیید وی تشکیل دادند، اینگونه تحلیل می کند:

ایران نونام یک حزب سیاسی ایرانی بود که تنها سه ماه فعّال بود، با این حال پیدایش ایران نودرسال ۱۳۰۶و شاخهٔ دیرپاتر پارلمانی اش ، ترقّی، نقطهٔ عطفی درسیاست های حزبی وپارلمانی دردورهٔ رضاشاه محسوب می شود. دیپلمات ها وروزنامه های غربی بی درنگ اهمّیت ایران نورا دریافتند وآن را به عنوان حزبی با « خط مشی فاشیستی » توصیف کردند؛ وگزارش های پیاپی دیپلماتیک اهمّیت ترقّی راطیّ سال های۱۱– ۱۳۰۶ نشان دادند . امّا تاریخ ایران، چه به فارسی و چه به انگلیسی ، تقریباً آن را فراموش کرده است.

برخی نکته های کلّی به قرار دادن ماجرای ایران نو درتاریخ سیاسی معاصر و خاورمیانهٔ به دوجنگ جهانی کمک می کند. نکتهٔ اوّل مربوط به سنّت استبدادی سلطنتی درایران است. این سنّت ، که دودمان قاجار به موازات برخی اصلاحات درقرن نوزدهم آن را حفظ کرد، براثرانقلاب مشروطهٔ ۱۲۸۵ تضعیف شد. امّا دردورهٔ سلطنت رضاشاه پهلوی به وضع سابق خود بازگشت. یک تفاوت مهم بین استبداد قاجاریه واستبداد رضا شاه این بود که اوّلی دارای حکومت استبدادی بود، امّا ازجوهرهٔ آن اندک داشت، درحالی که رژیم رضا خانی هردو را بنمایش گذاشت. هر چند قاجارها تا پیش از قانون اساسی ۱۲۸۵ فارغ ازهرگونه محدودیت ونظارتی بودند، تسلّط نسبتاً کمی برایران درمجموع داشتند ودرواقع ، به واسطهٔ ضعف دستگاه اجرایی و نظامیشان ، فاقد ابزار لازم برای جمع آوری بیشترعایدات یا تحمیل تغییرات اساسی به کشوربودند. از طرف دیگر،رضاخان یک حکومت متمرکزوارتش نیرومندایجاد کرد .(توضیح ج.ص.: البتّه این ارتش درشهریور ۱۳۲۰یک روزدرجلوی قوای بیگانه مقاومت نکرد.) که با کمک آن مالیات های بالا واصلاحات رادیکال را به اجرا درآورد. درنتیجه، حکومت رضا شاه بسیاربیش ازپیشینیان قاجارش بر ایران سنگینی می کرد.

دوّم این سرشت و پیشینهٔ نظام پارلمانی وحزبی در ایران را، بدان گونه که پس ازانقلاب مشروطه برقرار شد، باید به حساب آورد. حقّ رأی به شدّت به نفع رده های بالای جامعه بود ونظام دومرحله ای انتخابات ولایات (که دخالت و درستکاری مقامات محلّی واجرایی راسهیل می کرد)حوزهٔ تأثیرسیاسی را بازهم تنگ ترمی کرد. برخی ازجناح های بزرگ تری که درمجلس شکل گرفت

نمایندهٔ گروه های اجتماعی قابل تشخیص با خطّ مشی سیاسی روشن بودند ، امّا اکثراً تنها معرّف پیروان شخصی افراد یا ائتلاف های موقّتی افراد ذینفع بودند. هیچ کدام احزاب سیاسی اصیل ملّی با اعضای زیاد ومبارزات انتخاباتی مبتنی برتعهّدات اعلام شدهٔ جدّی نبودند.درواقع، خطّ مشی لیبرالی درایران، ازنظربُرد اجتماعی محدودوچند دستگی اش، باالگوی خاورمیانهٔ عربی همانند بود. امّا سال های بین دوجنگ جهانی شاهدنه تنها سرخوردگی فزاینده نسبت به دولت انتخابی دراین منطقه ودرقارهٔ اروپا، بلکه همچنین پیدایش الگوهای جایگزین اقتدارطلب جدید بود. این امربرخی کشورها به ویژه آن هایی راکه گرفتارتنش بودند، به سوی راه حلهای اقتدارطلبانه متمایل ساخت. ایران، که تجربهٔ حکومت پارلمانی اش بین سال های ۱۲۸۵ و۱۲۹۹مصیبت باربود، اززمرهٔ این کشورها بود. دولت های ضعیف وگرفتاردسته بندی آن درتصویب اصلاحات اساسی ناکام ماندند، تسلط برولایات راازدست دادند،وبا درماندگی نظارگراین بودند که قدرت های بزرگ کشوررادرخلال جنگ جهانی اوّل- باوجود بی طرفی ایران- به صحنهٔ نبرد تبدیل کردند.

سوّم آن که رژیم رضاخانی به یکباره موجودیت نیافت، بلکه به تدریج شکل گرفت.کودتای نظامی اسفند۱۲۹۹اوتأثیرچندانی برنظام مشروطهٔ ایران نگذاشت ، هرچند حضوردرکابینه وفرماندهی کلّ قوا را برایش تضمین کرد. رضاخان سپس با عملیات نظامی موفّقیت آمیزعلیه جنبش های شورشی در ولایات واز راه کسب نفوذدرمیان جناح های گوناگون سیاسی(به ویژه کسانی که به اصلاحات علاقه مندی نشان می دادند)، برقدرت وامتیازاتش افزود. در حالی که از سوی دیگرنهادها وافراد قدرتمند وبالقوّهٔ دشمن در معرض خطر بود، از نارضایتی نسبت به نظام سیاسی لیبرال و تمایل همراه آن به یک مرد مقتدر ، که بتواند با اقدامات قاطع به کشور جان تازه ای بِدَمد ، بهره بُرد. امّا انتخاب اوبه پادشاهی درآذرماه۱۳۰٤ازسوی مجلس مؤسّسان(از پی عزل احمد شاه قاجار) اورا به نحومؤثّری مطمئن ساخت. دراین مقطع اواز محبوبیت و منزلت زیادی درایران برخورداربودو،همانگونه که بسیاری ازایرانیان وناظران خارجی امید داشتند، می توانست تصمیم بگیرد با همکاری مجلس سیاستمداران برجستهٔ کشور دررأس فرایند اصلاحات قرار گیرد.

امّاچنین نشد.برعکس رضاشاه پهلوی،باتکیه ی فزاینده برروشهای اعمال فشار خودسرانه به کسب قدرت وسلب اختیارازدیگرنهادها و افراد ادامه داد. یک وجه مهمّ این سیاست را می توان دررفتاراو با مجلس وسیاستمداران ایران مشاهده کرد. اوطیّ یک سال ونیم نخست سلطنتش به ندرت دست به اصلاحی زد، بلکه به جای آن کوشیدمجلس راضعیف وبی اعتبارسازد،چنان که تحلیل من از تحوّلات مجلس از آذر۱۳۰٤تا تابستان ۱۳۰٦ آن را نشان خواهدداد. ازآن پس ، تأسیس ایران نو وترقّی ضربه ای مهلک به عناصربازماندهٔ آزاد اندیشی درمیان سیاستمداران ایران و وکلای مجلس وارد کرد. برخی ازگرایش های«سلطانی» شاه دردورهٔ موردبحث دراین فصل آشکارشد:بدرفتاری وخشونت؛بازداشت های خودسرانه وقتلهای غیرقانونی؛وغصب زمین هادرمقیاسی گسترده. واگذاری سمَت های عالی دولتی،به ویژه نخست وزیری، به آدم های کم مایهٔ وفادار نشانهٔ شاخص بی اعتنائی به روح قانون اساسی بود. امّا چنین سبک حکومتی با استبداد حکومت پیش ازمشروطهٔ ایران ناهمخوان نبود.

ایران دورهٔ رضاشاه، مانند اتّحاد شوروی، ایتالیای فاشیستی وترکیهٔ جمهوری ، نهادهای حکومت نمایندگی راحفظ کرد امّا آن ها را ازروح آزادی خواهانه شان تُهی ساخت. دیپلمات هاوروزنامه های غربی هم عقیده بودندکه شکل های ایران نووترقّی به معنای پذیرش روش های مدرن حزبی اقتدار طلبانه درایران است. این ناظران برپایهٔ مقالات روزنامه های ایران واظهارات علنی رهبر حزب ، تیمورتاش وزیردربار،همچنین-درخصوص سفارت بریتانیا-مذاکرات خصوصی او با گادفری ها وارد، وزیرامورشرق، ایران نو را حزبی فاشیستی توصیف می کردند.ایران نودوهدف رادنبال می کرد:نخست ،ایجاد یک حزب نیرومندطرف دارشاه به قصد تشکیل یک اکثریت منضبط درمجلس وتضمین این که بشودطرح های اصلاحی رادیکال راتصویب وقانونی کرد؛ ودوّم، بسیج وسازماندهی افسران ارتش،کارگزاران وبرخی عناصر گسترده تر جامعه در پشت سر شاه از راه عضو گیری درمقیاس گسترده. به نظر می رسد که تیمورتاش هم ایران نو وهم ترقّی را درنظرداشته است،منتها با مشورت تنگا تنگ باشاه وتأیید او، آیا ارتباط مشخّصی با ایتالیا وجود داشت ؟ وضعیت درآن جا، که موسولینی وحزب فاشیست به تدریج درچارچوب نظام پادشاهی مشروط یک رژیم

متمرکزاقتدارطلب به وجودآوردند، با وضعیّت در ایران پس ازکودتای نظامی رضا خان شباهت هایی داشت. امّا تیمورتاش تا سال ۱۹۲۸ / ۱۳۰۷با موسولینی دیداررسمی نداشت. ازآن گذشته ، تعریفی که ازیک حزب فاشیست در این جا به کاررفته می توانست به همان اندازه حاکی از آن باشد که حزب کمونیست دراتّحاد شوروی یا،محتمل ترازهمه، حزب جمهوری خواه خلق درترکیه الگو قرارگرفته است. تیمور تاش ، که در روسیه تحصیل کرده بود، بخشی ازسال ۱۳۰۵ را صرف مذاکره برای عقد قرارداد تجاری با مسکو کرد ودرهمان سال مصطفی کمال او را درترکیه به حضور پذیرفت. به عبارت دیگر، تیمورتاش توانست به یک رشته تجربیات دست یابد . خود رضا شاه نیز به موفّقیت های آتاترک علاقهٔ وافری نشان می داد. افزون برآن، برخی نشانه های علاقهٔ شخصی رضا شاه به مفهوم یک حزب«فاشیست » در زمان درسایه قرارگرفتن ترقّی درسال۱۳۱۱آشکارشد، اوخودش تا سال ۱۳۱۳ به ترکیه سفر نکرد.

اگر ایران نو درظرف چند ماه با شکست روبروشد،بررسی آن چه ارزشی دارد؟ بخشی ازارزش بررسی آن به خاطر هدفی است که درآن شکست خورد . ایران نو به منظوربسیج پشتیبانی ازشاه درسراسرکشورآغازبه کارکرد و ازاین جهت هیچ جایگزین واقعی نداشت. نداشتن پشتیبانی حزبی فراگیررا، نظیرآنچه مصطفی کمال درترکیه ازآن برخوردار بود،غالباً ضعف عمدهٔ رژیم رضا شاه به حساب می آورند. امّا ایران نو به خاطرهدفی که خود، یا بیش تر شاخهٔ پارلمانی اش ترقّی، درآن موفّق شد نیزشایان توجّه است . ترقّی تا اواسط نیمهٔ دوّم سال ۱۳۰۶کنترل مجلس رادردست گرفت وباراهنمایی های تیمورتاش تازمان انحلالش در۱۳۱۱به خدمت به شاه ادامه داد. این امر خصلت نمایندگی مجلس ایران را از بین برد امّا کارکرد قانونگذاری آن را احیا کرد:

گرچه چند نمایندهٔ مستقل متمایزازکسانی که عضوترقّی یا حزب دولتی هستند ، درمجلس وجود دارد، هیچ حزب اقلّیتی در مجلس نیست... حزب ترقّی بیش از ۹۵ درصد کلّ نمایندگان را شامل وچنان ازسوی وزیردربارخوب هدایت می شود که لوایحی که دولت به مجلس ارائه می کند بدون هیچ مشکلی به تصویب می رسند.

در واقع، تیمورتاش وجود حزب ایران نو را بعضاً به عنوان وسیله ای برای به نظم درآوردن مجلس آشفتهٔ ایران(ازنظرسفارت بریتانیا)توجیه می کرد.استدلال او این بودکه مجلس ونظام سیاسی لیبرال ایران با شکست مواجه شده . برای فائق آمدن برکشمکش وچند دستگی و پیشبرد اصلاحات مورد نیازکشور تمرکز بیش تر قدرت ضروری است.

ازآن گذشته، موضوع ازاین جهت نیزقابل توجّه است که درحالی که بریتانیایی ها، آمریکایی ها آلمان ها، فرانسوی ها وایتالیایی ها به ایران نو توجّه داشتند و آن راحزبی ازنوع خاصّ به حساب می آوردند، تاآن جا که ما می دانیم سیاستمداران ایرانی چنین نظری نداشتند. امّا برخی درزمان به ایران نو به دلیل این که یک حزب ضدّ دین. ضدّروحانیت بود وداورودستهٔ تیمورتاش به حساب می آمدحمله می کردند. این حزب ازنظرسیاستمداران بازنشسته وتاریخ نویسانی ایرانی،به هنگام بازنگری،حتّی اهمّیت کم تری می یافت:مخبرالسلطنهٔ هدایت نخست وزیردرخاطرات خود،هرچند نسبتاًمفصّل است، به خود زحمت اشاره ای به آن رانمی دهد،همچنان که دوجلدتاریخ مختصراحزاب سیاسی ایران ملک الشعرای بهار.باقرعاقلی درزندگینامهٔ تیمورتاش چندخطیّ به ایران نواختصاص می دهد، امّاآن رابا ایران جوان اشتباه می گیرد، واثرمشهورهشت جلدی حسین مکی، تاریخ بیست سالهٔ ایران، تنها به انحلال ترقّی اشاره دارد. عامل دیگری که موجب این درآمیزی شده این گزارش است که شاه ترقّی را به خاطر گرایش های جمهوری خواهانه اش منحل کرد- که تقریباًبه یقین می توان گفت دستاویز گمراه کننده ای برای انحلال تشکّلی بودکه مدّت ها به شاه خدمت کرده منتها رهبرش، تیمورتاش، اینک مورد بی مهری قرار گرفته بود. بی توجّهی به ایران نوتا حدّی ازآن جا ناشی می شود که به دلایلی که دربالاذکرشد برای احزاب سیاسی ایران ارج واعتبارچندانی قایل نشده اند.دیگرموضوع های مهمّ آن زمان– الغای کاپیتولاسیون(حقّ قضاوت کنسولی)، اصلاحات حقوقی، ونظام وظیفه - نیزبه درسایه قرارگرفتن بحث به ظاهرکم اهمّیت ایران نووتشکل بدون مخالف ترقّی کمک کردند.

بااین حال شرح ظهوروسقوط ایران نوحکایتی جذّاب است. مثلاً ترفند فوق العاده وتزویرودورویی رضا شاه را نشان می دهد . هنگامی که مخالفان سیاسی

ایران نو درکشور،همین طوردرمجلس وحتّی درکابینه،خودی نشان دادند، رضا شاه با مهارت بیزانسی واکنش نشان داد. به رئیس پلیسش اجازه داد ادارهٔ حزب دیگری،موسوم به ضدّاجنبی ها،راکه مقاومت دربرابرایران نوراهدایت و رهبری می کرد،برعهده بگیرد.اوازاین طریق نظارت غیرمستقیم برعناصر مخالفت را تأمین می کرد. سپس درحالی که احزاب رقیب با هم درگیربودند ، ودرکارهای یکدیگروقفه ایجاد می کردند، رضاشاه برای گردش راهی استان های شمالی شد. به پایتخت که برگشت، دستورانحلال ضدّ اجنبی ها را صادر کرد وسپس کارمندان مسئولان دولتی را ازعضویت درهرحزبی ازجمله ایران نو منع کرد و بدین ترتیب آرامش راباز گرداند. حرکت دوّم نشانهٔ نوعی همراهی با احساسات عمومی و روحانیون محافظه کاربودکه دشمنی اوّلیه شان نسبت به ایران نواینک به کارزاری علیه اصلاحات غیردینی اخیردردستگاه قضایی و قانون موجود نظام وظیفه گسترش یافته بود. ایران نو رو به زوال رفت. دراین میان ، ترقّی که درشهریور ماه به آرامی سراز تخم درآورده بود، به دنبال کردن هدف هایش ادامه داد.

توضیحی چنددربارهٔ منابع . مکاتبات عادی وزارت امورخارجه بریتانیا(FO 371) واسناد محرمانهٔ مأخوذ(FO 416) در« مرکزاسناد ملّی» درکیو(Kew) شالودهٔ اصلی دیپلماتیک رابرای این پژوهش فراهم می آورند، امّا این پژوهش ازاسناد دیپلماتیک آلمان، ایتالیا و ایالات متّحده نیز کمک می گیرد. گزارش های رسمی ایالات متّحده چکیده های منظّم تعدادی از روز نامه های ایرانی را دربر می گیرد. دیگرمنابع شامل روزنامهٔ ایرانی اطلاعات، خاطرات وآثاردست دوّم به زبان فارسی،وچکیده های گزارشهای مطبوعات آن زمان از اورینته مُدرنئ («شرق معاصر») ومجلّهٔ مطالعات اسلامی است. اما کمبود اطلاعات وبالاتراز همه تفسیرواظهارنظردرمنابع فارسی،این پژوهش رابه گزارشی صرفاً غربی از موضوع ایران نو تبدیل می کند.

هرچند منابع نقل شدهٔ بریتانیایی درخصوص برخی سیاستمداران ایرانی(به ویژه سه نخست وزیر) ودرخصوص رضاشاه تند وسختگیرانه به نظرمی رسند، خواننده دچاراشتباه خواهدشد اگراین اظهارات را بدون پایه ومدرک جدّی یا بازتاب نگرش کلّی بریتانیا تلقّی کند.مثلاًانتقادات ازفروغی برنشانه های

مشخّص عملکرد ضعیف او مبتنی اند، انتقاداتی که ازجمله ایرانی ها وآمریکایی هابه عمل می آورندواظهارات بریتانیایی هادرخصوص اوودیگرنخست وزیران با توجّه به سلوک وفرهنگ شخصیتشان(که عمدتاً نقل نشده باقی مانده) به این انتقادات تعادل می بخشید.وزیرمختارآلمان،گراف فردریش ورنرفون دِرشولنبر گ ، نیزمی توانست به همان اندازه نقّاد وخرده گیرباشد. به همین ترتیب ، اظهارات بریتانیائی هادربارهٔ رضاشاه در۱۹۲۶ / ۱۳۰۵ تند و خشن به نظرمی رسد، اما درشرایط دورهٔ خاصّ بیماری او صورت گرفته و الزاماً دیدگاه دراز مدّت تربریتانیایی ها را نسبت به او منعکس نمی کند.

ایران نو

«رابرت کلیو» وزیرمختاربریتانیا درایران، دراواخرژوئیه۱۹۲۷میلادی (اوایل مرداد۱۳۰۶خورشیدی) درگزارش اطّلاعاتی پانزده روزیک بارخودبه اختصار می‌گوید:«حزبی با خطّ مشی فاشیستی با تأییدرضاشاه درتهران تشکیل شده است که خودرا«ایران نو»می‌نامد.»اودرادامه می‌افزاید:«...حزب ایران نوبا مقداری تبلیغات مطبوعاتی مطرح شده است و گفته می‌شود که درمحافل بالا با نظر مساعد به این حزب نگریسته می‌شود.» امّا درطول ماه اوت همان سال، حزب ایران نو به سرعت توسعه یافت ووسعت پشتیبانی‌اش درمیان شخصیت‌های برجسته‌ی رژیم آشکارشد.
بانیان این حزب تنی چند ازسیاستمداران جوان‌تر و پیشرو ترایران، نظیر« عبدالحسین تیمورتاش» ،وزیردربار؛«نصرت‌الدوله» فیروز، وزیر مالیه؛ «علی اکبرداور»، وزیرعدلیه؛ به همراه معدودی ازنمایندگان جوان‌تروافسران بلند پایه ترارتش بودند. گفته می‌شد «رضا شاه» به شخصه ریاست افتخاری آن را برعهده دارد.تیمورتاش درزمان نخستین میتینگ عمومی حزب،درششم شهریور ۱۳۰۶ خورشیدی به عنوان رهبررسمی حزب ظاهرشد ودرآن‌جا هدف‌های ایران نو راچنین خلاصه کرد:استقلال ایران درزیردرفش پهلوی؛پیش‌رفت ایران ازطریق قدرت رضاشاه به سوی تمدّن وتجدّد ؛ مقاومت دربرابرنفوذ خارجی؛ مخالفت باهمهٔ عقایدارتجاعی وضالّه؛وصداقت وتعهّددردستگاه دولتی.

تیمورتاش درجریان همان سخن‌رانی نظرخود رابالحنی «به شدّت ضدّ روحانی، اگرنه دقیقاً ضدّاسلامی» بیان کرد. رفتارغیردوستانه‌ی حزبش نسبت به روحانیت درالزام اعضا به اختیارکلاه لبه‌دار پهلوی به نشانه‌ی اطاعت‌شان از شاه آشکارشد. به دلایل مذهبی مربوط به لبه‌ی کلاه و احکام نهی تقلید ازکافر، چنین موضوعی باعث رنجش افراد مؤمن واکثریت علما شد. روحانیان همچنین به این نکته توجّه داشتند که خودشان اگر کلاه‌پهلوی را اختیار کنند، باید یک عنصر اساسی استقلال از سلطنت را کنار بگذارند، و بنابراین احساس می‌کردند که به عمد ازحزب جدید کنار گذاشته شده‌اند. چنین روی‌کرد ضدّ روحانیتی درعمل توجّه فعّالان «ایران جوان» را به خود جلب کرد وگروه‌شان با ایران نو درآمیخت. درحالی‌که روزنامهٔ «طوفان» استدلال می‌کرد که کلاه و لباس هیچ ربطی به اسلام ندارد، داور، وزیر عدلیه، که حزب رادیکالش را درایران نو ادغام کرده بود، بادستوربه تمام کارکنان وزارتخانه که کلاه لبه‌داربرسر بگذارند ، به شخصه ضربه‌ای به نفوذ روحانیون در عدلیه وارد کرد. امّا چنان‌که تیمورتاش درگفتگوبا دبیرامورشرق سفارت بریتانیا بیان کرد،انگیزه‌ی قوی‌تری در پشت تأسیس ایران نو قرار داشت.

استقلال ایران درزیر درفش پهلوی؛ پیش‌رفت ایران از طریق قدرت رضاشاه به سوی تمدّن وتجدّد؛ مقاومت دربرابرنفوذخارجی؛ مخالفت با همهٔ عقاید ارتجاعی و ضالّه؛ و صداقت و تعهّد در دستگاه دولتی.

تیمورتاش درجریان همان سخنرانی نظرخود رابا لحنی « به شدت ضد روحانی ، اگرنه دقیقاً ضد اسلامی » بیان کرد. رفتارغیردوستانهٔ حزبش نسبت به روحانیت درالزام اعضا به اختیار کلاه لبه دارپهلوی به نشانهٔ اطاعتشان از شاه آشکار شد. به دلایل مذهبی مربوط به لبهٔ کلاه واحکام نهی تقلید ازکافر، چنین موضوعی باعث رنجش افراد مؤمن واکثرعلما شد. علما همچنین به این نکته توجّه داشتند که خودشان اگر کلاه پهلوی را اختیارکنند، باید یک عنصراساسی استقلال ازسلطنت راکناربگذارند، وبنابراین احساس می کردندکه تعمداً از حزب جدید کنارگذاشته شده اند. چنین رویکرد ضدّ روحانیتی عملاً توجه فعالان ایران جوان را به خود جلب کرد گروهشان با ایران نودرآمیخت. درحالی که روز نامهٔ طوفان استدلال می کردکه کلاه ولباس هیچ ربطی به اسلام ندارد،داور، وزیر

عدلیه ، که حزب رادیکالش را درایرا ن نو ادغام کرده بود، با دستور به تمام کارکنان وزراتخانه که کلاه لبه داربرسر بگذارند، شخصاً ضربه ای به نفوذ روحانیون درعدلیه وارد ساخت.
اماچنان که تیمورتاش درگفتگوبا دبیر امورشرق سفارت بریتانیا روشن ساخت ، انگیزۀ قوی تری درپشت تأسیس ایران نوقرارداشت. اواستدلال کرد که تلاش های ایران برای ادارۀ نظام پارلمانی لیبرال با شکست روبروشده است: «ایران، پس از بیست سال ازحکومت به اصطلاح مشروطه، پیش‌رفت بسیارکمی داشته است و تاکنون حتّا نتوانسته است اصول حکومت مشروطه را درک کند. همه چیز باید دوباره ازنوشروع شود.کسی وجود دارد که یک گروه سیاسی بتواند به دورش حلقه زند وآن کس شاه است. اعلیحضرت آرزو دارند ایران درمسیرتجدّد و پیش‌رفت قراربگیرد وهمۀ کسانی که همین عقیده را دارند باید به گرد اوحلقه زنند. امروزه درزندگی سیاسی کشورهیچ نظم و انظباطی وجود ندارد و بدون انضباط امیدی هم وجود ندارد. مشاهده کرده ایم که انتخابات چگونه برگزار می شود ووقتی نمایندگان برای دوسال درصندلی هایشان با خیال راحت لم می دهند چقدر بی عرضه هستند. آنها که انتخاباتشان برمبنای برنامه یااصلی نبوده است،اعمالشان عاری ازعقل واحساس است. هرکس به دنبال نفع شخصی خویش است. آنها احزاب قارچ گونه تشکیل می دهند، که بی حساب وکتاب رشد می کنند، دچارانشعاب می شوند، با احزاب دیگریکی می شوند وتقریباً پیش از آن که بالغ شوند ازبین می روند. دلیلش این است که نفع شخصی دردرجۀ اوّل اهمّیت قراردارد ...یک حزب همگون ومنضبط، که گرد یک شخصیت حلقه زده باشد وازطریق آن شخصیت برای خیروصلاح کشورکارکند، تنهاامید برای آینده است.«ایران نو» سابقه‌ی نامزدهای عضویتش را به دقّت بررسی خواهد کرد و اوامیدواراست که وقتی زمان انتخابات فرابرسد، آن‌ها درموضع قوی قرار داشته باشند.اگر،آن‌طورکه اوامیدواراست، آن‌ها درکسب اکثریت کرسی‌ها موفّق شوند، آن وقت می‌توانند به هرنوع اصلاحاتی که لازم باشد، حتّا اصلاح قانون اساسی دست بزنند. او دشواری های فراروی دولت کنونی را درمجلسی آشفته و بی انظباط به عنوان مثال ذکرمی کند و به تقاضای دولت درخصوص بدهی دولت ایران اشاره می نماید. می گوید که با شرایط فعلی واقعاً هیچ دولتی نمی

تواند مطمئن باشد که مجلس به این موضوع یا موضوع های مشابه با روحیهٔ بی طرفی وانصاف رسیدگی کند، چون هیچ دولتی راحتّی نمی توان پیشنهاد کرد که درمجلس دارای اکثریت قاطع باشد.هیچ پیوند نظم،انضباط ، یا اصول تعاونی این دونهاد را با هم همراه نمی کند وازاینرو ما دولت هایی داریم که صرفاً با میل وهوس عدّه ای ازنمایندگان بی وجدان می آیند و می روند.
خلاصه، کشمکش های داخل مجلس همین طوربین مجلس ودولت ازحلّ و فصل اموردولت و تصویب اصلاحات جلوگیری می کرد. تیمورتاش تنها از وضعیت این امور خیلی خوب آگاه بود، چون رضا شاه مسئولیت ادارهٔ روابط مجلس و دولت را به او سپرده بود. خود کلیو انتقادات مشابهی ابرازداشته و در گزارش سالانه اش برای ۱۹۲۶ برنیاز به انضباط بیش تر دردولت ومجلس تأکید کرده بود.
اما پیشنهاد تیمورتاش که درواقع از نوعی راه‌حل تک حزبی حکایت داشت.

مخالفت با ایران نو

ایران نو، تقریباً به محض این که شروع به گسترش یافتن کرده با مخالفت از جانب برخی علما وسیاستمداران رقیب روبروشد. کلیو تشکیل یک حزب جدید نامشخّص را در حدود اواخر مرداد ۱۳۰۶ ثبت کرده که وظیفهٔ اصلی اش رویا رویی با یاران نو بود. این تشکل جدید احتمالاً گروه ضدّ اجنبی ها بوده که کلیو بعدها شرح داد که آن را « خالصی زاده ورئیس پلیس، اداره می کردند. به هر صورت به نظرمی رسدکه این حزب به مثابهٔ چتر باحلقهٔ پیوند برای چندین عنصرمخالف ایران نوعمل می کرده است. مثلاً تدیّن ، وزیرمعارف، و حزب موجود «تجدّد» او، به همراه تعدادی ازجناح های کوچک تر مجلس، در میان مخالفان نقش عمده و بارزی داشتند. برای مدّتی در اوایل شهریور به نظر می‌رسید که شاه آن‌ها را تحت‌فشارگذاشته است: تدیّن تهران را « به قصد سفری اسرارآمیز به تبریز[ترک کرد]وشایع شد که او را به آن جا فرستاده اند و از آن جا به اروپا خواهد رفت، چون به خاطرامتناع از منحل کردن حزبش و پیوستن به حزب جدید[ایران نو] مغضوب واقع شده است.» افزون برآن،

هدایت ، نخست وزیر، اخطاریهٔ عمومی شدید الحنی در خصوص سوء استفاده از دین درجهت مقاصد سیاسی صادر کرد. امّا درآن موقع مخالفت با ایران نو داشت درمقیاس وسیعی درکشوراحساس می شد. چندین تن ازعلما نه تنها علیه ایران نو وکلاه پهلوی موضع گرفتند بلکه به حمله به اصلاحات حقوقی داور ، وزیرعدلیه ، قانون نظام وظیفه، و حتّی خود شاه ادامه دادند:

ملایان، که هم ازتشکیل حزب ایران نو وهم دیگرنشانه های بی اعتنایی فزاینده نسبت به اقتدارشان ازسوی«ایران جوان»برانگیخته شده اند،شروع به تحریکات کرده اند. آنها روی اصلاح دادگاه، تصویب رسمی به سر گذاشتن کلاه پهلوی (کلاه معمولی ایرانی لبه دار) ولباس پهلوی (کت وشلواربا یقه وکراوات) ، که اکنون برای کارکنان دولت اجباری است، وتا آن جا که به اوّلی مربوط است، تقریباً همهٔ«ایرانیان جوان» آن را به سرمی گذارند، به عنوان هدف های حمله انگشت گذاشته اند.دربرخی ازسخنرانی های تندونکوهش آمیزآن ها تمایز روشنی بین شاه ودولتش به چشم نمی خورد،که درمواردی به بازداشت سخنرانان می انجامد وازپی آن درمیان بخشی ازجمعیّت که ملایان هنوزدر میانشان هواداران بسیاری دارند شلوغی هایی به وجود می آید. شلوغی های جدّی تردراصفهان رخ داد. ملّایان اصفهان فرصت بازداشت یک خطیب را، که شاه وبرخی اقدامات رژیم کنونی را مورد انتقادقرار داده بود، غنیمت شمردند وتظاهرات اعتراضی سازمان دادند. بازاراصفهان هشت روزبسته بود وانبوه مردم درتلگرافخانه جمع شده بودند تا به تهران تلگرام بفرستند. روحانی مشکل آفرین آزاد شد، امّا ملّایان دست از تحریکاتشان بر نداشتند تا این که رئیس پلیس از مقامش برکنار شد.

درچنین فضایی که تحریکات تداوم داشت، شاه درهفتم شهریورشخصاً عازم تبریز شد و درآن جا ازجمله تدیّن را به حضورپذیرفت. تیمور تاش دردهم شهریوربه همان شهر پروازکرد و همزمان با آن تدیّن اجازهٔ بازگشت به تهران را دریافت کرد. باز گشت او دشمنان تیمورتاش و ایران نو را دلگرم و تلاش ها یشان را دو چندان کرد.

مخالفت با حزب[ایران نو] ازسوی محافل گوناگون دارد شدت می یابد و به هم می آمیزد. روحانیان به صورت یکپارچه باآن مخالفند، درمجلس نیز مخالفان

زیادی دارد، که تدیّن، وزیر معارف ، آنها را هدایت می کند. یک عضو بسیار فعّال جناح مخالف رئیس پلیس است که نوکر کاملاً فرمانبردارشاه است. بعید است که او بدون رضایت شاه به جناح مخالف پیوسته باشد، همان طورکه بعید است وزیر دربار بر خلاف میل شاه به حزب جدید پیوسته باشد.
بسیاری از علما عقیده داشتند که معیشت و نفوذشان از طرف رژیم در معرض تهدید جدّی قرارگرفته و آن ها باید ازهرفرصتی برای ایستادگی مؤثّر استفاده کنند. همان طورکه در بالا اشاره شد ، این کارزارو پیامد حادثهٔ اصفهان به اعتراضات روحانیان به اصلاحات حقوقی(که معیشت بسیاری ازآنها راتحت تأثیرقرارمی داد)، نبودنمایندگان روحانی درمجلس، وبالاتر از همه قانون نظام وظیفه ،موضوعی که برای عموم مردم و تجّاربیش ازهمه اهمّیت داشت، کشیده شد. احساس عمومی چنان بود که گروه بزرگی از علما، به پیشوایی مجتهد حاج آقا نورالله،عملاً با بست نشینی درقم نوعی جنبش اعتراضی ملّی به راه آنداختند. هرچند آن حرکت اعتراضی عمدتاً خارج ازمحدودهٔ مطا لعهٔ کنونی است، نشانهٔ چالشی جدّی با اقتدار رژیم بود و چند ماه طول کشید تا فرو کش کند.

نقش شاه در قضیهٔ ایران نو و دست داشتن درهر جناح ، باعث گمانه زنی های بسیاری درمیان سیاستمداران برجستهٔ ایرانی ودرسفارت بریتانیادراین خصوص شد که پس از بازگشت او چه اتّفاقی خواهد افتاد . به گزارش کلیو« در یک سو وزیردربارش قرار دارد، درسوی دیگر رئیس پلیس مخالفان را تحریک می کند. بعید است که هر کدام ازاینها بدون دستور اوعمل کنند. عموماً پیش بینی می شود که این مبارزه به سرکوب یک شخص یا یک جناح خواهد انجامید.» درچهارم مهرماه که رضا شاه به تهران برگشت، « به نمایندگان مختلف ملّایان،که آمده بودند تاازاعمال ایران نوشکایت کنند»بی اعتنایی ودستورانحلال «ضدّ اجنبی‌ها» را صادرکرد. اما فرمانی نیز صادر کرد که مقرّر می داشت هیچ عضو دربار، یا هرمقام لشکری یا کشوری نباید به یک حزب سیاسی بپیوندد. این به معنای آن بودکه تیمورتاش دیگرنمی توانست به عنوان رهبر رسمی ایران نوعمل کندوبسیاری ازحامیان پرنفوذتر این حزب مجبوربودندازآن کناره‌گیری کنند.افزون برآن، شاهبا تدیّن به مصالحه رسید و« به رهبران

توصیه کرد اختلافات حزبی خود رامهار کنند.»
به گزارش کلیو، این اقدام شاه علیه ایران نو، بخشی ازتوافق اورا با علمای بر آشفته تر تشکیل میداد:
شاه، پس از آنکه به نحوی پَروبال ایران نورا قیچی کرد، احساس کرد می‌توان به دادخواست طرف روحانی گوش بسپارد، و برای برخی از آن‌ها پیغام فرستاد که خواستشان در مورد تحریکات علیه ایران نو برآورده شده است. روحانیون تهران این پیام را به همکارانشان درمشهد منتقل کردند، وشاه از حاج آقاجمال، یکی ازمجتهدین اصلی تهران، خواست به این منظوربه حاج آقا نورالله تلگراف بزند....

ترقی

مجلس ششم (تابستان ۱۳۰۵ تا تابستان ۱۳۰۷) تعدادی ازجناح ها را در بر می گرفت که تعداد وترکیبشان متفاوت بود وتقریباً نُه ده نمایندگان به آن ها تعلق داشتند. تغییرمکرراعضا وصف بندیشان ، محو گهگاهی و ظهورمجددشان با نامی دیگر، هنوزنامشخص ترازوضعیت مربوط به احزاب رسمی بود. اما درخرداد ۱۳۰۶، چند هفته پیش ازتشکیل حزب نو، مجلس شامل گروه های زیر(به ترتیب اندازه) می شد: مستقل، اتحاد، رادیکالی ، آزاد ، تعاون ملی، وترقی ایران. تدین ، وزیرمعارف، گروه مستقل را رهبری می کرد، که شامل نمایندگان متعلق به حزب رقیبش(تجدد نیزمی شد، درحالی که داور،وزیرعدلیه ، جناح کوچک تر رادیکالی را اداره می کرد.
نشانه های تغییراساسی درتشکیلات مجلس دراواسط شهریورشروع به آشکار شدن کرد وآن زمانی بود که روزنامه های اطلاعات وکوشش نوشتند که نمایندگان دارد گروهبندی های موجود خودرا ترک می گویند و درفکرجوش خوردن با این یا آن حزب جدید هستند. درواقع دسته بندی های رادیکالی، مستقل و آزاد خودشان را منحل کردند. اما ادغام پیش بینیی شده شان دریک حزب یا احزاب رسمی صورت نگرفت؛ درعوض، گروهبندی پارلمانی دیگری شکل گرفت: جناح جدید ترقی (که نباید آن را با ترقی ایران اشتباه گرفت). کلیو ترقی را نسخهٔ دوم از پیش برنامه ریزی شدهٔ ایران نوو«موافق آرمان های آن»

توصیف کرد. ازاین رو به نظر می رسد که شاه وتیمورتاش درابتدا قصد داشتند جناح بندی های گوناگون پارلمانی را درایران نو ادغام کنند، امابا وجود ادامه تحریکات علیه آن حزب تصمیم گرفتند له جای آن ترقی را سرهم کنند. این واقعیت که ترقی نه تنها ازمداخلهٔ شاه علیه ایران نودرامان ماند بلکه به رشد خودادامه داد، این برداشت را تقوقت می کند که او ایران نو را بدلائل تاکتیکی رها کردوحمایت خود را به ترقی انتقال داد. درحالی که ایران نو« هستی رو به زوال داشت»، جناح ترقی « قوی ترین حزب در مجلس [شد]. تیمورتاش آن را اداره می کند وبا وعدهٔ انتخاب مجدد اعضای آن برای مجلس بعدی آن ها راهمصدا نگه می دارد.»جالب آن است که ترقی تااوایل آبان باز ماندهٔ نمایندگان حزب رقیب تدین (تجار) را جذب کرد. خود تدین کمی پس ازخاتمهٔ بحران قم از وزارت خلع وبازداشت شد. دراین میان ترقی داشت خود را به اثبات می رساند:

وزیرپرانرژی دربار، که حزب ایران نو را تشکیل داد، نسخهٔ دوم آن، - حزب ترقی- را نیزدرمجلس تشکیل داد.اواعضای ناهمگن آن حزب راکاملاً تحت کنترل داشته است، که نتیجه اش این شده که مجلس عملاً لوایحی را که دولت بسیارمایل به تصویب آن ها بوده به تصویب برساند.پیش ازآن که این هدایتگری صورت پذیرد،مجلس وقت خود را با مذاکرت بیهوده تلف می کرد...

انتخابات مجلس هفتم(زمستان ۱۳۰۷ تا زمستان ۱۳۰۹) موقعیت ممتاز ترقی را درمجلس تحکیم کرد،که درمجلس هشتم(زمستان ۱۳۰۹ تا زمستان ۱۳۱۱) ادامه یا فت. تیمورتاش درتمام این مدت در رأس ترقی باقی ماند تا آن که در سال ۱۳۱۱ از نظرافتاد و درپی آن درگذشت. هر چند حزب جانشینی نداشت، پافشاری براین که سیاست های حزبی درایران درسال ۱۳۱۱به پایان رسید گمراه کننده است: سیاست های حزبی لیبرال پس ازتشکیل ترقی عملاً متوقف شده بود.

زمنیه: رضا شاه و مجلس

انتقادات تیمورتاش از مجلس به هنگام تشریح وضعیت ایران نو(چنان که دربالا نقل شد) کم ترمتقاعد کننده به نظرمی رسد. اگرسابقهٔ سیاست های عالی اززمان سلطنت رسده رضاشاه درآذر۱۳۰٤درنظرگرفته شود. این سابقه، چنان که در پایین به اختصاربیان شده، نشان میدهدکه رفتارخودرضا شاه درعملکرد ضعیف قانونگذاری مجلس، روابط بد آن با وزیران و بی نظمی عمومی طی آن دوره نقش اساسی داشت. درواقع،عملکرد اودرشرایط سیاسی بسیارمساعد برای ابتکارهای مثبت (دورهٔ حسن نیت ورضا مندی پس از سلطنت رسیدنش) چنان منفی بودکه بدگمانی هارا درمورد نگرش او نسبت به استقلال مجلس برانگیخت وچنین القا کرد که او، آگانه یا ناآگاهانه، درجهت تضعیف جایگاه این نهاد عمل می کند تا سپس بتواند ارادهٔ خود را به آن تحمیل کند.
به سلطنت رسیدن رضاشاه امیدزیادی رابه اصلاحات درمیان ایرانیان و ناظران خارجی (به ویژه اعضای سفارتخانه های بریتانیا، آمریکا وآلمان وهیئت مالی آمریکایی به ریاست دکترمیلسپو) برانگیخت که درطول سال ۱۳۰۵ به کلی بر بادرفت. نگرانی شاه درمورد به لحاظ سیاسی قابل اعتماد بودن گماشتگانش به مناصب قدرت قابل درک بود، اما خصلت اضطراب آور،خشونت طلب و بدگمان اوبرانگیختن حس وفاداری یاایااعتماددرمیان دیگران را برایش دشوارمی ساخت. درنتیجه، به انتصاب افراد بی کفایت یا کم مایه به مشاغل مهم دولتی ونظامی به جای افراد لایق، که اوغالباً در پی بی اعتبارکردن واز بین بردنشان بود، تمایل یافت.
شاه اززمان به سلطنت رسیدنش تنها به فکرحفظ جایگاه خود بوده است... در حالی که خودش درحکومتداری تردید داشته، به هیچ کس دیگری نیزاجازهٔ این کار را نداده است... ارتش را کنترل نکرده است؛ پی درپی دونخست وزیری را برگزیده وحفظ کرده است که حتی درایران به بی یعرضگی وبی لیاقتی معروف هستند؛امنیت داخلی حفظ نشده است؛ با مجلس سرجنگ داشته است؛باهیئت آمریکایی مخالفت کرده است؛توان اصلی خودرا صرف اعتبارکردن همهٔ رقبای

احتمالی وگرد آوردن املاک شخصی کلان باروشهای سئوال برانگیزکرده است. مثلاً قانون اساسی مدون ایران به شاه حق میدادنخست وزیرش را برگزیند واورا رسماً منصوب کندورضاشاه نیزهمین کاررامی کرد.اما مجلس دردورهٔ سلطان احمد شاه روالش این بود که خود این گزینش را انجام میداد ومعتقد بود که رضا شاه داردازقول خودبه ادامهٔ این روال عدول می کند.اما انچه سبب تشویق زیاد درمیان نمایندگان،مردم،وسفارتخانه های خارجی شدروش اقدام اودرگزینش نامزد نخست وزیری درآغازسلطنتش بود:

با گزینش محدود به این دو نامزد، به زودی کاملاً نمایان شد که، اگرقراربود تنها افکارسیاسی عمومی ملاک باشد،تنها برای یکی ازآن ها می شدشانس موفقیت قایل شدوآن یک میرزا حسن خان مشارالملک بود.اوازاعتماد برخوردار بود و به حماقیت فعال۷۵ درصد نمایندگان مجلس اطمینان داشت ودرخارج از مجلس به زحمت می شد یک سیاستمدار را یافت که ازرقیب او طرفداری کند. حدود دو روزپیش از به سلطنت رسیدن رضا شاه که معلوم شد اوطرفدار نخست وزیری فروغی (کاندیدای دیگر)است، نوعی احساس عمومی شگفتی تؤام با نگرانی پدید آمد. گرچه فروغی ازفرهنگ بالایی فرخوردار است، به هیچ وجه شخصیت سیاسی محسوب نمی شود و از آن گذشته فاقد توان واراده است. اوازاین جهت درست نقطهٔ مقابل میرزا حسن خان مشاراست، و احساس میشد که انتخاب چنین مردی برای هدایت اموركشوربه هیچ وجه برای سرآغاز رژیم جدید خوش یُمن نیست. البته کاملاً مشخص بودکه اعلیحضرت به فروغی اعتماد زیادی دارد، چنان که درسه موقعیت، درزمانی که اونخست وزیر بود و شاه مجبورشده بود پایتخت راترک گوید، ادارهٔ امورحکومت را به فروغی واگذارکرده بود. به نظرمی رسدکه دلیل اعتماد اعلیحضرت درموارد پیشین این بوده که او می دانست فروغی توانایی انجام هیچ کاری را، چه خوب و چه بد، درغیاب اوندارد و مطمئن بود که به هنگام بازگشتش امور رادقیقاً به همان وضعیتی خواهد یافت که به هنگام رفتنش بود. این نوع اعتماد منفی شاید مایهٔ آرامش خاطربود وبی شک درآن زمان به او احساس امنیت می بخشید، اما با توجه به تغییرشرایط درحال حاضر، دراین زمان کاملاً غیرلازم، اگرنه به راستی زیان آور ، به نظر می رسید.

درواقع، گزینش های رضاشاه برای نخست وزیری نمایانگر ترجیح همیشگی کم مایگی وقابلیت اعتماد سیاسی بود: فروغی (« که به لحاظ سیاسی نالایق و کم مایه»بود) ازآذر۱۳۰٤ تاخرداد ۱۳۰۵،مستوفی («دارای شخصیتی ضعیف وناتوان ازتصمیم گیری دربی اهمیت ترین موضوع») ازخرداد ۱۳۰۵ تا خرداد ۱۳۰٦،وبرای چندین سال پس ازآن،هدایت (« اینک سالخورده ومعتاد به تریاک...که بیشتر توان سابقش را ازدست داده است»).سیاستمداران قابل ومستقل اندیشی چون مشارووثوق،که به نظرمی رسید کاملاً توانایی کسب اکثریت را درمجلس داشتند، برای این ساکت نادیده گرفته شدند. رضا شاه در گزینش وزرا نه مداخله می کرد، اما بدون هرگونه اعمال کنترل کیفیت. مثلاً، کلیووضعیت رادرزمستان۱۳۰۵چنین شرح میدهد:«کابینهٔ مستوفی الممالک، که اینک برای ششمین بارنخست وزیراست، مجموعهٔ رایج کم مایگان سطحی تشکیل شده است.»بدین ترتیب مجلسهای پنجم وششم براثرسیاستی که اختیارات قانونیشان را زیرپامی گذاشت به طور فزاینده ای عقیم ماندند، باخواست های اکثریت اعضایشان درتعارض قرارگرفتندودولت هایی نالایق عرضه داشتند. مجلس با انتقاد از وزیران، به تأخیرانداختن کارها،و تلاش برای به زیرکشیدن کابینه ها منجرمیشد، امادرسرشت آن ها تغییرچندانی ایجاد نمی کرد.
هرچندرضاخان وروحانی- سیاستمدارمحافظه کار،مدرس،برسرپیشنهادتأسیس جمهوری درسال۱۳۰۳وبرسرجانشینی رضاخان به جای احمدشاه درسال۱۳۰٤ درگیرشده بودند،برای باقی ماندهٔ عمرمجلس پنجم(بهار۱۳۰۳تا بهار ۱۳۰۵) در مجلس ودرپیشبرد انتخابات مجلس ششم (تابستان۱۳۰۵تاتابستان ۱۳۰۷) با هم تشریک مساعی کردند.
مدرس درترکیب کابینه ها اعمال نظرمی کرد ودرعوض آن ها را ازحمایت پارلمانی وعمومی اش برخوردارمی ساخت، هرچنددرخرداد۱۳۰۵در پافشاری (موفقیت آمیز) برای استعفای فروغی مداخله کرد. اما مجلس ششم، که در تیر ماه گشایش یافت، هم مدرس وهم نخست وزیر جدید (مستوفی) قرارداد:
یک فراکسیون علیه مدرس شکل گرفت، دو یا سه تن از مریدانش کرسی ها ی خود را ازدست دادند، ودرواقع زندانی شدندواعتبارنامه های کسانی که در برابر نفوذ اومقاومت کرده بودند مورد تأیید قرارگرفت. این فراکسیون، که

استقلال خود را بدین ترتیب به نمایش گذاشته بود، بااتحادعلیه کابینهٔ مستوفی حملهٔ مستقیم خود را متوجه مدرس کرد.
بنابرگزارش سفارت بریتانیا، مجلس بدین شیوه عمل کرد چون مستوفی را آلت دست مدرس ورضاشاه می دانست. مجلس اینک« یکسره ضد شاه»بود. مدرس با تلاش برای دورساختن خودرا ازرضاشاه واکنش نشان داد. اما درهشتم آبان(از قرارمعلوم ازطرف اعضای پلیس مخفی که به دستورشاه عمل می کردند) مورد سوء قصد قرارگرفت:
مدرس، که دریافته بود شهرت واعتبارش دارد از اتحادش باشاه لطمه می بیند، فرصت را غنیمت شمردتا سخنرانی جسورانه ای ایرادکند ودرآن بگوید که او تنها تا هنگامی که اعلیحضرت مطابق قانون اساسی عمل کند ازاوحمایت می کند. سه هفته بعد سوء قصدی به جان مدرس صورت گرفت که دراوضاع و احوالی بود که پای پلیس مخفی را به میان ئمی کشید. مجلس به نظرمی رسید براثرسوءقصد به مدرس موقتاً مرعوب شده است وخود مدرس، پس از بازگشت ازبیمارستان، لحنی کم ترتکبرآمیزاختیارکرد. اما دراواخرپاییزحملات به کابینهٔ مستوفی شدت یافت و بحث ها درمجلس مثل همیشه پرهیجان، خود پسندانه ، و بی حاصل شد.
طی نخستین سال سلطنت رضا شاه دستاوردها چندانی فراهم نیامد. کلیودر گزارش سالانه اش نوشت که « نه کابینهٔ فروغی ونه کابینهٔ مستوفی درسال ۱۹۲۶ / ۵ – ۱۳۰۴هیچ گونه کار سازنده ای انجام نداده اند . لوایحی هم که عرضه شده است حاصل کارهیئت آمریکایی در وزارت مالیه بوده است».

بیماری و بهبودی شاه

در طول سال ۱۳۰۵ دیپلمات های بریتانیایی و آلمانی به این نتیجه رسیدند که رضاشاه به نوعی بیماری روانی مبتلاست:
در حال حاضر به نظر می رسد که نیرو و توانش را از دست داده است؛ دود تریاک قوای ذهنی اش را پریشان کرده, قدرت تشخیص را از او گرفته و سبب دوره های طولانی سستی و خواب آلودگی حزن انگیز مرموزی شد که بد گمانی

های کابوس مانند یا فوران خشم بی اختیار آن را قطع می کند. آشفته و حتی هراسان به نظرمی رسد.....این تباهی آشکارپرشورترین ستایشگرانش را هم سردر گم ساخته است و آن ها مایلند این را به اثرات افیون نسبت دهند. بدگمانی دیوانه وارش، فوران ناگهانی خشمش وناتوانی اش در دیدن اشیا در ابعاد واقعی شان را ممکن است به واقع بتوان به تسلیم شدنش به مواد مخدر نسبت داد. اما بی تحرکی مداومش, بی تفاوتی آشکارش نسبت به شهرت و محبوبیت خودش, مال اندوزی تا حدی بی شرمانه اش را باید کم تر ناشی از علل عارضی, بلکه بیش تر یک مشکل روانی ناشی از زیاده خواهی دانست که تنها تحول بعدی او می تواند آن را حل کند.

رضا شاه درآزاد گذاشتن خوی خشن ومتغیرخود درملاً عام نیزتردید چندانی به خود راه نمی داد. ارائه یک نمونه ازبسیارکفایت می کند:

نمونه ای ازکج خلقی او را می توان از دیداراخیرش درمدرسۀنظام مثال آورد. وقتی اعلیحضرت وارد شددسته موزیک داشت می نواخت؛ اوازکارطبل خوشش نیامد، پس دسته را متوقف ساخت و مرد بی چاره را به باد فحش و ناسزا گرفت تا این که اوازترس به لرزه افتاد، وبعد با پایش طبل را پاره کرد. سپس دانش اموزان را واداشت ازمقابلش رژه بروند؛ به نظرش رسید دو افسر نوپا به اندازۀ کافی روحۀ رزمی ندارند وهمین که آن ها عبورکردند، با قیافۀ اخم آلود به طرفشان رفت. آن ها از ترس همگامیشان را ازدست دادند . آن او گریبانشان را گرفت و آن قدر تکانشان داد که ازحال رفتندوهنگامی که او به عنوان سربازی ناشی به بریگاد قزاق پیوسته بود، درجه دارقدیمی روس با خود او به همین گونه رفتارکرده بود. وقتی خلقش سرجامی آمد فراموش می کند که ازسربازخانه به کاخ برگشته است، اما قربانیانش، خویشان و دوستان، دراو شاه را می بینند و وقتی خبر چنین رفتار بی رحمانه ای به بیرون درز می کند، شأن ومنزلت شاه را بالا نمی بردوعشق به فرمانروارا دردل اتباعش بارور نمی سازد.

از آن جا که رضا شاه درگذشته نیز برخی ازاین خصوصیات را از خود بروز داده بود، دیپلمات هایی چون هارولد نیکسون هنوزبه بهبودی امیدداشتند. در واقع هم دراواخرپاییز۱۳۰۵رضا شاه علائمی تز بهبودی نشان داد. اما تقریباً

در همین زمان،وزیر مختارجدید بریتانیا(کلیو) داشت متوجه یک راهبرد پوشیده را رفتار سیاسی شاه می شد:« بیش تربابد از ان ترسید که یگانه هدف او[شاه]بی اعتبارساختن نه تنهاسیاستمداران ارشد،بلکه خود حکومت پارلمانی است. به نظرمی رسد که اودرجهت خود کامگی نظامی تلاش می کند.»
تشخیص این که بازگشت تیمورتاش به ایران زمستان ۱۳۰۵دربهبودی شاه دقیقاً چه نقش وتأثیری داشته است دشواراست. اما کلیوعقیده داشت که تیمورتاش به خارج شدن رضا شاه ازخمودگی کمک کرد. به همین ترتیب ، تیمورتاش درابتکارعمل های سیاسی و تقنینی ای که درطول سال ۱۳۰۶ صورت گرفت نقش مهمی داشت، اما اودرهمکاری نزدیک به شاه عمل می کرد. او به یقین ازامتیازات سیاسی فوق العاده ای برخورداربود.
او به عنوان وزیر دربارمقام نزذیک ترین مشاور سیاسی شاه را کسب کرده است. نفوذ اوفراگیراست وقدرتش ازقدرت نخست وزیربیش تراست. درهمهٔ جلسات هیئت وزیران شرکت می کند ومی توان مقام اورا با مقام صدراعظم آلمان مقایسه کرد، بجط آن که او هیچ مسئولیت مستقیمی ندارد.

نتیجه گیری

با توجه به آنچه دربالا گفته شدوآنچه دربارهٔ قابلیت های گوناگون تیمورتاش ورضا شاه می دانیم، به نظرمی رسدکه تیمورتاش طرح ایران نورا در واکنش به آنچه تمایلات شاه تشخیص می‌داد ارائه کرد، وپیشنهادش با تایید شاه مواجه شد. ایران نو، نیایی چون حزب تجدداشت که تیمورتاش باهمکاری داور و تدین پایه‌گذاری کرده و درمجلس پنجم(بهار۱۳۰۳تا بهار ۱۳۰۵) به شاه خدمت کرده بود. امادردوره مجلس ششم(تابستان۱۳۰۵تاتابستان۱۳۰۷) تجدد دیگر نماینده نیروهای به هم پیوسته آنها نبودبلکه منحصرا به تدین تعلق داشت. با این حال، اساسنامهٔ دراصل سکولار تجدد درخصوص اعتراض های مذهبی تدین به ایران نوجای تردید باقی می گذارد،درست همان طورکه قطع همکاری درخصوص تجدد ازآن حکایت دارد که رقابت سیاسی عامل اصلی ومحرک تدین بوده است. روشن است که حسادت وکینهٔ شخصی انگیزهٔ دیگرمخالفان

نیزبوده است. درخصوص این که آیا سیاستمداران ایرانی ایران نورا یک حزب «فاشیستی» قلمداد می کردند، نمی توان نظرقطعی داد. درآن زمان یقیناًبیان نظرمخالف درشکل وقالب مذهبی بی خطرترازابرازمخالفت مستقیم سیاسی یا دیکتاتوری بود.
برخی ازعلمادریافتند که استدلال های دینی درتحریک احساسات عمومی علیه رژیم با موفقیت همراه است، اما مجادله برسرایران نوواصلاحات حقوقی بسیار کم ترازموضوع نظام وظیفه مردم را بر انگیخت (هرچندآن نیزجنبهٔ مذهبی داشت.)
پس چه کسی مسبب بحران پارلمانی سال ۱۳۰۵بود که طرح ایران نو(یابیش ترترقی) به آن پایان داد؟مدرک نقل شده نشان می دهدکه رویکردبسیارمنفی رضا شاه دست کم تاحدی مسبب بود. درواقع می توان پیش تررفت وحدس زد که شاه مایل بود اوضاع درمجلس روبه وخامت رودتاشرایط برای مداخلهٔ تمام وکمال مساعدشود.این شگردشناخته شده ظاهراًدرخصوص اصلاحات حقوقی کارگرافتاد، جایی که به نظام موجود اجازه داده شودکه با تغییرات عرفی سازی پاپیش بگذارد.باپیونددادن این اصلاحات حقوقی باالغای کاپیتولاسیون،ازمخالفت بالقوه با آن نیزجلوگیری شد.
با این حال شکی نیست که نمایندگان مجلس به شیوه ای سردرگم وخود پسندانه عمل کردند،چنان که کلیوابرازداشت.
مجلس ششم طی این سال خود را نهادی بسیارنابخرد، نادان، وکارشکن نشان داده است؛ سازمان حزبی موجود سرشت رنگارنگ ومتغیری داشته است،و گروه ها صرفاً به دلایل شخصی وجزئی به هم می پیوندند وسپس بازهم به هم می زنند. اکثریت نمایندگان به طرزی متعصبانه ناسیونالیست هستند واحساسات ضدانگلیسی بسیار صریح وشاید شدید است. آن ها طرفدار روسیه نیستند. اما همیشه امکان دارد که از روی ترس یا از یک نقطهٔ نظر روسیه را بپذیرند. سفارت درمجموع هیچ تصویری از تفاوتی که باید بین قوهٔ مقننه وقوهٔ اجرائیه موجود باشد ندارد، وهرنماینده ای به خودحق می دهد که در جزئی ترین امور اجرایی دخالت وهرتعهدی را که دولت یا وزارتخانه هاممکن است پذیرفته باشند لغوکند. آن ها نه تنها نسبت به دولت ووزارتخانه ها حسود و بدگمانند، نسبت به

یکدیگر نیز به همان اندازه حسود و بدگمان هستند. اخاذی وفسادفراگیراست و نمایندگان آماده اند به حقوق شرکت های خارجی حمله کنند، تنها به این امید که شاید ازاین رهگذرحق السکوتی بگیرند. این بیم وجود دارد که، اگرشاه نتواند انضباطی را به مجلس تحمیل کند، ماشین دولت به کلی متوقف شود.
عصبانیت های شدید ومکررودشمنی های دشمنی بین اعضای مجلس نشانهٔ فقدان بلوغ سیاسی نیزبود.درواقع، تب و تاب بیش ازاندازهٔ تدین ورئیس پلیس درحمله به ایران نونشان می دهدکه رقابت ها وحسادت های شخصی تا چه اندازه ممکن بود باعث شودانضباط ووظیفه اطاعت ازشاه نادیده گرفته شود. انتخابات دستکاری شده ومجلس دستچین شده را حل منطقی این هرج و مرج پارلمانی وسیاسی بود. همچنین نتیجهٔ منطقی وطبیعی گزینش یک مرد قوی مثل رضاخان برای نجات کشوربود.
این فصل برخی ازدشواری های واقعی ای را که ایران،مثل بسیاری کشورهای دیگر، درتلاش برای ادارهٔ یک نظام پارلمانی، با آن ها مواجه بود توضیح داده و از این رو به روشن کردن علت علاقهٔ این کشورها به راه حل های تجدد آمران] کمک کرده است. تیمورتاش چنین راه حلی ارائه داد: ایران نو، که دست به کارشد تامجلس وهمین طوربخش های مهم جمعیت ایران را سازماندهی کند. اما درعمل اوتنها به تسلط برمجلس ازراه ترقی دست یافت وشاه موفق شد از ۱۳۱۱به بعد بدون آن مجلس رامهارکند. ناکامی درایجاد یک حزب ملی حاکم - یک نکتهٔ افتراق مهم بین ترکیه و ایران بین دوجنگ جهانی - شاید باعث شده باشد سنت دیرپاترحکومت مطلقه آسان تر بتواند خود را دروجود رضا شاه از نوآشکارکند. تمایلات رضاشاه استبدادی بود، درحالی که مصطفی کمال را بهتر است دیکتاتوردانست. جمهوری اقتدارطلب ترکیه مزیت های دیگری نیز نسبت به ایران داشت: چیره دستی وسرافرازی ای که ازامپراتوری عثمانی به ارث برده بود، یک قرن اصلاحات نسبتاًکارآمد وتوسعهٔ سبب ساز آن، وپیوند بین رژیم ومردم که ازجنگ موفقیت آمیزاستقلال ناشی شده بود.(۲)

توضیحات و مآخذ

۱ - محمد قلی مجد « از قاجار به پهلوی ۱۳۰۹-۱۲۹۸ بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا» ؛ مترجمین سیدرضا مرزانی ،مصطفی امیری - موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۹. صص ۶۳۲ - ۶۲۱

۲ - « تجدّد آمرانه، جامعه و دولت در عصر رضاشاه» گرد آوری و تألیف تورج اتابکی ترجمه‌ی مهدی حقیقت‌خواه، تهران، نشر ققنوس – ۱۳۸۵ – صص ۱۱۹- ۱۰۷

پی نوشت : حکومت وحشت در سراسر کشور در دورهٔ پهلوي اوّل

۱- گزارش هارت، شماره ۱٦۲، ۱۵۰۸/۸۹۱,۰۰، مورخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۳۰.

۲- تلگرام ویلیامسن، شماره ۲۹، ۸۹۱/۰۰/۱٤۷٤ ، مورخ ۲۲ ژوئن ۱۹۲۹.

۳- گزارش ویلیامسن، شماره ۸٦۹، ۰۰/۱٤۷٤. ۸۹۱، مورخ ۲٦ ژوئن ۱۹۲۹.
٤- یادداشت موری، شماره ۱٤۷۸/۸۹۱,۰۰، مورخ ۲ جولای ۱۹۲۹.
٥- گزارش ویلیامسن، شماره ۸۸۱، ۱۹٦/۸۹۱,۰۰۲، مورخ ۱۳ جولای ۱۹۲۹.

٦- گزارش ویلیامسن، شماره ۸۹۰، ۱۹۹/۸۹۱,۰۰۲، مورخ ۲٥ جولای ۱۹۲۹.
٦- گزارش فرین، شماره ۸۹، ٤۲٦/۸۹۱,٥۱، مورخ ۲٥ جولای ۱۹۲۹.

۸- گزارش ویلیامسن، شماره ۹۰٦، ۱٤۹۱/۸۹۱,۰۰، مورخ ۹ آگوست ۱۹۲۹.

۹- گزارش فرین، شماره ۹۷، ۱٤۹۲/۸۹۱,۰۰، مورخ ۲۰ آگوست ۱۹۲۹.
۱۰- گزارش ویلیامسن، شماره ۹٦۷، ۱٤۹٥/۸۹۱,۰۰، مورخ ۳۱ اکتبر ۱۹۲۹.

۱۱- گزارش هارت، شماره ۹٤۷، ۱٥۳٤/۸۹۱,۰۰، مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۳۱.

۱۲- گزارش هارت، شماره ۹۷۰، ۱٥۳٦/۸۹۱,۰۰، مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۳۱.

* محمدقلی مجد متولد۱۳۲۴. محقق ایرانی مقیم ایالات متحده آمریکاست. تحصیلاتش را در دانشگاه‌های سن اندریو (۱۹۷۰) و منچستر (۱۹۷۵) و کرنل (۱۹۷۸) با درجه دکترا به پایان برد و سپس در دانشگاه‌های مختلف آمریکا، از جمله دانشگاه پنسیلوانیا، تدریس کرد. دراین سال‌ها مقالات متعددی از مجد در نشریاتی چون مجله آمریکایی اقتصاد کشاورزی، مجله مطالعات دهقانی، مجله بین‌المللی مطالعات خاورمیانه، مطالعات خاورمیانه، و مجله خاورمیانه انتشار یافت. دکتر محمدقلی مجد از سال ۱۹۹۹ به‌طور تمام وقت به تحقیق و تألیف در حوزه تاریخ معاصر ایران اشتغال دارد. از کارهای او : سیاست تقسیم اراضی محمدرضا پهلوی ، از قاجار به پهلوی ، انگلیس و اشغال ایران در جنگ جهانی اول ، رضاشاه و بریتانیا بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا ، قحطی بزرگ، غارت آثار باستانی ایران

فصل نهم

ویلیام داگلاس: نحوه اسکان عشایر توسط رضاخان بسیار وحشیانه بود

احمدشاه قاجار، آخرین پادشاه سلسله قاجاریه که فردی سست‌اراده و بی‌حال و عاشق تفریح وسفر بود؛ در آخرین مسافرت خارجی خویش، تمام اختیارات مملکت را به رضاخان سردار سپه، سپرد.
«ایوانف»محقق روسی، معتقد است که دراین موقع«... قاجارها هیچگونه قدرتی دراختیارنداشته وتمام قدرت حکومت دردست رضاخان بود.»زیرا، رضاخان ، شاه را مجبورکرده بود به خارج ازکشور رود و برادروی را که درتهران، نایب‌السلطنه بود، ناچار کرد «در امور دولت دخالت نکند».
در پی این تغییر و تحولات سیاسی، زمینه‌چینی‌های انگلیسیان، برای به حکومت رساندن رضاخان، سرانجام ثمرداد؛ وکودتای سوم اسفند۱۲۹۹ ش کابینه جدیدی را سرکار آورد ـ کابینه سیاه. مهره‌های انتخابی «کابینه سیاه» که قدرت را به دست گرفتند، دو نفر بودند؛ یکی «سیدضیاءالدین طباطبایی» روزنامه‌نگاری جوان، و دیگری رضاخان سردارسپه، نظامی قشون. البته، طولی نکشید که سیدضیاء را کنار گذاشتند و رضاخان را یکه‌تاز میدان کردند.
رضاخان که ظاهراً پله پله مدارج و مراتب نظامی را طی کرده بود، سرانجام به عنوان «وزیر جنگ» و «رئیس الوزرا» برگزیده شد.
وی درسال‌های پس ازکودتا،تا زمان پادشاهی خویش، شورش‌ها و قیام‌های متعددی را در نقاط مختلف کشور ـ با برخوردهای خشن نظامی ـ سرکوب و فرو نشاند.
این درگیری‌ها، تقریباً در اکثر نقاط کشور بود؛ در آذربایجان، اردبیل، گیلان، مازندران، خراسان، کردستان، لرستان، کرمانشاه، فارس، خوزستان، بلوچستان و بختیاری.
اگر شورش‌های پیش از پادشاهی رضاشاه ـ که در دوران نابسامانی و ضعف

حکومت مرکزی، و انحطاط اواخر قاجاریه ـ پشت سر هم رخ داده، به منافع فردی قیام‌کنندگان و سودای جدا سری واستقلال‌طلبانه برخی از آنها منسوب شود؛ بی‌تردید، مقاومت‌ها و مبارزات ایلات و عشایر، پس از پادشاهی رضاشاه و اعمال سیاست‌های به ظاهر اصلاحی وی، ازسر ناچاری و ناگزیری بوده است.

سیاستی که رضاشاه، در قبال ایلات وعشایر ـ که جمعیت کثیری از نفوس مولد مملکت را تشکیل می‌دادند ـ اعمال واجرا کرد؛ فوق‌العاده خشن، ستمگرانه و بی‌رحمانه بود.

در واقع، سیاست عشایری رضاشاه، تمام «هستی» عشایر را هدف قرار داده بود؛ و به نظر می‌رسد، مقصود اصلی، نابودی نهایی و کامل بخش وسیعی از مردم مملکت ایران بوده است.

بدبختانه، بسیاری از مجریان اقدامات رضاشاه، نظامیانی ـ همچون او ـ خشن، متعدی ومتجاوزبودند؛ودربسیاری مواقع،ازهردشمن غداری، بیرحم‌تر و سنگدل تربودند. ذکر نام، نخستین سپهبد ایران،«احمد امیراحمدی»، ملقب به «قصاب لرستان» کافی به نظر می‌رسد. هرچند، اعمال «سلطان عباس نیکبخت» در ایل قشقایی؛ و «یاور اکرم» و «حاجی‌خان ارمنی» در ایلات بویراحمد و ممسنی، اختلاف زیادی با کارهای امیراحمدی نداشته است.

محمد بهمن بیگی،دراثری که دراوایل حکومت پهلوی دوم، منتشر کرد، می‌نویسد: «دولت رضاشاه با برگزیدن مأمورین رشوه‌خوار و مردم آزار و ایجاد حکومت ستمگر نظامی در میان ایلات، چیزی نگذشت که انزجار مطلق افراد ساده و بدوی ایل را نسبت به خود جلب کرد.

تجاوز،تعدی وفشار وظلم مأمورین دولت بخصوص در زمان حکومت سروانی به نام عباس (خان نیکبخت) به اوج شدت رسید، تا آنجا که این افسر ناشایسته و خائن توله سگ‌های خود را برای آنکه بعدها زبان بفهمند با شیر زن‌های نجیب ایلات می‌پرورید. چند سالی نگذشت که این مظالم طاقت‌فرسا منجر به طغیان قشقائی‌ها در سال ۱۳۰۸ شد.»

«ویلیام داگلاس» قاضی مشهور دیوان عالی آمریکا، که در سال‌های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ از ایران ومناطق عشایری جنوب بازدید کرده است؛ در خاطرات خویش

از ایل قشقایی، به نقل از یکی از کلانتران ایل می‌نویسد: «ما می‌توانیم نظامیان خود را در مقابل تمام این بدبختی‌ها و ظلم و ستم‌ها که به ما وارد کرده‌اند ببخشیم و گذشته‌ها را هم فراموش کنیم اما فقط یک گناه نابخشودنی هست که ما نمی‌توانیم تا ابد آن را فراموش کنیم و از آن بگذریم.»
من از اوخواهش کردم که این ماجرا را هم برای من تعریف کند و او هم داستان را به شرح زیر بیان کرد: «در دوران سلطنت رضاشاه سروانی بود که در این منطقه خدمت می‌کرد او تعدادی توله سگ اصیل داشت که بر حسب تصادف مادرآنها مرده بود. سروان هرروز صبح سربازانی را به ده می‌فرستاد تا به زورمقدار دو لیتر شیر مادر برای توله سگ‌های او جمع کند.
گفتنی است که جناب سروان شیرگاو یا بز را برای تغذیه توله سگ‌های خود قبول نمی‌کرد ودستور داده بود که سربازان فقط شیر مادر جمع‌آوری کنند. سربازان هم دراجرای دستور سروان نظارت کامل می‌کردند که فریب زنهای قشقائی را نخورند، به این ترتیب بودکه سگهای سروان ماههای متوالی شیر مادران بچه‌های ما را می‌خوردند... و این همان چیزی است که ما هیچوقت آنرا فراموش نمی‌کنیم و هرگز آنرا نمی‌بخشیم.»
ایوانف می‌گوید:«استبداد وخودسری عباس‌خان تا بدانجا پیش رفت که به درخواست او زنان قشقایی باید به توله سگ‌های عباس‌خان شیر می‌دادند».
در ایل بویراحمد، نیز یک نظامی، به نام «یاور اکرم» ـ که مدت اندکی حضور یافته ـ «اسبی داشت که معتاد خوردن «جوجه کباب» بود؛ و در هر نقطه‌ای که این مأمور نظامی اقامت می‌گزید، مردم محل موظف به تهیه خوراک اسب او ـ جوجه کباب ـ بودند.
این نظامی مغرور که با مهمان‌نوازی بویراحمدیها روبرو شده بود و اسبش نیز با «جوجه کباب» تیمار می‌شد، بی‌شرمی را به اوج رسانیده با دیده بد به «ضعیفه»ها نگاه می‌کرد. «میرغلام» سیدجنگجویی از سادات بویراحمد، که در یک آبادی ناظر این برخوردها بود با چند گلوله به زندگی سرگرد پایان داد.»
بهانه‌های متعددی که این مأمور نظامی عنوان می‌نمود، جز برای آزار و اذیت مردم نبود. یک نویسنده بومی، می‌گوید: «وی به منظور ایجاد وحشت بین مردم به هر خانه‌ای که می‌رفت دستور می‌داد که دو دانه مرغ کباب کنند، یکی را به

اسبش می‌داد و یکی را هم خودش می‌خورد.
شب‌های زمستان اسبش را به داخل سیاه‌چادرکه یگانه مسکن و محل زندگی خانوار عشایری بود جا می‌داد، او از پارس سگ‌ها که بدون اجازه و اراده صاحب‌خانه واق واق می‌کردند عصبانی می‌شد و صاحب‌خانه را به سختی مجازات می‌کرد. از همه این‌ها بدتر به ناموس مردم سوءنظر داشت، به همین جهت میرغلام تصمیم گرفت که او را بکشد و زمانی که نظر سوئی نسبت به یکی از زنان ایل داشت با پیش‌بینی قبلی، اهالی او را به محلی که قبلاً میرغلام کمین کرده بود هدایت کردند و میرغلام او را هدف قرار داد و کشت....»
نظامی دیگر، به نام «حاجی‌خان ارمنی» که درحوزه ایلات ممسنی مأمور بود، نیز ستمگرانه به هر کار خلافی دست می‌یازید و در تعدی و تجاوز به ناموس و حیثیت مردم منطقه فرو گذار نبود. سرانجام، پس ازآنکه آوازه مظالم و مفاسد وی، همه‌گیر شد؛ میرغلام ـ همان جنگ‌جوی مشهور ـ در حوزه ممسنی راه را بر او بست وبه قتلش رسانید. بنابرمشهور،میرغلام، آلت تناسلی وی رابرید وجهت عبرت سایرین، بر درختی ـ در مسیر راه ـ آویزان کرد.
به نظر می‌رسد، اجرای سیاست‌های خشن و ظالمانه رضاشاه در قبال عشایر، نیاز به چنین مأموران خشن وستمگر، داشته است. البته، همین تعدیات بسیار خشن و ظالمانه، موجب طغیان‌های فردی و جمعی مردان عشایر می‌شد.
در میان تحلیل‌های محققان داخلی و خارجی، از سیاست عشایری رضا شاه؛ تحلیل «تقوی مقدم» ـ که خود، زاده و پرورده محیطی عشایری است ـ از همه صائب‌تر و کامل‌تر است.
وی به درستی، بیان می‌کند که: «...دامپروری محور زندگی عشایری بود... و باید دانست که دامپروری مبتنی بر کوچ بوده و بدون کوچ، بقای دامپروری در آن شرایط تاریخی، غیرممکن بوده است.
کوچ برای عشایر امری تفنّنی و تفرجّی نبود، بلکه بخشی از ساختار زندگی و نظام معیشتی آنان محسوب می‌شد. این نظام معیشت نیز معلول وناشی از شرایط جغرافیای طبیعی کشور بود... بنابراین آنان برای بقای زندگی خود ناگزیر بودند که به تناسب تغییر فصول سال و وضع علوفه و مراتع، به مناطق سردسیر و گرمسیر کوچ کنند.

کوچ‌نشینی اگر چه برای عشایر پر زحمت بود، اما هم در زندگی شرافتمندانه و عزتمندانه خودشان و هم دراقتصاد کشور نقشی مثبت و اساسی داشت.
به علاوه، در زندگی عشایری... تنظیم روابط اجتماعی با سایر قبایل از یک سو و مهاجرت به مناطق سردسیر وگرمسیروحفاظت ازاموال واحشام دربرابر تهدیدخطرسرقت وجانوران وحشی ازسوی دیگر،مستلزم تأمین ابزارهای دفاعی و حفاظتی یعنی اسلحه است.
بنابراین درساختار زندگی عشایری، اسلحه پیش وبیش از آنکه ابزاری جنگی برای دستیابی به اهداف تجاوزکارانه وتهاجمی باشد، وسیله‌ای تدافعی و حفاظتی و جزو ضروری و نیاز اجتناب‌ناپذیر آن شیوه زندگی است...»
علاوه بر این، عناصر فرهنگی عشایر، که «آمیزه‌ای متناسب از عناصر مذهبی و ملّی» است؛ «به کالبد زندگی اجتماعی عشایر روح و روان می‌بخشد.» این عناصرفرهنگی را هرفردعشایری، ازهمان اوان کودکی ونوجوانی،در «مکتب خانه»هایی که «ملایان» محلی، مدرس آن بودند، می‌آموختند.
درمیان مواددرسی این مکتب‌خانه‌ها،کتاب آسمانی «قرآن کریم» و «شاهنامه» فردوسی، در اولویت قرار داشت. قرآن کریم، نماد اصلی «مذهب» عشایر بود؛ و شاهنامه، نماد «ملیت».
به علاوه، علمای دینی ـ که غالباً سادات محل بودند ـ دیگر کتب مذهبی و دینی، همچون نهج‌البلاغه و ادعیه‌های مذهبی، و نیز احکام و اوراد شرعی و سیره و سنت پیامبر اکرم (ص) و امامان شیعه را به مردم می‌آموختند
«مجموعه این عناصر فرهنگی محتوای روابط اجتماعی جامعه عشایری را تشکیل می‌داد،]و[عشایر با این فرهنگ مأنوس بودند و با آن می‌زیستند و به همین سبب آن را همچون جانمایه زندگی خویش پاس می‌داشتند.»
بدین گونه «کوچ، اسلحه وباورهای فرهنگی (مذهب و سنت)، پایه‌های زندگی اجتماعی عشایر را درزمینه‌های اقتصادی، امنیتی و فرهنگی تشکیل می‌داد و طبیعی است هر عاملی که ارکان فوق را تهدید می‌کرد، بنیان زندگی عشایر را به مخاطره می‌انداخت و موجب واکنش آنان می‌شد.»
سیاست عشایری رضاشاه، نیز«برسه پایه تخته قاپو، خلع‌سلاح و تهاجم فرهنگی استوار شده بود و این سه پایه دقیقاً در تعارض با ارکان سه گانه زندگی عشایر بود.»

بنابراین تقوی مقدم به درستی نتیجه می‌گیرد که: سیاست «تخته قاپو»، مانع «کوچ» عشایر بود؛ و سیاست «خلع‌سلاح»، تنها وسیله دفاعی عشایر را از آنان می‌گرفت؛و«تهاجم» فرهنگی، »مبانی هویت»عشایرو«زیربنای سجایای انسانی و اخلاقی» آنان را به خطر می‌انداخت.

« «آبراهامیان» سیاست عشایری رضاشاه را ـ پس از سلطنت ـ «ادامه عملیات نظامی پیشین» می‌داند؛ که«با گسترش دادن پاسگاه‌های نظامی درمناطق آنان، خلع‌سلاح رزمندگان عشایر،به سربازی بردن جوانان آنها،تحریک اختلافات داخلی آنان، مصادره اراضی آنها، تضعیف سران قبایل، محدود کردن کوچ سالانه، و گاه انتقال اجباری آنها به «روستاهای نمونه» خواهان اطمینان از انقیاد دائم آنان بود.»

وی، نمونه‌ای ازاین سیاست راازنحوه برخورد ورفتار رضاشاه با ایل بختیاری، حکایت می‌کند. هرچند،آبراهامیان، احتمال می‌دهد سیاست عشایری رضاشاه «با هدف بلندمدت تبدیل امپراتوری کثیرالملّه به دولتی یکپارچه با مردمان واحد،ملت واحد، زبان واحد،فرهنگ واحد، واقتدار سیاسی واحد ارتباط نزدیک داشت.» اما به نظر نمی‌رسد، «قلع و قمع» قبایل و نابودی کامل یک ایل ـ و پایمال کردن همه حقوق فردی واجتماعی جمعیت کثیری ازمملکتـ ملازم با ایجاد «دولتی یکپارچه» باشد.

به علاوه، رفتار وعملکرد وی،با چنین اندیشه‌ای،منافات داشته است.او و مشاورانش،نه درک درستی ازنظام زندگی ومعیشت عشایرداشتند؛ونه علاقه ای نشان می‌دادند. برهمین اساس بوده، که بدون کوچکترین تمهیدی برای زندگی عشایر، تنها «سرکوب» آنان عملی شده است.

«اسکندر امان‌اللهی» ـ که خود یک فرد عشایری و محقق برجسته‌ای در باب عشایر وایلات است ـ می‌گوید: ناخشنودی عشایر نه تنهابه خاطراخاذی مأمورین دولت مرکزی بلکه به جهت ظلم و ستم‌های فراوان، و پایمال شدن حقوق فردی و اجتماعی بوسیله نظامیان و سایر مأمورین دولتی بوده است. مأمورین نظامی خود را مالک جان و مال و ناموس عشایر می‌دانستندو خودسرانه تصمیمات خود را اجرا می‌کردند...

مطالب «امان‌اللهی»، در واقع نقد گونه‌ای است، بر اظهارنظر خانم «لمبتون»

که در کتاب «مالک وزارع در ایران» در باب سیاست عشایری رضاشاه، ابراز داشته است.
«لمبتون» معتقد است: «سیاست عشایری رضاشاه را چون غلط تعبیر و بد اجرا کردند لاجرم تلفاتی سنگین برچهارپایان اهلی واردآمد وعشایر دچار فقر و مسکنت شدند وازعده آنان کاسته شد. تأثیر منفی این عوامل دراقتصاد مملکت بحدی بود که اودرآخرین سالهای سلطنت خود مجبور شد این سیاست را تعدیل کند...»
امان‌اللهی به درستی پاسخ می‌دهد که یا «خانم لمبتون از ظلم و ستم‌هائی که از طرف مأمورین نظامی در حق کوچ‌نشینان به عمل آمده است آگاه نبوده، یا اینکه بنا به موقعیت خاصی نخواسته است حقایق را بنویسد.»
به علاوه، باید توجه داشت که خانم لمبتون، طرفدارانه به سیاست‌های پهلوی اول ـ ودومـ نگریسته ونظرداده است. در حالی که اصل «سیاست»های رضاشاه غلط و نادرست بوده؛ نه فقط «اجرا» و«تعبیر» آن «بد وغلط» بوده است.
احتمالاً چنین تعریف و تمجیدهای بی‌دلیل و بی‌پایه‌ای از جانب صاحب‌نظرانی چون خانم لمبتون بوده که محققی نظیر«گاوین همبلی» اظهار می‌دارد: «صاحب نظران غربی عموماً به تحسین ازاصلاحات رضاشاه پرداخته و تیره‌روزی‌هایی را که او برای عشایر به ارمغان آورد نادیده گرفته‌اند.»
همین نویسنده به صراحت ابراز می‌دارد: «در تاریخ حکومت پهلوی در ایران به سختی می‌توان صفحه‌ای سیاه‌تر ازتعقیب وآزارعشایر توسط مزدوران جیره‌خوار رضاشاه یافت.»
«ویلیام داگلاس»عنوان می‌کند:«هرچه در رابطه با اسکان عشایر مطرح شود، چه خوب و چه بد، فقط یک مسئله بسیارمهم را نباید از نظر دور داشت که نحوه اجرای این برنامه بوسیله ارتش رضاشاه بسیار وحشیانه بود.»
سیاست‌های رضاشاه، تقریباً تمام جوانب و زمینه‌های زندگی عشایر را عرصه تهاجم وتخریب وویرانی قرارداده بود.اسکان اجباری(تخته قاپو و یک‌جانشینی)، تعویض سیاه چادر، خلع‌سلاح، تعویض لباس سنتی و جانشین کردن لباس فرنگی، تبعید اجباری ، حاکمیت محض نظامی،اخذ مالیات‌های سنگین و گزاف، اعدام‌های بی‌دلیل دسته‌جمعی و انفرادی عشایر، اختلاف افکنی و تفرقه میان

ایلات و عشایر، و استفاده ازنیروی جنگی آنان برای سرکوب یکدیگر و... نمونه‌هایی از این سیاست بود.
تقریباً اغلب محققان داخلی و خارجی به تأثیرات بسیار منفی و ویرانگر سیاست عشایری رضاشاه اشارت کرده‌اند. برخی از این محققان خارجی کسانی بوده‌اند که با حضورمستقیم در میان ایلات و عشایر، ازنزدیک به مطالعه و مشاهده وضعیت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آنان پرداخته و اظهارنظر کرده‌اند.
یکی از آن محققان، «اولیورگارود» است که در بحبوحه جنگ جهانی دوم، بیش از یکسال و نیم در میان ایلات جنوب و غرب ایران به مطالعه و تحقیق پرداخته است.
وی در مقاله‌ای راجع به ایل قشقایی به اثرات مخرب و نابودکننده تخته قاپو در میان آنان پرداخته است. بنا به گفته «گارود»: «روش‌های اتخاذ شده، جهت اسکان ایل، وحشیانه، بیرحمانه و کوته‌بینانه بود... حکومت، شرایط لازم برای تغییریکباره وناگهانی اقتصاد آنان ازشبانی (دامداری) به کشاورزی را پیش‌بینی نکرده بود.
مناطق انتخابی برای اسکان، بدون در نظر گرفتن شرایط محیطی و سازگاری با آن، برگزیده شده بود... در نتیجه، مرگ و میر کودکان آنها نیز افزایش یافت....»
گارود، می‌افزاید:چشمه‌های روستا در اثر فضولات متعفن، آلوده شده بود و بالنتیجه باعث بیماری‌هایی چون حصبه، اسهال خونی، سینه پهلو، سل و غیره گردید؛ و تلفات جانی و مرگ و میر بسیاری را به دنبال داشت.
ویلیام داگلاس، درباب اسکان عشایر جنوب ـ از جمله قشقایی‌ها ـ می‌نویسد: در رابطه با تصمیم اسکان عشایر، قشقائیها هم مثل سایر ایلات به زور سرنیزه وادار شدند دست از کوچ‌نشینی برداشته در منطقه معینی مستقر شدند.
فقط دراین جا یک سؤال مهم مطرح بود که تحت چه شرایطی؟ و به چه نحو؟... مثلاً بعضی ازعشایر قشقائی را مجبورکردند درمنطقه گرمسیر خشک و لم یزرع خلیج فارس سکنی گزینند.
منطقه‌ای که قادر بود فقط دو سه ماه از سال علوفه دام‌های عشایر را تأمین کند.

خوددولت هم به موازات اجرای این برنامه هیچ پروژه‌ای برای آبیاری زمین‌های منطقه‌ای که برای اسکان عشایر تعیین کرده بودند نداشت و نتیجتاً عشایری که دراین گونه مناطق سکنی گزیدند به علت کمبود آب برای آبیاری مزارع و مراتع نه تنها دامهایشان از بین رفتند بلکه خودشان هم تلف شدند.
حتی آنهایی که به مناطق باطلاقی یعنی شالیزارهای برنج خلیج فارس کوچ داده شدند نیز قربانی بیماری مالاریا شدند. گذشته از این‌ها این سئوال هم مطرح بود که این مردم کوچ‌نشین که به زور سرنیزه وادار به سکونت در دهات شده‌اند از زندگی دهنشینی چه می‌دانند؟ آنهم زندگی دهنشینی که آنها را با انبوهی از کثافات و منجلاب‌های دهکده روبرو می‌ساخت.
دهاتی که چشمه‌های آب آن آلوده به هزاران انگل ومیکروب بود. دهاتیکه تیفوئیدوحصبه واسهال خونی شیوع داشت. دهاتیکه آفت تراخم چشم بین روستائیان بیداد می‌کرد و...
البته وضع آنهایی که در مناطق کوهستانیو سردسیر اسکان داده شدند کمی بهتر بود چون معمولاً آب وهوای این مناطق سالم‌تر است ولی عشایر ساکن دراین مناطق هم نمی‌دانستند که خانه‌های خود را در یک منطقه سردسیر]و برف‌گیر[به چه ترتیب و چگونه] وبا چه وسیله‌ای[گرم کنند. چگونه از خود و انبارهای ذخیره مواد غذائی خود حفاظت کنند. چگونه مزارع خود را در یک جامعه دهنشین آبیاری نمایند.
آنها اغلب گرفتارانواع بیماری‌های عفونی واگیردار نظیر ذات‌الریه، ذات‌الجنب، دیفتری، سل و سایر بیماریهای ریه و حلق شدند و تعداد زیادی از آنها مردند.
زمستان‌های سخت و یخبندان هم کلیه اغنام و احشام آنها را از بین برد. کما اینکه قبیله «داراشوری» درهشوری درآن سالی که ارتش آنها را مجبور کرد زمستان راهم درهمان منطقه کوهستانی سردسیرباقی بمانند، تقریباً ۹۰% اسب‌های خود را از دست دادند... نرخ مرگ ومیر مردم ایلات و عشایر در آن برهه از زمان به قدری بالا بود که بسیاری فکر می‌کردند که اگر اوضاع و احوال چند دهه دیگر به همین منوال ادامه پیدا کند به زودی وجود آنها از صفحه روزگارمحو خواهد شد. شایان ذکراست که این عشایر برای زنده ماندن چاره‌ای جز مهاجرت و کوچ‌نشینی نداشتند. لذا حاضر بودند که برای اینکه به آنها اجازه

مهاجرت داده شود تمام دارائی خود را به افسران ارتش رشوه بدهند و ارتش هم مثل زالو به مردم محروم چسبیده بود. رشوه و باجخواهی و گرفتن حق و حساب بصورت مد روز درآمده بود.

خانم «اولن دوشوتن (ماری ترز)»، می‌نویسد: «در سال‌های گذشته، سیاست رضاشاه پهلوی مبنی بر اسکان اجباری ایلات و تضعیف و تفرق آنها، سختی و بینوایی را در پی آورده است.
جلو کوچ ایل قشقایی گرفته شد. مسیرکوچ راگشت‌های نظامی مسدود کردند. برخی از طوایف مجبورشدند زمستان رادر کوه‌ها بگذرانند و دچار خسارت‌های فراوانی شدند، گوسفندان و اسب‌ها از سرما جان سپردند (طایفه «دره شوری» که در تربیت اسب شهرت دارند، تقریباً تمامی اسب‌هاشان را از دست دادند).
برخی از طوایف مجبور شدند تابستان را در مناطق گرم و خشک بگذرانند. افراد ایل که به زندگی آزاد و متحرک و پاکیزگی اردوگاههای متغیر و موقت خو کرده بودند، دراثر تجمع کثافت و خاکروبه در اطراف چادرها و دودزدگی کلبه‌ها، دچار بیماری شدند و میزان امراض به سرعت فزونی یافت.»
««ایوانف» پژوهشگر روسی؛ معتقد است که: «درسال‌های حکومت رضا شاه برای تمام عشایر کوچنده و از جمله قشقایی‌ها دوره بسیار بد و ناگواری بود. در آن سال‌ها مقامات دررابطه با عشایر سیاست مرتجعانه‌ای اعمال می‌داشتند و با زور و فشار آنان را تخته قاپو کرده که منجر به هلاک دسته‌جمعی دام، بیماری و مرگ و میر فراوان در میان کوچ‌نشینان شد.»
وی، راجع به اسکان اجباری ایل قشقایی، به تفصیل می‌نویسد: «... در این میان هیچ اقدامی که موجب انتقال بی‌دردسر کوچ‌نشینان به زندگی اسکان یافته باشد صورت نمی‌گرفت.
لزوم تأمین علوفه برای دام قشقایی‌ها و پناه دادن به آن از سرمای مناطق سردسیردر فصل زمستان در نظر گرفته نمی‌شد. قشقایی‌های تخته قاپو از نظر مسکن، بذر و آلات کشاورزی تأمین نمی‌شدند.عشایربه تابعیت حکومت فرمانداران نظامی درآورده شده بودند که دست به هر گونه تعدّی و خودسری می‌زدند، به باجگیری می‌پرداختند و شخصیت کوچ‌نشینان را که پیشتر عملاً از

حکام مرکزی مستقل بودند، تحقیر می‌کردند.
تخته قاپو شدگان که فاقد مراتع برای دام بودند، مجبور می‌شدند برای اجازه حرکت حتی در حیطه سکونت خود رشوه‌های سنگین به فرمانداران نظامی و نمایندگانشان بپردازند. در منطقه گرمسیر، قشقایی‌ها اغلب در مکان‌های ناسالم و آلوده به مالاریا ساکن می‌شدند... دود ناشی از اجاق‌ها در ماه‌های زمستان و خفگی هوا در کلبه‌های بی‌پنجره و بی‌تهویه شرایط مساعدی برای ذات‌الریه، سل و دیگر بیماری‌های ریوی فراهم می‌ساخت.
لجن، فضولات و زباله‌هایی که هرگزدراردوگاه‌های کوچ‌نشینان جمع نمی‌شد، اکنون روستاهای قشقایی را آکنده کرده بود و چشمه‌ها را آلوده می‌ساخت. حصبه و اسهال خونی اپیدمی شد، تراخم بیداد می‌کرد، مرگ‌ومیر کودکان به شدت گسترش یافت.
تعداد زیادی قشقایی نیز ازبین رفتند. دام‌هایشان درماه‌های گرم تابستان از نبود علیق تلف می‌شدند. قشقایی‌هایی که در مناطق مرتفع کوهستانی سردسیر اسکان شده بودند، مصالح و تجربه لازمه برای ساختن خانه‌های گرم نداشتند. آنان با کمبود سوخت مواجه بودند.
مهارتی در کارهای آبیاری کشاورزی نیز نداشتند. در زمستان‌های سخت و یخبندان که مراتع چندین ماه پوشیده از برف بودند، قسمت اعظم دام‌هایشان تلف می‌شد. تمام اینها منجر به فقر ونابودی قشقایی‌ها و کاهش جمعیتشان شد و بسیاری از خانواده‌ها برای استخراج نفت شرکت ایران ـ انگلیس به خوزستان رفتند، و بقیه راهی کار در جاده شدند.»
خانم «لمبتون» ـ چنانکه پیشتر آمد ـ به «تلفات سنگین چهارپایان اهلی» عشایر و«فقرومسکنت» آنان و نیز«کاسته شدن» جمعیت انسانی عشایر؛ در نتیجه سیاست عشایری رضاشاه ـ از جمله تخته قاپو ـ اشارت دارد.

ایل بویر احمد و رضاشاه

رابطه ایلات کهگیلویه و بویراحمد با رضاشاه، تا قبل از پادشاهی رضاشاه و نمایان شدن ماهیت و اهداف واقعی او؛ دوستانه و حاکی از رفاقت و حمایت بود. در جریان سرکوب «شیخ خزعل»که «از شیوخ آل‌محسین و از طایفه بنی‌کعب» بود ؛ و ظاهراً سودای استقلال‌طلبی خوزستان را در سر می‌پرورانید؛ رضاخان از حمایت ایلات جنوب ـ از جمله ایلات کهگیلویه و بویراحمد ـ برخوردار شد. در این واقعه، تنها «حسین‌خان بهمئی» ـ رئیس قسمتی از ایل بهمئی کهگیلویه ـ به حمایت از شیخ خزعل، در مقابل نظامیان رضاخان ایستاد.
بنا به نقل احمد کسروی، «دختر» حسین خان بهمئی «زن یکی از پسران شیخ بود.»علاوه براین،براساس گفته سرداراسعد،«حسین‌خان بهمئی دائی امیر مجاهد » بختیاری بود؛ و «پسر امیرمجاهد» به طرفداری از شیخ خزعل، در نزدیکی بهبهان «با قشون دولت جنگ» می‌کرد.
در همین جنگ‌های نزدیک بهبهان ـ درکیکاوس وزیدون ـ بوده، که ایلات کهگیلویه وبویراحمد، موفق به شکست دادن طرفداران شیخ خزعل می‌شوند. سردار اسعد به شکست وتلفات حسین‌خان بهمئی اشاره می‌کند ومی‌نویسد: «حسین‌خان شکست خورد. بیست و پنج نفر کشته و بیست و دو نفر اسیر دادند. محمد شفیع‌خان برادر زاده حسین‌خان دستگیر]و[زکی‌خان مقتول شد. زکی‌خان رئیس یک دسته بهمئی بود.»
به رغم حمایت ایلات کهگیلویه و بویراحمد از رضاخان و سرکوب شیخ خزعل و طرفدارانش؛ تعارض و تضاد آنان پس از پادشاهی رضاشاه و شروع اقدامات وی، آغاز شد.
مؤلف کتاب «کوه گیلویه وایلات آن» ـ که در آغاز زمامداری پهلوی دوم منتشر شده ـ معتقد است: «پس از برانداختن دولت قاجار خورد خورد]خرد خرد[سیاست تحبیبی و ملائم دولت پهلوی تغییر پیدا کرد و مخصوصاً برای نشان دادن قوه و اقتدار وتوسعه نفوذ قدری جلو فرمانروایان نظامی سست گشت و آنان نیز دست خود را خوب بازی کرده، هر اندازه که توانستند قدرت و نفوذ

خود را بر ایلات و سایر مردم تحمیل کردند و رفته رفته نارضایتی توده مردم مخصوصاً ایلات فراهم گشت.»
در واقع، سیاست‌های خانمان برانداز رضاشاه، نارضایتی توده مردم ایلات را بیش ازسران آنان برانگیخت. درنتیجه، توده‌های مردمی،به فرماندهی و رهبری جنگجویان ایلی خویش، بیشترین مقاومت و مبارزه را علیه نظامیان رضاشاه، به منصه ظهور رساندند.
سیاست سرکوب ایلات کهگیلویه و بویراحمد ـ خاصه ایل بویراحمد که در مسایل سیاسی ـ اجتماعی کشور جلوه بیشتری داده بود ـ از سال ۱۳۰۶ ش آغاز شد. سرداراسعدبختیاری، «وزیر جنگ» رضاشاه دردولت مخبرالسلطنه (خرداد ۱۳۰۶ـ اسفند ۱۳۰۶)ـ به دستورسرکوبی ایل بویراحمد، توسط رضا شاه، اشاره صریح دارد. وی می‌گوید: «چندی قبل شاه به من فرمود باید یک اردوبرود برای سرکوبی بویراحمد، عرض کردم امر کنید یک دسته بختیاری، یک دسته قشقائی با یک دسته نظامی بروند و امر شد. اردو همین قسم حرکت کرد.»
اردوکشی رضاشاه برای سرکوب بویراحمد، در«مرداد ۱۳۰۶» انجام گرفته است. ظاهراً سران ایل بویراحمد علیاغلامحسین‌خان و سرتیپ خان بویراحمدی ـ از یک ماه قبل (تیرماه) جریان اردوکشی ومنویات مخرب رضاشاه را مطلع شده بودند.
بنابراین در تلگرافی به تاریخ ۱۳۰۶/٤/۲٤، ضمن یادآوری «خدمات» خویش، ملتمسانه از «اولیاء امور» خواسته بودند: «نقشه‌کشی‌های مغرضان را که برای جلب نفع شخصی است ترتیب اثر ندهندو خون بی‌گناهان را نریخته، اموال آنها را که مولد مالیات سنواتی است بدست قشقایی و غیره به غارت ندهند... و از پایمال شدن خون جمعی بی‌گناه مظلوم جلوگیری فرمایند.»
در این تلگراف که ظاهراً به «مجلس شورای ملی»، «آقای امام جمعه»، «ریاست جلیله وزراء عظام»، «وزارت داخله»، «وزارت جنگ» و روزنامه های مختلف چون گلشن،میهن، ستاره ایران،جارچی وغیره ارسال گردیده؛ مطالب «مهمی» بیان شده است؛که خود مؤید اندیشه مخرب رضاشاه و مأموران اوست.
به علاوه، نشان می‌دهد مردم ایلات و سران آنان، خواهان جنگ و جدل با

حکومت مرکزی نبوده؛ ودر واقع واکنش آنها از سر اجبار و ناچاری بوده است. در این تلگراف آمده است: «... چندین سال قبل که کلانتری طایفه ایل بویراحمد مستقلاً به مرحوم کریمخان پدر چاکران برگزار بود به تحریک بعضی از اشخاص شکرالهخان عموی چاکران محرک قتل مشارالیه شده پس از مقتول ساختن آن مرحوم خانه و احشام این چاکران را غارت کرده تمام ایل و احشام و املاک و کلیه علاقهجات چاکران را متصرف شده، این اقلان فراراً، به محل دیگری عزیمت کرده و فرصتجویی برای استحقاق خود مینمودیم تا اوقاتیکه اداره جلیله قشون مقتدر کنونی تشکیل و روزنه امیدواری برای چاکران پدیدار آمده خود را معرفی کرده و مورد توجه و ارجاع خدمات واقع شدیم که [به] شهادت دوسیههای مضبوطه در وزارتخانههای مربوطه خدمات نمایان چاکران عبارت است از[:] دستگیری و تسلیم میر مذکور یاغی که چندین سال در فارس و کهگیلویه شرارت کرده و موقع طغیان خزعل خدماتی شده که مورد توجه رؤسا مافوق شده و شاید از اداء شهادت خود امروزه مضایقت نفرمایند وموقع خلعسلاح از تمام ایلات و عشایرجنوب سبقت جسته تفنگ و فشنگ جمعی خود را گرفته تسلیم مأمورین مربوطه داشته و خود را برای انجام خدمات محوله از مراکز مربوطه حاضر داشته و فعلا از اظهار خدمات جزئی صرفنظر مینمائیم.

لکن درمقابل خدمات چاکران شکرالهخان موصوف همیشه درصدد تخریب کار بوده و ... موجبات بدنامی چاکران را فراهم میکرد. چون انقیاد کامل چاکران و انجام خدمات محوله از حیث مواظبت در نظم محل جمعی خود و تأدیه مالیات سنواتی و خدمات دیگر مانع از مقاصد مغرضانه او بود... تا اینکه باتهام سرقتی دولت محرک شده مأمور نظامی در طایفه ایل عزام داشتند و کدخدای یکی از احشام راتحت فشار قرار دادند چاکران هم در مرکز ساخلوی بهبهان بودیم.چون موضوع اتهام صرف بود این مردم وحشی تحمیلات و فشارهای مأمور مزبور را بالاخره تاب تحمل نیاورده او را به قتل رساندند...

از طرفی آقای یاور امانالهخان را که چند سال است فرمانده ساخلوی کهگیلویه و بهبهان میباشد تطمیع و با خود همراه کرده ایشان هم بهانهجوئی کردند و موجبات بدنامی چاکران را بیشترفراهم آوردند، آنچه خواستیم خود را تبرئه

نموده اصل موضوع را حالی کنیم چون غرض شخصی درکار بود کسی گوش نداده چند مرتبه برای حفظ آبروی خود از امور ایلی استفعای خود را تقدیم مقام امارت معظم لشکر جنوب نمودیم پذیرفته نشد. اینک بر اثرشرارت اشرار معدود دولت گویا تصمیم گرفته کلیه بویراحمد را تحت فشار قرار دهد مظلوم و ستمگر را بلاتبعیض مورد حمله سازد.
علی هذا مشروحاً خاطر آن ذوات را تذکر می‌دهیم بویراحمد عموماً وحشی و کوهستانی هستند ولی دزدی و شرارت منحصر به چند نفر معدود است که آنها هم در این موقع کوهی و فراری هستند.
خوب است اولیاء امورنقشه‌کشیهای مغرضان را که برای جلب نفع شخصی است ترتیب اثر ندهند و خون بی‌گناهان را نریخته، اموال آنها را که مولد مالیات سنواتی است بدست قشقائی و غیره به غارت ندهند. فقط مساعدت بخود چاکران بنمایند کلیه منویات و مقاصد ممکنه اولیاء امور را اطاعت و اجرا خواهیم نمود. اگر کسی به این چاکران دعوی داردحاضریم که در عدلیه محاکمه نموده در صورت محکومیت ازعهده برائیم. ملتمسایم که از پایمال شدن خون جمعی بی‌گناه مظلوم جلوگیری فرمایند.»
به رغم این تلگراف پیشگیرانه و ملتمسانه، دولت رضاشاه تصمیم «سرکوبی» را گرفته بود. اندکی بعد اردوی نظامی، با همکاری بختیاری‌ها و قشقایی‌ها ـ به همراه برخی خویشاوندان بویراحمدی‌ها در ایلات مذکور ـ بدون جنگ و جدل وارد منطقه شدند و در بویراحمد علیا ـ حوزه سررود، در نزدیکی یاسوج کنونی ـ اردو زدند. دراین زمان، دشمنی‌ها و خونریزی‌هایی میان بویراحمد علیا و سفلی وجود داشت و بنابراین نسبت به هم کینه‌توزانه عمل می‌کردند.

متن تلگراف نیزمؤیدآن است؛ زیراغلامحسین‌خان و سرتیپ خان، خوانین بویر احمد علیا، اکثر مشکلات مربوطه رابه«تحریکات» عموی خویش شکرالله‌خان ـ خان بویراحمد سفلی ـ منسوب نموده‌اند.
این مهم، فقط حاکی از اختلافات خونین خویش بود، و چندان نمی‌توانست، صحت داشته باشد. البته شک نیست که ارتباط نزدیک یک کلانتر با حاکم نظامی، گه‌گاه موجب فشار و اجحاف حاکم نظامی بررقیب محلی وی می‌شد و

این جزیی از سیاست سرکوب رضاشاه بود.اما،همه آن به رقابت‌هاو اختلافات محلی برنمی گشت؛بلکه سیاست اصلی دولت چنین ایجاب می‌کرد:یعنی سرکوب دایم و کامل ایلات و عشایر!

درهرحال، اردوی نظامی متشکل ازبختیاری، قشقایی و دولت، در منطقه بویراحمد علیا خیمه زدند وضمن اخذ مالیات و غرامت از مردم ـ به دلیل غارت فارادنبه و بروجن بوسیله برخی از بویراحمدی‌ها ـ سرتیپ‌خان را به عنوان «گروگان» با خود بردند و در واقع بازداشت نمودند.

به دنبال این حوادث و گروگان‌گیری دولتی، بویراحمدی‌ها در واسط سال ۱۳۰۷ در جنگ‌هایی که میان امام قلی‌خان رستم ممسنی و فرزندان «حاج محمد معین دهدشتی»(معین‌التجاربوشهری) برسراملاک زرخیز ممسنی اتفاق افتاد، حضور یافتند؛ حضوری سرنوشت‌سازومؤثر. جنگ مشهور«دورگ مدین» یا همان «دورگ دهنو»، که سرآغاز«شورش عشایری فارس» درسال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ محسوب می‌شود، نتیجه کشمکش مذکور بود.

نیروهای دولتی که در معیت چریک‌های طوایف بکش، جاوید و دشمن زیاری ممسنی، به حوزه رستم ممسنی ـ و ابواب جمعی امام قلی‌خان رستم ـ هجوم برده بردند، خیلی زود به پیروزی رسیدند. اما حضور جنگجویان بویراحمد، عرصه را بر نظامیان و چریک‌های محلی تنگ کرد و نهایتاً شکست سختی را بر آنان تحمیل نمود.

نظامیان عقب‌نشینی نمودند و درفهلیان ممسنی با حمایت چریک‌های دیگر از ترکان قشقایی ـ تیره‌های دره‌شوری و کشکولی ـ حمله مجددی را آغاز کردند. ولی نظامیان این بار نیز هزیمت یافتند و تلفات جانی و مالی بسیاری دادند و جمعی از آنان نیزاسیر شدند. درپی این شکست مجدد و عقب‌نشینی نظامیان، فرمانده تیپ فارس«ابوالحسن‌خان پورزند»معزول گردید وبه جای وی «محمدخان شاه‌بختی» منصوب شد.

همان‌گونه که «کاوه بیات» به درستی بیان می‌کند: «جنگ دورگ مدو به دو لحاظ کاملاً به سود عشایرتمام شد. اول، به لحاظ تسلیحات؛ (گذشته از غنایم جنگی فراوانی که طی دو نبرد به دست بویراحمدی‌ها افتاد، در حدود هفتصد قبضه تفنگ و مهماتی که ازسوی دولت درمیان چریک‌های...قشقایی کشکولی‌ها

و درهشوری‌ها تقسیم شده بود تا در جهت کمک به نیروهای حکومت به کار رود، مالاً در نبردهای بعدی علیه آن نیروها مورد استفاده قرار گرفت) ودوم، و شاید مهمتر ازاسلحه، از حیث شکست سهمناک و مهیبی که بویراحمدی‌ها بر قوای نظامی تحمیل کردند. این موضوع به ویژه از نظر آن دسته از کلانتران قشقایی که به عنوان رؤسای چریک در جنگ حضور داشتند دور نماند و عامل مهمی در پذیرش اندیشه شورش از سوی آنان بود.»

جنگ مهیب تنگ تامرادی

با موفقیت‌های جنگی بویراحمدی‌ها درجنگ دورگ دهنو (دورگ مدین)، و شکست سهمگین دولتی‌ها، اقتدار رزمی ودفاعی ایل بویراحمد، بسیار بالا رفت. به نظرمی‌رسد تا سال ۱۳۰۹رضاشاه ونظامیانش، اجازه و قدرت حضور در بویراحمد را نیافته‌اند.

ایل بویراحمد، نیز در طی نزدیک به دو سال ـ از نیمه دوم ۱۳۰۷ تا نیمه اول ۱۳۰۹ ـ کمترین رویارویی را با دولتیان داشته است. تنها مورد ضبط شده، حضور عده‌ای ازجنگجویان بویراحمدی، به طرفداری از قشقایی‌ها در سال ۱۳۰۸ بوده، که در گردنه «شول» ـ میانه راه شیراز به اردکان ـ «یک ستون تدارکاتی قشون دولتی را که قصد رسیدن به اردکان را داشت، منهدم کردند و ارتباط قوای شاه‌بختی را با شیراز قطع نمودند. سرتیپ‌خان بویراحمدی نیز از موقعیت استفاده کرد وبه اتفاق تعدادی از بویراحمدی‌ها به بلوک بیضا حمله کرد وبه غارت و چپاول روستاهای آن سامان پرداخت.»

شورش ایلات قشقایی و بختیاری در سال ۱۳۰۸، سرانجام با تدبیر «امیرلشکر شیبانی» آرام شد؛ و تمام هم وغم رضاشاه و نظامیان او، «قلع و قمع» ایل بویراحمد شد.

با امتیازاتی که حکومت به سران و کلانتران ایلات قشقایی و بختیاری داد، بیش از پیش درصدد جذب و جلب آنان درسرکوب ایل بویراحمد، برآمد. استفاده از جنگجویان ایلات مختلف در جهت سرکوب ایل شورشگر، از ترفندهایی بود که در عصر پهلوی، مدام از آن بهره‌برداری می‌شد.

این اندیشه مخرب و ویرانگر، احتمالاً از سیاست انگلیسیان نشأت می‌گرفت. زیرا آنان، تقریباً ده سال قبل از کودتای ۱۲۹۹ برای سرکوب ایل بویراحمد

پیشنهاد داده بودند که: «جزیک اردوی معظم قوی هیچ چیز دیگر نمی‌تواند بویراحمدی[ها] را منظم کند.» به عقیده انگلیسیان، این «اردوی معظم قوی» بایستی «متشکل از سوار قشقایی وبختیاری» باش. «سرجرج بارکلی» در تاریخ ۱۱ دی ۱۲۸۸به «سرادوارد گری» می‌نویسد: «... این طایفه بویراحمدی بواسطه بهره و نتیجه‌ای که از اعمال خود برده و مخصوصاً از اثر حمله‌ای که جدیداً به مسیو پاسک کرده‌اند جسارت زیاد و نفوذ کلی حاصل کرده‌اند و عقیده مستر بیل آنست که تنبیه آنها جداً لزوم پیدا کرده و این طوراظهار عقیده می‌کند که فقط قوه‌ای که بتوانند چنین خدمتی را به عهده گیرند اردویی خواهد بود متشکل از سوار قشقایی و بختیاری متفقاً...»

در نامه «مستر بیل» آمده است که: «... فقط موافقت و همدستی بین قشقایی و بختیاری برای مطیع کردن این ایل خونخوار غارتگر لازم و مفید است... زیرا که اگر از دو طرف به آنها تهاجم نشود بی‌نهایت مشکل خواهد بود که یک طایفه‌کوه‌نشین به این رشادت و فعالیت را بتوان در تنگنا انداخت....»

براساس اندک اسنادی که امروزدردست است؛ اندیشه «قلع و قمع» ایل بویراحمد، پس از مکاتبات انگلیسیان با دولت ایران ـ در تیرماه ۱۳۰۹ ـ به جد در دستور کار حکومت رضاشاه قرار گرفته است.

در تاریخ پنجم تیرماه ۱۳۰۹، مدیرکمپانی نفت انگلیس ـ ایران، در نامه‌ای به «تیمورتاش» وزیر دربارِرضاشاه می‌نویسد: «حضرت اشرف: الآن تلگرافی از آبادان بتاریخ دیروزرسیده و مشعر است که عملیات ما در ناحیه گچ پوکاک در نزدیکی گچ کروقلی [کوراُغلی] که در شمال غربی بوشهر واقع است از طرف عده‌که بالغ بر یکصد و پنجاه نفر بویراحمدی بودند مورد حمله واقع شده و در نتیجه آنجا را غارت کرده و صدماتی به مؤسسات ما وارد آورده‌اند... هرگونه وقایع دیگری که رخ داده واطلاعی برسدالبته بعرض حضرت اشرف خواهد رسانید....»

در پاسخ نامه «جکس»، تیمورتاش می‌نویسد: «میستر جکس عزیزم؛ در جواب مراسله ٥ تیر جاری تحت نمره س٦ب، زحمت میدهم که خبر شرارت عده]ای[از بویراحمدی در حدود گچ پوکاک قبل از وصول مراسله شریفه رسیده بود. اشرار مزبور برای جلب توجه بخود مبادرت باین عمل نموده و خواستند که

قوای خود را مهم جلوه بدهند که شاید در شرائط خلع‌سلاح آنها تسهیلاتی حاصل شود].[در هر حال اوامر مقتضیه در سرکوبی آنها صادر شده است.»
مدیر کمپانی نفت انگلیس ـ ایران در تاریخ ۷ تیرماه ۱۳۰۹، توضیحات بیشتری «راجع به تجاوز به عملیات امتحانی» آنان در گچ پوکک داده است. همچنین، وی در مورخه ۱۰ تیرماه ۱۳۰۹، نامه‌ای دیگر به تیمور تاش وزیر دربار می‌نویسد: «...حضرت اشرف گرامیم: تشکرات خود را برای مراسله شریفه... مورخه ۷ تیربعرض می‌رساند. دردومراسله سابق خود غرض از راپورت دادن شرارت بویراحمدیها این بود که اطمینان حاصل کنم که قضیه بعرض حضرت اشرف رسیده باشد.
دولت بفوریت و بطرز مؤثری اقدام فرموده و باعث خوشوقتی است که اقدامات مقتضی برای مجازات آنها و جلوگیری از تکرار این وقایع که مانند سال قبل خساراتی به کمپانی ما وارد آورده خواهد شد....»
درهرحال، در پی این مکاتبات ـ آن گونه که تیمورتاش مکتوب نموده است ـ «اوامرمقتضیه، درسرکوبی»ایل بویراحمد، »صادرشده است».به نظر می‌رسد، این «اوامرمقتضیه»، در «حکم عملیاتی» ذیل، تحت عنوان «حکم عملیاتی در تعرض به بویراحمد»؛ به خوبی ترسیم شده است.
حکم عملیاتی در تعرض به بویراحمد...

الف ـ مأموریت:
قلع و قمع اشرار بویراحمد علیا و سفلی و پاک کردن مناطق مزبور از وجود اخلالگران که به شرارت مشغول و به وسیله تفنگچیان خودشان موجب نا امنی درصفحات فارس شده‌اند.

ب ـ واحدهای جنگی:

۱ـ هنگ پیاده پهلوی ازلشکر۱ مرکز به فرماندهی سرهنگ ابراهیم زند]تقویت شده با[یک گروهان مسلسل سنگین.
۲ـ هنگ پیاده نادری از لشگر ۲ مرکز به فرماندهی سرهنگ احمد معینی

]تقویت شده با[یک گروهان مسلسل سنگین.
۳ـ هنگ پیاده رضاپور از لشکر ۱ مرکز به فرماندهی سرهنگ طهماسبی]تقویت شده با[یک گروهان مسلسل سنگین.
٤ـ یک گردان سوار از هنگ سوار فاتح به فرماندهی سرگرد حسین فاتح...
پ ـ واحدهای حمایتی (پشتیبانی):
۱ـ یک هنگ توپخانه کوهستانی از لشکر ۱ مرکز (چهار آتشبار هر آتشبار چهار عراده توپ).
۲ـ یک گردان چریک از افراد قشقایی.
۳ـ چهار فروند طیاره (هواپیما)، بمب‌افکن ـ دو دستگاه زره‌پوش که فقط تا اردکان واحد جلودار را پشتیبانی خواهد کرد.
٤ـ یک واحد مهندسی.

ت ـ قوای ذخیره و احتیاط:
تیپ شیراز با کلیه عوامل ـ هنگ آهن از لشکر ۲ مرکز.

ث ـ تدارکات:

۱ـ آشپزخانه و لوازم طبخ ـ خواربار و آذوقه اردو و علیق دواب به وسیله پانصد و پنجاه قاطر کرایه حمل خواهد شد... .»
بدین گونه «پس از صدور حکم عملیاتی به طرح و انشاء آن زمان، فرمان حرکت صادرگردید و نیرو به طرف اردکان آهنگ عزیمت نمود و در اردکان فرمانده نیروبرای یک هفته فرمان توقف صادر نمود.»
به نظرمی‌رسد این لشکرکشی گسترده، که بنا به نوشته یکی از نظامیان حاضر درعملیات،«طول ستون [آن] درحدود۲٤ کیلومتربود و۸ ساعت مسافت بین سرستون وانتهای آن بود»؛ برای نابودی و فنای کامل یک ایل به حرکت درآمده است.
پس ازاستقرارهنگ‌های عملیاتی ارتش رضاشاه دراردکان،اردوگاه عظیمی تشکیل شد. در مقابل آنان، جنگجویان بویراحمدی ـ که اکنون فرسنگها از منطقه

مسکونی خویش فاصله گرفته بودند ـ در تل و تپه‌های اطراف اردکان موضع گرفته و مهیای نبرد شدند.
برای جلوگیری از جنگ وخونریزی، برخی از روحانیون مقیم اردکان، به وساطت پرداختند. اما «ظاهراً نه عشایر دل به این وساطت دادند و نه مقامات]دولتی[. لذا تلاش آنهابه جایی نرسید.» بنا به نقل«سرهنگ فولادوند» در «مهنامه ژاندارمری»؛ فرمانده جنگی عشایر بویراحمد، به نام «لهراسب» (کی لهراسب)، به سادات پیام رسان گفته است: «ما اسلحه به دست گرفتیم تا عمامه یادگار جدتان را ازشما نگیرند و کلاه پهلوی سرتان بگذارند و آن وقت مجبور شوید گدایی کنید.»
در هر حال، چون طرفین شرایط یکدیگر را نپذیرفتند، جنگ اجتناب‌ناپذیر شد. درگیری‌های مختصر و پراکنده‌ای در اطراف اردوگاه انجام گرفت؛ اما نبرد اصلی در نتیجه شبیخون بویراحمدی‌ها رخ داد. شبیخونی که به گفته فولادوند، «یک شب خونین را بوجود آورد.»
بویراحمدی‌ها ازجهات مختلف اردوگاه یورش برده و به داخل آن رخنه کردند. شلیک‌های مداوم مسلسل‌های نظامی، نیزمانع پیشروی بویراحمدی‌ها نبود. در قسمت غربی اردوگاه، عشایرداخل سنگرهای نظامیان گردیده و جنگ تن به تن آغاز شد.
جمعی دیگرازبویراحمدی‌ها به همراهی و فرماندهی «لهراسب»، به قلب ستون نظامی یورش بردندوهردو طرف خویش را به زیر رگبار گلوله گرفتند. عده‌ای دیگر به سمت ستاد نیرو هجوم بردند و «آتش شدیدی به روی چادرها گشودند.» بنا به گفته فولادوند، آنها «ضمن یورش به طرف مقر ستاد نیرو با فریاد وایجاد سر وصدا به لهجه لری شعار می‌دادند: بزنید، بکشید، نترسید، اینها برای جان و مال و ناموس ما آمده‌اند.»
با فشار همه‌جانبه بویراحمدی‌ها، هزیمت قطعی نظامیان و سقوط اردوگاه نزدیک شده بود؛ اما مقاومت همگانی نظامیان اردوگاه و روشن شدن هوا، موجب نجات آنان وعقب‌نشینی بویراحمدی‌ها گردید. «سرگرد پیشداد» ـ از نظامیان حاضر در اردوگاه ـتعداد کشته‌های نظامی را«در حدود۳۰نفر سرباز و یک افسر» و مجروحین را «۲۵ نفر»سربازو «دو افسر»ذکرمی‌کند. منابع

محلی تعداد متقولین بویراحمدی را «۹» و «۱۷ نفر» اعلام کرده‌اند.
بویراحمدی‌ها پس ازشبیخون اردکان عقب‌نشینی کردند؛ تا بتوانند دشمن زخم‌خورده وعصبی را به مناطق کوهستانی و صعب‌العبور بکشانند. در خط سیراردکان- یاسوج درگیری‌های پراکنده ومختصری میان نظامیان و بویر احمدی‌ها رخ داده است. در این جنگ و گریزها بویراحمدی‌ها تلفات و صدماتی بر نظامیان وارد آوردند؛ اما این اقدام آنان تأثیری در پیشروی نظامیان نداشت.
لشکر ده هزار نفری رضاشاه با سلاح‌های مدرن و پیشرفته روز و با توپخانه و مسلسل؛ در برابر جنگجویانی که برخی از آنان تنها سلاح سرد همراه داشتند - به رغم تلفات زیاد - دست به عقب‌نشینی نزدند.
بویراحمدی‌ها، در نزدیکی یاسوج کنونی، در معبری کوهستانی و جنگلی - و صعب‌العبور - به نام «سنگ و منگ»؛ به کمین نشستند. نبرد سنگ و منگ که دو روز و یک شب با شدت تمام ادامه یافت؛ برای هر دو طرف، سنگین و سخت بود. در این نبرد، به رغم آنکه نظامیان، تلفات زیادی - نسبت به شبیخون اردکان و درگیری‌های مسیر راه - دادند؛ ولی سرانجام موفق به شکست و عقب‌نشینی مجدد بویراحمدی‌ها گردیدند. سرگرد پیشداد، بدون ذکر کشتگان نظامی، تعداد زخمی‌ها را «در حدود ۱۲۰ نفر و چند افسر» عنوان می‌کند.
برخی منابع محلی، تعداد کشته‌های بویراحمدی را«دو نفر» ذکر می‌کنند. سرتیپ یکرنگیان، تاریخ این درگیری را «ششم مرداد» ۱۳۰۹ ضبط کرده است. با عقب‌نشینی بویراحمدی‌ها، نظامیان روستاهای خالی از سکنه یاسوج و تل خسروی را اشغال کردند. با ورود لشکر عظیم رضاشاه به منطقه بویراحمد و عدم شکست قطعی از بویراحمدی‌ها، تقریباً تمام ساکنین روستاهای مسیر عبور نظامیان، تخلیه نموده پا به فرار نهادند.
عشایر بویراحمد، با هجومی بی‌سابقه مواجه شده بودند و هر آن بیم نابودی کامل آنان می‌رفت. تاکنون سابقه نداشت که جنگجویان ایل بویراحمد، آن هم با وجود فرمانده دلیر و پرآوازه‌ای نظیر کی‌لهراسب، این گونه شکست خورده باشد. این وضعیت فوق‌العاده، سران و بزرگان ایل را به اندیشه مصالحه و پذیرش برتری نظامیان واداشت.
آنان برای جلوگیری از اضمحلال قطعی ایل، در آن هنگامه خطیر و خطرناک؛

چاره‌ای نداشتند. بنابر این، نامه‌ای برای فرمانده لشکر ـ امیرلشکر حبیب‌الله شیبانی ـ ارسال داشتند.
فولادوند که هیچ اشاره‌ای به درگیری‌های پس از شبیخون اردکان نمی‌کند، بیان نموده که در دشت روم بویراحمد: پیکی از طرف سران یاغی از سرلشگر شیبانی اجازه ملاقات خواست و نامه‌ای از جانب سرتیپ‌خان و شکرالله‌خان ضرغامپور تسلیم فرمانده نیرو نمود. مدلول نامه تا آنجا که توانستیم از منابع مطلع که شخصاً در این نبرد شرکت داشته‌اند به دست آوریم از این قرار بوده:
اول ـ نیروی دولتی می‌تواند بدون مانع به طرف بویراحمد علیا و سفلی عزیمت نماید و در مراکز موردنظر به استثنای قلعه لوداب و لنده مستقر شوند و مقدمشان را گرامی می‌داریم!
دوم ـ اجازه داده شود عمل خلع‌سلاح را کلانتران بدون دخالت سربازان خود بر عهده بگیرند و به مدت شش ماه تفنگهای افراد عشایر را خودمان جمع‌آوری و تحویل خواهیم داد. فقط تعداد معدودی اسلحه به ما داده شود تا در موقع کوچ به ییلاق برای حفظ جان خودمان داشته باشیم!
سوم ـ عشایرازاوامرودستورات فرماندهان پادگانها همه گونه اطاعت خواهند نمود.اما تقاضا داریم درمناطق عشایرنشین بویراحمد پاسگاه امنیه (ژاندارمری) مستقر نشود!
چهارم ـ دولت، عشایر را از استعمال کلاه پهلوی که اجباری شده معاف بفرمایند و در پوشیدن لباس محلی ممانعتی برای افراد عشایر نباشد!
پنجم ـ چون عشایر دچار خسارت شده‌اند دولت تا پنج سال ما را از پرداخت مالیات معاف بفرمایند.
فولادوند می‌نویسد:«... شیبانی نامه ارسالی ... را پاره کرد و جلوی پای پیک انداخت و به اوگفت: نامه‌های احمقانه قابل جواب نیست]،[عنقریب پاسخ مقتضی را ارتش به نحوی که صلاح بداند به آنها خواهد داد.» بدین ترتیب، جنگ میان طرفین اجتناب ناپذیر گشت. بویراحمدی‌ها در دشت روم و «سرسپیدار» به اردوی نظامی شبیخون زدند؛ اما نبرد اصلی در تنگ تامرادی رخ داد.

تنگ تامرادی معبری مخوف

بیش از یک ماه از لشکرکشی عظیم و همگانی ارتش می‌گذشت و برخوردها و درگیریهای مختصر و شدیدی نیز رخ داده بود و نظامیان علی‌رغم تلفات زیادی که داده بودند، توانسته بودند جنگجویان بویراحمدی را به خاک خویش عقب برانند.
آنان این واقعه را پیروزی بزرگی برای خود می‌دانستند. خبرهای روزنامه‌ها همه حاکی از فتح و فیروزی نظامیان بود. قشون تحت امیر شیبانی، اکنون به نقطه‌ای قدم می‌گذاشت که طبق گفته سخن‌گویان و مبلغان، نه اسکندر توانسته بود از آن بگذرد و نه تیمور و نادر.
خبرنگار مخصوص شفق سرخ، وقایع را چنین گزارش می‌نماید:... در هفته گذشته از اردکان و هر طرف فرمان پیش صادر و پنج ـ شش روز قبل آنها را مورد حمله قرار داده و از بالا قوای هوایی از پایین آتش توپخانه و حملات قشون طوری آنها و قلاعشان را زیر آتش گلوله نابود ساختند که دیگر شرارت را به خاطر نخواهند آورد، برحسب خبرموثق خصوصی، لهراسب که رئیس شجاع آنهاست با چند نفر رؤسای آنها مقتول، سایرین به کلی متواری و داغون شده‌اند و تا به حال چند بار عجز و لابه و استدعای بخشش نموده‌اند پذیرفته نشده. الآن امیرلشکر]شیبانی[با قوا درتنگ «تامراد» میان کوه گیلویه است.
پیش از ظهر ۱۳ مردادماه ۱۳۰۹، ستون نظامی با آرایش ذیل وارد تنگ تامرادی شد:
۱ـ هنگ نادری به فرماندهی احمد معینی مأمور حفظ عقبه.
۲ـ گروهان اول هنگ رضاپور مأمور جناح راست و ارتفاعات شرقی.
۳ـ گروهان اول هنگ پهلوی مأمور سمت چپ و ارتفاعات غربی.
٤ـ نیروی اصلی و عمده قوا در خط محور اصلی نفوذ به داخل تنگ.
٥ـ یک گروهان سرباز به فرماندهی نظام‌الدین دیبا و هشت چریک قشقایی مسئول تدارکات نیرو و پشت سر قوای اصلی.
جنگجویان بویراحمدی در سنگرهای طبیعی خویش ـ سنگها و درختان ـ موضع گرفته تا ستون نظامی به درون تنگه وارد شدند؛ و آنگاه که راه عقب‌نشینی و

پیشرفت آنها بسته شد، جنگ را شروع کردند. شلیک گلوله‌های فراوان و باران تیر، برسر نظامیان باریدن گرفت. نیروی نظامی اکنون درمخمصه عجیبی گرفتار شده بود.
روز اول جنگ که اوج آن از حوالی ظهر به بعد بود، بدین گونه سپری شد که گردانهای پهلودار و جلودار تقریباً به محاصره درآمده و بسیاری از نیروهای خویش راازدست دادند. ارتباط زمینی این گردانها که توسط سربازهای «امربر» صورت می‌گرفت، قطع شد و فقط با آیینه‌های مخابراتی به یکدیگر علامت می‌دادند.
جنگ با شدت هر چه تمام‌تر ادامه داشت. شب نبرد و فردای آن، نیروهای نظامی که کاملاً خود را باخته بودند، با محاصره قطعی و انهدام کامل روبه‌رو شدند.
گردان‌های پهلودار در هر دو جناح ـ چپ و راست ـ با تلفات صد در صد از کار افتادند. تلاش گردان‌های کمکی که سعی در نجات محاصره شدگان داشتند، با شکست روبه‌رو شد.
گردان «سرهنگ ابراهیم‌زند» که می‌خواست خط محاصره را بشکند و به کمک نیروهای «جلودار» رود، خود به محاصره درآمد. هنگ دوم رضاپور که به یاری گردان اول (همین هنگ) در جناح راست، شتافته بود به سرنوشت آنها دچار و مضمحل شد. نیروهای تحت فرماندهی «دیبا» که در پشت ستون، بار و بنه و تدارکات را حفاظت می‌کردند، به محاصره درآمده «نظام‌الدین» از ناحیه ران زخمی شد.
جنگجویان و در رأس آنها لهراسب، بیش از همه بویراحمدیها بر تلفات نظامیان می‌افزودند. هر اندازه جنگ طولانی‌تر می‌شد، تعداد زیادتری از نظامیان به خاک و خون کشیده می‌شدند.
«سرهنگ فولادوند» نویسنده خاطرات نظامیان، دورنمای نبرد را در روزهای اول و دوم، این‌گونه به تصویر کشیده است: در ساعت ۸ صبح(روز ۱۳ مردادماه ۱۳۰۹) گردان‌های پهلودار، وسیله مأموران ارتباط زمینی تماس خود را با اشرار گزارش دادند و در ساعت ۱۲ نیز گزارشی به همین منوال از قوای عقبه به فرمانده نیرو داده شد. در فواصل ساعت ۱۴ و ۱۵ گردانهای پهلودار

گزارش دادند، دشمن تلاش می‌کند ما را به محاصره درآورد و تقاضای کمک فوری کردند.
در ساعت ۱۶ ارتباط زمینی یگانهای مزبور قطع و با آیینه مخابراتی گزارش دادند دشمن از هر طرف و هر نقطه حتی جلوی پای ما می‌جوشد و به نبرد می‌پردازند. در تمام طول شب نبرد ادامه داشت و صبح، نیروی عقبدار گزارش داد با تلاش و مقاومت شدید و تلفات نسبتاً سنگین که یک سروان و دو ستوان جزو شهدا هستند توانستیم اشرار را به عقب برانیم و سرهنگ احمد معینی از ناحیه گوش مورد اصابت گلوله واقع و به عقب ستون منتقل گردید.
صبح روز بعد فرمانده گروهان اول رضاپور، گزارش داد؛ دشمن از تاریکی شب و آشنایی به محل استفاده کرده و ما را به محاصره کامل درآورده، تلفات متوسط و تعداد مجروحین قابل توجه است و سرگرد محمد افشار فرمانده گردان از ناحیه شکم مورد اصابت گلوله اشرار قرار گرفته، حال وی وخیم است.
از گردان یکم هنگ پهلوی که حفظ چپ نیرو بر عهده وی محول بود... گزارشهای ناراحت‌کننده‌ای می‌رسید. بدین لحاظ سرهنگ ابراهیم‌زند فرمانده هنگ مأمور شد با یک گردان، شخصاً به کمک یگان مزبور بشتابد و از محاصره گردان درگیر شده جلوگیری نماید. متأسفانه گردان یکم کمکی، نه تنها نتوانست کاری انجام دهد، بلکه دشمن با شیوه‌های عشایری که ویژه جنگهای کوهستانی است موفق گردید ارتباط آنها را قطع کند و به محاصره خود درآورد.
سرهنگ زند وضع خطرناک خویش را گزارش داد، و اضافه کرد هرگاه توپخانه و نیروی هوایی به یاری محصورین نشتابد، موقعیت ما هر لحظه وخیم‌تر خواهد شد، لیکن این تقاضا تقریباً حساب نشده بود، زیرا نیروی هوایی منحصر به چهار فروند هواپیمای اکتشافی بمب افکن بود که به مناسبت فزونی تعداد مجروحین، تعدادی از آنان را به شیراز انتقال می‌داد، از طرفی بمبهایی که از هواپیما به طرف هدف فرستاده می‌شد در کوهستان قدرت تخریبی چندانی نداشت و تیراندازی آتشبارها نیز به علت ثابت نبودن هدف‌ها که اشرار از پشت سنگی به پشت سنگ دیگر می‌خزیدند و وجود صخره‌های بزرگ نمی‌توانست در مضمحل کردن دشمن نقش مؤثری داشته باشد.
معذالک همه این عوامل دست به کار شدند و از تلاش آنها نیز نتیجه‌ای عاید

نگردید. گردان دوم هنگ رضاپور هم که مأموریت یافته بود گردان پهلودار جناح راست را نجات دهد به سرنوشت گردان دوم هنگ پهلوی دچار گردید. محاصره شدن گردانهای عملیاتی، وصول اخبار موحش دیگر دایر بر وارد شدن تلفات و افزایش تعداد مجروحین و نبودن وسائل کافی برای زخم‌بندی و انتقال آنها به بیمارستان و عدم امکان بیرون بردن مقتولین از صحنه کارزار، فرمانده نیرو را در یک موقعیت بسیار دشوار قرار داده بود، بویژه آنکه گزارش رسید سرگرد قدر... که یکی از بهترین فرماندهان گردان بود و ستوان جوان میرفخرایی مجروح و...به دست اشرار اسیرگردید وتلاش برای پس گرفتن وی به جایی نرسید و این افسر بر اثر جراحات وارده به هلاکت رسیده است.

این نبرد دو روزدیگرنیز ادامه داشت، اما نه به شدت روزهای پیشین. نیروهای نظامی کمتر دست به تحرک می‌یازیدند. گردانهای کمکی جناحین نبرد با تلفات سنگین، تنها، راه نجات خویش را می‌جستند.

گردان کمکی پهلودارجناح چپ به فرماندهی سرهنگ زند،تنها توانست خط محاصره را بشکند و عقب‌نشینی کند.

در جناح راست، گردان دوم هنگ رضاپور به همان وضع آشفته و مضمحل گردان اول دچار شده بود. اما لهراسب با عده‌ای از مردان زبده خویش همچنان ستون نظامی را زیر آتش دقیق خود داشت و امکان پیشروی را از آنها گرفته بود.شلیکهای دقیق پی درپی جنگجویان، به علاوه تاکتیک جنگی ویژه کوهستان ـ خاصه تنگه‌ها ـ امان نظامیان را بریده از کار انداخته بود. این تاکتیک ویژه، که در تاریخ نظامی ایران سابقه داشت، همانا پرتاب سنگهای بزرگ و کوچک است، که به دشمن محاصره شده آسیب‌های فراوان می‌رساند.

تلاش نیروهای نظامی، اکنون به نجات جان خویش منوط شده بود. بنا به نوشته فولادوند، به دستور فرمانده ستون، نظامیان سعی در اشغال نقطه کوهستانی و ارتفاع مقابل مقر لهراسب نمودند که با تحمل مشقات فراوان و تلفات زیاد عملی گردید. در حین صعود به نوک قله، قاطر حامل بی‌سیم مرتبط با تهران ـ قصر رضاشاه ـ و تلگراف‌چی هردوهدف قرارگرفتند و بدین ترتیب ارتباط ستون با مرکزقطع شد. قطع ارتباط و عدم اطلاع از وضع نیرو، رضاشاه را در نگرانی بسیاری قرار داده بود.

فردای آن شب، با مداوای بی‌سیم‌چی مجروح و نیز انتقال بی‌سیم اصلی به بالای ارتفاعات، ارتباط با تهران برقرار شد.
چهار روز از نبرد سنگین و خونین در تنگ تامرادی می‌گذشت. نیروهای سرلشکر شیبانی با تلفات بسیار و صدمات فراوان شکست را پذیرفته بودند. این موضوع را رضاشاه نیز دریافت و دستور عقب‌نشینی داد.
به دستور او شورایی جنگی در مرکز و نیز درتنگ تامرادی تشکیل شد، و به دنبال آن: «رؤسای ارکان ستاد عملیاتی وفرماندهان هنگ‌های چهارگانه در امر عقب‌نشینی وتخلیه تنگ وحدت نظرپیدا کردند و ترک این معبر تاریخی که بعضیها آن را «دهلیز مرگ» نام نهاده‌اند مورد تأیید سرلشکر شیبانی قرار گرفت و پس از کسب اجازه از پیشگاه شاهنشاه وقت رضاشاه و تهیه مقدمات، به موقع اجرا گذارده شد...»
«فولادوند»به خوبی این وضع نابسامان و آشفته رابیان کرده است: در چهارمین روز نبرددرتنگ تامرادی ازسیمای خسته افسران وسربازان که می‌بایست با شکم گرسنه و کامی تشنه و مشاهده مناظر کشتگان و وضع وخیم و رقت‌بار زخمی‌ها که در درد و خون غوطه‌ور بودند، به نبرد ادامه دهند، آثار یأس مشهود بود وبرای فرماندهان یگان‌ها و سرلشکر شیبانی مسلم شد که اگر بدان منوال جنگ ادامه یابد، بیهوده جان به هدر دادن است و نوعی خودکشی! زیرا روحیه ونیروی پایداری به سرعت رو به کاهش است... بعضی از افسران که درآن روزدرستاد نیرو بوده‌اند اظهار... نمودند وضع نیروی ده هزارنفری درتنگ تامرادی به قدری وخیم و تکان‌دهنده بود که سرلشکر شیبانی اسلحه کمری خویش را برای آخرین لحظه درصورتی که وخامت اوضاع به اسارت منتهی گردد به قصد خودکشی آماده کرده بود.
بر اساس نظرشورای جنگی نظامیان درتنگ تامرادی و در مرکز، دستور عقب‌نشینی و خاتمه جنگ داده شده؛ و بدین ترتیب آنها با تحمل تلفات زیاد، شکست را پذیرفتند. فولادوند می‌نویسد:... بنابربرآوردی که در شورای جنگی نیرو به عمل آمده [بود]، تعداد سربازان مقتول در دو گردان محاصره شده و یگان‌هایی که به کمک آنها شتافته بودند، همچنین تلفات وارده به قسمت عقبدار در طول چهار روز نبرد به یک هزار نفر تخمین زده شد! و شماره سربازان

زخمی به چهارصد نفر بالغ گردید، که از این تعداد، معدودی به علت نرسیدن وسایل درمانی جان سپردند...
از سوی دیگرچریک‌های قشقایی به رهبری ناصرخان قشقایی به جهت سابقه دوستی و رفاقت خود و پدرش با خوانین و سران بویراحمدی، دست به کار شدند و با فرستادن پیکهایی نزد آنها، پیشنهاد آتش‌بس و عقب‌نشینی نظامیان را دادند.
سران بویراحمدی، بالاخره موضوع پیشنهادی را پذیرفتند وتنها لهراسب مخالفت می‌کرد. پس ازبحث و جدلهای فراوان و توسل به پند و اندرز و التماس، لهراسب مجاب شد و تقاضای قشقاییها ـ که اکنون مصالحه‌جویان درگیری شده بودند ـ مورد موافقت قرارگرفت. بدین ترتیب باقی مانده نیروهای نظامی، بدون اینکه بتوانند اجساد، وسائل و بار و بنه خویش را با خود ببرند، عقب نشستند.
بدین گونه لشکرکشی ده هزار نفری حکومت رضاشاه برای تنبیه و «قلع و قمع» مردم بویراحمد، تنها حاصلی که در پی داشت شکست فاحش نظامیان ـ و به تبع آن دولت ـ بود، به علاوه تلفات بسیار زیادو رسوایی عقب‌نشینی. باقی مانده نیروهای تحت امرشیبانی به فهلیان ممسنی عقب نشستند ودرآنجا با تقویت نیروهای کمکی وامدادی به شیرازمراجعت کردند. فولادوندمعتقداست: عقب‌نشینی نظامیان در تنگ تامرادی وتصمیم رضاشاه به این عقب‌نشینی، آن‌چنان «پرثمر» بوده «که سرنوشت تمام خطه فارس و جنوب ایران را تغییر داد.» وی البته مشخص نمی‌کند، چگونه!پس از جنگنبرد تنگ تامرادی، ضربه هولناکی بر نظامیان رضاشاه وارد آورد. منابع مختلف، ارقام متفاوتی از تلفات نظامیان ذکر کرده‌اند. فولادوند به «یکهزار و دویست افسر و سرباز» کشته، و«هشتصد سرباز زخمی» اشارت دارد. مؤلفان «تاریخ پنجاه ساله نیروی زمینی شاهنشاهی ایران» می‌گویند: در عملیات فوق ۱۲۰۰ نفر افسر و درجه دار و سرباز دلیر نیروی زمینی شاهنشاه شربت شهادت نوشیدند و بیش از ۸۰۰ نفر نیز به سختی مجروح شد.
سردار اسعد، وزیرجنگ رضاشاه، با تجاهل نسبت به این حادثه مهم؛ تعداد مقتولین و مجروحین «قشون امیرلشکر شیبانی» را در طی «یک ماه جنگ» هشتصد نفرذکر می‌کند.
قدرت ایل بویراحمد، پس از پیروزی «تنگ تامرادی» بیش از پیش گردید. اما

حدود چهار ماه بعد، جنگجوی نامی بویراحمدی‌ها، «لهراسب» (کی‌لهراس)، در درگیری کم‌اهمیتی با نظامیان ـ در حوزه ممسنی ـ به قتل رسید.
به محض کشته شدن «کی لهراسب»، نه تنها جنگجویان بویراحمدی هزیمت یافتند؛ که هیبت رزمی واقتدارسیاسی ایل بویراحمد درهم شکست.درواقع قتل کی‌لهراسب، مساوی با سلطه دولتیان بر ایل بویراحمد بود. فشاری که ایل بویراحمد پس از قتل کی‌لهراسب، از حکومت رضاشاه متحمل گردید؛ بی‌سابقه بود. حکومت نظامی، حاکم مطلق منطقه گشت؛ و ظلم و تعدی، به اوج خود رسید.
خوانین بویراحمد تسلیم دولتیان شدند وبه همراه خانواده‌هایشان ـ همچون دیگر ایلات جنوب ـ در تهران نگه داشته شدند. در سال ۱۳۱۳ کلانتران ایل بویراحمد و ممسنی ـ و برخی ازبختیاری‌ها ـ اعدام گردیدند؛ و فرزندان آنان تا اواخر سال ۱۳۲۰، موفق به خروج از تهران نشدند. در منطقه، عامه مردم، لامحاله همه‌گونه جور و جفا را متحمل می‌شدند.
اسکان اجباری یا تخته قاپو، در واقع از سال ۱۳۱۰ به بعد، به تدریج در بویراحمد اجرا شد. خلع‌سلاح عشایر، به آسانی صورت گرفت. خدمت سربازی ـ که مردم آن را«اجباری» می‌خواندند ـ بدون واکنش مؤثری، انجام پذیرفت. اقدامات سختگیرانه وبیرحمانه‌ای ازجانب حکومت نظامی اعمال و اجرا می‌شد. حکومت نظامی، حتی نام دهات وبرخی طوایف راتغییرمی‌داد. به طور مثال؛ منطقه «دشتروم» بویراحمد، به اسامی سرهنگ جهانبانی وفرزندانش نام‌گذاری شد: جهان‌آباد، منصورآباد، حسین‌آباد، امیرآباد و...
سرهنگ جهانبانی، در نامه‌ای به «ملابهمن» کدخدای طایفه قاید گیوی در دشتروم بویراحمد،می‌نویسد: آقای ملابهمن، از این تاریخ شما به کدخدایی قریه جدیدالاحداث جهان‌آباد که در دشت روم ساخته شده برقرار می‌شوید. از این به بعد طایفه سپرده به شما دیگر اسم قایدگیوی نداشته بلکه رعیت جهان‌آباد دشت‌روم است.
دربویراحمد،حتی اسکان‌شده‌ها رامجبورمی‌کردند، درزمین‌های زراعی محصولاتی بکارند که نه اطلاعی از چگونگی کاشت، داشت و برداشت آن داشتند و نه امکانات آن را.

سندی در دست است که حاکم نظامی منطقه سرهنگ دوم پارس تبار در آگهی مورخه ۱۳۱۸/۱۰/۲۱ به «کلیه سرپرستان و دهداران حوزه بویراحمد» اعلام می‌دارد: که کشت شلتوک به طور کلی در حوزه تلخسرو و بویراحمد ممنوع بوده و بایستی به جای زراعت شلتوک کنف کاشته شود...
حاکم نظامی خود معترف است که «رعایا اطلاع کافی» از کشت محصولات جدید ندارند. بنابراین چون بایستی «بجای زراعت شلتوک[،] کنف ـ پنبه ـ کتان ـ کنجد ـ کرچک ... زراعت نمایند و برای کشت و زارعت هر یک از محصولاتی که ذکر شده رعایا اطلاع کافی ندارند به اداره کشاورزی مراجعه نموده البته دستور و تعلیمات لازمه کامل به آنها داده خواهد شد...»
تسلط حکومت نظامی چنان بود که به راحتی دست به اعدام افراد می‌زدند. یک نویسنده بومی تعداد ۲۱ نفر را ذکر می‌کندکه در زمان زمامداری سرهنگ محمدحسین میرزا جهانبانی(۱۳۱۱ ـ ۱۳۰۹) در بویراحمد و بهبهان اعدام شده‌اند.
به نظر می‌رسد جرم برخی از آنان بسیار سبک و عادی بوده؛ و احتمالاً برای ایجاد رعب و وحشت بیشتر در میان ایلات، اعدام شده‌اند. مثلاً یک نفر به نام «گدا» به اتهام سرقت یک رأس گوسفند اعدام می‌شود؛ دیگری به نام «ملاعلی مردان» به جرم «اغتشاش و تیراندازی»؛ و فردی دیگر به نام «خانبابا سی‌سختی» به اتهام اینکه «هشت تیر فشنگ» به کسی فروخته بود. در هر حال، اوضاع منطقه کهگیلویه و بویراحمد، تا زمان خلع رضاشاه بدین گونه بوده است.

یک نویسنده بومی تعداد ۲۱ نفر را ذکر می‌کند که در زمان زمامداری سرهنگ محمدحسین میرزا جهانبانی (۱۳۱۱ ـ ۱۳۰۹) در بویراحمد و بهبهان اعدام شده‌اند . به نظر می‌رسد جرم برخی از آنان بسیار سبک و عادی بوده؛ و احتمالاً برای ایجاد رعب و وحشت بیشتر در میان ایلات، اعدام شده‌اند.
تسلط حکومت نظامی چنان بود که به راحتی دست به اعدام افراد می‌زدند. یک نویسنده بومی تعداد۲۱ نفررا ذکرمی‌کند که درزمان زمامداری سرهنگ محمدحسین میرزا جهانبانی (۱۳۱۱ ـ ۱۳۰۹) دربویراحمد و بهبهان اعدام شده‌اند .

به نظر می‌رسد جرم برخی از آنان بسیار سبک و عادی بوده؛ و احتمالاً برای

ایجاد رعب و وحشت بیشتر در میان ایلات، اعدام شده‌اند. مثلاً یک نفر به نام «گدا» به اتهام سرقت یک رأس گوسفند اعدام می‌شود؛ دیگری به نام «ملاعلی مردان» به جرم «اغتشاش و تیراندازی»؛ وفردی دیگربه نام «خانبابا سی‌سختی» به اتهام اینکه «هشت تیر فشنگ» به کسی فروخته بود. درهرحال، اوضاع منطقه کهگیلویه و بویراحمد، تا زمان خلع رضاشاه بدین گونه بوده است.(۱)

سیاست رضا شاه در قبال عشایر

محمد قلی مجد بر« اساس اسناد وزارت خارجه امریکا» می نویسد: « غالباً ادعا می شود که بزرگترین موفقیت رضاخان تشکیل یک ارتش «ملی» و متحد ساختن ایران با استفاده از آن بود. هارت در گزارشی که در سال ۱۹۳۰ ارسال کرده است، نظرات رایج درباره دستاوردهای ارتش را اینگونه توصیف می کند:

از نظر بسیاری از ناظران ذیصلاح اصلی ترین موفقیت رژیم کنونی تشکیل یک ارتش نسبتاً سازمان یافته و منظم به استعداد ۴۰ هزار نیرو، و استفاده مؤثر از آن در برقراری نظم و فرونشاندن هرج و مرج داخلی بوده است. بدون چنین ارتشی، عشایر ایران هرگز مطیع [دولت مرکزی] نمی شدند. مطیع ساختن عشایر، مقدمه ای ضروری جهت اجرای سیاست کنونی دولت بود؛ یعنی ساختن مدرسه برای عشایری که تقریباً صد در صدشان بی سواد بودند، و اسکان برخی از آنها در زمین های زراعی موجود در قسمت های مسکونی فلات ایران. شاید راست باشد که رضا شاه این ارتش را به وجود آورد. ولی مسلماً با حمایت همین ارتش بود که به پادشاهی رسید، و با سیاست های تیمورتاش، وزیر دربار توانایش، است که از ارتش درحکم تنها وسیله کنترل کشور، و برداشتن اولین گام های مدرن سازی، استفاده کرده است. گاه انتقاد می کنند که بخش اعظمی از بودجه مملکت- بیشتر از نیمی از آن را- به ارتش اختصاص می دهد.(۱)

هارت در توصیف دلایلی که انگلیسی ها برای توجیه سیاست هایشان در ایران

و حمایت از رضا شاه می آوردند، از قول ئی. ویلکینسن(E. Wilkinson.)، «بانکدار برجسته خارجی» در تهران و رییس بانک شاهنشاهی ایران که متعلق به بریتانیا بود، می نویسد: «ارتش خرج خودش را درمی آورد؛ از صدقه سر همین ارتش است که می توانند مالیات های کشور را به طور منظم جمع کنند - که البته اندک و ناچیز است- اما افزایش درآمدهای مالیاتی خیلی بیشتر از هزینه های نگهداری ارتش است!»(۲)

از سخنرانی دکتر سموئیل ام. جردن [رئیس کالج آمریکایی تهران](Samuel M. Jordan.) در مراسم فارغ التحصیلی دانشجویان در سال ۱۹۳۲ که هارت آن را گزارش کرده است می توان شناختِ بیشتری از نظرات برخی معاصران رضا شاه درباره سیاست های او در قبال عشایر و متحد ساختن کشور پیدا کرد: «سی سال پیش که به ایران آمدم، نظام ارباب و رعیتی در اوج خود بود. هر ایل و طایفه ای برای خودش رئیسی داشت که از دولت مرکزی حساب نمی برد. حالا وارد عصری جدید شده ایم. تحت رهبری توانای اعلیحضرت پهلوی، شاهنشاه ایران (کف زدن حضار) هم اینک کشور دارای یک دولت مرکزی قدرتمند و موفق است. هم اینک ایران ملتی متحد، دولتی واحد، کشوری واحد، و حاکمی واحد دارد. در نتیجه این اتحاد سیاسی، که با فداکاری شاهنشاه به دست آمده، اختلافات قدیمی از میان رفته است.»(۳)

هارت اشاره می کند که همه ناظران خارجی با جردن موافق نبودند. برای مثال، او نظرات پروفسور ارنست هرتسفلد(Ernst Hertzfeld.) را، که ایران شناسی برجسته بود، ذکر می کند. «عواقبی» که هرتسفلد به آنها اشاره دارد تا سال ۱۹۷۹ به خوبی آشکار نشد: «این نظام دارد مراجع قدرت مستقر و دیرپای کشور را نابود می کند، بدون آنکه هیچ چیز دیگری جایگزین آنها سازد. همه جای ایران شاهد نابودی سازمان یافته سنت ها و احساسات مذهبی است، که نتیجه اش پدید آمدن شکافی است که عواقب آن یک روز آشکار خواهد شد. زیرا، متأسفانه، هر عملی ناگزیر عواقبی دارد.»(٤)

کوچ و اسکان اجباری بنام امنیت و تجدد عشایر لُر و عرب

سیاست رضا شاه در ارتباط با عشایر و متحد ساختن ایران، با وحشیگری و غارت اموال یک چهارم از جمعیت کشور همراه بود. ارتش رضاخان در سال های ۱۹۲۳-۱۹۲٤ بر عشایر آذربایجان چیره شد، زمین هایشان را مصادره، و مال و اموالشان را غارت کرد. البته سیاست رضا شاه در قبال عشایر فقط به انقیاد آنها و غارت اموالشان ختم نمی شد. دیوید ویلیامسن(David Williamson.)، کاردار سفارت آمریکا، در سال ۱۹۲۹، اطلاعاتی درباره کوچ اجباری عشایر از لرستان و سایر مناطق ایران به دست داده است: «دقیقاً معلوم نیست چند نفر مجبور به کوچ شده اند. در مطبوعات آمده است که ۱۱۰ خانوار، یا تقریباً ٦۰۰ نفر، را به روستاهای قزوین کوچ داده اند. ولی از اخبار منابع دیگر چنین برمی آید که تعداد رانده شدگان به مراتب بیشتر از چیزی است که گزارش کرده اند...

می گویند که وضعیت رانده شدگان اسفناک است.»(٥) هارت در گزارش مورخ ۱۹۳۱ فوریه خود از هزاران مرد و زن و پیر و جوان و کودکی می گوید که مجبورشان کرده بودند صدها مایل راه را از لرستان و خوزستان تا نقاط دور افتاده خراسان با پای پیاده طی کنند، که یادآور کوچ های اجباری دوران استالین در اتحاد شوروی بود.
شب اول فوریه ۱۹۳۱، وقتی تقی زاده، وزیر مالیه، لایحه ای «دو فوریتی» جهت تخصیص ٥۰ هزار تومان دیگر برای عمران لرستان ارایه داد، بخشی از زوایای تاریک کوچ اجباری لُرها در مجلس روشن شد. او توضیح داد که بودجه مزبور نه فقط صرف عمران این استان خواهد شد، بلکه برای کمک به هزاران تن از افراد عشایر، البته آمار دقیق آنها در دست نیست، که به مناطق دور افتاده، عمدتاً به استان خراسان، انتقال یافته اند نیز مورد استفاده قرار خواهد گرفت. تسلیم لایحه مزبور به مجلس اطلاعاتی درباره کوچ اجباری لُرها که

مدتها در هاله ای از ابهام بود، به دست داد. روزنامه اطلاعات تهران از قول یاسائی، وکیل مجلس، در این ارتباط نوشت(٦)، «لُرهایی را که جابجا شده اند سربار رعیت ها کرده اند.» او افزود، «طبق گزارش ها، شکایات متعددی درباره کوچ اجباری لُرها، پرداخت نشدن جیره شان، هزینه حمل و نقل و هزینه های جنبی دیگر به دست مقامات رسیده است. خوب است آقای وزیر توضیح بدهند که مسئول این وضع و هزینه های آن کیست. مایلم بدانم کدام وزارتخانه به این شکایات رسیدگی می کند، و مرجع ذیصلاح برای رسیدن به داد این مردم کیست؟ لطفاً بفرمایید مبالغی که قبلاً مجلس به این کار اختصاص داده، چگونه خرج شده است. می گویند این اعتبارات مصوبه آن طور که باید هزینه نمی شود.» روزنامه اطلاعات همچنین از قول یاسائی می افزاید، «مثلاً به شتردارها که اثاثیه آنها را حمل کرده اند پول نمی دهند که باعث شده این شتردارها به تمام مقامات شکایت کرده اند و به آنها جواب تا حال داده نشده. می خواستم توضیح بدهند که سر و کار این شتردارها با که است. با وزارت جنگ است یا وزارت مالیه؟» تقی زاده در پاسخ به سئوالات یاسائی گفت: «مخارج تحت نظر مأمورین لشکری و کشوری می شود. یک عده از الوار به خراسان و عده ای به زرند و ساوه و خوار کوچانده شده بودند که تا چندی پیش هنوز جابجا نشده بودند که حالا شده اند و اشخاص برای تهیه راپورت صورت مخارج اعزام شده که همیشه صورت ریز مخارج را می فرستند. در بدو امر یک جیره تعیین شده بود که آن هم از مالکین گرفته شود و بعد قرار شد که خود دولت آن مخارج را بکند و اراضی تهیه شده و بذر و تخم و گاو در خراسان داده شده و وسایل راحتی آنها فراهم گردیده است و برای اعراب و الوار که به زرند و ساوه و خوار کوچانده شده اند طبیب فرستاده شده و شیر و خورشید سرخ هم کمک زیادی کرد به آنها لباس و پوستین داد و بعد هم اعیانی برای آنها خریداری گردید و جابجا شدند و خیلی مراقبت برای حفظ امور صحی آنها شده و صحیه هم طبیب به اندازه کافی برای رفع مرض آنها اعزام داشته است ولی در لرستان کار خیلی مشکل تر از امور اینهاست برای آنکه باید آنها تخت قاپو شوند و هیچ

مأنوس به خانه داری نیستند و دولت سعی دارد که آنها را آشنا به زندگی بکند و البته هم خواهند شد و شکایت شتردارها به بنده نرسیده. بدیهی است که رفع شکایت آنها می شود و مأمورین محلی هم مراقبت برای رفع شکایت آنها خواهد نمود.»
محیط لاریجانی، نماینده خوار و ورامین، ابراز داشت انتقال لُرها به این مناطق موجب سلب آسایش و آرامش ساکنین بومی شده است. لاریجانی گفت، «خوب است این قضیه منظور نظر بوده و رفع زحمت اهالی شود.» که داور، وزیر عدلیه، بلافاصله در پاسخ گفت: «برای حفظ انتظامات مملکتی و رفاه اهالی لازم است که این قبیل کارها بشود و البته ورامینی ها هم باید تحمل بکنند.»
لایحه در صحن علنی مجلس به رأی گذاشته شد و با رأی ۸۵ نفر از کل ۹۸ نماینده حاضر در مجلس به تصویب رسید. هیچ یک از نمایندگان به لایحه مزبور رأی مخالف نداد. گزارش فوق به شیوه معمول هارت خاتمه می یابد:
از چند ماه پیش که جابجایی لُرها شروع شد، هیچ اطلاعاتی درباره این موضوع از منابع دولتی در دست نبوده است. برآورد تعداد افراد عشایر نیز بر اساس گفته مسافرانی صورت گرفته که گروههای عظیمی از آنها را دیده اند که پای پیاده جاده لُرستان - تهران را طی می کنند و یا تا سیصد مایل در طول جاده مشهد پراکنده اند. برخی ها تعداد آنها را تا ۱۵۰۰۰ نفر، و برخی دیگر حتی بیشتر برآورد کرده اند. البته هنوز کسی دقیقاً نمی داند که منظور از عمران استان لرستان چیست؟ ولی گمان می رود که اکثر زمین هایی را که قبلاً در دست عشایر لُر بوده به رعایای ایرانی غیرکوچ نشینی خواهند داد که تجربه روستا نشینی و کشاورزی دارند. همچنین شنیده ام که دولت در انتقال این عشایر بین آنهایی که تمایل بیشتری به راهزنی داشته و آنهایی که بیشتر مایل به یکجانشینی بوده اند، تفاوت قائل شده است. البته نمی دانم دولت ایران چطور توانسته این کار را بکند، زیرا با توجه به سطح فکر کنونی لُرها، هیچ لُری نمی تواند آینده ای بدون راهزنی برای خودش متصور باشد.(۷)

کوچ و اسکان اجباری اکراد

خبرنگار ویژه حکایت جابجایی طایفه کردان جلالی به شمال شرقی آذربایجان و تلاش فاجعه آمیز و نافرجام آنها را برای رهایی از وضعیت اسف بارشان شرح می دهد:
سال گذشته ژنرال ظفر الدوله [حسن مقدم]، فرمانده سابق لشگر آذربایجان، بخشی از طایفه سرشناس کُردان جلالی را که به شجاعت معروفند خلع سلاح کرد، و آنها را در منطقه اهر(۸) ساکن ساخت. به دلایلی که هنوز روشن نیست و هیچ توضیحی در مورد آن وجود ندارد، تعدادی از خانوارهای این طایفه (در حدود ۲۰۰ نفر) با گاو و گوسفندان خود از آنجا فرار کردند و تا نیمه شب از کوههای ایواوغلی در ۲۸ کیلومتری خوی گذشتند. در آنجا به سه گروه تقسیم شدند. یک گروه به طرف مارخانه رفت، یکی به طرف چله خانه در حدود شش کیلومتری خوی، و یکی هم به طرف روستاهای آل قویروق و روند روانه شد. فرمانده نظامی خوی، سروان حسین خان مقدم، با شنیدن این خبر، بی درنگ با ۲۰۰ سرباز به سوی مارخانه شتافت، که در محدوده ماکو قرار داشت، و واحدهایی را هم به چله خانه و ایواوغلی فرستاد. پیش از رسیدن قوای دولتی، ساکنین مارخانه راه را بر فراریان بسته بودند و جنگ سختی بین آنها درگرفته بود. پس از رسیدن قوای دولتی، درگیری شدت یافت، و از کُردها چندین کشته و مجروح بجای ماند، و از جمله ۳۰ زن و بچه به اسارت درآمدند، و بقیه موفق به فرار شدند. در همین حین، یک سرجوخه و یک سرباز که برای انجام مأموریت کاملاً متفاوتی به روستای حیدر آباد رفته بودند در راه با نُه مرد ویک زن کُرد مواجه شدند که ناغافل به آنها حمله کردند. سرجوخه پشت یک تخته سنگ پناه گرفت و به مدت دو ساعت با مهاجمان جنگید، و هفت نفر از مردان و آن زن کُرد را به هلاکت رساند، و دو کُرد دیگر پا به فرار گذاشتند. گروه سوم که راه آل قویروق و روند را پیش گرفته بودند، به روستای روند حمله کردند و دام و احشام مردم را به غارت بردند. ساکنان روستای روند از روستای همسایه کمک خواستند. در میان کسانی که از روستای مجاور به کمک آمده بودند جوان ۳۰ ساله ای به نام ابراهیم آقا طاهری بود که گروهی از روستاییان

را برای تعقیب راهزنان رهبری کرد. ولی وقتی به آنها رسیدند، روستاییان که به رگبار گلوله عادت نداشتند، وحشت زده پراکنده شدند، و رهبر جوانشان را زیر آتش گلوله ها تنها گذاشتند. او جانانه با کُردها جنگید، و چهار نفر از آنها را به هلاکت رساند، ولی نهایتاً ناجوانمردانه از پشت سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت. در همین حین، نیروهای کمکی ارتش سر رسیدند. چند نفر از فراریان کشته و چند نفر دیگر اسیر شدند. ...

زنان و کودکان اسیر را با اسکورت نظامی به همانجایی برگرداندند که برای اقامت دایم انتقال یافته بودند. مردانشان را نیز به دست دادگاههای نظامی خواهند سپرد. شجاعت نیروهای نظامی درخور تحسین و تقدیر است.(۹)

هارت با ابراز نظر ذیل به گزارشش خاتمه می دهد:

این حکایت، که مسلماً قسمت هایی از آن اغراق آمیز و نادرست است، و همچنین اشارات دیگری که در مطبوعات ایران به سیاست دولت برای اسکان عشایر شده است، من را بر آن داشت که طی نامه ای رسمی به وزارت خارجه ایران درباره تلاش هایی که برای اجرای، سئوال کنم. در پاسخ به من گفته اند که آمار و ارقام دقیق آن را از وزارت داخله می پرسند و در موقع مقتضی به سفارت اطلاع می دهند. منبع دیگری برای کسب این آمار و ارقام نمی شناسم. این آمار و ارقام مسلماً در تخمین موفقیت آنچه که غالباً «سیاست شاه در قبال عشایر» نام گرفته است این سیاست صورت گرفته ، بسیار جالب توجه و مفید خواهد بود.(۱۰)

در پاسخ به نامه هارت، محمد شایسته، مدیر اداره اروپا و آمریکای وزارت خارجه، نامه ای ارسال کرد که هیچ آمار و ارقامی درباره جابجایی عشایر و خانواده هایشان در آن نیامده بود.

نظرات دکتر سموئیل ام. جردن

تا سال ۱۹۳۶ برخی از ناظران خارجی به حرص و ولع رضا شاه و سایر معایب او عادت کرده بودند. سفارت آمریکا در این سال از قول دکتر سموئیل ام. جردن، رییس کالج آمریکایی تهران، گزارش داد که «اخیراً

از شدت فعالیت های چپاولگرانه از این دست کاسته شده است.» ادعای جردن مبنی بر اینکه ایرانی ها تلویحاً به ثروت اندوزی رضا شاه رضایت داده اند به عنوان مطلبی بسیار محرمانه در یادداشت گفتگوهای جردن و گوردن پی. مریام، کاردار آمریکا، آمده است:
دکترجردن معتقداست که ایرانی های باهوشی که ازمکنت و مقامی برخوردارند از نگرش کنونی شاه نسبت به آمریکا و دلایل آن، بخوبی به کمبودهای فرهنگی او پی می برند. ولی برداشت رایج و کلی شان این است که اعلیحضرت دارد به وضع مملکت می رسد و، لااقل فعلاً، مایلند برخی خلافکاری های او را در این رهگذر نادیده بگیرند، و چشمشان را بر اموال و ثروت عظیمی که شاه برای شخص خودش، و عمدتاً هم از راه زور، جمع کرده، ببندند. ضمناًعرض کنم که ظاهراً روش متداول شاه برای کسب املاک این است که فقط در حدود ۱۰ درصد ارزش آن را به مالک پیشنهاد می کند و می گوید که به هر حال ۱۰ درصد بهتر از هیچ چیز است، و اگر مالک مبلغ فوق را نپذیرد، ملک را بدون هیچ عوضی ازدستش درمی آورد. با وجود این، دکتر جردن متوجه شده است که اخیراً از شدت فعالیت های چپاولگرانه ای از این دست کاسته شده است. او معتقد است که استقرار نوعی سلطنت مشروطه از سوی شاه باعث شده که رژیم کنونی قابل تحمل تر شود، هر چند در واقع یک رژیم استبدادی است. آدم های با نفوذ به خودشان می گویند: «درست است که فعلاً مجلس چیزی بجز یک نوکر بله قربان گو نیست. ولی به هر حال جلسه تشکیل می دهد، قانون تصویب می کند، و ما هم داریم مجلس دار بودن را یاد می گیریم. اگر تا چند سال دیگر شاه فوت کند، به پسرش خواهیم گفت: یا باید مثل یک شاه مشروطه حکومت کنی، و یا ناگزیر تو را کنار می گذاریم.» ظاهراً منظورشان این است که ایران بهای زیادی بابت خدمات شاه کنونی پرداخته است، ولی کلاً معتقدند که به قیمتش می ارزد. نظر دکتر جردن درباره روابط ایران و آمریکا این بود که شاه دارد با نگرشش نسبت به مردمی که، طی سالیان متمادی، دوستی بی توقع خود را به ایرانی ها نشان داده اند، لطمه بسیاری به کشورش وارد می کند. دکتر جردن پیشرفت های مادی ایران را در دوران حکومت اعلیحضرت بسیار تحسین کرد و برای مثال به این مطلب اشاره نمود که امروزه هیچ خیابانی در تهران نیست

که بهتر از بهترین خیابان شهر در دو سال قبل نباشد.(۱۱)
متأسفانه نظرات دکتر سموئیل جردن اصلاً نشانی از حقیقت نداشت. ناگزیر باید ظنین شد که دکتر جردن نیز همچون خانم مود ردفوردوارن(Mrs. Maude Redford Warren.)، خبرنگار شیکاگو هرالد، دستورکار مخفی و شومی داشت؛ زیرا نه فقط مردم چشمانشان را بر روی اقدامات چپاولگرانه رضا شاه «نبسته بودند»، بلکه هیچ شواهدی دال بر اینکه از شدت این اقدامات کاسته شده بود نیز وجود نداشت. دقیقاً خلاف ادعای او صادق بود: با پیر شدن رضا شاه حرص و ولع او هم زیادتر شده بود. حکایت ابریشم بافان یزد و انتقال آنها به مازندران برای اثبات این ادعا کافی است.

کارخانه ابریشم بافی شاه در مازندران

رضا شاه علاوه بر تصاحب نواحی وسیعی از شمال ایران و ساختن جاده و راه آهن برای اتصال این نواحی به بازارهای داخلی و خارجی، کارخانه های نساجی متعددی نیز در مازندران احداث کرد. مشوق اصلی این کار ظاهراً قوانین انحصار تجارت و محدودیت شدید واردات منسوجات و در ارتباط با ابریشم، ممنوعیت کامل آن بود (نگاه کنید به فصل ۱۱).
روشن است که از این طریق سود هنگفتی عاید [شاه] می شد. هارت در روز ۱۴ فوریه ۱۹۳۲ افتتاح کارخانه نخ ریسی شاهی (علی آباد سابق)، نزدیک ساری در مازندران، را اینگونه گزارش می کند: «شاه مثل گذشته که در مراسم افتتاح کارخانه [قند] کهریزک حضور داشت، در مراسم افتتاح کارخانه نخ ریسی شاهی حاضر نشد. ولی به دلایل شخصی تر علاقه بیشتری به موفقیت آن دارد. لینگمن، وابسته بازرگانی سفارت بریتانیا، تأیید کرده است که از ۵۰۰ هزار تومان [۲۲۰ هزار دلار] سرمایه ای که برای ساخت و گشایش این کارخانه تعهد شده، دو پنجم آن را شخص اعلیحضرت؛ به همین مقدار را بانک ملی ایران، و یک پنجم باقیمانده را شرکت آلمانی زیمنس شوکرت که ماشین آلات کارخانه را تأمین و نصب کرده، پرداخته اند.» هارت همچنین قسمتی از نطق دکترکورت لیندن بلات(Kurt Lindenblatt.)، رییس بانک ملی ایران، را که در مراسم افتتاحیه ایراد کرده بود، در گزارش خود آورده است: «من هم

مثل نطق دکتر لیندن بلات به گزارشم خاتمه می دهم: بار الها، عمر اعلیحضرت همایونی را دراز بگردان،جانهایمان را قربانش بگردان، سلطنتش را مستدام بدار، و سایه اش را از سر ما کم نفرما.»(۱۲)
تا سال ۱۹۳۸، سایه وحشت اعلیحضرت آنقدر دراز شده بود که بر سر یک کارخانه نخ ریسی دیگر در چالوس که خودش مالک آن بود هم افتاد. گزارش بسیار محرمانه مورخ ۱۹۳۹ کنسول آمریکا، جیمز اس. موس پسر، (که کاملاً نقل خواهد شد) نشان می دهد که بر خلاف ادعای جردن، وحشیگری و تاکتیک های چپاولگرانه رضا شاه شدت بیشتری هم گرفته بود:
احتراماً به عرض می رساند که دارند تعدادی از کارگران کارخانه ابریشم بافی یزد را اجباراً به مازندران انتقال می دهند. چنانکه وزارتخانه بدون شک اطلاع دارد، ابریشم بافی از صنایع مهم یزد به حساب می آید. پیش از روی کار آمدن شاه کنونی، همه صاحب منصبان و شخصیت های سرشناس ایران ردای ابریشمی می پوشیدند، که پارچه اش عمدتاً در یزد بافته می شد. با رواج لباس های اروپایی، استفاده از ردای ابریشمی نیز از مد افتاد، ولی کارخانه ابریشم بافی یزد توانست همچنان به کار خود ادامه دهد. در یزد نه درخت توتی رشد می کند، و نه آب کافی برای پرورش آن وجود دارد. در نتیجه پیله های ابریشمی را که در مازندران و گیلان تولید می شود به یزد می برند تا ریسیده و بافته شود؛ و پارچه ها را نیز در تهران و شهرهای دیگر ایران می فروشند.
چند سال پیش، به موجب قانون انحصار تجارت خارجی، واردات ابریشم به ایران ممنوع شد، و حدود یک سال پیش هم یک کارخانه ابریشم بافی که متعلق به شاه بود به دست شخص او در چالوس مازندران گشایش یافت. ظاهراً نتوانسته اند کارگران ماهری برای دستگاههای بافندگی شاه پیدا کنند، و اخیراً کارگران یزدی را به همین منظور به مازندران برده اند. یزد شهر بسیار مرتفع (نزدیک به ۳ هزار فوت بالای سطح دریا) و بسیار خشک و بی آبی است. اگر حتی سه روز در سال باران ببارد، مردم آن را سال پرآبی تلقی می کنند. ساکنان یزد معمولاً به دلخواه خود به مازندران نمی روند، زیرا به دلیل مه آلود بودن هوای استان های شمالی که ارتفاعی کمتر از سطح دریا دارند، به مالاریا، سل و سایر امراض مبتلا می شوند. مشکل اجبار یزدی ها برای مهاجرت به مازندران را نظمیه ایران حل کرده است. نظمیه همه آنهایی را که می گفتند ابریشم باف هستند دستگیر و در کلانتری جمع کرد تا تعدادشان به اندازه یک

بار کامیون شد، و سپس همه را به مازندران فرستاد تا تقریباً بدون مواجب در کارخانه ابریشم بافی شاه کار کنند. البته می گویند روزی یک رالا (برابر با ۳ سنت بر اساس نرخ تجارتی ارز) به آنها پرداخت می شود، که اینجانب مبلغ فوق را به هیچوجه برای امرار معاش کافی نمی دانم.
عمده فعالیت ابریشم بافی یزد در کارگاههای خانگی صورت می گیرد، و به همین سبب مأموران نظمیه خانه به خانه مردم را به دنبال دستگاههای بافندگی و بافندگان تفتیش کرده اند. مأموران کسانی را که منکر مهارت کار با دستگاه بافندگی بودند آنقدر کتک می زدند تا اینکه یا اعتراف کنند و یا مأموران قانع شوند که بافنده نیستند. حدود ۳۵۰ نفر به مازندران تبعید شده اند، و تفتیش خانگی همچنان ادامه دارد. طبق اطلاع، هنوز هیچ زن و کودکی وادار به کار برای شاه نشده اند. اطلاعات فوق را یک تاجر اروپایی مورد وثوق که دو سال گذشته را در یزد زندگی کرده، تأیید کرده است.
اودرتوصیف روش استخدام کارگر برای کارخانه های ریسندگی اعلیحضرت، آن را «چیزی کمتر از بردگی» ندانست.»(۱۳)
ممنوعیت ورود ابریشم فرصت های زیادی را برای کسب سودهای هنگفت به وجود آورد. رضا شاه برای استفاده از این فرصت ها، نه فقط کارگرانی برای کارخانه ابریشم بافی اش در چالوس «استخدام» کرد، بلکه آشکارا درصدد نابود کردن صنعت ابریشم بافی در یزد برآمد، زیرا این صنعت رقیب کارخانه اعلیحضرت بود.

«مدرن کردن» شهرها

حکومت وحشت که همچون بلایی آسمانی بر سر مردمان روستاها و عشایر فرود آمده بود، در مناطق شهری نیز بی بدیل نبود، و خود را به صورت مدرن کردن اجباری شهرها و تعریض خیابان ها نشان داد. مالیات سالیانه املاک در مناطق شهری ۵ درصد ارزش ملک بود. در فوریه ۱۹۳۱، شورای وزیران لایحه ای را که از سوی شورای شهر تهران مبنی بر افزایش ۶۰ درصدی مالیات املاک تسلیم آن شده بود، به تصویب رساند. در ماده یک این لایحه آمده

بود: «علاوه بر ۵ درصد مالیات املاک که مجلس شورای ملی به تصویب رسانده است، ۳ درصد مالیات شهرداری نیز اخذ خواهد شد.» در ماده ۳ نیز آمده بود که مالیات مذکور از تاریخ ۲۲ مارس ۱۹۳۱ قابل وصول خواهد بود؛ یعنی تقریباً بلافاصله بعد از تصویب لایحه.

تصویب لایحه مالیاتی جدید هارت را بر آن داشت تا نظرش را درباره سیاست شهرسازی رضا شاه اینگونه بیان کند: «حکایت مالیات ها و باز هم مالیات های بیشتر در ایران، علی الخصوص در تهران، قصه بی پایانی است. شهرداری با فشارهای بی امان شاه کوشش می کند که پایتخت ایران را مدرن کند، آن هم با چنان شتابی که مالکان تهرانی اصلاً نمی توانند خود را با سرعت پیشرفت آن تطبیق دهند. مدرن کردن شهرها بخش عظیمی از املاک آنها را می بلعد، و اگر غرامتی بابت آن پرداخت شود بسیار ناچیز است. مالکان تهرانی، علاوه بر واگذاری بخش عظیمی از املاک و مستغلاتشان، مجبور می شوند تا خانه هایشان را خراب کنند و بجای آن با هزینه خود ساختمان های بهتری بسازند که طرحش را کمیسیون برنامه ریزی شهری تجویز کرده است. آنها را مجبور کرده اند که بجای دیوارهای خشتی و گلی سابق، دیوارهای آجری بنا کنند که طرح آن باید با معماری خانه هماهنگ باشد.» آنگاه هارت از رواج باج گیری از خانوارها و اخذ مالیات های غیرقانونی از مالکان سخن می گوید: «گهگاه یک مأمور نظمیه، به همراه یک سرباز، بر در خانه های یک خیابان می آید و می گوید که باید بابت نوسازی و یا مرمت معابر همان موقع یک یا دو تومان به ازای هر ساکن بپردازند. علی الظاهر سیاست مشابهی نیز در بیشتر نقاط ایران رایج است، زیرا مأموران آمریکایی اعزامی به برخی نقاط ایران در این باره از سفارت کسب تکلیف کرده اند.»(۱۴)

تخریب اجباری و گسترده خانه های قدیمی در تهران و شهرهای دیگر که به دستور رضا شاه صورت گرفت، و جایگزین کردن آنها با ساختمان های مدرن به نوعی تخریب میراث معماری و فرهنگی ایران نیز بود. این مدرن سازی شامل قطع درختان کهنسال و تنومندی نیز می شد که در طول خیابان های تهران سایه می انداختند، و به سبب تعریض خیابان های تهران برای ساختن بلوار قطع آنها لازم بود. انگرت، کاردار آمریکا، که پیش تر با ناباوری پیشنهاد

فروش جواهرات سلطنتی تاریخی ایران به دستور رضا شاه را گزارش کرده بود (فصل ۱۱)، حالا باید حکایت تخریب سبکسرانه ساختمان های قدیمی و قطع درختان کهنسال تهران را گزارش می داد. هارت برای توضیح این فاجعه فرهنگی نوشت وقتی انگلیسی ها «فرزند بی سواد یک دهاتی به همان اندازه بی سواد» رادیکتاتور مطلق ایران می کنند، دیگر چه توقعی می توان داشت؟(۱۵)
در ۶ مارس ۱۹۳۹، هیأت دولت با تصویب حکمی قطع درختانی را که بیشتر از ۱۰۰ سال عمر داشتند بدون مجوز وزارت داخله ممنوع کرد. انگرت در این باره می نویسد: «شاید این حکم به حفظ همان مقدار یادگار مطبوع گذشته که به شکل درختان چند صد ساله باقی مانده است، کمک کند؛ درختانی که معمولاً در اطراف مساجد و مقابر هستند و بر سر مسافران خسته از راه سایه می اندازند.» ولی این حکم برای نجات درختان کهنسالی که در جریان تعریض خیابان های تهران به دستور رضا شاه قطع می شدند، کافی نبود؛ ضمن اینکه وقتی حکم صادر شد دیگر کار از کار گذشته بود. انگرت با اندوه آشکار می افزاید: «فقط می توان گفت ای کاش چنین اقدامی سالها پیش صورت می گرفت. در واقع، هیچ چیز برای آنهایی که پس از غیبتی ده یا پانزده ساله به ایران بازمی گردند اندوه بارتر از این نیست که ببینند چگونه درختان باشکوه را بیرحمانه در قربانگاه «پیشرفت» ذبح کرده اند.»(۱۶)
انگرت در گزارشی دیگر تخریب خانه های قدیمی را شرح داده بود. او می نویسد:
احتراماً به اطلاع وزارت [امور خارجه] می رساند که طی شش ماه گذشته تلاش برای مدرن کردن تهران شدت گرفته است. زیباسازی پایتخت از مدتها پیش خواست قلبی شاه کنونی مملکت بوده و از زمانی که اعلیحضرت بر تخت نشسته، چهره شهر تهران متحول شده است. خیابان ها را عریض و سنگفرش کرده اند؛ درختان جدیدی بجای درختان کهنسالی که در جریان تعریض خیابان ها قطع شده بودند، کاشته اند؛ ساختمان های دولتی مدرنی در قسمت های مختلف شهر ساخته اند، و تعدادی پارک کوچک نیز در برخی محله های تهران چمن کاری کرده اند. با وجود این، کارهایی که قبلاً صورت گرفته اصلاً با کارهایی که هم اینک با مدیریت کفیل رئیس بلدیه تهران، آقای غلامحسین

ابتهاج، انجام می شود، قابل قیاس نیست. ظاهراً شاه قصد کرده که خیابان شاهرضا، که ادامه جاده قزوین است و غرب و شرق بخش شمالی تهران را به هم متصل می کند، و اتفاقاً چندان هم از سفارت دور نیست، باشکوه ترین معبر شهر باشد. دارند این خیابان را عریض و سنگفرش می کنند، و با گذاشتن بلوک های سیمانی به فواصل یکسان در وسط خیابان که درختان کوچکی در آن کاشته اند، به خیابان شکل می دهند. دارند ساختمان های قدیمی و همچنین بسیاری از ساختمان های نوساز دو طرف خیابان پهلوی تا جاده شمیران را خراب می کنند و بجای آنها آپارتمان های مسکونی زیبای دو و سه طبقه می سازند.

تخریب

ساختمان های قدیمی در نقاط دیگر تهران، به خصوص خیابان لاله زار، که مرکز خرید است، و همچنین سنگلج، که یک محله فقیر نشین پر جمعیت در مرکز تهران است، هم انجام می شود. تهرانی ها می گویند وقتی که کارگران مشغول خراب کردن خانه های محله سنگلج شدند، انبوهی عقرب از آنجا بیرون ریخت. قراراست اینجا یک بازارسهام بسازند. دارند خیابان شاه، که فعلاً خیابان اصلی شهراست؛ خیابان پهلوی، و سایر خیابان های اصلی شهر را نیز نوسازی می کنند. ساختمان های دو طرف خیابان های اصلی باید حداقل دو طبقه باشند تا ابهت بیشتری به شهر بدهند. خانه هایی که اخیراً خراب شده اند بین ۱۵ تا ۳۰ هزار باب برآورد می شوند، که چهره تهران را بیشتر به یک شهر زلزله زده تبدیل کرده است.
البته معلوم است که بلدیه دارد صرفاً دستورهای شاه را اجرا می کند. روش های بیرحمانه بلدیه برای کسانی که با ایران مدرن آشنا نیستند حیرت آور است. به همه مالکان می گویند که باید یک طبقه دیگر روی ساختمان یک طبقه اشان اضافه کنند، و یا اینکه خانه اشان را خراب کنند و یک خانه جدید بجایش بسازند. اگر مالک نداشتن پول را بهانه کند، بلدیه به او پیشنهاد وام می دهد؛ و اگر توان گرفتن وام نداشته باشد، بلدیه خریداری برای ملک او پیدا می کند که پول کافی برای انجام اصلاحات لازم دارد، و مالک اصلی را مجبور می کند که

ملکش را بفروشد، که معمولاً با ضرر و زیان فراوان همراه است. شاه عزمش را جزم کرده که شهری مدرن، با ابهت، و زیبا بسازد، و البته، اگر تغییرات حکم شده بلافاصله اجرا شود، چیزی که اهمیت ندارد هزینه ایست که بر دوش مالیات دهندگان و مالکان تحمیل می شود.

همزمان با تخریب خانه ها، خیابان ها را هم زیر و رو می کنند. البته خیابان های شهر به مرور به بلوارهای سنگفرش و زیبا تبدیل خواهند شد، ولی تا آن موقع پدر عابران و ماشین سواران هم درمی آید. ادونووان در کتابی با عنوان «واحه مرو»(- The Merv Oasis.) که در سال ۱۸۸۲ منتشر کرد، در توصیف تهران مکرراً به وضع اسف بار خیابان های شهر و چاله های آن اشاره می کند که اگر عابران مراقب نباشند درونش می افتند.(۱۷) این خطر امروز هم به قوت خود باقی است. مثلاً ممکن است یک خیابان را که صبح سالم بوده تا شب زیر و رو کنند و چون هیچ هشداری هم با گذاشتن مانع و چراغ قرمز به مردم نمی دهند، همیشه خطر سقوط به درون یکی از این کانال ها و یا چاله ها وجود دارد. قنات هایی که آب شهر را تأمین می کند نیز قوز بالای قوز شده است. هر لحظه ممکن است قنات بلااستفاده ای که همه فراموشش کرده اند، زیر بار سنگین یک اتومبیل فرو برود و آن را در کام خود بکشد. همین دو سال پیش بود که یک قنات در وسط خیابانی ظاهراً صحیح و سالم دهان باز کرد و یک اسب سواری متعلق به سفارت انگلیس را ۳۰ فوت به قعر خودش کشید. بالاخره بعد از پنج روز تلاش توانستند حیوان را از ته قنات بیرون بکشند، و با اینکه هر روز به آن آب و غذا می دادند، طی این مدت چه بر سر این حیوان زبان بسته که نیامد. ساکنان محل، خیابان دو مایلی شاهرضا را به مزاح «خط ماژینو»(۱۸) می نامند. پیاده روی یا ماشین سواری در تهران دشوارتر و خطرناک تر از گذشته شده است.[۱۹] (۲)

توضیحات و مآخذ:

۱- «ویلیام داگلاس: نحوه اسکان عشایر توسط رضاخان بسیار وحشیانه بود »، سایت تسنیم– ۰۸ اسفند ۱۳۹۲
۲ - محمد قلی مجد « رضاشاه و بریتانیا بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا» ؛ مترجم مصطفی امیری؛ ویراستار علی اکبر رنجبرکرمانی - موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۹.

پی نوشت:

۱ - - هارت، گزارش شماره ٦٦٦ (۸۹۱,۰۰/۱۵۲۷)، مورخ ۱۰ ژوئن ۱۹۳۰.
۲- همان
۳- هارت، گزارش شماره ۱۳۹۳ (۸۹۱,۰۰/۱۵٦۲)، مورخ ۲۵ مارس ۱۹۳۲.
٤ -- همان
٥- ویلیامسن، گزارش شماره ۹۸۸ (۸۹۱,۰۰/۱٤۹۹)، مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۲۹.
٦- مطالب نقل شده از روزنامه اطلاعات، پس از تطبیق با متن انگلیسی کتاب، از اصل روزنامه اطلاعات آورده شده است. (مترجم) هارت در گزارش بعدی خود ترجمه قسمتی از یک روزنامه را

۷- هارت، گزارش شماره ۳۳۸ (۸۹۱,۰۰/۱٥۱٥)، مورخ ٤ فوریه ۱۹۳۱.
می آورد که هنوز هم خواندنش پشت آدم را از سیاست های بی رحمانه رضاخان در قبال عشایر می لرزاند.
۸- منطقه حاصلخیزی در شمال شرقی تبریز که فاصله آن با دریای خزر تقریباً نصف فاصله آن تا تبریز است.

۹- ستاره جهان، ۱۶ سپتامبر ۱۹۳۱؛ ترجمه متن در گزارش هارت به شماره ۸۶۷ (۸۹۱,۰۰/۱۵۳۲)، مورخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۱
۱۰- هارت، گزارش شماره ۸۶۷ (۸۹۱,۰۰/۱۵۳۲)، ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۱.

۱۱- مریام، گزارش شماره ۸۲۴ (۸۹۱,۰۰/۱۶۴۳)، مورخ ۸ ژوئیه ۱۹۳۶.
۱۲- هارت، گزارش شماره ۱۰۶۱ (۸۹۱,۶۵۵/۱۶)، مورخ ۲۵ فوریه ۱۹۳۲.
۱۳- موس، گزارش شماره ۱۵۴ (۸۹۱,۶۵۵۲/۴)، مورخ ۶ آوریل ۱۹۳۹.
۱- هارت، گزارش شماره ۳۸۷ (۸۹۱,۵۱۲۳/۵)، مورخ ۲۰ فوریه ۱۹۳۱.
۱۵- هارت، گزارش شماره ۲۸۲ (۸۹۱,۰۰۱۳/۳۶)، مورخ ۱۲ ژانویه ۱۹۳۱.
۱۶- انگرت، گزارش شماره ۱۶۳۱ (۸۹۱,۶۱۷۱/۶)، مورخ ۱۳ ژانویه ۱۹۳۹
۱۷- ادموند اُدونووان، واحه مرو: سیاحت ها و ماجراهای شرق حوزه خزر در سال های ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۱، شامل پنج ماه اقامت در میان تک های مرو، ۲ جلد. (لندن: اسمیت الدر، ۱۸۸۲).
۱۸- منطقه ای در مرز شرقی فرانسه که در سالهای پیش از شروع جنگ جهانی دوم استحکامات دفاعی سنگینی در آن مستقر شده بود، ولی ارتش آلمان در سال ۱۹۴۰ با حمله از مرز بلژیک آن را دور زد.
۱۹- انگرت، گزارش شماره ۱۸۳۰، «تغییرات شهر تهران» (۸۹۱,۱۰۱/۳)، مورخ ۱۰ مه ۱۹۴۰.

فصل دهم

تنوع قومی و تمامیت ارضی ایران

سازگاری داخلی و مخاطرات منطقه ای

تورج اتابکی دربارۀ« تنوع قومی و تمامیت ارضی ایران» بر این نظر است: ندر پی وقوع زلزله در قائنات و بیرجند در سال ۱۹۹۷، کارل بوگرت خبرنگار مجلۀ نیوزویک با نگارنده مصاحبه ای انجام داد که چندی بعد تحت عنوان «همگی با هم کنارمی آیند» منتشرشد. ازنظر وی ازآنجایی که دراین منطقه یک اقلیت سنی می زیستند، امکان آن وجود داشت که با بروز این فاجعۀ طبیعی یک رشته شورش های ضد دولتی بروز کند و یا به گونه ای که اظهارداشت «طولی نخواهدکشیدکه زنگ های تنش قومی درایران به سروصدادر آیند».
با توجه به آگاهی کامل نسبت به آسیب پذیری مرزهای سیاسی به طور کلی و امکان دگرگونی میثاق نانوشتۀ مردم ایران مبنی برهمزیستی با یکدیگر در درون این مرزها، متقاعدساختن وی به اینکه مثلاً دراین ناحیۀ زلزله زده امکان بروز یک جنبش جدایی طلب، ضعیف است، کار سهل و آسانی نبود. به عنوان مورخ فرقه گرایی قومی ومذهبی درایران ومناطق اطراف آن، در مورد فرضیات وی مبنی بر آن که بروز زلزله یا هر فاجعۀ دیگری می تواند تمامیت ارضی و ملی ایران را زیرسوال برد- حتی درمنطقه ای که ازلحاظ بافت مذهبی با دیگر نقاط کشورتفاوت داشت - شک و تردید جدی داشته و دارم.
اگر چه با توجه به تحولات ناشی از فروپاشی شوروی و یوگوسلاوی، پرسش او در مقام خبرنگاری که سعی دارد در هر گوشۀ دنیا نشانی از تنش های قومی و مذهبی را شناسایی کند، پرسشی معمولی وعادی به نظر می آید ولی بخشی از نگرانی های اورادرمورد امکان بروزتنش ها و درگیری های قومی نمی توان به سادگی مورد بی توجهی قرارداد. چه بسا وقایع کوچک و بی اهمیتی که

می توانند در نهایت به بحران های ملی یا بین المللی منجر شوند.
هنگامی که کارول بوگرت استدلال های مرا شنید برآن شد که در مورد «رمز و راز» توفیق ایران درحفظ تمامیت ارضی اش بیشتر بداند. درگفت وگویی که داشتیم ازتکرارمضامین آشنایی چون اهمیت زبان وادبیات فارسی درحفظ و استمرارایرانیّت درمیان انبوه ایرانیانی که دراین کشورزندگی می کنندااحتراز داشتم. در این نوشته نیز به این مقوله نمی پردازم وبیشتراین بحث را مطرح خواهم ساخت که چرا پیش بینی هایی ازنوع پیش فرض های کارول بوگرت که بر تفاوت های قومی ومذهبی درایران امروزاستواراست نمی تواند به سادگی حمل بر امکان فروپاشی سیاسی ایران گردد.دراین نوشته قصد دارم با بررسی سه مقولهٔ ذیل که هریک به نوعی باهم ارتباط دارند، بحث تمامیت ارضی ایران را درپیوند با هویت قومی مورد بررسی قرار می دهم. این سه مقوله عبارتند از مرکزوپیرامون،بستگی های قلمروای ومرزهای سیاسی،وهویت قومی و تحرک اجتماعی.

مقدمه

پیش ازآن که این سه مقوله را به بحث بگذاریم جای آن دارد که از پاره ای از ساختارهای بنیانی جامعهٔ ایرانی درسه سطح طایفه، روستا وشهروجایگاه آنها درطول تاریخ، تصویری کوتاه وگذرا ارائه شود. از آن جایی که پرداختن به کل تاریخ ایران ازحد و حدود این بررسی خارج است، صرفاً به تحولات پانصد ساله اخیر اکتفا خواهم کرد.
این دوره راکه با تاسیس دولت صفوی آغازمی شودفقط به این دلیل انتخاب نکردیم که صفوی های تشیع رابه عنوان دین رسمی کشورتعیین کردند ـ عاملی که نقش مهمی درشکل دادن به هویت ملی ایران داشتـ دولت متمرکز نیرومندی که دراین دوره درایران شکل گرفت نیزاهمیت بسیاردارد. برای دوره ای به مدت چندسده این نیروهای برآمده ازآسیای میانه بودندکه تقدیرایران را رقم زدند ولی باتاسیس سلسلهٔ صفوی،دولتی شکل گرفت که ازدل ایران سربرآورده بود و درتاسیس ساختاری مؤثرواقع شدکه نیروهای مرکزگریزجامعهٔ ایران را قرار بخشید.

برای درک سازمان اجتماعی ایران بهترآن است که آن را دردوسطح نظام اجتماعی وروابط گروهی مورد بررسی قرارداد. زیرا شناسایی ویژگی ها و روابط درهم تنیدهٔ سازمان اجتماعی ایران تا حدود بسیاری به شناسایی نظام اجتماعی آن منوط است و درعین حال وقوفِ به ساختاروروابط درونی گروه ها که زمینهٔ همبستگی ویا تعارض های اجتماعی را فراهم می-سازد.
در طول تاریخ در کنار توسعهٔ حیات شهری، به تدریج مجموعه ای از عشایر کوچ رو و جوامع زراعت پیشه نیز درفلات ایران شکل گرفتند. این عشایر با ساختارمنسجم اجتماعی خوددرسطح وسیعی ازاین فلات وبیشتردربخش های کوهستانی آن ـ پراکنده بوده و به صورت موجودیتی دورازدسترس وشِبه مستقل زندگی می کردند. اگرچه جهان خارج را به درون آنها راهی نبود ولی یک مجمع بسته را نیز تشکیل نمی دادند. عشایرنه فقط با جوامع روستایی و شهری درتماس دایم بودند، بلکه درصف نیروهای نظامی کشورنیزجای داشتند. در دوران صفویه قزلباش ها بخش اساسی ومهمی ازنیروهای نظامی کشور را تشکیل می دادندودرمقابل تهدیددایم عثمانی، حفاظت ازمرزهای ایران را بر عهده داشتند. درپی اضمحلال صفوی ها، نوبت به نادرشاه رسید که خود از ایل افشاربود وازحمایت جوامع عشایری برخوردار. کریم خان زند بنیانگذار سلسلهٔ زندیه نیز ازعشایرلر بود. سلسلهٔ بعدی قاجار نیز که آقامحمدخان قاجار آن را بنیان نهاد، خاستگاهی عشایری داشت. تمامی این پادشاهان، از شاه اسماعیل صفوی گرفته تا نادرشاه، کریم خان زند و آقا محمدخان قاجار برای خنثی کردن رقیبان داخلی وصیانت ازمرزهای ایران، به نیروی عشایر وابسته بودند.
جوامع روستایی نیز خود را خلف بلافصل شخصیت های واقعی و یا مفروضی می دانستند که بنیانگذاراین جوامع محسوب می شدند. این ساختار اجتماعی محکم و یکپارچه نیز در انسجام جوامع روستایی و حفظ آنها از رسوخ عناصر بیگانه مؤثربودند. پدرتباری و ازدواج های درونی نیزدرجلوگیری از نفوذ دیگر عناصر قومی و زبانی در این جوامع نقش داشتند. از سوی دیگر به دلیل امواج پی درپی هجوم نیروهای خارجی به فلات ایران،گروه درخورتوجهی ازاین جمعیت روستایی وادار شدند که به نواحی لم یزرع داخلی مهاجرت کنند.
آسیب پذیرترین بخش جامعه را شهرها تشکیل می دادند. آنها هم نخستین هدف

توجه نیروهای خارجی بودندولهذا هم کانون مجموعه ای ازدرگیریهای مخرب و هم مرکزارتباطات پرحاصل. علاوه براین، شهرها را می توان مرکز حاکمیت مطلقه نیز به حساب آورد که آن نیز به نوبت خود بر ساختار سیاسی و قلمروای کشور تأثیر می گذاشت.
گستردگی حوزهٔ قلمرو ایرانیان نیز از دیگر عواملی بود که در شکل گیری یک نظام اداری پیچیده که بر مجموعه ای از شهرها استوار بود، مؤثر واقع شد.
در ایران شبکه ای از مناسبات متقابل اجتماعی به صورتی خاص و ویژه شکل گرفته و انسجام یافته است که شاید نقطهٔ اوج و تبلور آن را در پدیده ای مشاهده کرد که آن را حکومت خودکامگی نام نهاده اند. یک چنین چارچوبی باعث آن شده است که جامعه ایران به رغم تنوع و چندگانگی خود از یک وحدت سیاسی نیز برخوردار باشد. به گفته همایون کاتوزیان «از لحاظ تاریخی جامعه و دولت ایران خودکامه بوده است ... و نظام حکومت خودکامگی نیز مبنی بر انحصار دولت بر حقوق مالکیت». علاوه بر این قدرت نظامی و دیوانی حاصل از این امر باعث آن بوده است که دولت ماهیتی کاربردی یافته و طبقات اجتماعی نیز بیشتر جنبهٔ نظری داشته اند.
با در نظر داشتن این مقدمات، به سه نکته ای می پردازیم که قبلا بدان ها اشاره شد.

مرکز و پیرامون در ایران

نکتهٔ نخست که به جایگاه مرکز نسبت به پیرامون مربوط می شود، هم به رابطهٔ مقابله جویانهٔ دولت در قبال جامعه در ایران ارتباط دارد و هم به معضل تلاش مناطق پیرامونی برای کسب خودمختاری بیشتر از مرکز یا دولت مرکزی. در طول قرن بیستم بسیاری ازجنبش های مرکزگریزدرسراسر جهان، به نحوی از انحاء درگیر این معضل بوده اند: پیرامون در مقابل مرکز.
در ایران هیچ گاه یک شهر واحد برای مدتی طولانی در مقام مرکز دائمی قدرت سیاسی،عمل نکرده است. برخلاف شهرهایی چون قسطنطنیه و رم که برای مدت زمانی طولانی کرسی اقتدارامپراتوری بودهاند، دربسیاری از ادوار

تاریخ ایران هیچ شهر واحدی را نمی توان یافت که دراین مقام از سابقهٔ تاریخی مشابهی برخوردار بوده باشد. در خلال چهارصد سال گذشته ایران پایتخت های مختلفی را تجربه کرده است. برای توضیح زمینه های جابجایی پایتخت ومرکز قدرت درایران «به زمینه های ایجاد[این مراکز]، تشابه ساختارهای اجتماعی و سیاسی آنها، و مبانی مشابه اقتصادی» آنها اشاره شده است.
شکل گیری یک دولت نیرومند ومتمرکز صفوی درآغاز در یکی از شهرهای شمالغرب امپراتوری آغاز شد. این شهر ـ یعنی تبریز ـ در نقطهٔ التقای قومی و فرهنگی دو امپراتوری ایران وعثمانی قرار داشت. پس از تبریز، قزوین که از یک جمعیت ترک زبان و فارسی زبان برخوردار بود، پایتخت صفویه شد و چندی بعد نیز پایتخت دولت صفوی به اصفهان منتقل شد که بخش اعظم جمعیت آن را فارسی زبان ها تشکیل می دادند.
در پی سقوط صفویه، در دوران کوتاه حکمروایی نادرشاه، برای مدتی مشهد در مقام پایتخت ایران عمل کرد ولی بعد ازاقتدارکریم خان زند، شیراز مرکز سیاسی ایران شد. تا آنکه با اقتدار قاجاریه، پایتخت نظام جدید به تهران منتقل شد. نخستین پیامد تعیین یک شهر جدید به عنوان پایتخت، ارتقا چشمگیر جایگاه سیاسی،اجتماعی واقتصادی آن شهر بود. این عوامل نیز به نوبت خود باعث افزایش درخور توجه جمعیت شهر مذکور وتغییر بافت قومی آن می شد. برای مثال، جمعیت مشهد بعد از آن که ازسوی نادرشاه به عنوان پایتخت کشور تعیین شد حدود دویست و پنجاه هزار نفر افزایش یافت.
یکی از دلایل مهم افزایش جمعیت شهر در این گونه موارد آن بود که در درجهٔ نخست «... نه فقط خاندان سلطنتی که انبوهی از دیوانسالاران، امرای نظامی و چهره های مذهبی نیز راهی پایتخت ها می شدند. دوم آن که اکثر رجال و اعیان کشور یعنی زمین داران بزرگ و روسای ایالات نیز در حول و حوش تاج و تخت گرد می آمدند. وسوم آنکه شاهان نیز خود برای جابجایی و یکجانشین کردن واحدهای عشایری و همچنین اقلیت های قومی و یا مذهبی در نزدیکی کرسی سلطنت، فرامینی صادر می کردند. این عوامل خود هم بر توسعهٔ پایتخت تأثیر می گذاشتند وهم برساختار فضایی در چارچوب امپراتوری به طور کلی.»
سیاست های جابجایی جمعیت از طریق کوچاندن اجباری و یکجانشین کردن

گروه های عشایری در یکسان سازی ترکیب قومی ومذهبی اتباع امپراتوری نقش مؤثری داشت.
برای مثال «جابجایی حدود صد هزار خانوار [ترک زبان] عشایری، حداقل ۲۰/۰۰۰ ارمنی و گرجی در شهرجنوبی اصفهان از جمله سیاست های جمعیتی صفوی بود. در دوران کوتاه حکمروایی نادرشاه حدود صد و پنجاه هزار خانوارجابجا شدندوبالاخره در دورهٔ زندیه نیزحدود چهل هزار خانوار عشایری به مناطق دراطراف شیراز کوچانده شدند. این جابجایی با سیاست های جمعیتی واقعی ای توأم شد: روستاهای جدیدی احداث شدند، روستاهای موجود توسعه یافتند و با افزایش محلات جدید شهرها نیز دگرگون شدند.»
اگرچه پاره ای از محله های درون شهری براساس ویژگی های قومی و مذهبی شکل گرفته بودند ولی موانع اقتصادی و اجتماعی مانع از آن نبود که ساکنین این محلات به صورتی آرام و مسالمت آمیز با یکدیگر همزیستی داشته باشند. حتی می توان گفت که رشد و توسعهٔ شهرهای بزرگ که جمعیت متنوع و سیالی از ترکیب های قومی و مذهبی مختلف را درخود جای داده بود که هر یک از زمینه اجتماعی ـ اقتصادی گوناگون برخوردار بودند، باعث آن شد و در بسیاری از ساکنین این شهرها یک احساس فردی همسایگی، وفاداری و از همه مهمتر وابستگی به قلمرو نیز پدیدار شود. درتاریخ شهرهای ایران پیش آمد برخورد و تنش میان اقلیت ها کم و اندک نبوده است ولی هیچ یک از شهرهای ایران را نمی توان سراغ کرد که به دلیل گوناگونی و تنوع قومی یا مذهبی، مضمحل شده باشند. با آنکه تغییر پایتخت در افول پایتخت پیشین و به ویژه از لحاظ کاهش جمعیت ـ مؤثر بوده است ولی این امر هیچ گاه باعث آن نبوده است که چنانچه در پاره ای از بررسی ها ادعا شده، پایتخت پیشین دچار انحطاطی اساسی گردد. هر یک از این پایتخت های پیشین جایگاهی یافتند در مقام مرکز اداری ایالت تابعهٔ خود و لهذا بسیاری از آنها اهمیت و کارکرد اقتصادی خود را حفظ کردند. ایران عصر قاجار از لحاظ اداری به چهار ایالت آذربایجان ، خراسان، فارس و کرمان و تعدادی ولایت تقسیم شده بود. درخلال تحولات اداری بعدی تهران حوزهٔ حکومتی خاص خود یافت. درقرن نوزدهم دو شهر تبریز و مشهد کارکردی به مراتب مهم تر از تهران یافتند. مشهد در مقام یکی از مراکز مقدس

شیعیان ویک کانون زیارتی و تبریز هم به عنوان دروازه ای بر اروپا و همچنین مدخل رخنهٔ اقتصادی روسیه به داخل ایران. در واقع در دورهٔ قاجار تبریز یک مرکز تجاری عمده و مخزن غله کشور بود و به دلیل استقرار ولایت عهد در آن جا، از لحاظ سیاسی نیز دومین شهرایران محسوب می شد. دراین دوره تبریز بیش ازدیگرشهرها در معرض تأثیرغرب قرارداشت وازاین روخاستگاه برآمدن انبوهی از متفکران سیاسی مترقی گشت که بسیاری از آنها در سال های بعد در صف رهبران نهضت مشروطیت ایران قرار گرفتند.

پیوندهای قلمروای و مرزهای سیاسی

تا پیش ازقرن بیستم مرزهای ایران بیشتر حالتی سیال داشت. تلاش های صفویه برای دستیابی به یک وحدت سیاسی از طریق تمرکزگرایی و نهادینه ساختن تشیع، ایرانیان را دربرابرهویت دفاعی جدیدی قرار داد که آنها را از کسانی که درآن سوی مرز می زیستند متمایزمی ساخت. برای اتباع ایرانِ صفوی این خصوصیات «ملی» نبود که آنها را متمایز می ساخت، بلکه این وجه تمایز در نوعی ویژگی محلی، یعنی یک تعریف منفی نهفته بود که خود را در قیاس با همسایگان سنی آنها نشان می داد.
در کنار تحولاتی ازاین دست که در شکل گیری تبعیت و وفاداری های پادشاهی دورهٔ صفویه مؤثر واقع شدند، ترسیم نخستین نقشه های شبه مدرن اروپایی از ایران در قرن هفدهم و هجدهم نیز در برآمدن ایران به عنوان یک موجودیت قلمروای که از دریای مازندران در شمال تا خلیج فارس در جنوب امتداد داشت، مؤثرواقع شد. ترسیم ایران درنقشه های آن دوره که بیشتربر اساس دستاوردهای قلمروای صفویه مبتنی بود از نگاره های پیشین از ایرانِ کهن متفاوت بود.
در واقع بر اساس یک چنین نقشه هایی بود که در پی سقوط صفویه و چیرگی عثمانی بر بخش هایی از مناطق شمال و شمالغرب ایران، نادرشاه با تأکید بر حفظ مرزهای مشروع ایران خواهان اعادهٔ این مناطق شد. و این امر تنها به نادرشاه محدود و منحصر نماند، کریم خان زند و آقا محمدخان نیز برهمین مبنی حرکت کردند.

در خلال قرن نوزدهم و درپی دوجنگ پی در پی با روسیه در سال های ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ و همچنین معاهده ای با دولت بریتانیا در سال ۱۸۷۵، ایران بخشی از ایالات شمالی و شرقی خود را از دست داد و به قالب امروزی خود فروکاسته شد. قلمرو از دست رفته شرقی بعدها بخشی از دولت نوبنیاد افغانستان گشت و بخش های شمالی نیز در امپراتوری روسیه ادغام گردید.
فرایند تحدید حدودقلمروای وتعیین«مرزهای بین المللی» درخلال جنگ های قرن نوزدهم ومعاهدات برآمده ازآنها، باعث آن شدکه نوعی هویت قلمروای در میان ایرانیان شکل گیرد:«...شکل گیری مرزها باعث آن شد که هویت ایرانی بیشترازمنظر قلمروای مورد تاکید قرارگیرد تا زبان. این امر زمین و جغرافیا را به عنوان یکی از الزامات ایرانیت مطرح کرد. مرزهای «بسته» مجموعه ای ازمردمان را که هریک از پیشینه قومی خاصی برخوردار بودند برای اولین بار تحت حاکمیت صریح و روشن یک پادشاه گرد آورد. در حالی که در ازمنهٔ پیشین، طبیعت رفت و آمد انسان ها را محدود کرده بود و حکمروایان محلی نیز امرحاکمیت را مبهم داشته بودند ازاواخر قرن نوزدهم معاهدات جدید و خط مشی های سیاسی قدرت های بزرگ، به تعاریفی جدید از اقتدار جغرافیایی ودرمواقعی چند نیز به تعیین مرزهای جدید و مصنوعی از لحاظ فرهنگی منجرگردید. تحدید حدود با سعی و تلاش در جهت تمرکز دولتی توام گردید. دربارامپراتوری بالاخره این اصل را پذیرفت که بقای مرکز به همراهی وهمکاری حاشیه بستگی دارد.همزمان بامحدودشدن حوزه فرمانروایی پادشاه، تمایل ایرانیان به نیل به ملیت نیز افزایش یافت. ایران دیگر فقط ملکی نبودکه به پادشاهی تعلق داشته باشد، بلکه ازملتی تشکیل می شد مرکب از مجموعه ای از شهروندان ذی نفع.»
با پیش آمد جنگ اول جهانی با توجه به فقدان یک دولت نیرومند، انتظار بر آن بود که ایران نیز همانند امپراتوری عثمانی به دولت های کوچکتری تجزیه شود ولی چنین نشد و ایران توانست تمامیت ارضی خود را حفظ کند. بروز انقلاب روسیه تا حدودی دراین امرموثر واقع شد؛ زیرا از یک سو برای مدتی بر زیاده خواهی های روسیه در قبال ایران نقطه پایانی نهاد و از سوی دیگر باعث آن شد که بر آمدن یک ایران قوی و متمرکز برای جلوگیری از رسوخ کمونیسم در ردیف اولویت های قدرت های غرب قرار گیرد.

قومیت، تحرک و تجدد

درخلال سال های دو دهه ۱۹۵۰و۱۹۶۰ بسیاری ازصاحبنظران علوم اجتماعی بر این باور بودند که تجدد و نوسازی، وفاداری های سنتی را از میان برداشته وفرد را متناسب با دستاوردهای فردی اش درتطابق با معیارهای جهانی، با الزامات و امکانات جدیدی مواجه می-سازد. «با گرایش فزاینده افراد به اهداف و دستاوردهای مشابه، خودِ آنها نیز شباهتی بیش از پیش به یکدیگر می یابند. تفاوت های حرفه ای و طبقاتی از لحاظ نقطه تمایز اجتماعی اهمیتی فراوان یافته، جایگزین وفاداری های سنتی ای می شوند که کارکرد خود را از دست داده و به مجموعه ای از ارزش های فرهنگی بی خاصیت تقلیل یافته اند؛ درخلال فرایند قوی و غیرقابل اجتناب ملت سازی، وفاداری ها جنبه حاشیه ای خود را از دست داده، به صورت مجموعه ای از نمادهای ملی تبلور می یابند.» در نتیجه «نوسازی وتجدد ازطریق بسیج اجتماعی بخش درخور توجهی ازجمعیت، هم امکان همسان سازی آنها را افزایش می دهد و هم سرعت این امررا.» براساس یک چنین استدلالی، توسعه شهرنشینی،آموزش، ارتباطات و صنایع در نهایت به جذب و یکسان گردان نهایی جوامع چند قومی منجر می شد: «فرایند بسیج اجتماعی که پدیده ای توام با رشد بازار، صنایع و شهرها، و در نهایت توسعه ارتباطات وسوادآموزی است، عامل تعیین کننده ای درهمسان سازی و یا انفکاک ملی است. گرایش های نهفته درفرایند بسیج اجتماعی در روشن ساختن اینکه آیا گرایش های ملی موجود در یک کشور به خصوص می تواند ادامه یافته ویا درجهت عکس حرکت کند، نقش مهمی دارند.»

با تمامی این تفاصیل نگاهی به فرایند نوسازی و تجدد در پاره ای از پیشرفته ترین جوامع صنعتی خود می تواند بخشی از مبانی این استدلال را زیر سوال برد. در این جوامع نه فقط به یمن میزان بالای تحرک اجتماعی، یکپارچگی و ادغام اقتصادی و تکنولوژیک، همبستگی های و جماعتی و خاص گرایی قومی و توجه فرهنگی از میان نرفته بلکه برعکس جنبه ای نو و جدید یافته است و با فردگرایی و خودمختاری فردی که بخش مهم و تفکیک ناپذیر از تلقی انسان از مدنیت جدید می باشد نیز عجین گشته است.

در اروپا عصر تجدد با دوره ای آغاز شد که در آن، واحد پایه و بنیانی ساختار

جامعه جدید را فرد تشکیل می داد ونه مانندجوامع روستایی و دهقانی یک گروه یا جماعت. برهمین اساس فردگرایی نهفته در آزادی و مختاریت فرد خود مبنای جدیدی شد برای ارایه تعریف نو ازمیان مناسبات موجود میان فرد و امر سیاسی. بریک چنین مبنایی فرد درجامعه نوو مدرن لااقل از لحاظ اصولی ـ دیگر رعیت شاه و شحنه و شیخ محسوب نمی شد. از این پس فرد تابع مفاهیم عقلانی و فرا شخصی ای قرار می گرفت که در مجموعه ای از داده های جدید حقوقی و سیاسی ـ از جمله حق نمایندگی ـ جای داشت. طبقه متوسط شهری ای که از دل تحولات تجاری و صنعتی جهان سر بر آوردند نیز با این تفرد پیوندی مستقیم داشتند.

اگرچه در جوامع اروپایی فرایند نوسازی و تجدد با تحول تدریجی و توسعه خرد انتقادی توام شد و بنیان گرفتن مختاریت فردی و توسعه جامعه مدنی، ولی درایران این فرایند جهتی کاملا متفاوت به خود گرفت. در ایران امر نوسازی و تجدد را مجموعه ای روشنفکری برعهده گرفت که بیشترازنظامیان و دیوانسالاران تشکیل شده بود که بین منافع خود ومنافع دولت تفکیکی قائل نبودند. در چارچوب فکری تجددگرایان ایرانی حقوق فردی و مناسبات فرد با دولت از اهمیت چندانی بر خوردار نبود و دراین رویکرد، خرد انتقادی و مختاریت فردی شأن واعتبار درخور توجهی نداشت. احتمالا یکی از دلایل پیش آمد یک چنین وضعیتی آن بود که رشد و توسعه جوامع مدرن امروزی بیشتر فرایندی بود برخاسته از توسعه صنعتی و جهانگشایی اروپایی جدید در حالی که درخاورمیانه این امر بیشتر جنبه ای تداخلی داشت وعکس العملی بود در برابر فرایند پیش گفته.
نوسازی آمرانه به گونه ای که در ایران بعد از جنگ اول جهانی اتخاذ شد تا حدود زیادی در شکست تلاش های پیشین ایرانیان در پیشبرد تجدد و نوسازی از بالا و از پایین، ریشه داشت. مگر نه آن که سعی و تلاش های متجددان و نوآوران ایرانی درسده نوزدهم و اوایل قرن بعدی هیچ یک نتوانست مانع از دست اندازی بیش ازپیش بیگانگان برکشورگردد؟ ناکامی های نهضت مشروطه در سال های پیش از جنگ اول جهانی و مصائب حاصل از توسعه دامنه جنگ به خاک ایران، طبقه متوسط و روشنفکران ایرانی را بر این مدار سوق داد که

جز در وجود یک «دست آهنین» راه حل دیگری را تصور نکنند؛ دست آهنینی که در مقام یک نماینده ملی، دولتی متمرکز و نیرومند ـ ولی نه لزوما استبدادی ـ بر پا دارد که بتواند در عین صیانت ازیگانگی و حاکمیت کشور به مشکلات حاصل از عقب ماندگی نیز خاتمه دهد.
درحالی که مفاهیمی چون آزادی، برابری ونوعی ناسیونالیسم قلمروای رمانتیک الهام بخش نسل پیشین روشنفکران و راهبر سعی و تلاش آنها در اصلاح و ارتقا کشور بود، برای نسل بعد از جنگ روشنفکری که بیشتر خواهان تاسیس یک دولت مدرن ومتمرکز بود، این اقتدارگرایی سیاسی و ناسیونالیسم زبانی و فرهنگی بود که نوع رویکرد جدید آنها را تعیین کرد.
این گروه به رغم دیدگاه های سیاسی متفاوت در یک نکته اساسی از نسل پیشین روشنفکران و تحصیل کردگان ایرانی متمایز بودند و آن عبارت بود از اشتراک نظردریک پیش فرض کم و بیش جامع و سراسری ازیک جامعهٔ آرمانی؛ این که ایجاد یک جامعهٔ اروپایی مستلزم یک جامعهٔ منسجم و پیوسته می باشد که اصولا می باید بر حول مفاهیم مشخصی چون دولتو ملت بنا شده باشد.
آنها براین باوربودند که فقط یک دولت قوی و متمرکز می‌تواند درعین پاسداری تمامیت ارضی کشور، امراصلاحات را نیزپیش ببرد. و بر همین اساس معتقد بودند که تجدید و تاسیس یک دولت جدید در ایران مستلزم کمرنگ سازی تفاوت های فرهنگی است وهمسانی بیش از پیش قومی. در این چارچوب فکری نه فقط تنوع وگوناگونی قومی وزبانی بلکه وجودطبقات هم نفی می شد. تنهادر صورت متحقق شدن پیش شرطهای یک دولت ـ ملت به گونه‌ای که ناسیونالیست‌ها در نظر داشتند بود که آنها می‌توانستند امیدوار باشند ازعهدهٔ حفظ تمامیت ارضی کشور برخواهند آمد و درجهان جایی برای میهن خود بازخواهند کرد؛ یعنی هنگامی که «تقریبا تمامی اتباع یک دولت به نحوی با یک اندیشهٔ ذهنی ازملت، همانندی یابند...».حتی برخی ازآنهاچنین استدلال کردند که ایران برای امروزی شدن بیش ازهرچیز محتاج یک دیکتاتور ایده آل دار است که روزنامه ها را تعطیل کند، قدرت مجلس وعلما را محدود سازد وبا «سرنیزه، با قدرت، با جبر،حبس و قتل» زمینه‌های یک انقلاب اجتماعی را فراهم آورد. درجامعه ای که ازیک سنت دیرینه وریشه دارحکومت خودکامگی برخوردار بودآن که چنین

آراء وافکاری زمینهٔ پذیرش مساعدی یابد، امر غریب و دور از ذهنی نبود.
سیاست های نوسازی رضا شاه که از طریق تمرکزخواهی دولتی و تحمیل نوگرایی جریان یافت خود محصول یک نیاز گسترده مبنی بر لزوم اصلاحات اقتدارگرایانه بود. این فرایند تمرکز سیاسی و فرهنگی که با آمیزه ای از غرب‌گرایی، لائیسیته و شایسته‌سالاری توام بود در میان روشنفکران و به ویژه طیف چپ وترقی خواه آن هواداران جدی داشت.نشریاتی چون کاوه، فرنگستان، ایرانشهر وآینده که مبیّن آراء و عقاید زمانهٔ خود بودند؛ هر یک در پیشبرد و تبلیغ این دیدگاه نقشی موثر داشتند.
حسین کاظم زاده ایرانشهردر یکی از سرمقاله های خود خواهان یک «انقلاب دینی» شد که می بایست برسه رکن ذیل استوارگردد: «۱. تمیزدادن احکام و قوانین دین ازخرافات واوهام؛۲. جداکردن شئون روحانی ازشئون جسمانی یعنی تفریق امورشرعی ازامورعرفی ومدنی؛۳. موافقت دادن احکام دین با مقتضیات و احتیاجات ترقی و تمدن» سید حسن تقی زاده که دربرلن نشریه کاوه را منتشر می ساخت نیزتنهاراه رهایی ایران ازچنگ مصائب ومشکلاتی را که دامنگیرش بود درتبعیت کامل از تمدن غرب می‌دید؛ آن که«...ایران باید ظاهرا وباطنا، جسما وروحا فرنگی‌ماب شود وبس» درحوزهٔ مسائل ملی نیز دکتر محمودافشار موسس و سردبیر مجلهٔ آینده درسرمقاله ای تحت عنوان «گذشته،امروز، آینده» ضمن اشاره به مخاطراتی که در سال های گذشته وحدت و تمامیت ایران را درمعرض تهدید داشت، مسیرآتی کشوررا چنین ترسیم کرد:«مقصودما از وحدت ملی ایران، وحدت سیاسی، اخلاقی و اجتماعی مردمی است که در حدود امروزمملکت ایران اقامت دارند. این بیان شامل دو مفهوم دیگراست که عبارت ازحفظ استقلال سیاسی وتمامیت ارضی ایران باشد. اما منظورازکامل کردن وحدت ملی این است که درتمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد،اختلافات محلی ازحیث لباس، اخلاق وغیره محوشود و ملوک الطوایفی کاملا از بین برود، کرد و لروقشقایی وعرب و ترک و ترکمن و غیره با هم فرقی نداشته، هر یک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم نباشند ...» و در پایان چنین نتیجه گرفت که «... به عقیده ما تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس

وغیره حاصل نشودهرلحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطرمی باشد.»

از این رو به گونه ای که ملاحظه می شود، مدت زمانی پیش از کسب قدرت فائقه از سوی رضا شاه، رئوس کلی برنامه ای که می بایست برای اصلاح و نوسازی ایران اتخاذ شود از پیش حاضر بود و فقط می بایست به مرحلهٔ عمل گذاشته شود. رضا شاه در طول دوران حکمروایی خود بسیاری از خواسته هایی را که از سوی روشنفکرانی چون کاظم زاده ایرانشهر، تقی زاده و محمود افشار مطرح شده بود، عملی کرد. نوسازی آمرانه اوبه تدریج هم ساختار جامعهٔ سنتی کشور را دگرگون ساخت و هم ساحت سیاسی آن را. در این دوره بود که نهادهای جدیدی تاسیس شد چون یک ارتش ملی که براساس خدمت نظام سراسری استوار بود. یک نظام قضایی عرفی و نظام مالی جدید و همچنین یک نظام آموزشی دنیایی براساس آموزش وتدریس زبان فارسی که انتظارمی رفت تفاوت های گویشی موجود را کمرنگ کند، نیز از دیگر نهادهای ایجاد شده در این دوره بود. علاوه براین برای پیشبرد وحدت ملی ساختار اداری کشور نیز صورت فوق العاده متمرکزی به خود گرفت.

با این حال هنوز چند سالی از اقتدار رضا شاه نگذشته بود که دیکتاتوری او جای به خودکامگی سپرد و در نهایت حاکمیت خودکامه حکمفرما گشت. در حالی که پاره‌ای از روشنفکران راه انزوا و گوشه نشینی اختیار کردند، گروهی نیز سرکوب شدند. خط مشی رضا شاه مبنی برنوسازی آمرانه که در دو دههٔ ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ شمسی، براساس شعارهایی چون « یک کشور، یک ملت» جریان داشت از برخی جهات به تلاش‌های پاره‌ای ازشاهان پیشین ایرانی که سعی داشتند از طریق جابجایی‌هایی جمعیتی الگوهای هویتی قومی را تغییر دهند، بی‌شباهت نبود. کوچاندن و یکجانشین ساختن اجباری عشایر و این بار با هدف از میان بردن قدرت روسای عشایر که با سیاست‌های نوسازی رضا شاه مخالف بودند، با شدتی بیش از پیش ادامه یافت وتشکیل یک جامعهٔ یک دست شهری راهی فرض شد برای ایجاد شهروند جدیدایرانی. تاسیس یک دولت ـ ملت جدید بر پیش فرض وحدت و همسانی استواربود ودولت ـملت نیز خود

به موجودیتی ممکن و میسر تبدیل گشت. به علاوه تحرک اجتماعی ریشه داری که از وجوه مشخصهٔ تکاپوی اجتماعی ایران بود، در کنار سیاست‌های فزایندهٔ ضد قومی ـ عشایری رژیم در عرصهٔ جامعه، باعث آن شد که تحرک اقتصادی جامعه نیز شتاب خاصی یابد. ازاین رو به تدریج نوعی شایسته‌سالاری در ایران شکل گرفت. هر یک از شهروندان ایرانی با هر زمینهٔ قومی و مذهبی که داشتند تا زمانی که برداشت رایج ازایران به عنوان یک دولت ـ ملت جدید و همسان را می‌پذیرفتند، از این حق برخوردار بودند که در تشکیلات اداری نظام جدید مقامی کسب کنند.

هیچ یک ازگروه‌بندی‌های قومی ایران مناصب عمدهٔ کشوری را به ضررگروه قومی دیگری غصب نکرده بودند ودردیدگاه ناسیونالیستی عصررضاشاه وحدت فرهنگی کشورجایگاه والایی را به خود اختصاص داده بود. دراثر اصلاحات آموزشی نظام جدید مکتب‌خانه‌های سنتی جای به مدارس جدید ابتدایی دادند. در این نظام آموزشی توسعهٔ زبان فارسی اهمیت یافت و انتشار کتاب و روزنامه به زبانی غیر از فارسی ممنوع شد. در سال های پایانی پادشاهی رضا شاه بخش مهمی از آموزش و هدایت افکار عمومی بر عهدهٔ سازمان پرورش افکار نهاده شد که می بایست نسل جدید را نسلی وطن پرست بار آورد.

در نتیجهٔ این تحولات ـ با استفاده از اصطلاحی که گِلنر وضع کرده است ـ «فرهنگ عالی» ایران به تدریج شکلی جدید به خود گرفت. در اینجا نیز نفوذ مقتضیات اقتصادی کشور، برشکل‌گیری هنجارهای فرهنگی و ملی تاثیر نهاد. گلنر می نویسد: «یک اقتصاد جدید تا حد زیادی به تحرک و ارتباط بین افراد در سطحی بستگی دارد که فقط درصورتی می توان بدان [سطح] دسترسی یافت که این افراد از لحاظ اجتماعی با فرهنگی عالی [یعنی فرهنگ رسمی دولت و حکمران آن] خو گرفته باشند، تا آن که بتوانند به نحوی مناسب ارتباط برقرار کنند. این امر تنها درپرتو ایجاد یک نظام آموزشی نسبتا انعطاف ناپذیرمیسر است. بدین ترتیب این فرهنگ است ونه جامعه که تأئیدیه درونی راصادر می‌کند. مقتضیات یک اقتصاد جدید لزوما به شکل گیری مفهومی جدید از مناسبات متقابل دولت و فرهنگ جدید منجرمی شود.»

در سال های پیش ازجنگ دوم جهانی،ایران که بااهمیت فزایندهٔ منابع طبیعی‌اش

از یک سو و جایگاه سوق‌الجیشی‌اش از سوی دیگر که قدرت‌های غربی را نسبت به تمامیت ارضی آن متوجه ساخت، از لحاظ اجتماعی و اقتصادی نیز تحولات مهمی را تجربه کرد. در کنار فرایند شتابان شهرنشینی و صنعتی شدن که در ساختار قومی موجود تغییراتی را موجب شد توسعهٔ آموزش و ارتباطات نیز به همسان سازی بیش از پیش فرهنگی در ایران کمک کرد. این گرایش شتابان که خود را به صورت یک همگنی فزایندهٔ اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نشان داد در مشارکت چند قومی بارزی متجلی شد که در خلال انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ بروز کرد. گذشته ازطرح خواسته هایی چند مبنی بر خود مختاری که در کردستان پیش آمددراین دورهٔ انقلابی هیچ تعارض جدی ای که رنگ و روی قومی یا مذهبی داشته باشد، مطرح نشد.

حاصل سخن

در مقام نتیجه گیری، بهتر آن است که بار دیگر پرسشی را یاد آور شویم که کارول بوگرت خبرنگار نیوزویک مطرح کرد؛ آیا امکان آن که روزی «زنگ های تنش قومی در ایران به صدا درآیند» وجود دارد؟ من نمی‌دانم که وی در طرح این پرسش تا چه حد تحت تأثیر آراء تاریخ نگاری متاخر غرب در باب مناسبات دولت ـ ملت و ناسیونالیسم بوده است که تا حدود زیادی بر اساس یک اندیشهٔ اروپا مدارانه استواراست که درآن گفتارقومی ـ زبانی اهمیتی تعیین کننده دارد؛ چارچوب نظری‌ای که درآن به گونه‌ای که هابسباوم نیز یاد آور شده «قومیت و زبان به معیار اصلی، وحتی به نحوی فزاینده به تنها معیار یک ملیت بالقوه تبدیل می شود.»

یکی ازنکاتی که دراین مقوله وطرح پرسش‌هایی ازاین دست نادیده می ماند، بحث چگونگی تأسیس و شکل گیری یک موجودیت قلمروای است که به مرزهای مشخص محدود می-باشد؛ موجودیتی که بنا به شرایط خاص مناطق مختلف علاوه برعلقه های قومی و زبانی، پیوندهای دیگری را نیز شامل می شود. پیوندهای دیگری که در این مقاله سعی شد به تعدادی از آنها اشاره شود.

ایران که درطول سده های اخیردر حاشیه چند امپراتوری فروریخته قرار داشته

است، از جمله دو امپراتوری گسترده روسیه و عثمانی در مرزهای شمالی و غربی اش، فرهنگ های مختلفی را در قلمرو خود جای داده است. یکی از دغدغه‌های اصلی ایران آن بوده است که در عین سعی و تلاش جهت فراهم آوردن موجبات سازگاری و همزیستی این ترکیب پر تنوع و گوناگون، تمامیت ارضی کشوررا نیز حفظ کند. ایران قرن بیستم به خوبی توانست از سرنوشتی که دامنگیر امپراتوری های عثمانی و روسیه ـ (تزاری / شوروی) ـ شد اجتناب کند ولی اینک در آستانهٔ قرن جدید و در وضعیتی که با پایان جنگ سرد، نظام بین‌المللی شکل جدیدی به خود می‌گیرد، ایران با توان آزمایی دیگری روبرو است. در مرزهای شمالی کشور به جای یک قدرت نسبتا یکدست روسیه تزاری / شوروی، مجموعه‌ای ازکشورهای نوپا و مستقل شکل گرفته‌اند که در مواردی چند از لحاظ قومی و زبانی با بخشی از گروه‌های جمعیتی همسایهٔ خود در ایران همسانی دارند. این وضع را به گونه‌ای دیگر ـ اگر چه بیشتر به نوعی بالقوه و محتمل ـ در شکل گیری یک عراق جدید نیز می‌توان ملاحظه کرد. هر از گاهی برای وحدت و یگانگی این گروه‌های جمعیتی که به زبانی مشابه سخن می‌گویند ـ اگر چه هر یک در کشوری علی حده زندگی می‌کنند ـ خواسته‌هایی مطرح می‌شود؛ خواسته‌هایی که اصولا بر همان پیش فرض‌های اروپا مدارانه فوق‌الذکر استوار که در آن گفتمانی قومی ـ زبانی دست بالا را دارد. مع هذا این که هویت قلمروای ایرانی تا چه در برابر چنین گرایش‌هایی دوام خواهد داشت، خود پرسش مهمی است که فقط تحولات آتی کشور می‌تواند بدان پاسخ دهد. قدر مسلم آن است که سرنوشت ترکیب قومی و تمامیت ارضی کشور تا حد زیادی به اصلاح ساختار سیاسی موجود بستگی دارد؛ آن که حقوق فردی و حقوق جمعی ایرانیان «با حق برابر برخورداری از فرصت‌های اقتصادی، مشارکت سیاسی، یا جایگاه فرهنگی ـ (از جمله شناسایی زبان) ـ یا بر یک اساس فردی یا از طریق نوعی الگوی گروهی متناسب» تأمین شود.(۱)

توضیحات و مآخذ:

۱ - تورج اتابکی «تنوع قومی و تمامیت ارضی ایران»،«سازگاری داخلی و مخاطرات منطقه ای» - گفتگو شمارهٔ ٤٣

یادداشت ها:

.Newsweek, May ۲۶'۱۹۹۷,p..۳۱

.Nader Afshar Naderi, in: Shahrokh Amirarjomand (Ed), Iran, Elements of Destiny, New York, Everest House Publisher, ۱۹۷۸, p. .۲۳۰

.Ibid

.Homa Katouzian, "Arbitrary Rule: a Comparative Theory of State, Politics and Society in Iran", British Journal of Middle Eastern Studies, ۱۹۹۷, ۲۴(I), p. .۵۳

.Eckart Ehlers, "Capitals and Spatial Organization in Iran, Esfahan, Shiraz, Tehran", in: C. Adle and B. Hourcade (Ed), Téhéran Capitale bicentenaire, Paris, Diffusion, ۱۹۹۲, pp. .۱۵۵-۱۵۶

.Eckart Ehlers, op. cit,. p. .۱۵۶

.Op. cit, p. .۱۶۱

.Ibid

.Ibid

.Firoozeh Kashani - Sabet, "Fragile Frontiers: The Diminishing Domains of Qajar Iran", IJMES, (۱۹۹۷) ۲۹, p. .۲۲۷

.Milton J. Esman and Itamar Rabinovich, ed., Ethnicity, Pluralism, and the State in the Middle East, Ithaca [etc.]: Cornell University Press, ۱۹۸۸, pp. .۱۴-۱۵

.Walker Connor, "Nation - Building or Nation - Destroying?", World Politics ۱۴, no.۳, ۱۹۷۲P. .۳۲۳

.Karl Wolfgang Deutsch, Nationalism and Social Communication: an Inquiry into the Foundations of Nationality. [Cambridge]: Published jointly by the Technology Press of the Massachusetts Institute of Technology, and Wiley, ۱۹۵۳. Quoted by Walker Connor, Ibid.

.Linz, J.J. and Stepan, A., Problems of Democratic Transition and Consolidation, Southern Europe, South America, and Post- Communist Europe, John Hopkins University Press, London, ۱۹۹۶, p..۲۵

۱۵ . فرنگستان، شماره های ۴ و ۵

۱۶ . گروهی از رجال ایران نیز با سیری که این تحولات در پیش گرفته بود مخالف بودند. برای مثال بنگرید به سخنرانی دکتر محمد مصدق در آستانهٔ تغییر سلطنت.

۱۷ . ایرانشهر، سال سوم شماره های ۱ و ۲

۱۸ . کاوه، شمارهٔ اول

۱۹ . محمود افشار، «آغاز نامه»، آینده ، شمارهٔ اول

۲۰ . همان

۲۱ . حسین مکی، بابک دربیگی، سازمان پرورش افکار، تهران ۱۳۸۲، صص ۱۳۲-۱۵۹

.Cited in: Hugh Poulton, Top Hat, Grey Wolf and Crescent, London, Hurst, ۱۹۹۷, p..۲۶

.Hobsbawm, E.J., Nation and Nationalism Since ۱۷۸۰, Programme, Myth, Reality, Cambridge, Cambridge University Press, ۱۹۹۰, p. ۱۰۲

.Milton J. Esman and Itmar Rabinovich, op. cit., pp. ۱۴-۱۵

فصل یازدهم

تبلیغات سیاست قومی پهلوی اول در قبال قوم لر

مقدمه

روح الله بهرامی براین عقیده است که:«دوره رضاشاه دوره جدیدی در برخورد حکومت مرکزی با ایالات و عشایر و گروه های قومی بود. بررسی و تجزیه و تحلیل این برخورد جدید جزدر پرتو تحولات تاریخ معاصر ایران از مشروطه به بعدونیزبررسی و ماهیت قدرت نوظهوررضاشاهی امکان پذیر نیست. ماهیت سنتی قدرت پالتریمونیالی ویژه جامعه ایران که ناشی از شرایط متعددی بود، دردوران قبل ازمشروطه باعث شده بودکه حکومت های مرکزی همواره سازو کارخاصی را درکنش خویش نسبت به حکومت های محلی و مرکزگریزوگروه های قومی وایلات وعشایردرپیش بگیرد. این واکنش، واکنش بررسی علل و عوامل و زمینه های تاریخی پیدایش مساله قومیت و قوم گرایی و نیز ارزیابی سیاست قومی دولت های حاکم برایران برای شناخت دقیق موضوع و فایق آمدن بربیِ ثباتی سیاسی ناشی ازتضادهای قومی ضرورت تام دارد. براساس این شناخت می توان تشخیص دادکه چرا با وجود تغییرات اساسی در ساختارجامعه ایرانی درقرن حاضر، مساله قومیت ها در ایران هم چنان به عنوان یک عامل بی ثباتی باقی است. درمقاله حاضر به بررسی این علل و عوامل و زمینه ها در مورد یکی ازقومیت های ایرانی یعنی قوم لر پرداخته خواهد شد. پس ازاشاره ای مختصردرمورد ریشه نژادی و قومی قوم لر و وضعیت فرهنگی، اجتماعی، و اقتصادی آنها به بررسی سیاست های قومی رژیم پهلوی (اول و دوم) طی سال های ۱۳۰٤ تا ۱۳۵۷ درمورد قوم لربه عنوان نقطه مرکزی بحث پرداخته میشود. دراین مقاله اشکال برخورد رژیم پهلوی باقوم لرازجمله شیوه برخورد خشونت آمیز،ایجادپیوندهای سببی ومصلحتی،تطمیع وبخشودگی مالیاتی، اسکان اجباری عشایرو تخته قاپو کردن ایلات و طوایف لروتغییرشیوه معاش وسایر

موارد مورد بررسی قرارخواهندگرفت. و درنهایت به تاثیر سیاستهای اصلاحی پهلوی بر روی ساختار اجتماعی این قوم اشاره ای خواهیم داشت ونشان می دهیم که چگونه این بنیان قدیمی مورد تهدید و تخریب واقع شده است. متقابل خود را در پی داشت که در تاریخ ایران به روابط حکومت های محلی و مرکزی تعبیرشده و باعث تعاملاتی درروابط محلی ومرکزی گشته ونیزباعث تعاملاتی درروابط حکومت های مرکزی ومحلی وگروه های قومی با ساختار های معیشتی مبتنی برمناسبات تولیدی خاص خود و ساختارهای سیاسی قومی و ایلی وعشیره ای شده بود. واقعیت این است که ایران آن چنانکه برخی از پژوهشگران مدعی اند،همواره فارغ ازبحران های قومی نبوده وانکاراین قضیه نادیده گرفتن واقعیت هاومعضلاتی است که بایستی به رفع آن همت گماشت و راهکارهایی راجستجوکرد.ازطرف دیگر،برخلاف دیدگاه بعضی دیگرازمحققان علوم اجتماعی سیاسی گروه های قومی درایران آن چنان نیستند که بتوان ایران را کشوری فاقد هویت وانسجام اجتماعی، فرهنگی وسیاسی قلمداد کرد. هر دوی این نظر گاه ها به دلیل بی توجهی، گوشه هایی ازواقعیت ها و حقیقت های تاریخی کشور ایران را انکار کرده اند.

ایران کشوری است دارای هویت وانسجام اجتماعی، فرهنگی وسیاسی

واقعیت این است که با توجه به تعاریفی که از قوم، قومیت و قوم گرایی ارائه شده و با توجه به حضورگروه ها واقوام متعدد درعرصه تاریخ ایران و گسترش و رواج زندگی ایلی وعشیره ای درایران نمی توان مرز بندی خاصی را در مورد حدود واژۀ قوم و واژه های ایل وعشیره وقبیله درایران ارائه داد. درایران وجود و قدمت و سابقۀ نوعی زندگی ایلی وعشیره ای و هجوم اقوام انیرانی از قدیمی ترین ازمنه که هر کدام به شکلی در پیوند با این نوع شیوۀ زندگی بودند، باعث شده است که نتوان قدمت را جدای از قوم و قوم گرایی دانست، زیرا از یک طرف، صحنه سیاسی تاریخ کشور ایران مملواز جبهه گیری های ایلات و عشایر است که دارای خصایص نژادی، گروهی وفرهنگی و معیشتی مشترکی بوده اندو از طرفی، مواجه با نوعی زندگی ایلی وعشیره ای گشته ایم که هیچ

پیوندی خارج از خصایص و مشترکات قومی نداشته وایلات وعشایرمتعدد درواقع درایران درقالب یک کل وسیع ترو واحدی کلان بنام قوم قابل تعریف بوده اند. زندگی ایلی و عشیره ای در واقع شیوه ای از زندگی تولیدی و معیشتی بوده که بدلیل فراهم بودن شرایط محیطی تداوم یافته و باعث استمراروریشه داری خصلت های ویژه جامعه ایلی وعشیره ای گردیده که تمایل به کسب قدرت سیاسی همواره در سایهٔ آن خصلت ها که در نهاد آن بصورتی بالقوه بوده به فعلیت درمی آمده و در درون واحد کلان قومی این خصلت بالقوه، گاه منشاء تسلط یک گروه قومی با ساختار معیشتی ایلی و عشیره ای بر سرنوشت سیاسی ایران می شده است و سران و رهبران و نخبگان سیاسی گروه های ایلی وعشیره ای برای مسلط ساختن سروری خود ودست یافتن به موقعیتهای مطلوب با پیوندهای فرا ایلی و فراقبیله ای با محیط پیرامونی خویش وگروه های ایلی دیگری به تشکیل اتحادیه های قومی و مساعدت به یکدیگر، تفوق قدرت سیاسی خویش را مسجل می ساخته اند. این پدیده، نوعی ازبسیج قومی است که به شکل سنتی ودرقالب و ظرف زمانی و مکانی قابل تفسیراست. ازاین جهت ما شاهد گسترش وغلبه زندگی ایلی و عشیره ای برساخت سیاسی قدرت درایران بوده وهم شاهد هجوم و نفوذاقوام و گروه های قومی که این سرزمین را مناسب برای این نوع ازشیوهٔ می دیده اند، بوده ایم. این مساله به شدت بر تنوع نژادی و قومی و گسترش دامنه این نوع زندگی افزوده ودرطول تاریخ کشورشاهد بحران ها و خلاء های سیاسی بوده ایم که ناشی ازحضور فعال ایلات و عشایر و گروه های قومی درونی آنها و در نتیجه ستیزه و کشمکش های آنها صورت گرفته و باعث شکاف های متعدد اجتماعی،فرهنگی ومذهبی شده است. این مساله صحنه سیاسی کشور را به صورت میدانی برای جولان ایلات وعشایر و گروه های قومی درآورده که هر کدام در دوره های بحران سیاسی، تلاش داشته اند با اتکاء به توان ایلات و عشایر و گروههای قومی و نظام و سازمان ایلی و عشیره ای خود که متکی بر قوت مردان شمشیر وخصلت های پیوند دهنده و انسجام بخش ایلی و قومی بوده راه رابرای تسلط برقدرت سیاسی هموارسازندوصحنه سیاسی را عاری ازقدرت های رقیب وهمآوردخویش سازند وبا سرکوب و مرعوب ساختن قدرت های رقیب، دورانی از آرامش و تسلط بر سایر گروه ها را بوجود

آورند و آنها را با سازوکارهای خاصی تحت نفوذ خوددر آورند. این تمایل شدید به کسب قدرت سیاسی در میان گروه ها و اقوام متعدد و ایلات و عشایر، گاه در دوران های متعدد تاریخی باعث فروریختگی کلی قدرت سیاسی، ایجاد یک خلاء سیاسی و زوال دوران تمرکز سیاسی و حاکمیت دوره ای ملوک الطوایفی و گسترش نظام خان خانی و هرج و مرج سیاسی شده است. تعادل قدرت در میان گروه های متعارض ومتحارب قومی وایلی وعشیره ای باعث بوجود آمدن چنین وضعیت هایی به صورت مکرر در تاریخ ایران شده که نمونه های بارزچنین حالتی رامی توان دردوران اشکانیان،سلاجقه، روزگار پایانی حکومت ایلخانان در ایران، دوره حکومت قراقویونلوها وآق قویونلوها، زمان فرو پاشی دولت تیموری، فرجام روزگار صفویان وزندیان و اوائل قاجار جستجو کرد. در این دوران تنها تشکیل یک اتحادیه ایلی وعشیره ای در قالب یک واحد کلان قومی تحت شرایط خاصی می‌توانست بر وضعیت بحرانی فائق آید. تمکین و پذیرش قدرت مسلط و فائق،گاه چنان برسایرگروه های قومی و ایلی وعشیره ای دشوار می آمد که در کوچکترین فرصتی که راهی برای ابراز وجود را فراهم می شد، دست به عصیان و شورش و نافرمانی علیه قدرت غالب می‌زدند.

جدال قدرت های مرکزگرا و مرکزگریز

ازاین رو تاریخ ایران مملو ازجدال قدرت های مرکزگرا و مرکزگریز بوده است. برای روشن شدن این جریان، مقدمتاً به چگونگی گسترش این نوع رابطه و دلایل گسترش و نفوذ زندگی ایلی وعشیره ای وافزایش لایه های قومی بر اثر نفوذ وهجوم اقوام ایرانی و تورم لایه های قومی و افزایش تضادهای بین گروه ها و ایلات وعشایردر ایران حاشیه غربی ایران و سیاست حکومت های مرکزی ایران در قبال آنان را تا قبل از دوران مشروطه بررسی می کنیم و در پایان به بررسی سیاست های قومی رضاخان در برخورد با مردم منطقه لرستان و لردهای ساکن در لرستان و ایلام فعلی (پشتکوه) می پردازیم.

الف) درآمدی برگسترش تنوع نژادی وقومی در ایران بررسی های تاریخی در

خصوص زندگی ایلی وعشیره ای وچگونگی هجوم گروه های قومی ونژادی مختلف به سرزمین ایران نشانگررشد و تنوع فزاینده گروه های قومی در داخل فلات ایران است. بدون تردیداولین با اهمیت ترین موضوعی که دربسط گسترش این نوع تنوع قومی ونژادی ودرگسترش این نوع از معیشت تاثیر بسزا دارد، مساله جغرافیا وعوامل طبیعی است. تاریخ نشان می دهد که جامعه ایرانی به طور کلی تحت تاثیر دو نوع نظام جغرافیایی، یکی محیط جغرافیایی خارج از فلات ایران ودیگر نظام جغرافیایی خود فلات ایران بوده است. این دو نظام بدون شک نقش اساسی در شکل گیری زندگانی ایلی وعشیره ای و گسترش و تنوع قومی ونژادی داشته اند. درخود محیط جغرافیایی فلات ایران، هم سرزمین های سوزان و کویری، هم کوهستانهای سرد و ناهموار وخشن و هم جلگه ها، باغ و بستان های بسیارمطلوب وحاصلخیز و آباد وجود داشته و تنوع شدید آب و هوایی باعث شکل گیری و تنوع در نوع معیشت و شیوه زندگی تولیدی شده و از این جهت از زمان های قدیم از کانون های تمدنی دنیای قدیم به شمار می رفته است. این اختلاف عجیب آب و هوایی، دو مورخ برجسته و ایرانشناسی نامی ریچارد. ن. فرای و رمن گیرشمن را چنان تحت تاثیر قرارداده که آن را سرزمین شگفتی ها وعجایب نامیده اند. (۱) این نظام طبیعی و محیط جغرافیایی برای ایجاد و تداوم یک نوع تنوع فرهنگی وتنوع زندگی و امور معیشتی بوده و این مساله باعث شکل کیری شکاف های فرهنگی واقتصادی در بافت زندگی اجتماعی مردمان ساکن این سرزمین شده است، به طوری که درهیچ ملتی نمی توان یافت که لطیفه های شیرین ومتنوعی همانند لطیفه های ساکنان مختلف نواحی شهری وروستایی واقوام وگروه های مختلف ایرانی برای همدیگر ساخته باشند. این لطیفه ها ناشی از تعارضات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و طبیعی وعوامل جغرافیایی وتاثیرات ناشی ازآن است. احاطه بودن سرزمین ایران بوسیله نواحی جغرافیایی خشن، چون صحراهای ترکستان وآسیای مرکزی در شرق وعربستان در کنار سواحل مجاور جنوب غربی، باعث شروع حرکت اجتناب ناپذیرصحرانشینان شرقی وغربی به حدود مرزهای ایران برای ادامه حیات خود و باعث هجوم اقوام و قبایل و طوایف متعدد نژادی به ایران شده است که علاوه بر نابودی مختصر حیات طبیعی، اقتصاد شهری و روستایی نیز

تحت سلطه اقوام صحرا گرد و استپ نشین قرار گرفت. این اقوام و گروه های استپ نشین همه روزگار خود را جز در یک نظام متحرک کوچی و ایلی و عشیره ای گذرانیده بودند. این روند فزاینده هجوم اقوام صحراگرد و اقتصاد بسته معیشتی آنها با بهره گیری از نیروی مردان جنگاور خود را با وارد شدن در سرزمین ایران، اقتدارسیاسی خشن خودراحاکم گردانید وبراثر ورود عناصر جدید نژادی و قبیله ای به طور کلی فلات ایران را صحنه رقابت های نژادی و قبیله ای، قومی وایلی وعشیرهای قبایل متعددو استپ نشین برای قبضه قدرت سیاسی ویا اختصاص دادن یورت وچراگاه به هموطنان خود گردانید. این حمله وهجوم اقوام کوچ نشین نواحی همجوار،ازعوامل غالب شدن کشاکش ها و تضادهای قومی و گروه های ایلی و عشیره ای و گسترش حیات متحرک و کوچ نشین در ایران و تنوع قومی و نژادی مردمان ساکن این سامان شده است. رشد زندگی ایلی وعشیره ای وقومی درایران بعدازاسلام رابایدازهجوم عرب وهجوم قبایل وعشایرکوچ نشین حوزه های غربی مرزهای ایران مورد تفحص قرارداد. با نظری برگذاروسیرتاریخی کشورمان اثبات می شودکه درطول قرن هادگرگونی های وسیعی براثر وروداقوام گوناگون بازندگی ایلی وعشیره ای صورت گرفته وبرزندگی اجتماعی،اقتصادی ومالی وفرهنگی وبرنیزفضای سیاسی جامعه ایران تاثیر گذاشته اند. اما این نکته را نباید فراموش کنیم که به رغم تحولات وورود و خروج اقوام ایرانی، همواره فرهنگ لطیف و انعطاف پذیر ایرانی در نهایت بر تمام این قالب های قومی غلبه یافته و درعین حال ازآن تاثیراتی پذیرفته واین تاثیرات قومی هم اینک درمیان گروه های قومی جامعه ما نمود دارند. اسامی تیره ها، طوایف، قبایل وایلات و اقوام چنان مختلف و متعددند که برشمردن آنها ملال آور است و رشد وگسترش آن تا قرن پیش که مغلوب مظاهرتمدن ومدنیت جدید ونظام سیاسی معاصرشدند، بیانگراین مدعاست. برعکس هرچه به عقب برگردیم، متوجه میشویم که از شمار این اقوام و قبایل و گروه های نژادوقومی کاسته می شود و به یک و یا چند عنصر خاص محدود می شود. در حالی که هرچه ازابتدای تاریخ ایران به سوی امروز نظر اندازیم، متوجه رشد فزاینده ورقابت های شدید گروه ها و اقوام متعدد در صحنه تاریخی ایران می شویم. این افزایش وقدرت گیری و تنوع نژادی و قومی و

گسترش حوزه زندگی ایلی وعشیره ای جزدرقالب هجوم های مکرربه سرزمین ایران ازطریق نواحی جغرافیایی همجوار قابل تفسیر نیست. تامل در این اوضاع جغرافیایی و طبیعی کلام زیبای مورخ شهیر رنه گروسه را به یاد می آورد که دربیان اوضاع کشوری نظیرایران و تهدیدآن به وسیله اقوام استپ نشین می گوید:« جامعه هایی که اراضی حاصلخیزوزرد رنگ چین شمالی یا باغ و بستان های ایران را محل کشت وکارخود قرارداده یا دراراضی سیاه کثیف به کشاورزی پرداخته اند، احاطه شده اند. ازچمنزارهای بسیار ضعیف با شرایط جوی و وضع اقلیمی وحشت انگیزی، چنانکه هر ده سال یکبار منابع آب محو و علوفه نیز معدوم می شود و گاو و گوسفند با صاحبان بیابانگردشان می میرند و از بین می روند با چنین اوضاع واحوالی حملات متناوب ویورشهای موسمی بیابانگردان وحملات متناوب ویورش های موسمی بیابانگردان وحملات صحرا نوردان به اراضی دایر، جزء قوانین طبیعی به نظرمی رسد و این نکته را باید علاوه نمود که شرایط خشن محیط نیز آنها را برای فرماندهی پرورانده است. جامعه شهر نشین غالباًدچارانحطاط شده اند. دربرابریورش مهاجمین بیابانگر دتاب مقاومت نمی آورد. صحراگردان بدون هیچ بیم وهراسی بر محترمترین و نجیب ترین اورنگ های شهر یاری می نشینند و میشوندخان بزرگ چین یا پادشاه ایران، امپراتورهند و سلطان روم».(۲) البته تا حدودی زندگی متحرک ایلی وعشیره ای درایران قبل از اسلام مسبوق به سابقه دیرین بودو نظام جغرافیایی درونی ایران نیز همان طور که گفته شد، تناسب خاصی برای تدوام و گسترش این نوع زندگی داشت و همین چشم انداز وسیع بود که مورد نظر اقوام و گروه های مهاجم به این سرزمین شد. لکن این نوع از زندگی در ایران اختصاص به گروه شوپداران یا چوبداران، گوسفنداران و شبانکارانی داشت که علاوه بر داشتن رمه های بزرگ یک نوع زندگی کشاورزی نیز داشته اند. این شبانان ایرانی الاصل که در منابع قرون اولیه اسلامی نیز نمود پیدا کرده اند، به این شیوهٔ معیشت خود ادامه داده اند. جغرافیانوسیان قرن دوم و سوم از این شبانان تحت عنوان« رموم» یا« زموم» یاد کرده اند. رموم یعنی رمندگان و رمه داران و کوچندگان. با هجوم قبایل عرب تا حدودی بر این لایهٔ رمنده ایرانی افزوده شد. چون خود عرب ها چیزی از نوع همین کوچندگان بودند که در

زندگانی رحله الشتاء و الصیف بسر می بردند، حدود پنجاه هزار خانواده کوچنده عرب را به خراسان سوق داد و در سایر مناطق ایران نیز اقوام و قبایل عرب سکونت گزیدند و بدین صورت لایهٔ کوچ نشین عرب تبار بر لایهٔ شبانان ایرانی افزوده گشت. این دو گاه رقیب همدیگر و بر سر مراتع و چراگاه با یکدیدگر درجنگ وستیز بودند. اصطخری درکتاب المسالک والممالک هم از رموم ایرانی الاصل و هم ازرموم عرب تبار یاد می کند و نیز از قدرت و توان این رمه داران که دارای سواران ومردان جنگی وبرده و غلام بوده اند نام می‌برد که حاکی از زندگی اشرافی وتوان بالقوهٔ آنان جهت دستیابی به قدرت سیاسی است.(۳) **با هجوم اعراب روند فزاینده زندگانی شبانی و تنوع قومی در ایران شروع شد. حرکت ترکها و اغوزها وسپس مغولان و تاتارها و پس از آن هجوم اقوام ترکمن و قبایل قزلباش روز به روز بر لایهٔ قومی و نژادی افزود و کلیت زندگی گروه های قومی و نژاد و وایلیاتی وعشیرهای را در ایران شکل داد.** گسترش این نوع زندگی و افزایش تنوع قومی در زمان هجوم مغول به مرزهای ایران به اوج خود رسید و بر دامنه تنش گروه ها و اقوام در زمان هجوم مغول به مرزهای ایران به اوج خود رسید و بر دامنه تنش گروه ها و اقوام متعدد افزود به طوری که منجر به ایجاد یک خلاء سیاسی و حاکمیت دوران خانخانی وملوک الطوایفی بعد ازسقوط و قدرت و سلطه مرکزی ایلخانان در ایران شد. قبل ازدوره مغول، به علت گسترش وحفظ فرهنگ شهری با وجود نفوذ ترکها واغوزها وسلاجقه هنوز بدلیل حضور مرکزیت سیاسی و حاکمیت دیوان سالاری ایران وحضورمعنوی دستگاه خلاقیت که عامل پیوند های سیاسی ومعنوی گروه های مختلف ترک و ایرانی و سلجوقی و عرب بودند، قدرت و نفوذ گروه های قومی علی رغم رقابت هایی که با هم داشتند در شکل واحد خود در ساختار سیاسی و معنوی قدرت سلطان و خلیفه حل شده بود و تا حدودی نیز اقوام و ایلات کمتر تمایل به تحرک داشتند. در نتیجه تعارفات و برخوردهای قومی تحت الشعاع السلطه و قدرت حکومت مرکزی بود و بیشتر آنها نیز جذب کانون های شهری می شدند. در همین زمان بود که کانون های شهری بزرگ مثل اصفهان، ری، طوس، نیشابور، مرو، بخارا و سمرقند، شکل گرفتند. علاوه بر این، به علت این که هجوم ترکان سلجوقی از سالها پیش در

مرزهای نزدیک به فلات ایران مسکن گزیده بودند، القای خصلت شهر نشینی و یکجا نشینی در آن ها ثمر بخش بود. اما مغولان و تاتارها از سرزمین هایی برخاسته بودند که انسی با فرهنگ یکجا نشینی نداشتند و به همین دلیل با هجوم های خود بسیاری ازمراکز شهری و متمدن ایران آن روز را به نابودی کشانیدند و بر ویرانه های آنها برای اسبان و گله های خود جو کاشتند. (٤) گروه و ایل و عشیره یا قبیله آنها برای تسلط گروه قومی خود بر سرزمین ها و مناطق مختلف به کشاکش و ستیزه می پرداختند و یا اینکه سعی داشتند اگر نتوانستند به عنوان قدرت مسلط مرکزی برسایرگروه هاخودراتحمیل کنند، حداقل درحوزه حکومت محلی اقتدارخود را حفظ نمایند.

ایلات و عشایر لر

یکی ازاین گروه های قومی و بومی ایران لرها بودند که همواره بدلیل بهره مندی ازموقعیت خاص جغرافیایی، خصلت ها و ویژگی های مشترک قومی واتکاء برقدرت ایلی وعشیره ای لرستان به صورت یکی ازکانون های مرکز گریز درمقابله با حکومت مرکزی وسایر گروه های مرکزی درآمد بودندوجز درموارد نادرتن به انقیادو پذیرش سلطه حکوکت مرکزی نمی دادند وگاه درخود سری واستقلای سیاسی چنان پیش می رفتندکه پیوستگی خود رابه دربارسلاطین عثمانی اعلام می داشتند(٥) یا خود را مستقل وخود مختاری یافته وبه خود لقب ملک و شاه می دادند.(٦)

ب) سیاست حکومت مرکزی در قبال قوم لر تقابل و تضاد نهاد سلطنت و نهاد خلافت در روزگار پایان سلجوقیان باعث غلبه وگسترش یک نظام گریزاز مرکز وتضعیف نظام مرکز گرای سلاجقه شد و نهاد اتابکب از درون ساختار متمرکز ورو به اضمحلال آن سر برآورد و حکومت سلجوقیان با رشد این نظام مرکز گریز به شدت تجزیه گردید. (٧) قلمروحکومت سلجوقیان ازآناتولی تا آسیای مرکزی تحت سیادت الله ها، رهبران سیاسی گروه ها ونخبگان محلی گروه ها و اقوام مدعی حکومت درآمد. گروهها، اقوام،ایلات وعشایر و رهبران

آنها هرکدام کوس « انا و لاغیری» می نواختند. لرها یا قوم لر که تا حدود اوایل قرن ششم بدلیل عدو اتحادی که داشتند، تحت سیادت سلجوقیان یا خلفای عباسی بودند، درقرن ششم باضعف سلطه مرکزی سلجوقیان وسپس ضعف نظام خلافت با تشکیل اتحادیه قبایل و طوایف لر بزرگ تحت لوای اتابکی حالت خودمختاری پیدا کردند و لرستان به دو قسمت لربزرگ (بختیاری وکهگیلویه و بویراحمد) و لرکوچک (لرستان فعلی وایلام در حاشیه غربی مرزهای فعلی ایران) تقسیم گردید. لرستان کوچک تحت قیادت وسروری خاندان خورشیدی باتشکیل اتحادیه از طوایف متعدد لر کوچک از نیمه دوم قرن ششم تا نیمه اول قرن یازدهم حدود شش قرن فعال مایشاء بود.(۸) آل خورشید از نیمه دوم قرن ششم با بهرگیری از موقعیت خاص جغرافیایی و باغلبه و تسلط بر لرستان کوچک و قبایل و طوایف متعدد لر و با تدبیری جدی برپهنه جغرافیایی که از شمال بر کردستان و کرمانشاه ازجنوب خوزستان وازشرق به لرستان بزرگ و بختیاری و از غرب به حدودمرزهای فعلی ایران وعراق محدود بود فرمانروا گشتند و با وجودجنگ وستیزها وتحولات تاریخی وتهاجمات حکومت های پراکنده و ملوک طوایفی روزگارپایان ایلخانان ودنیای پرآشوب ناشی ازسقوط آنها وحتی تهاجم تیمور لنگ و ترکمانان، توانستند قلمرو کوچک خود را با اتکاءبه توان قوم لر و ایلات وعشایر لرستان حفظ کنند. در این زمان که حکومت های محلی متعدد و به جان هم افتاده بودند و قلمرو همدیگررا محل چپاول وغارت قرار داده بودند، لرستان با بهرمندی ازرهبری سیاسی خاندان خورشید و قدرت ایلات و عشایری پیش سایرحکومت های محلی برخوردار از ثبات وآرامش به خویشتن مشغول و حتی تیموربه رغم لشکر کشی و کشتاری که از لرها به عمل آورد، ناچار شد برای ادراه امور، این قوم را به خورشیدیان واگذار کند وضمن اسارت ملک عزالدین لر، فرزند وی سیدی احمد را به امارات بر لرستان و قوم لر گماشت و ناگزیر حاکمیت آنها را به رسمیت شناخت.(۹)

وضعیت ایلات و عشایر لر در زمان صفویه

همزمان با تکاپوی مرشد زادگان خانقاه شیخ صفی الدین اردبیلی جهت دستیابی به مسند فرمانروایی ایران، لرستان و قوم لربیش ازهر زمان از ثبات سیاسی داخلی و ازمسند فرمانروایی ایران، لرستان وقوم لربیش ازهر زمان از ثبات سیاسی داخلی و از خودمختاری و استقلال برخورداربود. اتابکان لرعلاوه بر تسلط و نفوذ درمیان قبایل و ایلات وعشایر لرو تنظیم امور داخلی لرستان، ارتباطات خارجی نیز با خداوندگاران وسلاطین عثمانی داشتند و با سلاطین عثمانی داشتند وبا سلطان عثمانی مکاتبه و مراوده داشتند و به چنان هیبتی دست یافته بودند که خود را« شاه» و« ملک» سرزمین لرستان می شناختند.(۱۰) این القاب به خوبی بیانگر تمایل آنان به استقلال مطلق و حتی توسعه طلبی به خارج از لرستان و دستیابی برسایر گروه ها وحکومت های محلی دیگرورسیدن به سلطنت و سلطه فائقه بر سراسر قلمرو ایران را نشان می دهد. به خاطر همین تمایل شدید به حفظ استقلال داخلی و توسعه طلبی سیاسی بود که ملک شاه رستم لر به طور جدی همزمان با عزم شاه اسماعیل جوان صفوی برای تسخیر کل مملکت ایران واتحاد آن درتحت حکومت ملی و مذهبی، بشدت به مقابله با وی پرداخت و باعث برخورد و جنگ های شدیدی بین لرها و سپاهیان شاه اسماعیل صفوی شد. عامل اصلی این برخورد بدون شک خود الوار وملک شاه رستم بودند و گرنه شاه شاه اسماعیل قبل ازبرخورد، آنها را به اطاعت خود فراخوانده و دعوت به صلح کرده بود. ملک شاه رستم و لرها تحت فرمانش که بیش از سه قرن تا آن زمان به طور مستقل برلرستان فرمانروا بود، نمی توانست نظاره گربربادرفتن استقلال مملکت خود باشد. از این رو زمانی که ملک شاه رستم لر با بزرگان و امراء و سران قبایل وایلات و عشایر لربه مشاورت نشست که تکلیف خود را با شاه اسماعیل معین کند بزرگان لردرجواب ملک شاه رستم و در پاسخ به مکتوب و فرمان شاه اسماعیل به امیر خود اظهار داشتند که ما: « می رویم بر سر راه او چنان شمشیرمی زنیم که اگر احیاناً گرفتار نشود، دیگر ارادهٔ جنگ با لرها را نکند»(۱۱) سیاست کلی شاهان صفوی ازشاه اسماعیل تا شاه عباس برای مقابله با قوم لروسایر گروههای قومی و ایلات وعشایر بطور

کلی بر اصل تحبیب قلوب و آرام نگه داشتن آنها جهت استقراروتثبیت پایه های حکومت ملی و مذهبی استوار بود. لیکن تثبیت این پایه ها و حفظ وحدت ملی در چارچوب مرزهای مشخص تاریخی براساس یک اتحاد مذهبی درکشور با وجود نیروهای متمرد و گردنکش محلی و قومی که همواره عامل اصلی تزلزل وحدت بودند، منافات داشت و این وحدت کامل به همین دلیل تا عصر شاه عباس اول صفوی به اجرا درنیامد. اعمال این سیاست درمورد لرستان وقوم لرتا عصر شاه عباس ادامه یافت. شاه اسماعیل صفوی بانی سلسله صفوی علی رغم سرکشی و نبردهای شدید که لرها با او درانداختند و بسیاری از سپاه قزلباش را نیز به قتل رساندند، با تسلیم شدن اتابک ملک شاه رستم لر و لرهای تحت امرش، ملک شاه رستم را در ملک آباء و اجدادیش ابقاء کرد و لوا و منشور و فرمان اتابکی و فرمانروایی اورا بر ایالت لرستان صادرکرد و لرستان به صورت یکی از ایالتهای دولت صفویه درآمد. شاه اسماعیل صفوی به خوبی به این مساله واقف بود که تسلط بر لرها و منطقه لرستان تنها از طریق ابقاء این شاه کوچک محلی که جزو خاندان با نفوذ و معتبر در میان قبایل وعشایر لر بود امکان پذیر است. (۱۲) پس ازشاه اسماعیل پادشاهان دیگرتا عصر عباس اول همین رویه را به صورت کج دارومریز ادامه دادند. خاندان خورشید میان قبایل وعشایر لر دارای نفوذ واعتباربسیاربودند. آنان که تا آن زمان بیش از سه قرن فرمانروایی داشتند، خود از بطن ایلات و عشایر لربودند و خدم و حشم بسیار و فرمانی نافذ داشتند؛ بدین جهت پادشاهان صفوی وحکومت مرکزی صفویه جانب احتیاط را نگه داشتند ومقام ومنصب فرمانروایی آنان رابر لرستان و لرها به رسمیت شناختند، منشوروفرمان رسمی حکومت لرستان را صادر کردند، آن را به صورت ایالتی تابع درآوردند، به رهبران لرهدایا و انعام میبخشیدند، ازعصیان ها وطغیان های آنان چشم پوشی می‌کردند وبا خاندان محلی وحاکم لر پیوندهای مصلحتی وسیاسی و روابط خانوادگی ایجاد میکردند. (۱۳) درزمان شاه طهماسب تلاش برای بسط وتوسعه سلطه حکومت مرکزی وایجادوابستگی شدید لرها و حکومت محلی به دولت صفوی صورت گرفت و شاه بدنبال گماشتن یک حاکم غیر بومی وغیرمحلی بر لرستان برآمد لیکن این تلاش فرجام خوبی نداشت و باعث طغیان و شورش عشایر لرگردید وبه تحریک رهبران

محلی، والی وفرستاده شاه طهماسب از لرستان اخراج گردید.(۱۴) همجواری این ولایت درعصر صفوی با امپراتوری عثمانی، دشمن سرسخت حکومت مرکزی ایران و ویژگی ها و امتیازات خاص جغرافیایی و صعب العبور بودن آن منطقه ووجود طوایف وایلات وعشایر سرکش لر، بارها برای حکومت صفوی تا عصرشاه عباس باعث دردسرهای بزرگ شد و آنها را از تن دادن به حکومت صفویه بازمی داشت، خاصه اینکه تن دادن به سلطه حکومت مرکزی همراه با التزام جهت پرداخت باج و خراجی به حکومت مرکزی بود. از این جهت لرستان اززمان شاه اسماعیل تا سال ۱۰۰۵یا ۱۰۰۶ هـ . ق از پردردسرترین ولایت های مرکز گریز بودولرها ناآرام ترین مردم قلمرو صفویان به شمارمی‌رفتند. سیاست شاه عباس پس از بازسازی مجدد ساختار قدرت نظامی حکومت صفویه و کاستن نفوذ قزلباش ها و تربیت و ترتیب لشکر غلامان خاصه، با استحکام بخشیدن به قدرت و سیاست مرکزگرا وکاستن قدرت وتوان قزلباش ها و حکام، امراء، گروه ها و اقوام متعدد که همواره عامل اصلی در تزلزل سلطه حکومت مرکزی بودند، همراه بود. دوره شاه عباس همراه با تلاش های اودر جهت تمرکز بخشیدن به سلطه سیاسی اقتصادی و ایجادقدرت نیرومند در صحنه سیاست خارجی برای قدرت های محلی و قومی وخاندان های حکومتگر ناخوشایند بود. زیرا این دوره، دوره نابودی فروتنی وتسلیم آنان در مقابله با حکومت روبه رشد و مرکز گرای شاه عباس بود. شاه عباس ضمن اتخاذ یک سیاست خارجی مناسب در مقابل عثمانی ها و ازبک ها (۱۵) به برطرف کردن ضعف های داخلی ساختارحکومت خود پرداخت وبه حیات نظام مرکز گریز در صحنه سیاست داخلی پایان بخشید. عمده ترین و سرسخت ترین ایالت شورشی دراین زمان لرستان وقوم لر بودند که ازاوایل سلطنت او، لرهای لرستان واتابک عاصی ونافرمان آنها شاهوردی خان بارهاوبارها ازفرمان شاه عباس سربرتافته بود، امراء و فرستادگان او را به تمسخر گرفته بود و ایالت و ولایات همجوار لرستان محل نصب وغارت قرارداده بود. به طوری که او و لرهای تحت امرش در لرستان ضمن حمله به قلمروعلیشکر (حدود همدان) اغورلوسلطان بیات میر، دست نشانده شاه عباس رابه قتل رساند و بیات ها را غارت کرد و کشتاری در آن حدود به راه انداخت و پس از دزدی و غارت و

شرارت با غرور بسیار به لرستان بازگشت. (۱۶) شاه عباس که ازاین حرکت جسارت آمیزبشدت عصبانی بود باتجهیز سپاهیان خویش یکسره بدون آسایش شبانه روزی بر لرستان تاخت و طی جنگ و گریز های بسیار بر لرها و سران آنها دست یافت واتابک عاصی شاهوردی خان را در کنار رودخانه صمیره به دار آویخت و ضمن انقراض سلطه خاندان خورشیدی (اتابکان لر)، یک خانواده وابسته محلی و تحت امر و مطیع را بر لرستان بنام سلسه والیان لر ولایت دارد. (۱۷) آنها از زمان شاه عباس تاعصر رضاخان بر لرستان، پیشکوه و پشتکو فرمانروا بودند. ودراواخرعصر قاجار حکومت آنها منحصربه منطقه پشتکوه شد. شاه عباس برای تسلط برمناطقی ازقبیل کردستان، لرستان، خوزستان وگرجستان که ویژگیهای قومی، فرهنگی، جغرافیایی و مذهبی خاصی داشتند، دست به ایجاد نظام والیگری زد. همجواری در مرز عثمانی و حضور این گروه های قومی و مذهبی و فرهنگی مختلف میتوانست باعث دردسرهای بسیاری برای شاه عباس شود، خاصه این که حضورخاندان های کهن وبا نفوذ در این مناطق می توانست عامل مضاعفی برای خارج شدن از زیر سلطه حکومت مرکزی و پیوستن به دولت توسعه طلب عثمانی باشد. از این روشاه عباس پس از سرکوب گردنکشان و رهبران ایلات و عشایر این مناطق، سیاست تعامل پذیری خاصی را در قبال این مناطق در پیش گرفت. لرستان، کردستان و خوزستان را به صورت چهار والی نشین مستقل درآورد و امتیازات ویژه ای برای حکومت های محل آنها برقرار کرد و در عین حال قدرت و ثبات و تسلط سیاسی خود بر مملکت را نیز به رخ آنها کشیده بود. این امارت های والی نشین از طرف شاه دارای امتیازات خاصی بودند و مرتبه و اعتباربسیاری داشتند و مانند حائلی بین دولت صفوی دولت عثمانی بودند و درعین حال سدی در مقابله با توسعه طلبیهای آن کشور. در لرستان با انقراض سلطه دیرینه اتابکان لرو روی کار آمدن یک حکومت محلی و وابسته و جایگزینی شیوهٔ حکومت والی گری بجای اتابکی، لرها تحت نظارت و ساطه حکومت محلی درآمدند و لرها و فرمانروایان آنجا در زمان شاه عباس بدلیل سیاست های وی که وارث بلافصلش صفی نیزازآن بهرمند گردید، همواره مجری دستورهای حکومت مرکزی بودند ونفوذ حکومت مرکزی درلرستان چنان شد که قادربود به عزل و نصب والیان

لر بپردازد. ضعف دولت صفوی بعد ازحکومت شاه عباس دوم باعث خودسری مجدد لرها و فرمانروایان محلی لرشد و حکومت مرکزی قادر به کنترل لرستان و فرمانروایان آنجا نشد به طوری که یک باروالی لربا بدور انداختن هدایای شاه صفوی سراز اطلاعات برتافت. (۱۸) این نوسان قدرت و عدم اطاعت از حکومت مرکزی چندین بار در اواخر دولت صفوی تکرارشد و این خود ناشی از یک اصل ثابت و پایدار درتاریخ ایران و روابط حکومت های مرکزی با اقوام و گروه ها و فرمانروایان محلی بود: هر گاه شاه و حکومت مرکزیی قادر بود شعاع قدرت و سلطه خویش را برتمام نواحی و مناطق مختلف کشور گسترش دهد، حکومت های محلی واقوام و عناصر مرکزگریز مطیع سیات مرکزگرای حکومت مرکزی می شدند وهر گاه ضعف برساختار سیاسی قدرت مرکزی غلبه می‌کرد شاه و قدرت حاکمه توانایی به انقیادکشانیدن قدرت اقوام وگروه ها وحکومت های محلی را نداشتند. این مساله تمایلات مرکزگریزانه و استقلال خواهانه حکومتهای محلی را تقویت می کردونسبت به اوامر ودستورهای مرکزی بی اعتنا می شدند. ازمرگ شاه عباس اول به بعد بدلیل ضعف های ساختاری حاکم برنظام سیاسی دولت صفوی و کاهش شعاع قدرت مرکزی، مناطق کردستان، لرستان، گرجستان و خوزستان نسبت به حکومت صفوی بی اعتنا شدند، به طوری که والیان گرجستان و خوزستان از عوامل مؤثردر سقوط دولت صفوی بودند؛ ولی لرستان و لرها در این زمان بدلیل اینکه مورد اعتماد شاه بودند، تنها نیروی متمرکز و قوای دفاعی مملکت در مقابله با افغان ها بودند. عدم توفیق لرها و پیروزی افغان ها باعث شد که لرها وحکومت محلی لرستان، منطقه خود را از توسعه طلبی دولت عثمانی و نیزافغان ها حفظ کند و با روی کار آمدن نادرشاه به وی پیوستند. در عصر کریم خان، لرهای حاشیه غربی تحت امر والی، بدلیل رقابت و هم چشمی که با کریم خان داشتند نسبت به سلطه حکومت کریم خان ناراضی بودند و لرستان در این عصر است که به لرستان فیلی و شورشی معروف شد. خیزش کریم خان زند و طوایف لرو لک به سردمداری وی باعث غلبه کریم خان و سروری طوایف لرولک وتفوق آنها بر سرنوشت سیاسی ایران گردید. اما هم چشمی و رقابت خاندان والیان لر که خودشان را شایسته تر از کریم خان در دست یابی بر سلطه سیاسی و تفوق

بر قدرت سیاسی ایران می دانستند، باعث جدال بین لرها فیلی به سردمداران اسماعیل خان فیلی والی و سرور طوایف لر ساکن درحاشیه غربی ایران (لرستان فعلی و ایلام) با کریم خان زند شد. لرستان فیلی و خاندان والیان لر به عنوان یکی از سرسخت ترین ایالات و ولایات از در ستیزگی با دولت کریم خان وکیل درآمد و اسماعیل خان فیلی والی لرهمراه علی مردان خان بختیاری یکی ازبزرگان لرناحیه بختیاری به چالش وکشاکش سیاسی با کریم خان زند پرداختند و آرزوی دست یافتن بر تاج و تخت ایران را در سر می‌پروراندند. (۱۹) در نهایت رهبر ولایت لرستان با ظهور آغامحمد خان قاجار به قاجارها که از دشمنان درجه یک کریم خان زند بودند پیوست.(۲۰)

وضعیت ایلات و عشایر لر در زمان قاجاریه

روابط قدرت مرکزی و قوم لردر دوره تسلط قاجاریان اززمان فتحعلی شاه، وارد مرحله دیگری شد. فتحعلی شاه طرح محدود کردن قدرت لرها و عشایر لر و سایر حکومت های محلی را درسرمی پروراند واین مساله روابط فتحعلی شاه و حکومت های محلی و ایلات وعشایر بخصوص قوم لر و بزرگان و سرداران محلی آنجا را به شدت تیره ساخت. سیاست های فتحعلی شاه در مبارزه و تحدید نفوذ گروه ها وسایراقوام و سران وایلات وعشایر وحکومتهای محلی آنها صرفاً تداوم چالش دو نیروی مرکزگرا ومرکز گریز محسوب نمی شد بلکه سیاست های وی علیه حکام و گروههای محلی و بومی مناطق و ولایت های ایران بیشترناشی ازفزون طلبی اشرافیت نوظهورقاجاری بود.این اشرافیت قبیله ای نوظهور سلسه قاجارخواهان جاه و مقام و تیول ومنصب و کرسی فرمانروایی بود و دائماً در دربارشاه قاجار به دسایس ورقابت هایی با یکدیگر مشغول بودند، فتحعلی شاه هم برای اینکه شورش و طغیان احتمالی آنان را کنترل کند و هم برای بسط و نفوذ سلطه قاجارها واشراف قاجاری بر ایالات و ولایات مختلف و حذف قدرتهای محلی، امراء و شاهزادگان را بر سر مناطق مختلف فرستاد. این سیاست جدال و کشمکش نیروهای محلی و بخصوص نخبگان محلی

و رهبران سیاسی ایلات و عشایر و اقوام محلی با دولت مرکزی را به دنبال داشت و لرستان نیز ازاین قاعده مستثنی نبود. فتحعلی شاه با گماشتن یکی از مقترترین شاهزادگان قاجاری (محمد علی میرزا دولتشاه)، نیمی از قلمرو لرنشین را تحت نظارت حکومت مرکزی درآورد و سلسله محلی و منطقه نفوذ آن را محدود به پشتکوه لرستان و پشتکوه را ضمینه حوزه نفوذ قدرت مرکزی ساخت (۲۱) و اختلافات شدیدی را نیز بین خاندان های محلی آنجا ایجاد کرد. بدین صورت نیمی از لرستان تحت حکومت و سلطه قدرت مرکزی درآمد و لرستان پشتکوه که کمتر از نیمی ازقلمرو بود، بر نظارت خاندان والیان لر باقی ماند. این سیاست ازدوسو سبب عصیان و طغیان مکررعشایر لرو خاندان محلی پشتکوه علیه حکومت مرکزی شد. حس جاه طلبی و فزون خواهی شاهزادگان قاجارکه بر منطقه فرمانروا شده بودند، باعث جدال دائمی آنها و قبایل لر گردید و حکام منصوب همواره از کنترل و ایجاد امنیت داخلی و ایجاد ثبات سیاسی در منطقه عاجز بودند ولذا همواره متوسل به راه کارهای سرنگونگرایانه می شدند. ایلات و عشایر لر و نیز متنفذین و خوانین محلی لر نیز مکرراً مانع ازاجرای سیاست های حکومت مرکزی میشدند. این دوره خودسرس در لرستان همواره با حضور وظهور پدیده ای جدید در صحنه تاریخ ایران و ایالات و مناطق مختلف بود وآن حضورونفوذ و رخنه پدیده استعمار در لایه های شکننده و قابل نفوذ قبایل وعشایر و اقوام مختلف بود. سیاست قاجارها، نظارت نیم بندی حکام محلی برعشایر لر پیشکوه را ازبین برد و خود شاه و شاهزادگان نیز قادر به کنترل و ایجاد ثبات سیاسی وداخلی در منطقه لرستان نشدند و این عامل مضاعف در تشدید خودسرس لرها شد و البته این مساله ناشی از مشی غلط و فزون طلبی قاجارها و حکام اعزامی بود. (۲۲) حکام عملاً هیچ گام مؤثری در جهت عمران و آبادانی منطقه برنداشتند واز این روعشایر آنجا همواره در مقابله و تضاد با نیروهای اعزامی ازمرکزبودند. عشایرسگوند، حنوند، بیانوند و دیرک وند (۲۳) دائم درعصیان وطغیان بودند. لیکن منطقه پشتکوه که در دست والیان لر و حکام محلی آنجا باقی مانده بود، کاملاًعشایر و طوایف لر آنجا تحت نظارت وسلطه والی پشتکوه بودندوازعصرفتحعلی شاه تاعصر ناصرالدین شاه وفاداری نسبت به حکومت مرکزی وجود نداشتند وکاملاً خودمختار بودند (۲۴)

و به حکومت مرکزی اعتنایی نداشتند. عصرناصری دوره ای است که قدرت و شکوه سلطنت ناصری بیش ازهرزمان دیگردرعصرقاجاربرکلیه شئون مملکتی سایه گستر شده بود. بسط و نفوذ قدرت شاه قاجارکه مظهر کامل دولت مرکزی بود. درسراسر کشورعملاً دایرهٔ نفوذ متنفذین محلی راهرچه بیشتر تنگ تر نمود و قدرت مرکزی جایگزین قدرت های محلی شد. لرستان پیشکوه تحت نظارت شاه مستبد و خونریز قاجاردرآمدوعشایرلرو طوایف آنجا سرکوب و منکوب شدند. سطوت و قدرت ظل السلطانی حسینقلی خان ابوقداد، سرکش ترین و قدرتمند حاکم پشتکوه و فرمانروای مطلق العنان کوهستان های زاگرس، لرهای رام نشدنی آنجا راچنان مرعوب ساخت که حتی پشتکوه، دورترین وصعب الوصول ترین ایالت را درحوزه اقتدار نفوذ حکومت مرکزی درآورد. (۲۵) پس ازبرکناری ظل السلطان، مجدداًو ایلات لرستان ـ چه پیشکوه وچه پشتکوه ـ سراز فرمان برتافتند واعزام شاهزادگان قاجار برای ایجاد امنیت و آرامش در لرستان به جایی نرسید و وقوع انقلاب مشروطه نیز عامل مضاعف دیگر را درایجاد خودسری در لرها ولرستان بود. با شروع جنبش مشروطه طلبی، لرستان وسران و رهبران لر ـ چه درمنطقه پیشکوه و چه پشتکوه ـ تحت تاثیر وعده های شاهزاده مستبد قاجار که به جذب قلوب سران لرو مردم لرستان پرداخته بود بسیج آنها برای انقلاب مشروطه، بهره گرفت و جنگجویان لرتحت فرمان سران و رهبران محلی برای سرکوب مشروطه خواهان بسوی تهران حرکت کردند. شاهزاده سالارالوله با پیوند سببی با بزرگ ایل کلهر ازکردهای کرمانشاه وشاه آبادغرب (اسلام آباد فعلی) داوودخان کلهر ووالی پشتکوه، غلامرضا خان فیلی، امیرجنگ و نظرعلی خان طرهانی هر سه این ها را وادار کرد که نیروهای تحت امر او را اعزام کنند ولی این اتحادیه با شکست در مقابله با مشروطه خواهان مواجه شد. (۲۶) پس ازرفع غائله شاهزاده سالارالدوله و رفع مزاحمت آنها و انتخاب احمدشاه به سلطنت، از آنجا که دیگر شاه شخصاً محورتصمیمگیری ها نبود وقانون می بایست درمورد نحوه اجراء واداره سیاسی ولایات وایالات تصمیم می گرفت، امراء و فرمانروایان ولایات دیگر منتخب شاه نبودند بلکه این نظام مشروطه و پارلمانی بود که می بایست شکل اجرای حکومت درایالات و ولایات را مشخص کند و سرنوشت گروه ها و اقوام و

ایلات و عشایر را رقم بزنند. اما چون زمینه های مساعدی برای اجرای کامل نظام پارلمانی وجود نداشت، هنوز نظام سنتی ایلی و عشیره ای و رهبران محلی اقوام و گروه ها در جامعه مسلط و فعال بودند. بنابراین مجلس و نظام پارلمانی نتوانست بدلیل مشکلات بی شمار براساس روابط و نظامات قانونی و پارلمانی به حکومت خانخانی افوام وعشایر در مناطق مختلف پایان دهد. لرستان و لرها تا قبل از حاکمیت نظام نیم بند پارلمانی حداقل دربسیاری ازموارد بدلیل وجودقدرت فائقه سلطان و حکومت مرکزگرایی برخی شاهان تن به انقیاد دولت مرکزی می دادند. اما در دوران بین وقوع انقلاب مشروطه تا ظهور رضاشاه لرها و منطقه لرستان دیگر به طور کلی از قید و بند اطاعت و حاکمیت حکومت مرکزی رهایی یافت، زیرا حکومت مشروطه اختیارات شاه را محدود کرده بود و خود نیز قادر به اعمال نظامات قانونی نبود. از طرفی شاه شخصاً نیز چنان ضعیف بود که آن جرات و جسارت را نداشت که بتواند از ورای محدودیت ها ونظامات نیم بند پارلمانی شخصاً آمرانه سران و رهبران و عشایر مناطق مختلف من جمله لرستان رابه اطاعت از حکومت مرکزی وادارد وازاین جهت درمنطقه لرستان عامل مشروطه،عامل مضاعفی در خودسری و رهایی لرستان ولرها ازقید وبند حکومت مرکزی بود و نیز عامل مضاعفی در شدت برخوردهای بعدی لرها در منطقه لرستان با نیروهای نظامی رضاخان بود. قبل ازاینکه وارد بحث اقدامات و سیاست های اتخاذ شده دردوره حکومت پهلوی اول درقبال لربشویم بهتر است با نتیجه گیری کلی از مباحث فوق سازوکارکلی روابط حومت های مرکزی و سیاست های آنها را در قبال لرها و واکنش و عملکرد متقابل لره واحکام محلی لرستان را در برابر حکومت های مرکزی ایران بیان نماییم.

ج) اقدامات حکومت مرکزی درقبال لرها (از قرن ششم تا قرن سیزدهم)
مهمترین اقدامات حکومت مرکزی عبارت بوده‌اند از:
۱- سیاست سرکوب و واداشتن به اطاعت و انقیاد از طریق قدرت نظامی و مقید ساختن آنها به پرداخت باج و خراج و نیروی نظامی محلی جهت ارائه خدمات نظامی به حکومت مرکزی (بنیچه محلی).

۲ـ سیاست تحبیب و جذب قلوب و بخشودگی مالیاتی و جذب مقام محلی و ایجاد حکومت های وابسته به خود.
۳ـ سیاست گماشتن امیران و فرماندهان غیر بومی بر منطقه لرستان که عملا همواره ناموفق بود.
٤ـ سیاست شکستن قدرتهای محلی از طریق کوچ اجباری حکام و فرماندهان و رهبران سیاسی و بومی لرستان و ایالات و عشایر قوم لر (مانند سیاست های شاه طهماسب و شاه عباس در قبال لرها و کوچ آنها به مناطق خوار و ورامین و قزوین و الموت) و دور کردن آنها از امکانات و منابع محلی.
٥ـ سیاست گرفتن زمین و گروگان از بزرگان و سرکردگان ایلات و عشایر لر و نگه داشتن آنها در پایتخت ومرکزبه عنوان وثیقه های اطاعت از سیاستهای حکومت مرکزی وپرداختن به موقع باج و خراج و مالیات دیوانی و تامین امنیت و آرامش منطقه لرستان (تیمور ملک عزالدین را به اسارت برد تا فرزندش سیدی احمد مجری اوامر باشد و).
٦ـ سیاست ایجاد پیوندها و وصلت های سیاسی و مصلحتی سببی به دو صورت به دامادی گرفتن شاهزادگان و نجبای محلی لر و نگه داشتن آنها در پایتخت تحت این عنوان و یا نیز استفاده از نفوذ شاهزاده خانم های خاندان ساطنتی و وصلت دادن آنها با حکام محلی و نجبای لر و کسب اطلاعات و اخبار صحیح و درست از حرکات آنها از طریق این ناظران خانگی.
۷ـ دادن احکام و فرامین رسمی و منشورهای فرمانروایی به نخبگان محلی و رهبران و سران لر از طرف شاه و دادن طبل و خلعت و لقب و نشان و مدال و شمشیرمرصع به حکام لرستان(مانند فرمان وهدایای ناصرالدین شاه به حسینقلی خان و).
۸ـ ایجاد روابط صمیمانه با حکومت های محلی، دادن امتیازات ویژه و حتی گاه دادن جکم اعلان جنگ و صلح با برخی ازحکام لر در محال و منطقه با عثمانیها (نظیر امتیازات ویژه شاه عباس به والیان لرو سایر ولات چهارگانه و) و داشتن تعاملات وسیع در ورابط حکومت های مرکزی و محلی در نتیجه حفظ ثبات سیاسی در مناطق دور افتاده و ایجاد روابط دو جانبه و رضایت آمیز در برخی موارد.

۹ـ سیاست براندازی خاندان ها و سلسله های حکومتی محلی که دارای قدرت و اقتدار و خدم و حشم در میان ایلات و عشایر بودند (مانند نابودی و انقراض اتابکان لر خورشیدی بوسیله شاه عباس و سیاست براندازی والیان لر پشتکوهی بوسیله رضا شاه و)

۱۰ـ سیاست نفاق افکنانه بین خاندانهای محلی و ایلات و عشایر و گروه های قومی (سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن)؛ مانند سیاست های فتحعلی شاه و فرزندان او در قبال والیان لر و سیاست شاهزادگان قاجار در میان ایلات و عشایر لر پس از وی و سیاست خدعه و نیرنگ ظل السلطان ار فریب و کشتار خاندان های محلی لر.

د) واکنش قبایل لر در قبال سیاست حکومت مرکزی در قبال حکومت سیاست های مرکزی برای به انقیاد کشانیدن لرها و رهبران محلی آنها، حکومت های محلی لر با توجه به میزان قدرت و توان نظام سیاسی مرکزی نسبت به آن دو عملکرد داشته اند: اول ـ درصورتی که قدرت مرکزی سرکوبگر بود، سعی می کردند با ارائه پاره ای از خدمات با آنها وارد یک رابطه متقابل شده و بدین وسیله رابطه حسنه و دو جانبهای را پی ریزی نمایند. ویا اینکه تحت فشار و سلطه حکومت مرکزگرا مطیع و منقاد بی چون و چرای سلطه مرکزی می شدند و خدمات ناخواسته ای را ارائه می‌دادند. از آنجمله:

۱ـ در تثبیت حکومت و ایجاد ثبات سیاسی درمناطق تحت سلطه و نفوذ خود در جهت تقویت و تایید حکومت مرکزی جدیت و تلاش داشتند.

۲ـ در عمران و آبادانی منطقه کوشا بودند و درارائه خدمات مالیاتی، مواجب، اعانات و هدایا کوتاهی نمی کردند.

۳ـ با دادن سهمیه نیروهای نظامی منطقه لرستان (بنیچه محلی) از قبیل مردان جنگاور و شمشیر زن لر، دولت را در مخاطرات یاری رسانده و امنیت داخلی را فراهم می آورند.

٤ـ حافظ و انتظام دهنده حدود و ثغور مرزهای ایران در حاشیه غربی مناطق لر نشین بودند.

٥ـ به خواسته های حکومت مرکزی تن در داده و با آن تعامل داشتند و سعی می کردند که زمینه نارضایتی آنها را فراهم نسازند. دوم ـ در صورتی که حکومت مرکزی ضعیف و ناتوان بود و قادر به اعمال سیاست های مرکزگرایانه نبود و شعاع قدرت او جز در حوالی پایتخت در اعمال قدرت بر سایر مناطق من جمله در لرستان ناتوان بود، عشایر و قبایل قوم لر امر رهبران مرکز را نادیده می گرفتند و تحت امر نخبگان محلی سر از اطاعت و انقیاد حکومت مرکزی بر می تافتند و بی اعتنا و مطلق العنان می شدند، در این شرایط:

۱ـ حکومت محلی و عشایر لر تن به باج و خراج نمی دادند.

۲ـ مجبور به ارائه خدمات و ارائه نیروی انتظامی و سهمیه سرباز به حکومت مرکزی نبودند.

۳ـ در اداره امور داخلی و سیاست های منطقه ای کاملاً فعال مایشاء و خود مختار بودند.

٤ـ در جهت تضعیف واحد سیاسی مرکز و تفوق سلطه سیاسی خود تلاش می کردند و سعی داشتند تا بر کرسی فرمانروایی ایران برسند و یک بار هم موفق شدند.

٥ـ در مواردی که خلاءحاکمیت مرکز سیاسی احساس می شد و حالت ماوک الطوایفی بوجود می آمد و نظارت مرکزی بسیار ضعیف می شد با عناصر خارجی سر و سری پیدا می کردند و باب مکاتبات و مراودات سیاسی را می‌گشودند و گاه قرار دادهای محلی منعقد می کردند.

در دوره اتابکان خورشیدی مدتی امرای لر خود را تابع دولت عثمانی اعلام کردند و در روزگار پایان قاجار والی پشتکوه با نمایندگان سیاسی دولت بریتانیا قردادهایی در مورد نفت دهلران امضاء کرده یا در مورد اختلاف ایلات و عشایر لربا شاهزادگان قاجاری، برخی سران ایلات وعشایرلرتحت نفوذ عناصر دو نیروی خارجی روسی یا انگلیسی و گاه آلمانی بودند.(۲۷)

ه) سیاست قومی رضاخان در لرستان لرستان با ظهور رضاخان به طور کلی مشتمل بر دو نقطه لرستان پشتکوه و ارستان پیشکوه بود که حوزه استان های

لرستان و ایلام فعلی را در بر می گرفت. از اوائل عصر قاجار این تقسیم بندی صورت گرفته بود و حکام قاجار برای محدود کردن حکام محلی و تسلط بر لرها حوزه پیشکوه را تحت نظارت حکومت مرکز در آوردند. (۲۸) لیکن با وجوداین وضعیت،امنیت وثبات سیاسی دراین منطقه بسیارمتزلزل وناامستواربود و لرستان همواره دستخوش قتل وغارت و ناامنی و شورش و اغتشاش و والی منطقه پشتکوه نیزاز ید اقتدار مرکز خارج بود. لرستان عمدتاً بدلیل تاثیر گذاری سه عامل عمده ازاوائل ازاوائل قاجاربه بعد تا ظهور رضاخان به صورت یکی از خودسرترین و ناآرام ترین و بیثبات ترین ایالات و ولایات ایران درآمده بود. واژه لر و لرستان تداعی گر خودسری، نا آرامی، قتل و کشتار بود. این عوامل که هر یک به نحوی بر شدت نا آرامی سال های قبل لرستان افزوده بودند عبارتند بودند از:

۱ـ عملکرد نادرست قاجارها در برخورد با ایلات و عشایر لر و تحدید قلمرو و والیان لر و خارج کردن لرستان از زیر نظارت نیم بند این حاکمان محلی عامل افزایش تنش در هردومنطقه پشتکوه و پیشکوه علیه دولت و در میان خود ایلات و عشایر لر بود.

۲ـ ورود و نفوذ استعمارگران و تسلیح و تجهیز لرها و فروش اسلحه به عشایر لر(۲۹) و نفوذ درمیان برخی خاندان ها وامراء و رؤسای ایلات و عشایر برای اعمال نیات استعماری خویش بخصوص از طرف انگلستان با فرستادن سیاحان، مستشاران نظامی و سیاسی خود به این مناطق و ارتباط با برخی نخبگان محلی لر درایجاد نا امنی و اغتشاش و عدم ثبات سیاسی نقش بسیار داشت و این مساله از عوامل مؤثر در واکنش های بعدی الوار در خلع سلاح شد.

وضعیت ایلات و عشایر لر در زمان پهلوی اول

۳ـ مساله مشروطیت بدلیل عدم توانایی استقرار نظام پارلمانی نه نتها هیچ نفعی به حال منطقه لرنشین و لرستان نداشت، بلکه باعث شد که برخی از شاهزادگان مستبد و خود خواه قاجار که از دوران قبل نفوذ و اقتداری در این منطقه بهم زده بودند، با سوء استفاده از این ارتباط، لرها را به جنگ های ضد مشروطه خواه مسلح نماید گویا شاهزاده سالارالدوله حتی طرح لرستان مستقل را مطرح ساخته بود. (۳۰)

این مساله عمل مضاعف دیگری در ایجاد شورش و عصیان در میان طوایف و ایلات وعشایر پیشکوهی و پشتکوهی بود. ضعف استقرار نظام مشروطه و عدم توانایی دربکارگیری ابزارهای قانونی برای متمرکزسیاسی کشورو سر خوردگی قشرروشنفکرازعدم برآورده شدن انتظارات خودانجامید. ضعف سلطه قاجارها، بروزجنگ جهانی اول وتحولات جهانی و برقراری نظام بلشویکی، همه زمینه های سقوط سلسله قاجار وبروزکودتای ۱۲۹۹ فراهم آمد و رضاخان سردارسپه پس ازکودتا۱۲۹۹ تااواخرسلطنتش براقتدارگرایی شدیدی استواربود. این روند از کودتا وسردار سپهی تا قبضه کردن تاج و تخت سلطنت و سپس سلطه او بر قوای سه گانه نظام حذفی صاحبان قدرت و قداره به خوبی نمایان است. حذف و سرکوبی اقوام و گروه های ایلی و عشیرهای و خوانین و امراء و حکام و خاندان های متنفذ محلی، همه در حوزه این رضا خان در مورد اقوام وگروه های ایلی وعشیره ای بخصوص در مورد لرستان و لرها در حوزه همین سیاست کلی اقتدار گرایی و ماهیت قدرت نوین متمرکز و سلطه رضاخان قابل تفسیر است. تا قبل ازحکومت رضاخان وبا وجود تمام کشاکش هایی که حکومت های متمرکزوقدرتمند ایران در دوران مختلف تاریخی با کانون های پراکنده محلی و گروه های قومی وایلات و عشایر داشتند و هنگامی که بر این کانون ها وگروه های قومی سلطه پیدا یکردند، یک نظام تعامل پذیری خاصی رادرپیش می گرفتند و قدرت های برترو مسلط مرکزی پراکنده و قدرت های محلی و اقوام و گروه ها روابط خاصی برقرارمی کردند، چنانکه درمورد

لرستان و لرها بطور مفصل مورد بررسی قرار گرفتند.حکومت مرکزی و مسلط با همه ترفندها و سیاست هایی که برای تثبیت قدرت سیاسی در میان لرها و ایلات وعشایر آنجا در پیش گرفته بودند، با در پیش گرفتن نوعی تعامل پذیری درارتباط با آنها بخش از اختیارات خود را در حوزه محلی لرستان به خود لرها واگذار می کردند و به توزیع قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی در مقابل دریافت خدمات محلی آنها می پرداختند و قدرت های محلی ، گروه های ایلی و عشیرهای به رهبری نخبگان لر علی رغم تمرد و مرکزگریزی که از یوغ حکومت مرکزی داشتند، زمانی که سر تسلیم در مقابل سلطه حکومت فائقه فرود می آوردند، خدمات بسیاری را ارائه می دادند. این تعاملات دو جانبه بیشترناشی از ماهیت سنتی قدرت در دوران قبل از مشروطیت و استقرار سلطه قدرت نوظهور و سلطه جوی رضاخانی بود. بنابراین وجود ماهیت سنتی قدرت باعث شدکه حکومتها برای سلطه برلرستان و سایر گروه ها و اقوام با ابزارهای سنتی قدرت سیاسی به ارتباط های دوجانبه بپردازند. برخلاف آن دوره رضاخان، دوره جدیدی در برخورد با گروه های قومی وایلات و عشایر لر بود. بروزو ظهورتفکرپرسی اصلاحات درکشور، گروه اصلاح طلب و روشنفکران را درحمایت از ماهیت یک قدرت سلطه جوو انجام اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی انقلاب ازبالاسوق داد. این دوره جدید که همراه با تغییر ماهیت قدرت سنتی و تعامل پذیر ایران درمورد با گروه های قومی بود،به جایگزینی قدرت سلطه جو وغیر انعطاف دربرابر گروه های پراکنده محلی و اقوام و ایلات وعشایرانجامید. قدرت های محلی وقومی دیگر توانستند در دایره و حوزه سیاست های اقتدار گرایانه این قدرت نوظهور قرار نگیرند. قدرت جدید به هیچ وجه با آنها تعامل نداشت بلکه با ابزارهای نوینی که با ابزارهای قدرت سنتی بسیار متفاوت بودند، خواهان حذف و نابودی (۳۱) و ادغام آنها در دایره این قدرت سلطه جوبود. مشخصه ها و ابزارهای اصلی این قدرت نوظهورعبارت بودند از: وجود نظام متمرکز و قدرتمند و نوین نظامی، برخورداری از نظام اقتصادی، سیاسی و فرهنگی متمرکز و تلاش درجهت وابسته کردن و ادغام نظام های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پیرامون و پراکنده قومی با نظام مرکز و تلاش جهت نوسازی درهر یک از این عرصه ها. لرستان در مواجه با این

قدرت نوظهور بدلیل ماهیت شدیداً سنتی قدرت و سلطه و نفوذ رهبران ایلات و عشایر قوم لر، یکی از سرسخت ترین کانون هایی بود که در مقابل این تغییرات بشدت به مقابله پرداخت و به نسبت این واکنش شدید حکومت مرکزی نیز دست به خشونت متقابل زد وبه قلع و قمع وحذف نظام اقتصاد بسته عشایری وفرهنگ وسنت های قبیله ای لرها و نوسازی وادغام آن درحوزه مرکزی پرداخت.

و) اقدامات نظامی رضاخان در لرستان لرستان به دلیل بهرمندی ازاستقلال درادراه امور داخلی، چه در حفظ امنیت داخلی و چه درایجاد ارتباط با ولایت های همجواراز حدود قرن پنجم همواره متکی به نیرو وتوان نظامی ایلات و عشایرداخلی حوزه ایالت بود. رهبران وحاکمان و فرمانروایان محلی لر همواره با نگهداری عده ای سرباز آماده به انتظام امور داخلی ولایت خود می پرداختند و درعین حالی سران تیره ها و طوایف توشال ها موظف بودند در واقع بحرانی از جوانان طوایف تحت امر خود نیروی نظامی مورد نیاز والیو فرمانروا آماده کنند. این خودبسندگی نظامی همواره یکی از خصوصیات ذاتی ایلات وعشایر بود که سایر گروه ها و حکومت مرکزی را همواره به چالش فرا می خوانده است و مایه غرور وعصیان و شورش عشایر لربود. احساس نیازبه نیروی خود بسنده باعث می شد که حکام لرستان وسران ایلات وعشایر لرهرکدام افرادتحت امرخود را مجهز به سلاح های مختلف کنند ودر تدارک تهیه و شمشیر و قداره و سلاح ناریه باشند. واقع شدن منطقه لرستان در حاشبه مرزی و نیز لزوم دفاع ازمملکت خویش در مقابل حمله وهجوم نیروهای خارجی نیز از جمله عوامل مؤثردرتدارک وتجهیزلرها بود. همجواری درمرزهای دولت عثمانی و نزدیکی به خلیج فارس وخوزستان باعث می شد که رهبران محلی هم برای جلوگیری از توسعه طلبی های دولت عثمانی درحدود و ثغورغربی ایران و هم برای حفاظت ازاحشام و زندگی شخصی در محیط کوهستانی کردستان اقدام به تهیه سلاح کنند. لرستان همواره دارای سپاهی مجهزبودکه در خدمتگزاری به شاه ایران در مواقعی که تن به انقیاد می‌داد، بسیار کارآیی داشت و آماده برای ارائه خدمات در انتظام امنیت داخلی و یا کمک به نیروی مرکزی را سرسخت ترین دشمن خود می دانستند، زیرا برقراری سلطه قاجارها بر لرستان با تقسیم لرستان به دو منطقه، ایجاد نفاق و دشمنی در بین لرها و با سرکوب و خشونت (۳۲) علیه

لرها همراه بود. این مساله باعث شد که ایلات و عشایر قوم لر برای دفاع از خود درمقابله بافزون خواهی ها و سیاست های سرکوبگرانه قاجارها خود را تسلیح وتجهیز کند واز این رو خرید وفروش سلاح در لرستان شایع بازاربود. گرانبهاترین مایملک دراین سرزمین تفنگ بود.(۳۳) قتل وسرقت برای تصاحب سلاح بسیاراتفاق می‌افتاد. نزدیکی به جنوب وحوزه نفوذ استعمار انگلیس باعث شده بود که تجارعرب از طریق خلیج فارس سلاحها و تفنگ های بسیاری به بازار لرستان سرازیر کنند وحتی به قیمت های گزاف بفروشند. تفنگ های مارتینی ساخت انگلستان در میان لرها خریدار فراوان داشت. نزاعهای قبیله ای باعث می شد که هر قبیله در این سرزمین خود را مسلح کند، زیرا مجبور بودند برای حفظ امنیت قبیله و عشیره خود در مقابل وعشایر دیگر لر، برقدرت و توان خود بیفزایند. عشایر پشتکوهی تحت امر والیان لر کاملاً مسلح بودند. لرد کرزن در مورد حسینقلی خان ابوقداره گزارش می دهد که فقط والی ۱۲۰۰۰ هزار سوار مسلح و آماده می تواند تجهیز نماید، هرگو گروته که در زمان اغتشاش ها و خودسرس شاهزاده سارالدوله از لرستان دیدار کرده، گزارش می دهد که آخرین والی لر پشتکوه برای کمک به شاهزاده سالارالدوله که وعده و طرح لرستان مستقل را مطرح کرده بود، هزارسوارمسلح به تفنگ های مارتینی و ۱۵۰۰ تفنگچی پیاده برای سرکوبی مشروطه خواهان اعزام کردکه این رقم تنها ۱/۳ ارتش و نیروهای مسلح تحت امروالی بودند. (۳٤) دزدی اسلحه کاری پسندیده بود،چنانکه والی غلامرضاخان، سربازی را که موفق شده بود از غورخانه دولتی مستقردرشوشترصدقبضه تفنگ سرقت کند و آنها را به والی ببخشد، به پاس این عمل به مقام سرهنگی در ولایت خود رسانید. اتکاء به توان نظامی در نظررهبران وسران ایلات وعشایرلرچنان اهمیت داشت که والی بزرگ پشتکوه درجواب گروته ـ سیاح آلمانی ـ که از سرزمین تحت امرش تعریف می کند، می گوید:«لررفاه وآسایش نمی خواهد.تنها چیزی که می خواهد تفنگ خوب وچراگاه است.»(۳۵) حاکمیت چنین وضعی درلرستان برای قدرت نوظهوررضاشاهی قابل قبول نبود. شورش هاوعصیان های عشایر لرستان همواره باعث ناآرامی های دیگردرایالات همجوارمی شد. لرستان دراصل حائلی بین خوزستان ومرکزنیزبود و این مساله کاملاً با سیاست تمرکزگرایی

رضاخان تضاد داشت در نتیجه، لرستان در صدر برنامه های او قار گرفت و خلع سلاح و ایجاد امنیت نیز از اولین برنامه هایی بود که باید در لرستان به اجرا درآید. امیراحمدی درخاطرات خود به طور اغراق آمیزی اظهار می دارد که بیش از نیمی از جمعیت سیصد هزار نفری عشایر لر مسلح بودند.(۳۶) برای مقابله با نیروهای لر، اقدام به اعزام نیروهای نظامی شد. قدرت سلطه جوی مرکزی با اتکاء به ارتش مرکزی به حذف وسرکوبی ارتش های پراکنده محلی و نیروهای مسلح ایلات وعشایر لر پرداخت. رضاخان درست بعد از کودتا با قبضه کردن قدرت نظامی و تشکیل ستاد مرکزی ارتش و اقدام به تجهیزونوسازی ارتش کرد. طرح تشکیل سپاه متحد الشکل و گذراندن قانون نظام اجباری راه را برای جذب نیروهای نظامی مناطق مختلف در سراسر ایران فراهم آورده بود. این بار نیز ورود نیروهای دولتی همچون گذشته همراه با خشونت و بی رحمی بود. هیچ اقدام اساسی برای دادن تامین و اطمینان به ایلات و عشایر لر صورت نمی گرفت. طرح خلع سلاح بدون برنامه ریزی و اقدامات اولیه صورت گرفت. لرها به تامین امنیت داخلی ایالت ازسوی دولت اعتماد نداشتند تا سلاح های خود را تحویل دهند. از این رو با عدم اطلاعات باعث تشدید خشونت نیروهای نظامی شدند و جنگ و گریز های بسیاری را سبب گردد. خلع سلاح به آسانی صورت نگرفت و دولت ونیروهای اعزامی درلرستان شروع ایجاد قلاع و پایگاه های نظامی کردند. (۳۷) **دولت مصمم بود که بر اساس تمایلات سلطه جویانه خود و همسو با سیاست های استعماری بریتانیا به سرکوب قدرت امراء و خوانین متعدد بپردازد. ازسال ۱۳۰۲ تا سال ۱۳۰۴ بسیاری از عشایر لر خلع سلاح شدند. این عمل همراه با کشتار و خونریزی بسیار بود. شدید ترین زد و خورد در امر خلع سلاح بین عشایر بیرانوند حنوند و نیروهای دولتی صورت گرفت. یکبار در دی ماه ۱۳۰۲ امیر احمدی با حیله گری تمام دست به کشتار عشایر بیرانوند زد و عده بسیاری از زنان و کودکان و مردان آن را به قتل رسانید.**(۳۸) پس ازخلع سلاح عشایر پیشکوه، امراءنظامی رضاخان متوجه قسمت پشتکوه شدند و قاصدان و جاسوسانی به حوزه حکومت والی پشتکوه اعزام داشتند. عشایر لر پشتکوهی تحت امر والی که همراه شیخ خزعل فرمانروای عشایرعرب از عشایرلر

بختیاری از سالها قبل پیمان‌هایی با یکدیگر منعقد کرده بودند، دست به تشکیل یک اتحادیه سه جانبه و تشکیل کمیته ای بنام کمیته قیام سیاست زدند که بی تاثیر از سیاست های دولت بریتانیا نبود. دولت بریتانیا همواره کوشیده بود که برای حفظ منابع وسیع نفتی جنوب که ثروت سرشاری عاید آنان می کرد؛ دست به استحکام و بسط نفوذ خود درمیان عشایرعرب و لردرمنطقه زند و حکومت های محلی و عشایر آنجا را تحت کنترل و نفوذ خود درآورد و سال ها از تجهیز آنها در جهت حفظ منافع خود آنها را آنجا را تحت کنترل و نفوذ خود درآورد و سال ها از تجهیز آنها درجهت حفظ منافع خود بهره می برد. (۳۹) پس از پیروزی انقلاب بلشویکی، یکی ازطرحهای دولت بریتانیا برای مبارزه با نفوذ قدرت تازه به دوران رسیده در شورای حداقل درحیطه و حدود منطقه جنوب طرح ایجاد حکومت های خودمختاردرمیان عشایر عرب، لرهای لرستان بخصوص پشتکوه و عشایر بختیاری بود. (۴۰) لیکن با یک چرخش سیاسی دولت بریتانیا دوستان دیرینه خود را فراموش کرد و آنها را به نفع حکومت سلطه جوی مرکزگرای دوستان دیرینه خودرا فراموش و آنها رابه نفع حکومت سلطه جوی مرکزگرایی رضاخان که بهتر میتوانست منافع آن را در جنوب و در مقابله توسعه طلبی های دولت بلشویکی حفظ کند وجه المصالحه قرار داد. تا سال ۱۳۰۴ اکثر سلاح های موجود در میان ایلات و عشایر لر جمع آوری شد و والی پشتکوه نیز به عراق پناهنده شد و عشایر پشتکوه نیز خلع سلاح شدند و تحت نظارت نیروهای اعزامی از مرکز درآمدند.(۴۱) از دیگر سیاست های قدرت سلطه جوی رضا شاهی جهت ایجاد ثبات و امنیت در لرستان، مساله تحت قاپو و یکجانشین کردن لرها، فعالیت های اقتصادی عشایر پشتکوه بر دو مدار عمده گله داری و کشاورزی استوار بود. دو نوع شرایط جغرافیایی و اقلیمی متفاوت یکی درمناطق ودشت های کوچک ودره های حاصلخیز کوهستان های زاگرس که دارای آب و هوای مناسب و زمین های حاصلخیز و متناسب برای فعالیت‌های کشاورزی بودند و دیگری بلندیهای سرد و کوهستانی و قله های کوهستان های سرسبز که دارای مراتع وسیع با شرایط اقلیمی متضاد آب و هوایی که باعث می شده هرکدام از آنها در فصلی یا بخشی از ماههای سال مساعدبرای سکونت و فعالیت های معیشتی و تولیدی انسان کوچرو و حشم

دار باشد و بدین صورت طبیعت متضاد کوه و دشت و وجوه آب و هوای دوگانه انسانهای کوه نشین و کوچ نشین منطقه زاگرس را همواره به دو نوع فعالیت متضاد وامی داشت و به دنبال خود به حرکت در می‌آورد. (۴۲) و از قدیم ترین ایام تا به امروز لرستان همچنان به عنوان یکی از غنی ترین و سرزمین های مناسب برای پرورش احشام وزندگی گله داری به شمار می رود.(۴۳) بنابراین شیوه معیشت عشایری برای لرها از لزومات ناگزیر طبیعی در لرستان پیشکوه و پشتکوه بوده و چنان بر نهاد آنها تاثیر نهاده که تا به امروز همچنان در بسیاری ازمناطق آن لایتغیر باقی مانده است. این خصوصیت و ویژگی فصلی، انسان گله داروحشم دارکوهستان های زاگرس راهمواره به نوعی تحرک و جابجایی درپی یافتن مرتع و چراگاه وامی داشته است. این حرکت و کوچ عمودی مابین مناطق سردسیر و گرمسیر، گاهی دشت و گاهی کوهستان، منبع تغذیه دام ها و حیوانات آنها را فراهم می ساخته کلیه ایلات و عشایر قوم لر بندرت در مناطق روستایی و یا شهری سکونت می کردند و دائماً در تحرک و کوچ بودند؛ به طوری که زمان اقتدار حسینقلی خان و غلامرضاخان والیان پشتکوه حتی یک خانه گلی وجود نداشت (۴۴) و والیان لرستان پشتکوه اساساً مردم را از سکونت در یکجا منع میکردند تا مبادا خصلت های ایلی و عشیره ای و قدرت جنگاوری آنها کاهش می یابد. ولی پشتکوه لرستان همراه ایلات و عشایر تحت فرمانش دائم درحرکت بود. اردوگاه او مرکب ازسیه چادر های بسیاری بودکه به صورت یک شهرمتحرک همواره باوالی در حرکت گرمسیری و سردسیر بود.(۴۵) ازجمله طرح های مورد نظر که پس از فراهم آمدن امنیت وخلع سلاح و نیز همراه با آن صورت گرفت، طرح اسکان عشایر کوچ نشین وتخته قاپوکردن این عشایر بود. نظارت بر تحرکات ایلات وعشایر و یکجانشین کردن آنها کاربسیار دشواری بود. طرح اسکان عشایر نیز متاسفانه همانند طرح خلع سلاح بدون برنامه ریزی های دقیق صورت گرفت . پیشنهادها و طرح هایی که تهیه شد، بسیارناقص وهمان هم به دلیل نفوذ و سلطه نظامیان و تعدیات و زورگویی آنها به طورصحیحی با اجرا در نیامد و مطالعاتی در این زمینه صورت نگرفت. حکومت مرکزی کسانی نظیرفیروزمیرزا نصرت الدوله، وزیر مالیه، حسن رئیس حاکم لرستان و بروجرد، محمود فاتح و یکی و دو

نفراز مهندسین روسی را برای بررسی طرح ها و پیشنهادها در زمینه فراهم آوردن شرایط مناسب برای اسکان عشایر به لرستان اعزام کردند. پیشنهادهایی در این زمینه به مرکز اعزام شد و تصمیماتی هم در هیأت دولت برای اجرای برخی از این پیشنهادها گرفته شد؛ اما مطالعات چندان دقیق و حساب شده نبود. طرح تخته قاپو که امیر احمدی آن را ابداع خویش می خواند (٤٦)، برای لرها امری بسیار ناگوار بود زیرا از یک طرف می بایست از تمام فعالیتهای تولیدی خویش که معیشت ایلی وعشیره ای و مبتنی بر مرتع و دام بود دست بکشند و از طرف دیگر ربه تولید و فعالیت در حوزه ای روی آورند که چندان مورد علاقه آنان نبود و امکانات و منابع آن نیز به طور مناسب فراهم نیامده بود. از این رو با مقاومت شدید به مقابله برخواستند. طوایف ایلات وعشایری که بوسیله نیروی نظامی وتحت فشار آنها مجبوربه اسکان دریک محل می شدند، با مشکلات بسیاری روبرو بودند که هیچ انگیزه و علاقه ای برای آنان جهت ادامه آن ایجاد نمی کرد. سیاستهایی که در این زمینه تهیه امکانات رفاهی اسکان عشایر در نظر گرفته شده بود، بسیار ناقص و نارسا بود. کمک های مالی اندکی از طرف حکومت مرکزی پهلوی اول به این مسأله مهم ـ تخته قاپو کردن ـ اختصاص داده شد. تغییرشیوه تولید ایلی وعشیره ای مبتنی برمرتع ودام به شیوه تولید کشاورزی برای دامدارانی که بذر کافی و گاو کافی جهت تدارک کشت و زرع نداشتند بسیار مشکل بود. عشایر اسکان یافته اغلب تمایلی نیز به تغییر شیوه تولید نشان نمی دادند و ازطرفی ارتش نیز به حد مطلوب نتوانسته بود حافظ و موجد امنیت کافی برای عشایری باشد که اسکان یافته و خلع سلاح شده هیچ وسیله ای دفاعی برای جلوگیری ازتعدیات مأمورین نظامی وسایر عشایر دشمن نداشتند؛ درحالی که مورد هجوم عشایر رقیب و خلع سلاح نشده قرار می‌گرفتند (٤٧) و این مسأله باعث یأس و ناامیدی آنها می شد. در برخی موارد به تخته قاپو کردن عشایر لرو کوچ واسکان آنها درخارج از حوزه لرستان می پرداختند چنانکه تعدادی از این سران و بزرگان ایلات لررا به همراه عشیره و طایفه شان به حدود خراسان و قزوین و زنجان سوق و درمناطق مختلفی اسکان دادند. به توجهی به وضعیت لرها در این موارد به شکلی خفت باروغیر قابل تحمل بود به طوری که کوچانیدن لرها به خراسان سبب خشم و نارضایتی شدید آنها شد و

باعث شورش وعصیان آنها گردید و مخاطراتی را برای حکومت مرکزی به وجود آورد. لرهای تبعیدی ازخراسان به سوی لرستان به راه افتادند واز خراسان تا ارک رادستخوش غارت کردندوبه دوایر دولتی به خصوص ژاندارمری حمله کردندو زمانی که به لرستان وارد شدند حدود پنج هزار نیروی مسلح را تشکیل می‌دادند. (۴۸) این گونه پیشامدها از عدم توجه به قضیه تخته قاپوی لرهای اسکان داده شده و عدم طرح و برنامه درست حکایت می کرد. سیاست ها فقط برای تحت کنترل درآوردن ایلات وعشایر لر صورت می گرفت و هیچگونه تسهیلاتی که واقعاً بتواند به جلب رضایت کامل عشایر لر منتهی شود، صورت نمی گرفت. ساختن قلاع و برجهای نظامی برای ایجاد امنیت در لرستان از جمله این سیاست ها بود. قلاع نظامی در مناطق حساس و در مسیر جاده ها و راههای تردد عشایر لر ساخته می شدند تا بر اعمال و تحرکات آنها نظارت داشته باشند و ازغارت و شرارت و دزدی و حمله به عشایر اسکان یافته جلوگیری کنند. از جمله اهداف دیگر قلعه سازی نظامی، فراهم آوردن زمینه عمران و آبادانی در لرستان و ارتباط دادن شبکه های ارتباطی ایالت لرستان به حوزه های پیراموانی این ولایت بود و همچنین ارتباط دادن شبکه راه های ایالتی به مرکز در جهت توسعه ارتباطات و ایجاد ثبات و امنیت در لرستان بود. در اجرای برنامه قلعه سازی و راه سازی، بخصوص ارتش بسیار فعال بود. طرح و اجرای این دو پروژه نسبت به سایر عملکردهای دولت موفق تر بود. بسیاری از بزرگان، امراء نظامی و مهندسین فنی خارجی برای اجرای این پروژه به لرستان اعزام شدند و مهندسین و متخصصین فنی راه سازی روسی و ارمنی و قفقازی با حقوق و مزایای کافی استخدام شدند.(۴۹) بودجه هایی از طرف هیأت دولت به راهسازی در لرستان اختصاص داده شد و تصمیماتی برای تهیه مخارج و ابزار مورد نیاز راهسازی اتخاذ شد. (۵۰) کار راهسازی در سایه حکومت نظامی صورت می گرفت. قلعه های بسیاری در طول مسیر راهها برای حفاظت از کارگران و مهندسین راهسازی و ابزار و لوازم راه سازی ساخته شدند تا ازتخریب احتمالی آن توسط ایلات و عشایر جلوگیری شود. راههای خرم آباد به بروجرد، به دزفول و خوزستان از طریق تنگ فنی از عمده ترین پروژه های راهسازی بود که در عصر رضاخان به اجرا درآمد و

رضاشاه شخصاً برای افتتاح آنها به لرستان مسافرت کرد. ایجاد شبکه راهسازی هم در جهت حفظ ثبات و امنیت و دسترسی سریع به ایالت لرستان و هم در ایجاد ارتباطات اجتماعی واختلاط امتزاج اجتماعات تأثیر بسزایی داشت. تسطیح و آماده سازی راه هادرلرستان در سریع ترین زمان ممکن صورت گرفت. استفاده از توان کاری ونیروی کارارزان قیمت عشایر لرستان از عوامل مؤثر در این سرعت عمل بود. ازجمله سیاست های دیگر در دوره رضاشاه که درباره لرها و در منطقه لرستان به اجرا درآمد اقدام به نوسازی فرهنگی و تغییر فرهنگ و سنت های محلی لرستان بود. در این زمینه سیاست خاصی اعمال شد. بردن ابزارهای جدید حکومتی به میان عشایر و بسط و توسعهٔ نفوذ ادارات وابسته به مرکز، برقراری سلطه ادارات متمرکز سیاسی، اقتصادی و اداری نظیر مالیه اداره طرق و فواید عامه، تأسیس گمرکات در حدود مرزی، تأسیس مراکز نظامی و تأسیس مراکز جدید فرهنگی در آنجا مانند اداره معارف همه زیربنای تغییر فرهنگی در لرستان شدند. از جمله اقدامات فرهنگی که در لرستان صورت گرفت ایجاد مراکز شهری بخصوص در حدود خرم آباد، ایجاد واحدهای روستایی، اقدام به تغییر لباس در میان عشایر لر، اعزام جوانان لر به سربازی، تأسیس مدارس نوین (۵۱)، بردن مظاهر جدید تمدنی مانند روزنامه، سینما و تئاتر به میان عشایر لر و وادار ساختن فرزندان عشایر و بزرگان لربه تحصیل و اعزام برخی آنها به تهران جهت ادامه تحصیل همه حکایت ازیک تغییر اساسی در ساختار زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در لرستان داشت. این تغییردرجهت جایگزین کردن نظام نوین فرهنگی واجتماعی به جای نظام محلی وسنتی لرستان صورت گرفت. متأسفانه نقص در اجراء و ضعف برنامه ها، کمبود اعتبارات، برخوردهای خشن، ایجاد تغییرات اجباری در نظام های سنتی، رقابت های امرای نظامی و چشم و همچشمی آنان در کشتاروقتل عام و خونریزی عشایر مفلوک لر (۵۲) و سرکوب و اعدام بسیاری ازبزرگان لر که مستحق مجازات مرگ نبودند، ریشه داری سنت ها و شیوه معیشتی ایلی و عشیره ای همه عواملی بودند که باعث عدم کارایی صحیح این اقدامات وسیع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و ناکارآمدی آنها در عرصه حیات سنتی وایلی وعشیره ای لرستان شد. نتیجه گیری بررسی تاریخی

از سرنوشت قوم لر به خوبی نشان می دهد که این قوم یکی از کهن ترین اقوام ایرانی الاصل و ساکن درفلات ایران بوده اند.سکونت در مناطق صعب العبور، ایجاد پیوندهای سنتی و سببی در میان عشایر لر، همجواری با مرزهای دولت عثمانی، موقعیت ویژه و مناسب جغرافیایی، گویش و زبان و فرهنگ مشترک وپیوسته، عدم اختلاط باسایرگروههای قومی همگی نشان دهنده وجود خصلتهای انسجام دهنده قومی در میان لرهای منطقه لرستان است. این خصلت همیشه باعث ایجاد پیوندهای ایلی وعشیره ای وتشکیل اتحادیه های نیرومند سیاسی درمیان قبایل لر بوده بطوری که دو از پایدارترین و قدرتمندترین حکومت های محلی را در ایران بنا نهادند. یکی سلسله اتابکان لر خورشیدی که حدود شش قرن بر لرستان فرمانروایی مطلق العنان بودند(از هجوم مغول تا عصر شاه عباس ۱۰۰۶) و دیگری سلسله والیان لر علوی که حدود بیش از سه قرن (از زمان شاه عباس صفوی ۱۰۰۷ تا ۱۳۰۷) براین مملکت فرمانروا بودند. رفتار نامناسب حکومت های مرکزی ایران در استفاده از شیوه های نامناسب در به انقیاد کشیدن لرها و منطقه لرستان و عدم توجه به اجرا و اعمال برنامه های عمرانی در لرستان باعث شده بود که که لرها برای شانه خالی کردن از زیر یوغ حکومت های مرکزی که جزکسب منافع مرکزی خود اهداف دیگری را در منطقه دنبال نمی‌کردند، همواره در ستیز و کشمکش باشند تا امنیت و سرنوشت داخلی قلمرو خود و حتی دفاع از حدود و ثغور خارجی را خود به دست گیرند و همواره به استقلال درونی خود قانع باشند. این مسایل، ایالت لر نشین لرستان را به صورت یکی از مشکل آفرین ترین ایالت های ایران در آورده بود و باعث رشد و تداوم خصلتهای مرکز گریزانه همراه با غرور و آزادمنشی و عصبیت های خاصی در درمیان عشایر لر شده بود. این وضعیت بدلیل سیاست های نامناسب حک.مت قاجار تشدید شد و نفوذ عناصر کشورهای استعمارگردرمیان لرها نیز بر دامنه آن افزود و بروز انقلاب مشروطه باعث تشدید بحران و ایجاد هرج و مرج درمنطقه شد. **در اوایل حکومت رضاخان لرستان درخط مقدم برخوردبا ماهیت قدرت نوظهور رضا شاهی قرار داشت و برای دفاع از ماهیت سنتی قدرت اقتصادی و اجتماعی خود سرسختانه به مبارزه پرداخت. این مسأله همراه با کنش خشونت آمیزدولت مرکزی باعث قتل وکشتار وخونریزی**

درمیان عشایر لرشد ونوسازی فرهنگی،سیاسی و اجتماعی و اقتصادی رضاشاهی درلرستان با خشونت نیروهای نظامی همراه شد و در سایه وحشتناک قدرت نظامیان صورت گرفت. تضاد و تقابل دو ماهیت متفاوت قدرت محلی وقدرت مرکزی درعصر رضاشاه، خشونت و بی رحمی، اعمال اصلاحات به سبک نظامی، ریشه داری سنت های ایلی وعشیره ای لرها،عدم برنامه ریزی و زمینه های صحیح برای اجرای برنامه هایی مانند خلع سلاح و تخته قاپو،همگی باعث شد که اقدامات گسترده رضاشاه درلرستان با شکست مواجه شود. زیرا اقدامات رضاخان باعث تضعیف پایه های اقتصادی کهنه و سنتی در لرستان شد، همان قدرتی که روزگاری فرآورده های دامی آن علاوه بر آوردن نیازهای مردم لربه بازارهای بین النهرین و استان های همجوار نظیر همدان، کرمانشاه و خوزستان سرازیر می شد. نابودی مختصر حیات اقتصادی عشایر لربه بهای استقرارشیوه های نوین وعرصه های جدیدی مانند کشاورزی و یکجانشینی وشهرنشینی که اساساً لرها هیچ گونه آشنایی اصولی با این گونه شیوه ها نداشتند ونیز علاقه ای به آن نشان نمی دهند،باعث بیکاری، رشد شهر نشینی و روستانشینی کاذب و واماندگی عشایر از عرصه فعالیتهای عشایری شد که تا به امروز ادامه دارد. باید متذکر شد که لرستان در عرصه تاریخ معاصر مشکل سیاسی را که امروزه در مورد قومیت مطرح است نداشته و پیوند عظیم فرهنگی لرها با فرهنگی ملی چنان است که شاید بتوان گفت که این منطقه به لحاظ فرهنگی یکی ازپشتوانه های بزرگ ملی بشمارمی رود. لیکن آنچه زیربنای فرهنگ محسوب می‌شود، شاخصه های مهم اقتصادی است که می تواند تقویت کننده وپشتیبان این فرهنگ غنی باشد.متأسفانه وجودمشکل اقتصادی و ضعف اصولی شاخصه های اقتصادی در منطقه باعث بوجود آمدن شکاف عمیق اقتصادی درلرستان با اقتصاد ملی شده است. اصلاحات رضاخان ساختار نیم بند اقتصاد سنتی را برهم زد و بافت های اقتصادی کهنه ایلی و عشیره ای از هم گسیخت و تبدیل به یک اقتصاد وابسته کرد و در عوض در دورهٔ محمد رضا نیز هیچ اقدام اصولی برای پرکردن این شکاف عمیق اقتصادی صورت نگرفت وصرفاًبه رشد فرهنگ کاذب شهری،رشد مهاجرت عشایرو روستا نشینان به شهرواقتصاد وابسته منطقه ای منجرشد و توجهی نیز به رشد شاخصه های

اقتصاد نوین و تکامل صنایع تولیدی نشد و مردم و عشایر لرستان از دو سو ضربه سختی را متحمل شدند که در نهایت تا به امروز ادامه یافته است. **امروزه نیز رشد روزافزون نرخ بیکاری، عدم وجود سرگرمی و اشتغال برای جوانان باعث شده که نیروی انسانی و قوه جوان منطقه در معرض مشکلات خطرآفرینی مانند هرزگی، اعتیاد، بیکاری وخودکشی قرار بگیرد. امروزمشکل موجود درمیان لرها اقتصادی است. در زمینه اقتصادی، شناسایی شاخصه های اصلی که می تواند به طرز صحیحی با مدیریت و برنامه ریزی علمی و مطلوبی احیاء شود و سرانجام اقدامات اصولی در این زمینه، می تواند موجب تقویت پیوستگی های عظیم فرهنگ محلی و منطقه ای لرستان با فرهنگ ملی شود و آن پشتوانه قوی را بیدار کند و در عین حال به شکاف های عمیق اقتصاد محلی یا اقتصاد ملی پایان دهد و سایر شکاف های موجود را که اصولاً پایه و اساس اقتصادی دارند مرتفع سازد.**(۱)

ناسیونالیسم ایرانی و آذربایجان

تورج اتابکی درمقالهٔ پژوهشی تحت عنوان« ناسیونالیسم ایرانی و آذربایجان » اینگونه بررسی می کند: تاریخنگاری قرن بیستم درباره مناسبات متقابل دولت/ملت و ناسیونالیسم، تا حد زیادی تحت تاثیر یک دیدگاه اروپا محوری درباره زبان و قومیت بوده است. دیدگاهی که در آن «قومیت و زبان به نحوی فزاینده به محور تعیین کننده و حتی به تنها معیار یک ملیت (Nationhood) بالقوه تبدیل میشود.» و یا به گونهای که کارلرنر مدعی شد: «به محض آن که میزانی از دگرگونیهای اروپایی حاصل شود، جوامع زبانی و فرهنگی که در طول قرون و اعصار در سکوت و خاموشی دوره بلوغ و پختگی خود را طی کردهاند، از یک موجودیت انفعالی به صورت یک ملت شکوفا میشوند. آنها به وجود خود به مثابه نیرویی برخوردارازیک تقدیرتاریخی آگاه میشوند، خواستار کنترل دولت در مقام عالیترین ابزار قدرت موجود شده و در جهت تعیین سرنوشت سیاسی خود گام میںنهند. روز تولد اندیشه سیاسی ملت و سال تولد این آگاهی جدید ۱۷۸۹ است؛ سال انقلاب کبیر فرانسه.»

آتاتورک – رضا شاه

با این حال و به رغم تمامی این تفاصیل آنچه در این میان به دست فراموشی سپرده شده آن است که ساخت یک موجودیت قلمروای مرزبندی شده (bounded territorial entity) یا آنچه که معمولا از آن به عنوان ساخت دولت/ملت یاد میشود غالباً بر حضور و وجودعواملی غیر از قومیت و ملیت نیز استوار بوده است؛ تصور جمعی، وفاداری سیاسی، بازسازی و تعبیر مجدد تاریخ، ابداع سنت ضروری تاریخی برای توجیه و انسجام لازم دولت مدرن نوپا نیز معمولا به عوامل مهم و موثری در گردآوردن گروههای گوناگون جمعیتی و تقویت و حتی تشکیل شعور جمعی آنها از لحاظ هویتی و همبستگی سیاسی تبدیل میشود. در برخی از موارد، صِرف کاربرد اسامی کهن و تاریخی و همچنین سنت برای میدان دادن به یک اجتماع کلی از لحاظ مشروعیت سیاسی کفایت میکند. در نتیجه بازتاب اجتماعی برخی از اصطلاحات جغرافیایی، به عامل مهمی در ترسیم مجدد مرزهای جغرافیایی دولتهای جدید بدل میگردد.

تا جایی که به موضوع ایران مربوط میشود معمولا چنین میگویند که ناسیونالیسم ایرانی به صورت یک ایدئولوژی دولتی در عصر رضاشاه پا به عرصه وجود نهاد؛ ایدئولوژیای مبتنی بر یک ناسیونالیسم زبانی و حاصل از نوآوری پیروزمندانه وی در ایجاد یک دولت/ ملت مدرن در ایران. معهذا آنچه در این میان معمولا نادیده میماند آن است که ناسیونالیسم ایرانی در تحولات سیاسی و بحران ناشی از ناکامیهای بعد از انقلاب مشروطه در آغاز قرن ریشه داشت. در این دوره بود که ایرانگرایی به تدریج به صورت یک گفتمان دفاعی برای ایجاد و ساخت یک موجودیت محدود قلمرویی، یک «ایران خالص» در برابر ـ انیرانـ شکل گرفت. حاصل آن که به تدریج نوعی احساس بیگانه ستیزی در میان روشنفکران کشور شکل گرفت که به تشکیل ناسیونالیسم تدافعی ایرانی منجر شد. این نکته نیز شایان تذکر است که برخلاف آنچه میتوان تصور کرد، بسیاری ازعناصر مهم درساخت و پرداخت موجودیت قلمرویی و محدود ایرانی ازتباراقلیتهای قومی غیر فارسی زبان بودند ودررأس آنها نیز آذربایجانیها و نه گروههای رسمی فارسی زبان.

هدف از این بررسی ارائه نگاه جدیدی است به ریشهها و مبانی پیچیده شکل گیری ناسیونالیسم ایرانی. دراین بررسی از اقدامات مختلف این گروهها در مقام

دفاع از هویت واقعی یا متصورشان در برابر ایدئولوژی الحاق گرایانه پان ترکیسم شمهای ارائه خواهد شد.

سرآغاز جنگ اول جهانی

برای بسیاری از ایرانیان «استبداد صغیر»، دوره سیزده ماههای که در پی کودتای محمدعلی شاه بر ضد مشروطه آغاز شد، مهمترین دوره تاریخ انقلاب مشروطیت را تشکیل میدهد. در این دوره در حالی که تقریبا کل کشور مقهور استبداد شده بود تنها آذربایجان بود که پرچم مقاومت را برافراشت. دولت محمدعلی شاه سعی کرد با اعزام قشون و محاصره اقتصادی تبریز این مقاومت را در هم بشکند. ولی تلاش آنها به جایی نرسید و هنگامی که با پیشروی دیگر نیروهای مشروطهخواه از گیلان و اصفهان محمدعلی شاه به کنارهگیری وادار و مشروطه اعاده شد، مشروطهخواهان آذربایجان در مجلس دوم جایگاه سیاسی خاصی یافتند؛ کل توجه عمومی کشور بدانها معطوف بود. به تدریج این باور در میان ایرانیان شکل گرفت که اگر چه انقلاب مشروطه در تهران پا گرفت، ولی در تبریز بود که قوام یافت و بدون آذربایجان نیز شانس دوام و استمرار نداشت. علاوه بر این آذربایجان به عنوان مهمترین کانون هر گونه حرکت بعدی در جهت ترقی وپیشرفت سیاسی نیز مقام ویژهای را احراز کرد. آگاهی مشروطه خواهان آذربایجانی بدین نقش ومقام،آنهارابا احساس رسالت و مسئولیت خاصی در جهت حفظ تمامیت ارضی ایران عجین کرد؛ رسالت و مسئولیتی که تا به امروز نیز به قدرت خود باقی است.

هنگامی که جنگ اول جهانی شروع شد، آشوب واغتشاش کل ایران را فراگرفت. تا پیش ازاین دگرگونی، دولتهای پی در پی و مستعجل ایران هیچ یک از توانایی و اقتدار لازم جهت حل و فصل مسائل مبتلابه و اصلاحات معوق کشور برخوردار نبوده و شروع جنگ جهانی نیز که با افزایش فشار و مداخله قدرتهای خارجی توأم شد این فرایند را تشدید کرد. ازهمان مراحل نخست، یعنی ازاکتبر ۱۹۱۰ که دولت بریتانیا درمورد وخامت اوضاع امنیتی راه تجارتی جنوب اتمام حجتی به مقامات تهران تسلیم کرد، روسها نیز در مقام تأسی، دامنه

مداخلات خود را توسعه داده ودرحالی که ازهمان روزهای مشروطه ایالات شمالی را تحت اشغال نظامی داشتند، در نوامبر ۱۹۱۶ نیز اصلاحات مالی مورگان شوستر را بهانه کرده، آنها نیز اتمام حجتی را تسلیم کردند. تحولات حاصل از این واقعه که به استقرار گستردهتر نیروهای نظامی روس و سرکوب آزادیخواهان ایرانی به ویژه در آذربایجان انجامید، عملا به تبدیل قسمتهای شمالی کشور به نوعی مستعمره نیمه مستقل روسیه منجر شد. با این حال مجلس دوم که از حمایت مردمی نیز برخوردار بود و به ویژه شیخ محمد خیابانی که در زمره نمایندگان آذربایجان قرار داشت در مقام مقابله با اولتیاتوم برآمد ولی سعی و تلاشش به جایی نرسید.

در پی شروع جنگ اول جهانی، نخستین واکنش رسمی ایران که طی صدور فرمانی در اول نوامبر ۱۹۱۴ ابراز شد، اعلان بیطرفی کامل بود؛ ولی این که در عین چیرگی و استقرار نیروهای نظامی خارجی در نقاط مختلف کشور ـ و به ویژه بخشهای شمالی آن ـ بیطرفی چه معنایی داشت، پرسشی بود که پاسخ آن تنها در مراحل بعد روشن شد. هنگامی که مستوفی الممالک نخستوزیر وقت ایران از مقامات روسیه خواست که نیروهای خود را از ایران فراخوانند، زیرا حضور آنها درآنجا بهانه ای به دست ترکها خوهد داد که به ایران حمله کنند، سفیر دولت روسیه این پرسش را مطرح کرد که چه تضمینی وجود دارد که در پی عقبنشینی نیروهای روسیه، ترکها [قوای] خود را نیاورند؟

در نتیجه آذربایجان به یکی از ناوردگاههای عمده جنگ تبدیل شد. هر یک از قدرتهای متحارب روس وانگلیس وعثمانی در ادامه سیاستهای نظامی خود درصدد بهرهبرداری از رقابتهای موجود میان اقوام و مذاهب گوناگون منطقه برآمدند. از جمله به کردها، آشوریها، ارمنیها و حتی مسلمانهای آذربایجانی وعدههایی مبنی برتشکیل دولتهای علیحده برای آنها داده شد و بدین ترتیب زمینه یکی از خونینترین رویاروییها معاصر در میان این طیف متنوع از گروههای قومی و مذهبی فراهم آمد.

اندک زمانی پس از شروع جنگ، دولت عثمانی به تحریک و تشویق انورپاشا و دیگر همراهانش، به نفع آلمان و بر ضد روس و انگلیس وارد جنگ شد. انور پاشا که در آن دوره وزارت جنگ عثمانی را برعهده داشت بر این باور بود که

تنها شانس عثمانیها برای حفظ امپراتوری و حتی توسعه قلمرواش در جهت حوزه روسیه، ائتلاف نظامی با آلمان است. وی همچنین مقامات دینی عثمانی را بر آن داشت که طی صدور فتاوی جهاد، مسلمانهای هند، ایران، قفقاز و آسیای میانه را بر ضد حاکمیت روس و انگلیس برانگیزند. از نظر انور پاشا روسها نه فقط کافر، بلکه نیروهای اشغالگری بودند که سرزمینها جنوبی قفقاز را که بخشی از میهن ترک واسلامی محسوب میشدند، تصرف کرده بودند. انور پاشا بعد از یک رشته مذاکرات محرمانه با مقامات آلمانی که در۲ اوت ۱۹۱۴به انعقاد معاهدهای منجر شد، دراکتبر همان سال با صدور فرمان حمله ناوهای عثمانی به بنادر روسیه دردریای سیاه رسماً وارد جنگ شد. علاوه بر این گروهی از نیروهای نظامی نیزدرامتداد مرزهای قفقاز در مقابل نیروهای روسیه وارد جنگ شدند.

هدف نهایی عثمانیها چیرگی بر حوزه نفتی باکو وهمچنین قسمتهای شمالی ایران جهت راهیابی به آسیای میانه وافغانستان بود؛ درصورت تحقق این اهداف نه فقط موقعیت بریتانیا درهند متزلزل میشد، بلکه امپراتوری عثمانی میتوانست به «مرزهای طبیعی» خود نیز دست یابد: «نباید فراموش کنیم که دلیل ورود ما به جنگ فقط حفظ کشور از مخاطراتی که آن را تهدید میکند، نیست. خیر، ما هدف ملموستری را پیش روی داریم: تحقق آرمانی که به محض از میان رفتن دشمن مسکوی، امپراتوری ما را به مرزهای طبیعیاش رهنمون سازد، [مرزهایی] که تمام ملل خویش ما را در برگرفته و متحد سازد.»

ولی نخستین تلاش نظامی عثمانیها برای پیشروی به سمت قفقاز در زمستان ۱۹۱۴ ـ ۱۹۱۵ در دو نبرد ارزروم و ساری قمیش، در هم شکست و عثمانیها تلفات سنگینی بر جای گذاشتند. در بخشهای جنوبی جبهه جنگ، عثمانیها که در نوامبر ۱۹۱۴ مراغه را گرفته بودند، در ادامه پیشرویهای خود به سمت تبریز حرکت کرده و با آن که تبریز را نیز بدون یک زد و خورد جدی تصرف کردند ولی بعد ازتجدید قوای روسیه و پیشروی مجدد آنها در مارس ۱۹۱۵ مجددا تبریز را از دست دادند.

شکست سهمگین عثمانیها در نبردهای قفقاز نقطه عطفی در این عرصه به شمار میرفت؛ درخلال سالهای بعدجنگ،عثمانیها دیگرنتوانستند دراین جبهه به

عملیات چشمگیری دست بزنند و تنها پس ازانقلاب ۱۹۱۷روسیه بود که بار دیگر عثمانیها در جبهه های قفقاز و ایران فعال شدند.

پان ترکسیم و واکنش ایران در قبال آن

اگرچه برای عثمانیها مدت زمانی طول کشید تا رؤیای استقرار در مناطق شمال و جنوب رود ارس را تحقق بخشند، ولی تحرکات پان ترکیستی از مدتها پیش، و یا به عبارت دقیقتر از همان سال ۱۹۰۸ که ترکهای جوان در استانبول به قدرت رسیدند، در باکو بازتاب یافته بود؛ در این سال بود که با کودتای کمیته اتحاد وترقی ضمن پایان دادن به استبداد سلطان عبدالحمید، گرایشات ترککگرایانه را در دل امپراتوری جانشین اندیشه غالب اتحاد اسلام نمودند.
از لحاظ پیشگامان طرح اندیشه پان ترکیسم نیز بسیاری از نامآوران این عرصه از میان اقوام ترک تبار امپراتوری روسیه برخاسته بودند که خود نیز تحت تأثیر پان اسلاویسم بودند که در قرن نوزدهم در روسیه شکل گرفته بود. در سال ۱۹۰۴ یوسف آقچوراوغلو یکی از تاتارهای روسیه که بعدها به نام یوسف آقچورا شهرت یافت رسالهای تحت عنوان اوچ طرز سیاست [سه طرز سیاست] منتشر ساخت که به تدریج اهمیتی در مقام مانیفست پان ترکیسم یافت.

در این رساله که برای نخستینبار از سوی محافل تبعیدی ترک در قاهره منتشر گردید آقچورا از موانع تاریخیای سخن به میان آورد که بر سر راه توسعه و پیشرفت عثمانی گرایی و اتحاد اسلام قرار داشت و خواهان اتحاد اتراک و یا به عبارت مصطلح بعدی ترک چلوق ـ [ترککگرایی] ـ گردید. که به نظر او تنها ایدهای بود که میتوانست مبنای موجودیت «ترک ملتی» قرار گیرد. آقچورا اذعان داشت که «نمیداند آیا این اندیشه در خارج از امپراتوری عثمانی» به ویژه در «قفقازیه و شمالی ایران» هواداری دارد یا خیر، ولی بر این امید است که در آینده نزدیک آراء وی درباره هویت ترک مقبول تمامی ترکها ـ در هر جایی که زندگی میکردند ـ قرار گیرد.
طولی نکشید که گروهی از احزاب سیاسی و «سازمانهای فرهنگی» عثمانی

اتحاد اتراک را به عنوان یک خط مشی سازمانی پذیرفته و در سال ۱۹۰۸ در استانبول مجمعی تحت عنوان ترک درنگی(انجمن ترکی) تاسیس شد که «مطالعه فعالیتها و وضعیت گذشته و حالِ مردمی که ترک خوانده میشوند» را در صدر برنامه خود داشت.
این مجمع در بیانیهای به تاریخ ۲۵ دسامبر ۱۹۰۸ «ترویج ترکی عثمانی در میان ملل خارجی» را وعده داد و خاطرنشان ساخت که «در درجه اول ترکهای کشورهای بالکان، اطریش، روسیه، ایران، آفریقا، آسیای میانه و چین با ترکی عثمانی آشنا شده ...» سپس «زبانهای [رایج در] آذربایجان، کاشمر، بخارا، خیوه و غیره به نحوی اصلاح خواهند شد که برای ارتقاء بازرگانی عثمانی مانند ترکی عثمانی شوند.»
چندی بعد ترک درنگی جای به ترک اجاقی [اجاق ترک] سپرد. در بیانیه این انجمن که در سال ۱۹۱۲ تدوین شد «پیشبرد آموزش ملی و ارتقاء سطح علمی، اجتماعی و اقتصادی ترکها که درصدر ملل اسلام قرار دارند، و تلاش برای بهبود نژاد و زبان ترک» جایگاه ویژهای داشت.
در این میان گروهی از مسلمانان قفقاز که دراین دوره در استانبول زندگی میکردند، جلب تحرکات پان ترکیستی شدند؛ یأس و سرخوردگی از دشورایهای پیش آمده برای انقلاب مشروطیت ایران، به نتیجه نرسیدن انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و همچنین بحران حاکم بر سوسیال دموکراسی اروپا از جمله عواملی بودند که در این دگرگونی موثر واقع شدند. گروهی از این شخصیتها که به نهضت اصلاحطلبی ایران دل خوش داشته بودند از تحولات تبریز و تهران روی گردانده و رو به استانبول آوردند. استانبولِ ترکهای جوان با تاکید خاصی که بر وحدت ملل و اقوام ترک داشت، مرکزجدیدی شد برای جذب و جلب نخبگان مسلمان روسیه. آنها که اینک از موطن خویش نیز دور بودند ـ به مطالعه و بررسی تاریخ و فرهنگ قومی ـ و تبعات سیاسی آن ـ تاکید نهادند. دیدگاهها و نتایجی که افرادی چون علی حسینزاده، احمد آقایف و چندی بعد نیز محمدامین رسولزاده بدان رسیدند، با استقبال کمیته اتحاد و ترقی روبرو شد و حتی تعدادی از این روشنفکران قفقازی دردولت ترکهای جوان صاحب منصب و شغل شده و هنگامی هم که ترک یوردو ـ [وطن ترک] ـ مهمترین نشریه تبلیغاتی پان ترکها

در عثمانی استانبول شروع به انتشار کرد، اکثر آنها در زمره نویسندگان اصلی آن درآمدند. حتی در یکی از سرمقاله های تورک یوردو احمدآقایف عثمانیها را به خاطر آن که از آذربایجانیهای ایران به نام ایرانی یاد میکنند و نه ترک، مورد شماتت قرار داد.
محمدامین رسولزاده نیز دررشته مقالاتی تحت عنوان «ایران تورکلری» ـ ترکهای ایران ـ به توصیف اقلیتهای ترک ایران و هویت ملی مشخص آنها پرداخت.
در طول سالهای جنگ اول جهانی فعالیتهای پان ترکیستی در باکو که هنوز از لحاظ سیاسی تحت حاکمیت روسیه تزاری قرار داشت درمجموع به انتشار برخی نشریات ادواری محدود بود. نشریاتی چون ینی فیوضات (فیوضات جدید) و شلاله که درعین ابرازوفاداری کامل نسبت به نظام تزاری، وظیفه اصلی خود رابرپالایش زبان ترکی رایج در قفقاز قراردادند. در اینجا نیز همانند آنچه درمحافل ملیگرای امپراتوری عثمانی جریان داشت، زدودن اصطلاحات فارسی و عربی و جایگزین ساختن اصطلاحات خالص ترکی به جای آنها هدف قرار گرفت. درحالی که هر ازگاه در سرمقاله های عیسی بی عاشور بیلی در نشریه شلاله ازاقدامات محافل پان ترکیستی عثمانی خبرها وگزارشهایی منعکس میشد، درمورد موضوع آذربایجان ایران دراین گونه نشریات مطلب درخور توجهی منتشر نمیشد. چنین به نظر میآید که دراین مرحله توسعه روابط و پیوندها با ترکهای عثمانی، در مقایسه با بحث وحدت با آذربایجانیهای ایران از اولویت بیشتری برخوردار است.
با این حال هنگامی که در سال ۱۹۱۳ به مناسبت سیصدمین سال بنیان سلسله رومانوف در باکو اعلان عفو عمومی شد و پارهای از فعالین سیاسی مانند محمدامین رسولزاده توانستند به میهن خود بازگردند در این عرصه نیز تغییراتی به وجود آمد. سید حسن تقیزاده که در سال ۱۹۱۰ در سر راه خود به اروپا رسولزاده را ملاقات کرده متوجه شده بود که دوست دیرینهاش که در مقام یکی از شخصیتهای مبارز سوسیال دموکراسی نقش مهمی در انتشار روزنامه ایران نو ایفا کرده بود، اینک روی به جانب ترککگرایی آورده است.
رسولزاده بعد از بازگشت به باکو روزنامه آچیق سوز [سخن فاش] را منتشر کرد. این روزنامه که نخستین شماره آن در اکتبر ۱۹۱۵ منتشر و تا مارس

۱۹۱۸ به انتشار ادامه داد، خود را یک «نشریه سیاسی، اجتماعی و ادبی ترک» خواند و در آغاز خط مشیای مطابق با مشی رسمی حاکمیت تزاری داشت. روزنامه آچیق سوز تحولات ایران را نیز ازنظردور نداشت و در حمایت از دموکراتهای ایرانی مطالبی منتشر میساخت. با این حال پس از انقلاب روسیه، مشی آچیق سوز نیز دگرگون شد وبا طرح شعار ترکلاشما، اسلاملاشما و معاصر لاشما- [ترک شدن، اسلامی شدن و معاصر شدن] - به هواداری از ترکهای عثمانی برخاست.

در ۱۸ کتبر ۱۹۱۷ مجمعی تحت عنوان ترک اجاقی نیز در باکو تأسیس شد. در میان اهداف این مجمع که مدعی بود صرفا در عرصه فرهنگ فعالیت دارد خواست «آشنایی نسل جوانتر با میراث ترکی آنها و تقویت آگاهی ترکی آنان از طریق تأسیس مدارس و سازماندهی سخنرانیها و انتشار کتب...» نیز ذکر شده بود.

آچیق سوز نه فقط از تأسیس این مجمع استقبال کرد بلکه در مورد فعالیتهای آن از گردهماییهای مختلفش گرفته تا متن سخنرانیهای ایراد شده در این جلسات گزارشهای مفصلی منتشر ساخت. با آن که بسیاری از این مقالات طولانی به بررسی جوانب مختلف تاریخ وفرهنگ اقوام مسلمان جنوب قفقاز اختصاص داشت، ولی در این مرحله، درباکو تمایلی مبنی بر تعمیم نام آذربایجان به مناطق جنوب قفقاز مشاهده نمیشود در توصیف ساکنان این حوزه معمولا از ترک ملتی (ملت ترک) یا قفقازیه مسلمان خلقی (خلق مسلمان قفقاز) یاد میشد. حتی نخستین مجلس مؤسسانی که در ۲۹ آوریل ۱۹۱۷ در باکو تشکیل شد خود را مجمع عمومی مسلمانان قفقاز خواند.

یکی از مهمترین عواقب تحولات سیاسی در مسکو که به اقتدار بلشویکها در اکتبر ۱۹۱۷ منجر شد، پیش آمد یک خلاء قدرت در قفقاز بود. یک ماه بعد، تشکیلاتی موسوم به «کمیساریای ماوراء قفقاز» در تفلیس تشکیل شد که «حق ملل قفقاز در تعیین سرنوشت خویش» را اعلان کرد. در این مرحله کاملا آشکار بود که احزاب داشناک ارمنی و منشویک گرجی درصدد آن میباشند که کل قفقاز را در ید اقتدارخود آورند. مساواتیهای باکو که اکثریت کرسیهای مجلس مؤسسان باکو را دراختیار داشتند، متوجه شدند که زمان یک اقدام سریع

و قاطع فرا رسیده است. با توجه به فروپاشی نظام تزاری، امید مساواتیها به دولت عثمانی بود که در این مرحله به عنوان یک قدرت بلامعارض در آستانه چیرگی نظامی بر قفقاز قرارداشت. هدف مساواتیها درررویارویی با رقبای ارمنی و گرجی، دستیابی به قلمرویی حتیالامکان وسیع و گسترده بود و به همین دلیل «علاوه بر ایالات باکو و گنجه»، بخشهای مسلمان نشین « ... داغستان، شمال قفقاز، اینگیلوهای مسلمان زاکاتالی، ساکنان ترک ایروان و قارص، و حتی مسلمانهای گرجی زبان آجاردرکرانه های جنوبی دریای سیاه» را نیز مدعی شدند. به علاوه از آنجایی که اکثر ترکی زبانها در بخشهای وسیعی از شمال غرب ایران میزیستند آنها امیدوار بودند که رهبران آذربایجانیهای ایران را به طرح اتحادباخودشان متقاعد سازند وبه همین دلیل دراکتبر ۱۹۱۷ فرستادهای را به تبریزگسیل داشتندتارجال و سیاستمداران آنجا را به جدایی از ایران و تأسیس یک فدراسیون بزرگ با حوزه باکو جلب کند. ولی دموکراتهای آذربایجانی زیر بار این پیشنهاد نرفتند.

در پی بیحاصل ماندن این سعی و تلاش مساواتیها، آچیق سوز در سرمقالهای مورخ ژانویه ۱۹۱۸ برای نخستین باروبه نحوی صریح و بیپرده به موضوع آذربایجان ایران پرداخت. دراین مقاله مرزهای تاریخی آذربایجان با گشاده دستی تمام از کوههای قفقاز در شمال تا کرمانشاه در جنوب، تفلیس در غرب و دریای خزر در شرق توصیف گردید. به عقیده آچیق سوز تقصیر دو پاره شدن ملت آذربایجان به گردن توسعه طلبان روس و طبقه حاکمه ایران بود که با سیاستهایی که اتخاذ کردند این وضع را پیش آوردند. علاوه بر این به عقیده نویسنده آچیق سوز«این حق طبیعی مسلمانهای جنوب قفقاز بود که قلمرو خود را از آذربایجان بنامند» و آرزوکرده بود که «یک روز برادرهایشان در جنوب بتوانند به آنها ملحق شوند.»

جالب آن است که بدانیم یکی از نخستین واکنشهایی که در قبال این دگرگونی بروز کرد از جانب گروهی از دموکراتهای ایرانی بود که در باکو زندگی میکردند. از سالهای نخست قرن، اقتصاد شکوفای قفقاز گروه کثیری از ایرانیان را که اکثرا آذربایجانی یا از ترک زبانهای شمال ایران بودند بدان حوزه جلب کرده بود. اگر چه آنها به زبان مشابهی سخن میگفتند ولی به سهولت جذب

جامعه نمیشدند. در سراسر قفقاز از ایرانیها به لفظ همشهری یاد میشد و آنها هویتی جدا و متفاوت از مسلمانهای قفقاز داشتند.
در میان گروههای مختلفی که در میان جامعه ایرانیان باکو فعالیت داشت، شعبه محلی حزب دموکرات ایران نقش شاخص و فعالی داشت. کمیته باکو حزب دموکرات ایران درسال ۱۹۱۴ تأسیس شده بود و گروهی از ایرانیان باکو و مناطق مجاور ازاعضای آن بودند. از آنجایی که به عقیده این گروه آراء بیان شده در آچیق سوزچیزی جز یک توطئه پان ترکیستی برای مخدوش ساختن تمامیت ارضی و حاکمیت ایران نبود در مقام مقابله برآمده و در ۱۰ فوریه ۱۹۱۸ انتشار نشریهای را آغاز کردند به اسم آذربایجان جزء لاینفک ایران. بعدها سلام الله جاوید که خود از فعالین سیاسی ایرانی در باکو بود، در این باره نوشت که نشریه دو زبانه مزبور در مخالفت با طمع فرقه مساوات نسبت به آذربایجان، از سوی دموکراتها منتشر شد.
آذربایجان جزء لاینفک ایران علاوه برهواخواهی از اصلاحات و دگرگونی سیاسی در ایران، «ارائه گذشته پرافتخار کشور و تداوم تاریخی آن» و همچنین «جلوگیری از هرگونه تلاشی در جهت خدشهدار ساختن آگاهی ملی ایرانیان» را نیز در زمره اهداف خویش برشمرد. علاوه بر این آذربایجان جزء لاینفک ایران بر این نکته تاکید داشت که آذربایجان از تاریخ مشترکی با دیگر قسمتهای ایران برخوردار است و بخشی از قلمرو ایران محسوب میشود.
این نشریه ضمن تمجید و تکریم مدام از آذربایجان و «نقش اساسی آن در تاریخ ایران»، بارها به «قرون متمادی که [در خلال آن] آذربایجان برسراسرایران حکمروایی داشته است» نیز اشاره دارد و درنوشتهای دیگر نیز با اشاره به موقعیت جغرافیایی آذربایجان در خط مقدم این سرزمین، خاطر نشان ساخت که «این وظیفه آذربایجان» است که دربرابر بیگانگان خارجی بایستد و از «غرور ملی» و «تمامیت ارضی» ایران دفاع کند.
اگر چه آذربایجان جزء لاینفک ایران هیچگاه به صورتی صریح از این «بیگانگان» نام نبرد معهذا خاطرنشان ساخت که «هدف آنها در همه حال زیر سؤال بردن تمامیت ارضی و حاکمیت سیاسی ایران بوده است.» تأکید دیگر این نشریه بر نقش شاخص آذربایجان در انقلاب مشروطه بود و به همین سبب نیز

مقام والای آن در مقام تنها حافظ موجودیت ایران به عنوان یک محدوده قلمروای نکته مهم آن بود که در یک جامعه چند قومی مانند ایران که در آن فارسی زبانها گروه قومی وصاحب عنوان را تشکیل میدهند، یک اقلیت آذربایجانی که در خارج از ایران ولی در حوزه قلمرو زبانیاش میزیست، پیش از آن که به ناسیونالیسم قومی خودش بپردازد، به ایجاد یک احساس میهنپرستی ـ دولتمدارانه و ناسیونالیسم قلمرویی میدان میدهد.

و بدین ترتیب وفاداری سیاسی وحس تعلق‌شان به یک همونده‌ی سیاسی ایجاد شده بر هر گونه اشکال دیگر وفاداری ـ بالاخص وفاداری قومی آنها ـ پیشی میگیرد. به علاوه چنین به نظر میآید که آنها از مفهوم «ملت تاریخی» یکی از مفاهیم رایج در قرن نوزدهم نیز متأثربودهاند، براساس این برداشت Staat volk (دولت ـ مردم) با دولت پیوند نزدیکی داشت. به عقیده آن ایرانیها نیز مانند اتباع پراکنده یک روسیه بزرگ یا آلمان بزرگ، جماعتی را تشکیل میدادند که با یک دولت قلمرویی پیوند داشت. به همین جهت سعی داشتند که از طریق «شکل دادن به یک ارتباط مهم و مستمر با یک گذشته پربار که میتوانست فاصله میان منشاء ملت و موجودیت فعلی آن را پر کند» هویت قلمرویی/ایرانی خود را در برابر تبلیغات پان ترکیستی حفظ کند. برای آنها، همانگونه که نیپردی نیز به درستی خاطر نشان شده است، ناسیونالیسم رمانتیک نیرویی فراهم آورد که مبنای عمل سیاسی آنها را تشکیل میداد:

«هویت فرهنگی با ادعایش بر آنچه که میبایست باشد، نتایجی سیاسی را طلب میکرد:یک دولت مشترک [به مثابه] تنهاعرصه وزمینهای که[مردم] میتوانستند در آن رشد یابند؛ تنها نیرویی که میتوانست آنها را محافظت کند و تنها امکان واقعی برای ادغام کردن افراد در یک ملت.»

روزنامه آذربایجان جزء لاینفک ایران با در نظر داشتن یک چنین برنامه سیاسیای، آنچه را که درشماره اول خود اعلان داشت، دنبال کرد و حتی پس از چیرگی بلشویکها بر باکودردوره حکمروایی «کمون باکو» به انتشار خود ادامه داد. ولی هنگامی که در مارس ۱۹۱۸ مساواتیها قدرت را به دست گرفتند از انتشار باز ماند. مساواتیها که درپنج ماه گذشته به تعطیل آچیق سوز وادار شده بودند نیز در سپتامبر ۱۹۱۸ به انتشار یک روزنامه جدید اقدام کردند؛ آنها نیز

این نشریه را آذربایجان نام نهادند. مساواتیها با استفاده از همان اسمی که دموکراتهای ایرانی بر نشریه خویش گزیده بودند، دلبستگی راسخ خود را برای استفاده از نامی که قصد داشتند بر دولت مستقل خویش در آینده اطلاق کنند، نشان دادند.

بازگشت عثمانیها

در سالهای بعد از جنگ اول جهانی نه فقط صحنه تحولات قفقاز، بلکه عرصه آناتولی نیز به نحوی اساسی دگرگون گشت. تندباد انقلاب طومار امپراتوری تزاری را در هم پیچیده بود وعثمانیها بر آن شدند که تکه پارههای بر جای مانده از امپراتوری خود را ازنو مرتب کنند. اگر چه آنها در دوراول پیشروی خود در قلمرو ایران فرصت تبلیغ وترویج آراء پان ترکیستی خویش را نیافتند ولی اینک با توجه به سقوط آن دشمن دیرین در پی انقلاب ۱۹۱۷، میتوانستند دور جدیدی از این مبارزه را آغاز کنند. همان گونه که یکی از مأموران سیاسی دولت بریتانیا خاطر نشان ساخت: «ترکیه دست در دست تاتارهای ماوراء قفقاز (باکو) نهاده و آنها نیزبه حساب خود مدعی آذربایجان شدهاند... شمال ایران برای ترکیه به عنوان حلقه واسطی باتورانیان آسیای میانه، اهمیتی اساسی دارد.»

در اواسط آوریل ۱۹۱۸ سپاهیان عثمانی برای دومین بار بر آذربایجان یورش آوردند. یوسف ضیاء یکی ازمسئولین محلی عملیات تشکیلات مخصوصه ـ سرویس مخفی عثمانیها ـ در ایران به عنوان مشاور سیاسی سپاهیان عثمانی در ایران منصوب شد و چندی بعد نیز تشکیلات مخصوصه یک هیئت ویژه پان ترکیست را به تبریز گسیل کرد. چاپ وانتشار نشریهای به ترکی، به نام آذر آبادگان که ابزاراصلی قوای عثمانی درتبلیغ پان ترکیسم بود یکی از مهمترین وظایف این هیئت بود. سرپرستی این نشریه به تقی رفعت، یکی از روشنفکران آذربایجان سپرده شد که بعدها به دلیل نقش مهمش از لحاظ نوآوری در ادب فارسی شهرت به سزایی یافت.

با این حال به رغم تمامی این تلاشها، نیروهای عثمانی به نتایج درخور توجهی

در آذربایجان دست نیافتند. اگر چه بخش وسیعی از آذربایجان برای چند ماه در اشغال نظامی آنها بود، هر گونه تلاش آنها برای پیشبرد پان ترکیسم ناکام ماند. در این دوره حضور عثمانیها به هیچ وجه با اقبال عمومی احزاب محلی روبرو نشد. آنها از بدو ورود به تبریز با دموکراتهای محلی درگیر شدند و با گذشت زمان این مناسبات چنان تیره شد که در نهایت به صدور فرمان بازداشت شیخ محمد خیابانی ـ رهبر پر طرفدار دموکراتها ـ و نوبری و بادامچی دو تن از دیگر یارانش منجر شد. عثمانیها آن دو را به قارص تبعید کردند. اگر چه در مراحل بعد مقامات عثمانی سعی کردند با طرح اتهاماتی مبنی بر «همدستی خیابانی با ارامنه بر ضد اردوی اسلام» این اقدام خود را توجیه کنند ولی این حرکت به شکلگیری یک احساس شدید ضد عثمانی در میان دموکراتهای آذربایجان، منجر شد؛ دموکراتهایی که در آستانه قبضه امور در کل آذربایجان قرار داشتند.

تابستان ۱۹۱۸ نقطه اوج اقتدار عثمانیها محسوب میشد. برای آنها که بخشهای وسیعی از شمال غرب ایران را در اشغال داشتند، سوق قشون به قسمتهای شمال رود ارس، هدف بعدی تلقی میشد و با سقوط باکو در سپتامبر ۱۹۱۸ و استقرار عثمانیها در کناره غربی دریای خزر، چنین به نظر میآمد که ایدهآل توران، بالاخره به مرحله تحقق نهایی نزدیک شده است. ولی تحولات جاری در دیگر جبههای جنگ و همچنین قحطی فزاینده در ترکیه، عرصه را بر سران اتحاد و ترقی تنگ کرد. جنگ به مراحل پایانی خود نزدیک میشد.

در این مرحله در حالی که مصادره گسترده غله و احشام در مناطق تحت اشغال به نارضایی گستردهای در میان مردم دامن زده بود و عثمانیها و آلمانیها در ۲۳ سپتامبر ۱۹۱۸ با انعقاد معاهدهای تعهد خود را به محترم شمردن تمامیت ارضی ایران اعلان داشتند، شکستهای پی در پی نیروهای عثمانی در جبهه فلسطین و شام از یک سو وخروج بلغارستان از صف متحدان آلمان و عثمانی از سوی دیگر، ادامه جنگ را غیر ممکن ساخته ودر۱۹اکتبرحکومت کمیته اتحاد و ترقی بر کناروعزت پاشا که هوادار متفقین بود زمام امور را در دست گرفت. انعقاد یک پیمان ترک مخاصمه نخستین نتیجه حاصل از این دگرگونی بود.

با مراجعت شیخ محمدخیابانی به تبریز، در ۲۴ ژوئن ۱۹۲۰ دموکراتها اداره امور را برعهده گرفتند. درکشوری که بیگانه ستیزی یکی از ارکان عمده فرهنگ سیاسی غالب به شمارمیرفت، کوتاه کردن دست مداخله بیگانگان، به یکی ازاهداف اصلی نهضت خیابانی بدل شد. با توجه به عملکرد پیشین عثمانیها

در قبال خیابانی و یارانش، مناسبات چندانی میان آنها برقرار نبود. ولی در این مرحله دغدغه خاطر اصلی دموکراتهای آذربایجان آن بود که با توجه به تحولات سیاسی عمدهای که درقفقاز جریان داشت، چه رویکردی را اتخاذ کنند. در ۲۷ مه ۱۹۱۸ هنگامی که در مناطق شمالی رود ارس و شرق ماوراء قفقاز تشکیلاتی موسوم به جمهوری آذربایجان اعلان موجودیت کرد، اتخاذ یک چنین اسمی در میان ایرانیان ـ به ویژه در میان روشنفکران آذربایجانی ـ نگرانیهایی را موجب شد. خیابانی و همراهانش در اقدامی به منظور تاکید بر جدایی از این پدیده، تصمیم گرفتند که نام ایالت آذربایجان را به «آزادیستان» تغییر دهند. آنها در توجیه این عمل به «نقش حماسی» آذربایجان در نهضت مشروطه در ایران اشاره داشتند که به نظر آنها خود دلیل موجهی بود برای اتخاذ نام آزادیستان.

از ناسیونالیسم سرزمینی تا ناسیونالیسم صاحب عنوان

سقوط مساواتیها در سال ۱۹۲۰ که تنها در پی همکاری نزدیک بلشویکها و پان ترکیستهای کمیته اتحاد و ترقی میسر شد، بسیاری از روشنفکران آذربایجانی هوادار عثمانی را مایوس و دلسرد ساخت. با این حال و به رغم منفعت عمده این دگرگونی که نصیب بلشویکها شد، عمال پا برجا وباقیمانده اتحاد و ترقی که در قفقاز بودند، هنوزهم سعی داشتند ـ اگر چه با روشهایی جدید ـ همان ایدهال پیشین رادنبال کنند. همان گونه که یکی ازافسران اطلاعاتی ارتش بریتانیا خاطرنشان ساخت:«ازیاد نرفته است که حکومت نگون بخت مساوات در باکو بیش ازهرچیزدیگردراثرهمراهی عمال بیشماراتحادچیهای ترکیه ساقط شد. رسوخ اتحادچیها به صفوف حزب کمونیست ترک در باکو همچنان ادامه دارد. آنها کماکمان درصدد چیرگی کامل در طول زمان، و کسب کنترل گرجستان و آذربایجان هستند که آنها را با طرحهایشان در آسیای میانه مرتبط سازد ... از این رو برنامه اتحادچیها آن است که به ائتلاف خود با روسها تا زمانی که این امر به پیشبرد برنامههایشان کمک میکند ... ادامه دهند.»
با تحکیم اقتدار شوروی در قفقاز که بالاخره با چیرگی بلشویکها بر گرجستان در مارس ۱۹۲۱ حاصل شد، درعرصه تحولات دیپلماسی دولت نوپای شوروی

نیزدگرگونیهایی حاصل شد. درفوریه همان سال معاهدهای میان ایران و شوروی منعقد شد و دولت شوروی که مرزهایش را در جنوب به رود ارس رسانده بود، ضمن ممنوع ساختن ابراز هرگونه ادعای ناسیونالیستی نسبت به قلمرو ایران، سیاست نسبتاً معتدلی را در قبال ایران اتخاذ کرد.
سرانجام غم انگیز نهضت خیابانی وبه دنبال آن سرکوب نهضتهای جنگل و خراسان، ضربهای اساسی بر دموکراتهای ایران بود. در حالی که گروهی از آنها ـ که اکثراً غیر آذربایجانی بودند ـ هنوزمفتون اندیشه اتحاد اسلام بودند که در یک دوره از تحولات پیشین منطقهای ازسوی عثمانیها مطرح شده بود و گروهی دیگر از آنها نیز نسبت تحرکات محلیای که از سوی برخی از رفقایشان دنبال میشدبدبین شده بودند، زمینه برای شکلگیری یک گروه جدید از روشنفکران اصلاحطلب فراهم آمد که مبنای فکری و رویکرد آنها نسبت به تحولات ایران بیشتردراندیشههای سیاسی ـ اجتماعی اروپای غربی ریشه داشت.
طرز تلقی آنها از جامعه، یکی از مهمترین ویژگیهایی بود که آنها را به رغم گوناگونی آراء وعقایدشان ازنوع روشنفکران وطنی پیشین متمایز میساخت. یک مدل اروپایی غربی از جامعه بر پیش فرض یک جامعه منسجم و مبتنی بر مجموعهای از طبقات اجتماعی استوار بود که اصولا جزدر حول مفاهیم مشخصی از دولت و ملت، بر حول محور دیگری نمیتوانست سامان یابد. این گروه بر این باور بودند که تنها یک دولت متمرکز و قوی میتوانست ضمن حفظ تمامیت ارضی ایران از عهده اصلاحات لازم در کشور برآید. به همین ترتیب آنها بر این باور بودند که دولت سازی و مدرنیزاسیون ایران مستلزم یک دستی هر چه بیشتر فرهنگی و تجانس هر چه گستردهتر قومی است. تنها در صورت نیل به پیش شرطهای مورد نظر آنها برای دولت/ملت، یعنی «هنگامی که تقریبا تمامی ساکنین یک [حوزه] دولتی با یک ایده ذهنی از ملت، احساس همگنی کند و آن ملت عملا یک دست باشد» هست که آنها واقعا میتوانستند به امکان حفظ تمامیت ارضی ایران امیدوار باشند.
در این میان در جمهوری نو پای ترکیه، فعالین ترک اجاقی بر آن بودند که در نظام بسته وخوددارمصطفی کمال پاشا موطنی جدید بیابند. در ۱۹۲۳ مجله ینی مجموعه ازکنفرانسی گزارش داد که در مجمع ترک اجاقی استانبول درباره آذربایجان برگزار

شده بود. در این کنفرانس روشنی بیگ، یکی از پان ترکیستهای مشهور آن دوره، دولت ایران را به خاطر آنچه که سیاستی سرکوبگرانه در قبال آذربایجانیهای ایران توصیف میکرد، به سختی مورد انتقاد و حمله قرار داد. وی از تمام آذربایجانیهای ایران خواست که با جمهوری تازه تاسیس ترکیه ازدر اتحاد آیند.
در میان طیفی از جراید و نشریات مختلف ایرانی که در مقام واکنش و پاسخگویی به این ماجرا مجموعه مقالاتی را به افشای پان ترکیسم اختصاص داده و از این منظر در شکلگیری اندیشه نوپای ناسیونالیسم صاحب عنوان در ایران نقش مهم ایفا کردند دو نشریه ایرانشهر ـ چاپ برلین ـ و آینده که در تهران منتشر میشد جایگاه ویژهای داشتند.
در حالی که ایرانشهر بیشتر به فراهم آوردن زمینههای یک درک و فهم تاریخی از این مقوله اشتغال داشت آینده از شرایط لازم و ضروری جهت «یگانگی» و «ایرانی» گردانی تمامی ایرانیان به صورت یک ملت واحد و یک پارچه سخن به میان آورد. آینده با طرح لزوم از میان برداشتن ،«اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره»، خواهان نوعی «وحدت ملی» شد که براساس فرهنگ یک دست، منسجم و مبتنی برمرکزیت گروهی قومی صاحب عنوان استوار بود. بنا به گفته دکتر محمود افشار«... منظوراز کامل کردن وحدت ملی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی ازحیث لباس، اخلاق وغیره محو شود، و ملوکالطوایفی کاملا از میان برود؛ کرد و لر و قشقایی وعرب و ترک و ترکمن و غیره با هم فرقی نداشته، هر یک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم نباشند ... به عقیده ما تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس وغیره حاصل نشود هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر میباشد.»
تاکید این گروه جدید از روشنفکران ایرانی در ارتقاء منزلت زبان فارسی به مراتب بالاتر از زبان مشترک ایرانیان و پالایش آن از واژههای عاریت، به ویژه لغات ترکی و عربی، زمینه را برای شکلگیری نوعی ناسیونالیسم زبان شناختی نیز مستعد کرد. این گرایش بعدها به شکلگیری فرهنگستان زبان فارسی و واژهسازیهای غریب و دور از ذهن آن میدان داد. در این میان کارزار «پالایشی»، طبیعتاً از حوزه زبان هم تجاوز کرده، دامنگیر تاریخ ایران نیز شد؛ بازنویسی تاریخ یک «ایران خالص»، مستلزم خلق و ابداع یک هویت دور و دراز تاریخی بود، یعنی ایرانی مبری از تمامی «عناصربیگانه وغیر متمدن» درون مرزهایش. ساخت و ساز یک چنین

هویتی در نهایت به طرح تصاویری باسمهای از غیر ایرانیان میانجامید. ترکها و عربها که در پارهای از مباحث ناسیونالیستی رایج از آنان به عنوان «خطر زرد و سیاه» یاد میشد دقیقا در مقام همان «دیگر» لازمی جای گرفتند که برای ایجاد این هویت جدید ایرانی بدان نیاز بود. به تدریج و با گذشت زمان پیشگامان طرح این وجه جدید از ناسیونالیسم احیاگر ایرانی مکتبی را در تاریخنگاری ایران بنیان نهادند که بیش از هر چیز بر استمرار فرهنگ ایرانی تاکید داشت و بزرگنمایی ارزشهای ما قبل اسلامی کشور.

این گروه از ناسیونالیستهای ایرانی که ایجاد یک دولت/ملت مدرن به شیوهای اروپایی و تحت رهبری یک فرمانروای مستبد را مد نظر داشتند یک دیوانسالاری کارآمد و جمعیتی یک دست و مطابق با حدود کاملا مشخص سرزمینی را جستجو میکردند که بتواند تابع یک نظام مالیاتی موثر واقع شده، به صورتی منظم خدمت سربازی کند، تحت یک مدیریت دولتی قرارگیرد ودرنهایت ازاین طریق به «شهروندانی» مدرن تبدیل شوند. هنگامی که درسالهای میانی دهه ۱۹۲۰ میلادی/ ۱۳۰۰ شمسی رضا شاه به تخت پادشاهی نشست، وی با تمام وجود در راه اعمال این خواستهها وارد کار شد. در واقع طرح جامع ایجاد «یک ملت، یک کشور» از مدتی پیش حاضر و آماده بود.

نتیجه گیری

فروپاشی امپراتوریهای روسیه و عثمانی در مراحل نخست قرن بیستم، مهمترین وقایعی بودند که بر تاریخ خاورمیانه تاثیر نهادند. اندیشه ایجاد یک سرزمین واحد برای ترکها که از سوی پان ترکیستها تبلیغ میشد، به یکی از ارکان اصلی جهانبینی کمیته اتحاد و ترقی و پارهای از گروههای سیاسی در حوزههای بر جای مانده از امپراتوری عثمانی تبدیل شد.

در آستانه جنگ اول جهانی بار اصلی تبلیغات و تحریکات پان ترکیستی متوجه مردمان ترک زبان جنوب قفقاز، آذربایجان ایران و ترکستان آسیای میانه بود و هدف اصلی این حرکت نیز متقاعد ساختن آنها به جدایی از موجودیت سیاسی بزرگتری که بدان تعلق داشته والحاق به یک موطن جدید ترکی. و دقیقا طرح همین خواستهها درمیان ایرانیان آذربایجانی بود که باعث شد برخلاف تمامی مقاصد و انتظارات پان ترکها گروهی ازروشنفکران آذربایجانی به سرسختترین مدافعان تمامیت ارضی و

حاکمیت ملی ایران بدل شوند.
اگر در اروپا «ناسیونالیسم رومانتیک بر آن شد تا با ارائه یک احساس جدید و فراگیر از تعلق در مقام مقابله با ضایعات احتمالی مدرنیسم برآید، یعنی با شکل دادن به یک کل فراگیر که پیوندهای اجتماعی، هویتی و معنایی جدید و برداشت تاریخی تازهای از یک گذشته کهن تا آیندهای تابناک را به دنبال میآورد» در ایران بعد از انقلاب مشروطه، ناسیونالیسم رومانتیک را گروهی از دموکراتهای آذربایجانی در واکنش به سیاستهای الحاق گرایانهای اتخاذ کردند که تمامیت ارضی ایران را در مخاطره قرار داده بود. از نظر آنها تامین تمامیت ارضی نخستین گام در راه حاکمیت قانون درجامعه و ایجاد یک دولت کارآمد مدرن بود که بتواند هم از حقوق افراد دفاع کند وهم از حقوق عمومی. دریک چنین چارچوبی بود که وفاداری سیاسی آنان، دیگر پیوندهای محتمل قومی ومنطقهای آنها را تحتالشعاع قرارداد. ناکامی دموکراتها در عرصه تحولات سیاسی ایران در سالهای بعد از نهضت مشروطه و سرآغاز فرایند ایجاد یک دولت مدرن در ایران، راه را بر ظهور و غلبه ناسیونالیسم فرهنگی گروه قومی صاحب عنوان هموار ساخت. در حالی که اتخاذ مجموعهای ازسیاستهای ادغامگرا تمامیت جغرافیایی ایران را تامین کرد و اکثر ایرانیان را نیز از یک هویت ملی تعریف شده برخوردار ساخت، این که در این فعل و انفعال دیگر خواستههای نهضت مشروطه مانند نهادینه شدن حاکمیت قانون در جامعه به نحوی صریح و آشکار پایمال گشت، ایران را هنوز در جستجوی یک هویت سیاسی معطل نگهداشته است.(۲)

توضیحات و مآخذ

۱ - روح الله بهرامی «قومی پهلوی اول در قبال قوم لر» مطالعات راهبردی، پیش شماره ۱ بهار۱۳۷۷,دوره ۱ , شماره ۱ ; از صفحه ۸۵ تا صفحه ۱۳۳ .

۲ - تورج اتابکی « ناسیونالیسم ایرانی و آذربایجان»- فصلنامه گفتگو شماره ۳۳ – صص ۳۵ -۱۷

یادداشت ها : روح الله بهرامی «قومی پهلوی اول در قبال قوم لر»

۱- Frye, Richard,. The Heritage of Persia, 2nd ed., Sphere Books, 1976, pp.1-16 2 - گروه سه، رنه، امپراطوری صحرانوردان، عبدالحسین میکده، تهران، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳٦۸، ص ۵-٤. ۳ ـ اصطخری، المسالک و الممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران، نشر بنگاه ترجمه، ۱۳٦۸)، ص ۱۲٦. ٤ ـ اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳٦۳، ص ۵٦. ۵ ـ بدلیسی، شرف خان، شرفنامه یا تاریخ کردستان، به اهتمام محمد عباسی، تهران، نشر علمی، بی تا، ص ۸۰. ٦ ـ مؤلف ناشناس، عالم آرای شاه عباس صفوی، چاپ اول، به اهتمام یدالله شکری، تهران، نشر اطلاعات، ۱۳٦۳، صص ۱۳۱ ـ ۱۳۰. ۷ ـ ر.ک: پایان نامه کارشناسی ارشد شهرام یوسفی فر، دانشجوی رشتهٔ تاریخ دانشگاه تربیت مدرس، شهریور ۱۳۷۵. ۸ ـ مستوفی، حمیدالله، تاریخ گزیده، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳٦٤، صص ۵۵۰ ـ ۵۵۱. ۹ ـ پیشین، ص ۷۳ ـ ۷۲. ۱۰ ـ مؤلف ناشناس، پیشین، ص ۱۳۰ ۱۱ ـ همان، صص ۱۳۱ ـ ۱۳۲. ۱۲ ـ اسکندربیگ، عالم آرای عباسی، ج اول، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳٦٤، ص ٤٦۸. ۱۳ ـ سفرنامه سانسون، ترجمه تقی تفضلی، چاپ اول، تهران، نشر ابن سینا، ۱۳٦٤، ص ۱۱۹. ۱٤ ـ بدلیسی، پیشین، ص ۸۰. ۱۵ ـ سیوری، راجر، ایران در عصر صفوی، احمد صبا، تهران، نشر کتاب، ۱۳٦۳، ص ۷۳. ۱٦ ـ

یزدی، ملاجلال منجم، روزنامه ملاجلال یا تاریخ عباسی، به کوشش سیف الله وحیدنیا، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۷، ص ۱۶۱. ۱۷ ـ ترکمان منش، پیشین، ج اول، صص ۵۴۱ ـ ۵۴۰. ۱۸ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، سیاست و اقتصاد در عصر صفوی، تهران، نشر صفی علیشاه، ۱۳۶۲، ص ۲۸۲. ۱۹ ـ گلستانه، محد امین، مجمل التواریخ، به اهتمام مدرس رضوی، تهران، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۴، صص ۱۸۳ ـ ۱۸۲ و ۲۵۰ ـ ۲۴۳. ۲۰ ـ روضه الصفای ناصری، ج ۹، ص ۲۹۶. ۲۱ ـ راولینسون، سرهنری، گذر از ذهاب به خوزستان، سکندرامان الهی بهاروند، تهران، نشر آگاه، ۱۳۶۲، صص ۱۵ ـ ۲۰. ۲۲ ـ ادموندز، جان، سیسل، یادداشت های سفر لرستان، اسکندر امان الهی بهاروند (همراه رساله مینورسکی و مفربارون دوبلر درباره لرستان و لرها) تهران، نشر بابک، ۱۳۶۲، صص ۱۲۸ ـ ۱۱۲. ۲۳ ـ بختیاری، سردار ظفر، خاطرات، تهران، نشر یساولی، ۱۳۶۳، صص ۲۵۹ ـ ۲۵۸. ۲۴ ـ بارون، دوبد، سفرنامه لرستان، اسکندر امان الهی بهاروند و لیلی بختیار(بهمراه رساله لرستان و لرها و یادداشت های ادموندز) تهران، نشر بابک، ۱۳۶۲، ص ۱۷۷، ایضاً ر. ک. پایان نامه کارشناسی ارشد روح الله بهرامی، بررسی تاریخ سیاسی اجتماعی لرستان در عصر والیان لر (دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۵) فصل روابط شاه و والی. ۲۵ ـ ضل السلطان، مسعود میرزا، تاریخ سرگذشت مسعودی، تهران، نشر یساولی، ۱۳۶۳، ص ۲۸۶ و ۲۷۶. ۲۶ ـ کسروی، احمد، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۷۱، ص ۱۸۹ و ۱۸۸. ۲۷ ـ آیرونساید، ادموند، خاطرات سیاسی و اسناد، بهروز قزوینی، تهران، نشر آینده، ۱۳۶۱، ص ۱۸۶ ـ ۱۹۰، همچنین، مرکز مطالعات تاریخ معاصر (بنیاد مستضعفان)، مرکز اسناد، سیاهه کلاسور اسناد مخصوص رضاشاه، سیاهه ۲۵۴. ـ شیخ السلامی، جواد، نظری به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، مجله سیاسی و اقتصادی، شماره ۴۰ ـ ۴۱، ص ۱۵. ـ The Cambridge History of Iran, London, Combridge University Press, - Vol. VII, The Tribes in 18th And 19th Century Iran. 28 - راولینسون، پیشین، ص ۵۲ ـ ۵۱. ۲۹ ـ ادموند، پیشین، ص ۹۹ ـ ۹۸. همچنین: گروته، سفرنامه، مجید جلیل وند، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۹، صص ۳۶ و ۴۲. ۳۰ ـ پیش بینی های شاهزاده سالارالدوله که امیدوار بود با طرح ایجاد لرستان مستقل

بتواند ایلات لر را زیر پرچم خود گردآورد به کلی غلط از آب درآمد و حتی نزدیکترین اقوامش یعنی والی پشت کوه (غلامرضا خان) و داوودخان رئیس ایل کلهر که هر دو پدر زنان او بودند هستند از همکاری با او دریغ ورزیدند. (گروته، پیشین، ص ٦٧). ۳۱ ـ حسین ملکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، تهران، نشر ناشر، ۱۳٦۳، (ماجرای جنگهای لرستان). ۳۲ ـ دبد، بارون، سفرنامه لرستان و خوزستان، محمد حسین آریه، تهران، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ٤۲٦. ۳۳ ـ گروته، پیشین، ص ۳٦. همچنین: سفرنامه سر اوستن هنری لایارد، ماجراهای اولیه در ایران، مهراب امیری، نشر وحید، ۱۳٦۷، ص ۳۰٤. امیر احمدی، احمد، خاطرات نخستین سپهبد ایران، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و پژوهش های تاریخ معاصر، ۱۳۷۳، ص ۲۰۰. ۳٤ ـ گروته، پیشین، ص ٦۸ ـ ٦۷. ۳۵ ـ همان، ص ٤۳. ۳٦ ـ امیر احمدی، پیشین، ص ۲۰۰ و ۲۰۱. ۳۷ ـ همان، ص ۲۱۲. ۳۸ ـ همان، ص ۲۲۰. ۳۹ ـ کسروی، تاریخ پانصدساله خوزستان، تهران، نشر خواجو، ۱۳٦۲، ص ۱۹۱ ـ ۱۹۰. ٤۰ ـ آیرونساید، خاطرات، تهران، آینده، ۱۳٦۱، صص ۱۹۰ ـ ۱۸٦. ٤۱ ـ بهار، ملک الشعراء، احزاب سیاسی در ایران، ج ۲، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۷۱، ص ۱٦۸. ٤۲ ـ گروته، پیشین، ص ۳٦. ٤۳ ـ گریشمن، رمن، هنر ایران، عیسی بهنام، تهران، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، صص ٤۱ تا ۸۰. ٤٤ ـ بهرامی، روح الله، مرزبان سرزمین ایلام، مجله تحقیقات اسلامی، سال دهم، شماره ۱ و ۲، ۱۳۷٤، ص ۱۸۸. ٤۵ ـ گروته، پیشین، ص ۱۸۸. ٤٦ ـ امیر احمدی، پیشین، ص ۳۳۲. ٤۷ ـ بیات، کاوه، اسناد سپهبد شاه بخشی (عملیات لرستان)، تهران، نشر شیراز، ۱۳۷٦، صص ۳۳ و ۳۵. ٤۸ ـ امیر احمدی، پیشین، ص ٤۰۷ ـ ٤۰۱. ٤۹ ـ اسناد منتشر نشده در مورد لرستان. ۵۰ ـ ر. ک. مصوبات دولت، جلسه پنج شنبه، ۱۰ اسفند ماه ۱۳۰٦ و یکشنبه ۱۳ اسفند ماه ۱۳۰٦. ۵۱ ـ امیر احمدی، پیشین، صص ۳۱٤ و ۳۱۵. ۵۲ ـ همان، صص ۲٦۲ ـ ۲٦۰.

۲ ـ « تجدّد آمرانه، جامعه و دولت در عصر رضاشاه» گرد آوری و تألیف تورج اتابکی ترجمه‌ی مهدی حقیقت‌خواه، تهران، نشر ققنوس – ۱۳۸۵ – صص ۱۱۹- ۱۰۷

یادداشت‌ها: تورج اتابکی « ناسیونالیسم ایرانی و آذربایجان»

, Program, Myth, ۱۷۸۰Hobsbawm, E.J., Nation and Nationalism Since .
۱۰۲, p.۱۹۹۰Reality, Cambridge, Cambridge University Press,
, quoted by Hobsbawm, E.J., Ibid., ۸۹Renner, K., Staat und Nation, P. .
۱۰۱p.
۳ . برای آگاهی بیشتر بنگرید به احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، جلد ۱، چ ۹، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷، صص ۲۴۰-۲۳۵
Ramazani, R., The Foreign Policy of Iran, University Press of Virginia, .
۱۰۳-۱۰۸, pp.۱۹۶۶
۱۱۵Ramazani, R., op.cit, p. .
Zenkovsky, S. A., Pan-Turkism and Islam in Russia, Cambridge - .
۱۲۷-۱۲۸. p.۱۹۶۰Massachusetts, Harvard University Press,
., pp۱۹۶۳Orbay, R, "Hatiralar" Yakinn Tarihimiz, cilt I, Istanbul, .
, p. ۱۹۲۸, Istanbul, Yeni Metba'a, ۱۹۲۸Akcuro - Iu, Y., (ed.) Turk Yili, .
.۳۹۶
۱۱-, pp. ۱۹۰۹Akcuro- Iu, Y., U.c Terz-I Siy-set, Cairo, Metba'a-I Qadr, .
۱۲
Lewis, B., The Emergence of Modem Turkey, London, Oxford .
۳۴۳, p. ۱۹۶۲University Press,
Arai, M., Turkish Nationalism in the Young Turk Era, Leiden, Brill, .
۲۰, p.۱۹۹۲
۳۴۴Ibid., p. .
۶Turk Yurdu, no. II/ .
۲, III/۶, II/۲, II/۴Turk Yurdu, no. I/ .

۱۹۱۴January ۱۷See for example: shalal , .

۱۶ . تقی زاده، سید حسن.، «محمدامین رسول زاده»، سخن سال ۶، ۱۳۳۴، صص ۳۴۲-۳۴۴
۱۷ . برای مثال بنگرید به آچیق سوز، ۲۰ اوت ۱۹۱۷
۱۸ . آچیق سوز، ۱۸ اکتبر ۱۹۱۷. عبدالله شایق، برادر کوچکتر یوسف ضیاء نیز یکی از بنیانگذاران ترک اجاقی بود.
Zenkovsky, S.A., op.cit., p. 262.
۱۹ . Fo ۳۷۱/۴۳۵۸, ۱۹۱۸
۲۱ . آچیق سوز، ۱۷ ژانویه ۱۹۱۸
۲۲ . برای مطالعه بیشتر درباره این پدیده بنگرید به:
Thomas Hylland Eriksen, Ethnicity and Nationalism: Anthropological Perspective, London, Pluto Press, 9 -10- 1993
۲۳ . محمدخان تربیت یکی از بنیانگذاران شعبه حزب دموکرات در باکو بود و برای مدتی مدیریت مدرسه اتحاد ایرانیان باکو را نیز برعهده داشت. میرزا محمودخان پرورش، میرزا عبدالله عبدالله زاده، شیخ باقر شیرازی، اژدر علی زاده، حسین خیاط، حسین محمودزاده، میرحسین مرتضوی، میرزا علی قلی (از عشق آباد که بعدها مدیریت روزنامه آذربایجان جز لاینفک ایران را برعهده گرفت)، میرجعفر جوادزاده پیشه وری، حاجی معلم، جعفرزاده خلخالی، میرزا آقا ولی زاده، سیف الله ابراهیم زاده، علی اکبر اسکویی (بنیانگذار یکی از اصناف کارگری ایرانیان) از دیگر اعضای این گروه بودند.
پرورش به دلیل فعالیتهای سیاسیاش مجبور شد که در سال ۱۹۱۶ باکو را به صورت غیرقانونی به مقصد ایران ترک کند. پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، حزب دموکرات از نو فعالیتهای علنی خود را آغاز کرد.
سلامالله جاوید، ایران سوسیال دموکرات (عدالت) فرقه سی حقینده خاطره لریم، تهران: بینا، ۱۳۵۹، صص ۱۰-۹
پارهای از دیگر مجامع و سازمانهای ایرانی در باکو عبارت بودند از حزب استقلال ایران (هوادار مقامات تهران)، صندوق تعاون مدرسه اتحاد ایرانیان بادکوبه، جمعیت معارف ایران (یکی از موسسات تابعه حزب عدالت)، اجتماعیون انقلابیون. (جاوید، پیشین، ص ۱۱، ۱۳، ۱۷ و ۱۹)
ایرانیان دو مدرسه در باکو داشتند ـ یکی اتحاد در خود شهر و دیگری تمدن در محله صابونچی ـ که هر دو در خلال درگیریهای میان مساواتیها و کمون باکو،

مانندیگرموسسات ایرانی آسیب فراوان دیدند. (جاوید، پیشین، صص ۱۵-۱۴)
۲۴ . همان، ص ۱۰
۲۵ . برای آگاهی از منشا بازسازی تاریخ پیش از اسلام ایران در طرح و بحثهای ناسیونالیستی بنگرید به:
Tavakdoli - Targhi, M., "Contested Memories: Narrative Structure and Allegorical Meaning of Iran's Pre-Islamic History", Iranian Studies, vol. ۱۷۵- ۱۴۹, pp.۱۹۹۶, ۱-۲, no. ۲۹
۲۶ . آذربایجان جزء لاینفک ایران، شمارههای ۳ و ۲؛ ۲ و ۶ فوریه ۱۹۱۸
.Gershoni, I., "Imagining and Re-imimagining the Past: The Use of History by Egyptian Nationalist Writers, ۱۹۱۹-۱۹۴۵", History & Memory, Vol. ۴, No. ۲, Fall/Winter ۱۹۹۲, p..۷
.Nipperdey, T. "In Search of Identity: Romantic Nationalism, its Intellectual, Political and Social Background", in: Eade, J.C. (Ed.) Romantic Nationalism in Europe, Australian National University, ۱۹۸۳, p.۱۱
۱۹۱۸, ۳۷۱/۴۳۵۸FO .
۳۰ .یوسف ضیاء طالبزاده در سال ۱۸۷۷ در بورچالی گرجستان متولد شد. پدرش از روحانیون عالیرتبه قفقاز بود و هنگامی که کودکی بیش نبود، مادرش او و برادرش عبدالله ـ (عبدالله شایق بعدی)ـ را برای تحصیل به مشهد برد. آموزگار وی ضیاء نامی از علمای ناراضی آناتولی بود و یوسف نیز نام خود را از وی گرفت.
یوسف ضیاء بعد از تحصیلات اولیه در مشهد به کربلا رفت و پس از اتمام تحصیل، در ۱۸۹۹ به باکو رفت و در تشکیلات حاج زینالعابدین تقیاف استخدام شد. وی بنا به سفارش تقیاف کتاب کشفالحقایق را به ترکی ترجمه کرد و سه نسخه از این کتاب نیز به شاه ایران، امیر افغانستان و سلطان عثمانی تقدیم شد. وی در ۱۹۰۷ راهی استانبول شد و به کمیته اتحاد و ترقی پیوست. در سال ۱۹۱۲ در جنگهای بالکان شرکت کرد و لقب پاشا یافت.
وی در طول جنگ اول جهانی به عنوان یکی از عوامل تشکیلات مخصوصه در آذربایجان فعال بود و پس از چیرگی بلشویکها بر باکو، مدتی را نیز به همکاری با آنها گذراند و سفری نیز به نخجوان داشت. سپس در آسیای میانه به انور پاشا پیوست و به معاونت وی رسید. یوسف ضیاء بعد از مرگ انور پاشا در حالی که

قصد داشت از آمو دریا گذشته و خود را به افغانستان برساند، غرق شد و از میان رفت.

. FO ۳۷۱/۴۳۵۸, ۱۹۱۸

۳۲ . سید احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، جلد ۲

۳۳ . همان

۳۴ . همان، ص ۸۷۲

۳۵ . علی آذری، قیام شیخ محمدخیابانی در تبریز، تهران: صفیعلیشاه، ۱۳۵۴، ص ۲۹۹

. FO ۳۷۱/۶۳۴۲, ۱۹۲۱

.Linz, J. J. and Stepan, A., Problems of Democratic Transition and Consolidation, Southem Europe, South America, and Post - Communist Europe, John Hopkins University Press, London, ۱۹۹۶, p.

.Turk, Ocaginda Konfirans", Yeni Mecmu'a, no. ۸۱, ۲August ۱۹۲۳, pp. ۳۱۷-۳۱۸

۳۹ . برای مثال بنگرید به آینده شمارههای ۱ و ۸، تیر ۱۳۰۴ و فروردین ۱۳۰۵ و ایرانشهر، شماره ۲

۴۰ . دکترمحمود افشار«آغاز نامه»، آینده، سال اول، شماره ۱، تیر ۱۳۰۴، ص ۵

۴۱ . آینده، شماره ۲۴، ۱۳۰۶

.۱۵Nipperdey, T., op.cit., p. .

فصل دوازدهم

بحران ارزی و وخامت وضع اقتصادی ۱۹۴۱ـ ۱۹۲۸

دکترمحمدقلي مجد، پژوهشگر ايراني «براساس اسناد وزارت خارجه آمريکا» در کتاب تحت عنوان «رضاشاه و بريتانيا » بخشي از آن کتاب را به بحران ارزي ايران در سال‌هاي ۱۹۲۸ تا ۱۹٤۱ ميلادي اختصاص يافته است که در اينجا در دسترس خوانندگان ارجمند قرار می دهم.

غارت نفت ایران به دست انگلیسی ها و انحراف مسیر درآمدهای نفتی ایران به لندن، سوییس، و نیویورک و همچنین عملاً محروم شدن اقتصاد ایران از درآمدهای نفتی در سال های ۱۹۲۸ تا ۱۹٤۱ منجر به سقوط ارزش برابری قران و بحران ارزی طولانی مدتی شد که نهایتاً در سال ۱۹٤۱ که بالاخره بخشی از درآمدهای نفتی به اقتصاد تزریق شد، خاتمه یافت. فقط در طول سال های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۰، نرخ برابری از ٤۸ قران به ازای هر پوند استرلینگ به ٦۷ قران رسید، که بیانگر ٤۰ درصد کاهش ارزش پول ایران بود. فوری ترین اثر کاهش ارزش قران، بالا رفتن هزینه کالاهای وارداتی بود.

از همان ابتدا برای ناظران داخلی و خارجی محرز بود که سقوط ارزش قران به سبب انحراف مسیر درآمدهای نفتی ایران است. اسنادی که در این فصل ارایه شده است نشان می دهد که کمبود ارز و به اصطلاح راه حل های این معضل خسارات عظیمی به اقتصاد ایران وارد آورد. آگوستین دبلیو. فرین، کنسول آمریکا در تهران، می نویسد:

سقوط ارزش قران، و از آن بدتر بلاتکلیفی درباره این مسئله که این روند بالاخره چه وقت متوقف خواهد شد، روحیه بازاری ها را تضعیف و بازارهای واردات را فلج کرده است. بانک شاهنشاهی هنوز شرایط [وخیم] ارزی کشور را به حق الامتیازهای شرکت نفت انگلیس و ایران، حجم عظیم واردات مایحتاج راه آهن و اتومبیل، و کاهش صادرات ایران نسبت می دهد. به نظر می رسد که

پیش از این حق الامتیازی که شرکت نفت انگلیس و ایران به دولت ایران پرداخت می کرد و متوسط آن در سال های اخیر به ٦ میلیون تومان (۱/۲۰۰/۰۰۰ لیره) می رسید بلافاصله به قران تبدیل می شد. در طول دو سال گذشته، این حق الامتیازها را درحکم ذخیره خزانه به پول استرلینگ در لندن نگهداشته اند که از قرار معلوم حالا به ۳ میلیون لیره می رسد. آقای بوشهری (همان معین التجار سابق) نیز با مقامات بانک شاهنشاهی هم عقیده است که دولت ایران می تواند با فروش این ذخیره استرلینگ، حداقل به طور موقت هم که شده، از وخامت اوضاع بکاهد. البته کسی انتظار ندارد که دولت ایران همه ذخیره استرلینگش را به قران تبدیل کند، ولی به احتمال فراوان دولت بانک ملی ایران را مجاز خواهد ساخت که در عملیات ارزی روزمره اش قدری از این ذخیره برداشت کند.(۱)

مقامات دیپلماتیک و بانکی انگلیس در تهران هیچ شکی درباره دلایل بحران ارزی نداشتند. ری اترتن از سفارت آمریکا در لندن نسخه ای از یک جزوه را با عنوان شرایط اقتصادی ایران برای واشنگتن فرستاد که آر. ئی. لینگمن، کارمند بخش امور اقتصادی سفارت انگلیس در تهران تهیه کرده بود. لینگمن در صفحه ١٦ جزوه اش، دلایل اصلی سقوط ارزش قران را ذکر می کند:

حق الامتیاز نفت از ۱/٤٨٨/۳۹۲ لیره در سال اول [۱۹۲۷] به ٥۹٦/٨٨٥ لیره در سال دوم [۱۹۲۸] کاهش یافت، ولی از آن زمان تاکنون یک بار دیگر به ۱/۲٥ میلیون لیره رسیده است. تا دو سال پیش نرخ برابری قران بین ٤٥ تا ٤٨ قران به ازای هر پوند حفظ شده بود؛ به این دلیل که تراز تجاری ایران، شامل محموله های نفت که در قالب حق الامتیاز سود سرشاری به جیب دولت ایران می ریخت، در حد مطلوبی بود. با وجود این، در طول سه سال گذشته، این حق الامتیازها که به استرلینگ در لندن پرداخت می شود و قبلاً به طور مقتضی به ایران انتقال می یافت در لندن نگهداری می شود و در نتیجه مبلغی حدود ۳ میلیون لیره از ستون بستانکاری تراز تجاری حذف شده است. در چنین شرایطی، تقاضا برای ارز به مراتب بیشتر از عرضه آن است.(۲)

سقوط ارزش قران در روزنامه های تهران نیز بحث داغی بود. هنری اس. ویلارد،کنسول آمریکا،می گوید:«آقای ئی.ویلکینسن،رئیس کل بانک شاهنشاهی

ایران، با ارسال نامه ای به مدیر روزنامه ایران دلایل اصلی [سقوط ارزش قران] را ذخیره وجوه حق الامتیازهای نفت دراروپا، خرید حجم عظیمی از ملزومات راه آهن از خارج، و سقوط بازارسهام ایالات متحده و به تبع آن کاهش صادرات ایران ذکر کرده است.»(۲۳) روزنامه ها سر و صدای زیادی درباره ضعیف شدن قران به راه انداختند. ولی روزنامه های تحت کنترل و دولت به دنبال دلایل دیگری برای سقوط ارزش دلار می گشتند. هارت درباره هیاهوی روزنامه ها می نویسد:

رئیس بانک شاهنشاهی ایران می گوید که شاه، پس از بازگشت از سفر جنوب، به روش شرقی ها به مشاورانش اطلاع داده است که ارزش قران باید فوراً بالا برود، ودستورداده است تا ۸ فوریه طرحی برای این کارآماده و به او تقدیم کنند. اززمان صدوردستور[شاه]، آقای اشنیویند، رئیس کل مالیه و دیگران سخت مشغول پیدا کردن پاسخی برای این معماهستند. وزیرمختار آلمان به من گفت که آقای اشنیویندوآقای ویلکینسن،رییس بانک شاهنشاهی ایران، در گزارش هایشان درباره این مسئله، هر دو به این نتیجه رسیده اند که باید برای تثبیت ارزش قران یک صندوق ایجاد شود. آقای ویلکینسن ابراز عقیده کرده بود که نیم میلیون لیره استرلینگ برای این منظور کافی است. ولی آقای اشنیویند معتقد بود که احتمالاً یک ونیم میلیون لیره لازم است، و گفته بود که در صورت ایجاد چنین صندوقی نباید از موجودی آن خرج کرد، تا اینکه تاثیر مطلوبش را بگذارد. از قرار معلوم هر دو گزارش نرخ برابری ۶۰ قران در برابر پوند استرلینگ را هدف گذاری کرده اند.(٤)

حساسیت بیش ازحد دولت ایران به انتقادهای روزنامه های خارجی را می توان ازواکنش آن دولت به مطلبی که در روزنامه باکینسکی بابوچی چاپ باکو انتشاریافت، فهمید. این روزنامه ازدولت ایران انتقادکرده بود که چرا درآمدهای نفتی اش را درلندن نگهداری می کندوسقوط ارزش قران را نتیجه همین سیاست دانسته بود.پاسخ تیمورتاش درروزنامه شفق سرخ مبنی براینکه اگردرآمدهای نفتی درلندن نگهداری نمی شد،سقوط قران ازاین هم شدیدتربودخوانندگان

روزنامه را متحیرساخت.(۵) البته شایعاتی برسرزبان ها بودکه دولت سعی داشت با استفاده ازذخیره استرلینگش قران راتقویت کند.هارت گزارش می دهد: قای سیدنی راجرز از دفتر بانک شاهنشاهی ایران در لندن به تهران آمده است. طبیعی است که هیچ تمایلی به افشای موضوع مذاکراتش با دولت ایران نداشته باشد. اخیراً در گفتگویی با سفارت گفت که وزیر دربار به او اطلاع داده است که ۳۰۰هزار پوند استرلینگ ازمحل ذخیره مملکتی در لندن صرف خرید ارز ایرانی شده است. البته آقای راجرز معتقد است که تلاش بانک شاهنشاهی برای حفظ خودسرانه برابری ۶۰ قران به ازای هر پوند استرلینگ، که از نظر او «۳۵ قران بیشتر از نرخ برابری است»، با توجه به نامطلوب بودن تراز تجاری بی نتیجه خواهد بود.(۷)

کمی پس از ارسال این گزارش، هارت خبر داد که استفاده از ذخیره استرلینگ و خرج ۳۰۰ هزار پوند از محل این وجوه، نتیجه سفته بازی ارزی غیرعاقلانه دکتر کورت لیندن بلات، رئیس آلمانی بانک ملی ایران، بوده است. این پول برای پوشش زیان های ارزی بانک مورد استفاده قرار گرفته بود: «معلوم شده است که لیندن بلات مشغول فروش پوند به نرخ هر پوند بیش از ۶۰ قران [۶۴-۶۱] بوده وامید داشته که بعداً پوند را به نرخ ۶۰ قران بخرد و از این راه سودی هم به جیب بزند. از قرار معلوم نزدیک به ۲۵۰ هزار پوند فروخته بود، ولی ارزش قران بالا نرفت، بلکه بیشتر هم سقوط کرد و به ۶۷ قران در هر پوند رسید. به همین دلیل، ناچار نزد تیمورتاش رفت و تقاضای این ۳۰۰ هزار پوندی را که قبلاً ذکر شد، کرد.»(۸)

تقریباً یک ماه بعد، ویلارد درتشریح وخامت بحران اقتصادی، می نویسد که «خیلی هامعتقدند که بخش عمده ای از آن [ذخیره لندن] به بهانه خریدهایی نظیر خرید ملزومات نظامی ازصندوق خالی شده است.»(۹) حتی در سال ۱۹۳۰ نیز سفارت آمریکا مشکوک بود که رضا شاه دارد ذخیره لندن را غارت می کند.

تصویر شماره ۱۱/۱. بانک شاهنشاهی ایران، تهران، ۱۹۳۰. در توضیح اصلی تصویر آمده است که «ریشه مشکلات ایران را باید در بهره‌برداری انگلیسی‌ها از چاههای نفت جستجو کرد.» نیویورک تایمز، دفتر پاریس؛ با سپاس از مرکز اسناد ملی (۱۸-۱۱۲۲-ان.تی-۳۰۶).

قانون کنترل اسعار خارجی و متمم آن

«راه حل» دولت برای بحرانی که خودش ایجاد کرده بود گذراندن قانون کنترل اسعار خارجی از تصویب مجلس بود.(۱۰) به موجب این قانون که در تاریخ ۲۵ فوریه ۱۹۳۰ به تصویب رسید، کلیه معاملات ارزی به برخی بانک های مجاز محدود شد؛ واردات و صادرات شمش نقره و صادرات طلا به هر شکل و صورتی ممنوع شد؛ کمیسیونی برای تعیین نرخ خرید و فروش ارز تشکیل گردید؛ و کمیسیون دیگری نیز تشکیل شد که واردکنندگان پیش از خرید هر نوع برات ارزی باید از آن کمیسیون کسب مجوز می کردند. بانک های مجاز به موجب این قانون عبارت بودند از بانک شاهنشاهی ایران، بانک ملی ایران، بانک عثمانی، و بانک روس و ایران.(۱۱)

برخی از کالاهایی که واردات آنها کاملاً ممنوع شد عبارت بودند از همه نوع خودرو، مبلمان، البسه و محصولات آرایشی و بهداشتی؛ و کالاهایی که مشمول محدودیت های ارزی قرارگرفتند عبارت بودند از جواهرات، سنگ های قیمتی، اشیاء هنری وعتیقه جات، فرش، وکلیه غلات و حبوبات، میوه، شیر، لبنیات، دام زنده، و پارچه حریر و نخی.(۱۲) میلسپو قانون تجارت خارجی جدید را بخوبی توصیف کرده است:

ایران برای رویارویی با مشکلات ارزی که گریبانگیر کشورهای دیگر نیز شده است، چنانکه در اداره کشوروهمچنین بخش صنعت مرسوم بود، در بخش تجارت نیزعملاً رویکردی مستبدانه اتخاذ کرده است. مجلس قوانینی به تصویب رسانده است که امورارزی و صادرات و واردات را در انحصار دولت قرار می دهد. دولت ایران وارد معاملات تهاتری با آلمان و روسیه شوروی شده است. شاه و نورچشمی هایش که در مورد چند کالای مشخص قادر به اداره مستقیم واردات و صادرات نیستند، امتیازهای انحصاری گسترده ای به شرکت های خصوصی ایرانی اعطا کرده اند.(۱۳)

ویلارد برخی از عواقبی را که اجرای این قانون بر تجارت خارجی و دست اندرکاران آن داشت، شرح داده است: «در حال حاضر، واردات به کلی فلج شده

و تُجاری که به وارد کردن کالاهای استوک خارجی عادت داشتند کاملاً روحیه خود را از دست داده اند. در بیرون دفتر کمیسیون صف های طویلی از تجار که درخواست صدور مجوز واردات دارند تشکیل شده است که یادآور «صف نان» در طول جنگ [جهانی اول] است، ولی کمیسیون آنقدر سخت می گیرد که بدون شک واردکنندگان دلسرد می شوند و از تلاش برای وارد کردن کالا از خارج دست می کشند.»(۱۴)

دولت پس از آنکه واردات کالاهای خارجی را فلج کرد، دست به کار فلج کردن صادرات شد. به موجب قانون متمم کنترل اسعار خارجی، مصوب ۲۲ ژوئیه ۱۹۳۰ که ظاهراً برای جلوگیری از فرارسرمایه از ایران ازتصویب مجلس گذشت، صادرکنندگان موظف بودند ۹۰ درصد، ودرصورت وارد کردن کالاهایی که صدورمجوز برای آنها لازم نبود ۴۰ درصد ارز خارجی حاصل از صادرات شان را به دولت بفروشند. ویلارد می نویسد که در نتیجه این تمهید «صادرات ایران نابود شده است.»(۱۵)

کاهش شدید ارزش قران فرصت سودآوری در اختیار صادرکنندگان کالاهای ایرانی قرار داده بود، ولی وقتی قرار بود به موجب قانون جدید ۹۰ درصد ارز حاصل ازصادرات به دولت، که عملاً به معنای رضا شاه بود، تسلیم شود، دلیلی نداشت کسی زحمت صادرات کالا را برخود هموارکند. دولت با اتخاذ چنین سیاستی در واقع قشر تاجر ایران را به خاک سیاه نشاند.

آغاز بحران اقتصادی

هارت نکته هایی درباره دلایل بحران اقتصادی ۱۹۳۰ ذکر می کند:

احتراماً به عرض می رساند که اوضاع مالی ایران هر روز وخیم تر می شود. در همین ارتباط، توجه شما را به پاراگراف آخر گزارش کنسولگری در تهران، به تاریخ ۲۶/۲۴ ژوئیه ۱۹۳۰ جلب می کنم: «گویی سکان داران اقتصاد ایران دچار دستپاچگی شده و به جای انداختن بار، عقل سلیم را برای نجات این کشتی غریق به دریا انداخته اند.» شکی نیست که حتی اگر دولت ایران سیاست آشکارا غیرعملی تعیین نرخ ارز بدون تثبیت آن با استفاده از ذخایر ارزی اش را پیش

نمی گرفت، باز هم کشور از بحران اقتصاد جهانی لطمه می دید. این سیاست به تصویب قانون کنترل اسعار خارجی انجامید که دارد تجارت ایران را نابود می کند و درآمدهای گمرکی ایران را که درآمد عمده دولت است بقدری کاهش داده که یک کسری بزرگ در بودجه تقریباً ناگزیر می نماید. در همین ارتباط، سفیر ترکیه زمستان گذشته گفت ایران اصلاً دچار بحران اقتصادی نبود تا اینکه دولت با سیاست احمقانه اش چنین بحرانی را ایجاد کرد. عموم مردم در تهران معتقدند که بحران سختی در راه است؛ یعنی طی یک تا دو ماه آینده، مگر اینکه کاری برای بهبود اوضاع انجام شود. در تاریخ ۲۸ ژوئیه، روزنامه ایران با چاپ مطلب صریح و بی سابقه ای اشاره کرد که حقوق کارمندان وزارت اقتصاد، که از ۲۱ مارس ۱۹۳۰ تا آن موقع پرداخت نشده بود، «هفته آینده پرداخت خواهد شد.» طبق اخباری که سفارت شنیده است کارمندان دولت، به غیر از ارتشیان و مقامات دربار، چندین ماه است که حقوقی نگرفته اند.(۱۶)

چنانکه ویلارد در گزارش ماه اوت خود می نویسد، تصویب قانون متمم کنترل اسعار خارجی بحران را از آنچه بود هم بدتر کرد.

... همانطور که انتظار می رفت، صادرکنندگان بجای اینکه ارز خود را به دولت تحویل بدهند و یا خود را گرفتار پیچ و خم چنین معاملاتی بکنند، عطای تجارت را به لقایش بخشیده اند. بدین ترتیب، تصویب قانون جدید، که فقط یک ماه است دارد اجرا می شود، بجای بهبود اوضاع در واقع نقض غرضی بیش نبوده است. در حکم نمونه ای از تأثیرات منفی قانون فوق الذکر بر صادرات، گزارش شده است که از زمان تصویب این قانون هیچ محموله ای از بندر بوشهر به خارج ازکشور صادر نشده و ازبندرپهلوی هم خبر رسیده است که تجار ایرانی هیچ کالایی برای صادرات به بندرنبرده اند. تجار ایرانی ظاهراً تمایلی به گرفتار شدن درروند تشریفات اداری لازم برای صدور کالاهایشان ندارند، که همراه با دل چرکینی آنها نسبت به آنچه تصمیم خودسرانه دولت تلقی می کنند، می تواند صادرات محصولات ایرانی را کاملاً فلج کند.(۱۷)

یک ماه بعد، ویلارد می نویسد:

برغم تمامی تمهیداتی که به تصویب رسیده است، اوضاع اقتصادی کلاً تغییری نکرده وازبرخی جهات بدترهم شده است علی الخصوص درارتباط با موجودی

ارز دربانک ها، تا جایی که آنهایی که قصد خرید برا ت های ارزی دارند، حتی با داشتن مجوزکمیسیون کنترل اسعار خارجی هم باید جان بکنند تا بتوانند گوشه ای از ارز مورد نیازخود راتهیه کنند. در حکم نمونه ای از کمبود ارز در مملکت قابل ذکراست که یک دانشجوی ایرانی که می خواست برای ادامه تحصیلات تخصصی اش در دانشگاه آمریکایی بیروت به آن کشور سفر کند- که البته دولت ایران چنین چیزی را بسیار تشویق می کند- فقط توانست از ۹۰۰ دلاری که کمیسیون بابت هزینه سفرش تصویب کرده بود، ۱۰۰ دلارش را تهیه کند.(۱۸)

برغم آنکه صادرکنندگان ایرانی به موجب قانون متمم کنترل اسعار خارجی موظف بودند ارز حاصل از صادرات کالاهایشان را به دولت بفروشند، کمبود غیرعادی ارز در مملکت همه ناظران را متحیر ساخته بود. هر ماه فقط پولی که شرکت نفت انگلیس و ایران در داخل مملکت هزینه می کرد، به ۸۰ تا ۱۰۰ هزار لیره (۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار دلار) بالغ می شد.(۱۹) پس چه بلایی بر سر این پول می آمد؟ درعین حال، قیمت کالاهای وارداتی شدیداً افزایش یافته و ظرف شش ماه دو برابر شده بود. کسب و کار در ایران فلج شده بود. «در ارتباط با کامیون ها، بسیاری از این کامیون ها که به صورت اقساطی فروخته شده بودند به دلیل ناتوانی خریداران در پرداخت اقساط مصادره شده اند؛ و فقط در حدود ۱۰ درصد از آنها با قیمت خرید به فروش رفته اند. این خودروها هم اینک در گوشه ای افتاده اند و هیچ امیدی نیست که به جاده ها برگردند؛ مگر اینکه اوضاع تسهیلات اعتباری بهبود یابد و وضعیت ارزی تغییر کند.»(۲۰)

ویلارد در گزارش خود به مصیبتی که دانشجویان ایرانی در خارج از کشور به آن گرفتار بودند نیز اشاره می کند. در سال ۱۹۳۰، هزار و صد و شانزده دانشجوی ایرانی در خارج از کشور تحصیل می کردند که از میان آنها ۷۴۶ نفر به هزینه خانواده هایشان درس می خواندند و ۳۲۰ نفر بورسیه دولت بودند. «دانشجویان مشغول به تحصیل درانگلستان وآمریکا ماهیانه ۲۵ لیره، در فرانسه ۲۰ لیره، در آلمان ۱۷ لیره، در سوییس ۱۶ لیره، و در بیروت و سوریه ۱۰ لیره نیاز دارند. می گویند به دلیل اینکه خانواده ها نمی توانند ارز کافی برای آنها بفرستند، این دانشجویان تیره بخت در شرایط بسیار بدی به سر می

برند.» ویلارد گزارش می دهد که شرکت نفت انگلیس و ایران ماهیانه مبلغ ۱۵ هزار لیره را از محل فروش محصولاتش در ایران به رفع نیاز این دانشجویان اختصاص داده است.(۲۱)

اوضاع آذربایجان در سال ۱۹۳۰

در ماه اوت ۱۹۳۰، کنسول آمریکا هنری اس. ویلارد به تبریز رفت تا کنسولگری آمریکا دراین شهررا تعطیل کند. ده سال بعد، جیمز اس. موس پسر، یکی دیگر ازکنسول های آمریکا سفری به این شهر کرد. مقایسه گزارش هایی که این دو ازسفر خود ارسال کرده اند حکایت از وخیم تر شدن اوضاع سیاسی و اقتصادی در طول آن ده سال دارد. اوضاع مصیبت باری که در این دو گزارش توصیف شده است بیانگرآن جنبه ازحکومت رضا شاه است که متأسفانه در نوشته ها و آثارازآن غفلت شده است. ویلارد می نویسد که رضا شاه با روشهای ددمنشانه خود مردم را سرکوب کرده، و کینه توزی و یأس را نصیب آنها کرده بود.
احتراماً به عرض می رساند که در سفر اخیرم به تبریز برای بستن کنسولگری آمریکا در این شهر، فرصت یافتم تا اجمالاً اوضاع سیاسی و اقتصادی استان آذربایجان را نیز که ممکن است برای آن وزارتخانه جالب توجه باشد بررسی کنم. نتیجه مشاهداتم به طور خلاصه مؤید آن است که مردم این استان اگر واقعاً در شُرف شورش نباشند، حداقل آشکارا از دست دولت ناراضی اند و بسیاری از ساکنین استان معتقدند که اگر تهدیدی متوجه ثبات دولت کنونی شود، تبریز و توابع آن مسلماً بلافاصله از آن حرکت حمایت خواهند کرد. فعلاً دلیل اصلی نارضایتی ها، جدای از رکود تجارت که تأثیر بدی بر کل کشور گذاشته است، ظاهراً همان چیزی است که آدم های عادی مالیات کمرشکن می خوانند. صحبت از مالیات های سنگین نقل همه مجالس است، و یأس و نفرت از اینکه چرا دولت باید، آنطور که مردم ادعا می کنند، عملاً همه عایداتشان را از دست شان بیرون بکشد احساس غالب مردم است. مردم احساس می کنند که تلاش برای پیشرفت در چنین شرایطی بی فایده است؛ که از نظر من، دلیل اصلی خصومت قابل

مشاهده ای است که در تولیدکنندگان کالاهای ایرانی می توان دید، و باعث شده است که صادرات ایران به ویژه در منطقه آذربایجان متوقف شود. مقایسه وضع زندگی افسران ارتش با وضعیت اسف بار عموم مردم به این تنفر دامن می زند.
علاوه بر خصومتی که به دلیل برنامه های مالیاتی دولت در بین مردم ایجاد شده است، اتهام بی کفایتی و فساد اداره مالیه آذربایجان نیز مزید بر علت است. در واقع رئیس فعلی مالیه آذربایجان آماج اصلی این اتهامات است، که فقط مانده مردم از بالای پشت بام خانه هایشان آن را جار بزنند چون صحبت از آن نقل همه مجالس است. تقریباً همه معتقدند که مسببین اخراج هیأت میلسپو خائن به مملکت بودند، و حتی آنهایی هم که قبلاً خواهان اخراج هیأت آمریکایی بودند حالا به اشتباه خود اذعان دارند. مکرراً از مردم ساده دل شنیده ام که دولت از دکتر میلسپو تقاضا کرده به ایران بازگردد و او بزودی به ایران بازخواهد گشت؛ که این امر حکایت از حمایت و طرفداری روزافزون مردم از اداره منابع مالی مملکت بدست هیأت آمریکایی دارد.
اگرچه مردم با احتیاط بیشتری درباره برخی مسایل ابراز نظر می کنند، ولی به نظر می رسد که چندان دلِ خوشی از اعلیحضرت همایونی رضا شاه پهلوی ندارند. اعلیحضرت که هیچوقت واقعاً محبوبیتی در آذربایجان نداشته، چندان احترامی در بین مردم تبریز ندارد؛ و یکی از دلایل عدم محبوبیتش هم این است که اصل و نسب خانوادگی درست و حسابی ندارد؛ که از همین حالا می توان حدس زد آینده دموکراسی در ایران چگونه خواهد بود. با وجود این، هنوز خیلی ها می ترسند که اگر تخت شاهی به دلیل مرگ و یا دلایل دیگر خالی بماند، وضع از آنچه در دوران قاجار بود هم بدتر شود.(۲۲)

وخیم تر شدن اوضاع اقتصادی

در اوایل سال ۱۹۳۱ دیگر امیدی به بهبود اوضاع اقتصادی ایران نبود.
هارت در گزارشی شرح گفتگوهای خود را با غفارخان جلال، وزیر مختار ایران در واشنگتن، اینگونه بازگو می کند: «احتراماً به عرض می رساند که اوضاع اقتصادی ایران مدام وخیم تر می شود. غفارخان جلال به من گفت که خارجی ها اصلاً نمی توانند وضعیت فلاکت بار تجار ایرانی را درک کنند.

تعداد آنهایی که ورشکست شده اند واقعاً وحشتناک است و تعداد خیلی زیادی از آنها هم در مرز ورشکستگی هستند.»(۲۳) در ماه ژوئن ۱۹۳۳، هارت گوشه دیگری از وضعیت اسف بار مردم در دوران حکومت رضا شاه را در گزارش خود به تصویر کشید:

[این که] امسال چه نویدی برای مردم ایران دارد مسئله دیگری است که در گزارشی جداگانه به آن خواهم پرداخت. هزینه زندگی در ایران همچنان بالا می رود. خصوصاً کشاورز جماعت لطمه فراوانی دیده اند، و غرولند شهرنشین ها، به ویژه کارمندان دولت که حقوق کمی دارند، بلند شده است. بسیاری از زمین داران دیگر توان پرداخت مالیات ندارند. نرخ های بهره سر به آسمان گذاشته اند و قیمت زمین افتاده است. علاوه بر این، کاهش قابل ملاحظه تجارت خارجی، که مسایلی چون سهمیه های واردات و «انحصار تجارت» از سوی دولت به نفع تجار بزرگ و به ضرر تجار کوچک، در آن سهیم بوده، نقش زیادی در وخامت وضع معیشت جامعه تجار ایرانی داشته است.(۲٤)

در سال ۱۹۳۵، اوضاع اقتصادی وخیم تر شده بود. ویلیام اچ. هورنی بروک، جانشین هارت در تهران، می نویسد: «اگرچه توده های مردم با این مالیات هایی که [برای تأمین مخارج ارتش] می پردازند هنوز به دریوزگی نیفتاده اند، ولی به جرئت می توان گفت که سطح معیشت شان به بخور و نمیر تنزل یافته و تا زمانی که دولت بار سنگین مخارج ساخت راه آهن را که اهمیت آن بیشتر سیاسی است تا اقتصادی ازدوش آنها برندارد، هیچ امیدی به بهبود سریع اوضاع نخواهد بود.»(۲۵) درسال ۱۹۳۸، اوضاع از آنچه بود هم وخیم تر شد. سی. ون اچ. انگرت، کاردارآمریکا در گزارش خود درباره بودجه سال ۱۹٤۰-۱۹۳۹ می نویسد که طبق آمار و ارقامی که بانک ملی ایران منتشر کرده است، هزینه زندگی درسال ۱۹۳٦ به میزان ۲۷ درصد افزایش یافت در حالی که متوسط دستمزد کارگران روزمزد همان ۷ رالب در روز باقی ماند.(۲٦) او در اظهارنظرش درباره برنامه بودجه سال ٤۰-۱۹۳۹ می نویسد: «طبق برآوردهای بانک ملی ایران هزینه زندگی توده مردم از اول ژانویه ۱۹۳۷ تا کنون ۳۱ درصد افزایش یافته است؛ وهمچنان درحال افزایش است، ولی دستمزد کارگران که روزی۷رالن [درحدود ۲٤ سنت] است هیچ تغییری نکرده.

وضعیت فلاکت بار اقشار فقیر جامعه که در گزارش سفارت در ارتباط با برنامه بودجه سال ۱۳۱۷ تشریح شده، وخامت بیشتری پیدا کرده است. اگر خبری از ناآرامی های اجتماعی نیست به این دلیل است که هنوز [فرصت]بروز نیافته است.»(۲۷) درسال ۱۹٤۱، کمی بعد از خروج انگرت از ایران، ناآرامی های اجتماعی و شورش مردم بر سر نان شروع شد (نگاه کنید به فصل ۱۲). تورم که در سال ۱۹۳۷ به وضعیت خطرناکی رسیده بود از کنترل خارج شد. بر اساس آمار و ارقام موجود، هزینه زندگی در سال ۱۹٤۱ به ۳۳۹ درصد افزایش یافت (مقایسه کنید با۱۰۰ درصد در سال ۱۹۳۷)، و نرخ متوسط تورم به ۳٦ درصد در سال رسید.(۲۸)

رضا شاه و تیمورتاش عرصه را بر بازار ارز تنگ می کنند

هارت در واکنش به شکایت های متعدد واردکنندگان کالاهای آمریکایی، به ویژه قطعات اتومبیل، با فروغی ملاقات کرد تا ارز لازم را برای تسویه طلب صادرکنندگان آمریکایی که قبلاً کالاهایشان را تحویل ایران داده بودند، تأمین کند:

متذکر شدم که ایالات متحده تقریباً بهترین مشتری ایران است، زیرا حداقل دو برابر آن چیزی که به ایران می فروشیم از این کشور جنس می خریم؛ و غیر مستقیم به آنها فهماندم که اگر اقدامات تلافی جویانه ای اتخاذ کنیم، تجارت ایران خیلی بیشتراز ما لطمه خواهد دید. گفتم که ایران اتومبیل و کامیون را که مسلماً برای حمل و نقل درکشور ضرورت دارند جزو کالاهای تجملی به حساب آورده و آن را درفهرست کالاهای وارادتی ممنوعه قرار داده است. ولی آیا فرش ایرانی، که عملاً کل واردات آمریکا از ایران را تشکیل می دهد، جزو تجملی ترین کالاهای دنیا نیست؟ توجه فروغی را به این نکته جلب کردم که طبق برآوردهایی که براساس سیاهه های بازرگانی موجود در کنسولگری ها انجام شده است، ما درشش ماهه اول سال۱۹۳۰ به میزان ۲/۷۰۰/۰۰۰ دلارکالا ازایران خریده ایم، و پرسیدم با این وصف چرا بخشی از این درآمد ارزی برای تسویه طلب صادرکنندگان آمریکایی اختصاص نمی یابد، و اینکه کمتر از

نصف این پول هم برای تسویه طلب آنها بابت محموله هایی که قبل از اجرای محدودیت های ارزی به ایران تحویل شده بود، کافی است. ظاهراً که خیلی متأثر شد، یادداشت هایی برداشت، و خیلی مؤدبانه و دلسوزانه برخورد کرد، ولی چه فایده که هیچ نتیجه ای نداشت.(۲۹)

گزارشی که هارت قبل ازاین ملاقات ارسال کرده بود نشان می دهد که دلیل اختصاص نیافتن دلارهای صادراتی برای پرداخت طلب صادرکنندگان آمریکایی را می داند: رضا شاه و تیمورتاش عرصه را بر بازار ارز تنگ کرده بودند، و عملاً همه ارز را خودشان می خریدند.

برغم افت شدید فعالیت های تجاری طبق برآوردها چیزی بیش از ۵۰۰ هزار دلار [در ماه ارز] وارد کشور می شود. ولی مسئله این است که چه بلایی بر سر این پول می آید؟ حتی تجار خرده پا هم نمی توانند آن مقدار ارز ناچیزی را که برای ادامه کارشان لازم دارند به دست بیاورند. بانک ها هم مدام شکایت دارند که هیچ کاری برای کمک به مشتریان شان که به دنبال ارز و یا پرداخت پول کالاهایی هستند که به صورت اعتبار اسنادی وارد کرده اند، از دست شان برنمی آید. حرفی که چند روز پیش همکار انگلیسی ام گفت ظاهراً موجه ترین توضیحی است که می توان برای وضعیت کنونی پیدا کرد. او گفت که همه ارز را شاه، وزیر دربارودیبا، حسابدار دربار، می خرند وامیدوارند که پس از حذف کنترل های ارزی قیمت ارز سربه آسمان بگذارد. سِر رابرت با چنان اطمینان و بدون اما و اگری این حرف رازد که مظنون شدم لابد این اطلاعات را از مقامات بانک شاهنشاهی به دست آورده است.

یک تاجر آلمانی فرش دوماه است که بازارها را برای پیدا کردن جنس به دردبخور زیر و رو می کند. اوتا الآن ۲۰۰ هزار دلار فرش خریده و اخیراً هم اعلام کرده است که اگر جنس به دردبخوری پیدا شود حاضر است تا ۵۰۰ هزار دلار دیگر هم خریداری کند. بین مردم شایع شده است که این تاجر را بانک ملی فرستاده تا از این طریق بتواند ارز تهیه کند. ولی دیروز شنیدم که دولت او را آورده است تا هرچه می تواند فرش بخرد و دولت نیز ارز لازم برای خرید تجهیزات نظامی اش را به دست بیاورد.(۳۰)

قانون انحصار تجارت مارس ۱۹۳۱

به موجب قانون انحصار تجارت مصوب مارس ۱۹۳۱، هر واردکننده ای که درخواست صدور مجوز واردات تحت سهمیه های وارداتی داشت، باید تصدیق نامه صدورکالایی به همان ارزش راضمیمه تقاضایش میکرد. وقتی صادرکننده ای کالایی صادر می کرد، یک تصدیق نامه صدور کالا به او تسلیم می شد، که می توانست آن را به قیمت بسیار بالا در بازار بفروشد. یک واردکننده ناچار تصدیق نامه مزبور را می خرید و ضمیمه درخواستش برای مجوز واردات می کرد. هدف از این اقدام اطمینان از برابری کل واردات و صادرات بود. در نتیجه اجرای این قانون، واردات بقدری محدود شد که قانون کنترل اسعار خارجی ۱۹۳۰ در حالی که اعلیحضرت همایونی وحضرت اشرف وزیر دربار و حسابدار دربار مشغول معاملات ارزی بودند، هارت دریافته بود که حضرت اشرف وزیر اقتصاد، ذکاءالملک فروغی، نیز سخت مشغول معامله شمش های نقره است. هارت ادامه می دهد، «در گفتگو با فروغی، که هم وزیر اقتصاد و هم وزیر خارجه است، ایشان گفتند که دولت قصد ندارد به این زودی ها کنترل های ارزی را حذف کند. او گفت که دولت به این نتیجه رسیده است که وضعیت ناگوار ایران معلول بحران جهانی است؛ و با بهبود یافتن وضعیت اقتصاد جهان اوضاع اقتصادی ایران نیز بهبود خواهد یافت. ظاهراً تنها مسئله ای که او نگرانش بود این بود که آیا قیمت نقره باز هم بالا خواهد رفت.»
عملاً دیگر به کار نمی آمد و لغو شد. هارت توضیح می دهد، «با وجود این، تعهدات ارزی صادرکنندگان کما فی السابق وفق ماده ۱۳ قانون متمم انحصار تجارت به قوت خود باقی است؛ ولی عواید حاصل از این منابع توسط دولت در حساب ویژه ای نگهداری می شودتا واردکنندگانی که بر اساس گواهی صادرات مجوز ورود کالا دریافت کرده اند از آن استفاده کنند.»(۳۱)
بدین معنا که برغم «لغو» قانون کنترل اسعار خارجی، این قانون نفرت انگیز که به موجب آن باید ۹۰ درصدعواید ارزی صادرات در اختیار دولت قرار می گرفت به قوت خود باقی ماند. هارت بعداً نوشت که از زمان لغو قانون کنترل اسعار خارجی در ۱۵ فوریه ۱۹۳۲، «اوضاع ارز در طول دو هفته گذشته

کاملاً به هم ریخته است. ...علت هم کاملاً واضح است- تقاضا برای ارز خیلی بیشتر از عرضه آن است. بنابراین، دولت باید بخشی از ذخیره استرلینگش در لندن را در اختیار بانک ها قرار بدهد.» ولی خودش توضیح می دهد: «هنوز هیچ اعلام رسمی ای مبنی بر قصد دولت برای انجام این کار صورت نگرفته است.» نه فقط درآمدهای نفتی صرف تأمین نیازهای تجاری مشروع کشور نشد، بلکه «نزدیک به ۲۰۰ هزار لیره ای هم که صادرکنندگان به موجب قانون انحصار تجارت به بانک ملی ایران فروخته بودند، برای تأمین نیاز واردکنندگان مجاز در اختیار آنها قرار نگرفت، و ظاهراً به طور موقت صرف وارد کردن مصالح و ملزومات راه آهن شد.»

ویلکینسن، رییس کل بانک شاهنشاهی ایران «بخصوص بر این نکته تأکید داشت» که ۲۰۰ هزار لیره ای که باید به موجب قانون انحصار تجارت مارس ۱۹۳۱ برای تأمین نیازهای ارزی واردکنندگان کنار گذاشته می شد، صرف خرید مصالح و ملزومات راه آهن شده بود.(۳۲)

یکی از تجار بزرگ تهران اینگونه از نتایج قانون فوق ابراز تأسف کرده بود: می گویند قانون انحصار تجارت خارجی ایران، که از ماه مارس گذشته نوع و میزان کالاهای وارداتی مجاز را محدود و آن را منوط به صادرات کالاهای ایرانی و یا خرید تصدیق نامه های صادرات به قیمت گزاف کرده است، بقدری تجارت خارجی را محدود کرده و بهم ریخته است که تجار خارجی تقریباً عطای تجارت در ایران را به لقای آن بخشیده اند. ولی اوضاع، پیش از تصویب قانون انحصارهم همین قدر مشکل بود.زیرا، اگرچه انحصار تجارت آخرین تیرترکش به نظر می رسید، اعمال همزمان آن با قانون غیراقتصادی کنترل ارز بود که این هرج و مرج را ایجاد کرد.(۳۳)

انگلیسی ها برای توجیه سیاست های غیراخلاقی شان در ایران، ریاکاری را با چاشنی دروغگویی مخلوط کردند. وزیر مختار بریتانیا در این ارتباط اظهار داشت:

به هرحال، اگر در شرایط کنونی دولت این تمهیدات را اتخاذ نمی کرد معلوم نبود چه بلایی برسر ایرانی ها می آید. بسیاری از ایرانی های طبقات بالا داشتند ثروت خود رابا خرید کالاهای تجملاتی خارجی دور می ریختند، و پول شان را

که با خون دل رعیت ها به دست آمده بود به باد می دادند. شاید این تمهیدات خیلی سخت گیرانه باشند، ولی حداقل در این مملکت، به کار می آیند؛ چون همان اندک پولی هم که این کشور دارد، در داخل مملکت باقی می ماند؛ و چون به هر حال مبادلات خارجی ایران نقش بسیار کم اهمیتی در تجارت خارجی دارد، باید پذیرفت که کاهش موقتش حتی کم اهمیت تر از آن است که بخواهیم آن را عاملی برای تداوم بحران مالی و اقتصادی ای بدانیم که اروپای بعداز جنگ گرفتار آن شده است.(۳۴)

برغم کمبودشدید ارز، دولت بدون هیچ تأملی مبلغ ۲۰۰ هزار لیره بابت غرامت لغو امتیاز انحصار اسکناس به بانک شاهنشاهی ایران پرداخت کرد.

علاوه براین، هزینه وارد کردن ماشین آلات چاپ اسکناس های جدید توسط بانک ملی درحدود ۱۰۰ هزار لیره بود. مبالغ مورد نیاز از محل ذخیره مملکتی تخصص یافت.(۳۵) وقتی مخارج قرانی نیز به آن اضافه شد، کل هزینه ها به ۵۰۰ هزار لیره (۲/۵ میلیون دلار) رسید. هارت در این ارتباط می نویسد: «در خاتمه، جسارتاً عقیده ای را که بسیاری ازناظران ذیصلاح داخلی نیز به آن باور دارند، بازگومی کنم؛ که این هزینه ۲/۵۰۰/۰۰۰ دلاری هیچ فایده ای برای ایران نداردمگر دو چیز: اول جایگزین کردن اسکناس های یک بانک بریتانیایی بسیار معتبر با اسکناس های بانک ملی ایران که هنوز هیچ اعتباری در دنیا ندارد؛ و دوم جایگزین کردن تصویر سلاطین منحط قاجار بر روی سکه های نقره با تصویر دیکتاتور حاکم کنونی.»(۳۶)

بعد از اعطای امتیاز جدید نفت، که از تاریخ ۳۰ مه ۱۹۳۳ به اجرا درآمد، صادرکنندگان دیگر موظف به فروش ارز به دولت نبودند. در گزارشی که از سوی بانک ملی ایران درباره وضعیت تجاری کشور منتشر شد، آمده بود که کسری تراز تجاری «احتمالاً با حق الامتیازهایی که دولت ایران سالیانه از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت می کند جبران خواهد شد؛ ولی دولت ترجیح می دهد که این مبالغ را در حساب ذخیره ای در لندن نگاه دارد.»

در انتهای گزارش آمده بود که حق الامتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران «مستقیماً بر وضعیت ارز در بازار ایران تأثیر نخواهد گذاشت.»

بدین ترتیب، «به دلیل سفته بازی ارزی علیه قران و انباشت ارز» کاهش

ارزش قران برغم تلاش های دولت برای متوقف ساختن آن همچنان ادامه یافت؛ تا اینکه نهایتاً، چنانکه ترجمه جی. ریوز چایلدز از گزارش بانک ملی ایران نشان می دهد، به بدترین نحو ممکن متوقف شد، یعنی «از طریق اجرای قانون انحصار تجارت خارجی، که بحران رو به رشد اقتصاد جهانی آن را برجسته تر ساخته بود، و همچنین با اعمال محدودیت برای واردکنندگان برخی کالاها نظیر اتومبیل، لاستیک چرخ، قطعات یدکی و نظایر آن و موظف ساختن آنها به خرید ارز از دولت به قیمت های غیرواقعی که خود موجب کاهش تقاضا برای ارز در بازار آزاد شد.»(۳۷)

ولی عمر گزارش های صادقانه بانک ملی ایران درباره اقتصاد کشور بسیار کوتاه بود. در اوایل سال ۱۹۳۶، هورنی بروک محتوای گزارش سالیانه بانک ملی ایران (گزارش فارسی) را اینگونه توصیف کرد: «[گزارش بانک] بی ارزش به نظر می رسد، و نظر دادن درباره گزارشی تا این اندازه کلی و مبهم هیچ فایده ای ندارد؛ به ویژه وقتی بدانیم که یک منبع مستقل حساب ها را بازرسی نکرده است؛ و اینکه به هر حال، حتی اگر کسی هم اطلاع دقیقی از عملیات بانک داشته باشد جرئت نمی کند زبان به انتقاد باز کند.»(۳۸)

ترجمه فرانسوی گزارش های بانک قدری صادقانه تر بود. گوردن پی. مریام، کاردار موقت آمریکا در تهران، می نویسد که ترجمه فرانسوی ترازنامه بانک ملی برای سال ۱۹۳۵-۱۹۳۶ شامل این جمله جالب توجه است: «از قرار معلوم دیگر هیچ گزارشی درباره درآمدها و مخارج واقعی دولت منتشر نمی شود.» مریام توضیح می دهد: «این امر شاهدی است بر مدعای سفارت به هنگام ارسال گزارش آخرین برنامه بودجه بدین مضمون که هر چند برنامه بودجه ایران ظاهراً معقول به نظر می رسد، ولی هیچکس نمی داند که دولت واقعاً تا چه اندازه به اجرای مفاد این برنامه پایبند است. ولی تأیید این مطلب از سوی منبعی چون بانک ملی ایران واقعاً عجیب بود.» مریام، گزارش شماره ۹۲۰ (۸۹۱,۵۱۶/۱۲۲)، مورخ ۲۷ اکتبر ۱۹۳۶.

تجارت خارجی و قانون اسعار خارجی ۱ مارس ۱۹۳۶

در تاریخ اول مارس ۱۹۳۶، مجلس قانون اعمال مجدد کنترل های سخت گیرانه بر بازار ارز را با قید دو فوریت، که حالا دیگر مرسوم شده بود، به تصویب رساند. قانون جدید در واکنش به کاهش مدام نرخ برابری رال (نام جدید واحد پول بجای قران)(۳۹) در طول چند ماه گذشته به مجلس تسلیم شده بود. هورنی بروک در این ارتباط می نویسد:
اصول عقلانی تجارت سقوط ارزش رالک را نتیجه قانون عرضه و تقاضا می داند. برغم قانون انحصار تجارت خارجی، و با توجه به نگهداری مبالغ هنگفت حق الامتیازهای شرکت نفت انگلیس وایران در خارج از کشور، تقاضا برای ارز موجب سقوط ارزش رالک شد. پیش بینی شد که نرخ برابری به ۱۲۰ رالع به ازای هرپوند استرلینگ برسد. درنتیجه، واردکنندگان با دریافتن اینکه واردات شان به رالر پرهزینه ترخواهد شد، سفارش ها و پرداخت های لازم برای خرید کالای چندین ماه خود را زودتر انجام دادند که خودش به کاهش بیشتر ارزش رالد کمک کرد.(٤٠)
طبق این قانون نرخ برابری ارز ۸۰ رال به ازای هر پوند و ۱٦/۰۲ رال به ازای هر دلار تعیین شد. هدف از تصویب قانون قبلی انحصار تجارت، تضمین تراز کلی تجارت خارجی بود؛ ولی تحت قانون جدید دولت تراز تجاری با هر کشور دلخواه را به صلاحدید خود تضمین می کرد. در پاسخ به سئوال مجلس درباره درآمد ارزی صادرکنندگان، وزیر مالیه اظهار داشت که صادرکنندگان باید ارز خود را وارد کشور کنند وبه بانک های مجاز بفروشند؛ زیرا طبق قانون موظف به انجام چنین کاری هستند. در مورد ارزی که پیش از تصویب این قانون در خارج از کشور نگهداری می کردند نیز به نفع هیچ تاجر ایرانی نیست که بخواهد پول هایش را آنجا نگه دارد، زیرا بانک ملی ایران ۱۲ درصد بهره به پول آنها می دهد که از بهره بانک های خارجی بیشتر است. البته ظاهراً درستش آن است که بانک ملی هیچ بهره ای بابت حساب های سپرده نمی پردازد، بلکه ۱۲ درصد بهره وامی است که به مردم می دهد.(٤١)

بر اساس ماده ۱ قانون جدید، یک کمیسیون اسعار خارجی تشکیل شد که ۵ عضو داشت. مهمترین وظیفه این کمیسیون، چنانکه در ماده ۲ آمده بود، عبارت بود از «بررسی درخواست های مجوز خرید ارز، و صدور مجوز در صورت لزوم، چه این درخواست ها از طرف مؤسسات دولتی یا عمومی باشد و چه شرکت ها و اشخاص.» طبق ماده ۳ همه اشخاص و مؤسسات باید سپرده های ارزی خود را به دولت اظهار می کردند. طبق ماده ٤ «از تاریخ تصویب این مقررات، هیچکس حق ندارد بدون اجازه قبلی کمیسیون اسعار خارجی وارد معاملات ارزی شود.»(٤٢)

ماده ۱۸ درباره تعهد صادرکنندگان برای فروش ارز به دولت بود: «هر صادرکننده ملزم است ظرف مدتی که در موقع صدور تعیین خواهد شد و حداکثر آن سه ماه خواهد بود ارز خارجی خود را به میزان تقویمی که در گمرک به راله به عمل خواهد آمد بعلاوه ۱۰ درصد به یکی از بانک های مجاز بفروشد.» در ماده ٦ نیز آمده بود: «هر یک از بانک های مجاز مختار است روزانه تا سقف ٤۰۰۰ رالد [۸۰ پوند] ارز را بدون مجوز کمیسیون، برای تأمین نیاز دانشجویان ایرانی و بیماران ساکن خارج از کشور؛ و نیز خرید کتاب و مجلات و اشتراک روزنامه ها و مجلات به فروش برساند، مشروط بر اینکه به هر شخص بیشتر از ۱۰ پوند در ماه نفروشد و اطمینان حاصل کند که ارز فروخته شده به همان مصارفی که در بالا ذکر شد خواهد رسید.»(٤٣)

به بیان دیگر، قانون جدید، کنترل های بسیار سخت گیرانه ای بر معاملات ارزی تحمیل کرد و عملاً معاملات ارزی کشور را در دستان دولت قرار داد. چنانکه انتظار می رفت، در قانون جدید تمهیدی برای پرداخت طلب صادرکنندگان خارجی که کالاهایشان را پیش از اول مارس ۱۹۳٦ تحویل داده بودند، پیش بینی نشده بود. چنانکه در ادامه توضیح خواهم داد، به صادرکنندگان آمریکایی که پیش از تاریخ مزبور به ایران کالا صادر کرده بودند، تا سال ۱۹٤۱ هنوز پولی پرداخت نشده بود که همین امر موجبات خشم شدید سفارت آمریکا در تهران و شرکت های مربوطه را فراهم آورد. علاوه بر این، به موجب این قانون، کلیه حساب های ارزی متعلق به صادرکنندگان خارجی و داخلی درایران مسدود شده بود و آنها دیگر قادر نبودند کالاهایی را که قبلاً

پولش پرداخته شده بدون تعهد فروش عواید ارزی آن به یک بانک مجاز صادر کنند.
اسناد وزارت امور خارجه آمریکا پر از شکایت شرکت های آمریکایی است که به دنبال تصویب این قانون وجوه شان در ایران مسدود شده بود. در ماه آوریل ۱۹۳۶، نایب کنسول آمریکا، کرین(Crain)، خاطر نشان ساخت که، «از اول مارس، هر نوع صادراتی به طور مشهود کاهش یافته و انتظار این است که کمیسیون برای بهبود اوضاع اقداماتی اتخاذ کند.» البته وضعیت هیچوقت بهبود نیافت، بلکه بدتر هم شد. کرین گزارش می دهد که برغم وضع مجازات های سنگین، که در قانون آمده بود، یک بازار سیاه پررونق شکل گرفته بود که در آن هر پوند به ۱۰۳ تا ۱۰۶ رالد فروخته می شد، در حالی که نرخ برابری در قانون جدید ۸۰/۵ راله تعیین شده بود.(٤٤)

گوردن پی. مریام پس از اجرای کنترل های ارزی و تجاری جدید از کمبود شدید ارز، افزایش قیمت مواد غذایی در داخل کشور، و «قیمت های شوکه کننده» مواد غذایی وارداتی گزارش می دهد.(٤٥) چند ماه بعد، کرین گزارش می دهد که بانک ملی ایران عملاً پرداخت برات های ارزی را متوقف کرده است؛ در حالیکه کمیسیون کنترل اسعار خارجی تعداد زیادی مجوز ارزی برای واردکنندگانی که تعهدات ریالی لازم را انجام داده بودند، صادر کرده بود. ولی برات ها قابل وصول نبودند زیرا بانک ها موجودی ارزی نداشتند.
بنابراین، اگرچه ظاهراً بانک ملی پرداخت برات ها را متوقف نکرده است، وضعیت کنونی عملاً معنایی بجز توقف ندارد. البته بانک ملی از پرداخت برات ها خودداری نمی کند، ولی به بهانه های مختلف و گاه واهی مثل اینکه مدارک کافی نیست و یا هر چیز دیگری که به ذهنش برسد واردکنندگان را سر می دواند. این کنسولگری در طول هشت ماه گذشته پیشنهاد تعلیق اعطای تسهیلات اعتباری از هر نوع به واردکنندگان ایرانی صرف نظر از اعتبار آنها را داشته است؛ زیرا این خطر جدی وجود دارد که پرداخت ها به دلیل وضعیت نامناسب ارز به تعویق بیفتد. اوضاع مدام وخیم تر می شود و امید است که شرکت های آمریکایی سیاستی را که به آنها توصیه شده است، اتخاذ کنند. به عقیده ناظران

ذینفع در تهران، دولت باید یا واردات رسمی را بقدری کاهش بدهد که ارز بیشتری برای پرداخت های تجاری معوقه باقی بماند، یا بدهی هایش را استمهال و یا وام های جدیدی از خارج استقراض کند. از قرار معلوم دولت با کاهش واردات برای ارتش و مؤسسات دولتی تا حدودی در حال اجرای راهکار اول است.(٤٦) چنانکه در ادامه خواهیم دید، معلوم شد که در سال ۱۹۳۷ دولت واردات مایحتاج ارتش را متوقف ساخت. پس از آن بار دیگر تخصیص بودجه از محل صندوق ذخیره برای ارتش مجدداً با قوت از سرگرفته شد. کرین می نویسد: «تقریباً نمی توان تصور کرد که کشوری مثل ایران با این همه منابع و استعداد ممکن باشد که برای پرداخت های خارجی اش استمهال کند، هر چند این امکان هست و شاید دقیقاً همین اتفاق هم بیفتد.»(٤٧)

نظرات متفاوت آمریکایی ها و انگلیسی ها درباره اوضاع اقتصادی

مقایسه گزارش های اقتصادی سفارت آمریکا و انگلیس در سال ۱۹۳۷، ماهیت سیاست هایی را که انگلیسی ها در ایران دنبال می کردند به خوبی فاش می سازد. یکی از گزارش های سی. ون انگرت، کاردار موقت آمریکا، در این ارتباط روشنگر و مناسب است. او توضیح می دهد که قانون اول مارس ۱۹۳٦، بار دیگر یک نظام پیچیده کنترل و سهمیه بندی سخت گیرانه ارزی را برای واردات مستقر ساخت که از ماه ژوئیه ۱۹۳۳ تا آن زمان وجود نداشت؛ نظامی که «شامل مجموعه تدابیری برای محدود ساختن آزادی تجارت خارجی بود، و در برخی موارد عملاً آن را ممنوع می ساخت.» طبق نظام کنترل تجارت و ارز، نهادی به نام کمیسیون اسعار خارجی عهده دار مسئولیت نظارت بر کلیه معاملات ارزی بود و بدون مجوز کتبی آن هیچکس حق خرید و فروش ارز یا برات خارجی را نداشت.(٤٨)

این کمیسیون باید وضعیت ارزی بین ایران و کشوری که ارز باید به آنجا حواله می شد بررسی می کرد. اگر معلوم می شد که حساب ارزی با ٤٦ آن کشور دارای کسری است، جوازی صادر نمی شد. همه تجار و اشخاص حقیقی ملزم بودند دارایی ارزی خود را به دولت اظهار و آن را به نرخ رسمی به بانک های

مجاز بفروشند. کلیه معاملات ارزی باید از طریق یکی از بانک های مجاز و به قیمت رسمی صورت می گرفت و بانک ها نیز موظف بودند روزانه گزارش معاملات خود را به کمیسیون تسلیم کنند. با توجه به ارزش گذاری غیرواقعی رالم، تقاضا بسیار بیشتر از عرضه بود. واردکنندگان خوش اقبالی که ارز به دست آورده بودند، با فروش کالاهای وارداتی کمیاب سود هنگفتی به جیب زدند. فساد و رشوه خواری در این نظام موج می زد. از سوی دیگر، اجبار صادرکنندگان ایرانی به فروش عایدات ارزی شان به قیمت غیرواقعی و پایین موجب دلسردی آنها و کاهش صادرات شده بود. نهایتاً اینکه طبق گزارش انگرت، در حالی که وضعیت ارز به مرز بحران رسیده بود، مبالغ هنگفتی از محل حق الامتیازهای نفت برای خرید سلاح، و مصالح ساخت راه آهن و بندر، که سود آن قطعی نبود و مدت بهره برداری از آن نیز طولانی بود، صرف می شد.(۴۹)

در همان زمانی که انگرت گزارشش را ارسال می کرد، دولت انگلیس جزوه ای منتشر ساخت که توسط دستیار دبیر تجاری سفارت پادشاهی بریتانیا در تهران تهیه شده بود و تصویر کاملاً متفاوتی از اوضاع ارایه می داد. در این جزوه وجود بحران اقتصادی در ایران کتمان شده و پرداخت مالیات و حق الامتیازها از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران مورد تأکید قرار گرفته بود:

حق الامتیازها و مالیات هایی که شرکت نفت انگلیس و ایران در طول سال های ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ پرداخت بالغ بر ۴/۷۷۲/۱۲۷ لیره بود. در قانون متمم بودجه ۱۹۳۷-۱۹۳۶ و ۱۹۳۸-۱۹۳۷ مبلغ ۲ میلیون لیره برای خرید تجهیزات نظامی، ۲ میلیون لیره برای ساخت راه آهن، و ۸۰ هزار لیره برای ساخت کارخانه قند اختصاص یافت، که مجموعاً مبلغ ۴/۰۸۰/۰۰۰ لیره را تشکیل می داد و باید از محل ذخیره ارزی تأمین می شد، و بدین ترتیب از مبالغ پرداختی شرکت نفت انگلیس و ایران فقط ۶۹۰ هزار لیره باقی می ماند. اطلاع دیگری از سایر پرداخت ها به و یا برداشت ها از صندوق ذخیره ارزی در دست نیست، و موجودی این صندوق نیز فاش نشده است.(۵۰)

نکته قابل توجه در این گزارش آن است که نویسنده خیلی گذرا به مسئله کمبود ارز اشاره کرده و دلیل آن را نیز روند سریع توسعه کشور دانسته است. در

گزارش، به مسئله حذف درآمدهای نفتی از تراز تجاری و صرف آن بابت خرید سلاح و ساخت راه آهن و بنادر حتی اشاره هم نشده است، و نهایتاً اینکه نویسنده در تلاش برای تأکید بر جنبه های مثبت اقتصاد ایران به بررسی وضعیت ذخایر طلای کشور پرداخته است. نویسنده که گویی می خواهد به مردم اطمینان خاطر بدهد، می نویسد که ذخایر سه میلیون لیره ای طلای کشور در سال ۱۹۳۵ به بانک ملی انتقال یافت. این طلا به همراه مقداری نقره، که جمعاً ۵ میلیون لیره ارزش داشت، پشتوانه فلزی اسکناس های بانک ملی راتشکیل می داد و «پوششی صددرصدی» برای پول مملکت فراهم می آورد. با خواندن این گزارش، می توان فهمید که انگلیسی ها با چه تبلیغات ماهرانه ای از رضا شاه و رژیمش در هشتاد سال گذشته طرفداری و حمایت کرده اند.

عدم پرداخت طلب صادرکنندگان آمریکایی به ایران

نکته ای که خشم آمریکایی ها را پس از سال ۱۹۳۶ برانگیخته بود، قصور دولت ایران در تأمین ارز لازم برای پرداخت طلب شرکت های آمریکایی بود که پیش از تاریخ اول مارس ۱۹۳۶ به ایران کالا صادر کرده بودند. ظاهراً در قانون ارزی ۱۹۳۶ تمهیدی برای پرداخت طلب صادرکنندگانی که قبل از اجرای این قانون به ایران کالا صادر کرده بودند، پیش بینی نشده بود. البته با توجه به این امر که قانون فوق بدون بحث و بررسی در مجلس به تصویب رسیده بود،این مسئله چندان هم عجیب نبود. اگرچه واردکنندگان ایرانی کالاهای آمریکایی معادل ریالی لازم برای خرید کالاهایشان را به بانک ملی داده بودند، کمیسیون اسعار خارجی مجوزپرداخت معادل دلاری آن به صادر کنندگان آمریکایی را تامین نکرده بود. شرکتهای آمریکایی دست به دامن وزارت امور خارجه آمریکا وسفارت آمریکا درتهران شدند. سفارت آمریکا با تلاش های فراوانش برای فراهم آوردن زمینه فروش ارزبه وارد کنندگان ایرانی به منظور پرداخت بدهی شان به صادرکنندگان آمریکایی صرفاً با این وعده مبهم دولت ایران مواجه می شد که «به واردکنندگان اجازه می دهیم تا تصدیق نامه صدور کالاهای درجه سوم بخرند و آن را به کمیسیون اسعار خارجی ارایه بدهند، که

این کمیسیون هم به نوبه خود مجوزهای لازم را جهت خرید معادل ارزی آن برای واردکنندگان صادر خواهد کرد.»(۵۱)
نامه ای که دبلیو.اف. فیشر، مدیر صادرات شرکت توتهیل اسپرینگ در شیکاگو برای والاس اس. موری، رئیس بخش امورخاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا نوشته است، اطلاعات زمینه ای خوبی در این ارتباط به دست می دهد:
هم اکنون که این نامه را می نویسم، هنوز طلبی که بابت معاملات مان در سال ۱۹۳۵ داریم، پرداخت نشده است. به عقیده ما، مقامات ایرانی اصلاً علاقه ای به حل این مسئله ندارند. نزدیک به یک سال است که تلاش می کنیم طلب مان را از طریق شرکت فرش ایران، که بی شک می دانید انحصار فرش ایران در آمریکا را دارد، تسویه کنیم. ما حاضر بودیم بجای پول مان فرش ایرانی در نیویورک تحویل بگیریم، و اگرچه نماینده تجاری ایران در نیویورک، سلطان محمود عامری، با ما بسیار همکاری کرد، هیچ نتیجه ای حاصل نشد. حقیقت امر این است که نامه های متعددمان به بانک ها و شرکت فرش ایران در تهران بی جواب مانده است. به عقیده ما حتماً طلبکاران آمریکایی دیگری نیز در وضعیت مشابهی قرار دارند و فکر می کنیم که این مسئله شایسته توجه وزارت امور خارجه باشد.(۵۲)
حق با شرکت توتهیل اسپرینگ بود؛ زیرا شرکت های آمریکایی متعدد دیگری نیز همان وضعیت راداشتند. آنچه شرکت نمی دانست این بود که سفارت آمریکا ووزارت امورخارجه این کشورمدتهاست که درگیراین مسئله هستند. کنسولگری آمریکا در تهران حتی پیشنهاد اقدامات تلافی جویانه بر ضد دولت ایران را مطرح کرده بود. انگرت در تلگرامی محرمانه به هنری اف. گریدی(Henry F. Grady) در وزارت امور خارجه، می گوید: «عطف به گزارش شماره ۱۶۷۷، مورخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۳۹ [نگاه کنید به انگرت، گزارش شماره ۱۶۷۷ (۸۱۹,۱۵۱۵/۱۹۵)، مورخ۱۱ سپتامبر ۱۹۳۹]، از قرار معلوم حتی تسهیلات اعتباری برای پرداخت طلب یک شرکت آمریکایی هم اعطا نشده است. بنابراین پیشنهاد می شود که امکان مصادره سپرده های دولت ایران، مثلاً در بانک اروینگ تراست و بانک چیس نشنال نیویورک برای پرداخت طلب شرکت های آمریکایی مد نظر قرار بگیرد.»(۵۳) گریدی در پاسخ به این تلگرام به انگرت

خاطرنشان می سازد: «درارتباط با پیشنهادی که در انتهای تلگرام سفارت مطرح شده بود، مصادره وجوه متعلق به دولت های خارجی در آمریکا توسط وزارت امور خارجه به منظور حفظ منافع شرکت های آمریکایی رویه این وزارتخانه نیست. البته چنین.شرکت هایی مختارند هر راهکار ممکنی را که صلاح می بینند اتخاذ کنند.»(۵۴)

وزیرمختار آمریکا، لوییس دریفوس پسر، فهرست ناقصی از بدهکاران و طلبکاران و مبالغی که پرداخت آنها از سال ۱۹۳۶ معوق مانده بود، ارایه می دهد. کمترین بدهی به مبلغ ۱۹/۴۴ دلار متعلق به م. ح. حمنی پور به کانون روزنامه نگاران آمریکایی در نیویورک بود. نیکولا سرکیسیان از شاهی مازندران، مبلغ ۴۸/۰۴ دلاربه شرکت بارنز اند نوبل در نیویورک بدهکار بود. برادران اوانسف در تهران مبلغ ۵۴۹/۳۷ دلار به شرکت صنعتی بارکولا در بوفالوی نیویورک؛ ۱۲۲۱/۴۷ دلار به شرکت گیبسن در ایندیاناپولیس؛ ۹۴۰۰ دلار به شرکت قطعات اتومبیل مرمونت در شیکاگو؛ ۱۵۶۴/۱۰ دلار به ئی. ای. رودرگوئزبه آدرس ۵۵ غربی،خیابان چهل ودوم در نیویورک؛ و ۴۳۰/۱۸ دلار نیز به شرکت ریلایبل جک در دیتونِ اوهایو بدهکار بودند. شرکت استرلینگ پروداکتس اینترنشنال در نیووارکِ نیوجرسی مدعی طلب ۲۱/۰۰۰ دلاری از شرکت تجاری وکیلی در تهران بود. شرکت تامس ای. ادیسن در نیویورک ادعای طلب ۱۳۰۶/۴۵ دلاری از «یک مشتری ایرانی ناشناس» را داشت. دانشگاه پرینستن نتوانسته بود ۳۱۳/۷۶ دلار طلبش را از م. مقدم در تهران وصول کند، و سایر طلب های ۲۰۰ تا ۳۰۰ دلاری هم وصول نشده بود.(۵۵)

کل مبلغ بدهی کمتر از ۵۰ هزار دلار بود؛ ولی دولت ایران تسهیلات ارزی لازم برای پرداخت آنها را فراهم نمی کرد. دریفوس که به وضوح از این مسئله خشمگین بود، می نویسد:

روال کنونی بازپرداخت بدهی ها نزدیک به ۱۶ ماه است که اجرا می شود- و این مدت زمان کمی برای امتحان کارآیی آن نیست. اگرچه نمی توان گفت که امکان پرداخت با این روال وجود ندارد، ولی اگر هم پرداخت شده باشد سفارت از آن خبر ندارد؛ ولی می داند که پیش از اجرای قانون کنترل اسعار خارجی

مورخ ۱ مارس ۱۹۳۶، شرکت های آمریکایی متعددی از ایران طلبکار بودند که هنوز طلب آنها پرداخت نشده است. ...بنابراین منصفانه نیست که سفارت و کنسولگری همچنان هر ماه به فروش برات های رسمی شان به دولت ایران ادامه بدهند در صورتی که دولت این کشور از فراهم آوردن امکان پرداخت طلب آمریکایی ها که برخی از آنها چهار ساله شده است خودداری می کند، و حتی اجازه خرید اندک ارز (استرلینگی) را هم که سفارت و کنسولگری برای پرداخت مخارج رسمی در خارج از ایران دارد به آنها نمی دهد.(۵۶)

عدم پرداخت طلب صادرکنندگان آمریکایی در واقع بخشی از یک سیاست عامدانه برای توقف واردات از ایالات متحده بود. چنانکه در تلگرام انگرت آمده است، این سیاست به همراه تشویق صادرات از ایران منجر به مازاد تراز تجاری قابل توجهی برای ایران شد:

کنسول موس و من احساس می کنیم که عوامل زیر باید در ارتباط با مناسبات تجاری ایران و آمریکا مد نظر قرار بگیرد. بنگاه داران ایرانی مدعی اند که [دولت] با موافقت نامه های پایاپای یا تهاتری با آلمان و روسیه بر ضد قطعات اتومبیل آمریکایی تبعیض قائل می شود. می گویند که کنترل های ارزی را به نحوی اجرا می کنند که به نفع خرید اتومبیل های آلمانی تمام شود، و اینکه همین اخیراً ۴۱۳ کامیون به شرکت فروشتال آلمان سفارش داده اند؛ در حالی که این نوع کامیون ها را معمولاً به آمریکا سفارش می دادند. یک واردکننده موثق غیرایرانی محصولات آمریکایی می گوید که بخشنامه کاملاً محرمانه ای از وزارت مالیه دیده است که طبق آن همه پیشنهاد قیمت هایی که برای فروش ملزومات به دولت ایران می شود، حتی پایین ترین قیمت ها، اگر فقط قابل پرداخت به دلار باشد باید رد شود مگر اینکه امکان خرید اقلام مورد نظر از هیچ جای دیگری وجود نداشته باشد. در طول یک سال گذشته سیاهه های بازرگانی گواهی شده در کنسولگری برای حمل کالاهای ایرانی به ایالات متحده دو برابر شده و تجار ایرانی هم خبر از افزایش قابل توجه این نوع صادرات می دهند. ایالات متحده تنها بازار مهمی است که ارز آزاد در اختیار صادرکنندگان ایرانی قرار می دهد هر چند بخشی از هزینه خریدهای ایران از روسیه و آلمان به دلار پرداخت می شود.(۵۷)

انگرت در تلگرام خود به مسایلی اشاره می کند که درخور توضیح بیشتری است. اولین مسئله تراز تجاری ایران با سایر کشورهای جهان است. طبق آمار و ارقامی که از اسناد محرمانه وزارت خزانه داری آمریکا به دست آمده است، از سال ۱۹۳۸ تا۱۹۴۰، ایران سالیانه به طور متوسط ۱۱۶/۳ میلیون رال، مازاد صادرات داشته است. این مازاد تجاری قابل توجه نه فقط از بابت صادرات نفت حاصل شده بود، بلکه نتیجه عملاً گرسنگی مردم ایران و محدودیت سفت و سخت واردات با اعمال سهمیه ها و محدودیت های تجاری بود. در طول همین سه سال، درنتیجه اعمال محدودیت بر واردات کالاهای آمریکایی پس از شروع جنگ [جهانی دوم] در سال ۱۹۳۹، مازاد تجاری سالیانه ایران با ایالات متحده نزدیک به ۵ تا ۱۰ میلیون دلار بود. در اواخر سال ۱۹۳۹، کمیسیون خریدهای نظامی ایران به آمریکا رفته بود تا هواپیما های نظامی خریداری کند. والاس موری پس از بررسی دقیق درخواست ایران و با توجه به نیاز خود آمریکا به تسلیحات، از معاون وزیر امور خارجه، ولز(Welles)، خواسته بود که بافروش هواپیما به ایران مخالفت شود و توصیه کرده بود که این مسئله به رئیس جمهور روزولت ارجاع داده شود.(۵۸)

پاسخ ولز به توصیه او کوتاه بود: «از نظر من هیچ راهی برای کمک به دولت ایران در مورد این مسئله وجود ندارد. امیدوار کردن مقامات ایرانی به اینکه دولت آمریکا می تواند در شرایط کنونی کمکی در مورد این مسئله به آنها بکند هیچ فایده ای ندارد.»(۵۹)
درخواست ایران برای خرید هواپیماهای غیرنظامی نیز با پاسخ مشابهی مواجه شد. واکنش دبلیو. ال. پارکر(W. L. Parker.) از بخش امور خاور نزدیک کاملاً بیانگر نگرش آمریکا در این ارتباط بود:
دیروز در خلال صحبت هایمان، آقای گرین اشاره کرد که با توجه به کمبود روزافزون اقلامی که دولت ایران معمولاً تمایل به خرید آنها دارد (نظیر فولاد، سیم مسی، ورق حلبی، و صد البته الومینیوم)، احتمالاً اکثر درخواست های صدور مجوز صادرات برای ایران، از جمله درخواست هایی که از طرف سفارت ایران صورت گرفته، رد خواهد شد مگر در ارتباط با چند کالای متفرقه

که به هر حال ایران چندان علاقه ای به خرید آنها ندارد. آقای گرین افزود که با رسیدن به اواخر ژوئیه فقط قادر خواهیم بود اقلام مورد نیاز بریتانیا و کانادا، و همچنین پرتغال را برای دفاع از جزایرشان تأمین کنیم، و قدری هم ملزومات برای چین بفرستیم، و احتمالاً چیزی هم برای ارسال به آمریکای لاتین بچلانیم. آقای گرین همچنین اظهار کرد که فقط می تواند توصیه بسیار کوچکی درباره اجابت درخواست ورق حلبی برای کارخانه کنسروسازی شاه بکند، که به احتمال قوی آن هم رد خواهد شد. دیروز از منابع مختلف در دفتر بازرگانی شنیدیم که اداره نظارت بر صادرات تعدادی از درخواست های ایران را رد کرده است، و اینکه حداقل برخی از این درخواست ها را سفارت ایران با یادداشت دیپلماتیک فرستاده بود. با توجه به توضیحات آقای گرین، احتمالاً با صدور اقلام بسیار کمی به ایران موافقت خواهد شد و عملاً ایران دستش به کالاهایی که بیشتر از همه می خواهد نمی رسد.(۶۰)

اگر ایران نمی توانست چیزی از ایالات متحده وارد کند، پس چه بلایی بر سر مازاد تراز تجاری ایران با آمریکا می آمد؟ چه بلایی بر سر درآمدهای نفتی ایران می آمد که در کانادا به طلا تبدیل می شد و نهایتاً به بانک اروینگ تراست در نیویورک انتقال می یافت؟ چرا طلب صادرکنندگان و شرکت های آمریکایی که به سال ۱۹۳۵ برمی گشت، پرداخت نمی شد؟ چنانکه در ادامه خواهیم دید، در سال ۱۹۴۰، کارمندان خارجی دولت ایران، که باید بخشی از حقوق آنها به دلار پرداخت می شد، «در طول هشت یا نُه ماه گذشته حتی یک دلار هم به چشم خود ندیده اند.»(۶۱)

فروش تمبر پستی به جای ارز

در اواخر حکومت رضا شاه، به منظور بزرگداشت شصتمین سال تولد او (۱۵ مارس ۱۹۳۸)، دولت یک مجموعه تمبر یادبود منتشر ساخت. در اعلان چاپ این تمبرها آمده بود که در طول ۹۰ روز فروش تمبرها از مهرهای مخصوص برای باطل کردن آنها استفاده خواهد شد.

صبح روز ۱۵ مارس ۱۹۳۸، اداره پست برای راحتی بیشتر خریداران تمبر

جدید باز بود. تعدادی از دلالان و بسیاری از کلکسیونرها تقاضای خرید تمبرها را داشتند، وکلیه تمبرهای مجموعه، سوراخ دار و بدون سوراخ، را بجز تمبرهای یک و دوریالی خریداری کردند. کارمندان اداره پست داستان های ضد و نقیضی درباره این دو تمبر می گفتند. حداقل به یک خریدار گفته بودند که تمبرهای یک و دوریالی اصلاً چاپ نشده است، و یک خریدار دیگر هم شنیده بود که تمبرها تمام شده اند. بعد از یکی دو روز، کاشف به عمل آمد که کل تمبرهای یک ودو ریالی در اختیار فردی به نام اسدالله کردستانی، وکیل سابق مجلس، قرارگرفته است. او تحت نام شرکت تمبر ایران [ایران فیلاتلیک] انتشار قریب الوقوع تمبرها را آگهی کرد. آقای کردستانی ادعا کرد [و برای اثبات ادعایش سندی را که می گفت قرارداد با مقامات پست ایران است ارایه داد] که از طرف وزارت پست و تلگراف برای فروش این تمبرها انتخاب شده و همه تمبرهای یک ودوریالی، و همینطور کلیه تمبرهایی را که با مهرهای مخصوص باطل شده بود، خریده است.

علاوه بر این، کردستانی اظهار داشت که فقط می تواند تمبرها را به قیمت اسمی آن و به ارز خارجی بفروشد، و عواید ارزی فروش تمبرها را نیز در اختیار دولت ایران قرار خواهد داد. اینطور که ادعا می شود مقامات ایرانی در تعقیب سیاست مرسوم اعطای امتیازات انحصاری، انحصار فروش مجموعه کامل تمبرهای جدید را عملاً به آقای کردستانی داده اند، و در عین حال او را موظف ساخته اند که عواید ارزی فروش آنها را به کمیسیون اسعار خارجی تسلیم کند. آقای کردستانی برآورد کرده است که قیمت این تمبرها به ۳۰ هزار پوند استرلینگ بالغ شود. احتمالاً این اولین باری است که یک دولت تمبرهای پستی اش را به صورت ارزی می فروشد. اگر حاجتی به شواهد و قرائن باشد، این اقدام دولت نشان می دهد که چه کارهایی که حاضر نیست برای به دست آوردن حتی مقدار کمی ارز انجام بدهد.(۶۲)

چرا دولت ایران حاضر بود برای حتی مقدار کمی دلار دست به هرکاری بزند؟ چرا دلار آنقدر کمیاب بود؟ پاسخ را باید در انتقال وجوه ایران به نیویورک و بانک های سوییس یافت.

انتقال پول های ایران به نیویورک

در حالی که مدت ها کسی رنگ دلار را هم در ایران ندیده بود، و حتی برخی از تمبرهای پستی را به ارز خارجی می فروختند، مبالغ هنگفتی پول به حساب های بانکی ایرانی ها در نیویورک سرازیر شده بود، که بخش عمده آن بعد از مدتی از نیویورک به بانک های سوییس انتقال می یافت. وزارت خزانه داری آمریکا بدون اطلاع رضا شاه و مدیران و مشاوران مالی اش جریان این پول ها را به بانک های نیویورک و سایر شهرها زیر نظر گرفته بود. البته هدف اصلی وزارتخانه نظارت بر پول هایی بود که به دولت ها و اتباع آلمان، ایتالیا و ژاپن تعلق داشت، و دولت های فوق از بانک های سوییس برای ورود پول به آمریکا و خروج پول ازآن استفاده می کردند.یکی از نتایج فرعی این تحقیقات اطلاعاتی بود که درباره انتقال پول های ایران به ایالات متحده و سوییس به دست آمد، که درخور تحقیقات عمیق جداگانه ای است.

وقتی بر روی مسئله دیگری تحقیق می کردم، چشمم به گزارش های روزانه ای افتاد که وزارت خزانه داری آمریکا از ۲ ژانویه تا ۲۶ ژوئن ۱۹۴۱، یعنی ماههای آخر حکومت رضا شاه، درارتباط با انتقال پول به برخی حساب های خارجی در نیویورک و برداشت ازآنها تهیه کرده بود. جدول شماره ۱۱/۱ میزان ومنبع پول هایی را که به حساب ظاهراً اتباع ایرانی در این بانک ها انتقال می یافت به طور خلاصه نشان می دهد. واضح است که انتقال نزدیک به ٤/٤ میلیون دلار پول ایران به نیویورک در بحبوحه جنگ جهانی دوم، علاوه بر انتقال درآمدهای نفتی کشور،علت اصلی کمبود شدید دلار در مملکت بود. وقتی فقر و فلاکت سایه خود را برسرایران انداخته بود، مبالغ هنگفتی پول به نیویورک انتقال می یافت. منابع این پول ها بسیار جالب توجهند.

با توجه به اینکه صادرات ایران به سوییس درشرایط عادی ناچیز و علی الخصوص در طول جنگ در اروپا صفر بود، وبا توجه به انتقال پول های ایران از سوییس به بانک ایندیانا نشنال، انتقال پول از سوییس به نیویورک لابد مربوط به کمیسیون خریدهای ارتش شاهنشاهی ایران در برن بوده است. معلوم

جدول شماره ۱۱/۱. انتقال پول به حساب‌های ایران در بانک‌های نیویورک، ۲ ژانویه تا ۲۶ ژوئن ۱۹۴۱

منبع انتقال	مبلغ (به دلار)
اتحاد شوروی	۱۲۱۹۹۹۷
سوییس	۱۱۹۳۹۳۴
هنگ کنگ و چین	۵۷۰۰۰۵
ایتالیا	۱۵۰۰۰۰
ایران	۱۲۶۵۸۸۱
جمع کل	۴۳۹۹۸۱۷

منبع: وزارت خزانه‌داری ایالات متحده، بخش تحقیقات پول

جدول شماره ۱۱/۲. انتقال پول از حساب‌های ایران در بانک‌های نیویورک به سوییس، ژانویه تا ژوئن ۱۹۴۱

ماه انتقال	مبلغ (به دلار)
ژانویه	۶۰۰/۳۷۷
فوریه	۱۳۸/۶۷۵
مارس	۲۳۵/۶۰۱
آوریل	۵۶۵/۶۳۴
مه	۱۴۴/۰۱۷
ژوئن ۱-۲۶	۳۰۵/۸۰۸
جمع کل	۱/۹۹۰/۱۱۲

منبع: وزارت خزانه‌داری ایالات متحده، بخش تحقیقات پول

است که انتقال دهندگان امیدوار بودند که انتقال مبالغ کوچک (عمدتاً ۲۰ تا ۲۰۰ هزار دلار در ماه) از نظرها پنهان بماند. ولی از آنجایی که این نقل و انتقالات تحت نظر بود حتی کوچکترین مبلغ هم ضبط و ثبت شد.
مبلغ ۵۷۰/۰۰۵ دلاری که ذیل هنگ کنگ و چین آمده است شامل پرداخت ۴۲۰ هزار دلار از طرف هنگ کنگ و ۱۵۰/۰۰۵ دلار از طرف چین است که لابد بابت صادرات تریاک از ایران به این کشورها صورت گرفته است. از آنجایی که هنگ کنگ مستعمره انگلیس بود، جالب است بدانیم که انگلیس علاوه بر اینکه مجبور بود بخش عمده ای از حق الامتیاز نفت را به دلاربپردازد، پول تریاک ایران راهم به دلار پرداخته بود. مبالغ ذیل ایتالیا نیز مربوط به صادرات ایران به این کشور بود که عمدتاً از فرش و محصولات کشاورزی تشکیل می شد.
مبالغی که اتحاد شوروی پرداخت کرده بود (چهار مورد ۲۵۰ هزار دلاری، و یک مورد ۱۰۰ هزار و یک مورد دیگر ۱۱۹/۹۹۷ دلاری) شاید از همه موارد دیگر روشنگرتر باشد. از قرار معلوم چهار محموله غله و دام از شمال ایران به شوروی صادر شده بود. چنانکه در ادامه خواهیم دید، در شرایطی که ایران در سال های ۱۹۴۱-۱۹۴۰ در شُرف قحطی زدگی بود مقادیر قابل توجهی محصولات کشاورزی از ایران به اتحاد شوروی صادر می شد که از آن جمله می توان به ۲۰۰ هزار رأس دام از مناطق حاشیه دریای خزر اشاره کرد. چنانکه کنسول آمریکا، موس، در طول سفرش در سال ۱۹۴۱ به بجنورد در شمال خراسان شاهد بود، برغم شرایط فلاکت بار مردم، مأموران «انحصار غله» سخت مشغول کاربودند، وغله کشاورزان رابه منظور صادرات خریداری می کردند. از آنجایی که رضا شاه کل منطقه خزر و بجنورد را صاحب شده بود، عواید حاصل از صادرات مستقیماً به جیب او می رفت. صدور گندم، برنج، پنبه، و دام از شمال ایران به اتحاد شوروی دلارهایی به جیب او می ریخت که آنها را به حساب هایش در نیویورک و نهایتاً بانک های سوییس انتقال می داد.

بنابراین تعجبی ندارد که رضا شاه تا روزهای آخر حکومتش مجدانه تلاش می کرد زمین های مناطق مجاور خاک اتحاد شوروی را به تصرف خود درآورد. اما بزرگترین مورد انتقال پول از ایران ۶۰۰ هزار دلار بود. اگر این پول بجای انتقال به نیویورک در اختیار آدم هایی مثل آقای حمنی پور و خانم سرکیسیان و سایرین قرار می گرفت که معادل ریالی اش را در سال ۱۹۳۵ پرداخته بودند ولی نمی توانستند همان اندک دلاری را که برای تسویه بدهی هایشان لازم داشتند به دست آورند، مسلماً شرایط زندگی شان به مراتب بهتر می شد.

با توجه به اینکه واردات از ایالات متحده عملاً ناممکن بود، انتقال پول های ایران و عواید حاصل از صادرات به نیویورک این شایعه را بر
سر زبان ها انداخته بودکه رضا شاه دارد ثروت خود را به بانک های آمریکایی منتقل می کند.

چنانکه در سال۱۹۴۰آلبرت سی. سی.امبرشتس(Albert C. C. Embrechts) (نگاه کنید به فصل ۱۲)، کارمند بلژیکی شرکت آمریکایی اینترنشنال تلفن اند تلگراف در تهران، توصیف کرده است، کمبود شدید دلار در
ایران نتیجه اقدام رضا شاه برای انتقال ثروتش به آمریکا بود، و شایعاتی که در همین ارتباط بر سر زبان ها افتاده بود کاملاً صحت داشت.

آنچه امبرشتس و معاصرانش نمی دانستند این بود که همزمان با انتقال مبالغ هنگفت به نیویورک، چنانکه اسناد وزارت خزانه داری آمریکا نشان می دهد، مبالغ کلانی پول نیز از نیویورک به بانک های سوییس انتقال می یافت.

جدول شماره ۱۱/۲ نشان می دهد که از تاریخ ۲ ژانویه تا ۱۶ ژوئن ۱۹۴۱، تقریباً ۲ میلیون دلار از بانک های نیویورک به بانک های سوییس انتقال یافته است- یعنی تقریباً همان مبلغی که اتحاد شوروی، هنگ کنگ، چین و ایتالیا (۱۹۴۰۰۰۲ دلار) به ایران پرداخت کرده بودند. علاوه بر این، مبلغ ۱/۱۳ میلیون دلار از پول ارتش ایران ازبانک ایندیانا نشنال به بانک ملی سوییس انتقال یافت. این اطلاعات نشان می دهد که انتقال پول به نیویورک در واقع به منظور پنهان کردن مقصد اصلی و واسطه ای برای انتقال پول ها به مقصد

نهایی شان، یعنی بانک های سوییس بوده است.
مثلاً، در تاریخ ۱۱ و ۱۳ ژوئن ۱۹۴۱، اتحاد شوروی دو پرداخت ۲۵۰ هزار دلاری به ایران داشت. در تاریخ ۱۶ ژوئن ۱۹۴۱، مبلغ ۳۰۵/۸۰۸ دلار از یک حساب متعلق به ایران در نیویورک به سوییس حواله شد.
میلسپو اشاره می کند که در طول بیست سالی که رضا شاه بر ایران حکومت کرد، «ثروتی کلان برای خود انباشت. ... و کاملاً کشور را دوشید.»(۶۳) انتقال وجوه به بانک های نیویورک و سوییس (علاوه بر حساب های بانکی اش در لندن) نشان می دهد که غارت ثروت های ایران توسط رضا شاه خیلی گسترده تراز چیزی است که میلسپو حتی تصورش را هم می کرد.
دلیل اصلی کمبود شدید ارزدرایران در طول سال های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ به این دلیل بود که رضا شاه بخش عمده ای از درآمدهای ارزی اقتصاد ایران را تصاحب وبه حساب های بانکی خودش در اروپا و آمریکا سرازیر می کرد.(۱)

توضیحات و مآخذ

۱ - محمدقلي مجد «رضا شاه وبريتانيا» - مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی- ۱۳۸۹- صص ٤٥٢ – ٤١١

پی نوشت :

۱- فرین، «گزارش بحران ارزی در ایران» شماره (۸۹۱/۵۱۵۱/۱۳)، مورخ ۲ نوامبر ۱۹۲۹/
۲- در اترتن، گزارش شماره ۱۱۱۳ (۸۹۱/۵۰/۲۶)، مورخ ۷ اوت ۱۹۳۰/
۳- ویلارد، گزارش شماره ۱۹ (۸۹۱/۵۰/۲۳)، مورخ ۷ اوت ۱۹۳۰/
۴- هارت، گزارش شماره ۸ (۸۹۱/۰۰/۱۵۰۱)، مورخ ۸ فوریه ۱۹۳۰/
۵- شفق سرخ، مورخ ۱۳ مارس ۱۹۳۰؛ در هارت، گزارش شماره ۵۴ (۸۹۱/۰۰/۱۵۰۲)، مورخ ۵ آوریل ۱۹۳۰/
۷- هارت، گزارش شماره ۵۳ (۸۹۱/۰۰۲/۲۱۳)، مورخ ۵ آوریل ۱۹۳۰/
۸- هارت، گزارش شماره ۵۹ (۸۹۱/۰۰۲/۲۱۴)، مورخ ۴ آوریل ۱۹۳۰/
۹- ویلارد، گزارش شماره (۸۹۱/۵۱۶/۳۹)، مورخ ۲۴ مه ۱۹۳۰/
۱۰- وزارت امور خارجه، یادداشت شماره (۸۹۱/۵۱۵۱/۴۳)، مورخ ۴ نوامبر ۱۹۳۰/
۱۱- ویلارد، گزارش شماره (۸۹۱/۵۱۶/۳۵)، مورخ ۱۲ مارس ۱۹۳۰/
۱۲- ویلارد، گزارش شماره (۸۹۱/۵۱۶/۳۵)، مورخ ۱۲ مارس ۱۹۳۰/
۱۳- میلسپو، آمریکایی ها در ایران، صص ۳۱-۳۰/
۱۴- ویلارد، گزارش شماره (۸۹۱/۵۱۶/۳۵)، مورخ ۱۲ مارس ۱۹۳۰/
۱۵- ویلارد، گزارش شماره ۶۴ (۸۹۱/۵۱۵۱/۴۹)، مورخ ۲۳ اوت ۱۹۳۰/
۱۶- هارت، گزارش شماره ۱۳۴ (۸۹۱/۵۱۵۱/۳۶)، مورخ ۱۱ اوت ۱۹۳۰
۱۶- ویلارد، گزارش ۶۴ (۸۹۱/۵۱۵۱/۴۹)، ۲۳ اوت ۱۹۳۰/

۱۸- ویلارد، گزارش شماره ۷۱ (۸۹۱/۵۱۵۱/۳۹)، مورخ ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۰/
۱۹- ویلارد، گزارش شماره ۷۹ (۸۹۱/۵۱۵۱/۴۵)، مورخ ۸ نوامبر ۱۹۳۰/
۲۰- ویلارد، گزارش شماره ۸۲ (۸۹۱/۵۱۵۱/۴۶)، مورخ ۶ دسامبر ۱۹۳۰/
۲۱- ویلارد، گزارش شماره ۸۲ (۸۹۱/۵۱۵۱/۴۶)، مورخ ۶ دسامبر ۱۹۳۰/
۲۲- ویلارد، گزارش شماره ۶۷ (۸۹۱/۰۰/۱۵۰۷)، مورخ ۱۵ سپتامبر ۱۹۳۰.
۲۳- هارت، گزارش شماره ۴۰۰ (۸۹۱/۵۱۵/۲۴)، مورخ ۲۴ فوریه ۱۹۳۱. در نتیجه محدود شدن معاملات ارزی به بانک های مجاز و لزوم صدور مجوز برای خرید ارز، واردکنندگان نمی توانستند برای پرداخت قیمت کالاهایی که قبلاً وارد کرده بودند ارز بخرند. به ویژه، شرکت برادران کتانه که کامیون های دوج وارد می کرد نتوانست مبلغ ۸۵ هزار دلاری را که برای خرید قطعات یدکی لازم بود تهیه کند. طبیعتاً شرکت دوج هم بر نماینده خود در ایران فشار می آورد.
۲۴- هارت، گزارش شماره ۱۴۵۲ (۸۹۱/۵۱/۴۶۸)، مورخ ۱ ژوئن ۱۹۳۳/
۲۵- هورنی بروک، گزارش شماره ۴۰۰ (۸۹۱/۵۱/۴۸۶)، مورخ ۱ آوریل ۱۹۳۵. میلسپو می نویسد: «سیاست های مالیاتی شاه بسیار ارتجاعی بود، و هزینه های زندگی را بالا می برد و بار سنگینی بر دوش فقرا می گذاشت. او مالکان را از پرداخت مالیات های مستقیم معاف کرد و شیوه قرون وسطایی اخذ مالیات در دروازه شهرها را دوباره باب کرد.» مالکان به این دلیل از پرداخت مالیات معاف شده بودند که رضا شاه خودش بزرگترین ملاک کشور بود: «او بابت دریافت خدمات مختلف هزینه اندکی می پرداخت و یا اصلاً هزینه ای نمی پرداخت زیرا خدمات دهندگان از ارایه صورتحساب به او واهمه داشتند. او از نیروی کار اجباری در جاده سازی ها و ساختمان سازی ها استفاده می کرد؛ کامیون ها را به تصاحب خود در می آورد؛ و بدون شک راههای دیگری نیز برای پرداخت کمترین هزینه بابت کارهایی که انجام می شد به کار می بست.» میلسپو، آمریکایی ها در ایران، .
۲۶-انگرت، گزارش شماره۱۵۶۵ (۸۹۱/۵۱/۵۱۸)، مورخ ۳۰ مارس ۱۹۳۹/

۲۷- انگرت، گزارش شماره ۱۵۶۵ (۸۹۱/۵۱/۵۱۸)، مورخ ۳۰ مارس ۱۹۳۹/
۲۸- میلسپو، آمریکایی ها در ایران،
۲۹- هارت، گزارش شماره ۲۰۵ (۸۹۱/۵۱۵۱/۴۴)، ۱۷ نوامبر ۱۹۳۰
۳۰- هارت، گزارش شماره ۲۰۵ (۸۹۱/۵۱۵۱/۴۴)، مورخ ۶ اکتبر ۱۹۳۰.
۳۱- هارت، تلگرام شماره (۸۹۱/۵۱۵۱/۷۸)، مورخ ۱۵ فوریه ۱۹۳۲.
۳۲- هارت، گزارش شماره ۱۰۸۰ (۸۹۱/۵۱۵۱/۸۴)، مورخ ۹ مارس ۱۹۳۲.
۳۳- هارت، گزارش شماره ۱۰۵۳ (۸۹۱/۵۱۵۱/۸۲)، مورخ ۱۶ فوریه ۱۹۳۲.
۳۴- هارت، گزارش شماره ۱۰۵۳ (۸۹۱/۵۱۵۱/۸۲)، مورخ ۱۶ فوریه ۱۹۳۲.
۳۵- هارت، گزارش شماره ۱۲۱۳ (۸۹۱/۵۱۵/۴۰)، مورخ ۲۴ اوت ۱۹۳۲.
۳۶- هارت، گزارش شماره ۱۲۱۳ (۸۹۱/۵۱۵/۴۰)، مورخ ۲۴ اوت ۱۹۳۲.
۳۷- در جی. رویز چایلدز، گزارش شماره ۱۶۶۸ (۸۹۱/۵۱۵۱/۱۲۶)، مورخ ۲۷ فوریه ۱۹۳۴.
۳۸- هورنی بروک، گزارش شماره ۷۱۴ (۸۹۱/۵۱۶/۱۱۵)، مورخ ۱۰ فوریه ۱۹۳۶.
۳۹- در ۲۷ بهمن ۱۳۰۸ نام واحد پول ایران از قران به رالو تبدیل شد؛ و هر رالن معادل یک قران و ربع بود. نام رالن اسپانیولی است و از پرتغالی ها در جنوب ایران مانده بود؛ نک: هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۳۸۷. (ویراستار)
۴۰- هورنی بروک، گزارش شماره ۷۳۸ (۸۹۱/۵۱۵۱/۱۴۹)، مورخ ۶ مارس ۱۹۳۶.
۴۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۷۳۸ (۸۹۱/۵۱۵۱/۱۴۹)، مورخ ۶ مارس ۱۹۳۶.
۴۲- نایب کنسول ارل تی. کرین، گزارش شماره (۸۹۱/۵۱۵۱/۱۵۱)، مورخ ۱۶ مارس ۱۹۳۶.

۴۳- نایب کنسول ارل تی. کرین، گزارش شماره (۸۹۱/۵۱۵۱/۱۵۱)، مورخ ۱۶ مارس ۱۹۳۶.
۴۴- کرین، گزارش شماره (۸۹۱/۵۱۵۱/۱۵۳)، مورخ ۴ آوریل ۱۹۳۶.
نکول عملی بانک ملی ایران، ۱۹۳۷
۴۵- مریام، گزارش شماره ۹۵۶ (۸۹۱/۵۰/۳۵)، مورخ ۲۳ دسامبر ۱۹۳۶.
بوده

۴۶- کرین، گزارش شماره (۸۹۱/۵۱۶/۱۳۰)، مورخ ۲۷ آوریل ۱۹۳۷.
۴۷- کرین، گزارش شماره (۸۹۱/۵۱۶/۱۳۰)، مورخ ۲۷ آوریل ۱۹۳۷.
۴۸- انگرت، گزارش شماره ۱۱۳۷ (۸۹۱/۵۱۵۱/۱۶۷)، مورخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۷.
۴۹- انگرت، گزارش شماره ۱۱۳۷ (۸۹۱/۵۱۵۱/۱۶۷)، مورخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۷.
۵۰- ئی. ای. جی. گری، «گزارش وضعیت اقتصادی ایران در سال ۱۹۳۷»؛ در اسناد وزارت امور خارجه آمریکا به شماره (۸۹۱/۵۰/۴۰).
۵۱- انگرت، گزارش شماره ۱۶۷۷ (۸۱۹/۱۵۱۵/۱۹۵)، مورخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۳۹.
۵۲- دبلیو. اف. فیشر، مدیر صادرات شرکت توتهیل اسپرینگ به والاس اس. موری، رییس بخش امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا (۸۹۱/۵۱۵۱/۲۰۷)، مورخ ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۱.
۵۳- انگرت، تلگرام شماره (۸۹۱/۵۱۵۱/۲۰۱)، مورخ ۲۸ اوت ۱۹۴۰
۵۴- گریدی، تلگرام شماره (۸۹۱/۵۱۵۱/۲۰۰)، مورخ ۱ اکتبر ۱۹۴۰.
۵۵- دریفوس، گزارش شماره ۲۱ (۸۹۱/۵۱۵۱/۲۰۴)، مورخ ۲۳ ژانویه ۱۹۴۱.
۵۶- دریفوس، گزارش شماره ۲۱ (۸۹۱/۵۱۵۱/۲۰۴)، مورخ ۲۳ ژانویه ۱۹۴۱.
۵۷- انگرت، تلگرام شماره (۸۹۱/۵۱۵۱/۲۰۱)، مورخ ۲۸ اوت ۱۹۴۰.
۵۸- موری به ولز (۸۹۱/۲۴۸/۹۴)، مورخ ۱۲ اوت ۱۹۴۰.

۵۹- ولز به ماری، مورخ ۱۴ اوت ۱۹۴۰.
۶۰- پارکر، یادداشت شماره ۱۲۴۱-۸۹۱/۲۴/۶)، مورخ ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۱.
۶۱- امبرشتس، «گزارش اوضاع اقتصادی و بازرگانی ایران»، شماره (۸۹۱/۰۰/۱۷۵۵)، مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۱.
۶۲- جمیز اس. موس پسر، گزارش شماره (۸۹۱/۷۱۳/۷)، مورخ ۱۸ مارس ۱۹۳۸.
۶۳- میلسپو، آمریکایی ها در ایران، ص ۳۴.

فصل سیزدهم

دانشگاه تهران چگونه به‌وجود آمد؟ / نوشته ای از علی‌اصغر حکمت

طرح نقشه داخلی دانشکده حقوق به مهندس محسن فروغی که تازگی بعد از تکمیل تحصیلات در مدرسه صنایع ظریفه پاریس به ایران آمده بود، محول گردید. این مهندس جوان و با ذوق که به مدرسه حقوق علاقه ارثی داشت و پدر بزرگوارش سال‌ها در آن مدرسه ریاست و تدریس کرده بود با اشتیاق فطری و ارثی به کار پرداخت.

باغ جلالیه

در شمال غربی شهر تهران در سال ۱۳۱۲ صحرای شنزاری بود که از جنوب به خندق شهر تهران و از شمال به تپه‌های قریه (امیرآباد) تا (فرحزاد) منتهی می‌شد. در این دشت تنها آبادی که به چشم می‌خورد باغ بسیار وسیعی بود که عمارت مختصری در جنوب آن در دو طبقه ساخته شده و به درخت‌های کهنسال کاج احاطه می‌شد و در تمام آن باغ اشجار میوه بسیار کاشته شده بود.
قریب به ۱۰۰ سال پیش، در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه در حدود ۱۳۰۰ هجری قمری شاهزاده جلال‌الدوله فرزند ارشد سلطان مسعودمیرزاظل‌السلطان آن باغ را احداث کرده بود و از این جهت به "جلالیه" موسوم شد. این سرزمین مبارک مقدر بود که در اوائل قرن چهاردهم در عصر دودمان پهلوی آبادترین و زیباترین محلات پایتخت بلکه ایران بشود. در شمال آن سابقاً میدان معروف "جلالیه" برای رژه سوم‌اسفند برگزیده شد و اکنون پارک دلاویزی به‌نام "فرح" در آنجا ایجاد شده است. و بالاخره در همین سرزمین مبارک بود که دانشگاه تهران آفتاب وجود مسعود خود را در افق علم و دانش درخشان کرد.

شبی که دانشگاه متولد شد

در یکی از شب‌های فرخنده اواخر بهمن ۱۳۱۲ جلسهٔ هیأت وزرا در حضور شاه در عمارتی که اکنون مقر کاخ ملکه پهلوی است تشکیل شده بود. سخن از آبادی تهران و عظمت ابنیه و عمارات و قصور زیبای جدید در میان آمد. مرحوم فروغی (ذکاءالملک) رئیس‌الوزرا در این باب به شاهنشاه تبریک گفت دیگر وزیران نیز هریک به تحسین و تمجید زبان گشوده بودند. نوبت به بنده نگارنده رسید که به سمت کفیل وزارت معارف در آن میان حاضر بودم. گویا خداوند متعال به قلب من الهام کرد که عرض کردم در آبادی و عظمت پایتخت البته شکی نیست ولی نقصی که دارد این است که این شهر هنوز عمارت مخصوص "اونیورسیته" (دانشگاه) ندارد و حیف است که این شهر نوین از همه بلاد بزرگ عالم از این حیث عقب باشد. شاه بعد از اندک تأملی یک کلمه گفتند "بسیار خوب آن‌را بسازید".

در جلسه بعدِ هیأت وزرا در آغاز به‌وزیر مالیه مرحوم علی‌اکبر داور، رو نموده و فرمودند در بودجه سال آینده مبلغ ۲۵۰۰۰۰ تومان به وزارت معارف اعتبار بدهید که به مصرف ساختمان مدرسه برسانند. چند روز بعد که بودجه سال نو تدوین و تنظیم شد و به تصویب رسید وزیر مالیه اضافه براعتبار مقرر سال قبل مبلغ مزبور را جهت ساختمان مدارس در فصل مخصوص گنجانیده و قبل از نوروز ۱۳۱۳ به تصویب رسید و به‌وزارت معارف هم ابلاغ شد و من مأمور و مکلف شدم که ساختمان دانشگاه را آغاز نمایم.

انتخاب زمین

فروردین ماه ۱۳۱۳ بیشتر اوقات درصدد پیدا کردن زمینی برای پی‌ریزی و آغاز عمارت دانشگاه بودم و در گوشه و کنار به تجسس و تحقیق مشغول شدم بالاخره باغ جلالیه را از هر جهت مناسب دیدم از جمله زمین‌هایی که عرضه

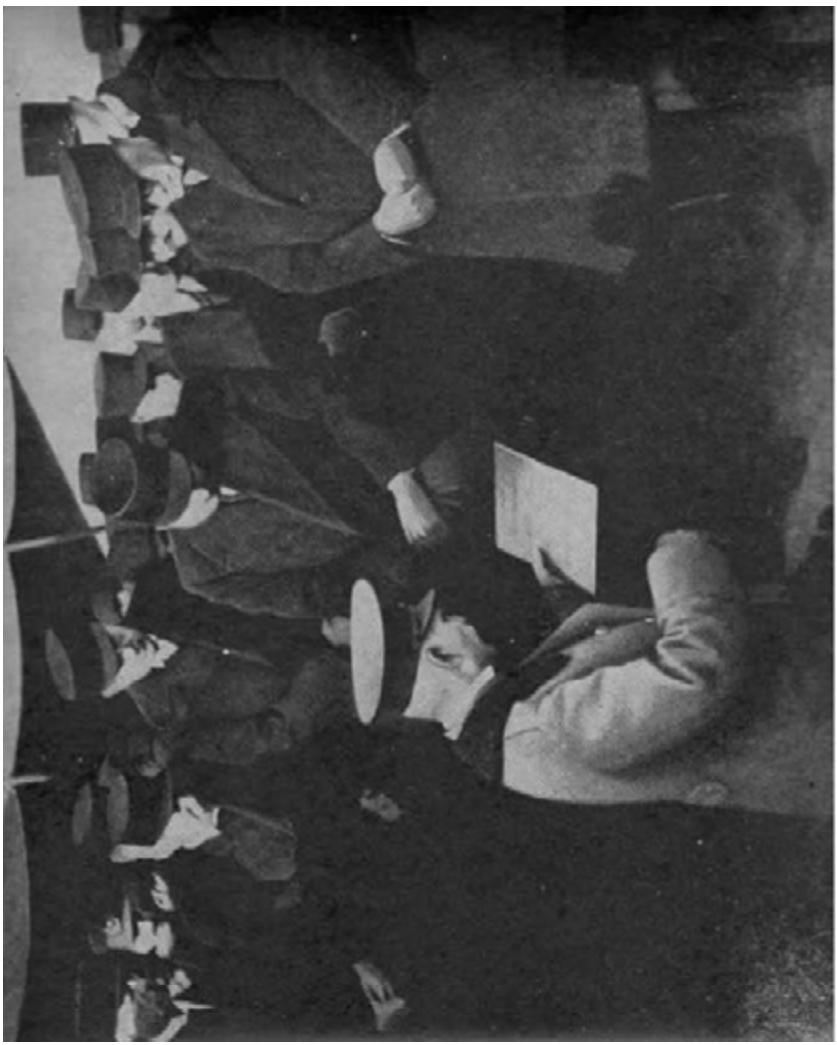

در روز ۱۴ بهمن ۱۳۱۳، رضاشاه هنگامی که نوح بنای تاریخی دانشگاه را در حفره قرار میدهند

شد در بهجت‌آباد بود که آن وقت در اطراف باغ معروف آن عمارات و خانه‌هایی بنا شده بود. مهندس وزارت معارف موسیوآندره‌گدار آن را نپسندید و کمی عرصه و قلت وسعت آن را خاطر نشان ساخت.
مالکین اراضی بهجت‌آباد که از این جانب مایوس شدند در نزد وزیر مالیه کوشش کرده و خاطر آن مرحوم را بر رجحان زمین خود جلب کردند. یکی از شب‌های فروردین ماه همان سال که پیشنهاد دو زمین جلالیه و بهجت‌آباد مطرح شد مرحوم داور، رجحان بهجت‌آباد را قویاً پشتیبانی می‌کرد و بالاخره اخذ رأی به عمل آمد و معلوم شد ایشان اکثریت داشتند و من بسیار دلشکسته و نومید گشتم. در این اثنا شاه به جلسه وزرا ورود فرمودند. پس از اندکی به رسم معمول از مرحوم فروغی نخست وزیر سئوال کردند (چه می‌کردید؟) مرحوم فروغی عرض کرد "صحبت انتخاب زمین برای دانشگاه بود و دو محل پیشنهاد شده یک بهجت‌آباد و دیگری جلالیه" شاه بعد از اندک تأملی فرمودید "باغ جلالیه را انتخاب کنید. بهجت‌آباد شایسته نیست. عرصه آن کم و اراضی آن سیل‌گیر است. من همه این نواحی را با اسب گردش کرده و دیده‌ام" مطلب تمام شد و من مشغول به کار شدم.
باغ جلالیه افزون از دویست‌هزار مترمربع بود که از مالک آن تاجری به نام حاج رحیم‌آقا اتحادیه تبریزی خریداری شد و توافق حاصل گردید که متری ۵ ریال حساب نماید. از این مبلغ وزیر مالیه متری ده‌شاهی آن را کم کرد. در موقع امضای قباله به نماینده وزارت معارف دستور داده بودم که در قباله، قنات مخصوص جلالیه نیز باید قید شود والا قباله را امضا ننماید. به‌ناچار مالک قبول کرد و مبلغی در حدود ۱۰۰۰۰۰ تومان که به پول امروز شاید بیست میلیون تومان ارزش دارد دریافت کرد. اول چیزی که به عمل آمد نرده اطراف آن باغ و اراضی وسیع آن بود که هنوز آن نرده فلزی زیبا برقرار است و امید است که تا ابد برقرار باشد.

تالار تشریح اولین ساختمان دانشگاه

فن تشریح که ازارکان مهم علم طب است تاآن تاریخ به‌صورت نظری "تئوری" تدریس می‌شد. تعلیم عملی آن بدون وجود محل مخصوص که بتوان اجساد

اموات را عملاً تجزیه نمایند ممکن نبود. احساسات عوام و خرافات احترام اجساد اموات مانع از اجرای این سبک عملی تعلیم تشریح بود. بنابراین در نظر گرفته شد که ساختمان دانشگاه از دانشکده پزشکی شروع شود و از آن هم شعبه تشریح عملی و تالار تشریح (Salle de Dessection) آغاز گردد. در اوایل اردیبهشت این ساختمان شروع شد و به کمال جدیت تعقیب می‌شد. نقشه محل نگهداری اجساد در طبقه زیرزمین و سالن‌های تشریح در دو طبقه و آمفی تئاتر مخصوص تعلیمات نظری به مرحله اجرا گذارده شد و تا اواخر دی‌ماه ۱۳۱۳ خاتمه پذیرفت. وقتی که گزارش اتمام بنا به عرض شاهنشاه رسید از سرعت اتمام آن بنا ابراز تعجب کردند و قرار شد که یک روز مخصوص به زمین دانشگاه تشریف آورده و تالار تشریح را معاینه فرمایند.
دکتر امیراعلم که رئیس کرسی تشریح بود ودکترابوالقاسم بختیار جراح و معاون دانشکده طب و دکتربلر آمریکائی جراح بیمارستان آمریکایی تهران سعی بلیغ و کوشش فراوان در این راه به خرج دادند. حتی برای اولین بار اجساد اموات بلاصاحب را مخفیانه دکتربختیار از مریضخانه‌های دولتی تحویل گرفته و در اتومبیل شخصی خودبه تالار تشریح می‌آورد ودرسالن زیرزمین در محفظه های مخصوص مملو محلول ضدعفونی قرار می‌گرفت.

۱۵ بهمن ۱۳۱۳مقارن با گشایش تالار تشریح به‌نظر رسید که یک لوحه تاریخی از طلای خالص تهیه و در زیربنای مرکز دانشگاه دفن شود. یعنی در روز سه‌شنبه پانزدهم بهمن در محلی که مرکز دانشگاه خواهد بود در زمین به‌دست شاه ودیعه گذاشته شود. این پیشنهاد به عرض رسید و شاهمشاه تصویب فرمودند ولی روز سیزدهم بهمن با تلفن به این جانب ابلاغ شد لوحه طلا را تغییر داده و از فلز ساده تهیه نمائید زیرا دفن کردن مبلغی طلا در زیر خاک برخلاف اقتصاد است. این امر مبارک به فاصله ۲۴ ساعت انجام شد. آن لوحه گویا هنوز در مخزن بانک ملی موجود باشد.
روز چهاردهم بهمن باران شدیدی در تهران شروع شد که تا نیمه شب اتصالاً می‌بارید عصر آن روز این جانب از فرط نگرانی که جهت انجام تشریفات و پذیرایی از موکب شاهانه داشتم از آقای ادیب‌السلطنه حسن سمیعی رئیس

تشریفات دربار با تلفن استعلام کردم که این باران سیل‌آسا اگر ادامه یابد آیا موکب همایونی فردا تشریف‌فرمای محل دانشگاه خواهند شد یا نه؟ به فاصله ده دقیقه جواب رسید که فرمودند "اگر سنگ هم از آسمان ببارد خواهم آمد" البته تکلیف معلوم بود. توکل به خداکرده آماده پذیرایی شدم.
صبح سه‌شنبه... موکب شاهانه نخست به تالار تشریف‌فرما شده و ساختمان آن را به‌دقت بازدید فرمودند... اعلیحضرت شاهنشاه پس از بازدید قسمت‌های مختلف تالار تشریح نقشه تفصیلی ساختمان دانشگاه را که محل هریک از دانشکده‌ها را نشان می‌داد و در اتاق دفتر تالار گسترده شده بود مورد توجه قرار داده و کفیل وزارت معارف به‌عرض رسانید که مطابق این نقشه تالار تشریح جزء کوچکی از دانشکده طب است که آن دانشکده خود قسمتی از دانشگاه بزرگ می‌باشد که انشاءالله روزی برسد که تمام دانشگاه با فروع و شعب و منضمات تماماً ساخته شود.

لوحه تاریخی

پس از ملاحظه و سرکشی تالار تشریح شاهنشاه به فضای دانشگاه در جلو چادرپوش تشریف بردند. دورنمای وسیع باغ جلالیه که جایگاه آینده دانشگاه بود درمد نظر گسترده و در زیر تابش آفتاب و هوای فرح‌انگیز جلوه و جذبه خاصی داشت... هم در آنجا بود که حفره مخصوصی برای دفن لوحه تاریخی حفر شده بود و محفظه سنگی منتظر آن لوحه بود. کفیل معارف... لوحه فلزی را که بر روی آن به خط نستعلیق زیبا عبارت ذیل نقر و کنده شده بود تقدیم نمود. آهسته سئوال فرمودند از فلز است یا از طلا؟ عرض کردم که از "برنز تهیه شده است" عبارت منقور که به فارسی ناب انشاء شده بود این است:
"هنگام شاهنشاهی پادشاه ایران رضاشاه پهلوی سردودمان پهلوی ساختمان دانشگاه تهران به فرمان او آغاز و این نوشته که به یادگار در دل سنگ جاگرفته به‌زمین سپرده شد. بهمن ماه ۱۳۱۳ خورشیدی"
اعلیحضرت شاهنشاه لوحه را از دست این بنده گرفته وآنرابه دقت مطالعه کردند آنگاه فرمدند "ایجاد دانشگاه کاری است که ملت ایران بایستی خیلی قبل از این

شروع کرده باشد حال که شروع شده باید جدیت نمود که زودتر انجام گیرد. ‘‘
در میان حضار مرحوم مهدی‌قلی هدایت (حاجی‌مخبرالسلطنه) رئیس‌الوزراء سابق ایران که از لحاظ سن و قدمت خدمت مرتبه ارشدیت داشت مرتجلا عرض کرد ‘‘ذات مقدس شاهانه چند سال قبل کلنگی به زمین زدند که اوضاع جسمی مردم این کشوررااصلاح می‌کرد(اشاره او به کلنگی بود که اعلیحضرت شاه در ۱۳۰۷ برای ایجاد راه‌آهن در محل ایستگاه کنونی به زمین زدند) امروزنیز بنایی را شروع می‌فرمایند که روح را پرورش می‌دهد. الحمدالله که نمردم و چنین روزی را دیدم... ‘‘

ساختمان

پس از روز تاریخی ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ که اعلیحضرت شاهنشاه لوحه یادگار بنیاد عمارت دانشگاه را در محلی که اکنون پلکان ورودی جنوبی دانشکده پزشکی است در دل سنگ به ودیعه نهادند ساختمان در زمین وسیع جلالیه بی‌درنگ شروع گردید.
عرصه این زمین که اکنون از طرف شمال منتهی به خیابان ‘‘دانش‘‘ و جنوب آن خیابان ‘‘شاهرضا‘‘ و ضلع شرقی آن خیابان ‘‘آناتول‌فرانس‘‘ و ضلع غربی آن خیابان ‘‘۲۱آذر‘‘ است به مساحت ۲۰۱۱۸۰ متر مربع می‌باشد و مساحت ابنیه اعیانی آن شامل بردانشکده‌های ششگانه و کتابخانه مرکزی و باشگاه است. ۱۱۹۵۸۰ متر مربع است.
نقشه عمومی دانشگاه را یک معمار عالی مقام فرانسوی موسوم به آندره گُدار رئیس کل باستانشاسی و موزه ایران باستان دیپلمه مدرسه عالی صنایع ظریفه پاریس طرح کرده و نگارنده در روز مبارک ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ در تالار تشریح آنرا به عرض شاهنشاه رسانیده و ضمنا توضیحات لازم تقدیم نمودم و مورد تصویب قرار گرفت.
دستگاهی در سال ۱۳۱۳ در وزارت معارف به نام ‘‘اداره ساختمان‘‘ تشکیل شده بود که با اعضای فنی و اعتبار ۲۵۰۰۰۰ تومان اعطایی در بودجه معارف آغاز به کار کرد. نخست طرح چهار خیابان خارجی و دو خیابان داخلی ریخته

شد و در اواخر زمستان آن سال در تمام این شش خیابان از دوطرف نهال‌های درختان سایه‌گستر چنار غرس گردید که اکنون چهل ساله شده‌اند.

اولین دانشگاه

نخستین دانشکده‌ای که برطبق برنامه به‌دست اقدام گرفته شد دانشکده طب (پزشکی) بود. به‌دو دلیل آن دانشکده در رأس برنامه قرار داشت: اولاً در آن تاریخ تشکیلات مدرسه طب تا حدی تکامل یافته و به صورت یک مدرسه عالی (فاکولته) درآمده بود ولی در خانه‌های استیجاری نامناسب با کمال مضیقه روز می‌گذرانید. ثانیاً ازآن مهمتر احتیاج مبرم کشور به وجود اطباء جوان بود که در آن دانشکده هرچه زودتر تربیت بشوند و چرخ بهداشت مملکت را به کار بیندازند تهیه و تربیت پزشک, داروساز و دندانساز وظیفه حیاتی مملکت و دولت بود.

صبح روز سوم خرداد ۱۳۱۴ در خدمت مرحوم محمدعلی فروغی رئیس‌الوزرا کلنگ نخستین مدرسه طب به زمین زده شد و روز ۱۴ اسفند ۱۳۱۶ ساختمان تمام آن دانشکده از اصل وفرع دو (فاکولته) دندانسازی و دواسازی در دو طبقه شمال شرقی و غربی ساخته و پرداخته گردید و در مجلس باشکوهی که در تالار دانشکده طب تشکیل شد با حضور هیأت دولت و وکلای مجلس و رجال و اعیان و دانشمندان واساتید دانشکده پزشکی چنان که الان آن تالار بنام "ابن‌سینا" نامبردار است افتتاح یافت.

تالار ابن‌سینا

در شمال دانشکده در ورودی بزرگی به‌خیابان دانش داشت. به داخل دهلیز عریضی وارد می‌شد که در اضلاع آن اشعار معروف حکیم نظامی به خط ثلث به قلم عبدالحمید ملک‌الکلامی خطاط معروف بر روی سنگ مرمر کتیبه شده بود.

نگارنده به‌خوبی به‌خاطر دارم که در وسط دهلیز در مقابل در ورودی این ابیات خوانده می‌شد.

پیغمبر گفت علم علمان
علم الادیان و علم ادیان
در ناف دو علم بوی طبیب است

آن هر دو فقیه یا طبیب است
می‌باش فقیه دانش‌اندوز
اما نه فقیه حلیت‌آموز
می‌باش طبیب عیسوی هش
اما نه طبیب آدمی کش...

دو دانشکده حقوق و فنی

در سال ۱۳۱۴ اعتبار ساختمان وزارت معارف به یک میلیون تومان افزایش یافت که از آن سال به بعد علاوه بر هزینه عمارت دانشگاه برای ساختمان‌های دبیرستان‌های نوبنیاد در شهرهای بزرگ نیز به مصرف رسید. ولی قسمت اعظم آن برای ساختمان دانشکده‌ها تخصیص یافت. این اعتبار تا سال ۱۳۱۷ همه ساله اعطا می‌شد و ساختن آن ابنیه ادامه داشت.

بعد از دانشکده پزشکی برنامه ما عبارت از ساختن دو دانشکده "حقوق" و "فنی" بودکه هردو در ضلع غربی دانشگاه جای دارند. چون ساختن این بناهای عظیم و وسیع در مرکز ولایات از طاقت یک اداره کوچک خارج بود، ناچار بنای آن دو دانشکده بطور مقاطعه به شرکت سوئدی"سانتاب" واگذار و قرارداد بسته شد.

طرح نقشه داخلی دانشکده حقوق به مهندس محسن فروغی که تازگی بعد از تکمیل تحصیلات در مدرسه صنایع ظریفه پاریس به ایران آمده بود، محول گردید. این مهندس جوان و با ذوق که به مدرسه حقوق علاقه ارثی داشت و پدر بزرگوارش سال‌ها در آن مدرسه ریاست و تدریس کرده بود با اشتیاق فطری و ارثی به کار پرداخت. نقشه دانشکده فنی را مهندس سیرو فرانسوی طرح کرد و عمل مقاطعه‌کار را آن دو مهندس در تحت نظر و مراقبت قرار دادند. در اینجا باید از حسین جودت رئیس اداره ساختمان به نیکی یاد کنم که در طول مدت ساختمان دانشگاه با جدیت و ذوق و شوق مباشرت این کار بزرگ را به عهده گرفت و با درستی وامانت و جدیت خستگی ناپذیر به این بنای تاریخی سعی بلیغ نمود.

متاسفانه روز افتتاح و اتمام آن دو دانشکده در زمان اینجانب نصیب من نشد و من در تیرماه ۱۳۱۷ از خدمت معارف برکنار شدم ولی بعدها وزرای معارف

وقت حسب‌الامر شاهانه با کمال جدیت بنایی را ادامه و آن هر دو را به پایان رسانیدند.
مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی در آن زمان در عمارت کوچکی در کوچه اتابک (بین لاله‌زار و فردوسی) قرار داشت. این خانه کوچک بیرونی مرحوم امین‌السلطان‌اتابک اعظم عصر ناصری و مظفری بود که بعدها به دولت منتقل شد (اتابک در اواخر صدارت خود در شمال غربی شهر تهران پارک وسیعی احداث کرد که ورثه او آن پارک را به ارباب جمشید بازرگان زرتشتی فروخته و بعداً سفارت دولت روس آن را خریداری کرد و در حال تحریر این پارک مقر سفارت شوروی است)...
سازمان
همزمان با ساختمان عمارت دانشگاه تهران که شرح آن در دو یادداشت سابق ذکر شد. تشکیلات آن دستگاه عظیم نیز آغاز گردید. یعنی همراه ساختمان به کار سازمان هم مشغول شدیم که در حقیقت ساختمان به منزله جسم و جسد بود و سازمان مانند روح و روان وهردولازمه وجود انسان می‌باشد. بعد از آن در ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ لوحه یادگار بنای دانشگاه دردل سنگ نهاده شدهمچنان در زمستان آن سال نیز تشکیلات آن شروع گردید.
مطالعه درطرح‌ریزی تاسیس دانشگاه به عهده کمیسیونی محول گردیدکه اعضای آن به دقت انتخاب شده بودند. معارف و علوم عالیه کشور در آن وقت در برابر چهار مکتب وچهار فرهنگ قرار داشت که هریک با قیافه مستقل و مخصوصی نمایان می‌شدوهرکدام به جای خود به صفات چند اختصاص داشت.
اول فرهنگ ملی و تاریخی مملکت ایران که در نتیجه تمدن اسلامی پیکره علوم و فنون گوناگون را در این کشور نشان می‌داد. مساعی وکوشش‌های علما و دانشمندان ایران از قرن دوم تاریخ اسلام به صورت ترکیبی از مدنیت قدیم عصر ساسانی آمیخته به تعالیم اسلام و فرهنگ پهلوی پارسی ممزوج و با لسان و ادب عرب تکامل یافته و شکل دل آویز و زیبایی به خود می‌گرفت. تعالیم اسلام باترجمه‌های عدیده از منابع پهلوی ایرانی و یونانی و هندی صورت خاصی گرفته و مکتبی به وجود آورد که نمونه کامل آن در مدرسه نظامیه بغداد و مدارس اصفهان و خراسان و فارس جلوه‌گری می‌کرد. تمدن نوزاد ایران در

مدت ۱۲۰ سال تحول و ترقی یافته و سرچشمه فیضی از علم و دانش به جریان آورد که فرزندان ایران از آن سیراب می‌شدند.
البته می‌بایستی که دانشگاه تهران براساس آن مکتب موروث نیاکانی بنا شود و قبل از اقتباس از سایر تمدن‌های خارجی به میراث اصیل ملی خود آغاز به کار نماید از این‌رو در کمیسیون طرح‌ریزی دانشگاه از نخبه‌تربیت شدگان دانشمند تمدن ایران برگزیده شد. از میان علما و دانشمندان معاصر در میان معلمان و فضلای زمان دو انتخاب شدند. اول حاجی‌سیدنصرالله تقوی مدرس مدرسه سپهسالار، دوم دانشمند جوانی به نام بدیع‌الزمان فروزانفر که تحصیلات علوم عالیه اسلامی را در محضر اساتید خراسان آموخته بود و هر دوتن دانشمندانی برگزیده و عالی مقام بودند که در آن کمیسیون عضویت یافتند.
مکتب دوم که مرکب از معارف ملی نیاکانی ولی آمیخته با فرهنگ نوآمده بلاد فرنگستان از قرن نوزدهم میلادی مطابق با سیزدهم هجری در این کشور به ظهور رسیده و صورتی بدیع حاصل کرده بود و مظهر آن مدرسه "دارالفنون" تهران بود که درسال ۱۲۶۸هجری تاسیس شد و معلمان فرنگی همدوش استادان ایرانی به تعلیم علوم و فنون قدیم و جدید پرداختند یک طبقه دانشمندان و علما دراین مکتب به‌وجود آمده بود که علوم جدیده را از قبیل طب، مهندسی، فیزیک، شیمی و علوم طبیعی تعلیم می‌دادند و در همان حال علوم عالیه از ادب و فلسفه و حقوق و منقول را تدریس می‌کردند.
دو نفر از آن میان برگزیده شدند یکی مرحوم غلامحسین رهنما (معلم ریاضیات دارالفنون) و دومی مرحوم‌علی‌اکبر دهخدا (فارغ‌التحصیل مدرسه علوم سیاسی و رئیس مدرسه حقوق) هردو تن نماینده آن مکتب بودند ومامور شدند که در کمیسیون طرح‌ریزی اساس دانشگاه نوبنیاد شرکت نمایند. مکتب سوم، عبارت ازآن طبقه دانشمندان بودندکه همه تربیت شده مدارس عالیه خارج و فارغ التحصیل از اونیورسیته‌های ممالک فرنگستان بودند این فضلای جوان یا تعلیم یافته تمدن و فرهنگ آنگلوساکسون بودند یعنی در انگلستان و آمریکا تحصیلات خود را به پایان رسانده و یا از تمدن "ژرمنی" بهره یافته و در آلمان و اتریش تعلیم یافته و به ایران آمده بودند و نیز گروه دیگری و یا طبقه خاصی را تشکیل

می‌دادند که تربیت شدگان فرهنگ "لاتین" شمرده می‌شدند و در مدارس فرانسه تحصیل کرده بودندازدسته اول دکترعیسی صدیق رئیس وقت مدرسه دارلمعلمین عالی (دانشسرای عالی) انتخاب شد که مخصوصاً در آن اواخر در آمریکامطالعات بسیارکرده واطلاعات مبسوطی ازطرزتشکیلات اونیورسیته های انگلیس و ممالک متحده بدست آورده بود. از دسته دوم دکتر رضازاده شفق که از دانشگاه برلین در رشته فلسفه و ادب فارغ‌التحصیل شده انتخاب گردید و از دسته سوم مرحوم دکترامیراعلم که طب جدید را در دانشگاه لیون آموخته و دیگر مرحوم لقمان‌الدوله ادهم رئیس مدرسه طب و فارغ‌التحصیل اونیورسیته پاریس بود. اینها همه در آن کمیسیون انتخاب شدند.

به‌علاوه ریاست اداره تعلیمات عالیه در آن تاریخ به عهده جوانی دانشمند بود به نام دکتر علی‌اکبرسیاسی که در دانشگاه پاریس و "روان" دانش آموخته و در حقیقت مسئول و مباشر مستقیم سازمان دانشگاه در وزارت معارف بود. او نیز طبعاً در آن کمیسیون شرکت می‌کرد.

این جمع برگزیده ازاین مکاتب متعدد کمیسیون طرح‌ریزی وشالوده بندی دانشگاه جدیدالتاسیس را تشکیل می‌دادند وازاواخر سال ۱۳۱۲ این کمیسیون شروع به کارکرد و میرزامحمدخان گرکانی رئیس اداره تقاعد (بازنشستگی) که از مدیران مطلع و آگاه مسائل استخدامی بوده برآن جمع افزوده شد. البته به حکم وظیفه این بنده نویسنده نیز در جلسات عدیده آن کمیسیون شرکت می‌کردم.

در این جلسات آن آقایان با تبادل نظرو مشورت سازمان دانشگاه را طرح‌ریزی کردند عاقبت در نتیجه چند ماه مشورت و مطالعه حاصل بررسی آن کمیسیون به صورت لایحه قانونی درآمد که به نام "لایحه قانون تاسیس دانشگاه" در اسفند۱۳۱۲ به مجلس شورای ملی پیشنهاد گردید و مدت دوماه نیز در کمیسیون معارف پارلمان مورد بحث و مطالعه بود و سرانجام به صورت یک قانون درآمد و تاریخ ۸ خردادماه ۱۳۱۲ از تصویب مجلس شورای ملی گذشته و به صحه همایونی موشح و به موقع اجرا گذارده شد که هنوز بعد از چهل سال مبنای عمل متصدیان دانشگاه تهران است.

قانون ۸ خرداد ۱۳۱۲

این قانون مشتمل بر ۲۱ ماده است که از تشکیلات دانشگاه و دانشکده‌های ششگانه آن و دستگاه مدیریت آن یعنی مقام رئیس و شورای عالی و نیز از مدرسین و اساتید و معلمین و مسائل مربوط به استخدام و رابطه آن با قانون استخدام کشوری بحث می‌کند.

در ماده اول آن نوشته است: مجلس شورای ملی به وزارت معارف اجازه می‌دهد موسسه‌ای به نام "دانشگاه" برای علوم و فنون و ادبیات و فلسفه در تهران تاسیس نماید. مادهٔ دوم از شعب و تشکیلات داخلی بحث می‌کند و می‌گوید: هریک از آنها به "دانشکده" موسوم خواهد بود. (در آن موقع هنوز فرهنگستان تاسیس نشده بود. این قانون دو کلمه "دانشگاه" و "دانشکده" را به جای اونیورسیته (جامعه) و (فاکولته) وضع کرده است و کلمه "استاد" و "دانشیار" را به جای پرفسور و معاون او قرار داده: این شش دانشکده عبارت بودند از :

۱ ـ دانشکده علوم معقول و منقول
۲ ـ دانشکده علوم طبیعی و ریاضی
۳ ـ دانشکده ادبیات و فلسفه و علوم تربیتی
۴ ـ دانشکده طب و شعب و فروع آن
۵ ـ دانشکده حقوق و علوم سیاسی
۶ ـ دانشکده فنی و علوم مهندسی

این شش دانشکده شش گوشه اصلی دانشگاه را تشکیل می‌دادند و به همین سبب نشانی که برای عموم دانشگاهیان به تصویب رسید عبارت بود از یک نشان نقره مینا به شکل مسدس که وسط آن به علامت شیروخورشید مزین بود.

باید گفت که با تکامل و توسعه دانشگاه در ظرف مدت چهل سال اخیر رشد این دانشکده‌ها متوقف نمانده‌اند و سازمان‌های جدیدی به‌نام دانشکده‌های تازه بر آن اضافه شد که در این تاریخ تعداد آن به هفده دانشکده می‌رسد و موسسات فرعی برای شعب علمی گوناگون نیز در حاشیه آنها به وجود آمده است.

اولین مدرسه عالی قدیمی از عهد مظفرالدین شاه قاجار تاسیس شده بود به نام

مدرسه عالی فلاحت که بعدها در کرج در اراضی و باغ وسیع و عمارت قدیمی وجود داشت اداره مدرسه فلاحت برعهده وزارت کشاورزی بود. در سال ۱۳۲۲ یک جوان با هوش و با ذوق به نام شمس‌الدین امیرعلائی متصدی وزارت کشاورزی شد. وی به‌ذوق و ابتکار و علاقه به معارف آن مدرسه را به ضمیمه لابراتوار و کتابخانه و چاپخانه به دانشگاه منتقل ساخت که هم‌اکنون یکی از شعب مهم دانشگاه تهران است.

چنانکه گفتیم دراین عصر همایون دانشکده‌های جدید تاسیس شد.و یا دانشکده‌های دیگر مانند مدرسه عالی بیطاری (دامپزشکی) به دانشگاه تهران ملحق شدند. اسامی دانشکده‌ها نیز تغییر یافت و از جمله دانشکده معقول و منقول که ظرفا آن را مدرسه "شنگول و منگول" می‌گفتند به نام دانشکده "الاهیات" نامیده شده و دو شعبه دواسازی و دندانپزشکی فرع دانشکده طب خود توسعه و تکامل یافته و به صورت دو دانشکده درآمدند و دانشکده ادبیات به نام "ادبیات و علوم انسانی" موسوم گردید.

در بدو تاسیس مقر ساختمان پنج دانشکده طب، حقوق و علوم ادبیات در محوطه مرکزی (جلالیه) منظور بود و در آنجا تاسیس و تشکیل یافت ولی دانشکده معقول و منقول در مدرسه عالی سپهسالار ناصری قرار گرفت.

۱ ـ دانشکده طب که قدیم‌ترین مدارس عالی جدید است و از عصر تاسیس دارالفنون نیمه قرن سیزدهم در آنجا تشکیل شده بود در این اواخر به نام کلاس طب در همان محل روز می‌گذرانید مرحوم میرزااحمدخان پدر (نصیرالدوله) وزیر معارف وقت در سال ۱۲۹۷ آن مدرسه را از مدرسه دارالفنون جدا کرد و به صورت یک مدرسه مستقل درآورد که ریاست آن به عهده مرحوم دکتر لقمان‌ادهم واگذار گردید.

۲ ـ دانشکده حقوق در۱۳۱۷هجری قمری به ابتکارمرحوم حسین پیرنیا (مشیرالدوله) تاسیس شد ومنظور از آن تربیت کادر سیاسی برای خدمت در وزارت امور خارجه بودو شباهت به مدرسه علوم سیاسی پاریس داشت. در ۱۳۰۲ هنگامی که اعلیحضرت رضاشاه پهلوی به سمت ریاست وزاری معارف و عدلیه (دادگستری) برنامه آن را تغییر داده و آن را به صورت جدیدی در خلوت کریمخانی (کاخ گلستان) تشکیل دادند و به نام مدرسه "حقوق" نامیده شد

و مقصود از آن علاوه بر تربیت دیپلمات‌ها، تربیت قضات نیز بود و صورت منظمی داشت در زمان تاسیس دانشگاه به ریاست مرحوم علی‌اکبر دهخدا در عمارت بیرونی اتابک (درکوچه اتابک، بین فردوسی و لاله‌زار) قرار داشت. این مدرسه هم ازجمله موسسات عالی موجود بود که در قالب دانشگاه درآمد.

۳ و ۴ ـ دو دانشکده ادبیات و علوم در آن تاریخ به‌صورت هسته ابتدایی ضمیمه دارالمعلمین عالی(دانشسرای عالی) بود و با قسمت تعلیمات علوم تربیتی ترکیب یافته و به موجب قانون جدید از دارالمعلمین جدا شد و دو دانشکده مستقل در دانشگاه به وجود آمد که ساختمان آن دو اکنون در ضلع شرقی دانشگاه عمارت مرکزی قرار دارد. ریاست دانشسرا در آن وقت به عهده آقای دکترعیسی صدیق اعلم قرار داشت. بعد از تاسیس دانشگاه ریاست آن به اقای دکترعلی‌اکبر سیاسی واگذار شد.

۵ ـ دو دانشکده نوبنیاد که به حکم ضرورت و احتیاج مملکت در همان سال تاسیس (۱۳۱۳) به وجود آمد و افتخار تاسیس آن نصیب بنده شده، که در آن تاریخ متصدی وزارت معارف بودم. یکی دانشکده علوم معقول و منقول و دیگری دانشکده فنی (تکنیک) بود.

این هر دو دانشکده در تابستان ۱۳۱۳ مقدمات تاسیس آنها فراهم آمد و برنامه‌های آنها مدون گردید. ریاست دانشکده اولی به آقای حاج‌سیدنصرالله تقوی (دادات اخوی) واگذار گردید. در شهریور ماه همان سال در مجلس باشکوهی که در مدرسه عالی سپهسالار ناصری منعقد شد علمای درجه اول تهران مانند مرحوم امام جمعه خوئی ومرحوم بهبهانی و آقای امام جمعه تهران و بسیار دیگر از دانشمندان تهران در آن مجلس حضور یافته و رسمیت آن اعلام گردید. سال اول آن مطابق برنامه جدید در همان مدرسه تاسیس شد و دوره چهارساله آن تدریجاً تکمیل گردید وتا سال ۱۳۲۲درمدرسه قدیم سپهسالار ناصری برقرار بود. ولی در آن تاریخ برحسب تقاضا و استدعای علما و روحانیون از آن مدرسه به خارج منتقل گردید و مدرسه سپهسالار به طلاب علوم دینیه مقیم در حجرات آن مدرسه اختصاص یافت. اولین فارغ‌التحصیل‌های این دانشکده در سال ۱۳۱۷ به درجه لیسانس رسیدند.

۶ ـ دانشکده فنی یا علوم مهندسی که یک مؤسسه به کلی نوبنیاد بود در همان

سال تولد دانشگاه ۱۳۱۳ تاریخ حیات آن شروع می‌شود. در تهران برای تعلیم و فنون مهندسی و تکنولوژی مؤسسه خاصی وجود نداشت.
کلاس‌هایی در مدرسه قدیم دارالفنون آغاز شده بود که یک عده مهندس هم تربیت کرده بود ولی بعدها که دارالفنون به صورت یک مدرسه متوسط درآمد از آن کلاس‌ها اثری باقی نماند. مرحوم مهندس عبدالرزاق بغایری یکی از دانش‌آموختگان آن کلاس قدیمی بود.
وزارت راه و راه‌آهن و همچنین ادراه کل صناعت و کارخانجات نوبنیاد احتیاج زیادی به مهندسین جوان و تربیت شده داشتند و این معنی برای اعلیحضرت رضاشاه کبیر یکی از مقاصد و منویات خاص بود زیرا از استخدام کارکنان و کارشناسان بیگانه قلباً تنفر داشتند این بود که از موقع تاسیس دانشگاه، یک مدرسه به نام‌‌‌

با شرایط لازم از میان روسای دانشکده‌ها انتخاب می‌شود.
در بدو تاسیس اجرای ماده سوم تکلیف و وظیفه‌ای قانونی برای این بنده که در آن وقت وزیر معارف بودم، معین می‌کرد. نویسنده برحسب وظیفه پیشنهادی برای ریاست آن موسسه نوین تهیه نمودم و سه نفر از معمرین رجال و دانشمندان را که به زیور علم و ادب آراسته بودند برای ریاست پیشنهاد کردم.
وقتی که نخست‌وزیر (مرحوم‌علی فروغی) آن پیشنهاد را به عرض شاهنشاه رسانیدند مورد قبول واقع نگردید وامر فرمودند که خود وزیر معارف، خود دانشگاه را تاسیس کرده و همچنان به ریاست دانشگاه برقرار باشد. رئیس‌الوزرا امر مبارک را اجرا کرده و ... به این بنده ابلاغ کردند و اجازه دادند که امور دانشگاه را به سمت متصدی رسمی آن برعهده بگیرم و تشکیلات آنرا منظم کرده و احکام استادان داخلی و خارجی را برای تدریس در دانشکده‌ها صادر نمایم. و بعد از من وزارت معارف مانند مرحوم‌اسماعیل مرات و دکترعیسی صدیق و مرحوم‌سیدمحمد تدین و مرحوم‌مصطفی عدل(منصورالسلطنه) پیاپی پست وزارت معارف و ریاست دانشگاه را داشتند و به موجب تصویبنامه شماره ۱۵۴۳۷ مورخ ۲۵/۱۰/۲۵ شغل ریاست دانشگاه و انجام وظایف آن برعهده وزاری معارف قرار گرفت. بعدها در سال ۱۳۲۲ آقای دکترعلی‌اکبر سیاسی که وزیر معارف بودند، قانون استقلال دانشگاه را گذارنده خود ایشان رئیس دانشگاه شدند.

شورای دانشگاه

در ماده ۸ خرداد تشکیل مجمعی به نام "شورای دانشگاه" پیش‌بینی شده است و چگونگی سازمان و تعداد اعضا و وظایف آنان را معین می‌کند به استناد همین ماده پس از جلسه تشریفاتی که روز جمعه ۲۴ اسفند ۱۳۱۴ به مناسبت میلاد شاهنشاه پهلوی درمدرسه حقوق تشکیل یافت روز بعدیعنی شنبه ۲۵ اسفند اولین جلسه آن درهمان دانشکده حقوق منعقد گردید. روسای دانشکده‌های شش‌گانه و معاونین آنها و یک نفر از اساتید برجسته از هر دانشکده به سمت نماینده به عضویت آن معرفی شدند.
در جسله تشریفاتی روز جمعه ۲۴ اسفند مرحوم محمدعلی فروغی نیز حضور

یافت و جلسه را با بیاناتی تشویق‌آمیز افتتاح کرد و هم در آن جلسه به اهمیت وظیفه رئیس دانشگاه و تکالیفی که قانوناً برعهده اوست اشاره کرد. این بنده در جواب بعد از عرض تشکر، شرحی بیان کردم و به مقام علم و دانش ایرانیان و خدمات آن قوم به عالم انسانیت اشاره کردم و گفتم هرچند تاریخ تاسیس دانشگاه‌های ممالک راقیه اکثر برتاریخ تاسیس دانشگاه تهران تقدم دارد ولی در حقیقت افزون از هزار سال است که کاروان علم و ادب در این سرزمین در حرکت بوده است و نیاکان ما که نام آنها در تاریخ تمدن جهان ثبت شده است در تعلیم علوم عالیه پیش قدم بودند. اینک هم به صورت دانشگاه همان تاریخ پرافتخار تجدید شده است شک نیست که فرزندان آنان همان میراث اجداد خود را تجدید خواهند کرد و با استعداد خداداد و نبوغ ذاتی، گوی سبقت از دیگران خواهند ربود و سخن را تیمناً به این بیت خواجه حافظ پایان دادم که می‌فرماید:
فیض روح‌القدس ار باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

اکنون بیش از چهل سال از آن تاریخ می‌گذرد. جلسات متوالی و مرتب شورا که در طول این مدت دراز پی‌درپی تشکیل شده متجاوز از هفتصدوپنجاه جلسه است که صورت مذاکرات آن نماینده حرکت مداوم و سیر ترقی پیوسته دانشگاه در این زمان بوده است و انشاءالله روزگاران باقی بوده ودیعه گذشتگان را به آیندگان خواهد سپرد.
به نقل از فصلنامه تلاش ـ شماره ۲۰

فصل چهاردهم

جريان صنعتي شدن ايران در سال‌هاي ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۰

دست دولت زير سر صنعت

دكتر ويلم فلور، دانشمند ايران‌شناس هلندي در سلسله گزارش‌هاي خود از ايران چند مقاله نوشته است كه «صنعتي شدن ايران» يكي از اين مقاله‌هاست.

شورش شيخ احمد مدني، صيد مرواريد در خليج‌فارس در سال ۱۷۵۷ ميلادي و صنعت پارچه‌بافي و بازرگاني در ايران (۱۹۰۰-۱۵۰۰) دو مقاله ديگر فلور است كه توسط دكترابوالقاسم سري گردآوري و در كتابي با نام صنعتي شدن ايران توسط انتشارات توس منتشر شده است. دكترفلور در مقدمه مقاله خود مي‌نويسد: «... در سال‌هاي ۱۹۲۵ تا ۱۹٤۱ سياست اقتصادي ايران بر ٤ اصل پذيرش رهبري اقتصاد كشور از سوي حكومت، شناخت عوامل توليد، ايجاد تعادل ميان مصرف كالاهاي وارداتي و قدرت خريد ملي و افزودن بر قدرت خريد، استوار شده بود... قرار بود شركت‌هاي بخش خصوصي بزرگ با امان يافتن از پرداخت عوارض ورود كالا، دريافت وام‌هاي صنعتي و تسهيلات براي واردات ابزار توليد اقدام كنند... اما تعرفه‌هاي زيادي براي صنايع نوپا معمول گشت كه سازوكار قيمت‌ها و سودآوري منابع را تغيير داد... تنها واحدهاي انحصاري سرپا ماندند...» گزارش دكتر فلور را از جريان صنعتي شدن ايران در سال‌هاي ۱۹۲۲ تا ۱۹٤۰ مي‌خوانيد.

فشار براي صنعتي‌كردن ۱۹۴۰-۱۹۲۲

كودتايي كه رضاخان وضياءالدين رهبري كردند دوران جديدي را در تاريخ ايران گشود. اين دوران نه همين با تقويت حكومت مركزي و افزايش امنيت مشخص شد؛ بلكه همچنين پس از سال ۱۹۲۵ كه رضاشاه خود را شاه ايران خواند ديكتاتوري همراه با فقدان آزادي سياسي مجلس به رشد پرداخت. حكومت جديد پس ازكودتا نقشه‌هاي بزرگي براي ايران داشت و حتي پس از عزل ضياءالدين ازحكومت كابينه‌هاي بعدي مقداري روح پيشرفت‌طلبي كابينه ضياءالدين را حفظ كردند. از جمله هدف‌هاي كابينه قوام‌السلطنه (۱۹۲۱) آغاز كردن به استخراج معادن و بسيج ساير منابع براي تاسيس شركت‌ها و آموزش كارگران و مردم بيكار براي مبارزه با بيكاري بود. هر چند حكومت در اجراي اين سياست زياد موفق نبود، با وجود اين مجلس در ۱۹۲۱ در كوششي به منظور موقوف ساختن بخش زيادي از پارچه‌هاي وارداتي و تشويق صنايع پارچه‌بافي داخلي، پوشيدن پارچه‌هاي بافت ايران را براي كارمندان دولت و كاركنان ارتش اجباري دانست. اين تصميم تا حدي صنايع پارچه‌بافي داخلي را رمق بخشيد، اما هنوز مي‌بايست نخ از خارج وارد شود. در كوشش همانندي براي تشويق صنايع بومي حكومت مبلغي پول به برگزاري نمايشگاهي از ساخته‌ها و صنايع ايران در تهران اختصاص داد تا مصنوعات و صادرات ايران را تقويت كند. در همين حال براي تشويق صنعتگران ايراني به استفاده از تكنولوژي جديد، اجازه داده شد كه نمايشگاهي از ماشين‌هاي خارجي دايز شود. اين ابتكارها موجب شد كه تقاضا براي دريافت ماشين‌هاي ريسندگي و بافندگي چه دستي وچه برقي و نيزاستقرار كارخانه‌هاي بزرگ يا به كار انداختن كارخانه‌هاي تعطيل شده افزايش يابد.

براي اينكه حكومت بتواند نقشه خود را اجرا كرده به هدف‌هاي خود برسد لازم بود كه بر اقتصاد تسلط بيشتري يابد تا زيرسازي اقتصاد خود را پيشرفت داده و آن را به نحو معقولي سامان دهد. به اين منظور هيات آمريكايي به رياست ميلسپو كه اختيارات بسيار داشت به كار گرفته شد. ميلسپو در ضمن كارهاي

بسيار ديگري كه انجام داد در ۲۹ نوامبر ۱۹۲۳ دستورهايي صادر كرد تا بر اجراي حكم دولت كه خواسته بود تنها از پارچه‌هاي بافت ايران استفاده شود نظارت كنند. در همان سال حاج‌معين‌التجار بوشهري كارخانه ابريشم‌تابي خود را در رشت بازگشايي كرد. اين كارخانه هر چند نزديك ۲۰ سال تعطيل بود هنوز وضع خوبي داشت. در همان سال بازرگاني اصفهاني با نام عطاءالملك در آلمان ماشين‌هاي كارخانه ريسندگي بافندگي خريداري كرد، اما تا پايان سال ۱۹۲۳ او هنوز نتوانسته بود تمام ماشين‌ها را از راه‌هاي كوهستاني همدان به اصفهان انتقال دهد. مالك كارخانه كبريت‌سازي تبريز در سال ۱۹۲۳ براي گسترش ظرفيت توليد كارخانه، ماشين‌هاي جديد به آلمان سپارش داد. خود حكومت نيز درباره طرح‌هايي براي انجام دادن فعاليت‌هاي مختلف صنعتي مانند تاسيس كارخانه قند دركهريزك به بحث پرداخت.ميلسپو نوشت كه «اگر كارخانه قند كار خود را از سر گيرد ما آماده‌ايم كه در زمين‌هاي خالصه براي آن چغندر بكاريم.» مباحثه‌هايي نيز براي ساختن راه‌هاي آهن و ايستگاه هيدروالكتريك براي روشنايي و تهيه برق تهران و ايجاد سرويس تراموا به تجريش، جريان داشت. در سال ۱۹۲٤ وزارت فواید عامه امتيازي به مدت ده سال براي ساختن كارخانه‌هاي پارچه‌بافي در ولايت‌هاي استرآباد، شاهرود، بسطام و دامغان اعطا كرد. در همين سال وزارتخانه مزبور همچنين با پيشنهاد شركت آلماني براي ساختن كارخانه‌هاي ريسندگي (ابريشم و پنبه) به منظور بافتن پارچه و ساختن كارخانه‌هاي كاغذسازي و آبجوسازي موافقت كرد با شرايط زير:

كارخانه‌ها يك سال پس از امضاي قرارداد ساخته شوند و شمار كاركنان خارجي در آنها اندك و محدود بماند. وارد كردن ماشين‌هاي كارخانه‌ها از پرداخت عوارض گمركي معاف باشد و ماليات بر درآمد برابر ده درصد از درآمد خالص پرداخت شود.

اين فعاليت‌ها نشانه نيازي است كه حكومت و مجلس براي جذب سرمايه‌گذاران صنعتي و آغاز پايگاه صنعتي جديد احساس مي‌كنند.

در سال ۱۹۲۵ كارخانه نخريسي و بافندگي در اصفهان تاسيس شد و كارخانه پنبه و پشم‌ريسي (صنيع‌الدوله) كه تعطيل بود در تهران دوباره شروع به كار كرد. مالك كارخانه پنبه‌ريسي در تبريز نيز در شهر زادبوم خود قزوين كارخانه

پشم‌ريسي دايز كرد. فعاليت‌هاي صنعتي به مقياس كوچك در زمينه كفاشي، سراجي، جوراب‌بافي و ساير كالاهاي مصرفي نيز به سرعت رو به توسعه گذاشت. براي اصلاح و بهبود اين كارخانه‌ها و صنايع حكومت موسسه فني (مدرسه صناعت) در ۱۹۲٤ بنياد نهاد كه در آن تكنسين‌هاي جوان را متخصصان اروپايي آموزش مي‌دادند.

كوشش‌هاي زيادي براي حفظ صنايع بومي و يافتن سرمايه‌گذاراني كه مايل به ايجاد صنايع جديد باشند، انجام گرفت. در ۱۹۲۵ قانوني به تصويب رسيد كه به موجب آن به مدت ده سال ماشين‌آلات صنعتي و كشاورزي و ابزار و وسايل يدكي آنها از پرداخت عوارض ورود معاف گشت. اين معافيت آشكارا به صنايع بزرگ نظر داشت و كالاهاي مهم كوچك مانند چرخ خياطي و ماشين‌هاي بافندگي را شامل نمي‌شد.

اين صنايع جديد در بسياري موارد مانند كارخانه وطن اصفهان، در وضع اقتصادي و مالي متزلزل قرار داشتند.

كارخانه جديد وطن كه توليدات پارچه زمخت و پتوهاي آن مرغوب بود تنها با «حمايت جدي حكومت در شكل پول نقد، قراردادها و فرمان‌هايي كه كاركنان دولت را به پوشيدن پارچه‌هاي ميهن‌بافت تشويق مي‌كرد.» مي‌توانست سرپا بماند. اين حمايت از سوي حكومت انجام شد، زيرا كه در ميان اعضاي حكومت گروه‌هاي نيرومندي وجود داشتند كه مي‌خواستند ايران را مدرنيزه و كشور صنعتي كنند و البته وابسته بازرگاني انگليس نوشت، «گويا اين استحاله به ضرورت معني پيشرفت مي‌داد. »

اين گروه‌هاي ذي‌نفع از عناصر مختلفي از جمله جوانان تحصيلكرده غرب، مردمان اصلاح‌طلبي كه از رضاخان (رضاشاه بعدي) پشتيباني مي‌نمودند تشكيل شده بود. اين اصلاح‌طلبان گذشته از تجربيات دردآلودي كه از فرمانبرداري ايران ازبريتانيا و روسيه داشتند، اضمحلال قريب الوقوع كشور آنها را واداشت كه ازحكومت مركزي نيرومند كه با مردي نيرومند مانند رضاخان رهبري مي‌شد، حمايت كنند. شقوق مختلف پيشرفت اقتصادي ايران در باشگاه‌هاي گوناگون مانند «مجمع اقتصاد» كه در ۱۹۲٤ در تهران تاسيس شده بود در معرض مباحثه‌هاي پرشوري قرار گرفت، به مثل داور وزير بعدي

عدليه كه در سال ۱۹۲۳ ناشر روزنامه مرد آزاد بود، رهبري حزبي به نام اصلاح‌طلبان (Reformists) را به عهده داشت كه از جمله خواست‌هاي آن «ايجاد انقلاب صنعتي و كشاورزي با ماشين‌هاي جديد» در ايران بود. عقايد اين برنامه‌ها و برنامه‌هاي ديگر نه همين به سبب تحصيلات آنها در اروپا، بلكه به سبب انتشار كتاب‌ها و مجله‌هاي گوناگون مانند آينده، ايرانشهر و فرهنگستان و پايان‌نامه‌هاي ايرانيان فراهم شده بود. بسياري از عناصر سياست اقتصادي كه در دهه ۱۹۳۰ تعقيب مي‌شد در اين كتاب‌ها بود و بي‌شك اين نشريه‌ها نفوذي عميق بر سياست‌سازان داشت. نمونه مهمي از اينگونه كتاب‌ها، اگر تنها به سبب اينكه به زبان فارسي نوشته شده، كتاب احمد متين دفتري است با عنوان «كليد استقلال اقتصادي ايران» وي در اين كتاب درباره نظارت مستقيم دولت بر اقتصاد كه موجب پيشرفت زيربناي اقتصاد مي‌شود و صنايع ملي كه مي‌بايست در برابر واردات خارجي حمايت شوند و صادرات صنعتي كه مي‌بايست تشويق شوند، به بحث پرداخت. وي همچنين براي جلب سرمايه‌گذاران به ويژه سرمايه‌گذاران خارجي پيشنهاد كرد كه معافيت‌هاي مالياتي به‌عنوان يكي از سياست‌ها دنبال شود.

اما حتي مهم‌تر از مجامع گوناگون اقتصادي اصلاح‌طلب و جز آنان، حزب تجدد (Revival) به رهبري داور، تيمور تاش و تدين بود، هرچند كه با اين مجامع از نزديك پيوند داشت. اين حزب كه تركه «دموكرات‌ها» مدافعان اصلي جنبش مشروطيت بود وبسياري از مشروطه‌طلبان قديمي در آن عضويت داشتند، كانال اصلي اين عقايد بود. برنامه حزب خواهان «جدايي مذهب از سياست، ايجاد ارتش با انضباط وبوروكراسي با مديريت خوب، پايان دادن به كاپيتولاسيون اقتصادي، صنعتي كردن، جانشين ساختن سرمايه بومي به جاي سرمايه خارجي، كشاورز نمودن چادرنشينان، وضع قانون ماليات بر درآمد مترقي، فراهم كردن وسايل تحصيل براي همگان، ازجمله بانوان، پر و بال دادن به استعدادها و جانشين ساختن زبان فارسي به جاي زبان‌هاي اقليت‌ها در سراسر ايران» بود. بيشتر برنامه حزب در دوران سلطنت رضاشاه انجام گرفت و نه شگفت زيرا كه حزب از سياست‌هاي ايجاد حكومت مركزي قوي رضاخان سخت پشتيباني مي‌نمود و رهبران و بسياري از اعضاي برجسته آن در شمار

وزيران و مقام‌هاي مهم حكومت يا عاملان خدمات ديگر درآمدند. در پرتو وجود همين مردان است كه ايران توانست در دهه ۱۹۳۰ گامي بزرگ به پيش بردارد. درست است كه اينان نتوانستند اصلاحاتي عميق ايجاد كنند و دستگاه حكومت را بيش از حد گسترش داد و تفاوت‌هاي فاحشي ميان سطح درآمد مناطق شهري و نواحي روستايي پديد آوردند، اما اينان توانستند سيماي ايران را تغيير دهند و جاي پايي براي دومين جهش به پيش كه در دهه ۱۹۵۰ صورت گرفت بنا كنند. شكي نيست كه اين گام‌ها با هزينه‌هاي هنگفت برداشته شد و امكان داشت با هزينه‌هاي بسيار كمتر برداشته شود، اما اين امر را بايد به مشكلات عديده‌اي كه در برابر اين مردان قرار داشت و براي رفع آنها ناچار بودند، چنانكه جان استوارت ميل گفته «تاوان تجربه‌اندوزي» خود را بپردازند، نسبت داد.

معلوم نيست كه در نتيجه اعمال اين سياست يا جز آن در سال ۱۹۳۱ بنا به فهرستي كه اداره كار و صنعت ايران (پيوست الف) نشر داده در حدود ۲۳۰ كارخانه و تاسيسات صنعتي جديد بزرگ و كوچك در ايران وجود داشته است، اما در اين فهرست از شماره كارگران، نيروي اسب به كار گرفته شده، ميزان سرمايه‌گذاري يا زمان تاسيس سخني به ميان نيامده است. آنچه در اين فهرست جالب توجه است شماره بسيار زياد صنايع كشاورزي به ويژه ۳٤ كارخانه پنبه پاك كني است. همچنين در فهرست از ۳۵قرارگاه الكتريكي ياد مي‌شود كه به راستي جالب توجه است، زيراكه وابسته بازرگاني انگليس در سال ۱۹۲۸ نوشته بود كه «تنها شهرهاي تهران، بوشهر، تبريز، انزلي و رشت برق دارند». اختلاف ميان آگاهي‌ها- ناممكن است كه در ميان سال ۱۹۲۸ و ۱۹۳۱ آن همه مولد برق به ايران وارد شده و نصب شود- را تنها ممكن است به غفلت و ناداني يا به اغلب احتمال به ناديده گرفتن تاسيسات كوچك‌تر و كم‌اهميت‌تر نسبت داد.

درستي احتمالي اين نظريه از گزارش تجارتي انگليسيان در ۱۹۳۰ معلوم مي‌شود كه مي‌گويد «هيچ نوع پيشرفت صنعتي كه نتيجه‌بخش باشد در ايران صورت نگرفته است». اين گزارش با فهرستي كه حكومت ايران از صنايع خود به دست داده تطبيق نمي‌كند ومي‌توان آن را چنين توجيه كرد كه آنچه در نظر ايرانيان صنعتي ومدرن مي‌نمود، درنظراروپاييان اهميتي نداشت و درخور ذكر

نبود.
با وجود اين نتايج، حكومت ايران از واكنش سرمايه خصوصي داخلي و فقدان مديريتي كه سرمايه‌داران ايراني درزمينه صنعت جديد از خود نشان دادند، نوميد و دلسرد شده بود.
معافيت‌هاي مالياتي و كمك‌هاي دولتي كه براي سرمايه‌گذاران در نظر گرفته شده نتيجه‌اي به بار نياورده بود، بنابراين حكومت بر آن شد كه خود زمام ابتكار را در صورت امكان با همكاري سرمايه‌گذاران خارجي، در دست گيرد. در ۱۹۲۷ حكومت به كار متهورانه ساختمان راه‌آهن سراسري ايران پرداخت و در اين حال ساختمان كارخانه كاغذسازي موردتوجه قرار گرفت.
حكومت بيهوده كوشيد تا علاقه سرمايه خارجي را به سرمايه‌گذاري در تهيه آب‌وبرق تهران جلب سازد. حكومت همچنين مي‌خواست راه‌آهن ملي كشور را با فولاد ساخت ايران، بسازد.
بنابراين يك مهندس آلماني براي تحقيق در امكان ساختن كوره‌هاي ذوب فلز در سمنان استخدام كرد. از آنجا كه در ناحيه سمنان زغال‌مناسب وجود نداشت كوره‌هاي ذوب به پوكه (كوك) زغال‌سنگ معدن شمشك نزديك تهران وابسته بود. توليدات اين معدن نيز مي‌بايست به عنوان سوخت ارزان‌تر براي تهران كه هر تن زغال‌چوب در زمستان به بهاي ٦ليره در آن به فروش مي‌رفت، به كار رود. گذشته از آن قرار بود كه زغال براي خود راه‌آهن به كار رود و قصد بر اين بود كه طرح از لحاظ اقتصادي مناسب باشد. در ۱۱ اوت ۱۹۲۸ مجلس مبلغ دويست هزار تومان براي به كار انداختن معدن شمشك در نظر گرفت. زغال به بهاي نصف هزينه توليد به فروش مي‌رفت. هنگامي كه معلوم شد اداره معادن وزارت كارهاي عامه مقدار زيادي از سرمايه كارهاي معدني را اختلاس كرده است حكومت آن را تعطيل كرد. حكومت در علاقه‌مند ساختن يك شركت چكسلواكيايي به تحصيل امتياز ساختمان كارخانه قند در كرج موفقيت بيشتري يافت. در آنجا آزمايش‌هايي درباره چغندر قند انجام گرفت. براي سرعت بخشيدن به پيشرفت اقتصادي كشور يك سلسله اقدامات براي افزايش نفوذ دولت بر اقتصاد انجام شد.

جهش بزرگ به پیش (۴۰-۱۹۳۰)

در آغاز سال ايراني ۱۳۰۹ (مارس ۱۹۳۰) حکومت ايران تصميم گرفت «صنايع تازه را به عنوان وسيله‌اي براي کاهش واردات و حمايت مبادله گسترش دهد.» گذشته از اين مباحثه‌ها علاقه شديدي وجود داشت که ايران به گونه کشور متکي به خويش که از مداخله‌ها و نفوذ بيگانه آزاد باشد در آيد. حکومت براي حصول اين آرمان معتقد بود که بايد جامعه و اقتصاد ايران مدرنيزه شود. حکومت بر اين باور بود که تغييروتحول را بايد دولت از راه درگيري در اقتصاد و شرکت‌ها و برنامه‌ريزي اقتصادي انجام دهد. ابزاري که براي اجراي اين سياست برگزيده شد وارد کردن جانشين بود که به معني دخالت در وظايف خاص بازار و رقابت بين‌المللي بود. در ١٤ دسامبر ۱۹۳۰ رضاشاه هشتمين جلسه مجلس را با اين جمله‌ها که «ما آرزومنديم اين مجلس در تاريخ کشور به عنوان مجلس اقتصاد شناخته شود» افتتاح کرد. اين اخطار سرآغاز دوره‌اي شد که در آن حکومت به عنوان سازمان‌دهنده‌اي عالي به کار پرداخت. اين گام مهم را حکومت تا اندازه‌اي براي خنثي کردن اثرات انحطاط بزرگ اقتصاد ايران و تا اندازه‌اي براي آنکه حکومت پيشتر سياستي را براي گسترش سياست اقتصادي و ايجاد تعادل بازرگاني در پيش گرفته بود برداشته بود. به اين منظور دولت کاپيتولاسيون‌هاي دولت‌هاي خارجي را در ۱۹۲۸ براي به دست آوردن تعرفه کامل و اقتدار مالي لغو کرد. از جمله نبود استقلال داخلي، کوشش‌هاي صنعتي کردن ايران را از همان آغاز در دهه ۱۸۵۰ دچار مانع ساخت.

هرچند تا آن زمان استقلال داخلي به سبب تعهدات کاپيتولاسيون به دست نيامده بود (اين استقلال در ١٩٣٦ به حاصل آمد) و حکومت ايران نخستين بار از سال ۱۹۲۸ توانست به طور واقعي از اقتصاد خود پشتيباني کند. استقلال مالي با سقوط قيمت‌هاي کالاهاي صادراتي ايران مصادف گشت که به بدتر شدن اوضاع بازرگاني ايران و به‌هم خوردن تعادل در پرداخت‌ها انجاميد. پيشرفت انگيزه‌اي فوري و ضروري براي حکومت پديد کرد تا به دنبال يافتن منابع

درآمد ديگر و ارز خارجي باشد.
صنعتي كردن يكي از پاسخ‌هاي آن مساله بود. قانون انحصار بازرگاني خارجي ۱۹۳۱ ابزار سياسي حكومت براي حصول آن مقصود بود.
حكومت ايران دريافت كه براي بهبود اساس صنعتي از زير بناي لازم برخوردار نيست. نظام حمل‌ونقل براي پيشبرد بازرگاني زيانبار بود و كارهاي زيربنايي ديگر (به مثل تهيه برق) رضايت بخش نبود. مي‌بايست بانكداري و موسسات مالي گسترش بيشتري يابند تا بتوانند ابتكارهاي صنعتي را تشويق و ياري كنند. بر روي هم سرپرستان، مديران، مهندسان و كارمندان ماهر تحصيل‌كرده در همه سطوح وجود نداشت. ايران بي‌چنين زيربنايي نمي‌توانست صنعت خود را گسترش دهد و ما مي‌بينيم كه حكومت برنامه وسيعي را براي برآورد كردن اين نياز اجرا كرد.
در ژوئن ۱۹۳۱ وزارت اقتصاد ملي كه تا آن زمان مسوول پيشبرد صنعت بود به سه اداره منقسم شد كه يكي از آنها اداره صنعت و معادن بود. مدير جديد آن فرخ در زندگينامه خود مي‌نويسد كه اداره جديد در آغاز كار حتي مكان‌هايي نداشت و بنابراين مدرسه كمال‌الملك را براي استقرار برگزيد. براي اداره معادن، او مهندس زاهدي را كه به تازگي پس از اتمام تحصيلات در رشته معدن از فرانسه به ايران بازگشته بود انتخاب كرد. اداره جديد به اندازه كافي پول براي كار نداشت و بنابراين فرخ بر آن شد كه استخراج معادن زغال شمشك، گاجره (Gajareh) و لالون را آغاز كند و اداره را با عوايد حاصل از فروش زغال به راه اندازد. به اين ترتيب اداره اندك اندك كار خود را آغاز كرد. اداره ناچار بود كه به آهستگي كار را آغاز كند زيرا كه نه همين منابع آن اندك بود بلكه سازمان تازه‌پايي نيز بود. چون فرخ كارمندان قديمي وزارت اقتصاد ملي را به وزارتخانه‌هاي ديگر انتقال داده وكارمندان يكباره جديدي را به اداره خود آورده بود.
اداره‌هاي جديد مسوول اجراي سياست اقتصادي جديد بودند. اين سياست در حول و حوش قانون انحصار بازرگاني خارجي دور مي‌زد كه به حكومت ايران نظارت دقيق‌تري بر واردات و صادرات و نظارت بر معاملات در ارز خارجي را عرضه مي‌داشت و امكان ايجاد صنعتي را كه به جانشين‌سازي واردات

پردازد فراهم ساخت که در غیر آن صورت وجود نمي‌داشت.
نوع‌هاي صنعت بر روي هم از لحاظ ارتباط با مواد خام و بازار داخلي خوب انتخاب شده بود. سياستي که درباره سهميه‌هاي واردات و تحريم کالاهاي وارداتي در پيش گرفته شده بود، وضعي پديد آورد که کارخانه‌داران ايراني از رقابت خارجي آسوده خاطر بودند و مي‌توانستند کالاهاي خود را با قيمت‌هاي گزاف عرضه کنند. تعرفه‌ها براي حمايت ازصنايع داخلي و نيز گردآوردن درآمد به کار مي‌رفت. اما نظام سهميه‌هاي وارداتي بسيار موثر کار نمي‌کرد و از نظارت خوب حکومت بر سطح حمايت از صنعت جلوگيري مي‌کرد، در اين حال ساخت‌هاي انحصارطلبانه‌اي پديد آمد، هزينه زياد اداري و فساد آنها به عدم تکافو و زيان ارز خارجي منجر گشت.
به سبب سياست اقتصادي که عنايت به داخل کشور داشت، ساختاري صنعتي پديد آمد که به گونه‌اي روز افزون بر انگاره‌هاي مصرف داخلي اثر گذاشت. در فهرست اولويت‌هاي صاحبان صنايع يا حکومت اثر گذاشت. در فهرست اولويت‌هاي صاحبان صنايع يا حکومت پيشبرد صادرات مقام منيعي نداشت. گذشته از آنکه بازار داخلي هنوز فرصت‌هاي بسيار زيادي را عرضه مي‌داشت. ايران براي فروش بين‌المللي کالاهاي مصنوع خود به سبب بدي کيفيت و اقدام‌هاي احتياطي که ساير کشورها در آن زمان انجام مي‌دادند دچار اشکال بود. همچنين تعرفه‌هاي بسيار بالا مکانيزم قيمت را تغيير شکل داد. در نتيجه قيمت هنگفت کالاي توليد شده براي شرکت‌هايي که مي‌خواستند کالاهاي خود را در بازارهاي بين‌المللي به فروش رسانند دشواري‌هايي آفريد. صاحبان صنايع ايران به دو شيوه دچار اشکال شدند: نخست اينکه آيا مي‌بايست مواد خام يا اجناس واسطه خودشان را وارد کنند يا اينکه از توليدکنندگان داخلي بخرند در هر دو صورت قيمت کالاي توليدي آنها از رقيبان خارجي بسيار بالاتر بود. نخست اينکه آنها ناچار بودند که تعرفه‌هاي زياد براي واردات و حمل‌ونقل بپردازند، دوم توليدکننده داخلي چون از حمايت دولت برخوردار بود، مي‌توانست کالاهاي توليدي‌اش را به قيمت‌هاي گران بفروشد.
بنابراين فرصت‌هاي صادراتي صنعت ايران نيز به سبب سطح بالاي حمايتي که از آن مي‌شد دچار رکود گشت.

نرخ‌هاي عايدي هر واحد در بازار داخلي نيز بسيار زيادتر از بازار بين‌المللي بود. بنابراين صاحبان صنايع حتي ترجيح مي‌دادند كه توليد خود را به سطوح پايين كاهش دهند تا اينكه به بازارهاي خارجي صادر كنند. اين گرايش همچنين در مقدار به نسبت اساسي استعداد به قوت صنعتي و استعداد به قوت كارگر منعكس شده است. مانع ديگر پيشبرد صادرات اثر تعرفه‌ها در نرخ‌هاي پول كشور بود. واردات به نسبت به سبب تعرفه‌ها كاهش يافت و مجموع ميزان ارز خارجي صرف شده بر واردات نيز به همين سرنوشت دچار شد. پول ملي به ارزش بالاتري گرايش يافت و در نتيجه صادركنندگان براي همان حجم صادرات پول داخلي كمتري دريافت كردند. با تصويب قانون ارز خارجي در سال ۱۹۳۲ بازار سياه به وجود آمد. «در نتيجه برخي از بازرگانان كه كارهاي بازرگاني (بين‌المللي) را بيش از پيش دشوار و ناسودمند يافتند و توجه خود را به گسترش توليد صنعتي در درون كشور معطوف داشتند.»

در نتيجه سياست حكومت در دهه بعد شمار بسيار زيادي كارخانه جديد در ايران ساخته شد. مهمترين صنايع عبارت بودند از كارخانه‌هاي قند، پارچه‌هاي پنبه‌اي و پشمي، كبريت‌سازي و سمنت‌سازي. شماري از كارخانه‌هاي كوچكتر- شيميايي، انواع ديگر پارچه، صابون، توليد روغن، شيشه‌سازي، جوراب‌بافي و جامه‌هاي كشباف و مانند آن، چرم‌سازي، كارخانه‌هاي برنج پاك‌كني، چاي، آسياب‌هاي آرد، آبجو و شراب‌سازي- نيز در نقاط مختلف كشور، بيشتر به دست سرمايه‌گذاران خصوصي تاسيس گشت. ميان سال‌هاي ۱۹۳٤ و ۱۹۳۸ موج صنعتي كردن در اوج خود بود. شماره كارگراني كه در اين كارخانه‌هاي نوبنياد استخدام شدند. ميزان استخدام را در قياس با ميزاني كه پيشتر بخش صنعتي پيشنهاد كرده بود نزديك ۲۵۰درصد بيشتر نشان مي‌دهد.

در اكتبر ۱۹۳٤ اداره صنايع و معادن در طي آگهي اعلام داشت كه در آينده هر كس قصد تاسيس كارخانه‌اي صنعتي را داشته باشد براي اينكه از رقابت زيان‌بار جلوگيري شود بايد نخست از اين اداره پروانه دريافت دارد. اين امر نشانگر آن است كه سياست دولت موفقيت‌آميز بوده است. زيرا با اينكه طرحي براي گسترش صنعت وجود نداشت، سرمايه‌گذاران به طرز روزافزوني سوار شدن به ارابه صنعت را براي خود سودآور تشخيص دادند. حكومت با تاسيس

کارخانه‌هاي قند موج صنعت را شدت بخشيد، اما اين شركت‌ها و سرمايه‌هاي خصوصي بودند كه سرمايه اصلي را فراهم كرده ضربه اصلي را براي پيشرفت وارد آوردند. به ويژه در ناحيه اصفهان واكنش نسبت به صنعتي كردن بسيار مثبت بود زيرا «كمابيش هر بخشي از جمعيت اصفهان و مضافات آن اگر نه همه اندوخته‌هاي خود، مقداري از آن را در اين راه سرمايه‌گذاري كردند.» آن حمايت گسترده و آن پايگاه وسيع سرمايه‌گذاري از اين رو تسهيل گشت كه سهام به مقدار كم از يك‌هزار ريال صادر گشت. پول سرمايه‌گذاري شده در بيشتر موارد نقد بود و از عوايد فروش اموال غيرمنقول مثل زمين نبود.
در آذربادگان، طبقه بازرگانان در واكنش نسبت به سياست حكومت با احتياط بيشتري رفتار كردند. اما تا سال ۱۹۳٦ زمان از دست رفته را با گسترش سريع كارخانه‌هاي نوبنياد جبران كردند: «حتي كساني كه در اثر روبه‌رو شدن يا كاهش يافتن فرصت‌هاي سرمايه‌گذاري در بازرگاني خصوصي در معرض احتكار سرمايه‌هاي خود بودند، اينك به سبب موفقيت‌هايي كه پيشگامان تاسيس كارخانه‌ها به دست آورده‌اند و به سبب ناتواني خودشان در تبديل سرمايه‌هاي خود به پول‌هاي مطمئن‌تر خارجي به شركت در گسترش صنعت ترغيب شده‌اند.»
از آنجا كه بازار عمومي معتبر شايسته‌اي در ايران وجود نداشت، حكومت بر آن شد كه با فراهم ساختن وام بانكي و اعتبارات بازرگاني براي صاحبان صنايع سرمايه‌هاي خصوصي را ترغيب كند. بانك ملي كه در ۱۹۲۷ بنيان يافت نقش مهمي در شركت و همكاري در بسياري از سرمايه‌گذاري‌ها ايفا كرد. بانك براي تشويق سرمايه‌گذاران نرخ بهره بسيار اندكي تنها ٥ تا ٦درصد مي‌گرفت. اين نرخ برخلاف نرخ‌هاي زياد بهره بود كه در بخش اقتصاد غيربازاري رواج داشت و بانك ملي نتوانست در آنها رخنه كند. وضع بانك كشاورزي نيز كه در سال ۱۹۳۳ بنيان يافت اين‌چنين بود. توزيع منافع پيشرفت اقتصادي ميان‌ناحيه‌هاي شهري و روستايي به اين ترتيب سخت به نفع نواحي شهري بود.
سرمايه‌گذاري‌هاي شهري آشكارا به نفع نواحي شهري بود، سياستي كه به كشانده شدن كارگران روستايي به نواحي شهري كمك كرد و به ايجاد محله‌هاي كثيف و بيكاري در شهرها انجاميد. در نواحي شهري نيز ايجاد صنايع بزرگ

بر صنايع كوچك مرجع دانسته شد و مي‌بينيم كه صنايع سنتي به عنوان وسايلي براي مبارزه با بيكاري و فقر زياد چندان آماج توجه قرار نگرفت.
از آنچه كه درباره ميزان‌هاي بهره يا كمابيش درباره سودهاي سهامي كه كارخانه‌هاي واقع در شيراز و اصفهان به سهامداران پرداخته‌اند، مي‌دانيم اينها بسيار اميدبخش به نظر مي‌آمد. شركت صنعتي فارس سود سهامي به ميزان ۲۰درصد در سال ۱۹۳٤ يا ۸۰درصد در ۱۹۳۵ و ٦٦درصد در ۱۹۳٦ اعلام كرد. همه اين سودهاي سهام به پول نقد پرداخت مي‌شد.
بي‌شك اين امر نيز ناشي از اين حقيقت بود كه پنبه محصول محلي در سراسر ايران خواهان فراوان داشت. وابسته بازرگاني انگليس نوشت كه «كارخانه‌هايي كه دايز هستند براي مقابله با تقاضا با فشار زياد سرگرم كارند.» قدغن شدن ورود برخي از كالاها و نيز قيمت گران بسياري از كالاهاي ديگر شركت‌هاي ملي را تشويق كرد تا اين كالاها يا جانشين‌هاي آنها را توليد كنند. البته در هر مورد مصرف‌كننده براي كالايي كه از كالاهاي قبلي وارداتي كيفيت نامرغوب‌تري داشت پول بيشتري مي‌پرداخت. اين امر به ويژه در ۲۲ مه ۱۹۳٦ هنگامي كه تعرفه‌هاي جديد سطح، عوارض را بر كمابيش همه واردات افزايش داد به تحقق پيوست.
با وجود منافع زياد سرمايه‌گذاران نظارت حكومت بر صدور پروانه‌هاي تاسيس كارخانه‌هاي جديد از سال ۱۹۳٤، در ۱۹۳٦ معلوم شد كه خطر اضافه توليد بزرگ جلوه مي‌كند. پس از ۱۹۳۸ انگيزه ايجاد صنايع جديد به سبب وجود هراس واقعي از اضافه توليد و كوشش‌هاي حكومت براي محدود ساختن منافع، كاستي گرفت. اما پيش‌تر در سال ۱۹۳٦ نشانه‌هايي وجود داشت دايز بر اينكه سرمايه‌گذاران معتقدند كه در برخي بخش‌ها شماره كارخانه‌ها يا ظرفيت توليد بسيار زياد است، مانند كارخانه‌هاي پارچه‌بافي و رنگرزي. در تبريز دباغخانه خسروي با سپارش‌هاي ارتش از دشواري‌هاي مالي نجات يافت. در شيراز برادران دهقان از پروانه ۱۹۳٦ خود براي تاسيس كارخانه بافندگي استفاده نكردند. در همين شهر شركت صنايع فارس سپارش‌هايي را كه براي خريد ماشين‌هاي ريسندگي داده بود در ۱۹۳۸ لغو كرد، هرچند ساختمان كارخانه چندي پيش پايان گرفته بود. كارخانه‌هاي بافندگي ديگر شماره نوبت‌هاي كار

کارگران را کاهش دادند تا از میزان محصول بکاهند.
کاهش یافتن علاقه سرمایه‌هاي خصوصي در سرمایه‌گذاري در صنعت نیز با تمایل روزافزون بانك ملي و بانك كشاورزي به شركت در سرمایه‌گذاري‌هاي جدید نشان داده شده است. در حوالي پایان دهه ۱۹۳۰ نیز مي‌بینیم كه حكومت دوباره به طرزي روزافزون ابتكار عمل را در تاسیس شماري از موسسات صنعتي، به سبب بي‌میلي سرمایه‌هاي خصوصي به ایجاد صنایع جدید، در دست مي‌گیرد. این بي‌میلي كه همیشه وجود داشت پس از سال ۱۹۳۷ كه به سبب نیاز حكومت به پول، فروش املاك خالصه دولتي آغاز گشت، افزایش یافت. خرید املاك خالصه براي سرمایه‌هاي خصوصي به گونه ممر و مخرجي درآمد، به خاصه پس از اوت ۱۹۳٦ كه اداره صنایع نیز مقررات تازه‌اي وضع كرد و ایجاد آزادانه و آسان كارخانه جدید را با دشواري بیشتر روبه‌رو ساخت.
براي نشان دادن چگونگي موفقیت ایران جدید در زمینه صنعتي شدن در سال ۱۹۳٤ نمایشگاهي از توليدات صنعتي و كشاورزي ایران در تهران تشكیل شد. این نمایشگاه در سال ۱۹۳۷ و سال‌هاي پس از آن تكرار شد. نمایشگاه‌هاي ایالتي همانندي در مشهد، تبریز، اصفهان و دیگر شهرها برپا گشت. بنا به نوشته وابسته بازرگاني انگلیس، این نمایشگاه‌ها نشان داد كه توليدات از كیفیت خوبي برخوردارند و پیشرفت هر سال نسبت به سال‌هاي پیش چشمگیر است.
هرچند مساله توليد اشتغال به خودي خود براي سیاست صنعتي كردن ایران هدفي به شمار نمي‌رفت، در آن زمان حكومت در این زمینه هم عقب نماند، اثر سیاست صنعتي كردن افزایش بسیار زیاد كار و استخدام بود. جمعیت مرد بالاتر از ده سال كه از لحاظ اقتصادي فعال بودند در سال ۱۹٤۰ به حدود ٤/۹میلیون مي‌رسید كه قریب ۳/۷۵میلیون آن در كارهاي كشاورزي روزگار مي‌گذاشتند بنابراین شمار مردان فعال در نواحي شهري در آن روزگار نزدیك ۱/۲میلیون بود. معلوم نیست كه در آن زمان چه تعداد زن در كارهاي صنعتي مشغول بوده‌اند. اما گویا شماره زنان مشغول به كارهاي صنعتي از ۸۰,۰۰۰ تن تجاوز نمي‌كرده است.
تخمین عبدالله یف درباره اندازه نیروي كار در صنعت شهري (جدول ۸) تخمین كمي است. به مثل او، میزان بسیار نیروي كار سرگرم در صنایع كوچك را

ناچيز شمرده است.
تخمين روسي (نظامي) ديگر نيروي كار ايران را ۵۲۵۰۰۰ تن مي‌داند كه اين تخمين نيز كم است، زيرا كه هنوز از ۱/۲ميليون نيروي فعال مرد و كارگران بسيار زن كه شمار آنها دانسته نيست بسيار كمتر مي‌باشد. اين تخمين نظامي نيز درباره شماره نيروي كار مشغول در صنعت نفت و نيز صنعت قالي‌بافي كه تنها ٦۰۰۰۰ تن آنها را مي‌توان شهري دانست راه اغراق پيموده است.
بدبختانه ما فاقد اطلاعات كافي هستيم و نمي‌توانيم تصوير كاملي از نيروي كارگر شهري به دست دهيم، به مثل اندازه صنعت‌ها و پيشه‌هاي سنتي يكباره ناشناخته است و شايد تا سال ۱۹٤۰ به نزديك ۲۵۰,۰۰۰ تن مي‌رسيده است.
شماره بيكاران يا كساني كه به كار سودمند اشتغال داشته‌اند نيز يكباره ناشناخته است. براساس اطلاعاتي كه ارائه شد بهترين تخمين واره فعاليت‌هاي برگزيده صنعتي شهري در جدول شماره ۹ الف به دست داده شده است.
با وجود اين، اختلافاتي كه درباره بخش‌هاي گوناگون صنعتي يا حتي هر كارخانه وجود دارد از اين بابت است كه آگاهي‌هايي كه تاكنون به دست آمده كامل نيست. عامل تغييرپذير ديگر تاريخ مطالعه است، به عنوان مثال كارخانه سمنت‌سازي تهران در سال ۱۹۳٦ تنها ۳٦۰ كارگر داشت، اما پس از توسعه آن در سال ۱۹۳۹ شماره كارگرانش به ۱۰۰۰ افزايش يافت. مثال‌هاي همانندي نيز مي‌توان براي كارخانه‌هاي ديگر به دست داد. سرانجام بنا به اينكه انسان اساس تخمين خود را بر فصل اوج يا فصل حضيض تقاضاي كار استوار سازد، اندازه نيروي كار به سبب وجود صنايع كشاورزي فراوان در ايران، يكباره متفاوت مي‌شود. صنعت نفت متمركزترين شكل صنعت را از لحاظ جغرافيايي و مالكيت در ايران تشكيل داد. اين صنعت از لحاظ كار صنعتي بر ولايت خوزستان سيطره داشت و از لحاظ درآمد در نواحي ديگر نيز بر بودجه ملي اثر مهمي داشت، زيرا تنها صنعتي بود كه براي ايرانيان در زمينه صنايع تكنولوژي و مديريت، آموزش فراهم ساخت. اين تجربه به كاركنان شركت نفت (AIOC) محدود شد، زيرا كه بسياري از كاركنان ايراني صنعت نفت ترجيح مي‌دادند كه در نقطه‌اي ديگر از ايران در شرايط اقليمي بي‌خطرتر كار كنند و از تجربه‌ها و آموزش‌هاي خود استفاده كنند.

صنعت پارچه‌بافي يكي از شاخه‌هاي كهن صنعت بود. نخستين كارخانه پارچه‌بافي از نوع اروپايي آن در دهه ۱۹۵۰در ايران بنيان يافت. هر چند تا آن زمان پارچه‌بافي‌ها به ايفاي نقشي مهم در اقتصاد ايران ادامه مي‌دادند، اين شاخه ازصنعت هنوزدرسيطره شيوه توليدروستايي بود.حتي رشد تماشايي كارخانه های جديد در دهه ۱۹۳۰ نتوانست اين وضع را تغيير دهد. ميان سال‌هاي ۱۹۳۱ و ۱۹۳۸ هم دولت و سرمايه‌هاي خصوصي در ايران نزديك ۲۹كارخانه پارچه‌بافي بزرگ تاسيس كردند. شهر پارچه‌بافي ايران، اصفهان هشت كارخانه (با ۵۳۷۲كارگر) داشت وپس ازآن به ترتيب يزددوكارخانه (با ۱۰۷٤ كارگر) وكرمان (٦۹٦كارگر) و شاهي(قائم‌شهر فعلي) (۳۳۹٦كارگر) هر كدام يك كارخانه پارچه‌بافي داشتند. صنايع مربوط به بافندگي مانند صنعت كشباف، پشم‌شويي، پنبه‌پاك‌كني نيز از لحاظ ظرفيت توليد و نيروي كار گسترش فراوان يافتند. در دهه ۱۹۳۰ روي هم ۳۳ كارخانه كشباف كوچك‌تر كه ۱۵۸٤ كارگر داشت تاسيس شد. در همين دوران ۱۲كارخانه پشم‌شويي كوچك كه ۲۲۵ كارگر داشت بنيان يافت. صنعت پنبه‌پاك‌كني كه پيشتر در آغاز سده بيستم رواج يافته بود بيشتر در خراسان توليدكننده اصلي پنبه، متمركز شد. تا سال ۱۹۳۱ در ايران ۲٦ كارخانه با نيروي كار كه ميانگين آن در هر كارخانه كمتر از ۲۵كارگر نبود تاسيس شده بود. تا سال ۱۹٤۰ شماره كارخانه‌هاي پنبه‌پاك‌كني تا ۷٦ كارخانه با نزديك ۱۵۰۰كارگر افزايش يافت.

پس از شكست كارخانه قند در كهريزك در پايان سده نوزدهم، حكومت ايران در سال ۱۹۳۰ بر آن شد كه اين كارخانه را دوباره سامان دهد. نتايج اميدبخش به ساختن نفت كارخانه قند ديگر انجاميد كه در هنگام برداشت شكر به طور متوسط در هر كارخانه ٤۰۰كارگرودرهنگامي كه فصل برداشت شكر نبود ۵۰كارگر كار مي‌كردند.بنابراين مجموع نيروي كاراين بخش‌هاي فرعي به۳۲۰۰كارگر مي‌رسيد.

ديگر صنايع كشاورزي و غذايي مانند دستگاه‌هاي برنج پاك‌كني، آسياب‌هاي آردسازي، صابون‌سازي، روغن نباتي، كارخانه‌هاي كاغذسازي و منگنه و كارخانه‌هاي چاي‌سازي نيز در دهه ۱۹۳۰ به وجود آمدند و براي ۵۵۰۰تن شغل پديد آوردند. سيلوهاي غله كه حكومت براي نگهداشت ميزان مناسب

خوراك ساخت براي ۱۱۱۲ تن ديگر كار توليد كرد.
صنعت شيميايي كه ۲۰٤٤ كارگر در آن مشغول به كار شدند، پديده نو بود. در صنايع نظامي هم ۱۵۰۰تن ديگر به كار پرداختند. بنا به نوشته عبدالله يف ۱۱ دباغخانه بزرگ در ايران وجود داشت كه ۳۰۰۰تن در آنها كار مي‌كردند. اما در سال ۱۹٤۱ در چهار دباغخانه بزرگ تبريز به تنهايي ۵۰۰۰ كارگر به كار سرگرم بودند. بنابراين مي‌بايست عبدالله‌يف بر اطلاعات قديمتري در آن هنگام كه اين صنعت هنوز مراحل نخستين خود را مي‌پيموده اعتماد كرده باشد. تا سال ۱۹٤۰ در شش كارخانه كبريت‌سازي ۱۰۰۰ كارگر سرگرم كار بودند. در بخش حمل‌ونقل چه با راه‌آهن و چه با اتومبيل، استخدام به نحوي تماشايي افزايش يافته بود. هيچ‌كدام از اين دو وسيله پيش از سال ۱۹۱٤ در ايران وجود نداشت. ميان سال‌هاي ۱۹۳۵ و ۱۹٤۰ راه‌آهن شمار كارگران خود را از ۳۹۰۰ به ۱٤۵۰۰ افزايش داد. بخش حمل‌ونقل با اتومبيل كه در پايان دهه ۱۹۲۰ تعداد ۱۲۰۰ راننده و كمك راننده و ۸٦۰۰ اتومبيل در اختيار داشت تا سال ۱۹۳۰ تعداد ۲۰۰۰۰ كارگر و ۱۵۰۰۰ اتومبيل داشت.همه اين فعاليت‌هاي صنعتي به موتور نياز داشت كه موتورهاي ديزل اين نياز را برآورد مي‌كرد. با وجود اين نيروي برق نيز نقش روزافزوني به عهده گرفت و در پايان دهه ۱۹۳۰ تعداد ٤۰ كارخانه برق ٦۰۰ كارگر را در استخدام داشت. توسعه راه‌آهن، جاده‌ها و خانه‌سازي بسيار تماشايي بود. اين بخش كه پيش از ۱۹۱٤ تنها ۳۳۰۰ كارگر داشت در سال ۱۹۳۹ با ٦۰۰۰۰ شغل به گونه يكي از بزرگ‌ترين استخدام‌كنندگان كارگران ايراني درآمد.
با وجود اين صنايع كوچك و به ويژه صنعت قالي‌بافي همچنان به گونه بزرگ‌ترين منبع كار باقي ماند. به نظر مي‌رسد كه با رشد صنعت، اهميت اين بخش در برخي از شهرها كه كارگرانش مزد زيادتر را ترجيح مي‌داده‌اند، كاهش يافته باشد. اما در نواحي روستايي تا زمان‌هاي اخير صنعت قالي‌بافي به ايفاي نقش مهم خود ادامه داده است. تصور مي‌شد كه در هر كارگاه قالي چهار تن كار مي‌كرده‌اند. رقم ۱۸۰۰۰۰ تن كه تخمين نظامي روسي ارائه داده هنوز خيلي پايين است به خاصه اگر طراحان نقشه فرش، استادكاران و ساير كاركنان فرعي را به حساب بياوريم، تخميني كه آمريكاييان زده‌اند، شماره كاركنان

مشغول در صنعت قاليبافي را در سال ۱۹٤۰، دويستوپنجاه هزار تن مي‌داند.نظر به اينكه بيش از ۵۰درصد واردات ايران از شكر، پارچه، چاي و سمنت تشكيل مي‌شد نه شگفت اگر فشار رشد صنعتي كشور در زمينه اين كالاها بوده است. مشكل مي‌توان گفت كه چرا با اينكه حكومت توجه خود را بر صنعت شكر متمركز ساخته بود، سرمايه‌هاي خصوصي بيشتر به صنعت پارچه‌بافي رغبت نشان مي‌داده‌اند. ممكن است علت اين بوده باشد كه حكومت پيشتر از سال ۱۸۹۱ يك كارخانه قند در اختيار داشته و حال آنكه سرمايه‌گذاران خصوصي پيشتر در پارچه‌بافي تجربه اندوخته بوده‌اند.

در هر حال حكومت نقش مهمي در گسترش صنعت ايفا كرد و در سال ۱۹٤۱، ۲۰/۹درصد از بودجه كل خود را به صنعت اختصاص داد. اين امر با افزايش شركت دولت روي هم در اقتصاد، چنانكه در جدول ۱۲ نشان داده شد سازگاري داشت.دولت نيزتا سال ۱۹٤۱ كمابيش دريك‌سوم همه سرمايه‌گذاري‌ها كه در صنعت انجام شده بود و درآن زمان به نزديك ۲٦۰ميليون دلار مي‌رسيد شركت داشت. بيش ازنيمي ازاين مبلغ راسرمايه‌هاي خصوصي سرمايه‌گذاري كرده بودند.

شماره شركت‌هاي ثبت شده از ۹۳ در سال ۱۹۳۱ به ۱۷۳۵ در سال ۱۹٤۰ افزايش يافته است و شماره متشابه شركت‌هاي صنعتي در سال ۱۹۳۱، ۳۸ و در سال ۱۹٤۰، ٤٦۰ عدد است. با اينكه شماره شركت‌هاي صنعتي تهران بيش از ايالت‌ها بود (۲۵۱ در برابر ۲۰۹) سطح سرمايه‌گذاري هر شركت در ايالت‌ها بالاتر بود. روشن است كه صنايع سبك در ايران رايج بوده و در ايالت‌ها به سبب نيازي كه به نزديك بودن به منابع مواد خام احساس مي‌شده صنايع كشاورزي رونق داشته است. صنايع وابسته به بازار بيشتر در تهران و توابع آن متمركز بوده است.با اينكه صنايع سبك رواج داشت حكومت مي‌خواست كه در ارتباط با ساختن راه‌آهن سراسري ايران صنايع سنگين را نيز رونق دهد.

آهن‌آلات

پيش‌تر در سال ۱۹۲۷ نقشه‌اي براي طرح تاسيس كوره‌هاي ذوب در شمال

براي توليد محل ريلي‌ها ريخته شده بود، اين‌ها به سبب اقدام مجلس براي آغاز ساختمان راه‌آهن ميان خورموسي و خرمشهر انجام مي‌شد. ٤/٥ميليون تومان از بودجه راه‌آهن به اين كار اختصاص يافت و يك متخصص آلماني سرگرم مطالعه عملي اين كار شد. آهن مناسب در نزديك سمنان يافت شد، اما زغال يافت نشد. مي‌بايست اين كار از لحاظ نياز به زغال به معدن زغال شمشك وابسته باشد كه نزديك صدمايل فاصله داشت.مي‌بايست خط آهن ويژه‌اي ميان معدن و محل كار ساخته شود، اين نگراني نيز وجود داشت كه ذخاير كلوخه آهن سمنان چنانچه كارخانه‌ها با ظرفيت كامل كار كنند پس از ١٥ سال به پايان برسد. بنابراين طرح مزبور در پايان سال ١٩٢٨ به نتيجه نرسيد.

پيشرفت‌هاي ايران در صنعت

درآغاز همين سال دعوت شد كه پيشنهادهاي مناقصه داده شود، به‌رغم اينكه مطالعه عملي ميزان هزينه‌هاي آن را دو برابر مبلغي كه مجلس به آن اختصاص داده بود تخمين زده بود، كروپ (Krupp) حتي هزينه‌هاي آن را ١٣ميليون تومان برآورده كرده بود.با اينكه حكومت اين طرح را به طور موقت مسكوت گذاشت آن را يكباره فراموش نكرد.

در سال ١٩٣٨ پس از مطالعه و تداركات بسيار ميان ايران و كنسرسيوم آلماني براي ساختن دو كوره قالب‌گيري يا ذوب‌آهن با توليد روزانه ١٥٠ تن، كارخانه فولاد، كارخانه ورق آهن و فولادسازي، كارخانه مفتول‌سازي، ريخته‌گري، آهن‌آلات، زغال كوك‌شكن، كارخانه برق و كارخانه‌هاي فرعي مانند كارخانه آهك، كارخانه آمونياك، كارخانه هيدروكربن، بنزين و كارخانه تقطير قير قراردادي به امضا رسيد، قرار بود اين كارها در مدت يك سال و نيم تمام شود و ١٢٠٠ كارگر تمام‌وقت استخدام شده بود. قرار بود محل اصلي در جنوب تهران نزديك كارگاه‌هاي سمنت‌سازي باشد، اما به جاي آن كرج به سبب داشتن ذخاير مناسب‌تر آب، برگزيده شد. اما ذخاير زغال براي كارخانه برق و كوره‌هاي قالب‌گيري آهن يا ذوب‌آهن، جاي نامناسبي بود و مي‌بايست از شمشك و زير آب نزديك ٣٥ميل فاصله آورده شود. در سال ١٩٣٩ رضاشاه نخست سنگ بناي آن را بر زمين گذاشت و هرچند كارها طبق نقشه پيش مي‌رفت در سال ١٩٤١ كه

متفقين به ايران يورش بردند، هنوز پايان نيافته بود. البته اين امر به آن معني است كه كل پروژه در معرض خطر قرار گرفت، زيرا كه همه روابط ايران با آلمان قطع شد و اين طرح مسكوت ماند.ناحيه ديگر فعاليت‌ها كه آن نيز توجه روزافزوني دريافت كرد بخش برق بود، گسترش برق براي سازمان دادن به توليدات گوناگون صنعتي موردنياز بود.

نتيجه

انسان نمي‌تواند از پيشرفتي كه طي يك دهه از ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۱ در ايران به حاصل آمده است، تحت‌تاثير قرار نگيرد.كشوري كه به سختي صنعتي در اختيار داشت تا سال ۱۹۴۱ برنامه صنعتي ۲۶۰ميليون دلاري را تحقق بخشيده و به اندازه همين مبلغ در راه‌آهن خود سرمايه‌گذاري كرده بود. درست است كه تفاوت بسيار با كشورهايي مانند مصر و تركيه رفع نشده بود، اما جهش بزرگ به پيش انجام گرفته بود. هرچند هزينه اين جهش بزرگ هم از لحاظ اقتصادي و هم اجتماعي زياد بود. مشكل مي‌توان دريافت كه چگونه ايران مي‌توانسته است با هزينه‌اي كمتر اين جهش را انجام دهد. بار اين هزينه را ناچار مردم تحمل مي‌كردند، باري كه شغل‌هاي زيادي كه به تازگي ايجاد شده بود نتوانست آن را جبران كند. هرچند كه اكثريت مردم در منافع اين پيشرفت كه در ميان صفوف روشنفكران انتقاد برانگيخته بود، سهيم نشدند، با وجود اين در ضمن افتخار و غروري وجود داشت كه ايران توانسته بود آن همه پيشرفت را با قدرت خود و بي‌سرمايه خارجي به دست آورد. هرچند رژيم درآثار منتقدان بعدي و روزگار حاضر به عنوان خلاصه و چكيده تمام بدي‌ها بود، اوبه طرزي طعنه‌آميزتوانسته بودبسياري ازهدف‌هاي اجتماعي اقتصادي اصلاح‌طلبان سده نوزدهم ايران ونيزهدف‌هاي اصلاح‌طلبانه‌اي راكه دموكرات‌هاي ايران در دو دهه نخست سده بيستم مطرح كرده بودند، جامه عمل بپوشاند.

خصوصي‌ها بيشتراز دولتي‌ها بودند

در دهه ۱۳۰۰ هنوز پول حاصل از صادرات نفت به جيب دولت سرازير نشده بود تا به ترفندهاي تكنوكرات‌ها تن داده و كارخانه‌هاي دولتي تاسيس و مديران دولتي را به كار بگيرد.

براساس آمارها و اطلاعاتي كه دكتر ويلهلم فلور، ايران شناس هلندي جمع‌آوري كرده است، در سال ۱۳۱۱، بخش عمده‌اي از كارخانه‌هاي صنعتي با سرمايه افراد و صاحبان سرمايه بخش خصوصي تاسيس شده بود.

توزيع صنعت در سال ۱۳۱۱

دكتر فلور با سعي فراوان خود توانسته است، فهرستي از مهم‌ترين كارخانه‌هاي بزرگ و دايز در ايران سال ۱۳۱۱ فراهم كند. در دو جدول حاضر در اين صفحه چند نكته وجود دارد كه به طور خلاصه يادآور مي‌شويم:

۱ - در آن سال‌ها، سرمايه‌گذاري افراد خارجي در صنعت كارخانه‌اي ايران رايج بوده است و هنوز سدي براي ورود آنها كشيده نشده بود.

۲ - توزيع صنعت كارخانه‌اي در پهنه سرزمين در سال ۱۳۱۱ گستردگي قابل‌توجهي داشته است و اين نشان مي‌دهد كه سودآوري در صنعت در كشور وضعيتي متعادل داشته است.

۳ - در سال ۱۳۱۱ به‌رغم اينكه دولت بزرگ در ايران حاكم بود، اما هنوز بخش خصوصي غالب بود و نقش دولت هنوز در تصديگري پررنگ نشده بود.

صنايعي با رويكرد بومي

اطلاعاتي كه دكتر ويلهم فلورازكارخانه‌هاي احداث شده در سال ۱۳۱۱ جمع آوري كرده است، نشان مي‌دهد رويكرد صاحبان كارخانه‌ها در احداث واحدهاي صنعتي، وجود مواد اوليه در داخل از يك سو و تقاضا در بازار داخلي است.

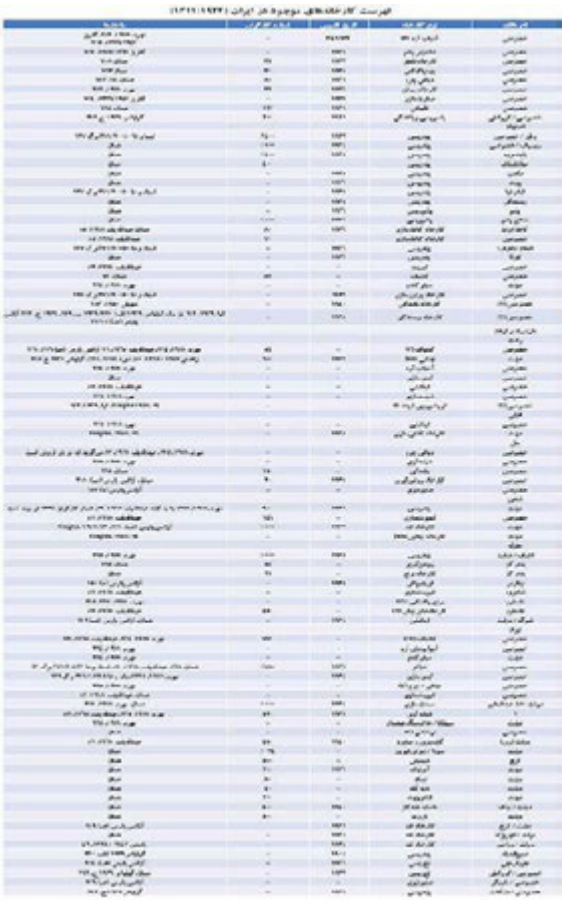

توضیحات و مآخذ

«جریان صنعتی شدن ایران در سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۰» دکترویلم فلور، دانشمند ایران‌شناس هلندی در سلسله گزارش‌های خود از ایران- دنیای اقتصاد- از تاریخ ۱ تا ۱۰ شهریور۱۳۸۸ -از شماره ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۵

فصل پانزدهم

گزارش کاردار فرانسه از اقتصاد دوران رضاشاه

تاریخ معاصر ایران به ویژه سده حاضر با نام رضاشاه گره خورده است.

اين قزاق ايراني در شرايط بي‌ثباتي سياسي آخرين سال‌هاي دوره قاجار توانست با كمك نيروهاي خارجي و برخي تكنوكرات‌هاي ايراني كه او را براي ايجاد يك حكومت متمركز مناسب تشخيص داده بودند، مناصب حكومتي را به دست آورد. رضاخان پس از اينكه وزير جنگ شد و نخست‌وزيري را نيز به دست آورد در يك فضاي ويژه سلسله شاهي پهلوي را بنيان گذاشت. رضاخان به همراه تكنوكرات‌هاي برجسته‌اي كه البته به آنها وفادار نماند و آنها را از پيرامون خود پراكنده كرد، دولت مدرن را در ايران پايه‌گذاري كرد. درباره كارنامه رضاشاه درحوزه سياسي داخلي،كسب وكارواقتصاد شهروندان ايراني وسياست خارجي، داوري‌هاي متفاوتي شده است. اين داوري‌ها به ويژه در بخش اقتصاد از دوگانگي رنج مي‌برند. برخي اعتقاد دارند او توانسته است با توجه به شرايط روزگار خويش در حوزه آباداني ايران گام‌هاي مثبتي بردارد و گروه ديگري گويند، رضاشاه مي‌توانست بهتر از اين عمل كند واستبداد شاهي او مانع از رشد و پويايي اقتصاد ايران شده است. يكي ازكساني كه درباره كارنامه اقتصادي رضا شاه داوري كرده است، كلارك فرانسوي است كه در آن روزها كاردار فرانسه در ايران بوده است. اين نوشته كه از نشريه الكترونيكي بهارستان شماره ۸۹ (از زيرمجموعه‌هاي موسسه مطالعات تاريخ معاصر ايران) اخذ شده، توسط دكتر عطا آيتي گزينش شده است كه در چند شماره از نظر شما مي‌گذرد.

علی‌اکبر داور فرزند کلب علیخان در اواخر دوره قاجار از کارمندان عدلیه (دادگستری) بود. داور به سوئیس عزیمت کرد و در رشته حقوق به تحصیل پرداخت. پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، در سال ۱۳۰۰ شمسي به تهران

بازگشت و با تشکیل حزب رادیکال و تاسیس روزنامه مرد آزاد، به عنوان یکی از فعالان صحنه سیاست ایران به یاری رضاخان شتافت و از یاران نزدیک او شد.
به همین علت به وکالت و وزارت نیز دست یافت و از جمله، در سال ۱۳۰٤ شمسي در کابینه اول محمدعلی فروغی وزیر فواید عامه و تجارت و در سال‌های ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۲ شمسي در کابینه‌های مستوفی‌الممالک و مخبرالسلطنه هدایت وزیر دادگستری شد. از سال ۱۳۱۲ تا هنگام مرگش در بهمن ۱۳۱۵ وزارت مالیه را به عهده داشت و سیاست‌های اقتصادی رضاشاه را مدیریت می‌کرد.
مطالبی که از نظرتان می‌گذرد دربردارنده دو گزارش از کاردار سفارت فرانسه درایران است که درتاریخ‌های ۱۳۱۵/۱۲/٤ و ۱۳۱٦/۲/۱ پس از مرگ داور درباره اوضاع اقتصادی ایران برای وزارت متبوع خود ارسال داشت. هدف این گزارش‌ها تشریح وضعیت اقتصادی ایران با تجلیل و تاکید بر نقش داور در مدیریت اقتصادی کشور و آماده‌سازی دولت فرانسه برای رویارویی با تحولات احتمالی در صحنه اقتصاد ایران پس از مرگ داور است. هدف این اشاره، نقد ارزیابی‌های گزارشگر از توسعه اقتصادی دوره رضاشاه و مدیریت داور نیست، زیرا دیدگاه مثبت و تمجید نسبی هر دیپلمات غربی از سیاست‌ها و برنامه‌ها و مدیران کشوری جهان سومی که آن را همسو با خود می‌داند، امری طبیعی است. آنچه این گزارش‌ها را برای پژوهشگر و خواننده تاریخ معاصر ایران سودمند می‌سازد، آن است که به‌رغم این همه؛ اگرچه در نظر اول ممکن است اینگونه به نظر برسد که مدیریت داور باعث ساماندهی مناسب و بهبود وضع اقتصادی شده و فقدان او سبب بروز بحران‌هایی در عرصه اقتصاد شده است، اما با تامل بیشتردرمتن گزارش روشن می‌شودکه اقتصاد حکومت رضا شاه حتی دردوران مدیریت داور از آسیب بحران‌ها و نابسامانی‌های ذاتی یک نظام دیکتاتوری و همچنین فقدان مدیران شایسته وکارآمد مصون نماند وبه شدت شکننده بود، به گونه‌ای که مرگ داور نه علت و عامل بحران‌ها که شاید خود معلول همین بحران‌ها وترس اواز ناتوانی حل آنها ومجازات مرگ به دست دیکتاتور بود.
نکته شایان توجه اینکه این دو گزارش در وهله‌ای خطیر از تاریخ روابط ایران

و فرانسه تهیه شده است. در این برهه حساس انتقاد روزنامه‌های فرانسه از حکومت رضاشاه دربرانگیختن خشم مقامات ایرانی و به کدورت کشاندن روابط بین دوکشوردراوج خود به سرمی‌برد. نکته دیگراینکه سفارت فرانسه در تهران مدتی بدون سفیر مانده بود، به همین جهت این دو گزارش به قلم کاردار فرانسه برای مقامات متبوع کشورش تهیه و ارسال شده است. اسناد مزبور اکنون دربایگانی ASIE: وزارت امورخارجه فرانسه در پاریس به نشانیASIE: PERSE.NO 107 1918/۱۹٤۰-نگهداري مي‌شود.

مرگ علی‌اکبر داور، وزیر دارایی

مرگ ناگهانی علی‌اکبر داور، وزیر دارایی ایران محافل سیاسی این کشور را متاثر نمود. اودراین محافل به عنوان تنها شخصیت موثر در بین وزرا به حساب می‌آمد.

فعالیت‌های داور در نظام پهلوی، با گذشت زمان، به اندازه‌ای اهمیت پیدا کرده بود که منزلت اوازرییس‌الوزرا نیز مهم‌تر بود. داور با درایت تمام توانست دوستان و همکاران مبتکر خود را در سمت‌های عالی ادارات کشور قرار دهد.

برای همه افراد بلند پایه و سیاسی ایران روشن بودکه داور از اعتماد و اطمینان کامل خاص رضاشاه برخوردار است؛ به طوری که در هیات دولت تمام افکار و تصمیمات وی بدون چون و چرا همیشه به تصویب می‌رسید.

سازماندهی وزارت دارایی به وی امکان می‌داد تا وی به نحوی حق نظارت بر هزینه‌های سایر وزارتخانه‌های دیگر داشته باشد. از زمان پیدایش شرکت‌های دولتی از جمله آبیاری، سدسازی، مدرسه، شهرسازی و غیره همه آنها تحت‌نظر وزارت دارایی اداره می‌شد و امور این شرکت‌ها بدون نظر علی‌اکبر داور اداره نمی‌شد. به همین جهت، نقش وی آن قدر مورد توجه مسوولان مهم کشور بود که همه از خود سوال می‌کردند آیا در اثر وظایف متعددی که به عهده دارد یا بی‌احتیاطی‌های سیاست‌های مالی که تاکنون اتخاد کرده است، زمینه سقوط وی فراهم نخواهد آمد؟

من چندین بار در گزارش‌های قبلی خود عقاید و سیاست‌های این شخصیت با

نفوذ ایران را به اطلاع آن مقام محترم رسانده بودم و خاطرنشان نیز کردم که تا چه حد افکاروی ظاهرا با عقاید عمومی جامعه ایران سازگار نیست و خطرناک به نظر می‌آید.
وزیر دارایی ایران در یک وضعیت بسیار دشواری قرار گرفته بود؛ از یک سو، جوابگوی هزینه‌های سرسام‌آور دولت باشد؛ از سوی دیگر، رضاشاه به او اجازه نمی‌دادتا وسایل تهیه ارز مورد نیازبرای هزینه‌های دولت را میسر سازد. نه می‌توانست به گرفتن وام از خارج تن دهد و نه برایش میسر بود از ذخایر طلای بانک ملی بهره جوید.
تامین هزینه دولت که از طریق تبادلات تجاری و عایدات شرکت نفت ایران و انگلیس به دست می‌آمد، تنها منبع درآمدی بود که وی به آن اتکا داشت. البته عایداتی را که شرکت نفتی مذکور به دولت ایران می‌پردازد از سال گذشته به طور محسوسی افزایش یافته است، ولی نباید فراموش کرد که این افزایش با آهنگ سریعی که هزینه‌های دولت افزایش می‌یابند، هماهنگی نخواهد داشت؛ بنابراین در کشوری چون ایران که درهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود را به روی ترقی و تجدد گشوده است و سعی دارد تمام محسنات تجدد را داشته باشد وبخش عمده درآمد آن برای خرید تسلیحات وماشین‌آلات و استخدام کارشناسان اروپایی و انعقاد قرارداد با شرکت‌های خارجی به مصرف می‌رسد، به یقین تمامی این امور باید با ارزخارجی پرداخته شود. البته می‌دانیم که رضاشاه درمورد خواسته‌های خود انعطاف نشان نمی‌دهد و فرمان‌های او غیرقابل‌تغییرمی‌باشد؛ ازاین روعلی‌اکبر داورهرگز نمی‌توانست خود را به خطر بیندازد و از رضاشاه تقاضا کند از هزینه‌های دولت بکاهد.
داور وظیفه خود می‌دانست مشکلات و سختی‌های مانع رسیدن به اهداف خود را به هر نحوی که شده حل و فصل نماید. بودجه سال گذشته که در ۲۱ مارس به پایان می‌رسد بالغ بر یک میلیارد ریال بود. نظارت بر ارزهای خارجی و ثابت کردن خودسرانه ارزش ۸۰ ریال در برابر یک لیره استرلینگ (تقریبا ۳۰ درصد بیشتر از ارزش واقعی) به وزیر دارایی ایران امکان داد تا حداقل روی کاغذ، توازن عایدات و هزینه‌های دولت را برقرار سازد، اما چنین اقدامی قطعا ارزهای خارجی را در بازار داخلی با کمبود مواجه می‌کرد و ۳۰ درصد

افزایش قیمت کالاهای ایرانی صادرات کشور را فلج می‌نمود. از طرف دیگر با وجود تمام این فشارهای شدید، برای دولت ایران غیرممکن بود از تمام تقلبات از جمله خارج شدن سرمایه‌ها، فروش قاچاق ارز و غیره جلوگیری کند.
علی‌اکبر داور، برای اصلاح این نابسامانی‌های مالی، در نخستین مرحله، یک سیاست فعالانه موازنه پیش گرفت. تا این زمان تنها کشور روسیه با ایران یک قرارداد تبادلات اقتصادی بر پایه میزان خالص داشت که آلمان به آنها پیوست.
آلمان یک قرارداد تهاتری با ایران منعقد ساخت که این قرارداد آغاز ناگهانی توسعه و رونق تجارت آلمان در ایران محسوب شد. از آن پس، اصل مطلب این بود که کشورهای خواهان فروش کالا به ایران می‌بایستی در عوض از این کشور کالا خریداری کنند.
علی‌اکبر داوربا دادن امتیازهایی به طورمنظم به کشور آلمان، امیدوار بود بازار رقابت را در کشورش به وجود آورد. معذالک، بسیار زود متوجه شد که چنین سیاستی امکان تحقق راه‌حل‌های مورد نظرش را نخواهد داد. در واقع، ایران با وجود تمام منابع طبیعی‌ای که مورد بهره‌برداری قرار نداده، همچنان یک کشور فقیر باقی مانده است.
به مدت ده سال هیچ توجهی به توسعه کشاورزی نمی‌شد؛ در صورتی که به احداث کارخانجات متعدد و خطوط راه‌آهن سراسری مبادرت کردند که این دو اقدام بخش مهمی از منابع بودجه کشور را به خود جذب می‌کرد؛ غیرممکن به نظر می‌رسید که یک روزی کالاهای ایرانی به حد کافی افزایش یابد تا سیاست مبادلات تجاری به دولت ایران امکان دهد توازن صادرات و واردات خود را برقرار سازد.
علی‌اکبر داور تلاش‌های مهمی جهت توسعه کشت پنبه، گندم و بهره‌برداری از کارخانجات انجام داد؛ ولی نتیجه فوری کسب نکرد.
دکتر شاخت در هنگام مسافرتش به تهران متعهد شد که کشورش در آینده محصولات ایرانی وارد کند. حتی داور اجازه فروش مقدار قابل‌توجهی گندم به آلمان صادر نمود که این فروش باعث کمبود گندم در سیستان شد. شاید این امر یکی از علل عزل وی از وزارت بود و سرانجام مرگ وی را نیز در پی داشت.
در مرحله دوم برای بهبود بخشیدن به نابسامانی‌های مالی کشور، وزیر دارایی

نظارت بر شاخه‌های اصلی فعالیت بازرگانی را به اجرا درآورد تا از فرارهای احتمالی ارزهای خارجی جلوگیری کند و منابع جدید مالیاتی مطمئنی نیز پیدا کند.
در آغاز به منظور انحصار صادرات و واردات به ایجاد شرکت‌های دولتی که بخش مهمی از سرمایه‌های آنها را دولت می‌داد، اهتمام ورزید. به زودی معلوم شد که این شرکت‌های انحصاری کارآیی رضایت‌بخشی ندارند. در اثر نبودن مدیریت شایسته و وظیفه‌شناس، نابسامانی غیرقابل تصوری بر آنها حکمفرما شد و آن شرکت‌ها به حال خود رها شدند.
علی‌اکبر داور، با همه درستکاری بی‌چون و چرا تلاش‌ها و توانمندی خود قادر نبود به تنهایی از نزدیک بر نهادهای مختلفی که به وجود آورده بود، نظارت داشته باشد. شرکت ساختمان نخستین شرکتی بود که با ورشکستگی مواجه شد. هر روز در گوشه و کنار این سرزمین فاجعه و سروصدایی پدید می‌آمد. برای مثال به علت عدم پیش‌بینی در ورود وسایل تخلیه اتومبیل از یک کشتی باری در بندر شاهپور، شرکت واردات اتومبیل به مدت ۹ روز کشتی حمل اتومبیل را در بندر مذکور نگه داشت. حتی هنگامی که تخلیه اتومبیل‌ها صورت گرفت، شرکت نامبرده، آنها را روی یک اسکله بارگیری شناور رها کرد که با وزیدن تندبادی ۶۰ دستگاه از آنها به ته دریا فرو رفتند.با وجود تمام این حوادث و نابسامانی‌های مالی، موقعیت وزیر دارایی ظاهرا در معرض خطر قرار نگرفته بود. مغضوبیت وی بارها اعلام می‌شد؛ اما اندکی بعد مورد تکذیب قرار می‌گرفت، به طوری که دیگر کسی به آن اعتنا نداشت. وانگهی، باید اذعان نمود که شخصیت برجسته‌ای وجود نداشت که بتواند جایگزین داور باشد. به همین جهت، اقتدار و نفوذ وزیر دارایی ایران با خصلت خود بزرگ‌بینی پادشاه ایران سازگارنبود.
روز نهم فوریه حدود ساعت چهار بعد از ظهر، رضاشاه وزیر دارایی خود را به کاخ احضار می‌کند. او را به علت نالایق بودن مورد سرزنش قرار می‌دهد. گفته می‌شود که رضاشاه، علی‌اکبر داور، این یار دیرینه سلطنت خود را به حبس تهدید کرده است ! وزیر دارایی ایران از این امر متاثر می‌گردد و با اندوه بسیار عازم منزل خویش می‌شود. هیجان شگفت آوری بر ادارات دولتی حاکم

می‌شود.علی‌اکبر داورچون قبلا از رضاشاه محبت زیاد دیده بود، تحمل عزل برایش سنگین و دور از انتظار بود. او برای رهایی از این تحقیر رضاشاه، از منزل خود با تلفن از شرکت انحصارات درخواست نمونه تریاک برای آزمایش درصد مرفین آن می‌کند. او شب، طبق روال همیشگی، پس از اندکی گفت‌وگو با همسر خود، وارد دفتر کارش می‌شود و در آنجا به حیات خود پایان می‌دهد. صبح روز بعد همسرش متوجه می‌شود که شوهرش ازشب گذشته از دفتر کار خود بیرون نیامده و در دفتر قفل است. چون داور را صدا می‌زند و جوابی نمی‌شنود، فورا به پزشک اطلاع می‌دهد. وقتی پزشکان به منزل داور می‌رسند، او هنوز در قید حیات بود. چند دقیقه‌ای به هوش می‌آید و سرانجام برای همیشه چشم فرو می‌بندد.

دولت می‌کوشد تا به مردم بقبولاند که وزیر دارایی در اثر یک حمله قلبی جان سپرده است؛ اما خبر خودکشی او فورا در همه‌جا پخش می‌شود. تا یکی دو روز خبر مغضوب شدن داور پنهان نگهداشته شد. رضاشاه دستور داده بود که هیچ مراسم رسمی‌ای برای داور برپا نشود، ولی در اثر دخالت رییس‌الوزرا ایران، رضاشاه از تصمیم خود صرف‌نظرکرد. هیات‌های سیاسی خارجی، نظامیان بلندپایه و شخصیت‌های سیاسی دور و نزدیک با داور در مراسم ترحیم او در مسجد سپهسالار شرکت کردند. با همه اینها به مطبوعات ایران دستور داده شده بود که هیچ تفسیری در مورد مرگ داور و هیچ‌گونه قدردانی از او به چاپ نرسانند؛ حتی زمانی که مجلس شورای ملی ایران برای انتصاب «بدر (Bader)» معاون سابق وی به عنوان کفیل وزارت دارایی تشکیل جلسه داد، نه رییس مجلس و نه نمایندگان نام داور را در نشست خود به زبان نیاوردند!

یک دوره اضطراب و وحشت درپی مرگ داوربرجامعه سیاسی ایران حکمفرما شد.

پلیس عده زیادی را دستگیر کرد که یکی از آن افراد، فروهر سفیر ایران در پاریس بود.

او پس از هشت روز بازداشت در زندان نظامی‌آزاد شد. شاهزاده فیروز، وزیر سابق دارایی نیز به سرنوشت فروهر دچار شد. تعداد زیادی از شخصیت‌های سیاسی رده پایین به علل مختلف و در کل به علل نامشخص رسمی به زندان

افتادند.
مسلم است که همکاران و همپایه‌های داور از مرگ وی تاسف می‌خوردند، ولی توده ایران چندان تحت تاثیر خودکشی وی قرار نگرفت؛ زیرا او را بانی و مسبب افزایش عوارض و برقراری سیاست انحصارات می‌دانست.

اشتباه و مرگ داور در بوته نقد

بررسي كارنامه رضاشاه در حوزه اقتصاد، بدون نگاه به عملكرد علي‌اكبر داور، وزير دارايي وي فاقد جامعيت است. به همين دليل است كه پژوهشگران، كارشناسان، اقتصاددانان و سياستمداراني كه مي‌خواهند روزگار اقتصاد ايران در دوره يادشده را بررسي كنند، ناگزيرند كارنامه وزارت دارايي دوران داور را باز كنند.كاردار فرانسه در ايران در سال‌هاي ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۶ نيز از اين قاعده مستثني نيست و براي ارائه گزارش خود به مقام‌هاي مافوق خود در فرانسه، درباره داور و فعاليت و افكار وي مي‌نويسد. بخش دوم گزارش وي را در اين قسمت مي‌خوانيد.

اشتباهات علی‌اکبرداوردرکجا بود؟ واضح است که وی تنها وزیر شایسته کابینه بود. در کار سریع و فورا تصمیم گیرنده بود و به تصمیمات خود جامه عمل می‌پوشاند. قاطع بودن درکار باعث شده بود که اروپاییان کلا با وی به مذاکره و معامله بپردازند. افزون برآن، داور مزیت ویژه‌ای نسبت به سایر همکاران خود و حتی ایرانیان داشت و آن این بود که می‌دانست آنچه را نمی‌خواهد یا نمی‌تواند با آن موافقت نماید بدون هیچ مشکلی رد می‌کرد، امری که در بین ایرانیان به ندرت مشاهده می‌شود.شرافت، پشتکار و وفاداری‌اش به شاه، همه از ویژگی‌های انکارناپذیر او بود.
با مرگ داور کشورایران یکی از شخصیت‌های پرنفوذ و برجسته خود را از دست داد.
اکنون سوالی که مطرح است این است: چه کسی با تمام این ویژگی‌ها و محسنات می‌تواند جایگزین او شود؟ «بدر» معاون وی که اکنون کفالت وزارت

دارایی را به وی محول کرده‌اند، دارای هیچ یک از خصوصیات داور نیست و استعداد و شایستگی چنین سمتی را نیز ندارد. او فقط مدتی را در این وزارتخانه سپری خواهد کرد و به خواسته‌های آلمانی‌ها نیز تن خواهد داد. وانگهی، وظیفه‌ای را که به وی سپرده‌اند، خارج از توان اوست؛ زیرا مسائل مالی‌ای که علی‌اکبر داور پشت سر خود گذاشت، بسیار پیچیده و مشکل است.
اکنون کمیسیون ارز تصمیم قاطع گرفته ٤ میلیون لیره استرلینگ، مبلغي بیشتر از آنچه را در اختیار دارد، پرداخت کند. هرچه زودتر باید بودجه سال آینده تعیین گردد. آنچه مسلم است تمام این مسائل به امر شاه بستگی دارد که هنوز خواسته‌های وی روشن نیست.
همان‌طوری که در گزارش شماره ۲۳ مورخ ۲٤ فوریه به اطلاع آن مقام محترم رسانیدم، مرگ علی‌اکبر داور در دستگاه دولتی ایران نابسامانی‌هایی به وجود آورد که هنوز این وضعیت ادامه دارد. داور که شخصی فعال و پرکار بود، وزارت دارایی را از زمان انتخاب شدنش به این مقام به طور جدی اداره می‌کرد. بدون شک، ابتکارات و سیاست‌های اقتصادی او خیلی غیرمحتاطانه بود.
برای تمام ناظران آگاه بر مسائل ایران به خوبی آشکار بود که به اجرا درآمدن برنامه‌های وی منجر به بروز بحران خواهد شد و در نهایت، سقوط وی را درپی خواهد داشت، با وجود این هیچ کسی فکر نمی‌کرد که این بحران به سرعت و با چنین وضع اسفناکی به وقوع خواهد پیوست.
نزدیک به دوماه از مرگ اسفناک این شخصیت برجسته حکومت رضاشاه می‌گذرد و اکنون به اثرات و نتایج این واقعه پی مي‌بریم. این رویداد یکی از مهم‌ترین وقایعی است که بر حکومت پهلوی اثر گذاشت. تیمورتاش، در قیاس با علی‌اکبر داور، از قدرت بیشتری برخوردار بود و بدون شک بیشتر در افکار پادشاه ایران نفوذ داشت؛ ولی وزیر دربارِدر زمان اقتدار خود با چنین مشکلات پیچیده‌ای که در برابر داور وجود داشت، روبه‌رو نبود.
سازمان اداری و فعالیت‌های صنعتی ایران هنوز تا این حد گسترش نیافته بود. یک چنین پیشرفتی برای کشوری چون ایران که بدون شک یک کشور ثروتمند به حساب می‌آید؛ ولی به لحاظ تراکم جمعیتی و بهره‌برداری از منابع ثروت خود

که با کمبودها و نارسایی‌هایی مواجه است، امری خطرناک تلقی می‌شود، بنابراین در چنین موقعیتی حل و فصل مسائل مالی دولت و جواب دادن به تمام نیازهای مالی آن هم با رعایت اصول و مقرراتی که از طرف مقام سلطنت تعیین می‌شود در حقیقت کار ساده‌ای نبود.
در عوض داور باید سازمان‌های اداری دولت را از فضای فرصت‌طلبی و رکود که گریبانگیر مردم ایران می‌باشد خارج ساخته، آینده‌نگری توسعه آتی کشور را، در برنامه‌ریزی‌های خود بگنجاند.
من اغلب این فرصت را به دست می‌آورم تا در مورد تضاد و دوگانگی عجیبی که شاه ایران درمورد وزیر اقتصاد خود داشت با داور صحبت کنم. شاه به طور مدام از وزیر خود می‌خواست که پول و ارز خارجی بیشتری برای دولت فراهم نماید؛ ولی برای این کار امکانات لازم را به وی تفویض نمی‌نمود. داور براین باور بود که با تکیه روی امکان افزایش شدید تولیدات کشور، می‌توان اینگونه مشکلات پیچیده را حل کرد. شخص داور بود که دولت را به سوی سیاست قراردادهای تهاتری (clearing) هدایت نمود.
علی‌اکبر داور کشورآلمان را یک طرف تجاری مناسب و متعهد می‌دانست. او معتقد بود ماشین‌آلات صنعتی و کالاهایی را که ایران به آنها احتیاج داشت کشور آلمان در ازای قول تحویل مواد اولیه به این کشور در اختیار ایران قرار خواهد داد. بدین ترتیب دیگرمجبوربه گرفتن وام از خارج نخواهد بود و به ویژه در چنین حالتی دیگر وی ناگزیر نخواهد بود با شاه در مورد مساله‌ای که او را دچار عصبانیت می‌کند سخن به میان آورد.
با وجود این باید گفت این نوع وام غیرمستقیم از وام دیگری خطرناکتر و زیان‌آورتر است. درمرحله اول چنین معامله‌ای اقتصاد ایران را از مزایای رقابت بین‌المللی محروم می‌سازد. درمرحله دوم این معامله مانندیک وام معمولی که مالی ساده می‌باشد عمل نمی‌کند و پرداخت وام به صورت مالی را به صورت ارزی درآینده شامل نمی‌شود، بلکه تولیدات کل کشور را زیر علامت سوال می‌برد. درحالتی که کشور ایران قادر به تحویل مواد اولیه نباشد، طرف مقابل قرارداد، بدون شک، حق خود می‌داند که ایران به آن اجازه بدهد تا به طور مستقیم منابع و موادی را که دولت ایران قادر به تولید و تحویل آنها

نبوده است، خود تولید و برداشت کند، سیاست آلمان در قبال ایران و براساس سخنان دکتر اسمند (Smend) که در حضور رییس هیات سیاسی کشور ترکیه ایراد گردید و اینجانب آن را به اطلاع شما رساندم، به وضوح نشان می‌دهد که دولت آلمان یک چنین برنامه‌ای را در نظر دارد و امید دارد که با استفاده از بحران‌های آتی که در برابر دولت پادشاهی ایران به وجود خواهد آمد، نفوذ خود را در این کشورمحکم‌تر کنند. درحقیقت، دکتر اسمند در گفت‌وگوی خود با جمال حسنو (J.Husnu)که ازشتاب دولت آلمان در جهت گسترش روابط اقتصادی بادولت ایران وپیش‌فروش کالاهای موردنیاز دولت ایران ابراز شگفتی نموده بود، چنین می‌گوید: «آینده اقتصادی ایران بسیار نویدبخش می‌باشد و ما در روابط خود با دولت ایران شتابی نداریم؛ آنچه که پیش از هرچیزی در اینجا اهمیت دارد این است که سیاست مستلزم صبر و تامل است. ما سرانجام روزی ثمره این سرمایه‌گذاری‌ها و تلاش‌ها را به دست خواهیم آورد. این سخنان بدون نتیجه نبود و در میان افرادی که علاقه‌مند به برقراری این سیاست‌ها بودند، بازتاب و تبلیغات جالبی داشت.

بنابراین، سیاست اقتصادی علی اکبرداورافزایش سریع تولیدات بود. شتاب داور دراین راستا باعث شد که اودربرخی ازبخش‌های صنایع دست به برقراری انحصارات دولتی بزند.

وی امیدوار بود که از این طریق، بر حجم تولیدات بیفزاید و کیفیت آنها را نیز افزایش دهد. او براین گمان بود که با به کار انداختن سرمایه‌های هنگفتی که در اختیاردارد، می‌تواند شرکت‌های صنعتی تولیدی بزرگی راکه سرمایه‌های خصوصی قادر به راه انداختن آنها نیستند، دایرکند و به صورت اقتصادی مناسبی از آنها بهره‌برداری نماید.

از طرف دیگر، علی‌اکبر داورازبه کاربستن رهنمودهای بلن (Belin) در زمینه مسائل مالی اجتناب ورزید. بلن این رهنمودهای اقتصادی را در طی مسافرت خود به ایران با رییس بانک ملی ایران در میان نهاده بود. علت اصلی به کار نبستن رهنمودهای بلن رابایدد ررقابتی که بین وزیردارایی و تیمسار[رضاقلی] امیرخسروی (رییس بانک ملی) وجود داشت، جست‌وجو نمود.

در یک چنین موقعیتی بلن به دولت ایران توصیه کرد که از بالا بردن نرخ

ارزش ریال که به دنبال اعمال سیاست یک‌جانبه دولت آمریکا در مورد سیاست پولی مبتنی بردو فلز (bimetallist) این کشور در بازارهای جهانی و در جهت بهره‌برداری از ذخایر فلز سفید و standard gold به وجود آمده بود، استفاده کند؛ ولی داور از این فرصت استثنایی که بدون شک دیگر تکرار نمی‌شد، استفاده نکرد.

احتیاجات دولت ایران به ارز خارجی با شتاب زیادی افزایش می‌یافت و پول ایران به علت نداشتن پشتوانه رسمي طلا، ارزش خود را از دست می‌داد که شاه برای جلوگیری از سقوط ارزش ریال و اوضاع آشفته مالی به وزیر دارایی اخطار داد. داوربه نظارت مبادلات ارزی اقدام نمود. این امری است که در برخورد دولت‌های غیردموکراتیک با اقتصاد نابسامان و با قوانین سیاست اقتصادی به وجود مي‌آید. وی نیز مانند بسیاری از افراد، قربانی توهماتی گردید که به کار گرفتن زورو قدرت در یک چنین زمینه‌هایی در انسان متبلور می‌کند. نظارت برمبادلات ارزی، قبل ازداورتوسط تیمورتاش امتحان شده بود. تیمور تاش دراجرای این سیاست، به طورغم‌انگیز و تاسف‌آوری، شکست خورد؛ به طوری که بانک ملی مجبورشد در بازارآزاد به خریدن ارزهایی که از باجه‌های بانک ملی خارج مي‌شد، اقدام نماید.

داور فکر می‌کرد که برای جلوگیری از هرگونه فرار ارزی، با تصویب قوانین مناسب و محکم، موفق خواهد شد از تکرار شکست تیمورتاش اجتناب ورزد. بنابراین، در دام دخالت سیاست اقتصاد دولتی افتاد. او برای جلوگیری از تقلب، صادرکنندگان تولیدات کشور را مجبور کرد که معادل ارزش ریالی کالاهای صادراتی خود را در بانک ملی به عنوان ضمانت به ودیعه بسپارند. پس از گذشت شش ماه، آنها ارزهایی را که از طرف خریدار گرفته‌اند به بانک اعلام مي‌نمایند. اجرای این سیاست، تجارت آزاد صادراتی را فلج نمود. یک چنین سیاستی داور را به آنجا کشانید که شرکت‌ها و انحصارات دولتی و صادرات و واردات رادر دست خود متمرکز سازد. دیری نپایید که افزایش بی‌سابقه این شرکت‌ها و وجود نداشتن مسوولان کارآمد و صادق، اوضاع اقتصادی کشور را دچار هرج ومرج نمود. همه وی را مسوول چنین وضعی مي‌دانستند که سرانجام، خودش نیز قربانی این نابسامانی‌های اقتصادی گردید.

وانگهی، این دورازواقعیت نیست اگربگوییم علی‌اکبر داوردر اجرای برنامه‌های اقتصادی تا حدودی تحت تاثیر افکار و عقاید اجتماعی خود بود. وی با تکیه بر تجربیات کشور اتحاد جماهیر شوروی و حکومت‌های فاشیستی، به این نتیجه رسیده بود که قبضه کردن تدریجی تمام بخش‌های اقتصاد ملی از سوی دولت یک حرکت مثبت به حساب می‌آید. به نظر اواین تفکر و راه‌حل کاملا با اوضاع کشور ایران همسازی دارد؛ زیرا کشور ایران فاقد متخصص و شیوه‌های جوامع صنعتی است. بدین ترتیب، او نمی‌توانست برطبق خواسته‌های شاه برای توسعه اقتصادی کشور به فعالیت‌ها و ابتکارات بخش خصوصی تکیه کند.

زمانی که سیاست وی را زیر علامت سوال می‌بردیم، بدین معنا که به او می‌گفتیم اعمال چنین سیاستی پیشه‌وران را به نابودی می‌کشاند و برخی از منابع مالی که از مالیات بر درآمد حاصل مي‌شود از بین مي‌رود، داور در جواب می‌گفت که سرنوشت واسطه‌های تجاری برای وی اهمیتی ندارد و همین موضوع نیز در مورد مالکان اموال غیرمنقول نیز صادق می‌باشد. آنان بهتر است که بروند کشت کنند واز این طریق، به افزایش تولیدات کشور کمک کنند.

داور می‌گفت که تلاش می‌نماید تا با دادن امکانات مناسب به طبقه روستاییان وضع زندگی و کارشان رابهبودبخشد وآنان را ازحرص وطمع و گزند واسطه‌ها محافظت نماید.

این گزارش کوتاه نشان می‌دهد که علی‌اکبر داور، یک طرح کامل و جامع را در سر می‌پروراند و با پشتکار قابل تحسینی این طرح را دنبال می‌کرده است، البته مفاد این طرح قابل بحث است ونمی‌توان گفت که وی در اجرای برنامه‌های خود دچار شکست شده بود؛ زیرا در طرح برنامه فرصت لازم جهت تصحیح اشتباهات اجرایی خود را که به مرور زمان آشکار مي‌شدند و خود وی نیز این اشتباهات را مشاهده می‌نمود، پیدا نکرد.

به هر صورت و گذشته از انتقادی که می‌توان نسبت‌به عقاید او داشت، باید بپذیریم که این وزیر دارایی به افراد وکارمندان فاقد صلاحیت و بی‌تجربه اتکا داشت. ازطرف دیگر، بی‌صبری وعجله شاه ایران برای تحقق خواسته‌های خود، داوررا در تنگنا و وضعیت نامساعدی قرار داده بود.

به‌رغم این اشتباهات و کمبودها، وزیر دارایی شخصیت دلنشینی داشت. او

فردی فعال و پویا در کار، صادق و بسیار وطن‌پرست بود. داور با شهامت بود و اندیشه‌ای باز و روشن داشت. میان هیات وزیران از چنان نفوذی برخوردار بود که بدون موافقت وی هیچ‌گونه تصمیمي‌گرفته نمي‌شد. او مي‌دانست چگونه و به طور سریع موضع‌گیری نماید و در موضع خود پابرجا بماند. افزون برآن، داور وقتی که قولی مي‌داد همیشه بر سر قول خود وفادار مي‌ماند.
از این نظر می‌باشد که مرگ داوربه طرز تاسف‌آوری در صحنه سیاست کشور ایران احساس می‌شود. ترس‌و وحشت ناشی از مرگ وی در میان همکاران وی چنان اثری گذاشته که وزیران جرات نمی‌کنند کمتر مسوولیتی را بپذیرند و تصمیم‌گیری در مورد ساده‌ترین و کم‌اهمیت‌ترین امور را از این کمیسیون به آن کمیسیون حواله می‌کنند.
بدین ترتیب هرچند بودجه سال، قبل از عزیمت رضاشاه به جنوب به تصویب مجلس رسیده بود، ولی هیچ هزینه‌ای تا مراجعت شاه به تهران پرداخت نگردید و یک چنین وضعیتی بیش از یک ماه پرداخت‌ها را دچار تاخیر کرد. برای پی بردن به حالت وحشتی که در دولت ایران حکمفرماست به نمونه‌های بسیاری می‌توان اشاره کرد که فعالیت‌های دولت را فلج نموده است و برکندی پرسابقه و سنتی فعالیت‌های وزارتخانه‌های ایران افزوده است.

اوضاع وخیم اقتصادي و ترس داور از بیان واقعیت

◄ دکترعطا آیتي از پژوهشگران تاریخ معاصر نوشته‌اي با عنوان گزارشي از اوضاع اقتصادي ایران عصر رضاشاه نوشته است که در مجله الکترونیکي بهارستان (شماره ۸۹) درج شده است. این نوشته که مقدمه‌اي کوتاه دارد، عمدتا برگرفته از گزارش ارائه‌شده توسط کلارك، کاردار فرانسه در ایران است که به وزیرامورخارجه فرانسه داده شده وسال‌هاي۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ را در بر مي‌گیرد.
کاردار فرانسه در ایران ضمن اینکه برخي از اقدام‌ها و تصمیم‌هاي اتخاذشده توسط علي‌اکبر داور، وزیر امور اقتصادي وقت ایران را قابل‌قبول مي‌داند، اما انتقادهاي قابل‌توجهي نیز دارد.
وي در بخشي از گزارش خود یادآور مي‌شود که داور فاقد جسارت و شجاعت

براي گزارش وضعيت وخيم اقتصادي ايران به رضاشاه بوده است و ... بخش آخر اين نوشته را مي‌خوانيد.
اکنون پس از بروز این واقعه، می‌توانیم خطوط کلی توسعه اقتصادی ایران را که مقام سلطنت ترسیم نموده است، مشاهده کنیم. واکنش شاه در قبال این واقعه بسیار شدید بود و همین واکنش شدید موجب گردید که وی موضعی کاملا متضاد با سیاست برنامه‌ریزی شده از سوی مرحوم داور اتخاذ کند که همین امر تمام تلاش‌ها و کارهای نیمه‌تمام وی را برباد داد. رضا شاه، بدون اینکه کارهای مرحوم داور را مطالعه و بررسی نماید و بدون اینکه نکات مثبت برنامه‌های او را در نظر بگیرد، دست به تغییر دادن سیاست اقتصادی‌ای زد که قطعا زیان‌های مالی هنگفتی به بار خواهد آورد.

۱. بازگشت به تجارت‌آزاد

برنامه ایجاد شرکت انحصاری یک نارضایتی عمومي در میان قشر تجار به وجود آورد؛ زیرا چنین سیاستی منابع درآمد و در نتیجه امکان ادامه فعالیت آنها را از میان برمی‌داشت. در این راستا، شکایت‌های متعددی به دربار شاهنشاهی ارسال شد. افزون برآن، رسوایی‌ها و هرج و مرجی که درپی اجرای برنامه این انحصارات به وجود آمد، بیش از پیش، به این سیاست اقتصادی لطمه وارد ساخت؛ هم‌اکنون تخریب آنها ادامه دارد.
اولین سازمان انحصاری، شرکت کل ساختمان با سرمایه ۳۰۰ میلیون ریال بود که تعطیل گردید. این شرکت که زیربار قراردادهای ساختمانی کمر خم کرد، یا فاقد کارکنان متخصص بود یا اینکه کارکنان آن فاسد بودند که جملگی این عوامل سبب شد که این سازمان خیلی زود ورشکسته شد و اصولا قادر نبود ساده‌ترین کارها و عملیات را به درستی انجام بدهد. اولین رییس آن یک فرد کلدانی به نام جمال بود که اکنون در زندان به سر می‌برد.
شرکت مرکزی که انحصار کالاهای متعددی، از جمله صادرات پنبه و واردات اتومبیل، لاستیک چرخ ماشین و لوازم یدکی را در دست داشت، به تدریج از اهمیت فعالیت‌هایش کاسته مي‌شود. این شرکت نیز طی دوران فعالیتش عدم

کفایت و صلاحیت خود را به درستی نشان داد؛ بدون اینکه امکانات پذیرش و تحویل بنادرکشوررا درنظر بگیرد، اقدام به خرید تعداد زیادی اتومبیل و کامیون از آمریکا نمود و ازآنجا که این شرکت امکانات تخلیه این کالاها را از کشتی به اسکله و سوار کردن قطعات ماشین یا راه‌اندازی این اتومبیل‌ها و کامیون‌ها را نداشت، سرانجام با مشکلات بسیار زیادی روبه‌رو شد. در ابتدا بازار ایران دچار کمبود لاستیک اتومبیل شد. سپس، همان‌طوری که قبلا در نامه شماره ۲۳ به اطلاع آن مقام محترم رسانیده‌ام، در حدود ۶۰ دستگاه اتومبیل در آب‌های بندر شاهپور افتاده وبدون شک، ماه‌ها وسال‌ها در آنجا باقی خواهند ماند. کامیون‌ها باید بایک نوع روغن مخصوص راه‌اندازی شوند که بدون آن غیرممکن است کارکنند وکارخانه تولیدکننده آنها نیز ضمانت به راه انداختن‌شان را قبول نکرده‌است. سرانجام، باید به اطلاع برسانم که نزدیک به ۱۰۰ دستگاه اتومبیل ازنوع کرایسلر(chryslers) دولوکس ازدوماه پیش بدون هیچ محافظتی در اطراف مغازه‌های بوشهر افتاده‌اند و مردم محل که دچار کمبود چوب هستند، شروع کرده‌اند به کندن چوب‌های صندوق محافظ ماشین‌ها. این افراد فقط به کندن چند تکه چوب بسنده نخواهند کرد؛ این خطر وجود دارد که اگر سریعا تدابیری اتخاذ نشود، این اتومبیل‌ها از بین خواهندرفت و دیگر امکان فروش آنها وجود نخواهد داشت.

اکنون فعالیت‌های شرکت مرکزی محدودبه ثبت سفارشات فروشندگان اتومبیل‌ها محدود شده و از این طریق مالیاتی بالغ بر ۵ درصد دریافت می‌کند.

شرکت انحصاری آبیاری نیز منحل اعلام شد و همین سرنوشت هم گریبانگیر شرکت انحصاری فرش، که جدیدا دایرشده، خواهد شد. در ضمن، هیات ترک طی مذاکراتش بادولت ایران برسرموافقتنامه حمل ونقل وهمچنین جاده طرابوزان با مخالفت دولت ایران درمورد احداث یک شرکت جدید حمل و نقل میان تهران ومرزایران وترکیه روبه‌رو گردید. یک مقام مسوول وزارت دارایی اعلام نمود که سیاست جدید شاه مخالف دخالت دولت درفعالیت‌های تجاری است.

۲. پایان سیاست پرداخت وام

علی‌اکبر داور، جهت تشویق افراد برای ایجاد شرکت‌های صنعتی و بدون تردید، به منظور فعال کردن گردش پول، به بانک‌های دولتی دستور داده بود تا به طور هرچه گسترده‌تر، امکانات مالی خود را به کار اندازند و از دادن وام دریغ نکنند. در اینجا نیز باز شاهد بی‌بندوباری در اجرای این سیاست بودیم و زیان این سیاست خیلی بیشتر و خطرناک‌تر از سوء استفاده از سیاست تجارت آزاد بود. به همین دلیل، تمام وام‌ها پس گرفته شد و دستور رسید که از واگذاری هرگونه وامي خودداری شود. داور نیز از فروش سهام شرکت‌های دولتی سرباز زد که در نتیجه، شرکت‌های دولتی از سرمایه‌های دولتی محروم ماندند؛ در حالی که این شرکت‌ها با کمک سرمایه‌های دولتی تاسیس شده بودند و ادامه حیات آنها به همین سرمایه‌های دولتی وابسته بود.این وضع در مورد شرکت فروش «کالا» (kala) صادق است. این شرکت به واردکردن شراب، لیکور، کالاهاي لوکس و غیره مي‌پرداخت. اکنون در موقعیت بسیار ناهنجاری به سر می‌برد. کنسرسیومي برای تاسیس یک کارخانه تولید کاغذ در شهر اصفهان به وجود آمده بود. این کنسرسیوم از یک شرکت فرانسوی جهت اجرای برنامه‌های صنعتی خود تقاضای همکاری کرده بود که اینک این برنامه هم به دست فراموشی سپرده شده است.
اکنون برنامه‌ریزان این طرح درصدد هستند که سرمایه آن را با ۲۰ درصد ضرر به مصرف برنامه‌های دیگر برسانند.

۳. توقف سیاست صنعتی کردن کشور

مرگ علی‌اکبر داور، دست کم، این نتیجه مثبت را دربرداشت که رضاشاه را در برابر واقعیت اوضاع وخیم کشور قرار دهد. شهامت و جسارت داور آن‌قدر نبود که به شاه مملکت بگوید: کشور ایران قادر نیست هزینه‌های سرسام آور

پروژه‌های اقتصادی و صنعتی مختلفی را که برای کشور برنامه‌ریزی شده است، تحمل کند. این مساله، بدون در نظر گرفتن هزینه‌های ساختن راه‌آهن که بخش بسیار مهمی‌از بودجه سال ۳۸-۱۹۳۷ را به خود اختصاص می‌دهد یا خرید تسلیحات که رقم قابل توجهی از منابع دولت را می‌بلعد و یک‌پنجم مجتمع کامل ذوب‌آهن که قادر بود لوله توپ تولید نماید و چند کارخانه دیگر که دارای اهمیت کمتری بودند، در دستور کار دولت بود؛ ولی بازدهی و مفید بودن این واحدهای صنعتی مورد تردید بود. در همین زمان شاه ایران اعلام کرد که پس از خاتمه کار راه‌آهن سراسری، ساختن راه‌آهن تهران به تبریز شروع خواهد شد وبا مقامات دولت ترکیه جهت اتصال این خط آهن به خط‌آهن دیاربکر مذاکراتی صورت گرفته است. بنابراین، چنین به نظر می‌رسد؛ در حالی که ایران برای ساختن راه‌آهن سراسری کشور فشار زیادی را از نظر اقتصادی تحمل نموده است بدون اینکه درجهت تجدید نیروهای مالی و اقتصادی فرصتی به خود بدهد؛ درست برعکس، به برنامه‌های صنعتی و اقتصادی خود ادامه داد. و بدین ترتیب، چنین به نظر می‌رسد که مرگ وزیر دارایی، رضاشاه را به فکر کردن درباره برنامه‌های صنعتی واقتصادی سوق داد. سخنان شاه ایران طی مسافرتش به جنوب کشور قابل تامل می‌باشد. وی گفته که به اندازه کافی در کشور کارخانه تاسیس نموده‌ایم و بعد از این، تلاش‌های ملت ایران باید به سوی تولیدات کشاورزی جلب گردد.

معذلک به‌رغم منطقی بودن سخنان وی، بودجه تصویبی کشور با این گفته‌ها در تضاد بود؛ در حقیقت، بودجه آن سال، در مقایسه با بودجه سال گذشته ۲۵ درصد افزایش یافته بود.

در این بودجه ملاحظه می‌کنیم که اعتبارات قابل‌توجهی برای تسلیحات درنظر گرفته شده است ومبلغ ۹ میلیون ریال برای ساختن یک کارخانه تولید ماسک‌گاز پیش‌بینی شده است. درعوض، اعتبارات کشاورزی، مانند سال گذشته، بالغ بر ۳۰ میلیون ریال می‌باشد.بنابراین، می‌توان ازخود سوال کرد آیا رضاشاه در گفته‌هاي خود صداقت نشان می‌دهد؟ آیا او نمی‌خواسته با یک چنین سخنانی رضایت خاطر مردم را جلب نماید؟ یا آیا این سخنان نشان‌دهنده خط مشی سیاسی جدیدی است که شاه بعد ازتهیه و تدوین بودجه امسال انتخاب کرده است؟

٤. سیاست بازرگاني تهاتري

در این باره هنوز زود است که اظهارنظر کنیم. به گمانم هیچ‌گونه تصمیم قاطع و روشنی در این زمینه اتخاذ نشده است. با وجود این، یک حالت تردید و بی‌ثباتی در بین دولتمردان ایران در این باره دیده مي‌شود. همتای سوئیسی من، که از سه ماه پیش بنا به درخواست دولت متبوع خود در حال مذاکره با وزیر تجارت ایران است تا به انعقاد یک موافقت‌نامه بازرگانی تهاتری موفق گردد، در دیدار اخیرمان گفت تغییراتی در افکار مسوولان امور ایران مشاهده کرده است.به (Daeniker) دنیکر همتای سوئیسی من، از وثیقی، کفیل وزارت تجارت خواسته که به طور صریح و روشن اعلام نماید آیا هنوز هم قرارداد تهاتری اساس سیاست بازرگانی دولت ایران را تشکیل مي‌دهد یا خیر؟ وثیقی در جواب می‌گوید: «اکنون بدون شک، این نوع قراردادها رکن اصلی سیاست بازرگانی ایران است، ولی من نمی‌توانم مدعی باشم که فردا ما باز هم از این سیاست پیروی نماییم.»
کاملا بدیهی است که در یک چنین اوضاع و احوال نامشخص و نابسامانی وارد مذاکره با دولت ایران نشویم؛ ولی قرارداد تهاتری با آلمان، که به نفع این کشور پیش مي‌رفت (این رابطه تجاری به مرز اعتبارات کالاها رسیده است و چنین تلاش‌هایی به همت دکتر شاخت در هنگام مسافرتش به تهران صورت گرفت)، اکنون به حالت راکد درآمده است.روابط تجاری بین ایران و روسیه از قوانین و قواعد دیگری پیروی می‌کند و در میان دو کشور روابط تجاری دیگری به جز معاملات پایاپای نمی‌تواند صورت بگیرد.اما در مورد کشور ما، قبل از پیشنهادهای جالب جنابعالی، با انحصاری گفت‌وگو کردم و پس از دریافت تلگرافی که در آن از من خواسته بودید ازبرقراری مجدد مذاکرات باسفیر کشورمان به تهران، خودداری کنم، انحصاری از مقامات ایرانی تا ورود بودار(Bodar) از من به بهترین وجهی تشکر کرد. در من کم و بیش این امید وجود دارد که این پیشنهادها بتواند شاه را آرام نماید و از سفیر جدیدمان در ایران به نحو دوستانه‌تری استقبال کند.
کاملا روشن است که سیاست قرارداد تهاتری به آزادی تجارت لطمه مي‌زند و چنانچه رضاشاه واقعا می‌خواهد خیالش راحت باشد، باید این سیاست تجاری را

کنار بگذارد؛ شواهد نشان می‌دهد که وی علاقه‌مند به چنین کاری است و قصد دارد از سیاست تجاری قبلی پیروی نماید ولی وی بیش از حد خود را آلوده سیاست تجاری تهاتری نموده است و به همین دلیل نمی‌تواند به سهولت اقتصاد ایران را از این سیاست نجات دهد.

برای بازپرداخت کلیرینگ، آلمانی، باید تا جمع‌آوری محصولات کشاورزی سال آینده صبر کرد؛ زیرا بخشی از تولیدات آینده می‌بایستی به منظور پرکردن و ترمیم کسری‌ای که هم‌اکنون در بازپرداخت‌های ایران به کشور آلمان وجود دارد، به کار برده شود.

به هرحال، کاملا بدیهی است که برای کشوری مثل ایران سیستم «موازنه خالص»دارای امتیازات بهتری می‌باشدبه شرط اینکه دولت ایران بتواند محتاطانه ازآن بهره‌برداری نماید. بنابراین، فکر می‌کنم که این دوره بی‌ثباتی فعلی سپری خواهد شد؛ اما تا زمانی که یک شخصیت قابل و کارآمد و با اراده، که دارای قدرت تصمیم‌گیری باشد، جای علی‌اکبر داور را پر نکند، همه این‌گونه مذاکرات با دولت ایران بسیار مشکل خواهد بود. به همین دلیل، بیم آن است که نه تنها از اهمیت کلیرینگ آلمان کاسته نشود، بلکه باز این سیاست در ایران توسعه یابد. البته سیاست اقتصادی تهاتری ملموس می‌باشد و به این جهت هم تلاش چندانی برای از میان برداشتن آن نمی‌شود؛ چون یک راه حل ساده و بدون زحمت برای تجارت به نظر می‌رسد؛ مهمتر اینکه این روش به مزاج مسوولان امور اقتصادی کشور ایران سازگارتر است. آنان با توسل به این سیاست دیگر مجبور نیستند با پادشاه ایران در مورد گرفتن وام، تهیه ارز خارجی و مذاکرات جدیدی که برایشان نتیجه خطرناکی دربردارد، گفت‌وگو کنند. چنانچه نمایندگان دولت آلمان بتوانند از این نقطه ضعف روحی مسوولان ایرانی سود جویند، بدون تردید، قادر خواهند بود منافع هنگفتی را از این کشور به دست بیاورند.

۵. سیاست پولی

بازگشت به سیاست آزادی تجارت قاعدتا باید به نظارت ارزی پایان دهد. در بالا اشاره نمودم که داور برای اینکه بهتر بتواند معاملات ارزی را نظارت کند،

ناگزیرشد صادرات وواردات را به انحصار دولت درآورد. به همین سبب، اکنون سخنان زیادی درمورد حذف قانون نظارت ارزی یا لااقل ملایمتر کردن آن بر سر زبان‌ها است؛ ولی به نظرم چنین سیاستی به زودی در ایران کنار گذاشته شود.
در واقع، کمبود ارزی به طور محسوسی در ایران احساس می‌شود. برای اجرای برنامه‌های مختلف چنان احتیاجی به ارز وجود دارد که حذف نظارت ارزی موجب سقوط شدید ارزش پول کشور خواهد شد و ارزش پول کشور حتی از آنچه که در بازار سیاه رایج است، پایین‌تر خواهد آمد (۲۵ درصد پایین‌تر از نرخ رسمی) بنابراین، دولت و بانک می‌بایستی، حداقل در ابتدای کار، مقدار قابل ملاحظه‌ای ارز دراختیار بگذارند تا بتواند تقاضاهای فوق‌العاده ارزی را که در ابتدا دولت با آنها روبه‌رو خواهد شد، جوابگو باشد و در یک چنین حالتی مساله گرفتن وام از کشورهای خارجی پیش خواهد آمد.
جالب‌تر اینکه سیاست‌های قاطعانه رضاشاه در رویارویی با مسائل مالی و وام‌های خارجی، برخلاف آنچه که انتظار می‌رفت، به اعتبار مالی کشور ایران در محافل مالی بین‌المللی لطمه وارد ساخت ؛ نظارت ارزی، گرفتاری‌ها و از دست دادن بسیاری از بازرگانان خارجی را به وجود آورد و احساسی را در بین این افراد برانگیخت که وضعیت مالی کشور ایران نابسامان است و این کشور قادرنیست به تمام تعهدات خود جامه عمل بپوشاند. درحالی که واقعیت امر چنین نیست. دولت ایران کاملا بر اوضاع مالی کشور مسلط است و مشکلاتی را که اکنون با آنها کلنجارمی‌رود ناشی از اراده و خواست شخص رضاشاه می‌باشد؛ زیراوی نمی‌خواهد ازراه‌حل‌های ساده‌ای که درپیش‌پای وی قرارداد بهره جوید!
به هرصورت، انگلستان و آمریکا پیشنهادهای عملیاتی در جهت دادن وام به ایران ارائه داده‌اند؛ اما برای دادن این وام شرایطی گذاشته‌اند که پادشاه ایران بیش از پیش به آن تن نخواهد داد. در واقع، از رضاشاه خواسته‌اند که مشاوران و بازرسان مالی آنها را به استخدام درآورد. طبق اخبار غیرموثق، انگلستان وامي به مبلغ ۲۰ میلیون لیره استرلینگ به ایران پیشنهاد نموده است که ۱۲ میلیون آن به صورت کالاهای انگلیسی و۸ میلیون به‌صورت نقدی پرداخت خواهد شد.
این احتمال وجود دارد که پادشاه ایران مفید بودن واقعی وام را متوجه شده است، ولی چون به طور رسمي‌اعلام مي‌دارد که هرگز از کشورهای خارجی تقاضای

وام نخواهد کرد، بنابراین، امروزه برای او دشوار می‌باشد که برخلاف عقاید قبلی‌اش عمل نماید. شاید به کاربردن یک ترفند ماهرانه به وی امکان بدهد ظاهر را حفظ کند و سرانجام، به گرفتن وام تن دهد.من از برنامه‌های گروه‌های مالی کشورمان در این زمینه بی‌اطلاع هستم؛ شاید آنها علاقه‌ای به اجرای این برنامه مالی نداشته باشند؛ با وجود این، به نظر غیرممکن نمی‌رسد که دادن وام به ایران را با گرفتن امتیاز اکتشاف نفت در مناطق گیلان و مازندران مرتبط بسازیم، اهمیت یک چنین معامله‌ای آنقدر ارزش دارد که ما تلاش‌هایی در این جهت به عمل آوریم.ما خواهان این هستیم که ایران سیاست گرفتن وام از کشورهای خارجی را در پیش بگیرد. اعتبارات مالی‌ای که، بدین ترتیب، ایران دراختیار خواهد داشت به آن امکان خواهد داد، مجددا آزادی اقتصادی خود را بازیابد و روابط اقتصادی‌اش را با کشور آلمان و حتی با روسیه قطع نماید و با سهولت بیشتری کارشناسان خارجی مورد نیاز خود را استخدام کند. سرانجام اینکه، این وام‌ها می‌تواند از فشارهایی که هم اکنون بر دوش مردم سنگینی می‌کنند، به تدریج بکاهند.

توضیحات و مآخذ

« گزارش کاردار فرانسه از اقتصاد دوران رضاشاه» - دنیای اقتصاد : ۱۰ تا ۱۳ تیر ۱۳۸۹

فصل شانزدهم

دولت مدرن و خودکامگی

چکیده
حمیدرضا رحمانی دهکردی و محمد مهدی زنجانی دربارۀ«دولت مدرن و خودکامگی»اینگونه می نویسند:یکی از ویژگی های حکومت ها و دولت های ایران خودکامگی و یکه تازی است. نظریه هایی بسیاری در باره ی تبیین این مطلب مطرح شده است. ازنگرش های ساختاری(نظیرنگرش های مارکسیستی) گرفته تا نگرش هائی که به وجه تاریخی و کنشگرکنشگران (نظیر نظریه پاتریمونیالیستی یا نظریه سلطانیسم) تلاش کرده اند که علل برآمدن این شیوه ی حکومتی را بیان کنند بااین همه اغلب از یک نکته غفلت می شود و آن این است که ساختارهائی که موجد خودکامگی واستبداد هستند، قادرند که بر این شیوه حد زنند. این ساختارهابه همان سان که مانع پیش برد اهداف دموکراتیک می شوند،محدودکنندۀ خودکامگی واستبداد هم هستند. فرمان های پادشاهان معمولاً ازهمان آغاز، در گیرودار بوروکراسی یا محیط اجتماعی گیر می کنند و کم رنگ می شوند. هدف این مقاله نشان دادن شواهد در این زمینه برای دولت مدرن دولت رضاشاه است. اهمیت نظری اثبات این نکته از این جاست که فرض متعارف استبداد مطلق این دولت را به چالش می کشد. ما با ارائه ی شواهد متعددی نشان داده ایم که چگونه طوفان خودرائی و استبداد در مقابل موانع ساختاری و تاریخی انرژی خود را از دست می دهد. ظرفیت و توان قدرت سلطه، سازوکارهای بوروکراتیک، محدودۀ وسیع جغرافیائی، نیروهای اجتماعی(نهاددین،نهاد بازار، اقوام و ایلات، روشنفکران و نخبگان) ونیروهای خارجی از پارامترهایی است که بر این قدرت یکه تاز و استبدادی حد زده اند.
گویا اعلیحضرت شاهنشاه فراموش کرده است که برای رسیدن به تاج و تختش، جز دو تلگرام از دو خط و احضارش به پایتخت پایهای دیگر نداشته و او از مادر با دیهیم شاهی و خاتم ملک زائیده نشده و قباله سلطنت از آسمان و خدای

جهان در دست نداشته. یقیناً اگر لحظه ای به اند یشه فرو می شد که این پادشاهی تنها بستگی به پذیرش یا رویگردانی ملت دارد و کسانی که او را بدین جایگاه بلند گزیده و به شاهی شناخته اند به برداشتن و گزیدن دیگری به جایش نیز توانا هستند،هرگز ازراه راست وعدالت ورعایت مقتضیات سلطنت مشروطه انحراف نمی ورزید.

بخشی از متن اعلامیهای انقلابی (آبراهامیان، ۱۷۱۱: ۶۵)

مقدمه

به نظر می رسد که وجود دیکتاتوری و استبداد در ایران از سده های پیش مفروض بوده است؛ به این معنا که در این سرزمین همیشه شاه و حکمران فعال مایشا بوده و همه چیز به ارادهی او انجام می شده است و طبعاً بسیاری از مستشرقان به این ایده دامن زده و آن را پروراندهاند. پرسش اصلی این مقاله این است که چنین مفروضه هایی تا چه اندازه با واقعیت هم خوانی دارند؟ برای پاسخ به این پرسش ما بررسی مان را از نخستین دولت مدرن، که درباره وجه استبدادی آن بیشتر اتفاق نظر وجود دارد؛ شروع کردیم و نتایج حاصل از این پژوهش را در این مقاله آورده ایم.

اجازه دهید پیش از آغاز بحث، درباره دو مفهوم بنیادین در مقاله یعنی دولت مدرن و خودکامگی به اختصار صحبت کنیم. منظور ما از دولت مدرن، دولت رضاشاه است که به لحاظ ماهوی متفاوت از دولت های پیشین بود. یعنی دولتی با ساختار بوروکراتیک جدید و سازوکارهای نوین اعمال قدرت . این دولت برخلاف دولت های پیشین فاقد پایگاه قومی قبیله ای بود و هدف اش یکپارچه سازی، تمرکزگرایی واعمال حاکمیت بر کل کشور بود. منظورما از خودکامگی یعنی تصمیم گیری سیاسی دولت و در رأس آن شاه بر اساس اراده و خواست خویش که این مفهوم تقریبا با مفهوم استبداد هم معنی است.

سابقه ی نگرش بدبینانه به دولت و حکومت های ایران به مورّخان یونان قدیم بر می گردد که نظام سیاسی خویش را مطلوب و نظام های دیگر را سرشار از کژی و ناهنجاری می دیده اند . گویی که در یونان، حکومت عقلایی مبتنی

بررأی شهروندان حاکم بوده اما دراین سو، حکومتی تیرانی (Tyranny) و شاهی قدرقدرت خونریز و خودرأی بوده که هیچکس توان رویارویی با او را نداشته است؛ این اظهارنظرها در طول تاریخ، ملاک ارزیابی نظام ها ی حکومتی این دو امپراطوری قرار گرفته است. در حالی که تحقیقات جدید برخی از پژوهشگران نشان می دهد که اوضاع آن گونه که گفته اند، نبوده است. مثلاً به زعم آنتونیو پانینو پادشاهان هخامنشی شاهانی تمامیت خواه نبوده اند و به رغم داشتن خوی استبدادی، در بسیاری از موارد روادار بوده اند؛ چنان که اعطای امتیازات و حقوق متعدد به حکومت ها ی محلی یکی از نمونه ها ی مشخص این رواداری به حساب می آید.
. (Panaino, 2014, 189-198)
در سده های بعد هم ما شواهد بسیاری داریم که نشان می دهد سردمداران وقت، ناتوان از یکه تازی مطلق درعرصه های مختلف بودهاند؛ مثلاً ما می دانیم که روحانیون از زمان صفویه به این سو بسته به موقعیت و ضعف و قدرت حکومت در بسیاری از تصمیم گیری ها مشارکت داشته اند و از سوی دیگر پهناوری و گستردگی کشورووضعیت قومی و قبیلگی آن، مانع خودکامگی مطلق حکومت ها در کشورشده است. لُرد کرزن ضمن تأئید وجود تکثر در ساخت قدرت معتقد است: قدرت پادشاهان ایران به هیچ وجه با تعبیرات افراطی که درباره ی آن کرده اند مناسبت ندارد و یا به همان پایه و اندازه نیست که در سابق بوده. شهریار ایران دیگر سرور مذهبی حتی جماعت شیعه جهان اسلام نیستند ودر هیچ دوره ای هم آن قسم تفوق روحانی که خلفای بغداد داشتند و هنوزمورد ادعای سلطان«باب عالی» است را نداشته اند ... با آن که قدر و مقام پادشاه کماکان نیک متعال است باز تدبیر های عملی که اقتدار او را محدود ساخته است ، یکی دوتا نیست»(کرزن، ۱۳۶۲ : ۵۶۵ – ۵۶۶). یا در مورد اقتدارشاهی می نویسد:« در زمره مراتب، پادشاه به صورت بارزی فرمانروای مطلق است و او پایگاه اعلی دارد، اما در این مورد هم در واقع موانع قابل ملاحظه ای در برابرامتیازات وحقوق او دیده می شود ... در مورد انتخاب ایلخان، شاه عملاً ناگزیر است حاکم را از میان طایفه انتخاب کند و برای او چندان آسان نخواهد بودکه درآداب و رسوم ایشان راجع به جانشین موروثی

دخالت کند و به همین نحو نیز در مورد دادگران محلی یا کدخدا مانند کلانتر در شهر و کدخدا در بخش یا دهات، هرچند که اختیار تام با اوست، ولی ناگزیر است کسانی را برگزیند که موردعلاقه اهالی باشد وگرنه امور حکومت دچار وقفه خواهد گردید»(کرزن، ۱۳۶۲ : ۵۶۹)

سیاحان غربی در بسیاری ازموارد درسفرنامه های تاریخی خود در مورد وضعیت اجتماعی جوامع شرقی ودر مورد روح استبدادی حاکمان شرقی اغراق کرده اند و مهم این که گاهی همین توصیفات مبنای نظری مباحثاتی میان اندیشمندان آن ها شده است. مثلاً توصیف وضعیت جامعه ایران توسط مشتشرقانی چون شاردن (Chardin) و تاورنیه (Tavernier) برای مونتسکیو امری مستند به حساب می آمده است. او تحت تأثیر همین سفرنامهها در روح القوانین ضمن تأکید بر وضع استبدادی این جوامع به این نتیجه رسیده بود که وجود آب وهوای خشک و بیابانی در شکل گیری روحیه و حاکمیت استبدادی دخالت مستقیم دارد. این تحلیل بعدها توسط مارکس و ویتفوگل در بحث استبداد شرقی به نحوی مبسوط بنیان نظریهی آب پایه یا دولت های آبی (هیدرولیک) قرار گرفت.

پیش از پرداختن به دولت رضاشاه به مثابه دولتی مدرن شایسته است نگاهی اجمالی بر رویکردهای مختلف دربارهی ساخت و ماهیت دولت بیندازیم تا زمینهی نظری تز اصلی مقاله، که در ادامه ذکر خواهیم کرد، مشخص شود.

به نظر ما چهار رویکرد مهم دربارهی ساخت و ماهیت دولت طرح شده که جان مایه ی آن را می توان این گونه بیان کرد:

- رویکرد تحلیلی مارکسیستی
- رویکرد تحلیلی استبداد ایرانی
- رویکرد تحلیلی پاتریمونیال
- رویکرد تحلیلی دولت رانتیر

رویکرد نظریه

در یک تقسیم بندی کلی، ساخت و ماهیت دولت در ایران را می توان بر دو پایه قرار داد. نخست آن که کلیهی نظریه های قدرت در ایران مرکز پایه یا به

تعبیری شاه پایه است. دیگر این که اغلب این تحلیلها اقتصاد پایه است، بدین معنا که تبیین ساخت قدرت در ایران ابتدا از زیربنای اقتصادی تحلیل آغاز و به تبع آن به روبنای سیاسی ختم می شود. بنابراین تحلیل ها غالباً در حوزه مطالعات اقتصاد سیاسی قرارمی گیرند. رویکرد ما چنان که درادامه خواهیم دید هرچند متأثراز اقتصاد سیاسی است؛ زیرا ما ساخت های اقتصادی واجتماعی را در مهار خودکامگی مهم می دانیم، اما درعین حال براین باور هستیم که اقتصاد سیاسی برای فهم ساخت قدرت دولت مدرن کافی نیست و بایستی از زوایای دیگر از جمله جامعه شناسی سیاسی(مثلاً وجود نیروهای اجتماعی نظیر اقوام، سازوکارهای بوروکراتیک و...) به مسئله نگاه کرد .

ما در این مقاله قصد داریم به صورت مستند نشان دهیم که برخلاف تصور متعارف فوق، دولت مدرن پس از مشروطه به رغم ویژگی استبدادی، از یک سو توانایی محدودی در به کارگیری سلطه درسطح گسترده داشت و از سوی دیگر، نیروها وقدرت های اجتماعی پایا و منسجمی وجود داشت که قدرت دولت ها را تحدید می کرد.

بنابراین هدف ما در این مقاله آن است که از زاویه ی جامعه شناسی سیاسی ظرفیت و توانایی سیاسی اجتماعی آن دولت را بررسی کنیم تا ببینم میزان تأثیر نیروهای اجتماعی و نهادهای موجود قدرت سیاسی بر آن چگونه بوده است. تز اصلی ما در این مقاله این است که به رغم مدعای وجود خودکامگی و استبداد در دولت مدرن و فقدان جامعه مدنی قوی، نیروهای اجتماعی و عوامل دیگری(نظیر عدم امکان اعمال انحصار مطلق زور، دخالتهای قدرت های خارجی و جغرافیا) وجودداشته اند که مانع خودکامگی مطلق این دولت شده اند. به تعبیری دیگر، دولت رضاشاه نتوانست تغییر ماهوی در ساختار و بنیادهای اجتماعی و سیاسی ایجاد کند. چه بسا که اگر دولتی دموکراتیک هم سرکار می آمد نمی توانست چندان موفق باشد زیرا ساختار اجتماعی مانع عمده ای برای هرگونه تغییر در جهت دموکراسی یا خودکامگی مطلق بود. شکل گیری دولت مدرن تحول سیاسی بود که پیامد های اجتماعی هم داشت اما این پیامد چنان نبود که تغییرات گسترده ای هم چون انقلاب های اجتماعی ایجاد کند. دولت رضاشاه در ساختاری متصلب گرفتار شده بود که اراده ی سیاسی او را محدود می کرد.

حال اجازه دهید تا بیان این محدودیت ها، شواهد لازم برای مدعای خود ارائه دهیم:

الف) عدم انحصار اعمال مطلق زور و مکفی نبودن ابزار سلطه

اگر انحصار زور را یکی ویژگی های دولت مدرن بدانیم، متوجه می شویم که این انحصار دست کم در مورد رضاشاه، انحصاری نسبی بوده است. دولت به واسطه ی گستردگی جغرافیایی و کمبود امکانات نظامی دسترسی محدودی به بسیاری از مناطق کشور را داشت.
اولین نشانه های اعلام انحصار اعمال زور در اعلامیه ی رضاخان میرپنج در اسفند ۱۲۹۹ مشهوداست که عنوان « من حکم می کنم » (متینی ، ۱۳۸۸: ۳۴) را داشت که در مرحله اول معطوف به تهران به عنوان مقر حکومت بود و بعدها دامنهٔ این اعمال حکومت به نقاط دیگر رسید؛ ما یکی از نخستین سرپیچی ها را، بر اساس مدارک موجود(متن تلگراف های رد و بدل شده) از طرف مصدق السلطنه والی فارس می بینیم.
روشن است که این گونه واکنش ها در برابر دولت نوخاسته و ضعیف برآمده از کودتا طبیعی است. حتی بعدها شورش ها و اعتراض مردم در برابر سیاست های دولت از جمله کشف حجاب، قانون سربازی، تغییر در نظام دادگستری و آموزش سرکوب شد؛امانکته این است که همین سرکوب،کاهش شدید مشروعیت دولت را به دنبال داشت که بعدها اعمال حاکمیت را با مشکل مواجه ساخت.
اما یکی از چالش های اساسی برای انحصار اعمال مطلق زور در دولت، قدرت های اجتماعی به ویژه ایلات و عشایر بودند. به زعم استفانی کورنین «هرچند رژیم جدید که در سال ۱۹۲۱ به قدرت رسید اساساً وجهی نظامی » داشت؛ اما غیر ممکن بود بتواند فقط یا حتی عمدتاً با توسل به راه حل نظامی، مسئله ایلات را حل وفصل کند. نهادهای این دولت جدید به ویژه ابزارهای سرکوب آن بسیار ضعیف بود» (Cronin, 2006, 22) . وی در ادامه می نویسد: که چگونه دولت درآغاز کار به دلایل سیاسی مجبور شد نیمی از نیروهای نظامی خویش را درتهران نگاه دارد و به شیوه پراگماتیستی با تهدید و گاهی اوقات با توسل به زور تلاش کند ایلات را مهار کند. (Cronin, 2006, 22-23)

کرونین نشان می دهد که نیروی ارتش به عنوان نیروی سرکوب چقدرضعیف و دارای مشکلات عدیده ای بود. دردهه ی ۱۹۲۰ بخش مرکزی ایران در اختیار خوانین بزرگ بختیاری بود و تجارب متعدد به این دولت آموخته بود که توسل به نیروی نظامی در مقابل عشایرراه حل مناسب و قاطعی نیست چنان که رضاخان به زعم این محقق، درلرستان با توسل به نیروی نظامی نتوانست کاری از پیش ببرد. (Cronin, 2006, 43-44)

به زعم آبراهامیان رضاشاه ظرف دو سال با وضع عوارض بر راه ها و مالیات بر تریاک، پنج لشگر متشکل از سی هزار نفر تشکیل داد و با تصویب قانون نظام وظیفه ارتشی قدرتمند شکل داد . ارتشی که شورش های ولایات از جمله جنگلی ها در گیلان، خیابانی در تبریز، پسیان در مشهد، سیمکو در کردستان و صولت الدوله در فارس را سرکوب کرد. قدرت ارتش چنان زیاد شد که وزیر مختاربریتانیا درگزارشی نوشت که چگونه بودجه هنگفت نظامی ارتش حتی کشورهای منطقه رادچارهراس کرده است. (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۱۳۳ – ۱۳۹)

آن چه مشخص است آن است که رضاشاه توانست با انجام قوه قهریه، سرکوب و با انداختن اختلاف بین سران عشایرواستفاده ازآن ها برای سرکوب عشایر دیگر(مثلا استفاده از عشایر بختیاری و قشقائی برای سرکوب عشایر بویراحمد) نظمی ایجاد کند؛ اما این نظم، لزوماً نشانگر اقتدار حکومت نبود.

به عبارت دیگرحکومت رضاشاه فاقد سازوکار پایا و مشروع برای اعمال سلطه بود؛ زیرا تکیه صرف بر سرنیزه داشت. نارضایتی عمیقی در میان روحانیون، برخی از طبقات متوسط و به ویژه مردم عشایر وجود داشت. برخی از نمودهای این مسئله را می توان در اشعار فولکور عشایر بختیاری آن دوران دید که پر از شکوائیه از عملکرد دولت و درمقابل مدح رشادت های آن ها در مقابل تهاجم های دولتی است.

از سوی دیگر، پهناور بودن سرزمین، عدم امکانات ارتباطی، مانع گسترش سلطه فراگیر در کشور می شد. هرچند که ساخت جاده های شوسه و تأسیس خط آهن و پاسگاه های متعدد نظامی و نیز گسترش خطوط تلگراف و تلفن بعدها از تأثیر این عامل کم کرد؛ اما ناتوانی دولت در این زمینه هم چنان مشهود بود وبه رغم تأسیس ژاندارمری وتأسیسات دولتی درمراکزمهم، دردرون مناطق مختلف

روابط ومناسبات دیگری نظیرارباب ورعیتی برقراربود که از دسترس حکومت خارج بود.
به طور خلاصه می توان گفت از یک سو زور عریان بدون پشتیبانی و بنیادی اجتماعی، دارای دامنهی تأثیرگذاری اند ک بود و از سوی دیگر این دولت توان وظرفیت لازم را برای اعمال سلطهای فراگیر بر این گسترده پهناور جغرافیایی و جامعه ی متکثر و خودگران محلی را نداشت و حضور مستقیم و غیر مستقیم نیروهای خارجی این وضعیت را دشوارتر و پیچیدهتر نیز می ساخت.

ب) نیروهای اجتماعی و دولت رضاشاه

شاید یکی از نخستین کسانی که معتقد بود قدرت های استبدای را باید از طریق تکثر قدرت ها مهار کرد مونتسکیو است؛ او بر این باور بود که تفکیک قوا در داخل حکومت و وجود نیروی های اشراف در بیرون و تمرکززدایی جغرافیایی می تواند قدرت یکه تاز استبدادی را مهار کند و این همه به خاطر آن است که زبان قدرت را فقط قدرت می فهمد و از این رو تنها راه این است که قدرت بایستی به وسیله قدرت مهار شود (Montesquieu, 2011, 150) .
به نظر ام. اولسن استاد دانشگاه مریلند زمینه هایی که موجد دموکراسی هستند و دولت های خودکامه از آن بی بهرهاند عبارتند از: وجود نهادهای تاریخی و جا افتاده، تقسیم قوا، منافع متفاوت گروه های قدرتمند در جامعه، پلورالیسم، توازن قوا و وجود قانون Check and Balance . به نظر وی در جایی که گروه های رقیب اجتماعی وجود داشته باشد و سردمدار خودکامه (Autocrat) نتواند بر آن ها غلبه کند، ناچار تن به مصالحه می دهد. چنان که در انقلاب انگلستان (۱۶۸۹) هیچ گروهی بر گروه رقیب تسلط نداشت و بنابراین اتوکراسی پا نگرفت. برعکس در جایی که قدرتی برتر وجود دارد و قدرت های همسنگی وجود ندارد که هماورد آن باشند، تداوم خودکامگی و استبداد اجتناب ناپذیراست (Olson, 1993, 567-576) .
قدرت رضاشاه به زعم آبراهامیان متکی به سه نهاد ارتش،نهادهای بورو کراتیک و دربار بود؛ اما فاقد بنیادهای اجتماعی برای حکومت بود: « این رژیم به رغم داشتن نهادهای کارآمد، پایگاه های طبقاتی قدرتمند و پشتیبانان

اجتماعی نیرومند و بنابراین بنیاد مدنی استواری نداشت . کوتاه سخن این که، دولت
پهلوی ازلحاظ داشتن وسایل اجبار و زورگویی قدرتمند بود؛ ولی از این لحاظ که نتوانست وسایل اجبار را برساختار طبقاتی و پایگاه های اجتماعی مبتنی کند، ضعیف بود».(آبراهامیان، ۱۳۷۷ : ۱۸۶)
ما در ادامه قصد داریم به مهم ترین نیروهای اجتماعی در دوران رضاشاه اشاره کنیم و با استفاده از شواهد متعدد نشان دهیم که چگونه هر کدام از آن ها به نوبه خود توانسته اند ، بر یکه تازی و خودکامگی قدرت مدرن حد بزنند.
در یک تقسیم بندی کلی منابع تأثیرگذار بر قدرت دولت را در دوران رضاشاه را به این صورت می توان برشمرد:
ادیان و مذاهب/ اقوام و طوایف/ خاندان های پر نفوذ سنتی(اعتماد)/ دیوان سالاری دولتی (بوروکراسی)/ ثروت(بازار)/ نخبگان و روشنفکران (شامل فن سالاران، متنفذین سیاسی، صاحبان اند یشه و قدرتهای منطقه ای و فرامنطقه ای
هر یک از منابع پیش گفته در سیر تحولات، مطالبات و مناسبات خود با حکومت مرکزی و با دیگر خرده قدرتهای نهادی در تعامل بوده اند و در میان خود نیز دارای تقسیم بندی مدرن وسنتی هستند.
این نکته رابابد اضافه کردکه هرچند دیوان سالاری دولتی جزیی از دولت است اما در برخی ازموارد وجه مستقلی به خود می گرفت و بر تصمیم شاه و نیز نحوۀ اجرای تصمیمات سیاسی تأثیر شگرفی باقی می گذاشت. همه قدرت های یاد شده به فراخوروتوانایی ونیروهای تحت امرخود دائماً در سپهر سیاسی ایران درحال بده بستان وزورآزمایی قدرت برای ایجادهژمونی بوده اند. از نظرماهیچ کدام به طور مستمر و طولانی مدت نتوانسته اند استیلای خود را دیکته کنند.
قدرت اجتماعی دین از دیرباز دین به مثابه قدرتی سنتی تأثیر زیادی بر حوزه ی سیاست گذاشته است. این نیرو بسته به قوت و ضعف خویش نقش های متفاوتی در حکومت های مختلف داشته است. گاهی با در اختیار گرفتن حکومت، گاهی با مشارکت یا چالش با آن. بشیریه به نحو ظریف این تعاملات و روابط را نشان داده است ؛ به نظر او « میان حکام و روحانیون در همه نظام های سنتی کم وبیش توافق و سازش وجود داشته است. حکام سنتی می بایست به مذهب و سنن

احترام بگذارند؛ زیرا در غیر این صورت با اعتراض پاسداران سنت و مذهب به ویژه روحانیون مواجه می شدند. در جوامع مدرن نیز نهادها و گروه های مذهبی و روحانیون از جمله گروه های قدرت به شمار می روند. اما هرچه نهادهای مذهبی سازمان یافته ترومنسجم ترباشند، توانایی روحانیت برای دخالت در سیاست افزایش می یابد» (بشیریه ، ۱۳۹۴ : ۱۲۲ – ۱۲۱).

حامد الگار نیز نشان می دهد که چگونه در دولت قاجار روحانیون بلندپایه وظیفه تأئید صحت اسنادمالکیت، گردآوری صدقات، پول های خیریه و قضاوت را بر عهده داشتند و به زعم او هرچند امام جمعه را حکومت تعیین می کرد ؛ اما لزوماً از حکومت حرف شنوی نداشت)الگار،۱۳۶۹: ۴۶) او می نویسد : « علما به دو بخش تقسیم شده بودند: آنان که پیشرفت خود را در گروهمکاری با دولت می دانستند و گروه زیادتری که وظیفه ی خود یا وسایل توفیق را در مخالفت با دولت می جستند » (الگار، ۱۳۶۹: ۲۴۹). در هر حال ما شواهد متعددی در طول تاریخ داریم درباره ی قدرت روحانیون و محدودیت هایی که برای قدرت ایجاد کرده اند ؛ که ذکر آن از حوصله این مقاله خارج است (برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به شمیم، ۱۳۷۱ ؛ رجبی دوانی ، ۱۳۹۲).

رضاشاه با وجود این تجارب تاریخی و با آگاهی از قدرت و جایگاه خاص روحانیت تلاش کرد دروهله ی نخست اعتماد این نهادرا جلب کند. شرح تمایلات و تکالیف او به انجام مراسم مذهبی در دوره ی اول قدرت گیری خود، از عزاداری های قشون قزاق درعاشورا تا عرض ارادت ها و نامه نگاری های متعدد وی به علمای بلاد از جمله نجف و کربلا، بسیار شنیدنی و خواندنی است.

حسن اعظام قدسی، ملقب به اعظام الوزاره، که از فعالان مشروطه و نمایندگان مجلس شورای ملی بود، شرح جالبی از اقدامات رضاشاه را حکایت می کند:« سردار سپه پس از موفقیت های فوق الذکر به فکر افتاد که حالا باید توجه مردم را به خود جلب و معتقد به خود نماید و بهترین راه هم اعمال مذهبی، خاصه عزاداری است که عامه طبقات متوجه خواهند گردید. من الاتفاق ماه محرم که عموم مردم مشغول عزاداری [هستند] و مجالس در تمام تهران دایر است.

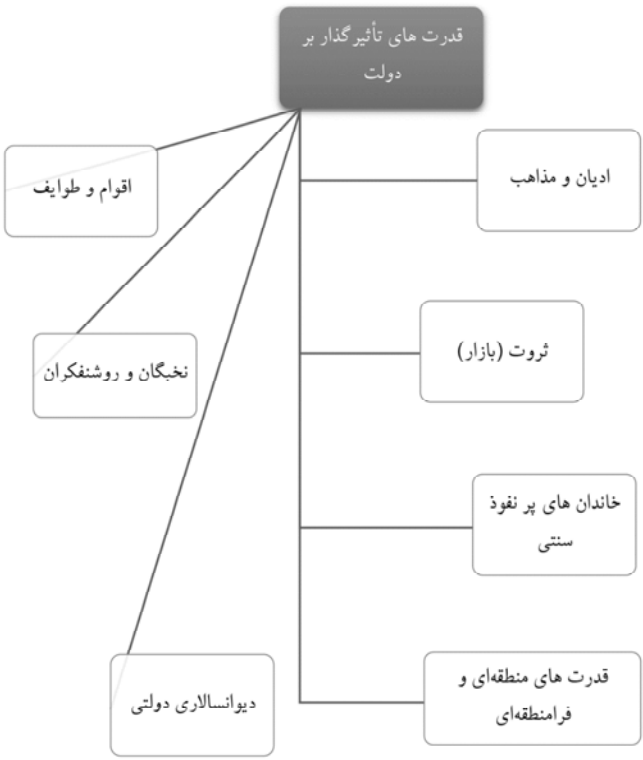
قدرت های تأثیرگذار بر دولت
اقوام و طوایف
ادیان و مذاهب
نخبگان و روشنفکران
ثروت (بازار)
خاندان های پر نفوذ سنتی
دیوانسالاری دولتی
قدرت های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای

صاحب منصبان در جلو و افراد با بیرق ها و کتل با نظم و تشکیلات مخصوص سردار سپه روز دهم محرم، (عاشورا)، به همراه دسته قزاق با یک هیأت از از قزاقخانه حرکت می کرد. این دسته از میدان توپخانه و خیابان ناصریه به بازار می آمد؛ صاحب منصبان در جلو وجلوی آن ها سردارسپه با یقه باز و روی سرش کاه و غالب آن ها به سرشان گِل زده بودند و پای برهنه وارد بازار شدند و دسته سینه زن ازافراد، چند قدم ایستاده، نوحه خوان می خواند و افراد سینه می زدند» (اعظم قدسی ، ۱۳۷۹ : ۵۲ – ۵۱)

رضاشاه با تمهیدات خشن و شدت عملی که در برخورد با نیروهای موثر اجتماعی انجام داد، سامان تشکیلاتی وعملیاتی روحانیت را دچار ضعف کرد و ضربات سخت شاه، بخش اعظمی ازروحانیت را در انزوا قرار داد؛ با این حال در مواردی روحانیت مخالفت های مهمی با رضاشاه انجام داد از جمله در قضیه ی جمهوری خواهی، بزرگ ترین دلیل منصرف شدن سردار سپه از جمهوریت این بود که رهبران روحانی تغییر نظام سیاسی ایران را به جمهوری مصلحت ندانستند و در ملاقاتی که سردار سپه در قم با سه مرجع بزرگ وقت، سید ابوالحسن اصفهانی، میرزا حسن نائینی و حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی داشت، توافق شد که گفت وگو درباره ی جمهوریت متوقف شود. « رضاخان پس از بازگشت از قم، اعلامیه ایی صادر کرد که با توافق مراجع تقلید (آیات اصفهانی، نائینی و حائری یزدی) ازجمهوریت منصرف شده است و آیات ثلاثه نیز در قم اعلامیه واحدی حاکی ازهمین توافق منتشر کردند. تفاوت رویه ای میان علمای بزرگ در برابر رضاشاه وجود داشت و آن در اتخاذ شیوه و نوع مبارزه با استبداد و استعمار بود، نه در اصل آن؛ برخی هم چون حاج آقا نورالله اصفهانی قائل به رفتار حاد و کوبنده بودند و برخی چون میرزای نائینی (پس از بازگشت از تبعید)، رفتار تند با پهلوی اول را در آن برهه از تاریخ چندان کارساز و به مصلحت ندانسته وپیشبرد اهداف اصلاحی را از راه های مسالمت آمیز ممکن می دانستند». (نجفی ، ۱۳۸۷ : ۲۶۰)

دولت آبادی نیزدرکتاب حیات یحیی در این باره می نویسد: قسمت عمده انتهاض کنندگان، معممین تهرانی هستند، از روحانی و روحانی نما و روضه خوانان و طلاب علوم دینی، تقدس مابان وبه اصطلاح تجددخواهان، کهنه پرستان و

روحانیون وپیش نماز های شهرقائدین این نهضت شمرده. می شوند.» (دولت آبادی ، ۱۳۷۱ : ۱۳۶۱)
شایددوره رضاشاه را بتوان یکی ازضعیف ترین دوره های کنش سیاسی روحانیت برشمرد؛ آن ها در برخورد با رضاشاه چند قطبی عمل کردند، شدت عمل حکومت موجب شد استراتژی روحانیت ناخواسته و به تبع پیامدهای فشار حکومت به سوی درون گرایی تغییر محسوسی داشته باشد؛ لذا تفکر تاسیس مرکز علمی و کادرسازی را تسریع نماید. آیت الله عبدالکریم حائری یزدی موسس حوزه علمیه قم راه دیگری بر تاثیرگذاری در ساخت قدرت پیمود؛ وی معتقد به مماشات با حاکمیت برای اعتلای قدرت و اعتبار روحانیت و گسترش کمی و کیفی نهاد روحانیت بود. شاید برخی از تاریخ نگاران این رویه را ترس یا عدم دخالت درسیاست ذکر کرده باشند؛ اما به نظر می رسد که بعدها بسط وگسترش حوزه نفوذ روحانیت دراقصی نقاط کشور به واسطه ی عملکرد حوزه علمیه قم درسال های آینده مؤید وجود استراتژی استقلال حوزه های علمیه از دولت بود. این رویه تغییرات عظیمی درشکل و محتوای قدرت نهادی روحانیت به وجود آورد که تبعات آن چند دهه بعد نمایان شد. به زعم نویسندگان تاریخ کمبریج: « سلطنت رضاخان که در نوع خود دومین هجوم پس از مشروطیت ایران علیه روحانیت به شمار می آمد وبه مراتب شکننده تر از هجوم نخست بود، موجودیت وهویت روحانیت را، چه ازلحاظ فکری و چه به لحاظ عملی، زیر سؤال برد. شایدکاراترین عمل درمقابل چنین وضعیتی، شکل دادن به مبارزهای فرهنگی وفکری درکنارمبارزه سیاسی بود،که می توانست از طرف روحانیت و ازطریق توسعه مراکزعلمی ومذهبی صورت پذیرد.(تاریخ کمبریج، ۸۷ :)
این رویه را می توان نوعی « مبارزه منفی از طریق نهادسازی قدرت » به حساب آورد. درهرحال نوع عملکرد و رهاورد آن طی سال های بعد نشان داد که استراتژی موفقی بوده است. به زعم پارسانیا:« حوزه علمیه قم تقریباً هم زمان با کودتای سید ضیاء و به قدرت رسیدن رضاشاه شکل گرفت که خود از شگفتی های تاریخ است؛ یعنی درست همان زمان که پایه های یک اقتدار و هجوم بزرگ نسبت به مذهب در ایران شکل می گرفت، بذرهای تفکر اندیشه

ومقاومت نیزشکل می گرفت.» (پارسانیا، ۱۳۸۰ : ۲۵۶)
مجموعه ی عوامل فوق موجب شد اراده ای قوی از سوی روحانیت برای دفاع از نهاد سلطنت درهنگام اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ وجود نداشته باشد؛ آن ها به تدریج قدرت شبکهای خود را در اقصی نقاط کشور سامان دهی کردند. این شبکه با وجود حوزه های علمیه در سراسر کشور خصوصاً حوزه علمیه قم آلترناتیوی قوی وکارآمد برای ایجاد تکثر قدرت از ناحیه روحانیت در ایران بود. درساختاررسمی قدرت درعصررضاخان،جایگاهی برای روحانیت تعریف نشد؛ در حالی که روحانیونی چون شیخ عبدالکریم حائری، هم چنان از نفوذ بالایی در بین سایر طبقات اجتماعی، از جمله اصناف و بازرگانان، تجار سنتی، اعضای دون پایه ی دستگاه دیوانی، روستاییان، عشایر و دیگر اقشار شهری، برخوردار بودند. با این پشتوانه بود که سی وهفت سال بعد روحانیت در تعامل با دیگر نیروهای اجتماعی نظیر نخبگان، بازارو اقوام و... سلطنت پهلوی را از میان برداشتند.

نخبگان و روشنفکران

اند یشمند آلمانی«هاینریش هاینه » درمورد نقش سیاسی روشنفکران گفته است : « بهوش باشید ای مردان گردن فراز، عمل شما چیزی نیست مگر ابزارهای ناخودآگاه در دست مردان اند یشه که اغلب در گوشه نشینی و فرودستی کامل شما رابرتکلیف گریزناپذیرتان گمارده اند . ماکسیملیان روبسپیر چیزی نبود جز دست ژان ژاک روسو». (پویر، ۱۳۶۹ : ۸۹۷) هرچند این سخنی اغراق آمیز است؛ اما بخشی از حقیقت در آن هست.
اغلب ایرانیان تحصیل کرده و فرنگ رفته به موازات ارتباطات و مناسبات با غرب و آشنایی با مبانی فکری آن ها دچار نوعی سرگشتگی و شیفتگی شده بودند و به همین ترتیب خواهان ایجاد تحولات اساسی در ایران و پیوستن به قافله ی پیشرفت بودند. این مهم حتی در نوشته های نخستین اند یشه گران عصر قاجار متجلی شد وبه دنبال این تحولات با توجه به ساخت استبدادی رژیم قاجار، فکر تغییر شیوه حکومت به عنوان تنها راه خروج از بنبست از سوی متفکرانی نواندیش مطرح شد. مشروطه خواهی تنها پاسخی حتمی برای تغییرات بود و در

این راه نخبگان و نواندیشان پیشرو بودند.
نظریه ی مشروطه با همیاری برخی از روحانیون همراه با شوق و شور وصف ناپذیر، انقلابی، نیروهای تحصیل کرده و طبقه نوظهور و نواندیش بسط یافته و با کمک عامه به پیش برده شد؛ ولی درمقطع بعد با کناررفتن روحانیون، روشنفکران جوان سرخورده از مشروطه، سردمداری تفکرسیاسی را برعهده گرفتند. بی تررو شنفکران وسیاست مداران سکولار سابقاً مشروطه خواهی چون سیدحسن تقی زاده، کاظم زاده ایرانشهر،علی اکبرداور،سیدمحمد تدین، عبدالحسین تیمورتاش،محمدعلی فروغی درنشریات خودهمانندکاوه،ایرانشهر،آینده وفرنگستان به جای دموکراسی و آزادی، این بارمنادی «استبداد منور» شده و به دنبال دیکتاتوری مصلح و انقلابی می گشتند تاایران را حتی با زور به قافله ی تمدن نزدیک کند. برخلاف عصرمشروطه که موافقانش در پی تلفیق سنت ها و مذهب ایرانی با نظام سیاسی غرب بود، اینان بر پذیرش یکپارچه ی تمدن سکولار غربی و فرنگی شدن جامعه ی ایران تاکید داشته و هرگونه دخالت روحانیون در سیاست را نفی می کردند؛ طبیعی بود که دراین شرایط نابسامان فکر تغییر اوج گیرد و نظریه ها و اسطوره هایی جدید برای رهایی ازآشفتگی و بی قراری پیدا شود و رضاخان، افسری چهل ودو ساله و فرمانده بریگاد قزاق در قزوین شخصیت آرمانی مدنظر اینان بود که به گمان شان نماد دیکتاتوری مصلح بود که می توانست با کمک این گروه معمارتوسعه ی ایران شود. (شفاهی هریسی، ۱۳۹۱: ۳)
رضاخان ماحصل و برآیند تعامل و ائتلاف برخی نیروهای دگر اند یش برای ایجاد جامعه ای نو و سروسامان دادن به اوضاع آشفته اواخر سلطنت قاجاریه بود. او ظهور یک پارادایم قدرت در برابر سلاطین موروثی و سنتی گذشته بود. وی را می توان تجلی گسست تاریخی از پادشاهی سنتی به سوی پادشاهی مدرن دانست.
مشروطه خواهان ترکیبی از طبقات میانی و گروه های مختلف بودند که از نظر شرایط اقتصادی، خاستگاه اجتماعی وسطوح فرهنگی ازجایگاه یکسانی برخوردار نبودند ولی در دو مورد مبارزه با استبداد داخلی واستعمار خارجی با هم توافق داشتند. آبراهامیان، از این گروه های میانی هرم اجتماعی ایران عصر

مشروطه ، با عنوان« طبقه متوسط سنتی » یاد کرده است. وی معتقد است افراد این طبقه جزو نیروهای سیاسی – ملی نبودند، بلکه به مثابه پدیده ای اجتماعی- اقتصادی عمل می کردند. طبقه متوسط سنتی، در آغاز قرن نوزدهم به صورت اجتماعات همبسته ی کوچک بومی بود، اما در آغاز قرن بیستم به یک نیروی همبسته ملی تبدیل شد که برای نخستین بار از شخصیت و هویت سیاسی مشترک خود، آگاهی یافت. آبراهامیان، بازاریان و روشنفکران را از ارکان اصلی طبقه متوسط سنتی می داند که در نتیجه ارتباط با غرب صاحب اند یشه تحول گرایی شدند؛ منتها این عناصر بازاری و روشنفکر، خودشان تولید کننده و منشأ این اندیشه نبودند، بلکه در نتیجه برخورد مستقیم و یا غالبا غیر مستقیم با حوزه ی اند یشه ورزی اروپا، به ویژه در ارتباط با روشنفکران، اند یشه مدرن سیاسی را از اروپائیان گرفتند و می خواستند آن را در مشروطه باز تفسیرکنند.(آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۷۵). دراین بین فرزندان امرا، تجار، بزرگان، روحانیون و اشراف در راس قرارداشتند که خواستار تحول در نظام و تغییر وضع موجود بودند.این تحولات قشری کوچک اما تاثیرگذار از روشنفکران را پدید آورد که با وجود تفاوت در پایگاه اجتماعی تقریبا همگی خواستار دگرگونی سیاسی و اقتصادی در کشور بودند. برخلاف عالمان سنتی که متکی به دانسته های حوزویشان بودند، طیف اجتماعی دیگری در جامعه ظهور می کرد که دارای قابلیت تکنوکراتیک بود این گروه منشا اصلی مدرنیسم در جامعه ایران محسوب می شدند. از این مقطع به بعد نشانه های از تضاد سنت و مدرنیسم در ایران ظهور یافت. (مصلی نژاد،۱۳۹۳: ۶۵) برای مثال تقریبا بسیاری از نخبگان قدرتمند ازمیان دسته بندی پیش گفته بودند، شش نخست وزیررضاشاه: حسن مستوفی الممالک، مخبرالسلطنه (مهدی قلی خان هدایت،رجبعلی منصور، محمود جم، احمد متین دفتری و محمدعلی فروغی) از خاندان های اشرافی و ریشه دار ایران بوده اند که آنها را میتوان نخبگان اشرافی دانست؛ هم چنین بعدها محمدمصدق و بسیاری دیگراز خاندان های بزرگ ایران در این گروه قرار گرفتند. همه ی این طیف ها بر سرمایه گذاری بر فردی مقتدر، قدرتمند و نوظهور خارج از دایره قدرت قاجاریه تاکید داشتند این ائتلافی نانوشته بود. از این نوع ائتلاف های مصلحتی نانوشته در تاریخ یک قرن اخیر بسیار داشته ایم.

آبراهامیان سه ابزار طبقه روشنفکررا شامل مشروطیت، سکولاریزم و ناسیونالیسم دانسته و تصریح می کند از نظر آن ها، کلید ساختن جامعه نوین قدرتمند و توسعه یافته، بهره گیری از این ابزارها است. آنان براین باور بودند مشروطیت سلطنت ارتجاعی را از بین خواهد برد، سکولاریسم نفوذ محافظه کارانه ی روحانیون رانابودخواهد کرد وناسیونالیسم نیزریشه استعمارکنندگان امپریالیسم را می خشکاند. ولی دست اند رکاران این سه جنبش به رغم داشتن یک هدف، راهکار های موقتی خود رااغلب تغییرمی دادند چون طبقه روشنفکر زمانی با شاه علیهی علما، زمانی با علما علیه ی شاه، زمانی با شاه علیهٔ امپریالیسم و زمانی نیز مانند انقلاب مشروطه با علما علیه شاه و قدرتهای امپریالیستی متحد می شدند(ابراهامیان، ۱۳۹۲ : ۸۰) گروه هایی از نخبگان با پهلوی مخالفت کردند که اصلی ترین عرصه ی این چالش در مجلس شورای ملی بود. رد صلاحیت و سلب مصونیت از متداول ترین روش ها برای حذف مخالفین در مجلس بود. به رغم تصریح قانون اساسی مشروطه و آیین نامه های داخلی مجلس شورای ملّی، دردورهٔ رضاشاه سلب مصونیت از نمایندگان مجلس به یک سنّت سیاسی تبدیل شد و بارها به اجرا درآمد؛ در نهمین دوره ی قانون گذاری، از نمایندگان مختلف، سلب مصونیت گردید: در ۳۱ اردیبهشت ۱۳۱۲ از حاج سید حبیب الله امین (امین التجار) نماینده ی اصفهان؛ در جلسه یکشنبه ۱۹ آذر از محمدتقی اسعد بختیار (امیر جنگ) نماینده ی شهرستان دزفول ؛ در جلسه ۱۹ آذر ۱۳۱۲ هم چنین ازامیرحسین خان ایلخانی (ایلخان ظفر بختیار) نماینده ی نجف آباد نیز سلب مصونیت گردید. رضاشاه درمجلس ششم بر آن بود حتی آن تعداد از چهره های وجیه الملّه که مورد اعتماد مردم بودند و به زعم وی رأی می آوردند، واردمجلس نشوند؛ طی لیستی که در تاریخ ۱۹ آبان ۱۳۰۴ منتشر شده تعدادی ازآن ها همان وکلایی بودند که در جریان انتقال حکومت در مجلس پنجم ازمخالفان وی به شمار در می آمدند.« این موقع که برای مجلس مؤسسان نمایندگانی انتخاب و اعزام می شوند مقتضی است در کلیه نقاط مراقبت کامل به عمل آید که ازاشخاص ذیل هیچ کدام انتخاب نشوند؛ مشیرالدوله، مؤتمن الملک، مستوفی الممالک، تقی زاده، میرزاحسینخان علائی، مصدق السلطنه، حاجی میرزا یحیی دولت آبادی، ملک الشعرا، نصرت الدوله،

عباس میرزا سالارلشکر،محمدولی میرزا، سید حسن مدرس،حاجی میرزا عبدالوهاب همدانی، آقا مصطفی بهبهانی، زعیم، حاج میرزا احمدخان اتابکی؛ میرمعظم سرکشیک زاده، میرزا سید احمد بهبهانی، سید حسن اجاق، میرزا حسینخان اسفندیاری، سردارنصرت » جمشیدیان، ۱۳۹۰).

گروهای فکری جدید نیز از مخالفان سرسخت رضاشاه بودند، از جمله مهم ترین آنها گروه چپ گرای ۵۳ نفر بود.۵۳ نفر یا « گروه ارانی» یکی از جریان های اجتماعی « چپ» دردورۀ پهلوی است. فعالیت این گروه، که بانام « تقی ارانی» عجین شد، به طورمشخص دربهمن ۱۳۱۲ با انتشار اولین شماره ی مجله ی « دمیا» نماین شد.عموده تمرکز این گروه بر اقشار تحصیل کرده وکارگر بود: « توسعه اقتصادی و آموزشی رضا شاه ، دو قشر کارگر و دانشجو را به صحنه اجتماعی ایران افزود، این دوقشر به رغم انتظاری که رضاشاه از توسعه صنعتی و آموزش در حمایت از حکومت خود داشت همیشه به نفع رژیم عمل نمی کردند؛ بلکه نیروهای مستقل ضد رژیم را شکل دادند که برخلاف گذشته مستقل از رهبری روحانیت مبارز در صحنه سیاسی حاضر می شد جنبش های کارگری و دانشجویی در مبارزه با استبداد رضاخانی در این دوره قابل توجه است .» (آبراهامیان، ، ۱۳۹۲ : ۱۹۹)

با آن که نخبگان و روشنفکران طیف های مختلفی را در بر می گرفتند و بسیاری از آنان فاقد تشکیلات نهادی بودند و دامنه ی فعالیت شان بسیار محدود بود؛ اما در سپهر سیاست نقش داشته اند و به طرق مختلف دولت رضاشاه را تحت تأثیر قرار می دادند. نقش آن ها را نباید لزوماً به معنای مبارزه با شاه تقلیل داد؛ بلکه آن ها تا جایی که در توان داشتند وتا زمانی که موقعیت اقتضا می کرد برتصمیمات وحکومت داری شاه تاثیرداشتند، بخش اعظمی از پیشرفت ها و توسعه ساختاری در ایران این دوره مدیون راهنمایی ها آن ها به شاه یا تلاش در جهت تغییر رای و نظر رضاشاه در امور کشور بود.

قدرت بازار

یکی از حاشیه نشین ترین و در عین حال، موثرترین نهادهای قدرت در ایران که هرگز فرصت حضور مستقیم و بلاواسطه در قدرت رسمی را نیافت بازار بود اما در همه ی دوران ها برای حفظ ثروت و موقعیت خود با قدرت های مشروع و یا حتی نامشروع مسلط همکاری، همراهی یا مجادله آشکار و پنهان داشته اند . البته شاید این ویژگی سرمایه باشد که همواره خود را در پس پرده ی تحولات و مناسبات قدرت پنهان می کند.

احمد اشرف در مورد فضای شهرهای اسلامی و جایگاه بازار در آن معتقد است، شهر « اسلامی متشکل ازسه رکن اصلی ارگ، مسجد جامع و بازار بوده که محل استقرارعمال دیوانی، علما و بازاریان بوده است، بازارها ستون فقرات نظام اجتماعی واقتصادی شهرها بودند. دربازارها تجار بزرگ و متوسط در رأس سلسله مراتب اجتماعی جای داشتند؛ شهرهایی که فرمانروایان اسلامی بنیان گذاردند دو پایه اصلی داشت، یکی مسجد جامع و دیگری بازار. مساجد جامع درشهرها عموماً در کنار مقر فرمانروایان و والیان قرار داشت و بعضا مرکز اجتماعات سیاسی و رسمی هم بود و معمولا در کنار آن مدرسه علمیه شهر واقع بودو بالاخره بازار که آن را احاطه کرده بود» (اشرف، ۱۳۸۹:۲۲) درست است که بازار وجه اقتصادی اش غلبه دارد؛ اما به واسطه ی درهم آمیختگی اقتصاد و سیاست و این که در کشور ما تأمین بسیاری از خواست های اقتصادی از رهگذر مناسبات سیاسی انجام می شود بازار به تناوب در سیاست دخالت کرده است. به نظر کشاورزیان «بعد سیاسی بازار در ایران بسیار مهم بوده است؛ چرا که بازاری ها به طور مداوم در حوادث سیاسی همانند جنبش مشروطه، مبارزات محمدمصدق برای ملی شدن صنعت نفت و تقویت قانون دموکراسی، اعتراض به انقلاب سفید شاه وسقوط سلطنت وتاسیس نظام جمهوری اسلامی نقشی فعال ومحوری برعهده داشته اند. نهاد بازار در ایران اگر چه همیشه چند بعدی بوده وجایگاهی پایدار در منطقه داشته اما بد اقبال بوده که هیچ گاه موردتوجه پژوهشگران قرارنگرفته است». (کشاورزیان ،۱۳۸۹)

درباره ی قدرت این نهاد در دوران قاجاریه شواهد بسیاری در دست است که در این مجال از آن ها صرف نظر می کنیم (برای آشنایی بیشتر با برخی از این شواهد مراجعه کنید به بشیریه،۱۳۹۴: ۱۵۷؛ طلوعی ، ۱۳۸۴: ۳۹ ، غلامی، ۱۳۸۹؛ اشرف ، ۱۳۵۹) . آن چه در این جا اهمیت دارد آن است که قدرت بازار در دوره ی رضاشاه هم چنان حفظ شد. دوره کوتاه صدارات رضاشاه، فرصت چالش و رقابت با بازار را چندان فراهم نیاورد. اما شاه فاقد قدرت قوی اقتصادی بود؛ اتکا نسبی دولت به قدرت بازار و استقلال بازار، حدی بر خودکامگی دولت به حساب می آمد. یک نمونه از نیاز دولت به بازار در مسئله تأسیس راه آهن مشهود است، هزینه های آن از طریق مالیاتی تأمین شد که دولت بر قند و شکر وضع کرد؛ این یکی از نمونه های همراهی نسبی بازار با دولت بود.

بازار در دوران های مختلف بر مبنای تحولات سیاسی در استراتژی های خود تغییراتی ایجاد کرد و از گذشته پیوندهای نزدیکی و مستحکمی با نهاد روحانیت داشتند. تلفیق معماری سیاسی بازار و مسجد جزیی جدا نشدنی از نقشه و طرح راه نهادهای قدرت روحانیت و بازار بوده است. پس از ظهور فضای بسته سیاسی رضاشاهی این دو نیروی اجتماعی به یکدیگر نزدیک شدند و زیر پوستی بخشی از نیروهای حاشیه ای و لایه های فرودست اجتماعی را درون شبکه ای منسجم سامان دادند و مجموعه های اقتصادی و مذهبی پدید آوردند که مالاً قدرت سیاسی را تحدید می کرد. به نظر ما بازار سه کارویژه اساسی در مناسبات قدرت در ایران داشت که جایگاه آنها را در معادلات قدرت منحصر به فرد می کرد: نهاد بازار چون در ارتباط رودررو با مردم کوچه و بازار و منبع تأمین مایحتاج عمومی به حساب می آمد، نهادی معتمد و محل رجوع مردم بود. بازاریان خود از مردم و در بین مردم و از غم و شادی های مردم مطلع و در مواقع لزوم کاملا قادر به پاسخگویی به خواسته ها و مطالبات آنان بودند و درتحولات و بزنگاه های تاریخی به سرعت می توانستند وارد عمل شوند؛ فرآیندی که در مواقع مختلف با اعتراض های مردمی همراه و با پایین کشیدن کرکره های محل های تجارت خود با تحولات همراهی می کردند. پایین کشیدن کرکره ها و تعطیلی بازار، کسب وکاروبست نشستن در مساجد بزرگ،

دارالعماره های حکومتی یا سفارتخانه ها را شاید بتوان « اسم رمز عملیات روانی بازار » در تحولات سیاسی و اقتصادی دانست. این عمل آنها به سرعت پیام اعتراض را به گوش امرا و حاکمان از یک سو و مردم کوچه و بازار از سوی دیگر می رسانید. این اتفاق به کرات در تاریخ سیاسی و اقتصادی ایران تا کنون رخ داده است، گاهی با عکس العمل حاکمان مواجه شده و آن را سرکوب کرده اند و گاهی نیز آن ها موفق به کسب مطالبات خود شده اند .این کارویژه امکانی بود که هرگز نهاد قدرت نخبگان از آن بهره مند نبود.
کارویژه دیگر تعاملی بود که بازار به واسطه جایگاه و مناسبات خود هم زمان با نهاد های قدرت از یک سو و با مردم از سوی دیگرداشتند. آنها می توانستند به سرعت به تمام نهاد های قدرت دسترسی داشته باشند و پیام آنها را به یکدیگر منتقل و کنشی ارتباطی بین آنها را برقرار نمایند. سرعت عمل، تطبیق پذیری با شرایط و دسترسی از مهم ترین ویژگی های بازار بود. این مهم، از برجستگی های بود که نیروهای اجتماعی دیگر به ویژه نخبگان از آن بی بهره بودند. روحانیت نیز از این کارویژه برای اعلام اعتراضات و فشار بر تصمیمات حاکمیت از یک سو و نهاد های قدرت از سوی دیگر بهره بسیار می برد و به عنوان ابزاری کارآمد از آن استفاده کرد. بازارها محل رفت وآمد روز و شب مردم بود و هرگونه عملیات و یا اعتراض سیاسی یا اقتصادی به سرعت قابل درک و انتقال دهند، پیام مشخص به مردم و حاکمان بود.
کارویژه سوم بازار قدرت پولی مالی بود که در اختیار داشت. این قدرت در - ارزش مبادله ای بود که به وجود می آورد و ارزش مبادله امکانی بود که در اختیار دیگر نهادهای قدرت هم چون روحانیت و نخبگان نبود.

ایلات، قبایل و خاندان های بزرگ

ایلات و قبایل بخشی لاینفک از تاریخ ایران هستند. آنها را می توان همراه با نهاد خانواده از کهن ترین نهادهای ساخت بشر دانست حتی پیش از نهاد دین، قبایل خانواده های اجتماع یافته ای بودند که برای در امان ماندن از گزند

طبیعت و حفظ امنیت، ساخت قدرت را شکل دادند و طی یک قرارداد اجتماعی برای آن نظام نامه و مرام نامه تنظیم کردند. آنها مبارزه کردند تسخیر و شکست دادند، حکومت تشکیل داده و در نهایت از پارادایم قدرت رقیب شکست خوردند و ایل یا طایفه ای دیگر جایگزین آنها شد. هم چنین آنها با دارا بودن سهم عمده ای ازجمعیت، تولید مواد خام مادی و اند یشه عمل تأثیرگذار در صحنه معادلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ساخت قدرت، صاحب نفوذ بودند. « از نظر ساختاری، ایل مجموعه ای سازما ن یافته است که بر پیوندهای محکم خونی و نسبی استوار است که روابط خونی و نسبی، همبستگی درونی آن را تضمین می کند وفرد وخانواده هسته ای با واسطه این سازمان (نهاد) به مجموعه بزرگ ایل مرتبط می شوند و خانواده ها در آن حول خویشاوندی نسبی (رده های پایین) و خویشاوندی تصویری و آرمانی (رده های بالا) در واحدهای اداری - سیاسی مختلف سازمان می یابند» .(کسرائیان، ۱۳۷۵ : ۹)

به نظر ما ساختار بخشی از قدرت در ایران برگرفته از نوعی الیگارشی منطقه ای (جغرافیایی) بود که هر یک از این نظام های الیگارشی، حوزه ی قدرت و نفوذ خاص خود را در میان اقوام و طوایف ایران به وجود آوردند؛ که البته درون این نظام الیگارشی منطقه ای تقسیم بندی قدرت روحانیت، قدرت نخبگان و بازار نیز به صورت کاملاً پیچیده و درهم تنیده شکل گرفته است. این ترکیب قدرت بدین معنا نیست که این نظام قدرت های ساخت یافته منطقه ای در تصمیمات یا سیاست گذاری های کلی کشور جزیره ای یا مستقل عمل می کنند؛ بلکه با وجودی که پذیرفته اند خود را تحت انقیاد یا اختیار دولت مرکزی قرار دهند و در تصمیمات کلان ملی حتی المقدور یکپارچه عمل کنند؛ اما در مواقع لزوم و ضرورت های منطقه ای و قومی مستقل از حاکمیت عمل می کردند. آنها درون شبکه ای از مناسبات سعی دارند قدرت خود را سامان دهند. ایلات و قبایل خود به شکلی ساختار، ترکیب، اجزا و ترتیباتی همانند حکومت داشتند؛ اگر چهارویژگی برای تشکیل یک حکومت رامردم، سرزمین، قلمرو جغرافیایی و حاکمیت فرض بگیریم، ایلات و قبایل به نوعی حکومت های محلی کوچک بودند که بر محدوده ی جغرافیایی خود حکم می راندند. تجربه ی حکمرانی در یک سرزمین کوچک به آنها این توانایی و ظرفیت را داده بود که هر زمان در

طول تاریخ می توانستند بر سرزمین بزرگ تری تسلط یابند امکان و توانایی اعمال قدرت هژمونیک خود را برقرار نمایند و در فرصتی اند ک بر مشکلات فائق آیند؛ توزیع قدرت سیاسی و اداری متناسب با تقسیم درونی ایل صورت می گرفت. « جهان می گرفت بینی خویشاوندباوری، زندگی دامداری و مدیریت مبتنی بررهبری خان ها و سرکردگان ایلی، سه مؤلفهٔ اساسی در شناسایی نظام ایلی است. ریاست در قبایل تنها از راه قدرت و غلبه میسر می شد و عمیقاً در ارتباط با عصبیت ممکن بود. این عصبیت مؤثرترین عامل انسجام و استحکام درونی جامعه ایلی و قومی بود. باور اعضا به نظام ایلی خود و احساس تعلق وتعصب به آن، در کنار وجود ساختار رده بندی تیره و طوایفی و سرزمین مشترک برای ارایه تعریف از جامعه ی ایلی ایران مهم ترین معیار است.» (سینایی،۱۳۸۴)

پولاک به ظرفیت و قدرت ایلات اشاره ای خواندنی دارد: « بسترهای قدرت یابی ایلات در ایران به ترکیب طبیعت خشک و خشن، استقلال نسبی اقتصادی وسیاسی ازحاکمیت مرکزی آنها را در گذر تاریخ به نیروهای پر قدرت و قابل اتکا تبدیل کرده بود. به علاوه در غیاب نیروی سازمان یافته ی رسمی و ارتش دائم، تنها نیروی سبکبار، دارای چالاکی وقدرت مانور بالا بودند که می توانستند با سرعتی که نیروی جامعه یکجانشین قادر به انجام آن نبود وظایف حاکمیتی را انجام دهد و اعمالی نظیر جمع آوری مالیات، سرکوب شورش ها و اغتشاش های محلی و... را در سرزمینی که آبادی ها در آن از هم بسیار دور و چون واحه هایی در دشت ها و دره ها و یا در کویر و کیلومترها با آبادی دیگر فاصله داشتند، یا به جهت کوهستانی بودن امکان دسترسی به آن را هر نیرویی در اختیار نداشت، تحت پوشش قرار دهند و یکپارچگی سرزمین ها را در کلیت ایران ممکن سازند.(پولاک، ۱۳۶۸ : ۱۴) حمید احمدی در تبین چگونگی شکل گیری ایلات و قبایل در ایران ضمن رد تک عاملی، پیوندهای خویشاوندی را ویژگی برجسته و هویت ساز آنها درموجودیت های اجتماعی سیاسی می داند و می افزاید دادن هویت های قومی و قبیله گی به آنها ساخته و پرداخته ی ذهن انسان شناسان و مورخان غربی بوده است درحالی که آنها از درک روابط پیچیده میان ایلات، دولت ها و ساختارهای اجتماعی سیاسی میان آنها عاجز

بوده اند . وی معتقد است همان طور که ایلات درطول تاریخ دولت هارا شکل داده اند وبسیاری از حکومت ها گذشته ایران، مانندغزنویان، سلجوقیان، ایلخانان، صفویان، افشاریه وقاجاریه منشأ ایلی وقبیله ای داشته اند، دولتها نیز جهت پیش برد اهداف خود ایل سازی کرده اند. قبایل شاهسون (دوستدار شاه) در آذربایجان و خمسه در جنوب ایران دو مصداق بارز در این زمینه اند (احمدی ، ۱۳۷۸: ۶۵ – ۶۸) دربستر دوره های تاریخی ایران، دولت ها با فراهم کردن منابع و امکانات برای روسای ایلات و دادن مسئولیت برقراری نظم و وضع قوانین محلی، جمع آوری مالیات و تشکیل سپاه به آن ها و ایفای نقش در انتصابات یا برکناری رهبران ایلی نقش مستقیمی در رهبری ایلات ایفا کرده است. ایلات ایرانی به ویژه بزرگ ایل ها (ایلخان)، رهبران پر قدرت و ثروتمندی داشتند که بخشی از نخبگان ایرانی بودند و در سیاست گذاری های محلی و ملی مشارکت داشتند. آنها از طریق نفوذ محلی و نفوذ در دربار قدرت فوق العاده ای درمناطق تحت فرمان خود به دست می آوردند. (احمدی، ۱۳۷۸: ۷۰ – ۷۱)

ملاکین درون ترکیب قدرت ایلات تا پیش از ساخت دولت مدرن در ایران، شاهانی کوچک در حوزه ی جغرافیایی و عشیره ای خود ب شمارمی رفتن؛ ایلات خود را صاحب ملک خود و در راه نگاهبانی آن از هیچ کوششی دریغ نمی کردند. در تحولات بزرگ تاریخی نقش بسزایی داشته و تقریبا در تمام تحولات سیاسی، نوع حضور و ساخت نهاد قدرت آنها مشهود است.

رضاشاه برای کسب و استقرار قدرت همانند رفتار با روحانیت و نخبگان، با اقوام، طوایف و خاندان های بزرگ نیز کاملا هم آوایی و همراهی می کرد. سیاست رضاشاه این بود که با جلب خانواده های طبقه ی بالا و طرد برخی دیگر در بین اعضای این طبقه شکاف وچند دستگی پدید آورد. او تا حد زیادی موفق شد عشایر و ایلات مناطق مختلف را سرکوب نماید؛ اما در برابر سیاست های تصفیه قومی رضاشاه مقاومت های بسیاری صورت گرفت. رضاشاه دو سیاست« خلع سلاح» و« تخته قاپو» را درمورد مهار وکنترل عشایر اجرا کرد؛ سال ۱۳۰۱ عملیات علیه اسماعیل آقا سمیکو در آذربایجان، عشایر شاهسون در منطقه اردبیل ۱۳۰۲ ، شیخ خزعل و اعراب خوزستان ۱۳۰۴ ، لرستان در

مبارزه علیه والی پشتکوه ۱۳۰۵ و... نمونه های از این سیاست ها بود؛ دولت مرکزی با استفاده از ارتش نوین، اسکان عشایر را در بخش های مختلف ایران آغاز کرد تا ایلات را تحت کنترل در آورد.
رضاشاه هرچند توانست با زوراسلحه و قدرت نظامی خشن ایلات و قبایل ایران را همانند روحانیت و نخبگان سرکوب و منکوب نماید؛ اما در ساخت اجتماعی و سیاسی آنها نتوانست تغییری ایجاد کند. کناره گیری او از قدرت در ۱۳۲۰ به رؤسای تبعیدی ایلات امکان داد تا به مناطق خود بازگردند و بنای قدرت خود را مجدداً احیا و سازمان دهی نمایند. ایلاتی که در دوره ی رضاشاه خلع سلاح شده بودند؛ دوباره مسلح شدند و مناطق ایلی را در کنترل خود گرفتند.
دولتِ اول پهلوی، قدرت این که ساخت های قبیله ای دور از مرکز را با هویت ایرانی یکسانی گره زده و آنان را در باورهای ملی هضم نماید، نداشت. به طور مشخص، قبایل مرزنشین که از لحاظ زبانی و مذهبی با مناطق مرکزی متفاوت بوده وبه عنوان اقلیت قلمدادمی شوند (کردها و بلوچ ها)، در دوره های تاریخی گوناگون و بزنگاه های سیاسی که برای دولت های مرکزی ایران اتفاق می افتد، به تحرکات فرار از مرکز تمایل می یابند و فریادهای استقلال طلبانه سر می دهند. گروه های مختلف کردها آذربایجانی ها، بختیاری ها، بلوچ ها و اعراب خوزستان با اند رز گرفتن از حوادث، انتظار لحظه ی ضربه زدن را می کشیدند. (استمپل، ۱۳۷۷: ۳۸۳)
سرکوب عشایر سبب شد که بسیاری از قبایل به آگاهی سیاسی دست یابند و این آگاهی را با عناصر هویت ساز خویش که بر اساس فعالیت ها و مفاهیمی هم چون کوچ، فرهنگ، رسوم و سنت ها و زبان شکل گرفته بود، در آمیزند. اقلیت های قومی به مفهومی یک ائتلاف واقعی در برابر روند فارسی سازی رژیم به وجود آوردند و چون در معرض پدیده های صنعتی و شهری قرار گرفتند با افکار سیاسی جدید آزادی و - برابری - آشنا شدند و این امر در برخی قیام ها، نقش مسلمی ایفا کرد(فوران، ۱۳۸۹ : ۳۵۰) طبعاً چنین نیرویی، اینرسی عظیمی در برابر تصمیمات، اراده و یکه تازی دولت مدرن ایجاد می کرد.

ج) نیروهای خارجی و قدرت دولت

«می خواهم به شمال مملکت بروم سفیر انگلیس اعتراض می کند. می خواهم به جنوب بروم سفیر روس اعتراض می کند؛ ای مرده شور این مملکت را ببرد که شاه آن حق ندارد به شمال یا جنوب کشوزش مسلفرت نماید». این گفتهٔ معروف منتسب به ناصرالدین شاه، قصه ی پر غصه ی حضور قدرت های خارجی در سپهر سیاست ایران بوده است. اگر بخواهیم سیاهه ای از عملکرد این نیروهادر نظام سیاسی ایران ارائه دهیم، خود کتابی مفصل خواهد شد. اما برای تحلیل آن می توان تاثیر این عامل را در دو سطح تبیین کرد؛ ابتدا در حوزه ی صاحبان قدرت رسمی به عنوان حاکمان و تصمیم سازان و دوم در سطح نیروهای اجتماعی محدودکنندهٔ قدرت. قدرت های خارج از حوزه ی سرزمینی، از یک سو با ابزارهای مختلف مستقیم یا غیر مستقیم، تصمیمات یا اقدامات نهاد رسمی قدرت را محدود کردند و از سوی دیگر با اثرگذاری در بطن حرکت های نیروهای اجتماعی، به طور غیر مستقیم بر ساخت قدرت فشار وارد کردند. اگر مدعی باشیم راهبرد تحدید قدرت حاکمان از طریق تاثیر بر نیروهای اجتماعی موثرتر بوده است حرفی به گزاف نگفته ایم. آن ها ابزارهای بسیاری برای این امرمهیا کردند و بر اختیارات وحاکمیت قدرت حد زدند. شاید اصطلاح« کار کار انگلیس هاست» به عنوان جمله ای آشنا در ادبیات سیاسی کوچه بازارمردمان این سرزمین، خود مؤید و برآیند عاملیت آن باشد. غائله ی آذربایجان وپیشه وری، جنبش جنگل و میرزا کوچک خان، اسماعیل آقا سیمکو و کردستان، شیخ خزعل و خوزستان در استان های مرزی و ارتباط با ایلات بختیاری وشاهسون درمرکز ایران،همگی نمونه های عیان، شفاف و انکارناپذیر ارتباط نیروهای اجتماعی با قدرت های خارجی بوده است. حال اگر به حزب توده، فراموسون ها، برخی از نمایندگان مجلس و گروه های مختلف روسوفیل ها، انگلوفیل ها، آلمانوفیل ها و آمریکوفیل ها را نیز بیفزائیم و مشارکت آن ها درعقد قراردادهای بزرگ اقتصادی و نفتی برای تامین منافع قدرت های مزبور و دفاع سخت از آن ها در مجالس قانون گذاری و برپایی متینگ ها، تظاهرات و

درگیری های حزبی خیابانی درنظر آوریم، آن گاه به اهمیت و قدرت این نیروها پی می بریم.
حمید احمدی به نقل از لویس بک توضیح می دهد، که چگونه قدرت های خارجی مانند انگلستان و روسیه از روسای ایلات علیه دولت ایران استفاده و دربرخی موارد حتی اشخاص موردنظر خود را به ریاست ایلات منصوب می کردند.
نفوذ انگلستان روسیه و آلمان در میان ایلات بیشتر از دولت ایران بود. او معتقد است درست تا جنگ جهانی دوم قدرت های خارجی چنان از قبیله گرایی استفاده می کردندکه مشکل می شد یک بزرگ ایل بی ارتباط بایک قدرت خارجی پیدا کرد. سیاست حمایت نظامی و سیاسی از ایلات مختلف خصوصا از طرف آلمان و بریتانیا دنبال می شد. طبق این سیاست بریتانیا به بزرگ ایل بختیاری و آلمان به قشقائی ها کمک می کرد(احمدی، ۱۳۷۸: ۱۷۸) نقش ایل بختیاری و شیخ خزعل در تامین امنیت مرکز و جنوب ایران و عقد قرارداد خارج از صلاحیت دولت مرکزی با انگلیسی ها برای تامین امنیت شرکت های نفتی در جنوب ودریافت سهم سه درصدازعایدات نفتی خارج از اختیارات دولت مرکزی، نمونه دیگری بود که رضاشاه به سختی توانست آن را سرکوب نماید.
اما در مورد نقش برجسته این نیروها با شاه و اطرافیان او اسناد بسیاری منتشرشده است که ذکر همه آنها باعث اطاله ی کلام خواهد شد. مثلاً درباره نقش انگلیسی ها در روی کار آوردن رضاشاه مستندات بسیاری هست؛ از خاطرات آیرون ساید ژنرال انگلیسی که به ارتباط خویش با این مسئله اذعان می کند
(Avery, Hambly& Melville, 1991, 219) تا نامه و گزارش های وزیر مختارآمریکا کلدول Cladwell که دخالت های انگیسی ها را در جریان کودتا به کشور متبوع خود مفصلاً گزارش کرده است. (Majd, 2001, 61-62) ، تا اعتراف رضاشاه به این مطلب به نقل ازمصدق:« به خاطر دارم که سردار سپه نخست وزیر، درمنزل من با حضور مرحومان مشیرالدوله و مستوفی الممالک وحاج میرزا یحیی دولت آبادی و آقایان مخبرالسلطنه وتقی زاده وعلاء اظهار کرد مرا انگلیسی ها آوردند ولی ندانستند با چه کسی سروکاردارند.» (مکی ،

۱۳۶۳: ۱۵۷). اگر چنین اظهارنظری صحت داشته باشد، آن گاه می توان مطمئن شد که انگلیسی ها با تمهیدات قبلی وبه احتمال زیاد با گرفتن وعده وعیده های بسیار او را حمایت کرده و بر مسند قدرت نشانده اند.
آخرین گفت وگوهای رضاشاه با سر کلارمونت اسکرین در عرشه کشتی برمه درمهر ۱۳۲۰ خود گویای نارضایتی رضاشاه وعمق تاثیر این نیروها بود که در مواقع لزوم چگونه رقابت را کنار وبه همکاری استراتژیک روی می آوردند:
«چرابه من نگفتیدکه انگلیسی ها به کمک من احتیاج دارند؟اگر وزیر مختارشما به من توضیح داده بود که کشور من چقدر برای استراتژی بزرگ متفقین ضرورت دارد من فرصت همکاری می یافتم. شما انگلیسیها ادعا می کنید که من جاسوسان آلمانی را پناه دادم؛ این حرف بی معنی است ... اگر به جای بدبختی که بر سر ما آوردید، به من گفته بودید، من راه آهن سراسری را در اختیارتان می گذاشتم. شما به جای این که بگویید به چه چیز احتیاج دارید، نه تنها به جنگ باکشور من پرداختید بلکه در حمله، با منفورترین و ترسناک ترین دشمن ما . روسیه هم دست شدید» (هوشنگ مهدوی،۱۳۷۳: ۵۳)
به طورخلاصه و بر اساس اسناد موجود، در سال های آغازین حکومت پهلوی این دولت به شدت تحت تأثیر سیاست های انگلیس در وهله ی نخست و بعد شوروی قرار داشت وگویا تمایل او برای گرایش به آمریکا و بعد آلمان، کشاندن پای نیروی سوم به ایران به خاطر کاهش قدرت تأثیرگذاری شوروی و انگلیس و استفاده از اهرم سومی برای ایجاد تعادل و رهایی از وابستگی سیاسی به آنها بود(Avery, Hambly& Melville, 1991, 431-432) لذا در ساختار پیچیده ی اجتماعی، سیاسی و بین المللی، رضاشاه نمی توانست فعال مایشا در عرصه ی سیاسی باشد.

نتیجه گیری

در مورد ساختار قدرت و ماهیت نظام سیاسی ایران، پیش از مشروطیت تا زمان رضاشاه و حتی دوره ی اخیر، نظریات متفاوتی مطرح شده است.
نظریه های شیوه تولید آسیایی، استبداد شرقی، فئودالیسم ایرانی، استبداد ایرانی

و پاتریمونیالیسم سنتی از این جمله اند. اما این نظریات، به رغم تفاوت هایشان دارای وجوه مشترک قابل توجهی هستند. اغلب این نظریه ها بر مطلق، خودکامه، شخصی و پدرسالارانه بودن نظام سیاسی ایران تأکید دارند و دلیل آ ن را در عواملی هم چون ضعف مالکیت خصوصی، شرایط اقلیمی مانند کم آبی و پراکنده بودن جوامع کشاورزی، مناسبات و تهاجم های قبیله ای و مفاهیمی از این دست جستجو می کنند.

همه ی این دیدگاه ها که برای توجیه پیدایش و تداوم استبداد در ایران مطرح شده اند ، بخشی از حقیقت را بازگو می کنند. اما آن چه را که آنها کم تر توجه کرده اند آن است که در یک ساختار متصلب و متکثر از نیروهای اجتماعی سنتی، امکان خودکامگی بی حدوحصر (مطلق) وجود نداشته است. ما برای اثبات این نکته تمرکز خویش را روی اولین دولت مدرن در ایران دولت رضاشاه گذاشتیم.

یافته های پژوهش نشان داد که برخلاف تصور متعارف، دولت رضاشاه به لحاظ اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از یک سو ناتوان از اعمال مطلق زور دائمی و مستمر بود و از سوی دیگر نیروهای اجتماعی، شرایط جغرافیایی، عوامل خارجی و بالاخره تعارض بین شخص شاه به عنوان رئیس حکومت و نظام بوروکراتیک برآمده از ضرورت های دولت مدرن، از عواملی بودند که قدرت خودکامه ی دولت را مهار می کردند. تردیدی نیست اقدامات این دولت در قیاس با فعالیت های دولت های پیشین در زمینه تمرکز قدرت، توسعه و پیشرفت توسعه و پیشرفت گامی رو به جلو بوده است؛ اما مجموعه فعالیت های آن، تحول ماهوی در ساختار و بنیاد های سیاسی اجتماعی ایجاد نکرد و انسداد فضای اجتماعی و سیاسی به همراه عوامل فوق الذکر به همان سان که می توانست مانع رشد و تکوین دموکراسی باشد، مانع نسبی رشد و تکوین خودکامگی نیز گردید.(۱)

ساختار امنیت رضاخانی

مقدمه

مقصود رنجبر در نوشتهٔ خود تحت عنوان « ساختار امنیت رضاخانی»می نویسد: یکی از مباحث عمده‌ای که درباره حکومت رضاشاه مطرح می‌شود این است که وی توانست با تشکیل دولت ملی، امنیت را به ایران بازگرداند. طرفداران این دیدگاه معتقدند یکی از مهمترین کارکردهای دولت جدید رضاشاه ایجاد امنیت در سراسر کشور بود. به نظر می‌رسد که این عقیده از لحاظ تاریخی و نظری به هیچ عنوان قابل دفاع نمی‌باشد. در این مقاله تلاش می‌کنیم تا با بررسی ساختار حکومت و عملکرد رضاشاه در این زمینه، این دیدگاه را مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

امنیت مفهومی پیچیده و چند وجهی است که ابعاد داخلی و خارجی بیشماری دارد. در دهه‌های اخیر امنیت ملی، به یکی از رشته‌های مستقل دانشگاهی تبدیل شده و ادبیات گسترده‌ای درباره این مفهوم و ابعاد آن در دنیا و نیز ایران ایجاد شده است. در این مقاله صرف نظر از ابعاد و مفاهیم جدید امنیت و امنیت ملی، که در آن امنیت مردم بر امنیت دولت اولویت دارد، به بررسی عملکرد امنیتی رضاشاه برحسب همان مفهوم سنتی امنیت می‌پردازیم.۱ امنیت در مفهوم سنتی آن دارای دو بُعد داخلی و خارجی است که برحسب آن، دولت کشور را هم از گزند تجاوزات و تهدیدات خارجی و هم از ناامنیهای داخلی مصون نگاه می‌دارد. امنیت داخلی،اجتماع رضایت بخشی رادر جامعه ایجاد می‌کند، بنابراین دولت وظیفه دارد که امنیت جان و مال مردم را از تجاوزات نامشروع حفظ کند و از سوی دیگر مردم نیز به دولت به عنوان حافظ امنیت خود اعتماد داشته باشند. با این توصیف، امنیت تنها از سوی دولتی قابل تامین است که خود دارای ساختاری امنیت‌زا بوده و در عین حال مشروعیت بالایی در بین مردم داشته باشد. از این نظر به هر میزان که ساختار سیاسی از دموکراسی به مثابه یک

نظم مطلوب سیاسی فاصله بگیرد، کارکرد امنیت ستیزی آن بیشتر خواهد بود و در عین حال مشروعیت پایینی دربین مردم خواهد داشت. برهمین اساس ناامنی، ویژگی اساسی جامعه‌ای خواهد بود که در آن ساختار سیاسی حاکم، خود دارای کارکردی ضد امنیتی باشد. به همین دلیل یکی از ویژگیهای اساسی حکومتهای خودکامه و غیر دموکراتیک رویارویی دائمی با عوامل مشکل‌ساز می‌باشد که به نوبه خود موجب گسترش ناامنی در سطوح مختلف اجتماع می‌گردد. در یک بررسی از تاریخ حکومتهای خودکامه با کودتاهای درباری، شورشهای ادواری و گاه قیامهای توده‌ای بسیاری روبرو می‌شویم که در صورت موفقیت آنها، فروپاشی و سرنگونی دولت به بی نظمی عمومی، تقسیم قدرت خودکامه و اعمال آن از سوی یک طرف علیه طرف دیگر و نیز از سوی طرفها برضد جامعه منتهی شده است.۲ بنابراین مبحث ساختار امنیت از اهمیت خاصی برخوردار است و بدون توجه به این مبنای ساختاری نمی‌توان در مورد کارکرد امنیتی هیچ نظام خاصی قضاوت کرد.

۱ـ ساختار سیاسی رژیم پهلوی و تامین امنیت

بی‌تردید ویژگی اصلی دولت رضاخان، استبدادی بودن آن می‌باشد که این حکومت به دلیل برخورداری از امکانات و سازماندهی جدید و در اختیار داشتن ارتش نیرومند ازبعد استبدادی برجسته‌تری نسبت به دولتهای قاجاری برخوردار بود. حکومت اقتدارگر و سرکوبگر پهلوی اول با توجه به ماهیت استبدادی آن، از هرگونه مخالفت جزئی مردم سوء استفاده‌های وسیعی انجام می‌داد و دست به سرکوبگری گسترده می‌زد۳ و به دلیل در اختیار داشتن ابزار سرکوب بیشتری نسبت به نظامهای پیشین، از قدرت بسیاری برای حفظ خود برخوردار بود.
ساختار سیاسی رژیم رضاشاهی در مقایسه با ساختارهای سیاسی ایران سنتی، به ویژه پادشاهان پیشین، ثبات بیشتری داشت؛ چراکه بر سه پایه استوار؛ ارتش نیرومند، بوروکراسی مدرن و پشتیبانی گسترده دربار مبتنی بود. اما این مبنا در مقایسه با ساختارهای سیاسی جهان نو، به ویژه دنیای غرب چندان استوار نبود. دولت پهلوی]اول[از لحاظ داشتن وسایل اجبار و زورگویی قدرتمند به نظر

می‌رسید، ولی از این لحاظ که نمی‌توانست وسایل و نهادهای اجبار را بر ساختار طبقاتی و پایگاه اجتماعی مبتنی کند، ضعیف عمل می‌کرد.۴ در واقع براساس دارا بودن ابزار سرکوب و نداشتن پایگاه اجتماعی،۵ رژیم رضاشاه یکی از سرکوبگرترین رژیمهای پادشاهی ایران محسوب می‌شد که اصولا کارکردی ضد امنیتی داشت. درحقیقت تمام ابزار نظامی و ارتش مدرن رضاشاه در خدمت قدرت فردی وی قرار گرفته بود و با امنیت عمومی کشور در تضاد کامل قرار داشت. حکومتی که امنیت و بقای آن با امنیت مردم در تضاد باشد نمی‌تواند ایجاد امنیت کند، بلکه خود بزرگترین عامل ناامنی محسوب می‌گردد. براین اساس باید گفت که ساختار رژیم رضاشاه به طور اصولی نمی‌توانست مبنای تامین امنیت باشد. این مساله را از بُعد مشروعیت رژیم رضا شاه نیز می‌توان مورد ارزیابی قرار داد. یکی از اساسی‌ترین نیازهای هر حکومتی که می‌تواند مایه قوام آن باشد مشروعیت است و تنها دولتی مشروع می‌باشد که بتواند امنیت واقعی را در جامعه ایجاد کند. البته برخی معتقدند که دولتهای نامشروع می‌توانند با ایجاد امنیت به نوعی مشروعیت کارکردی دست پیدا کنند.۶ باید گفت که رژیم رضاشاه از هر دو بعد که بررسی شود، نمی‌تواند نظام مشروعی تلقی گردد.ازبُعداول؛ رضاشاه هیچ یک ازمنابع سنتی مشروعیت را دراختیار نداشت و وابستگی وی به انگلیسیها هم موجبات عدم مشروعیت وی را تشدید می‌کرد. به قدرت رسیدن وی نیز به هیچ عنوان از وجهه قانونی برخوردار نبودتا بتواند به وی مشروعیتی اعطا کند. مخالفت نمایندگان مجلس با رژیم وی که بسیاری از آن مخالفان به تدریج از بین رفته یا خانه‌نشین وتبعید شدند،۷ نشانگرهمین عدم مشروعیت قانونی بود. البته رضاشاه درادامه تلاش کرد تا تلفیقی متناقض و غیر پاسخگو از ملی‌گرایی باستانی و غربگرایی را مبنای مشروعیت خود قرار دهد، ولی این تلاش هرگز نتوانست پایگاه اجتماعی لازم را برای رژیم وی ایجاد کند. اما بُعد دوم سوال این است که آیا عملکرد رضاشاه در تامین برخی نیازهای مردم به ویژه امنیت، می‌توانست منبع مشروعیت رژیم وی باشد، باید گفت که به رغم برخی تحلیلها امنیت در دوره رضاشاه بهای گزافی برای مردم داشت، به همین دلیل نمی‌توانست رضایت مردم را از حکومت وی فراهم سازد. برخی اقدامات امنیتی وی همراه با شدت

عملهای بسیاری بود که هدف اصلی را تحت الشعاع قرار می‌داد. از سوی دیگر سرکوبگریهای سیاسی وی بخش عمده‌ای از جامعه ایران را در آن شرایط با ناامنی گسترده مواجه ساخت. به همین دلیل عدم مشروعیت رژیم رضاشاه، در جریان حمله متفقین به ایران وشادی ملت از تبعید وی کاملا خود را نشان داد.

۲ـ عملکرد امنیتی رژیم رضاشاه

حال براین اساس به بررسی عملکرد امنیتی حکومت پهلوی اول می‌پردازیم تا نقش آن را در تامین امنیت و بالعکس ایجاد ناامنی در جامعه، مورد تحلیل دقیق‌تری قرار دهیم. اساس اقدامات امنیتی رضاشاه ایجاد ارتش نوین بود که عامل اجرایی قدرت دولت وی در تمام نقاط کشور به شمار می‌رفت. بیشتر اصلاحات دیگر رضاشاه از کوچک و بزرگ در محدوده همین اقدامات قرار می‌گیرد که به نحوی ارتش در آنها نقش داشته است. در واقع کسانی که معتقد به نقش دولت رضاشاه در تامین امنیت هستند بیشتر بر نیروی نظامی ارتش تاکید دارند که توانست با برخی طغیانهای قومی و محلی و راهزنیهای پراکنده در کشور مقابله کند. این ادعا حتی در صورتیکه درست هم باشد، بُعد دیگر قضیه را کاملا نادیده می‌گیرد چراکه ارتش قدرتمند رضاشاه در عین حال یکی از عوامل اساسی ناامنی در جامعه بود و بسیاری از سرکوبهای سیاسی رضاشاه از طریق همین قدرت نظامی ارتش جدید اعمال می‌شد. در دوره رضاشاه ارتش از موقعیت بسیار بالایی در جامعه برخوردار بود و علیرغم سطح پایین تولید ملی، بخش عمده بودجه کشور مصروف ارتش و نوسازی آن می‌شد، به حدی که در سال ۱۳۰۱.ش، به تنهایی ارتش چهل درصد بودجه کشور را به خود اختصاص داد.۸ رضاشاه با دادن این امتیازات ویژه به نظامیان آنها را به بازوهای اعمال قدرت خود تبدیل کرد و از طریق آنها به سرکوب سیاسی و اجتماعی گسترده‌ای دست زد و یک دولت فردی کاملا متمرکز به وجود آورد که به شدت برضد امنیت عمومی عمل می‌کرد. رضاشاه هیچ نوع نارضایتی سازمان یافته‌ای رانمی‌پذیرفت وبیرحمانه هرنوع نارضایتی راسرکوب می نمود. ۹ این سرکوبها هم در مورد نخبگان سیاسی و هم در سطح توده ناراضی

مردم مشهود بود. رضاشاه تمام افراد و گروههای مخالف خود را یا از میان می‌برد و یا آنها را تبعید و خانه‌نشین می‌کرد. به عنوان مثال مدرس یکی از شخصیتهای برجسته مذهبی و سیاسی کشور در دوره رضاشاه، به علت مخالفت شدید و همه جانبه با سیاستهای وی به شهادت رسید. مصدق نیز از چهره‌های سیاسی بود که رضاشاه او را خانه‌نشین کرد.

سرکوب نخبگان سیاسی محدودبه مخالفین رضاشاه نبود، بلکه بسیاری از نخبگان سیاسی که در تثبیت قدرت وی نقش داشتند از این امر در امان نماندند. رضاشاه تمام افرادی را که نقش اساسی در به قدرت رسیدن او ایفا کرده بودند به تدریج و به بهانه‌های مختلف از میان برد. این موضوع نیز که ریشه در بدبینی سیاسی او داشت ازبارزترین آثار و نشانه‌های نظامهای استبدادی به شمار می‌رود. رضاشاه حتی به نزدیکترین یاران خود هم رحم نمی‌کرد. فروغی، تیمورتاش، داور و سردار اسعد همه از کسانی بودند که نقش به سزایی در تثبیت رژیم پهلوی اول داشتند و همه آنها به نحوی از سوی رضاشاه از بین رفتند. تمام این افراد به دلیل ظرفیتی که برای محبوبیت داشتند و می‌توانستند رقیبی برای قدرت مطلقه رضاشاه باشند به دستور او از گردونه قدرت خارج شدند.۱۰ البته ترورهای سیاسی رضاشاه که نشانه بارز ناامنی سیاسی بود در همین حد نیز باقی نماند بلکه به گفته اپتن در دوره سلطنت رضاشاه لااقل چند صد قتل سیاسی به دستور وی صورت گرفت.

در مورد سرکوبهای عمومی در این دوره نیز می‌توان گفت که اِعمال فشار رژیم رضاشاه بر اقشار مختلف و توده‌های اجتماعی برای از بین بردن مظاهر مذهبی و نظام ایلی از جلوه‌های مهم و بارز ناامنی اجتماعی به شمار می‌رفت. از مهمترین و فجیع‌ترین اقدامات رژیم رضاشاه می‌توان به کشتار مردم در مسجد گوهرشاد اشاره کرد. ریشه‌های اصلی قیام مسجد گوهرشاد را نیز باید در سیاستهای مذهبی، فرهنگی و اجتماعی رضاشاه جستجو کرد ولی با این وجود صرف‌نظر از این ریشه‌ها شیوه برخورد با آن را می‌توان اوج امنیت ستیزی رژیم رضاشاه دانست. در واقع ایجاد ارتش نیرومند توسط رضاشاه با همین

هدف سرکوب داخلی صورت گرفت و تنها در این زمینه هم کارایی داشت. دلیل اصلی خریدهای کلان تسلیحاتی رضاشاه آن بود که وی کاملا بر ارتش اتکا داشت و سرکوب مردم به وسیله ارتش را شکل اصلی تضمین کنترل سیاسی دولت قلمداد می‌کرد. براین اساس رژیم رضاشاه یک دیکتاتوری نظامی در نظر گرفته می‌شود که درآن دستگاه اختناق به طور کلی مسئولیت اصلی حفاظت داخلی از رژیم را برعهده داشت وارتش نقش عمده‌ای درحیات سیاسی و اقتصادی آن ایفا می‌کرد. علاوه بر این رژیم رضاشاه از نظر تاریخی وجود خود را مدیون کودتای نظامی می‌دانست. بنابراین همانگونه که جان فوران تاکید می‌کند:«رضاشاه از این دستگاه عظیم نظامی مقدمتا برای درهم شکستن جنبشهای اجتماعی داخلی و جبهه مخالف دولت در دهه‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰.ش استفاده کرد و با استفاده از همین ارتش، قدرت در دست شاه متمرکز گردید. شاهی که خاستگاه نهادین و کلیدی او، ارتش بود. به همین سبب می‌توانیم رژیم رضاشاهی را استبداد نظامی بنامیم.»۱۱

با این حال ارتش نیرومند رضاشاه که قدرت موثری در سرکوبهای داخلی داشت سرانجام در تامین امنیت کشور در مقابل حمله نظامی به کلی ناتوان ماند و کشور را به راحتی تسلیم بیگانگان کرد. وجه دیگر ناامنی که از سوی رژیم شاه بر مردم تحمیل می‌گردید کنترل شدید سیاسی بود که دامنه آن تمامی احزاب، گروههای سیاسی و مذهبی را فرا می‌گرفت. رضاشاه فضای بسته شدیدی را بر جامعه تحمیل کرد که تا دوران پهلوی دوم هم تداوم یافت.«رضاشاه و محمدرضا شاه هر دو غالب اقشار را کنترل می‌کردند و ... از ساماندهی و مشارکتشان در فعالیتهای سیاسی مستقل جلوگیری می‌نمودند... هر دو سیاستمداران آزاداندیش و متنفذ را با یاران مطیع و منطبق با خود، تعویض نمودند.»۱۲

این نوع تفکر بر کل سیستم سیاسی و اجتماعی کشور غالب بود و هرگونه تفکر آزاد و مخالف با دستگاه رضا شاهی به شدت مورد سرکوب قرار می‌گرفت. دولت رضاشاه با استفاده از نظام آموزشی مانع از هرگونه آزاد اندیشی بود و تحمیل فکری و سیاسی بر روشنفکران و نیروهای مذهبی یکی از رویه‌های عادی به شمار می‌رفت که با استفاده گسترده از تبلیغات، نوعی وابستگی چاپلوسانه به شاه را در کل جامعه و بدنه سیاسی کشور القا می‌کرد. احزاب

سیاسی نیز از تحمیل سیاسی و فکری در امان نبودند چنانکه جان فوران می‌نویسد:«چهار حزب سیاسی که در اواخر دهه ۱۳۰۰.ش در مجلس نماینده داشتند همه اساسا طرفدار رژیم بودند اما باز هم رضاشاه آنها را منحل کرد. چون از آن بیم داشت که رقیبان وی در این حزبها متشکل شوند. رضاشاه بدین ترتیب ابزارها و ظواهر مشروطیت را نگاه داشت، اما در عمل به عنوان یک دیکتاتور حکومت می‌کرد.»۱۳ بدیهی است که نتیجه چنین دستگاه فکری ایجاد یک سیستم سیاسی فاسد و وابسته به شخص رژیم است که در عین ناکارآمدی به شدت عامل ناامنی در ابعاد مختلف نیز می‌باشد. به طور کلی می‌توان گفت که حامی پروری یکی از کارکردهای مهم نظامهای فردی و استبدادی است که براساس آن عده قلیلی از افراد با امتیازات مختلف جذب می‌شدند تا مطیع محض فرد حاکم باشند. این روش البته از لحاظ مادی و اخلاقی و معنوی بر جامعه تاثیرات بسیار منفی می‌گذارد. در دوره حکومت رضاشاه این دسته از حامیان رژیم به همراه نظامیان در زمره گروههایی قرار داشتند که به شدت چشم خود را بر تمام سیاستهای ناامنی‌زای رضاشاه بسته بودند. کنسول انگلستان در تهران در این باره می‌نویسد:«شاید این کشتار]مسجد گوهرشاد[به زودی فراموش نشود. بی گمان با سرکوب شدید از آشکار شدن این نارضایتیها جلوگیری خواهد شد، ولی شاید در زمان مناسب دیگری، دوباره پدیدار شوند. علیرغم این خشم و اندوه‌هایی که مردم را متاثر می‌سازد، شک دارم که در بین نظامیان و دولتیان کسی به این موضوع فکر کند که آیا سیاست شاه اساسا نادرست نیست.»۱۴ رضاشاه برای اجرای سیاست اسکان عشایر نیز بر سکوب نظامی تکیه کرد. جان فوران این اقدام را بسیار بی رحمانه توصیف می‌کند که البته نتایج بسیار سوئی هم در برداشت.۱۵ در واقع نظامیان و دیوانسالاران دولتی دو رکن اصلی نظام سرکوب رژیم رضاشاه بودندکه در تمامی مسایل مطیع محض اوامر او به شمار می‌رفتند. به همین دلیل هم نیروهای نظامی و دیوانسالاران نقش عمده‌ای درچپاول اموال مردم توسط رضاشاه ایفامی‌کردند. درواقع ماموران رضاشاه در اجبار مردم به واگذاری اراضی خود به رضاشاه که بزرگترین جلوه نقض امنیت اجتماعی بود، ازهیچگونه اعمال ناشایست و غیرانسانی رویگردان نبودند. این حالت یکی ازرویه‌های معمول دولت رضاشاه بود و

رفتار وی با ایلات و عشایرهم در همین حد غیرعادلانه و غیرانسانی اعمال می‌شد. چنانکه امیرارجمند استفاده از هواپیماهای خریداری شده از آلمان را در راستای سیاست اسکان عشایر، نشانه اعمال زور و شدت بیش از حد می‌داند، چنانکه گویی دولت با یک دشمن خارجی یا کودتای داخلی روبرو بوده است.۱۶ مجموع این عوامل موجب شد که رژیم رضاشاه از کمترین مشروعیتی در بین مردم برخوردار نباشد و همین نبود مشروعیت عمیق در نظام پهلوی اول موجب اتکای کامل وی به نیروی نظامی گردید. نهایتا هم سبک خودکامه رضاشاه تضادهای بیشتری بین جامعه ورژیم سیاسی به وجود آورد و ثبات سیاسی- اجتماعی کشور را با تجاوز خارجی دچار مخاطره ساخت که این امر نیز به طور عمده ناشی از ماهیت استبدادی حکومت وی بود. ثبات اجتماعی- اقتصادی و پیشرفت مسالمت آمیز در ایران تنها در صورتی به وجود می‌آمد که دشمن تاریخی آن یعنی استبداد ریشه‌کن شود، در حالی که دولت رضاشاه با تکیه بر توانمندیهای جدید، اوج استبداد را به نمایش گذاشت. وی برای تضمین قدرت مطلق خود روزنامه‌های مستقل را تعطیل کرد، مصونیتهای پارلمانی نمایندگان را سلب نمود و حتی احزاب سیاسی را از بین برد. به این ترتیب تمام نهادهای سیاسی و مدنی که وابسته به رضاشاه و دربار نبودند از میان رفتند.۱۷

نتیجه گیری

به هرحال در گفتمان امنیت دوران پهلوی اول و دوم امنیت ملی محدود به دایره تنگ صاحبان قدرت به ویژه شاه و دربار و خاندان سلطنتی بود. چنین گفتمان و برداشتی از امنیت، با مفهوم امنیت مبتنی بر توسعه سیاسی فاصله عمیقی دارد و نه تنها نمی‌تواند امنیت عمومی را تامین کند، بلکه در بلند مدت موجب گرفتاری نظام سیاسی در ناامنی و نهایتا سرنگونی و فروپاشی می‌شود که این حالت سرنوشت هر دو دوره پهلوی نیز بود. در بستر توسعه سیاسی، امنیت ملی از لحاظ عینی و ذهنی گستره‌ای همگانی را شامل می‌شود که مردم حداقل از نظر ذهنی به این امر باور و ایمان داشته باشند که هدف دولت تامین امنیت در مفهوم ملی است و صرفا محدود به امنیت وابستگان حکومت نمی‌شود. چنین باوری در بین ملت، ضریب امنیتی جامعه را بالا می‌برد و در عین اینکه مردم از امنیت

بیشتری هم برخوردار می‌شوند نظام سیاسی نیز از ثبات و استواری بیشتری برخوردار خواهد شد. رژیم پهلوی اول و دوم فاقد این خصیصه بودند و بر همین اساس هم باید گفت که یکی از سوء تفاهمات مهم این است که برخی اعتقاد دارند رضاشاه نظم و امنیت را در کشور ایجاد کرد. واقعیت آن است که دولت رضاشاه یکی از عوامل اساسی ناامنی پایدار در جامعه ایران محسوب می‌شود، چراکه اساس آن مبتنی بر سرکوب، نیروی نظامی و زورگویی بود. در همین راستا است که فردوست می‌گوید:«به اعتقاد من... رژیم پهلوی از یک دکترین امنیت ملی منطبق با عوامل موثر در جامعه ایران برخوردار نبود و به همین دلیل سقوط کرد.»۱۸

بنابراین می‌توان گفت که دوران حکومت رضاشاه از لحاظ امنیت داخلی یکی از دورانهای بسیار ناامنی بود که ملت ایران تجربه کرد. از لحاظ امنیت خارجی نیز با وجود اینکه ارتش نیرومند رضاشاه برای سرکوب داخلی بسیار موثر عمل می‌نمود ولی در مقابل تجاوز خارجی و دفاع از امنیت ملی کشور در برابر نیروهای بیگانه هیچگونه کارایی از خود نشان نداد. البته بخشی از این مساله با عدم مشروعیت رژیم رضاشاه مرتبط بود که صرفا بر سرکوب تاکید داشت و به همین دلیل هم با وجود اینکه اشغال ایران از سوی متفقین با پیامدهای ناگوار و گسترده اقتصادی برای ملت ایران همراه بود، از لحاظ سیاسی مورد استقبال مردم واقع شد. این رخداد از لحاظ سیاسی تاثیرات متفاوتی برجای گذاشت و بار دیگر صف‌آرایی نیروهای سیاسی و اجتماعی را واقعی‌تر کرد و نیروهای مختلف سیاسی توانستند در فضای نسبتا آزاد موقتی که بعد از جنگ ایجاد شده بود دیدگاههای خود را مطرح کنند.

به هر حال می‌توان گفت که رژیم رضاشاه نه در عرصه امنیت داخلی و نه در عرصه امنیت خارجی، چه براساس مفهوم سنتی امنیت و چه براساس مفهوم نوین امنیت هرگز نتوانست امنیت را در ایران فراهم سازد، بلکه خود یکی از عمده‌ترین منابع ناامنی سیاسی و اجتماعی به شمار می‌رفت. (۲)

توضیحات و مآخذ

۱- «دولت مدرن و خودکامگی (بررسی موردی دولت رضاشاه) ،حمید رضا رحمانی زاده دهکردی و محمد مهدی زنجانی - فصلنامه دولت پژوهی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره ۶، تابستان ۹۳۱۵ ، صفحات ۲۹۲ ـ۲۷۵

۲ - مقصود رنجبر « ساختار امنیت رضاخانی» زمانه ۱۳۸۳ شماره ۲۴

دولت مدرن و خودکامگی (بررسی موردی دولت رضاشاه)

منابع

آبراهامیان، یرواند.« ایران بین دو انقلاب»، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.

آبراهامیان، یرواند. «تاریخ مدرن ایران»، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران:نشر نی.

احمدی، حمید. « قومیت و قوم گرایی در ایران»، تهران: نشر نی.

استمپل، جان. دی.« درون انقلاب ایران»، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

اشرف، احمد. « موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران دوره قاجاریه»، تهران: نشرزمینه (نسخه الکترونیکی).

اعظام قدسی، حسن.« خاطرات من، یا تاریخ صدساله ایران»، تهران:نشر کارنگ.

الگار، حامد. « دین و دولت در ایران»، ترجمه ابولقاسم سری، تهران: نشرتوس، چاپ دوم،

باقی، عبدالعلی. «. مدرس، مجاهدی شکست ناپذیر»، تهران: نشر فکر.

بشیریه، حسین. «. جامعه شناسی سیاسی»، تهران: نشر نی، چاپ بیست وچهارم.

پارسانیا، حمید. «حدیث پیمانه»، قم: انتشارات معارف.
پولاک، یاکوب ادوارد.. ترجمه کیکاوس جهانداری، «سفرنامه پولاک»، تهران: انتشارات خوارزمی.
پوپر، کارل. « جامعه باز و دشمنان آن»، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: انتشارات خوارزمی.
جمشیدیان، سجاد؛ نادر، پروانه. «بررسی عملکرد نیروهای مخالف رضاشاه» در مجلس ششم شورای ضمیمه فصنامه اسناد بهارستان.
ملّی دولت آبادی، یحیی.« حیات یحیی»، جلد چهارم، تهران: انتشارات عطار وفردوس.
رجبی دوانی، محمدحسین« نقش نهاد مرجعیت و روحانیت شیعه در برابر دولت مدرن و خودکامگی...
رضاقلی، علی. «جامعه شناسی خودکامگی » تحلیل جامعه شناختی ضحاک ماردوش، تهران: نشر نی.
سینایی، سید عطاالله.« نظام ایلیاتی و الگوی حکومت در ایران»، نشریه علوم جغرافیایی، ج ۹، ش ۰ و ۱، پاییز و زمستان.
شفایی هریسی، کاظم؛ ماوردیانی، عاطفه. «تعامل نهاد دین و دولت»، نشریه . پژوهش در تاریخ، سال سوم، شماره ۵
شمیم، علی اکبر« ایران در دوره سلطنت قاجاریه»، تهران: انتشارات علمی، چاپ سوم.
غلامی، فتاح« بستن بازار مهم ترین اقدام تجار علیه قاجار»، نشریه ایام جام جم، ۰۲ دی، شماره ۰۳
فوران، جان. «مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال های پس از انقلاب اسلامی»، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
فوران، جان.« نظریه پردازی انقلاب ها»، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی.
کرایپ، یان. «نظریه های اجتماعی کلاسیک»، ترجمه شهناز مسمی پور، تهران:نشر آگه.
کرزن، جرج« ایران و قضیه ایران»، ترجمه وحید مازندرانی، تهران:

انتشارات علمی فرهنگی.
کسرائیان، نصرالله؛عرشی زیبا«عشایر ایران»،تهران: انتشارات آگاه. مهرنامه، «ماتریکس پیچیده قدرت و بازار » کشاورزیان، ارنگ. شماره ۹
کمالی، مسعود. « جامعه مدنی دولت و نوسازی در ایران معاصر»، ترجمه کمال پولادی، تهران: انتشارات مرکز بازشناسی اسلام و ایران.۱۶۱ فصلنامه
کمبریج. « سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی» به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، تهران: انتشارات طرح نو.
مصلی نژاد، عباس« سیاستگذاری ساخت قدرت در ایران»، تهران: انتشاراتدانشگاه تهران.
مکی، حسین. « تاریخ بیست ساله ایران»، جلد اول، تهران: نشر ناشر.
نجفی، موسی. «اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی» ،تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ ایران.
هوشنگ مهدوی،عبدالرضا«سیاست خارجی ایران دردوره پهلوی»، تهران:نشر البرز.

Avery, P. & Hambly, G. R. G., & Melville, C. (Eds). (1991). “the Cambridge History of Iran”, Vol. 7: From Nadir Shah to the Islamic Republic. Cambridge: Cambridge University Press.
Charles Baron, De Montesquieu. (2011), “The Spirit of Laws, trans. Thomas Nugent”, Cosimo Classics, No 4, Book XI, 150.
Majd, M. G. (2001). Great Britain and Reza Shah: The Plunder of Iran, 1921-1941 Gainesville, FL: University Press of Florida
Mancur Olson. (1993), “Dictatorship, Democracy, and Development”, American Political Science Review 87, no. 03 PP 567–76.
Panaino, Antonio. (2014). “The Achaemenid Power between Tolerance and Authoritarianism": Possible or Impossible Comparisons with Modem Phenomena”, in Excavating an Empire. Achaemenid Persia in longue durée, Daryaee, Touraj, Ali Mousavi & Khodadad Rezakhani

(eds.), Costa Mesa, Mazda Publisher, pp. 189 - 198
Stephanie, Cronin. (2006). Tribal Politics in Iran: Rural Conflict and the New State, 1921-1941, London etc: Routledge.
Stephanie, Cronin. (1997). the Army and Creation of the Pahlavi State in Iran, 1910-1926 London; New York: I. B. Tauris

پی نوشت ها : مقصود رنجبر « ساختار امنیت رضاخانی»

۱- برای بررسی مفهوم امنیت رجوع کنید به: مقصود رنجبر، ملاحظات امنیتی درسیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران،پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، فصول اول تاسوم و نیز بُری بوزان، دولت: مردم و هراس، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸
۲- همایون کاتوزیان، اطلاعات سیاسی و اقتصادی
۳- برای مطالعه روشهای حکومت رضاشاه دربرخوردبا مردم و به ویژه ایلات رجوع کنیدبه:احمد نقیب زاده،رضاشاه ودولت ایلی، مرکزاسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹
۴- یرواند آبراهامیان، ایران میان دو انقلاب، ترجمه: ابراهیم گل‌محمدی، نشرنی، ۱۳۷۶، ص۱۸۵
۵- همان، ص۱۸۹ و نیز احمد نقیب زاده، همان، ص۱۴۵
۶- رجوع کنید به: برتران یرام، توسعه سیاسی، ترجمه: احمد نقیب زاده، نشر قومس، ۱۳۷۶
۷- رجوع کنید به: ملک الشعراء بهار، احزاب سیاسی ایران، چاپ چهارم، جلد نخست، امیرکبیر، ۱۳۷۱، صص۲۰۷-۲۲۹
۸- جان فوران، همان، ص۳۰۵
۹- همان، ص۲۳۵
۱۰- همان، ص۳۳۳
۱۱- همان، ص۳۳۰

۱۲- احمد اشرف و علی بنوعزیزی، طبقات اجتماعی در دوره پهلوی، راهبرد، شماره ۲، زمستان، ۱۳۷۳، ص۱۰۶
۱۳- جان فوران، همان، ص۳۳۴
۱۴- یرواند آبراهامیان، همان، ص۱۹۰
۱۵- جان فوران، همان، ص۳۳۹
۱۶- به نقل از احمد نقیب زاده، رضاشاه و نظام ایلی، همان، ص۱۸۶
۱۷- برای تحلیل دقیق تر رجوع کنید به: آبراهامیان، همان، ص۱۷۳
۱۸- حسین فردوست، فراز و فرود خاندان پهلوی، انتشارات اطلاعات، جلد نخست، ص۴۷۹

فصل هفدهم

زندگینامه نصرت الدوله فیروز

زینب ابراهیمي زندگینامه مختصری در بارهٔ نصرت الدوله فیروز بنوشته آورده است که می نویسد: فیروز میرزا که به لقب دوران قاجاریه اش، نصرت الدوله شهرت دارد، ازشخصیت های سیاسی دوران سلطنت رضاشاه بود که نقش ویژه ای درحدتحکیم مبانی سلطنت او ایفا کرد. وی فرزند ارشد عبدالحسین فرمانفرما و مورد توجه خاص او بود. مادرش عزت الدوله، اولین همسرعبدالحسین و دخترمظفرالدین شاه و ام الخاقان دخترمیرزا تقیخان امیرکبیربود. دوران کودکی را درتبریزگذراند وازپنج سالگی تحصیلات مقدماتی شامل زبان فارسی، عربی، قرآن وشرعیات، حساب وهندسه وزبان فرانسه را تا حدی فرا گرفت. درچهارده سالگی که پدرش به خارج ازایران، نجف، تبعیدشد، درمدرسه فرانسوی ها در بیروت ثبت نام کرد. سرانجام مظفرالدین شاه پس از پنج سال درزمان صدارت عین الدوله با بازگشت فرمانفرما به ایران مشروط برترک دسیسه هایش موافقت کرد؛ اما چون یک سال از تحصیلات فیروز میرزا باقی مانده بود، در بیروت ماند و پس از اخذ دیپلم به ایران بازگشت. مادرش از مظفرالدین شاه خواست فرزندانش فیروز میرزا و عباس میرزا را مورد لطف و توجه خود قرار دهد. از این رو فیروز میرزا، نصرت الدوله وعباس میرزا(سالار لشکر) لقب گرفت و نصرت الدوله حاکم ایالات کرمان و بلوچستان گردید. در این ایام فجایع بسیاری به او نسبت دادند. دربیست سالگی با دخترعمه اش، دفترالملوک[خواهردکتر مصدق] ازدواج کرد.(۱)

*به بیان دیگر،دکترباقرعاقلی درکتاب « رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران» در بارهٔ نصرت الدوله چنین آورده است: « فیروز فیروز؛ معروف به نصرت الدوله ، فرزند عبدالحسین میرزا فرمانفرما ، در ۱۲٦٤ در تهران متولد شد.

تحصیلات مقدماتی را در آذربایجان تحت نظر معلمین خصوصی فراگرفت تا حدی زبان فرانسه را نیز آموخت . در۱۳۱۷ هـ . ق برای ادامهٔ تحصیل عازم بیروت گردید و دورهٔ متوسط را ظرف پنج سال طی کرد . در۱۳۲۲ که پدرش فرمانفرما برای سوم حکومت کرمان را گرفت، فیرزا میرزا را به تهران خواست و با درخواست لقب نصرت الدوله او را به نیابت خود در کرمان تعیین نمود. فیروز قبلاً لقب سالار لشکر داشت که آن هم به پسر دوم فرمانفرما به نام عباس میرزا داده شد. نیابت حکومت فیروز درکرمان دو سال طول کشید ولی شدت عمل و جوانی و نپختگی او موجب رنجش و ناراحتی غالب مردم کرمان شدولاجرم ازکارخود متعزل و به تهران آمد. در مشروطیت و استبداد صغیر کاری نداشت تا اینکه مجدداً برای ادامهٔ تحصیل به اروپا رفت ودرپاریس دررشتهٔ حقوق وعلوم سیاسی درجهٔ لیسانس گرفت. پس از مراجعت به ایران، معاون وزیر عدلیه گردید تا اینکه در شهریور ۱۲۹۵ در کابینهٔ اول وثوق الدوله به وزارت عدلیه منصوب شد. در ۱۲۹۷ در کابینهٔ مجدد وثوق ، وزیر عدلیه ودرترمیم همان کابینه به وزارت امور خارجه رسید. قرارداد ۱۹۱۹ در زمان حکومت این دولت اتفاق افتاد و کارگردانان آن وثوق الدوله و صارم الدوله و نصرت الدوله بودند که گویا انگلیس ها برای انجام کارمبلغی داده بودند و درسفراول سلطان احمد شاه به اروپا ، نصرت الدوله به سمت وزیر امور خارجه جزء همراهان بود و درانگلستان پذیرائی مهمی از احمد شاه به عمل آمد. این پذیرائی برای تنفیذ و امضاء قرار داد به وسیلهٔ احمد شاه بود.
نصرت الدوله تلاش خود را به کار برد تا احمد شاه را راضی به امضاء قرار داد نماید ولی موفق نشد وقرار داد نگرفت . (۲)

لازم به یاد آوری است که قبلا در نوشتهٔ خود دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹ وثوق الدوله اشاره نموده ام ؛ عمل نصرت الدوله و صارم الدوله همراه با وثوق الدوله در ۱۹۱۹ است که به طور محرمانه مذاکراتي را براي انعقاد يك قرارداد با نمایندگان دولت انگلیس انجام دادند و سرانجام در روز هجدهم مرداد سال ۱۲۹۸ شمسی منجربه امضاي قرارداد ۱۹۱۹ خائنانه گردیدند، این قرارداد بر ضد منافع وحقوق ملی ایران بود که ملیون ایران ومردم مخالفت برخاستند.

نصرت الدوله فیروز

انگلیسی ها برای تسهیل امضای قرارداد، مبلغ چهار صد هزار تومان(که به پول آن زمان مبلغ بسیار هنگفتی می شد) میان سه وزیر عاقد قرار داد به شرح زیر تقسیم کرده بودند:
نخست وزیر (وثوق الدوله) ۲۰۰,۰۰۰- تومان ، وزیر خارجه (شاهزاده فیروز میرزا نصرت الدوله) ۱۰۰,۰۰۰ تومان و وزیردارائی(شاهزاده اکبرمیرزاصارم الدوله) ۱۰۰,۰۰۰ تومان داده شد.(۳)
توجیه نصرت الدوله دربارۀ قرارداد ۱۹۱۹ اینستکه« سیاست نزدیکی با انگلیس برای بدست آوردن سرزمین ازدست رفته ایران در رابطه با «قرار داد گلستان و ترکمنچای» با روسیه است وبر این باور بود « این قرارداد از حرف تجاوز نمی کند وجز روی ورق کاغذ بی اعتبار جامه ای دیگر برتن نخواهد کرد.»
* سیف پورفاطمی دربارۀ نصرت الدوله می نویسد: مردی بود دانشمند و فاضل . تحصیلات خود را در فرانسه تمام کرده و اولین ایرانی بود که از دانشگاه پاریس موفق باخذ درجه دکترا درعلوم سیاسی شد. چندین کابینه قبل از کودتا وزیر عدلیه و مالیه و خارجه بود. در کابینه اول و دوم وثوق الدوله با سمت وزیر مالیه انجام وظیفه کرده و در سفر اول احمد شاه با سمت وزیر خارجه جزو همراهان شاه به اروپا رفت ودرانگلستان احترامی که ازاو به عمل آمد موجب حسادت و رنجش و کدورت احمد شاه شد. پس از مراجعت ازانگلستان خیال کودتا درسرداشت ولی برف زیاد در گردنه اسد آباد او و همرانش را ده روز متوقف کرد وقتی به تهران رسید که سید ضیاء ورضا خان براو پیش دستی کرده بودند و قزاقان در دروازه تهران جلو اورا گرفته و یکسر بزندانش بردند.»(٤)
يحيي دولت آبادي در باره قصد کودتا نصرت الدوله چنين مي نويسد:
« نصرت الدوله در اروپا مي داند در تهران کودتا خواهد شد و تصور مي کند نظر به دوستي که با انگليسيان دارد ميتواند زمامدار مملکت بشود و شايد تا يک اندازه بي خبر نباشد که رفيق او مدير روزنامه رعد (سيد ضيا الدين) هم در حال دست و پا زدن براي خويش است، ولي نمي تواند تصور کند که دست وي به زمامداري برسد و مي کوشد زودتر خود را به تهران برساند، ولي پيمودن

راه طولاني از طريق بصره و بغداد به واسطه ترس عبور از روسيه دست او را ازرسيدن به دامان مقصود كوتاه كرده وبه حريفش فرصت و مجال داده است. نصرت الدوله به بغداد مي رسد و با دوست قديم خود سرپرسي كاكس وزير مختار سابق انگليس درايران و حاكم سياسي كنوني انگليس درعراق ملاقات مي نمايد و شايد بهتر پي مي برد كه سيد ضياءالدين از اوپيش افتاده است. مامورين سياسي انگليس در تهران هم، مثل اين است كه در راه مانده را فراموش كرده باشند.... به نظرميرسدكه نصرت الدوله در حال گذشتن از درياها و شايد درعالم خيال به خود وعده مي داده كه در ورود به بغداد به واسطه خصوصيت با سرپرسي كاكس ازتندروي رفيق خود در تهران جلوگيري مي نمايد و كاركنان سفارت انگليس را در تهران با همان دست با خود همراه مي سازد و به مقصود مي رسد. نصرت الدوله درعالم خيال همه چيز را مي ديده مگر سياست تازه رسيده روس را درايران، كه در غياب او درسرتاسر مملكت طنين انداز شده و افكارعمومي را به خود جلب نموده است، وعقيده ضد اشرافي و مخالف سرمايه داري طوري قوت گرفته است كه حواس انگليسيان و دوستان آنها را به شدت پريشان ساخته و براي جلوگيري از آن به هر وسيله باشد متوسل مي شوند، بي آنكه توجهي به خصوصيت وزيرخارجه انگلستان با كسي و يا دوستي سرپرسي كاكس با شخصي داشته باشند. سياستمداران انگليس در ايران جز به وسيله يک حمله شديد مصنوعي بر ضد اعيان و اشراف و فريت عوام چاره ندارند.....

نصرت الدوله درفاصله ميان ترک لندن و رسيدن به تهران از حوادث اخيرو احساسات تازه هموطنانش بي خبر مانده، بلكه ملاقاتهايي كه در كرمانشاهان با اكبر ميرزاي صارم الدوله حاكم غرب و شريک عقد قرارداد و دوست صميمي خود نموده و تدارک اسلحه اي كه در كرمانشاهان و همدان مي ديده است مي رساند كه آنطور كه بايد از اوضاع سياسي مركز آگاه نشده و معلوم نيست با كي جنگ داشته كه اسلحه تهيه مي ديده است... نصرت الدوله هر چه به تهران نزديک مي شود، بهتر مي فهمد كه سيد ضياءالدين سفارت انگليس را از دست او گرفته و قزاقخانه هم در دست قدرت آنهاست و براي عمليات او زمينه اي باقي نمانده است...

اينجاست كه نصرت الدوله كاركن و دوست انگليس به ديده اشخاص بي خبر

منفور آنها تصور مي شود، در صورتي كه اين طور نيست و او همان است كه بوده. نهايت پيش آمدها از روي مصلحت او را عقب انداخته و كسي را كه سمت پادوي نسبت به وي داشته جلو انداخته است، و گرنه سياستمداران انگليس نه با او دشمني داشته اند و نه با حريفش دوستي. بالجمله نصرت الدوله و خانواده اش روز و شب دوندگي مي كنند بلكه پناهگاهي به دست آورند و رو به هر در مي روند آنجا را به روي خود بسته مشاهده مي كنند، تا اين كه بالاخره گرفتار شدن خود و پدرش به دست مامورين كودتا و افتادن آنها به زندان بار زحمت دوندگي را از دوش آنها بر ميدارد.....»(۵)

« نصرت الدوله پس از سقوط حکومت سید ضیاء الدین از زندان آزاد شده و خود را بدار و دسته مدرس و سایر ملیون بسته و بیانیه شدیدی به قلم او بر علیه عاملین کودتا و سیاست مزورانه و"ده روی " انگلستان منتشرکرد. در مجلس چهارم با اعتبار نامه او مخالفت کردند. ولی مدرس جدا از خدماتش دفاع کرد واظهارداشت نصرت الدوله را برای یک اشتباه نباید ازصحنه سیاست طرد کرد.» [منظورقرارداد ننگین ۱۹۱۹ وثوق الدوله است که نصرت الدوله در آن شرکت داشت]

او به اتفاق تیمور تاش و داورو فروغی دست بیعت به سردار سپه داده و تا آخرین روز پای علم او سینه زد. در دورهٔ نخست وزیری سردار سپه با سمت والی فارس مدتی درآن ایالت با نیکنامی خدمت کرد. بعد از فارس سردار سپه وزارت دارایی را به او سپرد و از آن تاریخ تا روزی که دستگیر شد متناوباً پنج سال وزارت دارائی ایران را اداره کرد وبدستور رضا شاه کلک مستشاران امریکائی راکند» [میلسپو مستشار آمریکائی در مقایل برد و خوردو دزدی رضا خان ایستادگی می کرد.] وزارت دارائی را پس از رفتن مستشاران با کمال لیاقت اداره نموده بسیاری از صلاحاتی را که آمریکائی ها نتوانسته بودند عملی کنند عملی کرد. برنامه ایجاد کارخانه و صنعتی کردن کشور را برای اولین دفعه در بودجه کشور گنجانید. نصرت الدوله به قدرت و مقام خیلی اهمیت میداد و همیشه میل داشت در رأس کارها باشد...

... مخبرالسلطنه هدایت اظهار می دارد که رضا شاه هنگام نهضت قم خیال داشت نصرت الدوله را سپربلای خود بکند: « فرمودند دیگر حاجتی به نصرت

الدوله نداریم چه عیب دارد ازخدمت معاف باشد. عرض کردم دراینموقع صلاح نیست معارضین جری می شوند. فرمودندهرچه عقلت می رسد بکن». بنابراین شاه از روز اول به فکراین بوده که ازاین افراد استفاده کرده وهمینکه احتیاجش تمام شد[آنها]از میان ببرد. ولی این افراد صمیمانه او را بقدرت رسانیده و هیچ فکرنکردند که بردوستی پادشاهان و آوا زخوش کودکان غره نباید شد که آن به خیالی و این بخوابی مبدل شود. نقش داور، تیمور تاش و نصرت الدوله در خلع قاجاریه، سرنوشت تیمورتاش به عنوان وزیردربار،نصرت الدوله فیروز وزیر مالیه وعلی اکبرداوردر وزارتخانه های عدلیه و مالیه که در پیشبرد برنامه های « تجدد، اصلاحات، توسعه » سلطنت رضاخان نباید فراموش کرد آنها با خدمات خودبه رضاخان توانستند نظام مالی و قضایی کشوررا تغییر بدهند .
سیف پورفاطمی می نویسد: طبق مدارکی که بعد از شهریور [۱۳۲۰] بدست آمد و همانموقعی که رضا شاه فیروز را برهمه وزراء مقدم می داشت و اغلب او را طرف مشورت ومهرمخصوص قرارمی داد بطوریکه همه فکر می کردند بزودی فیروز مأمورتشکیل دولت خواهد شد ، شهربانی دستور پرونده جزائی برای او می داد.
در آن ایام هنوز قدرت وشقاوت رضا شاه به آنجا نرسیده بود که امثال فیروز و تیمورتاش را ازمیان ببرد. شاه ازعکس العمل مردم وخارجی ها بیم داشت این بود که با پرونده سازی و لکه دار کردن نام فیروز و تیمورتاش برای دور کردن آنها از صحنهٔ سیاست اقدام کرد. ولی فیروز از همه جا بی خبر شب و روز کوشش می کرد اوامر شاه را اجرا کرده وعایدات کشور را هرسال بیش از سال پیش کند. روی این اصل انحصاردخانیات ، انحصار تریاک و قند و شکر وانحصارتجارت خارجی را پیشنهاد کرده و با دلگرمی زیاد مشغول عملی کردن آنها و از یاد مخالفین خود بود.
روزعاشورای سال ۱۳۰۸ رضا شاه از فیروز دعوت می کند که بهمراه او به مجلس روضه خوانی تکیه دولت برود . پس ازپایان مجلس روضه خوانی ، فیروز دوش بدوش شاه درحالیکه حاج مخبر السلطنه و سایر وزراء ازعقب سر آنها درحرکت بودند راه می افتد.نزدیک اتومبیل شاه چندین عکس ساختمان راه آهن سرتاسری ایران را به فیروز نشان می دهد و سپس با او خداحافظی

کرده و سوار اتومبیل شده و بطرف اتومبیل خود می رود . همینکه داخل اتومبیل می شود درگاهی رئیس نظمیه به او نزدیک شده و می گوید حسب الامر باید یکسر به منزل تشریف برده و در آنجا تحت نظر باشید تا تکلیف شما روشن شود. اتومبیل رئیس نظمیه تا منزل او را تعقیب و دونفر مأمور برای نگهبانی درخارج منزل فیروز می گمارد.» (٦)

مخبر السلطنه در خاطراتش می نویسد: « روضه خواني كه در وزارت جنگ، پهلوي در قزاقخانه مي شد، از اول سلطنت درتكيه دولت مي شود.... ۱۸ خرداد برابر ۱۰ محرم درب تكيه جمع بوديم.آلبومهايي مشتمل برعكسهايي از راه آهن جنوب رسيده بود. شاه سينه به سينه نصرت الدوله با بشاشت عكسها را نشان مي دادند و شرحي مي فرمودند. بر حسب معمول تشريف بردند و ما به طرف درب شمس العماره راهي شديم. جلوي پله عمارت بادگير، افسري از نظميه جلو آمد و نصرت الدوله را جلب كرد. تيمورتاش هم بي خبر بود. متحير ماندیم. راست گفته اند که خنده سلاطین، نمودن دندان شیراست. علت رنجش شاه از نصرت الدوله به این غلظت معلوم نشد. حدس من این بود که باید ارتباط با صارم الدوله و قضاياي فارس داشته باشد. از خواص پهلوی است که فکر اواز وجنات او ظاهر نمی شود با اینکه خالی از عصبانیت نیست گاهی در چشم او حالی پیدا میشد که نه حدقه تجسمی حاصل می کرد و دور می زد . من یک نوبت این طرز نگاه را از او دیده بودم در صورتیکه مقتضائی هم نبود.(۷)

«در جلسه ٢٦ اسفند ۱۳۰۸ وزیر عدلیه لایحه ای به مجلس برده و به موجب اصل ۲۵ – ۷۰ و ۹٦ قانون محاکمه وزراء که خود نصرت الدوله طرفدار تصویب آن درمجلس بود اجازه محاکمه نصرت الدوله را دردیوان کشور خواست. مجلس درجلسه دوازدهم فروردین ۱۳۰۹لایحه تعقیب نصرت الدوله را تصویب کرد.

اتهام نصرت الدوله به قدری سخیف بود که مورداستهزاء مردم کوچه و بازار گردید . نصرت الدوله متهم بگرفتن مبلغی درحدود یکهزار و نهصد و سی شش تومان رشوه ازارباب علی آقای یزدی بود. درصورتیکه هیچگونه دلیلی کتبی با شفاهی وجود نداشت و شخص وزیر دارائی ازجریان معامله ارباب بی اطلاع ومطلقاً رابطه ای بین آنان وجود نداشت. شهربانی پرونده جعلی را تهیه

کرده و کاظم صدر مدعی العموم تهران از آن امضاء کرده و درمجلس هم کسی جرئت مخالفت نکرد.
محاکمه نصرت الدوله درشعبه اول دیوان جزا تحت ریاست نیر الملک هدایت شروع شد. اعضای دیوان محاکمه عبارت بودند از بروجردی ، میرزا حسنخان فلسفی، اسدالله ممقانی، محمد رضا وجدانی، میرزا طاهر تنکابنی ، مجید آهی ، سلطان احمد خان راد، ابوالقاسم فروهر، سید نصرالله تقوی ، محمد رضا ایروانی ،سید ابوالحسن حایری زاده.
مدعی العموم دیوان کشور میرزا رضا خان نائینی یکی از منسوبین من مردی شریف و پاک ولی کینه توز و مخالف جدی نصرت الدوله بود و در این حادثه با کمال نظری ادعا نامه اغراق آمیزی بر علیه فیروز صادر کرد.
دستگاه نظمیه هم بوسیله روزنامه ها که تمام تحت کنترل دولت بودند و روضه خوانهای درباری یک سلسله تبلیغات شدید برعلیه فیروز شروع کرده و محاکمه او را پایان اصول و اشرافیت و استکبار نامیدند. گروهی هم پیراهن عثمان قرار داد ۱۹۱۹ را دوباره پیش کشیده وبا کمال وقاحت به مردی که تا دیروز هزار گونه تعظیم و کرنش به او می کردند، حمله های ناجوانمردانه و سرتا پا دروغ و اغراق آمیز کردند . و به این محاکمه مسخره لباس انقلاب برعلیه ارتجاع و استبداد پوشانیدند و یکی نبود که از این ناب خردان دغل سئوال بکند که این مرد از روز اول تا به امروز مشاور و مشیر و رفیق و دوست صمیمی شاه بوده اگر واجد این صفات بود چطور" ذات ملوکانه " تا دیروز او را برکلیه و زراء ودرباریان تقدم داده وآنهمه قدرت و اختیاربه اوداده بودند؟ امان از دیکتاتوری و نادانی که روز ایران راسیاه کرده است و به قول دکترغنی :« پیوسته یکعده فرصت طلب دور ابلهی را گرفته و آنقدر به او تعلق می گویند که فکرمی کند طاووس علیین شده ودرنتیجه آنهمه تملق مملکتی رابرباددادە وآنگاه خودش هم با خفت وخواری و مذلت به جهنم واصل می شود».
بگفته دبیراعظم:"بدستورشاه ، داوروزیر عدلیه ازهرگونه نظارت درکاردادگاه با " اظهار نظرممنوع بود وشاه صریحاً کفته بود فیروز باید محکوم و از صحنه سیاست خارج شود."

در طول محاکمه فیروز برغضب شاه افزوده افزوده شد زیرا با کمال شهامت از خود دفاع کرده و طوری جوابهای مستند درمقابل ادعا نامه سست و پوچ مدعی العموم داد که مردم بطرز بی سابقه ای او را ستودند و محبوبیتش موجب شد که رئیس نظمیه شخصا قضات را دیده واظهارمی دارد محاکمه را پایان بدهید و اجازه ندهید که از فیروز یک امامزاده درست شود.
وقتیکه رئیس دادگاه ازشغل اوسئوال کرد،درجواب گفت" سیاستمدار". موقعیکه ادعا نامه رشوه را خواندند . درجواب گفت : من درهرماه سه برابراین مبلغ را انعام به نوکرهایم و روزنامه نویس ها و روضه خوانها و هوچیه ها می دادم . نصرت الدوله آفتاب دزد نیست.» (۸)
مخبرالسلطنه درخاطراتش آورده است که:چندی نصرت الدوله در نظمیه توقیف بود آقای مستوفي وساطت کرد من به عرض رساندم فرمودند راه قانونی پیدا کنند، داوربه موجب مادۀ ۵۵ قانون مجازات پیشنهادکرد درخانۀ خودش توقیف باشد به ورد آورد ملک خودش باشد.
درمحاکم پس ازاخبار داوربه مجلس۲۶اسفندو۱۴ فروردین ۱۳۰۹ محکوم به محرومیت ازحقوق مدني و چهار ماه حبس تادیبي و پرداخت ۵۸۰۸۰ ریال جریمه بابت اخذ ۱۹۳۶ تومان رشوه محکوم گردید.»(۹)
به روایت سیف پور فاطمی:« پس ازسوم شهریوردرنتیجه کوشش و سعی مظفرفیروز پسرارشد نصرت الدوله پرونده زجروقتل نصرت الدوله برملا شد.
محتویات پرونده نشان می دهد که رضا شاه همیشه به فیروز بد گمان و هراسان بود. با تنظیم پرونده رشاء وارتشاء، فیروزرا از صحنه سیاست خارج ساخت ، ولی طبیعت ناراحت مظنون رضا شاه هیچگاه اورا راحت نمی گذارد و می کوشید که افرادی که ممکن است پس ازمرگش پسرش را ببازی نگیرند نابود کند. این بود که پس ازکشتن تیمورتاش واسعد وسران بختیاری وخودکشی داور وخواست سه نفری که ممکن بوددرراه دیکتاتوری پسرش سدی بوجود بیاورند از میان ببرد. **بنابراین نقشه قتل فیروزومدرس و دکتر مصدق را تهیه کرد. دونفرآنها را ازمیان برد ولی خدای ایران دکترمصدق را نگداشت تا درروزهای سختی به کشورش خدمت کرده و درمقابل سلطه روس و انگلیس به ایستد.**

صدرالاشراف وزیرعدلیه رضا شاه می گوید:«نصرت الدوله را که شاه احتمال می داد در مقام مخالفت با او بر آید درسال ۱۳۰۸ از وزارت دارائی معزول و دراوایل سال ۱۳۰۹ بعنوان ارتشاء محاکمه و محبوس نمود و بعدها در حدود سال ۱۳۱۷ درمحبس او را تلف کرد.»

بطوریکه سابقاً تذکاردادیم نصرت الدوله درآن روزها کاملاً منزوی و اغلب در ده یا فرمانیه دور از نظرمردم می زیست. درسالهای آخرسلطنت رضا شاه شهربانی مختاری آحرین چوب حراج رژیم را بر زمین زده و دوست و دشمن را یا به زندان فرستاده یا تسلیم دژخیم مرک می کرد.

بقول ملک الشعراء ، مختاری برای نتبیت مقام خود و تشجیع بدگمانی و سوء ظن رضا شاه هرچند روزی افسانه توطئه برعلیه شاه را به او گزارش داده و بیگناهی را ازظلم و ستم دردهانها می انداخت. محاکمه پنجاه و سه نفربجرم قیام برعلیه حکومت، کشتن ارانی و فرخی وخان بابا اسعد درزندان ، اعدام اسدی ومرگ خزعل وامیر مجاهد بختیاری، کشتن مدرس و تبعید رهنما و تجدد ودبیراعظم وزندانی کردن دشتی وافشاروعامری وعمادالسلطنه فاطمی ومنصورالملک و مجید آهی و قائم مقام الملک و بسیاری از افراد وطن پرست دیگرنتیجه این دوره وحشت و ترور بود.

وجود این وقایع خونین درخارج تا اندازه ای درکشورهای اروپای غربی مخصوصاً فرانسه عکس العمل شدید بوجود آورده و روزنامه های پاریس نقشه ایران را ترسیم ودر روی آن افعی آدمخوار روی زمین خواری پیدا شده که نه فقط مردمان را می بلعد بلکه سرتاسرشمال ایران را بلعیده و اینک بطرف سایر ولایات ایران می خرد.»

مندرجات این روزنامه ها را شهربانی به نظرشاه رسانیده و می گوید که محرک این نوشتجات در خود ایران هستند و شاه هم دستور می دهد بهر قیمتی هست آنها را پیدا بکنید . در ضمن بوزیرمختارها در لندن و پاریس دستورمی دهد که از دولت ها بخواهد جلوی این ارجیف را بگیرند. وقتیکه به گزارش می رسد که این کشورها جراید آزاد هستند، شاه عصبانی شده و می گوید:«هر جا که روزنامه آزاد است حکومت گرفتارهرج ومرج است . « تقی زاده را از پاریس احضارمی کند و خیال حبس و زجر او را داشته است . سهیلی معاون وزارت

خارجه که مقام خود را مدیون کمکهای تقی زاده می دانست با تلگراف رمزبه او میرساندکه هوای تهران برای مرض اوخطرناک است. او هم از پاریس بلندن رفته و تا سوم شهریوردرکابینه اول سهیلی به سمت سفیرکبیرایران درلندن منصوب شد.

عذرتقصیرهمی خواهد و گوید مأمور
کاین جنایت حسب الامرهمایونی شد

متأسفانه دربارو نظمیه در پی حقیقت امرنبودند. یکی با گزارشات دروغ و دیگری با اوامربرخلاف قانون وانسانیت بلای جان مردم شده وکشور را بطرف نابودی می بردند.

نظمیه تهران دردنبال دستور دربار صورتی از اسامی افراد سرشناس که در فرانسه درس خوانده بودند یا با سفارت فرانسه رفت و آمد داشتند ، تهیه می کند. اول بسراغ دکتر معاون جراح حاذق تحصیل کرده فرانسه می روند. گناه معاون این بود که فرانسه خوب حرف میزد و در یکی از میهمانی ها ی سفارت فرانسه هم شرکت کرده بود. گویا شاه نظری هم به املاک او در کرمانشاه داشت. دکتر را بدون دلیل و برهان ، محاکمه به زندان انداختند و تا سوم شهریوردربند بود. پس ازرفتن رضاشاه، دکترمعاون به مجلس چهاردهم ازکرمانشاه انتخاب شد و حکایاتی از جنایات درون زندان می گفت.

زندانی شدن دکترمعاون جلو حمله روزنامه های فرانسه را نگرفت، بلکه بر شدت آن افزود. این دفعه شهربانی به سراغ دبیر اعظم[نطق های و سخنرانی های برای رضا خان ایشان می نوشت و کتاب خوزستان هم به قلم وی است] می رود. چون در اجارهٔ یک نفر درسفارت آلمان بود واز تلفن خانه مستأجرش مرتب با سفارت آلمان صحبت می کرد. نظمیه به رضا شاه گزارش می دهد که تلفن دبیر اعظم با سفارت آلمان سروکار دارد . شاه که گویا از سابق تعرضی که دبیر اعظم به خرابی دستگاه مأمورین کشوری و لشکری خراسان کرده بود و در تهران هم اغلب با دشتی ورهنما و چند نفر از دوستان دیگر دور هم جمع می شدند نارضی بود دستور می دهد که دبیر اعظم را تبعید کنند.»

... تلفن های نصرت الدوله کاملاً تحت کنترل بود و مأمورین تلفنحانه روزانه راپورت تلفنهای مورد سوئظن را به شهربانی می رساندند. یکی از جاسوسها

گزارش می دهد که نصرت الدوله با خانم کلارک که شوهرش فرانسوی است رابطه تلفنی دارد.
خانم کلارک و شوهرش که منشی سفارت فرانسه بود مستاجر یکی از عمارت های فرمانیه بودند.درتابستان بعضی روزها نصرت الدوله با خانم مستأجرتنیس بازی می کرده است. مختاری پس از وصول این گزارش فیروز را احضار و راجع به رابطه او با خانم کلارک توضیح می خواهد. فیروز حقیقت امر را بیان می کند ومی گوید این خانم و شوهرش همسایه ومستاجر من هستند گاهی برای یک ساعت با هم تنیس بازی می کنیم. مختاری جریان را با آب و تاب زیاد به رضا شاه گزارش داده واورا یکمرتبه بیاد فیروز می اندازد. شاه می گویدفیروزرا آزاد کنیدولی چون اومرد ناراحت و ماجراجوست عملیاتش را تحت مراقبت کامل بگیرید. چندی بعد یکی از جاسوسان تلفنخانه به شهربانی گزارش می دهد که: ازتلفن نصرت الدوله با سفارت فرانسه مرتب صحبت می شود." مختای باز گزارش مفصلی بدربار فرستاده از کاه کوهی می سازدوکسب تکلیف میکند. شاه دستورمی دهدفوراً او را زندانی کنید.زمانی ازحبس نصرت الدوله می گذرد ازدربار می پرسد " تکلیف ما با نصرت الدوله چیست؟" جواب می دهند: حسب الامراورا به سمنان تبعید کنید". بعد ازچندی ضمن گزارش روزانه ازشاه می پرسد" مدتی است فیروزدرسمنان است چه امرمی فرمائید؟ رضاشاه درپاسخ می گوید"مگرفیروزهنوززنده است؟ "مختاری خوانخوار آدمکش از این حرف شاه اتخاذ سند کرده فوراً میرغضب شهربانی فولادی را با دو نفرپاسبانان به سمنان فرستاده و آنها با کمال بیرحمی و قساوت و پستی نصرت الدوله را به قتل می رسانند.» » (۱۰)

* درکتاب « **زندگی سیاسی مظفر فیروز** » به کوشش علی دهباشی در بارهٔ چگونگی قتل نصرت الدوله آمده است: « اما در بارهٔ قتل نصرت الدوله به دلایل عداوت شخصی رضا خان با او و خانواده اش جریان دیگری هم پیش آمد که شاهزاده فیروز واجب القتل تشخیص داده شد. مسألهٔ ضبط املاک مردم یا

به ثمن بخس خریدن زمین های اعیان واشراف ازطرف رضاخان به سراسردنیا پیچیده بود. فرانسوی ها در آن وقت مقالاتی دراین باره نوشتند ودریکی از روزنامه ها عکس گربه که به زبان فرانسه شا (Chat) می گویند با پنجه های پهن روی زمینی وسیع قرار داشت و در زیر آن نوشته بودند، گربه ای که زمین می خورد ، وبه مثل معروف خودمان « چوب را که بر می دارند گربه دزد می فهمد حساب کجاست» رضا خان متوجه شد که کنایه به اوست و سفیرش را فوراً احضار کرد. رضا خان فرانسه نمی دانست که هیچ فارسی را هم به زحمت می خواند ومی نوشت ولی مختاری مقالات روزنامه های فرانسه را که در بارهٔ ایران مطالبی داشت به ترجمه می رسانید و آنها را برای رضا خان می خواند ومی نوشت ولی مختاری مقالات روزنامه های فرانسه را که در بارهٔ ایران مطالبی داشت به ترجمه می رسانید و آنها را برای رضا خان می خواند و قبل از جریان گربه وقطع روابط سیاسی با ایران و فرانسه، مطبوعات آن مملکت گاه و بیگاه از شاهزادهٔ نصرت الدوله که تمام تحصیلاتش را در فرانسه انجام داده و به اتمام رسانیده و رساله اش را تحت عنوان رژیم سلطانی عمان در سوربن 1914 (Sorbonne) گذرانده بود ، صحبت می کردند. او و دوستان فراوان درآن کشور داشت که غالباً مصادر امور مهمی بودند و احترام فراوان برای نصرت الدوله » بودند...

... لهذا مقالات منتشره درمطبوعات فرانسه را مختاری که مردی مسکین و حقیر و جیره خواربود در دوران حملات جراید فرانسه به ایران و انتقاد از دیکتاتوری و ظلم وغصب اموال مردم به وسیلهٔ رضا شاه ، ذهنی رضا خان کرده بود که این مقالات قاطعاً به قلم نصرت الدوله است زیرا ، کس دیگری که تا این حد به زبان فرانسه مسلط باشد و جریانات داخل مملکت را هم بداند جز فیروز نداریم. و باهمین گزارشات جعلی او را بدواً زندانی و بعداً تبعید به سمنان کردند ودو نفرازمستخدمین قدیمی هم درخدمت ایشان به تبعید گاه حرکت نمودند....

... در حقیقت تبعید گاه هم برای نصرت الدوله حکم زندان انفرادی را داشت.

چند روز قبل از قتل شاهزاده یکی از نوکرهای او را به تهران برگرداندند و روز انجام جنایت،دیگری را هم به بهانه ای از منزل تبعید دور نمودند و فرستاه های مختاری وارد اتاق زندانی شدند و به او تعارف چای کردند نصرت الدوله با شجاعت چای را از آنها گرفت و نزدیک دهان برد که بیاشامد ، ناگهان مصدر مخصوص رکن الدین مختاری رئیس نظمیهٔ رضا خان نصرت الدوله را به زمین افکند و روی سینه اش نشست و با فشردن گلویش او را خفه کرد و به تهران هم خبر دادند که نصرت الدوله با سکته قلبی درسمنان فوت کرده است. اینها مطالبی است که درمحاکمهٔ مختاری جزء به جزء ، مجرمین و مرتکبین این اعمال ننگین و شهود اعتراف کرده وشهادت داده اند. بدیهی است شرح محاکمه معروف و باور نکردنی مختاری ، که صرفاً با تلاش وپیگیر مظفر، علی رغم تمام کار شکنی های دولت ، صورت پذیرفت در آرشیوهای وزارت دادگستری باقی است و همه کس می تواند آنها را بخواند و بر قضای وقوف یابد.»(۱۱)

بنا بنوشتهٔ زینب ابراهیمی «اساس این بدبینی به دورانی باز می گردید که رضا شاه افسر جزء بود و بارها هنگام دادن سلام نظامی، نصرت الدوله از سرغرور پاسخ او را نداده و یا به او امر کرده بود افسار اسبش را نگه دارد. سرانجام با اتهام اخذ رشوه، به چهار ماه حبس و محرومیت از خدمات اجتماعی محکوم شد.

پس از آن تا سال ۱۳۱۵ مشغول رسیدگی و رونق بخشیدن به املاکش بود. تا این که جراید فرانسه مطالبی درباره دیکتاتوری رضاشاه و غصب املاک مردم نوشتتند. شهربانی وقت «رکن الدین مختاری» انگشت اتهام را متوجه نصرت الدوله کرد که چنین اطلاعاتی را به دیپلماتی فرانسوی داده که مستاجرش بود و روابط گرمی با او داشت. بنابراین پس از توقیف وی، در دی ماه ۱۳۱٦ در زندان [سمنان] به وضع فجیعی به قتل رسید. «نصر ت الدوله در ۱۳۱۵ مجدداً دستگیر و به زندان سمنان منتقل شد. جرم او این بار «همدستي با سرداراسعد

بختياري براي برانداختن رژيم پهلوي» بود. نصرت‌الدوله در ۲۰ دي ۱۳۱٦ به طرز فجيعي در زندان رضاشاه به قتل رسيد.» (۱۲)

* ديگر اينكه ، چگونگي واقعه اين قتل و نحوه اجراي اين دستور از زبان كسي كه شاهد و ناظر اين ماجرا در سمنان بود، شنيدني و عبرت انگيز است. جريان واقعه قتل نصرت الدوله فيروز كه چند سال پيش توسط شخص محترمي كه امروزه در جمع ما نيست و مدعي بود كه خود از زبان سيد كاظم آقا شريعت پناهي شنيده، جالب و خواندني است. وي تعريف مي كرد:
در آن سال ها من به علت شغلي كه داشتم به اتفاق خانواده خود در تهران سكونت كرده بودم. يک شب در فصل زمستان بود كه درب منزل ما را دق الباب كردند، مسافري وارد منزل ما شد. او دوست بسيار صميمي وبا صفاي من سيد كاظم شريعت پناهي متولي موقوفات مسجد سلطاني سمنان و قريه مهماندوست راه خراسان موقوفه ضيا»الدوله بود. جهت آشنايي بيشتر خوانندگان با مرحوم شريعت پناهي عرض مي كنم، وي فرزند مرحوم ميرزا مسيح فرزند مرحوم حاجي ميرزا علي اكبر فرزند مرحوم حاج سيد حسن بود كه بناي مسجد سلطاني سمنان به پيشنهاد و تصدي مرحوم حاج سيد حسن و به امر فتحعلي شاه قاجار انجام پذيرفت.
سيد كاظم شريعت پناهي در سال ۱۳۱۷ قمري در سمنان تولد يافت و در سوم اسفند ماه سال ۱۳۲۸ شمسي در تهران به علت سكته قلبي درگذشت. همان گونه كه بيان شد، وي توليت مسجد سلطاني سمنان را عهده دار بود. در آغاز جواني در تهران چندي در وزارت جنگ سمت نويسندگي و دبيري داشت و چندي هم در سمنان نماينده اداره اوقاف و فوائد عامه بود. اما از زماني كه توليت مسجد سلطاني را به عهده گرفت، به ميل خود، خدمات دولتي را رها كرد و به كار توليت خود درمسجد مذكور مشغول گرديد. سيد كاظم شريعت پناهي آقا و آقازاده بود. بود خوش محضر ، سيدي بود نجيب و مجلس آرا و با كمال. چنان كه درب خانه اش بر همگان باز بود و كمتر رجالي، از علم و ادب، بدون ملاقات او از

سمنان مي گذشتند. به هنگامي كه شريعت پناهي وارد خانه ام شد، مشاهده كردم كه خيلي خسته و ناراحت به نظر مي رسد. علت مسافرت بي سابقه او را آن هم چنين ديروقت جويا شدم. با اضطراب گفت: اين روزها خيلي ناراحت و افسرده شده ام. مساله اي كه باعث شد كه چنين شتابان سفري داشته باشم، درد دلي بكنم، شايد از اضطرابم كاسته شود. پرسيدم: موضوع چيست؟ ضمن مقدمه اي سرانجام گفت: شهرباني سمنان تصميم گرفت كه نصرت الدوله فيروز را در سمنان منزل مسكوني بنده تحت نظر نگاه دارد.

راوي اين واقعه تاريخ اين جريان را، اشتباها سال ۱۳۱۵ ذكر كرده، در صورتي كه طبق نامه شماره /۲۷۸ ۲٥٤ مورخه ۲۸ فروردين ماه سال ۱۳۱٦ نصرت الدوله فيروز به سمنان اعزام گرديده بود. معلوم مي شود كه شهرباني سمنان در آن زمان محرمانه با مركز مكاتبه كرده و حياط بيروني منزل ما را براي اقامت نصرت الدوله فيروز مناسب تشخيص داده است. بدون آن كه به بنده اطلاعي بدهند يک شب عده اي افسرو پاسبان و مامور آگاهي به خانه بيروني ما آمدند و اتاق هاي آن جا را تصرف كردند . رئيس شهرباني وقت سمنان با كمال عذرخواهي سخناني بيان كرد و گفت : از مركز دستور داريم كه نصرت فيروز را در منزل شما مسكن دهيم و البته چند نفر مامور آگاهي و پاسبان هم براي حفاظت شب و روز در اين جا اقامت خواهند داشت.

شريعت پناهي آن شب با ناراحتي به سخنانش ادامه داد و گفت : با چنين وضعي ناچار كسي را بفرستم تا يک نفربنا و چند كارگر بياورد و جلوي درهاي بيروني و اندروني راازما درخيابان منوچهري سمنان ازاين قرار بود. خيابان منوچهري سابق و هفت تيرفعلي كه در جبهه خياباني بيروني و اندروني دو در جداگانه وجود داشت، دربيروني وارد يک حياط نسبتا بزرگي مي شد و دراندروني به يک باغ نسبتا وسيع ارتباط داشت. يک عمارت بزرگ در وسط حياط ساخته شده بود كه يک رديف آن اتاق هاي بيروني و پشت آنها يک رديف اتاق هاي دروني رو به باغ قرار داشتند.

در آن هنگام، شهرباني سمنان قسمت بيروني منزل ما را اشغال كرده بود، از اتاق هاي اندروني ما دو اتاق هم براي مامورين شهرباني و آگاهي اختصاص داده بودند و بقيه اتاق ها را براي خانواده من باقي گذاشته بودند. در مقابل در بيروني تعدادي پاسبان و مامورين آگاهي ايستاده بودند و شب و روز كشيک مي كشيدند. حدود سه ماه اين وضع ادامه پيدا كرد. تا اين كه چند شب پيش كه در اتاق اندروني خود خوابيده بودم و پاسي از نيمه شب گذشته بود، در اثر سر و صداي زياد از خواب پريدم، گوش فرا دادم، شنيدم كه در اتاقي كه نصرت الدوله فيروز سكونت داشت، فعاليت هاي مشكوكي در جريان است، ساعت حدود ۲ نيمه شب بود. افرادي كه مامورين شهرباني و آگاهي بودند، در حياط بيروني ما درحال رفت و آمد بودند. گاهي آهسته با يكديگر صحبت مي كردند و زماني هم صدايي شبيه به فرياد ضعيفي به گوش رسيد. بعد از آن سكوت سنگيني حكمفرما شد.

معلوم گرديد كه ديگردرآن اتاق فعاليتي نمي شود. اما مامورين درحياط نزديک اتاق نصرت الدوله فيروز در حال رفت وآمد بودند وآهسته صحبت مي كردند. سرانجام صبح شد و من خيلي زود ازبستر خواب بلند شدم، ديدم كه خانم من هم بيداراست. گفتم: خانم شما ديشب بر خلاف شب هاي قبل ازاتاق نصرت الدوله سر و صدايي نشنيديد؟

خانم بنده گفت: چرا و اين مساله باعث شد كه من تا صبح خواب به چشمم نيايد. ما مشغول صرف صبحانه شديم. درهمان زمان ستوان يكم فولادي به اتاقمان آمد و گفت: شما ديشب راحت خوابيديد؟ گفتم: بلي. فولادي پس از صرف چاي و صبحانه هنگامي كه داشت اتاق را ترک مي كرد، گفت: فردا ما اين جا را ترک مي كنيم. شما راحت باشيد. چون نصرت الدوله فيروز فوت كرده است. و بنده بعدا فهميدم كه آن سر و صدا در آن شب براي آن بوده است كه مامورين آگاهي پاسبان ها سرگرم خفه كردن نصرت الدوله فيروز بوده اند.

اين بود جريان قتل يک وزيركابينه دولت رضاخاني كه از زبان دوست باصفاي خود سال ها شنيده بودم. (۱۳)

دکترجلال عبده که بعد ازشهریور ۱۳۲۰ در مقام دادستان دیوان کیفر به پرونده قتل نصرت الدوله فیروز رسیدگي مي نمودند چنین مینویسد:
« نصرت الدوله فيروز در سمنان تبعيد بوده و رسدبان سيف الله فولادي از وي مراقبت مي كرده است. سه نفر به نامهاي عقيلي پور، فرشچي و عباس مختاري (معروف به شش انگشتي) به منظورقتل وي به سمنان اعزام مي گردند. روزي بر حسب دستورمختاري (رئيس شهرباني رضا شاه) سه نفر به اتفاق رسدبان فولادي وارد اتاق او شده، ابتدا گيلاس محتوي سم را به وي مي دهند تا بنوشد. همين كه نصرت الدوله دست خود را براي گرفتن گيلاس سم دراز مي كند، عباس مختاري كه پشت ميز نصرت الدوله ايستاده بود، غفلتا وي را بغل كرده و به زمين مي زند و گلوي او را سخت مي فشارد. فولادي هم برروي سينه وي نشسته، دستهاي فيروز رامحكم مي گيرد وفرشچي هم با گرفتن پاهاي او درارتكاب جرم شركت مي كند. در تحقيقات بازپرس سرانجام فرشچي كارمند شهرباني به اين ترتيب اقرارميكند كه " چون عباس مختاري خدمتكارشخص رئيس كل شهرباني، نهايت تخصص را درخفه كردن اشخاص داشته، بنا به گفته خودش طوري گلوي مقتول را گرفته كه آثاري از آن باقي نمانده و پس از آنكه قضيه خاتمه پيدا مي كند، لباسهاي وي را مرتب نموده و عينك شاهزاده را به چشمش زده روي تخت خواباندیم و دنبال دكتر محلي فرستاديم.»(۱۴)
مظفر فیروز رفتار رضا خان را نسبت عبدالحسین فرمانفرما بعد از قتل پدرش نصرت الدوله افشا می کند ومی نویسد: « باید همه بدانند که رضا خان پس از قتل نصرت الدوله برسرفرمانفرما چه آورد و هر روزبه وسایل مختلف دست به آزار و اذیت شاهزادۀ عظیم الشأنی که نشان دو قرن سلطنت خانوادگی را در پیشانی داشت چگونه فراهم آورد. آتش کینه و حسد در دل این مرد مأمور نسبت به فرمانفرما هرگز فرو ننشست. روزی مرحوم محتشم السلطنه اسفندیاری ، در آن تاریخ، رئیس مجلس شورای ملی ، به دیدن فرمانفرما آمد به او چنین گفت:
« حضرت والا، رضا خان برای املاک اسد آباد ، کرمانشاه و همدان که متعلق به شما است دندان تیزکرده است من درمقام خویشاوندی از شما تقاضا دارم خود نواب والا این ملک را به این مردپیش کش فرمایند ، صلاح شما دراین است.»
پدربزرگم از این پیشنهاد چهره درهم کشید و جواب داد: هرگزامکان ندارد این

کاررا بکنم و فرزندان صغیر و کبیرم را ازهستی ساقط سازم، آن هم نه برای ایجاد مدارس و مکاتب، نه برای آبادی کشور، نه برای رفاء رعیت ، فقط وفقط برای ارضای خاطر رضا ماکسیم یعنی برای به آرزو رساندن مردی که پنج ردیف پشت سرمن درصف فرمانبرداران نظامی حاضر باش ، برای اجرای فرامین و دستوراتم باید می ایستاد. نعوذبالله ! خداوند از من راضی نباشد اگر من این طماع آدمکش را به این موهبت و آرزو برسانم.
پیشنهاد محتشم السلطنه را با اراده و قدرتی که همواره دراو وجود داشت رد کرد. رئیس مجلس بدون نتیجه از وساطت خود ، خدا حافظی به عمل آورد و رفت. چند روز بعد ازدیداری که بین پدر وپدر شوهر دختر رخ داده بود عمه ام مریم فیروزعروس محتشم السلطنه(همسر اول مریم فیروز سرهنگ عباسقلی اسفندیاری بود]، نزد من آمد و به من گفت : «مظفرجان، همهٔ ما می دانیم که توتا چه حد نزد پدرم عزیز هستی و به همین جهت از تو خواهشمندم ، شخصاً، به وکالت از طرف جمع ما خدمتش بروی و از او بخواهی که از این مال در گذرد و از قول ما بگو هرآینه این اموال را برای ما می خواهد، هیچ یک از ما ثروت او را که به قیمت آزارش تمام می شود هرگز نمی خواهیم، ما به وجودش محتاجیم و طول عمرش ازهرثروتی برای ما مهمتر و بالاتر است.»
من بلافاصله خدمت فرمانفرما رسیدم و پیام مریم را گذاشتم و التماس خود را هم بر آن افزودم ولی با همهٔ علاقه ای که به من داشت سعی من هم دراین باره بجایی نرسید وپدربزرگم زیر بار امضاء و معامله با رضا خان که تیغش گوش همهٔ ملاکین و معتبرین کشور را بریده بود، نرفت و گفت: بذل و بخشش با جنایتکاری که عزیزترین فرزندم پسرارشدم نصرت الدوله را کشته است برمن حرام باد. دوسال دوری وجدایی ازنور بصرم ، فرزندم فیروز میرزا ، دوری ازعمر زندگیم بوده است و من بی عمرزنده ام ، هیچ رغبتی به این حیات پردرد ورنج ندارم.»پس ازیک هفته عبدالحسین فرمانفرما درسال ۱۳۱۸ درگذشت.(۱۵)

توضیحات و مآخذ

پی نوشت های زندگینامه « نصرت الدوله فیروز»

۱- زینب ابراهیمي «نصرت الدوله فیروز» سایت پژوهشکده باقرالعلوم

۲ - – دکتر باقر عاقلی « شرحال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران » جلد دوم – نشر گفتار و نشر علمی – ۱۳۸۰ – ص ۱۱۳۷

۳ – دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی « سیمای احمد شاه قاجار» جلد اول – نشر گفتار – ۱۳۷۵ – صص ۲۲۳ -۲۲۲

٤ - سیف پور فاطمي«آئینه عبرت» (خاطرات و رویدادهاي تاریخ معاصر ایران). انتشارات جبهه ملیون ایران لندن – ص ٦۳۲

٥ - یحیی دولت آبادی « حیات یحیي» جلد چهارم- انتشارات عطار – ۱۳٦۱ - صص ۲۲٦ – ۲۲٤

٦ - سیف پور فاطمی « آیینه عبرت » - صص -٦۳٤ - ٦۳۲

۷ - حاج مخبر السطنه هدایت« خاطرات و خطرات» ، کتابفروشی زوّار - ۱۳٦۳–صص ۳۸٦ – ۳۸٥

۸ - سیف پور فاطمی « آیینه عبرت» - صص ٦۳٦ - ٦۳٥

۹ - حاج مخبر السطنه هدایت« خاطرات و خطرات» –ص ۳۸٦

۱۰ - سیف پور فاطمی « آیینه عبرت - صص ٦٤٤ - ٦٤۰

۱۱ - « زندگی سیاسی مظفر فیروز» به کوشش علی دهباشی - انتشارات سخن – ۱۳۸۰ - (صص ٤۳ – ٤۱

۱۲ - زینب ابراهیمي «نصرت الدوله فیروز» سایت پژوهشکده باقرالعلوم

۱۳ - منبع: سایت سمنان - «ماجراي خواندني قتل نصرت الدوله فیروز در سمنان» به نقل از « برگرفته از کتاب بنیادهاي هویتي سمنان:» اثر خسرو عندلیب سمناني (گویا)

http://www.payamesemnan.com/Template1/News.aspx?NID=4752

۱٤ - دکتر جلال عبده «چهل سال در صحنه» ویرایش و تنظیم:مجید تفرشی. ناشر:مؤسسه خدمات فرهنگی رسا،چاپ اول،۱۳٦۸.- صص ۱۷۲ – ۷۱

۱۵ - « زندگی سیاسی مظفر فیروز» - صص ٦۱ – ۵۹

«سیاست و برنامه رضاخان و یارانش سیاست «تجدد، اصلاحات و توسعه» در وابستگی و استبداد و قهرفزاینده و ویرانگر بود که، بنام امنیت، توجیه و اجرا می شد. آن تجدد به قول مخبرالسلطنه هدایت، «تمدن بلواری» - با آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی و حقوق ملی ایرانیان در تضاد بود. زیرا اجرای برنامه رشد در استقلال و آزادی و برخوردار کردن جامعه ملی از اقتصاد تولید محور، نیازمند بسط استقلال و آزادی در «جامعه باز»، یعنی تحول از پایین و نه تکمیل از بالای دست نشانده است. و این کار، محتاج به دولت حقوق مدار است. دولتی که با «جامعه بسته» و در واقع با استبداد و دیکتاتوری و خودکامگی مخالف باشد. حکومت مصدق بر وفق ارزشهای دیرپای نهضت ملی، چنین دولتی را برپا می کرد و براساس سیاست موازنه منفی، که استقلال از هرقدرت خارجی است. آن روش که تغییر مردم توسط مردم در استقلال و آزادی است، مغایر با سیاست گروهها و اشخاص سرسپرده به بیگانه می باشد که می خواهند از طریق قدرتهای خارجی به آنها، بنام «آزادی و دمکراسی و ترقی» ولایت و آمریت خودکامه خود را بر مردم را تحمیل کنند.

تجارب تاریخ معاصر ایران می گوید که دست نشاندگان با تکرار همان سیاست دخالت دادن بیگانگان و در خدمت منافع آنها قرار گرفتن، احیاء و بازسازی استبداد و وابستگی است که در سر دارند. تجربه ها از دوران قاجار تا امروز آیا جز این می گویند که این بیرابه تناقض و تقابل با حقوق و منافع ملی ما ایرانیان دارد؟ آیا گروهها و اشخاص جانبداران این سیاست، خود قربانی آن نشده اند؟ تجربه تاریخ ایران معاصر بکنار، وابسته ها در تجربه افغانستان، عراق، سوریه و لیبی چرا

اندیشه نمی کنند و درک نمی کنند که با استمداد از خارجی، ناتوانی و ضعف شخصیتی خویش را برهنه آشکار می کنند؟ با «کمک خارجی» می خواهند رژیم مافیائی و مستبد روحانیت را براندازند. زیرا بزعم ایشان، «بدون کمک خارجی» به این مقصد نمی توان رسید!!.

هرروز هم کنفرانس ها، سمینارها و جلساتی به شکل ها و نام های مختلف تشکیل می دهند و بحکم وابستگی، از یاد می برند که باید روی سخنشان با مردم ایران باشد ولی مخاطب خود را قدرت جهانی و اقمارش در منطقه قرار می دهند و آنچه را خوشایند ارباب خارجی است می گویند و می نویسند و تصویب می کنند. عجبا! امر بر این عناصر در خدمت سیاست روز قدرتهای بیگانه چنان مشتبه شده است که برابر "ولایتداری و نخبه گرایی" و هرهری مسلکی، خود را نه "نماینده" مردم ایران که ولی آنان، قلمداد می کنند و بنام آنان به امریکا و این و آن رژیم دست نشانده، امتیاز ها می دهند.»

انتشارات مصدق – فاطمی